

شاہد اور شاہد

شاہد

شاہد اور شاہد

شاہد

شاہد اور شاہد



National Book Trust, India

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





سال جهانی کتاب

خاورشناسی

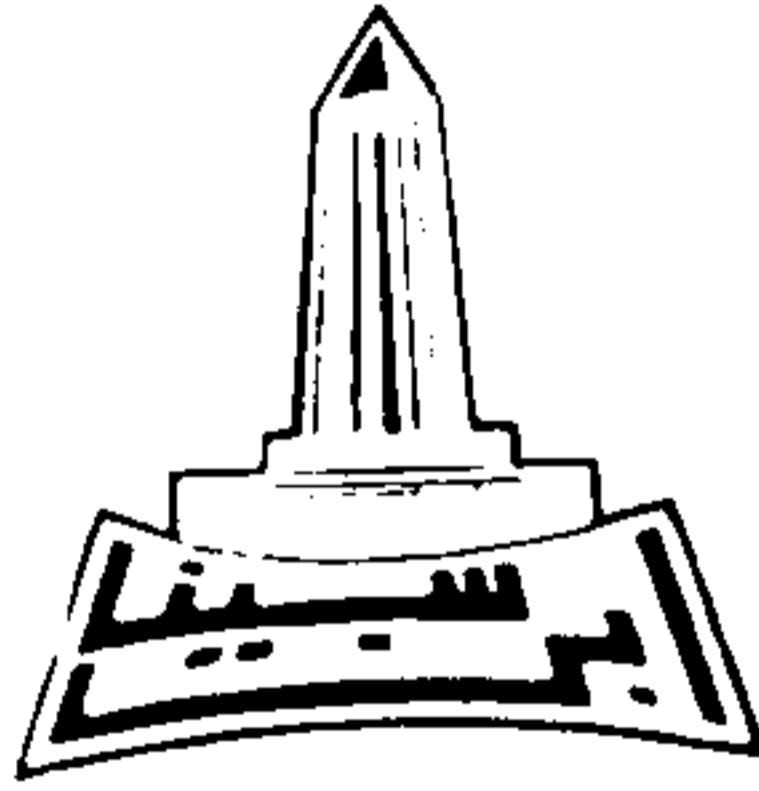
در روسیه و اروپا

تألیف

بارتولد

ترجمہ

حمزہ سردادور



ب سرمایہ انتشارات ابن سینا

تہران - ایران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۴۷۱ مورخ ۵۱۴۵ ر ۵۱

137817

دو هزار نسخه از چاپ اول این کتاب بسال ۱۳۵۱
در چاپخانه بانک بازرگانی ایران بطبع رسیده است.

درباره مؤلف :



واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد (۱۸۶۹-۱۹۳۰) بزرگترین خاورشناس شوروی در عصر خویش به شمار می‌رفت که مخصوصاً درباره اقوام و دولت‌های ترک تحقیقات بی‌بدیلی عرضه کرد. او با معلومات وسیعی که در زبان‌های عربی، فارسی و ترکی شرقی و غربی داشت، اسناد گوناگون تاریخی را در این هر سه زبان، با بینشی علمی و ذوقی نقاد مورد رسیدگی قرار داد و بیش از ۴۰۰ کتاب و

مقاله درباره مسایل خاور زمین منتشر کرد و به تربیت يك نسل از خاورشناسان شوروی پرداخت.

از آثار بارتولد تنها چهار کتاب به فارسی ترجمه شده است :

۱- تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه شادروان حمزه سردادور، مترجم همین کتاب،

۲- الغبیک و زمان او، ترجمه آقای حسین احمدی پور از فضالی تبریز.

۳- ترکستان نامه، ترجمه آقای کریم کشاورز.

۴- کتاب حاضر.

بارتولد کتاب سودمندی نیز به نام تمدن اسلامی دارد که بخش کوچکی از

آن به وسیله مجله وحید منتشر شده است.

درباره مترجم :



استاد حمزه سردادور ، تحصیلات خود را در مدرسه اقبال ، که بعدها بنام مدرسه «روسی» شهرت یافت، به پایان رسانید. در سال ۱۲۹۸ ، چون زبان روسی را بحد کمال میدانست ، به استخدام بانک اشتقراض روس درآمد و عازم اصفهان گردید .

استاد، در اصفهان بود، که مرحوم سید ضیاءالدین طباطبائی ، روزنامه رعده یکی از

روزنامه‌های معتبر آن زمان را انتشار داد ، و از حاکم اصفهان ، طلب خبرنگار و نماینده کرد و حاکم اصفهان ، استاد سردادور را به او معرفی نمود. و باین طریق، همکاری وی با مطبوعات آغاز گردید .

نخستین اثر، استاد سردادور، «جغرافیای تاریخی» ایران است که ترجمه‌یی از مستشرق معروف روس «استاد بارتولد» بود، این کتاب بسا استقبال علاقمندان این گونه آثار روبرو شد. از آن پس، استاد سردادور، همکاری خود را با مطبوعات ادامه داد، و مقالات و ترجمه‌های گوناگون در همه زمینها منتشر ساخت .

مرحوم استاد سردادور ، تا کنون بیش از پانزده داستان بزرگ نوشته است، که در اطلاعات هفتگی چاپ شده و بعد اغلب آنها بصورت کتاب انتشار یافته و با استقبال فراوان روبرو گردیده است، و از جمله داستانهای بزرگ استاد :

چشمه آب حیات ، کیمیاگران ، افسانه قاجار ، درپس پرده ، بانوی سردار ، انتقام زنان فریب‌خورده ، دختر مجاهد ، دختر قهرمانان ، جوانان بلد پرواز (از صید ماهی تا پادشاهی) زندانی قلعه قهقهه ، مهلقا و شاخ نبات را میتوان نام برد .
مرحوم سردادور در داستان نویسی، بسیار چیره‌دست بود. حوادث داستانهایی

پنج

استاد، گرچه از تخیلات وسیع او مایه میگرفت ، لیکن بسیار طبیعی بنظر میرسید و خواننده را تحت تأثیر قرار میداد. چنانکه ، تا خواندن بقیه داستان ، در شماره آینده ، دل را ناشکیبا می ساخت .

مرحوم استاد سرداور ، مردی خوش قلب ، پاکدل ، رؤوف ، مهربان و نمونه يك انسان کامل و با ایمان بود .

استاد قریب پنج سال آخر عمر را خانه نشین بوده و بترجمه این اثر شهیر بازتوان همت گماشت و با پشتکار خستگی ناپذیر ترجمه آنرا بپایان رسانید.

استاد سرداور، چهار سال پیش ، در اثر انفارکتوس به بیمارستان انتقال یافت ، و با آنکه با تلاش پزشکان ، بهبودی یافت ، لیکن سلامت کامل گذشته را باز نیافت ، تا آنکه شب ۲۰/۱/۴۹ به رحمت ایزدی پیوست .

«ناشر»

فہرست مطالب

قسمت اول

- فصل اول - مفہوم تاریخ : حماسہ . کتبہا و سالنامہہای تاریخی . تاریخ داستانی و روایتی . هرودوت . فوکیدند . پولیوی . تاریخ پراگماتیک . تاریخ نویسی در قرون وسطی . تاریخ نویسی اسلامی . علم جدید در اروپا . انتقاد تاریخی .
- ۱
- فصل دوم - دانشمندان اروپائی و تاریخ خاورزمین . توجہ بہند . مصرشناسی . تاریخ آسیای مقدم . آسورشناسی . مکتب وینکلر . موضوع تنزل تمدن خاورزمین و علل اینواقعه .
- ۲۷
- فصل سوم - یونانیہا و خاورزمین . هرودوت . کتسیوس و دیگران . جنگہای اسکندر و اہمیت آنہا . عہد روم . تجارت بحری . علم جغرافیایا در بیزانس .
- ۴۳
- فصل چہارم - تمدن عرب . جغرافیایانویسہا . اطلاعات چینیہا راجع بسرزمین مغرب . امپراطوری مغول . رشیدالدین .
- ۶۳
- فصل پنجم - نظر اروپائیہای قرون وسطی نسبت بمشرقزمین . فعالیت شامیہا . افسانہ دربارہ یوحنا کیش . مغولہا و سفارتہائی کہ از اروپا بسوی آنان فرستادہ شد . مارکوپولو . سایر تجار و مبلغین . ارامنہ .
- ۷۴
- فصل ششم - اروپائیہا دربار گاہ تیمور . سفرای ونیز در قرن پانزدہ . نیکولو کنتی .

- ۹۵ کشفیات بحری. نقشه‌ها و اطلس‌های جغرافیائی.
- ۱۰۴ فصل هفتم - پرتغالیها در هند و چین و ژاپن. گوئس.
- فصل هشتم - هلندیها در ژاپون. بیرون راندن پرتغالیها. کمپفر و دیگران.
- ۱۱۲ مبلغین در چین. اهمیت مساعی ژوئیت‌ها.
- فصل نهم - تحقیقات در قرن شانزده و هفده راجع بآسیای مقدم. وارتما.
- دلا - واله. اقدامات انگلیسها. اورلثاری. سیاحان فرانسوی. شرق‌شناسی.
- ۱۲۸ مسافرتها در قرن هیجدهم. انگلیسها در هندوستان.
- فصل دهم - خاورشناسی در قرن نوزده. چین. چین‌شناسی. ژاپون و کره. هند.
- ۱۵۴ هندوچین. تبت. ترکستان شرقی. افغانستان.
- فصل یازدهم - تحقیقات در آسیای مقدم در قرن نوزدهم. ایران. آسیای صغیر.
- فلسطین. شبه جزیره عرب. تمدن عربی. بین‌النهرین. کومبولت و ریتر.
- ۱۷۶ مسائل علمی معاصر.

قسمت دوم

- فصل دوازدهم - روسیه و شرق اسلامی. قبول مسیحیت. زیارت فلسطین. حمله مغول و عواقب آن. نیکیتین. اطلاعات جغرافیائی در قرن شانزدهم. روابط با خان‌نشینهای آسیای وسطی. در جستجوی راههای بهند.
- ۱۹۹ فصل سیزدهم - تسخیر سیبری. قزاقها در آمور. زد و خورد با چین. کارهای کارتوگرافیک. سفارتهای بچین. قرارداد نرچینسک. اقدامات پترکبیر و جانشینان او. هیئت سفارت در پکن. مدرسه برای آموختن زبان ژاپونی.
- ۲۲۳ فصل چهاردهم - اقدامات پترکبیر در آسیای وسطی. پایان اقداماتیکه شایعات مربوط بارکتی بوجود آورده بود. اولین هیئت اعزامی به کامچاتکا. اولین هیئت اعزامی آکادمی. اطلس آکادمی.
- ۲۴۶ فصل پانزدهم - اطاعت عشیره‌های قرقیز-کایساتسک. اورنبورک - نظرات نسبت بخان‌نشینها. تحقیقات راجع به سیبری. دومین هیئت اعزامی آکادمی.
- لاکسمان در ژاپون. فرهنگ امپراطوریس. موضوعی که با نام دادستان کیریلف، همان کسی که نقشه هیئت اعزامی بزرگ شمالی متعلق باومیباشد، توأم است همانا اقدام برای استقرار سلطه روس در آسیای وسطی با کمک

غشیره‌های موسوم به «قرقیز - کایساتسک» میباشد.

۲۶۴

فصل شانزدهم - خاورشناسی در روسیه در قرن نوزدهم . روابط با ژاپون .

۲۸۳

تحقیقات راجع به سیبری . فعالیت جامعه جغرافیائی روس .

فصل هفدهم - تحقیقات راجع باسیای وسطی در قرن نوزدهم . دشتهای قرقیز .

جنگها با خوانین . سمیرهچییه و کولدژا . تحقیقات راجع به تیانشان . تسلط

بر ترکمنها و راه آهن .

۲۹۴

فصل هیجدهم - تحقیقات راجع به خان نشینهای آسیای وسطی . بخارا . خیوه .

۳۱۰

خجند . والیگری ترکستان . مسئله مسیر قدیمی آمودریا .

فصل نوزدهم - تحقیقات راجع بشرق اقصی . منولستان . چین . تبت . ترکستان

شرقی . هندوستان . افغانستان .

۳۲۵

فصل بیستم - نگارشات روسی راجع باسیای مقدم . ایران . آسیای صغیر .

۳۴۲

فلسطین . مصر و شام . قفقاز .

فصل اول

مفهوم تاریخ

مفهوم تاریخ : حماسه . کتیبه‌ها و سالنامه‌های تاریخی . تاریخ داستانی و روایتی . هرودوت . فوکیدید . پولیوی . تاریخ پراگماتیک . تاریخ‌نویسی در قرون وسطی . تاریخ‌نویسی اسلامی . علم جدید در اروپا . انتقاد تاریخی .

تاریخ علمی است درباره گذشته بشر . در کتب درسی مربوط با اصول و اسلوب تاریخ‌نویسی معمولاً تعریف مفصلتری در وصف تاریخ از لحاظ علمی از علوم نقل میکنند ، ولی ظاهراً احتیاجی باینکار نیست زیرا خود معنی و مفهوم «علم» بطور کلی حوائج و مقتضیات را هم که تحقیقات علمی درباره گذشته بشر باید بر آورده سازد معین مینماید .

حوائجی که هر رشته از دانش باید بر آورده سازد تا «علم» شناخته شود بقرا

ذیل میباشد :

- ۱- شناختن قانون «علیت» و تعیین رابطه «علتی» بین وقایع جدا گانه .
 - ۲- تنظیم مرتب وقایع باقتضای رابطه علتی ، که بین آنها معلوم شده باشد .
 - ۳- تعیین علائم بیطرفانه که دال بر صحت وقایع مندرجه در این رشته باشد .
- اینکه تمام وقایع باید تابع قانون علیت باشد حقیقتی است که هر گونه

تفکر منطقی بر روی آن استوار شده است .
 قراردادن وقایع از روی نظم و ترتیب و بر اساس اصول راهنما شرطی است
 که لازمه هر گونه دانش روشن و مشخص میباشد .
 اینکه برای صحت هر واقعه باید علائم بیطرفانه معلوم گردد از آن جهت لازم
 است تا علم و دانش مبنی بر اساسی باشد که بدون آن استنباطات عالم فقط جزو عقاید
 شخصی وی قرار میگیرد و قبول آن هیچگونه الزامی برای دیگران ندارد . مورخ
 هم مانند نمایندگان سایر علوم تخصصی از مجموع وقایعی که در اختیار دارد فقط
 آنهایی را جدا میکند که برای توضیح و شرح مجموعه وقایع لازم میدانند و صحت
 آنها هم ممکن است به ثبوت برسد . از همین لحاظ است که بین علم تاریخ و علوم
 طبیعی يك فرق و تفاوت اساسی وجود ندارد . گیاهشناس یا حیوان شناس هم حقایقی
 را که مربوط بزندگی موجودات جداگانه باشند و ربط و مناسبتی با زندگی نوع
 و جنس ندارند کنار میگذارند و توجهی بدانها ندارند . این رویه در تمام رشته‌های
 دانش شرطی است که لازمه شرح و بیان واضح و منظم موضوع میباشد . اگر تاریخ
 را علمی در باره گذشته بشر بشناسیم لزومی ندارد اضلفه کنیم که تاریخ قضایا و وقایع
 این گذشته را از نظر رابطه علتی آنها بررسی میکند و انگشت فقط روی وقایعی
 میگذارد که در زندگی دستجات اجتماعی اهمیتی داشته‌اند .

بارها اظهار عقیده شده که موضوع تاریخ فقط شرح وقایعی است که مربوط
 بزندگی بشر از لحاظ يك موجود عاقل و فهمیده باشد و نه مربوط بخواص تشریحی
 ووظایف الاعضائی بشر . این محدودیت قابل انتقاد هم نمیباشد . مورخین همیشه مجبور

۱- شوپنهاور قائل بود که از این لحاظ فرقی بین تاریخ و علوم دیگر وجود دارد
 و بعقیده نامبرده مورخ میتواند وقایع را از نظر تاریخ وقوع آنها و نه از لحاظ موضوع واقعه
 تقسیم بندی کند . دسته بندی وقایع تاریخی روی علائم دیگر باین منظور که بوسیله آن علائم
 تمام وقایع اختصاصی مربوط بیک دسته معین شود کاری است که بنظر شوپنهاور امکان پذیر
 نمیباشد و روی همین نظریه است که نامبرده در عقیده خود که از شناختن تاریخ بنام یکی از
 علوم ابا داشت ثابت قدم بود .

بوده‌اند توجه خود را بمسائلی از قبیل پیدایش نژادهای بشری و نتایج حاصله از اختلاط این نژادها و قلب ماهیت آنها و غیره معطوف بدارند. در این قسمت است که تعیین حدودی بین رشته مورخ و رشته طبیعی دان، مشکل امکان‌پذیر باشد.

میگویند بین تاریخ و طبیعت يك فرق دیگری هم وجود دارد: موضوع طبیعت همانا مجموعه‌ای از زندگی نوع و جنس میباشد و موضوع تاریخ زندگی جامعه‌های جداگانه بشری، ولی مقصود و هدف نهائی علم تاریخ روشن کردن جریان تاریخ عالم و سراسر جهان است یعنی گذشته‌ی نوع بشر، بنابراین بین مقاصد نهائی يك عالم طبیعت و يك مورخ فرق اصولی وجود ندارد هر چند خواص استثنائی و انحصاری زندگی بشر مورخ را وادار میکند که برای نیل بمقصود راه‌های مخصوصی را اختیار کند که باراه‌های طبیعی دان فرق دارد. فقط در دنیای بشری است که شرایط زندگی جامعه‌های جداگانه تصویری بوجود می‌آورند که حاکی از پیشرفت و ترقی تدریجی بوده و مطالعه و تحقیق آن امکان‌پذیر میباشد. فقط جریان زندگی نوع بشر است که از راه نزدیکی تدریجی بین تعداد زیادتری از جامعه‌های جداگانه تعیین و معلوم میگردد. اگر جامعه‌های بشری از این لحاظ فرقی با جامعه‌های حیوانی نمیداشتند مورخ هم کمتر مجبور میشد که زندگی هر جامعه را بطور جداگانه مورد توجه قرار بدهد. چنانکه يك حیوان شناس همین رویه را در مورد کندوهای عسل یا لانه‌های مورچگان بکار میبرد. بشریت در هیچیک از مراحل پیشرفت و ترقی خود نمیتوانست نسبت بگذشته‌ی خویش بی‌علاقه بماند همچنانکه نمیتوانست نسبت بطبیعتی که در محیط آن قرار گرفته علاقه نشان ندهد. ما از شرح و بسط در اطراف این موضوع میگذریم که چگونه در بین انسانهای بدوی داستانها و حکایاتی راجع بگذشته ساخته میشد و این داستانها چه مقام و اهمیتی در تألیفات ملل دوره‌های بدوی داشته‌اند. همین قدر کافی است اشاره کنیم که ما در همان مراحل اولیه ترقی بشری بینیم که در مقابل نقالان و قصه‌گویان تصادفی طبقه مخصوصی هم از نقالهای باذوق عرض اندام میکنند که از هر جا دستشان میرسد روایات و قصه‌هایی

راجع بدوران گذشته جمع آوری می نمایند. اینها در بین مردم از لحاظ نقل روایات بعنوان خبره مشهور میشوند و مردم آنها را بمجالس و جشنهایی که بمناسبتی برپا میسازند دعوت میکنند تا داستانه‌ها و قصه‌های خود را برای يك جمع کثیری نقل کنند.

حکایات و قصه‌هایی که نقاله‌ها برای این مقصود عمل می‌آورند صورت بارزتر و مشخص‌تری پیدا میکنند و بدینصورت بدون تغییرات بتوسط نقاله‌های بعدی بازگو و نقل میشوند. شخص نقال برای اینکه تأثیر افسانه‌اش را بیشتر کند و در عین حال یاد گرفتن قصه را آسان تر سازد و یا اینکه لااقل آموختن قسمت اختصاصی آنرا تسهیل نماید در بسیاری موارد متوسل بساختن کلام موزون (شعر) و یاعباراتی با سجع و قافیه میگردد. اینگونه قصه‌ها که در زبان علمی آنها را طبق يك اصطلاح یونانی، « حماسه » نامیده‌اند تا آغاز پیدایش خط و کتابت یگانسه آثاری بشمار می‌آیند که از ادبیات تاریخی بجا مانده است. در این مرحله از پیشرفت و تکامل است که برای بشر فرقی بین موضوعهای ممکن الوقوع و یا حتمی و همچنین بین يك اثر آزادانه نقاش و تحقیقات دقیق يك دانشمند وجود ندارد و همچنین علمی وجود ندارد که وقایع را با رعایت ارتباط طبیعی علتی آنها مورد تحقیق قرار بدهد. بشر در مظاهر و آثار طبیعت تأثیر عملیات يك نیروئی را می‌بیند که خارج از این دنیا بوده و با بشر دوستی یا دشمنی دارد. علاوه بر آن وقایعی را که در زندگی آدمی روی میدهد از نقطه نظر آزادی اراده بشر تشریح میکند و روی این نظریه انسان را مسئول اعمال خویش میدانند. همان نیرو که گفتیم در طبیعت ظاهر میگردد نکوکاران را پاداش میدهد و بدکاران و مغروران را مؤاخذه و مجازات میکند. سعی و کوشش برای تعیین يك تسلسل و تواتر معینی در حوادث گذشته انسان یکی از مشخصاتی است که مخصوص افسانه‌های تقریباً تمام ملل میباشد. تصویر دوران گذشته در نظر يك نقال بشکل انتقال تدریجی از خوبی و بدی و تنزل تدریجی قوای جسمی و روحی انسان جلوه میکند تصورات هسیود راجع بقرون زرین و

سیمین و مسین و آهنین بیک شکلی از اشکال در ممالک مختلف تکرار میشود. این نظریه از آن سرچشمه آب میگیرد که دارندگان روایات در همه جا همان نمایندگان نسلهای ارشد بوده اند که همیشه این عقیده را داشته اند که در دوران قدیم مردمان بهتر از معاصرین آنها بوده اند. علاوه بر آن مصائب و معایب عهد او البته نزدیک تر و مفهوم تر از جنبه های منفی زندگی اجداد بوده اند. همان علل در تصورات مورخین درباره گذشته قرنها قبل از پایان دوره حماسی بنفوذ خود ادامه میدادند. مرحله بعدی در توسعه ادبیات تاریخی ارتباط خیلی نزدیکی با اختراع و انتشار کتابت داشته اند و همین مرحله تدریجاً تمام شرایط زندگی جامعه را تغییر میدهد. دارندگان قدرت که سابقاً هیچگونه اختیارات رسمی نداشتند و فقط بصفات شخصی خود متکی بودند حال حقوق خود را بر روی اصل وراثت اجداد و قانون نوشته شده بنا میکنند. تصورات اولی و مغشوش توده های ملت درباره قوای فوق طبیعت و همچنین راجع بوسایلی که میتوان آن قوا را بر سر رأفت آورد جای خود را با سلوب منظمی میدهد که بتوسط طبقه مخصوصی از مردم تنظیم مییابد و از یک نسل به نسل دیگری منتقل میشود. نمایندگان نفوذ اعتبار دولتی و مذهبی بیش از همه مجبور بودند قدر سنتها را بدانند و امکان انتقال کتبی آنها را بجای شفاهی در نظر بگیرند، بر حسب فرمان ملوک یادداشتهائی درباره وقایع دوران سلطنت آنها تهیه میشد. در معاابد روحانیون یادداشتهائی درباره وقایع دوران خود تهیه میکردند که بعداً نمایندگان نسلهای بعدی آنها را ادامه میدادند. حفظ روایات راجع بگذشته برای نمایندگان دولت بمراتب بیش از نمایندگان روحانیون اهمیت داشت. اعتبار روحانیون بجای اینکه متکی بوقایع زندگی حقیقی و گذشته نزدیک باشد بیشتر روی تصورات درباره دنیای دیگر و دورانهای دیرین که منشاء مذهب بود اتکاء داشت. کشورهای که تشکیلات منظم و محکم دولتی داشتند مثل کشور مصر در قدیم و از قرن سوم قبل از میلاد، چین یگانه کشورهای بودند که روایات کتبی لاینقطع داشتند. هند که در آنجا مبانی زندگی دولتی کمتر از همه جا جا گرفته

بود یکی از همان کشورهای متمدنی است که تقریباً هیچگونه تاریخ کتبی نداشته و بداستانهای حماسی اکتفا میکرده، کتیبه‌ها و سالنامه‌ها که قدیمترین شکل تاریخ کتبی را تشکیل میدهند یک مزیت غیرقابل تردیدی نسبت بروایات حماسی دارامیباشند. وقایعی که شرح آنها بتوسط شهود علمی یا معاصرین نوشته شده و بشکل کتبی به نسلهای بعدی انتقال یافته کمتر از روایات شفاهی مورد تحریفات و اضافات قرار میگیرند. واضح تر بگوئیم معمولاً از روی سالهای سلطنت، تاریخ وقوع حوادث معین میشود و بدینجهت این امکان بدست میآید که در روایات راجع بآن حوادث سالهای صحیح وقوع معین شود، ولی این روایات برخلاف روایات حماسی در دسترس تمام ملت قرار نمیگیرد و فقط در بین طبقه معدودی از مردم با سواد انتشار می یابد و برای بقیه توده مردم مجهول می ماند. اگر وضع خیلی خوب باشد ملت کمافی السابق بداستانهای حماسی اکتفا میورزد. غالباً همین ملت که دررقیت قدرت دولتی و روحانیون قرار گرفته بعلت تغییر شرایط زندگی حکایات سابق خود را هم فراموش میکند روایات جدیدی بوجود نمیآورد و تقریباً بدون هر گونه تصویری راجع بگذشته خود زندگی میکند.

ظاهراً تمام مللی که دارای کتابت بوده اند کتیبه‌ها و سالنامه‌های تاریخی وجود داشته ولی فقط معدودی از آن ملل از کتابت برای ایجاد یک نوع ادبیات دیگر تاریخی که موسوم بتاریخ «داستانی» باشد استفاده میکردند. در این قسمت آنچه جالب توجه است شباهتی است که بین نمایندگان سه تمدن مستقل دنیای قدیم یعنی مصری و بابلی و چینی که هر سه در یک مرحله ترقی ماندند دیده میشود. هیچیک از این ملل تغییر هیرو گلیفی و هیدو گرامی را به کتابت حروفی بجا نیاوردند و حال آنکه اگر اینکار را میکردند راهی برای توده‌های وسیع ملت برای کتابت باز میکردند، یعنی بجای استعمال شمش‌های طلا و نقره از نظر میزان قیمت باستعمال مسکوکات از همان فلزات بکار میبردند که بالطبع روابط تجارتنی را آسان میکرد. تألیفات ادبیات داستانی تاریخی تا آنجائیکه معلوم شده

برای اولین بار در شام پیدا شد و در شام هم ترقی تمدن تحت نفوذ نه تنها بابل بلکه مصر هم جریان داشت. دوره‌ای بزرگترین ترقی تمدن و اقتصاد شام بین قرن یازده و قرن نه قبل از میلاد بوجود آمد در این دوره بود که تنزل موقتی آسور و همچنین مصر برای این کشور دوره‌ای بوجود آورد که از امنیت حملات خارجی برخوردار گردید.

این دوره همان زمانی است که تجارت بحری شهرهای فنیقی بکمال توسعه رسیده بود. در فنیقیه یا در یکی از نقاط تجارتنی شام، خط نوشتن با حروف بوجود آمد و این خط را بحر پیمایان فنیقی تقریباً در يك زمان (قرن ده و نه قبل از میلاد) به مغرب زمین یعنی یونان^۱ و بجنوب شرق یعنی هند بردند. در این قرن‌ها بود که در فلسطین سلطنت داود و سلیمان بوجود آمد و این سلطنت بعدها بسلطنت اسرائیل و سلطنت یهود تقسیم شد. تألیفات مؤلفین ناشناس که اختصاص بدوره حیات این سلطنت‌ها و زندگی گذشته ملت یهود، تا آنجائی که برای ما معلوم شده اولین قدمی بود که در راه شرح و بیان کتبی روایات درباره گذشته آنهم بصورت داستان متواتر که زائیده يك فکر و اندیشه عمومی بوده برداشته شد. این مسئله که تاریخ داستانی در میان یهودیان و بعد یونانیان تا چه اندازه بادبیات سالنامه نویسی سبقت داشت مسئله‌ای است که مورد بحث و اختلاف میباشد، هیچگونه دلایلی وجود ندارد که «سخنان ایام» که کتابهای تاریخی یهودیها بدانها استناد میجویند حقیقتاً صورت سالنامه‌های رسمی را داشته که در ضمن آنها وقایع را از روی سالهای سلطنت شرح میدادند. بنابراین دلایلی وجود ندارد که یونانیها قبل از هرودوت مجموعه‌های سالنامه‌ای داشته باشند که در آنها شرح وقایع را از روی سالهای سلطنت (مثلاً در

۱- ما در این جا بمسائلی نمی‌پردازیم که مربوط بوجود خط در جزیره کریت بوده که ظاهراً تحت نفوذ کتابت هیروگلیف مصری بوجود آمد. نامهای سامی حروف یونانی در هر حال از فنیقیها اقتباس شده و این خود شاهد بر این است که کتابت و خط فنیقی در خط یونانی نفوذ داشته.

اسپارت) و یا از روی اسامی مأمورین دولتی مثلاً حکام آتن شرح داده باشند. توجه بتاریخ حوادث واقعه بدست مورخین بعدی یونانی مخصوصاً دانشمندان اسکندریه برقرار گردید. معلوم است که بدون توجه بتاریخ وقایع تألیف سالنامه هم امکان پذیر نبود. بعدها در نزد اعراب مهمترین مجموعه‌های سالنامه‌ای در دوره‌ای بوجود آمد که در همان زبان تألیفاتی در رشته تاریخ داستانی وجود داشت. این مسئله هم درست روشن نشده که آیا یونانیها در نوشتن تاریخ مثل بسیاری از رشته‌های علمی و ادبی شاگردان ملل خاورباستانی بوده‌اند یا نه. اولین مورخین یونانی مثل اولین فلاسفه یونانی در آسیای صغیر و میلت ظهور میکنند و این خود دلیلی است که نفوذ مشرق زمین را نشان میدهد. این جریان در صورتی برای ما روشن تر میشود که بقایائی از ادبیات قدیم فنیقی که نفوذ زیادی در تمدن یونان داشتند بدست ما میرسید.

اصطلاح یونانی Logos (سخن . حکایت) که معنی آن حکایت‌های تاریخی بوده با کلمه dabar که در توراة آمده کاملاً تطبیق دارد و ممکن است همین کلمه را فنیقیها هم استعمال میکردند ولی ما دلیلی برای اثبات این موضوع نداریم زیرا نه از فنیقیها و نه از سایر ملل سوری بجز یهودیها هیچگونه تألیفاتی از آثار قدیم بدست ما نرسیده است. از تألیفات اولی « مؤلفین حکایات » (Logopocoi اصطلاحی که هرودوت هم آنرا بکار برده است) فقط قطعات ناچیزی از یونان قدیم بمانده است.

اولین اثر بزرگ تاریخی که بمانده همان تألیف معروف هرودوت (قرن پنجم قبل از میلاد) است که او هم از مردم آسیای صغیر بوده و کتابش را بلهجه ایونیک آسیای صغیر نوشته است.

هرودوت را غالباً حتی از زمان سیسرون «پدر تاریخ» مینامیدند. شکی نیست که تألیف او از لحاظ وسعت و بلندی نظر و تقریر و انشاء هنرمندانه قدم بزرگی بوده که در مقایسه با تألیفات اسلاف او بجلو برداشته شد ولی در خود تألیف هرودوت دلایلی وجود ندارد که مؤلف آن در عقاید مربوط به وظایف و مقاصد مورخ

یا سبک تاریخ نویسی اصولاً اختلاف نظری با اسلاف خود داشته باشد. هرودوت در بعضی حکایات و روایات کتاب خود همان اصطلاح Logos را که اسلاف او استعمال میکردند بکار میبرد. هرودوت تمام کتاب خود را از نظر يك واحد تمام «تاریخ» نامیده است و دلیلی هم نیست که هرودوت این اصطلاح را برای اولین بار بکار برده باشد. علمای بعدی یونان که کلمه تاریخ را در معنای يك حکایت جداگانه تاریخی بکار میبردند تألیف هرودوت را «تواریخ» مینامیدند، ولی در تألیفات خود هرودوت و همچنین سایر مؤلفین یونانی که قبل از دوره اسکندر مقدونی زندگی میکردند کلمه «تاریخ» فقط بشکل مفرد دیده میشود. کلمه تاریخ از نظر وجه تسمیه و اشتقاق معنی «اخبار و آشنا کردن» را میدهد بطوری که طبق معنی اولیه این اصطلاح هر رشته از دانش و معلومات را ممکن بود «تاریخ» بنامند، بهمین علت است که اصطلاحی بنام «تاریخ طبیعی» وجود دارد اصطلاحی که ریشه آن یونانی میباشد. این اصطلاح در تألیفات افلاطون «فدون» (فصل چهارم و پنجم) دیده میشود و اکنون در زبان روسی جای آن را اصطلاحات دیگری مثل «علم طبیعیات» یا «طبیعت شناسی» گرفته است.

در نظرات هرودوت نسبت به منابع خود اعم از کتبی و شفاهی هیچگونه علائمی که مخصوص تحقیقات علمی باشد دیده نمیشود. هرودوت نه در باره اینکه سیر تاریخ مبنی بر يك میزان قانونی میباشد و نه در باره ارتباط طبیعی و علتی بین وقایع حیات بشری اطلاعی نداشته، او هم مثل اسلاف خود عقیده دارد که جریان وقایع ممکن است بعلت مداخله مستقیم قوای مافوق الطبیعه تغییر یابد. اولین کتاب تاریخی علمی باید همانا تاریخ جنگ پلوپونس تألیف فوکیدید شناخته شود، اثری که بعلت مرگ مؤلف در سالهای آخر قرن پنجم یا در همان آغاز قرن چهارم قبل از میلاد ناقص ماند.

فوکیدید (جلد ۱ صفحات ۲۱-۲۲) با صراحت کامل تألیف خود را فقط مقابل تألیفات لوگوگرافهای گذشته (از کلمه Logos بمعنی سخن و حکایت و

روایت و کلمه *grafein* (بمعنی نوشتن) قرار میدهد و مسلماً هرودوت را هم جزو آنها می‌شمارد. هر چند در هیچ جا اسمی از هرودوت نمی‌برد. فو کیدید تصدیق میکند که نبودن مواد موهوم و افسانه‌ای در روایات او باعث میشود که تألیفش برای شنوندگان (خوانندگان) کمتر از داستانهای او گو گرافها مشغول کننده باشد ولی امیدوار است کسانی از کتاب او استفاده کنند که مایل هستند هم درباره گذشته روشن بشوند و هم بدین نکته پی ببرند که طبق حسابهای بشری چه وقایعی در آتیه با بودن شرایط مقتضی روی خواهد داد. از همین مقایسه گذشته با آتیه معلوم میشود که بقانون علیت قائل بوده که طبق آن اگر علل و شرایط یکسان باشند نتایج و عواقب هم یکسان خواهد بود. فکر تشریح جریان جنگ و جدال بین آتن و اسپارت بلافاصله پس از اولین وقایع جنگی در مغز فو کیدید پدید آمد زیرا او پیش بینی میکرد که جنگ از لحاظ وسعت عملیات و اهمیتی که دارد تمام وقایع سابق تاریخ یونان را پشت سر خواهد گذاشت. فو کیدید در بیان فرقی که بین جنگ پلوپونس و جنگهای سابق یونانیان دیده میشد اینطور اظهار عقیده میکند که این فرق و تفاوت نه ناشی از اراده خدایان بوده و نه ناشی از صفات شخصی رجال دوره گذشته و دوره معاصر، بلکه علت تولید آن شرایط عمومی بوده که فرقی بین دوره معاصر و زندگی یونانیان ادوار گذشته بوجود آورده بود. فو کیدید برای روشن کردن این اختلاف و تفاوت فصول اول کتاب خود را بشرح ترقی تدریجی دولت یونان اختصاص میدهد و این شرح را از دوره شروع میکند که تمام سکنه اسلحه با خود حمل میکردند. در اعمال و کارهای دزدان دریائی چیز ننگینی نمیدیدند و بین شهرها و ولایات مختلف یونان هیچگونه منافع مشترکی وجود نداشته، اوضاع و احوال بدینمنوال بود تا اینکه کار اسپارت و آتن بالا گرفت و تقریباً تمام دنیای یونان منقسم بدو اتحادیه گردید که دولت‌های مزبور تشکیل دادند. از فصول فوق‌الذکر کتاب که فو کیدید در ضمن آنها چندبار زندگی یونان قدیم را با زندگی بربرهای (وحشیهای) معاصر و طوایف عقب مانده یونانی مقایسه میکند، باصراحت تمام معلوم

میشود که مورخ نامبرده تغییرات تدریجی زندگی بشری را نتیجهٔ يك سير و جریان آهسته میداند که طبق قوانین معینی روی میدهد و این قوانین برای تمام ممالک یکسان است. با وصف اینها ما نمی‌بینیم که فو کیدید برای توصیف دقیق‌تر قوانین مزبور قدمهایی بردارد. فو کیدید معاصر با وقایعی بوده که در کتابش شرح آنها را نوشته است و او میتواند قسمتی را از روی خاطرات شخصی خود و قسمتی را هم طبق گفته‌های شهود علمی بنویسد، ولی در همین حکایات و روایات ضد و نقیضهائی دیده میشود که فقط ممکن بود از راه تحقیقات کامل بر طرف گردد. بنا بر گفتهٔ فو کیدید در بعضی موارد حافظهٔ راویان بآنها یاری نمیکرد و در برخی موارد دیگر تشریح و قضاوت وقایع يك طرفه بوده و تحت نفوذ حسن نظری که آنها یکی از طرفین داشتند قرار میگرفته. فو کیدید در آن فصول کتاب خود که مربوط بوقایع گذشته میباشد در عین استفاده از اخبار کتبی و روایات شفاهی از آثار باستان شناسی هم استفاده میکند. در آنجا که ثابت میکند سکنهٔ جزیرهٔ دلوس در قدیم از قوم کاری بودند اشاره بمراسم و طرز دفن اموات در قبرهای قدیمی (فصل اول - ۸) میکند همان قبوریکه آتنیها در سال ۴۲۶ در حین تصفیهٔ جزیره از قبور زیر و رو کرده بودند. با این ترتیب فو کیدید در عمل آنچه را که لازمهٔ اساسی با اصطلاح «انتقاد تاریخی» بود بکار می‌بسته یعنی: تطبیق اظهارات شهود و تعیین درجهٔ اطلاعات و درجهٔ بی‌غرضی هر يك از شهود و نیز در عین توجه با اظهارات شهود آثار مادی و وقایع را نیز مورد توجه قرار میداده ولی لازمهٔ «انتقاد تاریخی» مثل لازمهٔ «ساختمان تاریخ» نکاتی بودند که فو کیدید آنها را با صراحت لازم تشریح نکرده و در بسیاری موارد بکار نبسته است. فو کیدید سعی میکند وقایع معاصر را همانطور که در واقع امر روی داده بیان کند. هر جا که راجع بوقایع ازمنه گذشته سخن میراند از «تفسیر عاقلانه» افسانه‌ها و قصه‌ها پا فراتر نمی‌نهد، یعنی توجهش بیشتر معطوف بوقایعی است که کم و بیش راست بنظر میرسد ولی حدسیاتی هم وجود ندارد که آن وقایع در حقیقت امر چگونه روی داده

و چگونگی همین وقایع موجب شده که در اطراف آنها داستانهای افسانه‌ای و تفسیرات مبالغه‌آمیز بوجود آید.

اول کسیکه اصول شرح و بسط علمی تاریخ را با صراحت بیشتری بکار برد پولیوی بود (قرن دوم قبل از میلاد) که مؤلف تاریخ وقایع سالهای ۲۶۴ الی ۱۴۴ قبل از میلاد میباشد. بنیان‌گذار اصطلاح معروف «تاریخ پراگماتیک» همین پولیوی بود و از همان زمان آنرا در معنای شرح وقایع با ذکر علتی آنها بکار می‌برند و این نقطه مقابل و برخلاف تاریخ داستانی سابق میباشد. صفت *pragmatikos* مشتق از کلمه *pragma* (کار و عمل) مشتق شده و در مورد رفتار و حرکات رجال مملکت و سردارها و غیره بکار می‌بردند. پولیوی این کلمه را در معنای فعال «صلاحیت‌دار» و عاقل (مثلاً جلد ۲، ۴۳، ۹، ۴۴، ۵) و در مورد تاریخ هم در معنای روایت و حکایتی بکار می‌برد که بر اساس وقایع حقیقی استوار بوده و علل طبیعی و واقعی آن معلوم باشد.

پولیوی این کار را خلاف میدانند که «خدایان و بچه‌های خدایان را وارد تاریخ پراگماتیک کنند» (سوم، ۴۷، ۸).

علامت و نشانه دیگری که تاریخ را از نقطه نظر یک موضوع قابل مطالعه و تحقیق (*mathema*) از تاریخی که اسباب مشغولیت و تفنن باشد مشخص می‌سازد. این است که یک مورخ پراگماتیک سعی دارد باین سؤال که «بچه‌علتی و برای چه» وقایع روی داده جواب بدهد یعنی علل آن وقایع و جریان پی‌گیر و همچنین عواقب آنها را بیان کند.

آن دور و زمانی که بین پولیوی و فوکیدید فاصله میباشد اهمیت بزرگی در تاریخ دنیای قدیم داشته. تشکیل دولت مقدونی در اول کار و بعد از آن تشکیل دولت روم موجب آن گردید که موجودیت مستقل جمهوریهای یونان از بین برود و خود یونان بصورت جزئی از یک کل بزرگ و وسیع در آید. فلسفه «رواقی» پیدا شد و شیوع عظیمی یافت و همین فلسفه بود که برای اولین بار مفهوم و معنی،

انسان را بالاتر از مفهوم «مرد شهری» (سیتواین) قرار داد. دولت رم که ملل متمدن دنیای قدیم را متحد کرده بوده بترویج وسیعتر مفهوم «انسانیت» کمک کرد (اصطلاحی که نویسندگان لاتینی در قرن یک قبل از میلاد بکار میبردند). مقصود از این کلمه حقوق شخصیت انسان بوده بدون اینکه ملیت و وضع اجتماعی انسان در آن دخیل باشد. پولیوی دیگر فرقی بین الینها و بربرها قائل نبوده و باصراحتی بیش از گفته‌های فوکیدید معتقد بود که زندگی ملل و دول بر اساس یک استمرار و تسلسل معینی پیش میرود بدون اینکه با صفات شخصی رجال ادوار مختلف بستگی داشته باشد و دیگر اینکه بعد از هر دوره پیشرفت و ترقی تدریجی ناچار رکود و انحطاط تدریجی فرامیرسد. استدلال پولیوی راجع به نتیجه جدال بین روم و کارتاژ مبنی بر این است که مجلس سنای روم هنوز قدرت خود را بدست داشت و حال آنکه در همان زمان در کشور کارتاژ انتقال قدرت بعناصر دموکراسی شروع شده بود و همین جریان بعقیده پولیوی اولین علامت و نشانه سقوط دولت بود (ششم - ۵۱). بعقیده پولیوی امپراطوری روم با آخرین حد قدرت دولتی رسیده بود، قدرتی که هیچیک از دولتهای آتی قادر نخواهند بود از آن جلو تر بیفتند (اول - ۷۲). با این حال برای دولت روم هم دوره‌ای خواهد رسید که ناگزیر خواهد بود از بهتر بسوی بدتر برود (ششم، ۹، ۱۳). بنابراین دولت‌ها تابع قانون طبیعت میباشند که برای تمام آنچه زندگی میکند یکسان است.

پولیوی علاوه بر اثبات این یک اصل عمومی ترتیباتی را هم که افلاطون راجع بتسلسل و استمرار اصول اساسی تشکیلات دولتی (سلطنت، آریستوکراسی و دموکراسی) معین کرده بود شاهد میآورد و در اطراف آن شرح و بسط میدهد، ولی با اینحال پولیوی یک تئوری جامع الاطرافی راجع بجزایان تاریخی بمانمیدهد. نظریه پولیوی راجع بآنچه لازمه انتقاد تاریخی میباشد در مقایسه با نظریه فوکیدید یک قدم کوچکتری بجلو شمرده میشود.

پولیوی موضوع صحت و بیغرضی هر شهادتی را نه تنها برای روایات شفاهی

بلکه برای منابع کتبی هم در نظر میگیرد و حال آنکه فو کیدید این موضوع را فقط برای روایات کتبی در نظر داشته علاوه بر آن برای پولیوی روشن بوده که راوی علاوه بر تحریف عمدی وقایع یعنی میل بفریب دادن دیگران اگر بیکی از طرفین غرض ورزی داشته باشد میتواند بی اختیار خودش را گول بزند و صحنه‌ای از وقایع بوجود آورد که مطابق واقع نباشد و لو اینکه راوی دانسته و فهمیده سعی کند که حقیقت را بگوید (یک - ۱۴). ولی این طرز بکار بردن لازمه انتقاد هم در تألیفات پولیوی و هم فو کیدید فقط یک جنبه سطحی و ظاهری داشته، پولیوی هم مثل فو کیدید ممکن میداند که از افسانه‌ها استفاده کند و آنها را عاقلانه تفسیر نماید.

تألیفات فو کیدید و پولیوی آخرین اثر تاریخ نویسی عهد باستان بشمار آمدند. بعضی از مورخین بعدی یونان از این دو نمونه تقلید میکردند، برخی هم نمایندگان مکتب جدیدی بنام «ریتوریک» بودند که در واقع از نظر علمی یک قدم بسوی عقب بود، زیرا آنچه لازمه صحت عملی بود، باز از لازمه سلیقه ادبی متابعت میکرد. بعضیها هم بجمع آوری مواد تاریخی و بکار بردن آنها باقتضای تسلسل و جریان وقایع قناعت میکردند بدون اینکه بر رابطه علتی و سببی بین وقایع توجه داشته باشند. رومیها در رشته تاریخ نویسی هم مثل سایر رشته‌های علم و ادب فقط شاگردان یونانیها بودند. اگر تألیفات بعضی از مورخین رومی مثلاً تاسیت ممکن است نسبت بتألیفات یونانیان قدمی بجلو شناخته شود، فقط از نظر پدیده هنر و صنعت خواهد بود. نه یک مورخ رومی و نه یک مورخ یونانی دوره رومیها هیچکدام آنچه را که لازمه علم تاریخ بود درک نمیکردند و لو تا آن حدی که فو کیدید و پولیوی توجه داشتند ممکن بود انتظار داشت که توسعه روابط صلح و سلم بین ملت‌هایی که جزو کشور روم قرار گرفته بودند در همان دوره امپراطوری منجر بدان گردد که درباره جریان وقایع تاریخ عالم و شرکت هر ملت و دولتی در این جریان نظریات و عقایدی بوجود آید که دامنه وسیع تر ولی در عین حال کمتر یک جانبه باشد، اما این کار انجام نگرفت. دیو دور که همزمان و معاصر او گوست بود در پی این مقصود بر آمد که

« تاریخ تمام دنیا را مثل اینکه تاریخ يك شهر باشد » تعریف کند ولی برخلاف این نیتی که داشت تألیف بزرگ او مجموعه مدار کی است در باب تاریخ ملل مختلف عهد قدیم بدون اینکه رابطه بین تاریخ يك ملت و تاریخ ملت دیگر برقرار سازد و اخبار مربوط بتاریخ هر يك از ملل جدا گانه را تحت رسیدگی انتقادی قرار بدهد .

یونانیها و رومیها برای روشن کردن جریان واقعی حیات تاریخی ملل مختلف گذشته از اینکه از اصول علمی برای انتقاد تاریخی بهره مند نبودند، حتی ذخیره مکفی از مدارك حقیقی درباره زندگی جامعه‌های بشری، چه در گذشته و چه در حال نداشتند. ما در تألیفات فلاسفه و مورخین یونانی نظریات جدا گانه‌ای راجع بتغییر شکل تشکیلات مملکتی و پیشرفت تقسیم کار و نظر جامعه در ادوار مختلف و نزد ملل مختلف در باره دلاوری جنگی و کار مسالمت آمیز همچنین راجع بمالکیت ارضی بزرگ و کوچک و تشکیل آریستوکراسی پولی و غیره مشاهده میکنیم، ولی از اینکه بخواهند این ملاحظات را بصورت منظمی در آورند و مجتمع سازند اثری نمی بینیم. با اینکه فوکیدید و پولیوی دانسته و فهمیده سعی داشتند تاریخ را بصورت مطلبی در آورند که درخور تحقیق و مطالعه علمی باشد معینا تاریخ تا پایان تمدن یونان و روم بیشتر جنبه صنعتی داشت تا علمی.

انحطاط عمومی تمدن در اروپا که بعلمت «مهاجرت بزرگ ملل» روی داد در تمام جنبه‌های زندگی ملی اثر گذاشت : بجای جامعه‌های خود مختار شهری، ما دوباره با حاکمیت آریستوکراسی و زمین داران و ملاکین روبرو میشویم. اقتصاد جنسی را جانشین اقتصاد پولی می بینیم. عواقب این تحول برای تمام رشته‌های علم و صنعت و منجمله تاریخ بهمین سان بود. در اروپای قرون وسطائی مشاهده میشود که در قسمت نوشتن سالنامه و تاریخ اخباری و روایتی باز بسوی همان شکل‌های بازمانده گذشتگان بازگشت میکنند. جهان بینی مذهبی بار دیگر بطور انحصاری حکم فرما میشود. این جریان بر اثر توسعه مذاهب جدید یعنی مسیحیت و اسلام در تمام کشورهای که

در این مدت سنت‌های عهد عتیق محفوظ بوده حتی تا حدی توسعه می‌یافته، یعنی در بیزانس و دنیای اسلام مشاهده می‌گردد. سنن و اسلوب تاریخ نویسی باستانی در بیزانس که بیشتر صورت ریتوریک داشته در شکل ظاهر بنحو تألیفات تاریخی منعکس می‌شد. علاوه بر آن گرد آورندگان دانشمند مدارك حقیقی که معروف‌ترین آنها اسقف مشهوری بنام فوتی (قرن نهم) بوده بطور دامنهداری از تألیفات مؤلفین باستانی اقتباس می‌کردند ولی تفوق جنبه الهیات در دنیای علم اجازه نمیداد که وقایع را با رعایت رابطه علنی طبیعی آنهاروشن سازند. اما الهیات اسلامی راهی پیدا کرد تا احکام مربوط بقدرت مطلق الهی و آنچه را که وقوع آن قبلاً معین شده با قانون «علیت» سازش بدهد. با تصدیق اینکه همه چیز روی مشیت الهی بوقوع می‌پیوندد ولی کارهای خداوند هم بر مبنای علل معینی قرار گرفته و این خود نیز ناشی از اراده آزاد و مطلق خداوند است و ممکن است هر وقت خدا لازم بداند آنرا بکار میبرد، ولی تجربه گذشته نشان میدهد که سبک کارهای خداوند طبق قرآن تغییر نمی‌کند.

همین تئوری بود که میدان وسیعی برای فعالیت طبیعت شناسان و مورخین باز میکرد. با این حال مسلمین در علم تاریخ بموفقیت‌هایی که در سایر رشته‌های دانش بدست آورده بودند نایل نشدند و علت این شرایطی مخصوصی بود که در دنیای اسلامی برای توسعه و پیشرفت تاریخ نویسی وجود داشت. مسلمانان در رشته‌های ریاضیات، نجوم، جغرافیا، طبیعیات، طب و فلسفه شاگردان مستقیم یونانیها بودند. علمای مسلمان که بتوسط مترجمین شامی با تألیفات علمای یونانی آشنا شدند تألیفات خود را بزبان عربی می‌نوشتند و با مطالعات و استنباطات خود هر يك از علوم فوق‌الذکر را بطور اساسی غنی تر ساختند ولی در هیچیک از رشته‌های دانش کوششی نکردند تا بجای اسلوبی که میراثی از یونانیها بود (با الحاق بعضی مدارکی که از منابع دیگر مثلاً هند اقتباس کرده بودند) اسلوب جدیدی بوجود آورند که مبتنی بر اصول دیگری باشد. از طرفی دیگر ما در ترجمه‌های عربی يك اثری هم از مورخین یونانی و رومی نمی‌بینیم، چنانکه ترجمه اثری راهم از اشعار یونانی مشاهده

نمیکنیم ما در تألیفات تاریخی عربی مطالبی راجع بتاریخ دنیای یونان - روم از زمان فیلیپ مقدونی مییابیم که از راهنمای وقایع نگاری بطلمیوس (قرن دوم قبل از میلاد) اقتباس شده. مطالعه و تحقیق در باره فلاسفه یونان، عربها را با تئوریهای یونانی راجع باشکال تشکیلات مملکتی آشنا ساخت. ممکن است که سنن تاریخ نویسی در یونان قدیم بتوسط بیزانسیها و شامیها (بعضی از مؤلفین شامی هم تألیفات خود را بزبان عربی منتشر میکردند) يك نوع نفوذی در شکل تألیفات تاریخی عرب بخشیده باشد. ولی بطور کلی تاریخ نویسی اسلامی تحت نفوذ نمونه‌های یونان قدیم جلو نمیرفته بلکه تحت نفوذ سنتی پیشرفت میکرده که از تمدن قبل از اسلام اعراب و ایرانیها بارث رسیده بود. با اینکه ایرانیها در دوره ساسانیان بدرجه بلندی در تمدن رسیده بودند معیناً روایات ایرانی راجع بگذشته که بزبان عربی ترجمه میشد، مثل همان روایات عربی جنبه تألیفات حماسی را حفظ میکرده، در دوره اسلام بود که عربها و ایرانیها شکل وقایع نویسی و تاریخ روایتی و اخباری را پذیرفتند. در اواخر قرن چهاردهم ابن خلدون مورخ عرب برای اولین بار درعالم اسلام در صدد برآمد که تاریخ اخباری و روایتی را بتاریخ معروف به «پراگم-ماتیک» مبدل سازد و اصولی را برقرار کند که بوسیله آنها تشریح جریان وقایع تاریخ عالم با ذکر رابطه علتی و طبیعی آنها امکان پذیر باشد. اسلوب ابن خلدون که در مقدمه معروف او در تاریخ دنیا شرح داده شده مسلماً مستقل از نظریات مورخین یونانی میباشد و همین اسلوب در مقابل نظریات مورخین یونانی مزایای غیر قابل انکاری دارد زیرا ابن خلدون مطالب و موارد تاریخی گوناگون تر و مفصل تری در اختیار داشته، در مبنای این اسلوب بجای تغییرات اشکال تشکیلات دولتی يك نشانه عمومی تر و طبیعی تری قرار گرفته بود و آن توسعه و تضعیف احساسات همدردی و همبستگی بین اعضای جامعه بشری بود، از این نقطه نظر است که ادوار مختلفی در زندگی ملل برقرار و تعیین میگردد مثل اهمیت وقایعی مانند انتقال از زندگی کوچ نشینی بزراعتی، از زندگی روستا نشینی بشهری، توسعه علوم و صنایع، ظهور کشور گشایان

کوچ نشین و تسلط آنها بر ممالک متمدن .

جریان تاریخ عالم در نظر ابن خلدون تصویری است که ترقی و تنزل تدریجی دسته‌جات سیاسی را که شناختن ملیت خود و یا دین مشترك آنها را یکی کرده جلوه گر میشود، ترقی و تنزل وقایع قوانین خلل ناپذیری است که تمام ملل تابع آنها میباشند. ابن خلدون برخلاف احکام اساسی اسلام در این قسمت استثنائی برای دولت اسلامی قائل نمیشود. او این دولت را با وجود اینکه عملاً بچند دولت جداگانه تقسیم شده يك واحد کامل میدانند و علائم تنزل و انحطاط ایندولت را نسبت به شکوه و تجلی سابقش خاطر نشان میکند. ابن خلدون آنچه را که لازمه انتقاد تاریخی میباشد بکلی مسکوت میگذارد. نظریات تئوری مانندی که ابن خلدون راجع بجریان زندگی تاریخی بوجود آورده است بقدری در نظرش اساسی مینموده که درجه صحت وقایع را از روی درجه مطابقت آنها با آنچه لازمه این تئوریا میباشد معین میکرده. ابن خلدون معتقد بوده که با اسلوب خود در قسمت تدوین و تنظیم تاریخ يك «علم جدید» بوجود آورده است. در حقیقت امر ابن خلدون فقط راهی نشان داده بود که میتواندست منتهی بایجاد چنین علمی بشود ولی نه مورخین بعدی اسلامی و نه حتی خود ابن خلدون از این راه استفاده نکردند. در تألیف ابن خلدون هم مثل تألیفات دیودور يك همچو عدم مطابقتی بین قسمت عمده کتاب و مقدمه آن ملاحظه میگردد. مقارن با انحطاط تمدن اسلامی احیای علوم و صنایع در اروپای غربی جریان پیدا کرده بود.

اروپائیه‌ها در بعضی از رشته‌های دانش مخصوصاً در علم طب شاگردان بلاواسطه و مستقیم اعراب بودند ولی بطور کلی تقریباً یگانه مقصود اولین کارکنان دوره احیاء علوم و صنایع این بود که تمدن یونانیان و رومیان را که در دوره بربریت قرون وسطی از بین رفته بود دوباره برقرار سازند. اروپائیه‌ها برخلاف اعراب سعی میکردند تمام آنچه را که از این تمدن بجامانده بود جمع آوری نموده و مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهند، در اوایل امر تألیفات شعراء و فلاسفه و غیره

عهد عتیق يك سرمشق غیر قابل تقلید شمرده میشد. تدریجاً روشن شد که ممکن است موفقیت‌های بیشتری در خلاقیت هنری و افکار علمی بدست آید. بجای اسلوب‌های یونانی اسلوب‌های جدیدی در رشته‌های مختلف دانش که قدمی بجای آورد شروع بوجود آمدن کردند. امروزه فقط در دو دیسپلین علمی -- منطق و هندسه -- اسلوب‌هایی که علمای یونانی (ارسطو و اقلیدس) تدوین و تنظیم کرده بودند اهمیت خود را حفظ کردند، هر چند مساعی هم بکار برده شده تا این علوم را نیز بر روی اصول جدیدی بنا کنند.

وقتی پیشرفت‌های تاریخ را با پیشرفت‌های علم طبیعیات در اروپای غربی مقایسه میکنیم همان پدیده را که سابقاً در دنیای یونان - روم و دنیای اسلامی می‌دیدیم مشاهده میکنیم. در یونان قدیم سعی و کوشش در راه تشریح و تفسیر خلقت عالم و کاینات از زمان فالس شروع میشود (اوایل قرن ششم قبل از میلاد). سعی و کوشش برای تسریع علمی تاریخ فقط از فوکیدید (آخر قرن پنجم) آغاز میگردد، عربها فقط در اواخر قرن چهاردهم دست باینکار میزنند. سیصد سال پس از دوره شکفتگی طبیعیات، فلسفه و علوم دقیقه مساعی آغاز میشود که جریان تاریخ را روی يك توضیح و مبنای علمی تشریح کنند، بنابراین در اروپای غربی اسلوب کوپرنیک (تقریباً ۱۵۳۰) در رشته طبیعیات در حکم قطع رابطه با سنن عهد عتیق بوده فقط « تاریخ روم » تألیف نی‌بور (۱۸۱۱) و تألیفات رانکه (از سال ۱۸۲۴) این نکته را روشن کردند که برای تحقیق و تشریح تاریخ لازم است اصول دیگری غیر از اصول قدیم تهیه بشود، برای اولین بار مبنای برای انتقاد تاریخی تهیه میگردد.

موفقیت‌های حاصله در طرز بنا و ساختمان تاریخ نویسی ارتباط نزدیکی با روشن شدن قوانین جریان تاریخ پیدا میکنند.

مساعی ابن‌خلدون که پیروانی در عالم اسلام پیدا نکرد، بعدها در زمینه اروپائی بتوسط ویگو (۱۷۲۶)، متفکر ایتالیائی، تجدید گردید. ویگو هم مثل

ابن خلدون میخواست مراحل ترقی و انحطاط تدریجی را که تمام ملل طی میکنند معلوم و معین سازد و همینطور همین مضمون عمومی و مشترك تاریخ تمام ملل بود که میبایستی همان علم تاریخ را که او میخواست بوجود بیاورد تشکیل دهد. ویگو هم مثل ابن خلدون تاریخ را يك « علم جدید » مینامید. ویگو که در قرن نوزدهم تألیفات زیادی در باره وی بوجود آمد کسی بود که مثل ابن خلدون معاصرینش قدر و منزلت او را شناختند، هر چند که در قرن هیجدهم نیز آنطور که میگویند تنها نبود. حقوق دانهای ایتالیائی او را بالاتر از مونتسکیو می شمردند، گوته هم پس از آشنائی با افکار او در سال ۱۷۸۷ آنها را فوق العاده عالی می شمرد. در قرن نوزدهم او گوست کنت در صدد برآمد علم جدیدی در باره ترقی جامعه های بشری بوجود آورد. کنت خوشبخت تر از اسلاف خود بود. تألیفات او بطور وسیعی انتشار یافت و يك سلسله تحقیقات دیگری بوجود آورد. عنوان « سوسیولوژی » (جامعه شناسی) که روی علم مربوط بجامعه های بشری گذاشت مورد پسند و قبول دانشمندان بعدی قرار گرفت و رسمیت یافت و حال آنکه شاید اولین موردی بود که برخلاف قواعد زبان شناسی از تر کیب يك کلمه لاتین با يك کلمه یونانی اصطلاحی بوجود آمد. بعدها روی همین قاعده کلماتی مثل ترمینولوژی با لئولوژی و غیره تر کیب یافت. اگر مسئله ای که کنت طرح کرده بود بتوسط خود او یا جانشینان او حل میشد بدینوسیله مبانی ساختمان تاریخ هم محرز میگردد و آن وقت کار مورخین فقط این بود که اصول نظری و تئوریک را که جامعه شناسان وضع کرده بودند در مورد حقایق مشخص بکار ببرند. در واقع امر هیچیک از اسلوب های متعدد جامعه شناسی که بعد از کنت پیشنهاد شد مورد قبول عامه قرار نگرفت. با اینکه محققین اروپائی نسبت بیونانیان و اعراب مدارك معتبر و حقیقی در اختیار دارند، مع هذا مدارك مذکور برای تعیین قوانینی که همیشه و در همه جا زندگی جامعه های بشری تابع آنها بوده مسلماً کافی بنظر نمیرسد. استنباطات جامعه شناسان تقریباً جملگی روی وقایع تاریخ اروپا بنا شده است و حال آنکه اگر حتی مللی را در نظر بگیریم که

در دایره ارتباط و آمیزش تاریخی عالم قرار گرفته بودند یا قرار گرفته اند آنوقت می بینیم که ملل اروپا در بین ملل مزبور فقط يك اقلیت کم اهمیتی را تشکیل میدهند. با وضعی که امروزه علم تاریخ دارا میباشد کاملاً طبیعی است که استنباطات و عقاید جامعه شناسان از راه کشف حقایق و وقایع زندگی که آنها در نظر نگرفته بودند مورد تکذیب قرار میگیرند. جامعه شناسی در ضمن مطالعه قوانینی که زندگی جامعه های بشری تابع آنها میباشد و همچنین در رسیدگی و بررسی ترتیبی که تغییرات شرایط این زندگی در دایره آن صورت میگیرد سعی میکند جنبه و خواص جریان تاریخ را معین کند بدون اینکه بمفهوم و مقاصد نهائی آن توجهی داشته باشد. حل این مسئله همان مقصودی است که رشته معروف به «فلسفه تاریخ» تعقیب میکند. سعی و کوشش برای دریافت جواب بمسئله نتایج نهائی تاریخ بشریت از همان دوره خلاقیت حماسی دیده میشود. در ضمن عقیده ای که راجع بجریان تاریخ ابراز میشود مبنی بر اینکه آنچه بهتر است بطور لاینقطع بسوی بدتر میگراید با يك امیدواری هم که معمولاً با اسم یکی از خدایان یا قهرمانان بستگی دارد اظهار میشود که در آخرین روزهای که ظلم و شر بعد کمال برسد باز حکومت و سلطنت خوشبختی و راستی از نو برقرار میگردد، این امیدواری در تعلیمات بسیاری از مذاهب شکل معینی بنام «ظهور مسیح»، (امام زمان علیه السلام نزد شیعیان)، بخود گرفته است. با توسعه تفکرات علمی در دنیا مساعی مبذول میگردد تا در مبنای حقایق و وقایع گذشته يك سلسله نظریات و تئوریهای مستند و علمی در باره مقدرات آتی بشریت، مقاصد نهائی باصطلاح «ترقی» و تمدن بعضی ملل که قسمتی از فعالیت مشترك بشریت را برای ایجاد سعادت آتی خود تشکیل میدهند به خود آورند. دانش اروپائی قرون ۱۸ و ۱۹ حاکی از بعضی مساعی است که در این زمینه بعمل آمده و از میان آنها نظرات هر دو هگل بیش از همه تأثیر و نفوذ داشته با اینحال مسائل مربوط بآتی نوع بشر و مخصوصاً مقاصد نهائی موجودیت بشر ظاهراً فقط موضوعی خواهد بود که بستگی با ایمان و عقیده و جهان بینی اشخاص خواهد داشت.

مساعدتی مهم که برای ایجاد «تئوری ترقی» بعمل میآید مشکل بنظر میرسد که در یک زمانی قرین موفقیت گردد و اساساً خود معنی و مفهوم «ترقی» را مشکل توان از نظر دقیق علمی تعیین نمود. اگر از رشته فلسفه تاریخ مسئله ترقی و مقاصد نهائی آن را خارج سازیم آنوقت فلسفه تاریخ همانند جامعه شناسی خواهد بود. حقیقتاً هم بعضی از محققین اظهار نظر میکنند که فلسفه تاریخ سوسیولوژی اصطلاحات مختلفی است که روی یک علم گذاشته اند. در بسیاری از تألیفات متودولوژی یعنی اسلوب شناسی تاریخ دیده میشود که تاریخ ژنتیک (اصول پیدایش) را نقطه مقابل تاریخ پراگماتیک یونانیان قرار میدهند (مقصود تاریخی است که سعی میکند رابطه بین وقایع و علل آنها را تعیین نماید) تاریخ ژنتیک، همان است که مورخین اروپای غربی در قرن نوزدهم بوجود آوردند و اساس آن مبتنی بر شناختن قانون «اولوسیون» یعنی تغییر تدریجی و متوالی شرایط زندگی جامعه‌های بشری میباشد. اینها وقایع تاریخی را از این نظر که وقایع مزبور نتیجه عملیات اشخاصی است که برای مقصود معینی انجام داده‌اند بررسی نمیکنند برعکس ظهور باصطلاح رجال تاریخی و همچنین درجه موفقیت آنان را نتیجه زندگی جامعه‌های سلف میدانند همان جامعه‌هایی که رجال مزبور در بین آنان ظهور میکنند، لیکن برخلاف عقیده‌ای که غالباً اظهار میشود باید گفت که در این قسمت یک اختلاف و تفاوت اساسی بین تألیفات مورخین جدید و آثار فوکیدید و پولیوی وجود ندارد. عقیده فوکیدید راجع بعللی که اهمیت جنگ پلوپونس را نسبت بوقایع گذشته تاریخ یونان روشن میکنند و همچنین عقیده‌ای که پولیوی راجع بعلل نتایج حاصله از جنگ وجدال بین روم و کارتاژ اظهار داشته علماً نشان میدهند که بنیاد گذاران تاریخ «پراگماتیک» هم جریان وقایع تاریخی را نتیجه یک جریان متوالی میدانستند که تابع قوانین معینی میباشد و کمتر در پی کلیدی میگشتند تا جریان وقایع تاریخی را باتکاء پسیکولوژی شخصی تفسیر نمایند، بنابراین مورخین عتیق هم در عمل اصل سیر تدریجی و تکاملی را بکار می‌بستند هر چند که این اصل در نظرات اصولی آنها با آن

137817

صراحت و تکاملی که علمای قرن نوزدهم بکار برده‌اند دیده نمی‌شود. اختلاف اساسی که بین علم تاریخ معاصر و علم یونانیان دیده می‌شود مربوط به طریقه‌های ساختمان تاریخی نیست، بلکه مربوط به طریقه انتقاد تاریخی می‌باشد. مورخین یونان و بطور کلی دانشمندان یونانی فقط در فکر این بودند که یک اسلوب منظم و منطقی بوجود آورند و آن تصویر کلی را که در نظر گرفته‌اند کامل و روشن سازند. موضوع صحت وقایع جداگانه مخصوصاً در مواردیکه نوشته‌های مؤلف مربوط به وقایع عصر خودش نبود در مبنای یک نوع تصورات عمومی حل و فصل می‌شد از این قبیل که کدام واقعه بحقیقت نزدیک است و کدام یک دور از حقیقت می‌باشد و نیز بستگی باین مسئله داشت که یک واقعه تا چه حد با وقایع گذشته تطبیق می‌کند. این طریقه‌ها را دانشمندان معاصر هم بکار می‌برند ولی همان حال در رشته تاریخ هم مثل سایر رشته‌های تفکر علمی موجبات دیگری برای تعیین درجه صحت هر واقعه بمیان می‌آید. برای این منظور می‌بینیم که در رشته علوم دقیقه طریقه‌های مرکب و معضل برای مطالعه و تجربه تدوین گردیده که بمراتب کاملتر از طریقه‌های معروف قدیم می‌باشد. وقایع گذشته که در دسترس مطالعه مستقیم نباشد و از راه تجربه هم تجدید آن ممکن نباشد آنها را فقط میتوان از روی اظهارات شهود و دلایل مادی یعنی آثار مادی که از وقایع بجامانده مورد تحقیق قرار داد. تمام «منابع» تاریخی را هم ممکن است منسوب بیکی از این دو مقوله قرار داد، در ضمن همان منابعی که ما اظهارات شهود را از آنها بدست می‌آوریم ممکن است در عین حال مثل آثار مادی از وضع تمدن و افکار و امیال دوره‌ای شناخته شوند که در امتداد آن دوره بوجود آمده، وقتی روایتی در باب وقایع منسوب بکسی باشد که معاصر آن وقایع بوده در این صورت ارزش چنین روایتی از لحاظ یک اثر مادی در باره وقایع بندرت با ارزش آن از حیث اظهارات شهود برابر خواهد بود. یک روایت هر اندازه بیطرفانه و بیغرضانه باشد بهمان اندازه هم وقایعی که در ضمن آن ذکر شده قابل اعتماد خواهند بود ولی در عوض مقاصد و امیالی که جریان وقایع را

روشن میسازند کمتر منعکس میشوند. از طرف دیگر روایتی که نظریات يك محفل معین یا يك حزب و دسته معینی در آن نفوذ کرده باشند میتواند از لحاظ اثری که از دوره مزبور بجامانده مورد کمال توجه و علاقه يك محقق قرار گیرد، ولی از حیث شاهد واقعه البته نمیتواند اهمیت زیادی داشته باشد. از بین تمام اسلوبهای انتقاد تاریخی آنچه میتواند يك محقق را با استنباط نتایج موثق هدایت نماید همانا تطبیق و مقایسه دو یا چند شهادت شهودی است که بستگی با هم نداشته و جداگانه باشد. در اینصورت شخص محقق اصول موضوعه ذیل را که زائیده تجربه میباشد ملاک عمل قرار میدهد: تأثیراتیکه وقایع بطور تسلسل از خود بجا میگذارند و طرقی که برای شرح و بیان لغوی آنها وجود دارد بحدی گوناگون است که شرح وقایع در دو روایت و با يك ترتیب در شرح جزئیات و یا با استعمال همان بیانات بلاشک دلیل همبستگی این دو روایت میباشد و یا اینکه هر دو روایت بیک سرچشمه مشترك بستگی دارند، از طرف دیگر بهمان میزان هم طرقتحریف حقیقت اشکال گوناگونی دارد بطوریکه ارائه دو مأخذ که با هم بستگی ندارند و از يك سرچشمه مشترك آب نمیخورند صحت خبر را بی چون و چرا و بطور غیر قابل تکذیبی ثابت میکنند. در جائیکه يك نفر محقق ثابت کند که يك مأخذ بستگی دیگری دارد در این صورت اختلاف بین، منابع اولیه، را که مستقیماً و بلاواسطه بخود واقعه پیوستگی پیدا میکنند روشن میسازد. در مواردی که منبع اصلی از بین رفته باشد محقق از راه مقابله و مقایسه دو یا سه فقره از تألیفاتی که در آنها از يك منبع و سرچشمه استفاده شده است غالباً این امکان را دارد که مضمون موضوع را روشن سازد، گاهی هم متن قضیه را زنده نماید. نتایجی که مبتنی بر اشارات دو یا چند مأخذ که بهم پیوستگی نداشته باشند از لحاظ اثبات قضیه بقدری قوی است که نمایندگان علوم طبیعی هم با استنباطات حاصله از بکار بستن اصول طبیعی شناسی باید آنها را در نظر بگیرند. متأسفانه شخص مورخ فقط در موارد نادره وسیلهای برای اینگونه استنباطات دارا میباشد و غالباً مجبور میشود بیک روایت درباره واقعه قناعت کند بدون اینکه بتواند

جزئیات حقیقت واقعه را از تفصیلاتیکه زائیده نظرات شخصی مؤلف یا علاقه‌های اوست، جدا سازد. گاهی البته در موارد کمتری نیل باین مقصود از راه مقابله روایت با آثاری که از دوران مربوطه مانده حاصل میشود و همچنین از آثاری که واقعه مزبور در زندگی بعدی ملت بجا گذاشته بدست می‌آید. غالباً با آثار مادی بجامانده اهمیت زیادی میدهند زیرا آن را منبع صحیحی عاری از نظریات شخصی میدانند همان آثاریکه هر راوی وارد روایت خود میکند ولی عناصر غرض آلودی که در اصل روایت وجود ندارد غالباً مورد استفاده محقق در استفاده از آن منبع دیده میشود و غالباً این قسمت بیش از استفاده‌ای که از روایات کتبی بدست می‌آید. استنباطاتی که از باستان شناسی ماقبل تاریخ و بطور کلی نظرات درباره ملل و ادواریکه آثار مادی بجا گذاشته‌اند تا کنون غالباً جزو عقاید شخصی دانشمندان محسوب بوده و مورد تصویب عمومی قرار نگرفته حتی نتایج حاصله که مبنی بر موافقت ظاهری آثار مادی با روایات کتبی بود، در بسیاری موارد اساسی نداشته خاصه در مواردیکه مقابله این روایات کتبی با سایر روایات باعث میشده که عقیده مورخ راجع به صحت قسمت اول تغییر یابد و تحقیقات راجع با آثار مادی مجبور می‌گردد که آن آثار را منسوب بدوره دیگری بدانند یعنی دوره‌ای که اخبار کتبی منسوب بدان بوده. با این حال موفقیت‌های انتقاد تاریخی رابطه نزدیکی با شناختن آثار مادی از قبیل سکه‌شناسی و کتیبه‌شناسی و غیره دارد. وقتی که گواهی‌های شهود که محقق در اختیار دارد متعلق بیک نفر یا یک طرف باشد در اینصورت تحقیقات درباره آثار وقایع و منجمله آثار مادی بشخص محقق اجازه میدهد که نکاتی به مأخذهای کتبی اضافه کند.

دوره‌های معاصر متودولوژی تاریخ معمولاً به سه شعبه عمده منقسم میشود :
شناختن مأخذ اصول انتقاد تاریخی و اصول ساختمان تاریخ . این طرز شرح و بسط از راه سه مرحله عمده کار محقق بدست می‌آید : ۱- تاریخ سعی میکند برای کار خود از نظر مأخذهای لازمه مطالبی جمع آوری کند که منابع آنها حتی المقدور زیاد باشد و آنها را در قالبی بگنجانند که بسته بصحت آنها و نفوذ یک مأخذ در دیگری باشد.

۲- در بین این مدارك شخص مورخ اخبار جدا گانه و اشیاء جدا گانه را که منسوب بهمان وقایع باشد ازهم جدا میکند و قصدش این است که از اظهارات شهود و آثار باقیمانده از وقایع بسوی حقایق برگردد.

۳- مورخ که يك سلسله حقایق انتقادی در اختیار دارد آنها را از روی تاریخ وقایع و تسلسل منطقی قرار میدهد تا بدینوسیله جریان وقایع را از لحاظ رابطه علتی آنها معلوم کند. درحقیقت امر، این طرز کار فقط در تعیین نتایج قطعی رعایت میشود ضمناً مسائل مربوط باننقاد تاریخی و ساختمان تاریخ غالباً در يك جا حل و فصل میشود. رابطه علتی يك واقعه باوقایع گذشته یا وقایعی که در آتیه روی خواهد داد یکی از دلایلی است که بنفع صحت آنها بدست میآید کار اول مورخ بالعکس انجام میگردد: مورخ قبل از انجام کارهای مستقل خود فقط در مبنای زحمات اسلاف خود درباره جریان وقایع برای خود صاحب عقیده میشود و غالباً انتخاب موضوع تحقیقات را از این راه بدست میآورد. شخص مورخ پس از آغاز کار خود و تحقیق درباره مسائل از روی مأخذهای اولیه مشکوک بودن صحت بعضی وقایع را مورد توجه قرار میدهد و از اینرو تمام مطالب را مورد تحقیقات انتقادی قرار میدهد، تا از راه این چنین تحقیقات بتواند به نتایج قاطع و مثبتی که برای بدست آوردن هر چه بیشتر منابع لازم است برسد با این ترتیب بود که در مراحل اولیه اصول علم تاریخ معین شده مساعی که برای تصریح اصول ساختمان تاریخی بکار برده شده بعد از تعیین مقتضیات انتقاد تاریخی بعمل آمده مدتی بعد هم اهمیت باستان شناسی و سایر علوم امدادی که باشناسائی مأخذها و منابع ارتباط داشته شناخته شده است.

فصل دوم

دانشمندان اروپائی و تاریخ خاورزمین . توجه بهند . مصر -
شناسی . تاریخ آسیای مقدم . آسورشناسی . مکتب وینکلر .
موضوع تنزل تمدن خاورزمین و علل اینواقعه .

اصول ساختمان تاریخ و اسلوب انتقاد تاریخی بتوسط محققینی تدوین گردید .
که دربارۀ تاریخ عهد عتیق (نیبور و دیگران) و یا تاریخ قرون وسطی اروپا (رانکه
و دیگران) بخصوص بتوسط دسته دوم تحقیقات میگردند . تا باین زمان در دوره های
متدولوژی تاریخ ، اوضاع تئوریک تقریباً همیشه از روی مثالهایی تدوین میگردد که
از تاریخ قرون وسطی اقتباس کرده اند . مورخین اروپای غربی نمیتوانستند ارتباط
زندگانی معاصر آنها را با سابقۀ همان ملل و تمدن عهد عتیق تصدیق نکنند . همان
تمدنی که تمدن اروپای غربی تحت نفوذ آن نشو و نما یافت . مشکل تر از همه این
بود که بین تاریخ اروپا و تاریخ ملل سایر قسمت های دنیا ، رابطه برقرار کنند . تا مدت
مدیدی مقصود از « تاریخ عالم » این بود که فقط تاریخ ملل اروپا را در نظر میگرفتند .
روی همین اصل است که « تاریخ عالم » به تاریخ قدیم ، تاریخ وسطی و تاریخ جدید
منقسم شده و این تقسیم بندی در قرن هفدهم پیشنهاد شد و تا با امروز اهمیت خود را
حفظ کرده هر چند که بر ضد آن اعتراضات اساسی بمیان آمده . در قرن نوزدهم
هنوز اظهار عقیده میشد که ملل خاورزمین تاریخ بمعنای اروپائی این کلمه هرگز

نداشتند و بدینجهت اسلوب تحقیقات تاریخی که مورخین اروپائی بوجود آوردند نسبت بتاریخ خاورزمین بکاربردنی نیست.

این نظریهٔ اخیر با تکامل و تسلسل بیشتری در مقدمهٔ «تاریخ قرن هیجدهم» بقلم فرشلولر ابراز شده است. شلوسر بین تاریخ خاورزمین و تاریخ اروپا این فرق اساسی را میدیده که در ممالک خاورزمین با نظام استبدادی و سلسلهٔ مراتب «مذهب، رسوم و آداب، ادبیات، تشکیلات مملکتی حتی صنایع مبتنی براین بوده که آنچه موجود است بدون تغییر بماند تا نه تمدن خصوصی و نه نفوذ تمدن اجانب مجاز نباشد». بعقیدهٔ شلوسر همین قدر کافی است گفته شود که سیادت در دوران معینی بکدام دولت تعلق داشته تا بدینوسیله تمام شئون زندگی کشور در آن مدت محرز گردد. سلطه و حکمفرمائی یک دولت هر اندازه هم که طول کشیده باشد، با شرح اوضاع کشور در هر لحظه از آن دوره میفهماند که در تمام مدت حکمروائی آن دولت چه میگذشته. برای توصیف این دوره لزومی ندارد که جریان متواتر تاریخ کشور مورد رسیدگی قرار گیرد. همینقدر کافی است که آغاز قدرت آن دولت و بالاترین درجهٔ ترقی این قدرت و نیز ثبوت آن بیان گردد. فهمیدن تاریخ خاورزمین علاوه بر قلت اطلاعات واقعی تا مدت مدیدی برای دانشمندان اروپائی از این جهت مشکل بود که نظریهٔ سابقه‌داری نسبت بموضوع تحقیقات داشتند. از قرن هفدهم بعد در تحت نفوذ تفوق تمدن اروپائی که در آن دوره محرز شده بود یک نوع نظریه تحقیر آمیزی از طرف اروپائیان نسبت بمملکت عقب مانده خاورزمین ابراز میشود. در عهد جدید عکس العملی بر علیه این نظریه ابراز شده این است که مورخین فوق العاده مجذوب آثار تاریخی تمدن قدیم مشرق زمین شده‌اند و هم چنین نظریهٔ بالاتری نسبت بسطح تمدن ملل خاور قدیم، نسبت بوضع ملل معاصر آسیای غربی و شرقی پیدا کرده‌اند. تا نیمهٔ دوم قرن هیجدهم اروپائیان بجز کتابهای خیلی قدیمی هیچگونه آثار ادبی از تمدن قدیم شرقی نمیشناختند. در سال ۱۷۷۱ آنکتیل دوپرون اروپائیان را با ترجمهٔ فرانسوی آوستا آشنا کرد، یعنی با کتابهای مقدس ایرانیان

عهد قدیم که از هند گرفته بودند و یکی از جالبترین آثار خلاقیت مذهبی بوده، هر چند که مسئله زمان و محل پیدایش این مذهب تا با امروز لاینحل مانده است. تقریباً در همان زمان رسوخ حاکمیت انگلیس در هند باعث شد که زبان و ادبیات سانسکریت بطور اساسی تری مورد مطالعه قرار گیرد. قرابت بین زبان سانسکریت و زبانهای اروپا که در قرن شانزدهم مورد توجه دانشمندان ایتالیائی سبستی قرار گرفت، اکنون بطور قطعی به ثبوت رسیده بخصوص با تألیفات جونس (۱۸۷۳ - ۱۷۹۴). از همان زمان توجه فوق العاده‌ای برای یاد گرفتن زبانها و تمدن هند قدیم شروع شد و این موضوع بیش از همه با نام فریدریک شلگل که تألیفش در ۱۸۰۸ انتشار یافت بستگی دارد. زبان سانسکریت را منشاء مستقیم زبانهای یونانی، لاتینی، آلمانی، و سایر السنه هند و اروپائی می‌شمردند. سرودهای مقدس موسوم به ودا که بزبان سانسکریت سروده شده منسوب بهمان دورانی است که اجداد مشترک هندیها و اروپائیها که این سرودها را بوجود آورده‌اند هنوز در آسیای میانه کوچ نشینی میکردند. حکمای هند در قسمت فلسفه معلمین یونانیها و در قسمت نجوم حتی معلمین کلدانیها شمرده میشدند، ولی امروزه مدتهاست که این عقاید تکذیب شده. امروزه به ثبوت رسیده که زبان سانسکریت جد سایر زبانهای هند و اروپائی نبود ولی فقط منجر بسرچشمه مشترکی با آنها میگردد و سرودهای ودا محصول هندی است و نه محصول هند و اروپائی، هر چند که آنها منتهی بعهد خیلی قدیم میشوند، یعنی عهدی که هندیها نه شهرهائی داشتند و نه خط و کتابتی. بالاخره منشاء سامی بودن الفبای سانسکریت به ثبوت رسیده و بهمین جهت هندیها هم در ردیف یونانیها باید شاکردان ملل متمدن آسیای نزدیک شناخته شوند و نه معلمین آنها، در قسمت نجوم هم آنها شاکردان یونانیها بودند.

اروپائیها در جریان تحقیقات راجع باوستا و ادبیات سانسکریت از مساعدت دانشمندان رومی استفاده میکردند. در هر دو مورد دانستن يك زبان مرده که متنهای مقدس با آن زبان نوشته شده در میان دانشمندان از نسلی به نسل دیگر منتقل

میشود، درست مانند دانستن زبان لاتینی در اروپا و یادرمصر و آسیای نزدیک. دانشمندان اروپائی مجبور بودند مستقلاً کلید برای تشریح آثار تمدن قدیم بدست آورند همان تمدنی که هیچ کس از دانشمندان محلی در امتداد بیش از هزار سال تا آغاز تحقیقات اروپائیان مورد تحقیق قرار نداده بودند. علاقه‌مندی بمصر در قرن نوزدهم جای علاقه‌مندی بهندرا گرفت. از روایات مؤلفین یونانی مخصوصاً هرودوت و دیودور و سیاحان اروپائی، دانشمندان قبلا میدانستند که مصر قدیم کشوری بوده با تمدن عالی که آثار منحصر بفردی در نوع خود بیادگار گذاشته است. در سایه شرایط آب و هوائی مخصوص در مصر این امکان وجود داشت که نه تنها قدیمترین آثار صنعت ساختمان و مجسمه سازی و نقاشی باقی بماند بلکه اجساد مومیائی شده رجال ادوار قدیمه محفوظ بماند. یکنفر محقق در مقابل خود بدون دخالت نویسندگان و نقاشان اعضاء صورت قدیمترین پادشاهان را که بر این مملکت در دوره عالیترین درجه تمدن و اقتدار سیاسی مشاهده کنند. سفر ناپلئون (۱۷۹۸) امکاناتی برای دانشمندان فرانسوی بوجود آورد تا نزدیک تر با آثار تمدن مصر آشنا شود. یکی از نتایج علمی سفر ناپلئون این بود که کلیدی برای خواندن آثار نوشته مصر قدیم بدست آورند. تحقیقات در اطراف این آثار مبنای علم جدیدی بنام مصرشناسی گردید. بنیان گذاران این علم در مقابل خود با این مسئله روبرو شدند که دانشمندان اروپائی تقریباً در همان دوره لازم شمردند، مسئله را اول در آسیای نزدیک و بعد در سایر کشورها حل کنند، بدین معنی که کتیبه‌هایی را که در زبان ناشناس و با خط ناشناس تهیه شده بود حل و فصل کنند. برای حل این مسئله در تمام موارد تقریباً یک اسلوب تنها بکار برده میشد، بدین معنی که تعداد علائم گوناگون را معین میکردند. اگر آن نوشته حروفی بود علاماتی را که بین دوعلامات مشابه دیده میشد مشخص میکردند یعنی تا آن حدی که ممکن بود حدس زد این حروف صدا دار را معلوم میکردند. این مسئله مورد رسیدگی قرار میگرفت که کدام اسامی خاص که محقق میشناخت میبایستی در کتیبه‌ها دیده شود و کدام دسته از علائم میبایستی از

روی تعداد آنها و وضع حروف صدا داری که ممکن بود این اسامی خاص را نشان بدهند بمیان آید. اگر محقق موفق میشد چند اسم را بخواند اواز این راه اهمیت و معنی بعضی علامات را معین میکرد و بدین وسیله میتوانست از این نتیجه برای تشخیص و ارزش سایر کلمات همگانی استفاده کند. در سایه همین کار. اگر قرابت بین زبان ناشناس با زبانهای آشنا مشخص میشد کار به مراتب آسان میگردد. قسمت عمده تمام کار این بود که معین کنند کدام اسامی خاص در کتیبهها دیده میشود و محل این اسامی را معین کنند. گاهی هم کار مشکلات تقریباً لاینحلی بوجود میآورد. برای محقق آثاری موجب تشکرش میشد که در ردیف کتیبههای که بایستی حل و فصل شود ترجمه آن هم بزبانیکه برای محقق آشنا باشد قرار گیرد. این وسایل را مصر-شناسانی در اختیار داشتند که در سایه کشف سنگی با متن مقررات کاهنین بافتخار سلطان بطلمیوس پنجم اپیفان در سال ۱۹۶ یا ۱۹۵ قبل از میلاد بتوسط يك مهندس فرانسوی بنام بوشار در محل روزتا کشف گردید. در ردیف دو متن مصری (که یکی با خط هیرو گلیف، یعنی خطی که کاهنین بکار میبردند و دیگری با خط دموتیک یعنی خطی که در میان محافل و سبوع هلت شیوع داشت) در آنجا ترجمه مقررات بزبان یونانی هم وارد شده است. مسئله که محققین در مقابل داشتند در ضمن بدینوسیله آسان میشد که اسامی شاهان در متن هیرو گلیف با علامت مخصوصی مشخص شده بودند، با این حال بعلمت مشکلات خط مصری فقط در سال ۱۸۲۲ ممکن شد که گزارش شامپولین کوچک خوانده شود. در این گزارش کلیدی برای خواندن کتیبهها بدست آمد معلوم شد که زبان مصری با زبان قبلیها که معاصر نسلهای مصریان قدیم بودند شباهت داشته، سعی و کوشش برای خواندن متن دموتیک هر چند که کاملاً موفقیت آمیز نبود در سال ۱۸۰۲ با همت او کر بلاد بعمل آمد. در سایه زحمات و تألیف شامپولین دانشمندان اروپایی کلیدی برای ادبیات غنی مصر قدیم بدست آوردند. علاوه بر کتیبهها مقدار زیادی آثار کتبی در رشتههای مختلف علوم بدست آمد (آثار کتبی پاپیروس از علفی بنام *papyrus antiquorum* بطوریکه

میباستی انتظار داشت روایاتی که در قرن پنجم قبل از میلاد برای هرودوت تعریف کرده بودند بعداً بوسیله آثار کتبی قرنهای جلوتر تکذیب گردید. بااطمینان کامل صحت این موضوع به ثبوت رسید هر چند که تاریخ صحیح وقایع مثل ترقی تدریجی تنزل و احیای موقتی تمدن مصر محرز شده بود.

این تمدن مدت مدیدی قدیمترین تمدنی از تمدنهای موجوده در کره زمین بشمار می آمد. فقط در عصر جدید پس از آنکه در آسیای نزدیک آثار کتبی قدیمتری کشف گردید از روی نوشتههای نویسندگان یونانی و طبق مطالعات سیاحان و طبق اولین کشفیات دانشمندان این مسئله قابل بحث شناخته شد. در آسیای نزدیک در سطح زمین آثاری از صنعت ساختمان عهد قدیم مثل اهرام و معابد مصر باقی نماند. بزرگترین آثاری که توجه محققین را بسوی خود جلب نمود خرابههای قصر پرسپلیس پایتخت شاهان ایران بوده که در قرن ششم قبل از میلاد ساخته شده. بر دیوارهای این قصر و همچنین روی صخرهها و سنگها و در سایر نقاط قصر در ردیف گچ بریها و نقشههای برجسته کتیبههایی دیده میشود که سه سیستم خطوط نامعلوم را نشان میدهند. این نوشتهها از لحاظ صورت ظاهر آنها موجب گردید که اروپائیان آنها را خطوط میخی بنامند. برای خواندن این کتیبهها محققین ترجمههای یونانی آنها را در دسترس نداشتند و لذا قضیه صورت مشکل تری بخود گرفته بود. پس از یک سلسله مساعی که نتیجهای نداشت بالاخره مسئله بوسیله حدسیات نابغه بارگروتفند (۱۸۰۲) حل شد. گروتفند از این تصور سرچشمه میگرفت که کتیبهها حسب الامر پادشاهان ایران تهیه شده و بنا بر این در آن کتیبهها باید اسامی پادشاهان بالقباب آنها دیده شود. بدینجهت او دو کتیبه مختصر را انتخاب کرد که در آنها یک دسته از علایم چند بار تکرار شده بود، ایندسته را سابقاً هم اصطلاحی شمردند که برای تعیین مقام سلطنت مشخص شده بود. این اصطلاح در دو لغت مختلف که x و y باشد تکرار شده از این جا دانشمند نامبرده نتیجه گرفت که x و y اسامی دو تن از پادشاهان هستند و x پسر y بوده، در کتیبه دیگری پس از همان کلمه y کلمه دیگری

z بدون اصطلاحی برای تعیین مقام سلطنت قرار داشته. از این جا این نتیجه بدست میآید که z پدر y پادشاه نبوده یعنی y مؤسس سلسله بوده. نظر باینکه کتیبه‌ها متعلق بپادشاهان ایران بودند بنابراین سخن ممکن بود فقط درباره کورس یا داریوش باشد. از روی شماره حروف دومی را بیشتر نزدیک بحقیقت شمردند بخصوص که علامت کلمه y پنجمین علامت کلمه z بوده و همین کاملاً با خواندن داریوش و گشتاسب تطبیق میکند. بنابراین گروتفند اسامی کسری، داریوش و گشتاسب را خوانده بود. تلفظ صحیح این اسامی در زبان ایرانیان قدیم برای نامبرده معلوم نبود و حدسیات او بعدها کاملاً مورد تأیید قرار نگرفت. با اینحال از سیزده علامت که نامبرده با خواندن سراسم مشخص ساخت نه تای آنها بطور صحیح معین شده بود.

با وجود حدس درخشان گروتفند، نه خود نامبرده و نه دانشمندان معاصر او از این حدس و رمز کاملاً استفاده نکردند. تجزیه و تحلیل کتیبه‌های میخی سیستم اولی فقط در سالهای چهل قرن نوزدهم بتوسط رولینسون خاتمه یافت. رولینسون با کشفیات گروتفند آشنا شد و این آشنائی وقتی صورت گرفت که نامبرده مستقلاً چنین نتایجی بدست آورد. رولینسون قدیمترین کتیبه میخی را کشف کرد و بطبع رسانید و این همان کتیبه تاریخی است که داریوش در کوه بیستون بیادگار گذاشته. زبان کتیبه‌ها همانطور که انتظار میرفت معلوم شد که از لهجه‌های ایرانی میباشد. دانشمندان پس از خواندن متن ایران قدیم کلیدی برای خواندن دو متن موازی یعنی کتیبه‌های سیستم دوم و سوم بدست آوردند. زبان کتیبه‌های سیستم سوم معلوم شد که از لهجه‌های سامی است و ظاهراً زبان بابلی بوده که بتصرف ایرانیان درآمده بود. زبان کتیبه‌های سیستم دوم با گروه‌های زبان شناسی موجوده قرابت نداشت. از روی تصورات تاریخی آنرا زبان ساکهای قدیم یا زبان مادی‌ها می‌شمردند. امروزه ثابت شده که آنها آریائی بودند و ملتی که زبانش در کتیبه‌های سیستم یا گروه دوم بود متعلق بقوم دیگری بود که در قسمت جنوب غربی ایران کنونی زندگی

میکرده و مدت‌ها قبل از اینکه بتصرف ایرانیان در آید بتمدن قابل توجهی آنهم تحت نفوذ بابل نایل شده بود. بین کتیبه‌های گروه دوم و کتیبه‌های پادشاهان سابق سوزیان (یعنی خوزستان کنونی) فقط يك تفاوت لهجه‌ای وجود دارد. دانشمندان در نتیجه خواندن کتیبه‌های گروه سوم با زبان و نوشته‌های بابل آشنا شدند و وقتی تحقیقات شروع شد از این آشنائی بوسیله حفریات و تحقیق پایتخت‌های قدیم شاهان آسور و بابل استفاده کردند. در این قسمت بنیاد گزار تحقیقات قنسول فرانسه بنام بوتی (۱۸۴۲-۱۸۴۵) در محل نینوا بوده. پشت سر علمی که به تحقیقات درباره تمدن قدیم بین‌النهرین وجود دارد تا با امروز نام آسورشناسی محفوظ مانده هر چند که این قسمت بمراتب بیش از تحقیقات درباره آسور شمالی توجه دانشمندان را بسوی خود جلب میکند. حتی از کشفیاتی که در نینوا بعمل آمده مهمترین آنها مربوط برشته آثار تاریخی ادبیات بابل است که کشور گشایان آسوری آنها را به پایتخت خود بردند. تحقیقات جرج اسمیت (سال ۱۸۶۶-۱۸۷۶) بیش از همه ثمر بخش بوده. نامبرده کتابخانه سلطان آسور بانپال (۶۶۸-۶۲۶ قبل از میلاد) را کشف کرد و همین کتابخانه است که تا با امروز یگانه کتابخانه عهد قدیم است که ما آنرا میشناسیم و این کتابخانه از روی نقشه معینی ترتیب یافته. کتابخانه مرکب از آجرهای کوچک مربع با خطوط میخی بوده و آجرها نمره گذاری شده و آنها را بروی هم چیده‌اند. علاوه بر اخبار و تألیفاتی که در علوم مختلف مثلاً مانند ریاضیات وجود دارد کتابخانه دارای قاموس‌هایی بوده که وسیله و امکان تحقیق زبان مؤسسين حقیقی تمدن بابل را که در بین‌النهرین قبل از تسلط سامی‌ها وجود داشته فراهم میساخته. عقاید دانشمندان راجع باین زبان که اکنون آنرا سومری یا شومری می‌نامند (در ابتدا دو لهجه را تشخیص میدادند که سومری و آکادی باشد بعدها ثابت شد که کلمه آکادی مربوط به کشور گشایان سامی میباشد) کاملاً باهم مطابقت ندارند. بعضی‌ها (هالوی) اساساً منکر وجود چنین زبانی بودند و عقیده داشتند که کلمات موهوم سومری همان ترانس کریپسیون کلمات سامی و

دیگران (هومل) قرابت زبان سومری‌ها را با زبانهای اورال - آلتسای ثابت می‌کردند همان زبانیکه شامل السنه فین‌ها و سامویدها و ترکها و مغولها و تونگوز میباشد . بعضی‌ها (یوستی) زبان سومری را با زبان سوزیان و زبان کتیبه‌های هخامنشی گروه دوم نزدیک میکنند. گذشته از آن در عصر جدید مساعی بعمل می‌آید که زبان سومری را بزبان چینی نزدیک کنند ولی تمام این حدسیات تا کنون به ثبوت نرسیده . اغلب آسورشناسان در این دوره سومریها را ملتی می‌شناسند که اصل و نسب سامی ندارند ملتی که تمدنی بنیاد نهاد و کشور گشایان سامی آن را قبول کردند و بهمین علت زبان مذکور چند قرن پس از آنکه دیگر کسی با آن زبان سخن نمیگفت زبان تمدن بشمار می‌آید ، درست مانند زبان لاتینی در اروپا .

این مسئله که آغاز تمدن بابل را بکدام دوره میتوان اختصاص داد و در کدام دوره سامی‌ها بر کشور مسلط شدند هنوز کاملاً حل و فصل نشده است . مبداء تشخیص وقایع گذشته همان سخنان نابونید پادشاه بابل (قرن ششم قبل از میلاد) است مبنی بر اینکه ، شاه نارامسین پسر سارگون ۳۲۰۰ سال قبل از او سلطنت می‌کرده . کتیبه‌هایی هم از نارامسین و هم از پدر او سارگون ، که جزو حکمرانان سامی بودند ، بما رسیده است . بنا بر این سلطنت آنها میبایستی در نیمه اول هزار ساله چهارمی قبل از میلاد بوده باشد ، ولی بسیاری از دانشمندان و منجمله پروفیسور وین کلر ، که نماینده عمده مکتب جدید آسورشناسی بشمار می‌آید ، ثابت میکنند که در اینصورت در جریان دوران سلطنت شاهان بابل يك فاصلاً تقریباً هزار ساله ناقص میماند . بدین جهت وین کلر کلمات نابونید را اشتباه می‌شمارد و سلطنت سارگون پدر نارامسین را تقریباً در حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌شمارد . وین کلر و پیروان او آغاز تمدن بابل را بدوران جلوتری نسبت میدهد و در این قسمت به مدارك نجومی استناد میجوید . سیستم اولی نجوم بابلی وضع آفتاب را در دوره اعتدال بهاری معین میکند . این دوره نجومی (برای حرکت آفتاب از يك منظومه بدیگری تقریباً ۲۰۰۰ سال طول میکشد) تقریباً نزدیک پنجاه هزار سال قبل از میلاد شروع شد .

بنابر این آغاز تمدن یونانی را باید بهمان دوره نسبت داد، لیکن تا با امروز مدار کی بدست نیامده که در بابل قبل از قرن ششم قبل از میلاد حسابهای علمی نجومی در کار بوده و برای دوره‌های بعدی فقط متن‌های ستاره‌شناسی بجا مانده است. قرن‌ها قبل از میلاد مسیح علاوه بر بین‌النهرین در سایر سرزمین‌های آسیای نزدیک هم کشورهای متمدنی وجود داشت، منجمله در شام آسیای صغیر و قسمتی از عربستان. محققین اوضاع خاورزمین تقریباً تا این اواخر ترقی تمدن هرملتی را یک جریان مستقلی می‌شمردند، جریانی که فقط اصل و نسب نژادی زندگانی سیاسی و مذهب ملت مزبور تعیین می‌کرد. احتمال نفوذ خارجی فقط در مواردی بحساب می‌آمد که یک ملتی بر ملت دیگر مسلط می‌شد. مخصوصاً با تشکیل کشورهای سلطنتی وسیعی که آسوریها، بابلی‌ها و ایرانیها بوجود آوردند مثلاً پیشرفت «توحید» یهودیان با وجود اینکه در خود تورات بنفوذ مصر و بابل اشاره شده است فقط بشکل انتقال ملتی از زندگی کوچ‌نشینی و عقاید عمومی سامی بسوی اشکال بالاتر زندگی و مذهب تلقی می‌شد. تکذیب این نظریه شاید خدمت بزرگ مکتب وینکلر باشد، همان کسی که ثابت کرد موفقیت‌های تمدن ملل جداگانه آسیای نزدیک نتیجه نزدیکی این ملتها با بابل بوده است. تأیید درخشان تئوری جدید این بود که در سال ۱۸۸۷ در مصر در محلی بنام تل‌الامارن یک سلسله اسناد دیپلماسی قرن پانزده قبل از میلاد از شهرها و ولایات مختلف شام بین‌النهرین و جزیره قبرس کشف گردید که همه آنها بزبان بابلی و با خط میخی نوشته شده بود. با این ترتیب مسلم گردید که زبان بابلی در آسیای نزدیک زبان روابط دیپلماسی بود چنانکه در اروپای قرون وسطی در فرانسه و اروپای کنونی همان زبان لاتینی این مقام را داشته و سرزمین‌هایی که در آن عهد از لحاظ سیاسی تابع مصر بودند از این زبان استفاده می‌کردند. حتی خود پادشاه مصر در جریان همین روابط دیپلماسی از زبان و خط بابلی و نه مصری استفاده می‌کرده است. پس از این کشفیات دیگر جای شکی نمانده بود که جریان تاریخ شرق قدیم درست مثل جریان تاریخ اروپا از نفوذ یک ملت در دیگری

و اشاعه تمدن يك يا چند ملت پیشرو دیگر در يك ناحیه وسیع جغرافیائی تعیین
میشده است .

ولی مکتب وینکلر سعی میکرد این اکتشاف خود را در يك خط دیگری
که مشکل برای علم ثمر بخش باشد مورد استفاده قرار بدهد . وینکلر و پیروان او
پس از تکذیب عقیده مربوط بترقی مستقل بعضی ملل و پس از تعیین نفوذ یونان
تمام اشکال تمدن بابل را پیشرفت يك فکر می شمردند، فکری که اساس «جهان بینی
قدیم شرقی» (Altorientalische Weltanschauung) را تشکیل میداد .

این جهان بینی که در بابل بوجود آمد و تمام خاور زمین قدیم آنرا قبول
کرد ظاهراً مبنی بر این عقیده است که آنچه در روی زمین اتفاق می افتد فقط انعکاس
آنهایی است که در آسمانها بوقوع می پیوندند و اینکه حیات جامعه های بشری باید مثل
حرکت ستارگان آسمان بنا گردد (تمام سیستم پیشگوئیهای نجومی که در بابل اختراع
شد و در امتداد چندین قرن حتی در اروپا قرین موفقیت بود، روی این فکر بنا
شده است) . اختلاف اساسی بین معرفت الروح اروپائیه از زمان یونانیها و معرفت-
الروح ملل شرقی روی همان اصل با نظریه جهان بینی فوق الذکر ارتباط دارد .
اسلوب قیاسی که علامت خاص علم اروپائی میباشد ظاهراً برای خاور زمین ناشناس
است . در خاور زمین اوضاع و احوال عمومی بستگی بوقایع جداگانه ندارد ،
برعکس يك انسان شرقی کلیدی را برای توضیح هر واقعه از يك فکر عمومی بدست
میاورد که جهان بینی او بر روی آن استوار شده است و تمام افکار و اعمال او از
روی این فکر معین میشود . همان مکتب که تمام زندگی و خلاقیت ملل شرق قدیم
را روی يك فکری که از بابل تراوش کرده بوده عصر ماقبل تاریخ را که روی این
فکر بوجود آمد دوران حدا کثر پیشرفت تمدن شرق قدیم می شمارد و در عالم تمدن
برای سایر ملل شرقی غیر از یونانیها خدماتی قبول نمیکند و در تاریخ خود بابل تا
جائیکه ما میتوانیم در آن تحقیق بکنیم فقط تصویری از تنزل تدریجی و نه ترقی
تدریجی را می بینند . ملل شرقی معاصر را نسلهائی از قدیم می شمارد که قلب ماهیت

داده‌اند. این است خطوط اساسی رشته علمی که تحت عنوان «پان و اویلونیزم» معروف می‌باشد. نظریه این مکتب آسورشناسان در مورد تاریخ خاورزمین درحقیقت فرقی با نظریه شلوسر و مورخین تابع او ندارد: تاریخ خاور زمین نتیجه یک علتی تلقی می‌شود که آن علت زندگی بعدی ملل و تمام خطوط زندگی آنها را در هر عصری معین می‌کند یعنی مورخ را از لزوم تحقیقات کامل برای جریان تکامل تدریجی تاریخ معاف می‌سازد. اگر جهان بینی ملل شرقی حقیقتاً باین سادگی بوده در این صورت تحقیق تاریخ خاور زمین بمراتب آسانتر از تحقیق تاریخ اروپا بود. خاورشناسانیکه دوره‌های جدیدتر زندگی خاور زمین را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده و از منابع بیشتری استفاده می‌کنند بیش از پیش صاحب این عقیده می‌شوند که مردمانی با جهان بینی کامل و مستمر در خاور زمین بهمان اندازه کم است که در اروپا دیده می‌شود و مذهب در مشرق زمین هم بیشتر باید بشرايط محیط منظور گردد و در زیر پرچم افکار مذهبی هم در مشرق زمین و هم در اروپا نهضت‌هایی بوجود می‌آید که درحقیقت امر منبع آنها منافع طبقاتی اقتصادی و سیاسی بود. مدارك موجوده برای مطالعه در تاریخ مشرق زمین هنوز هم خیلی کم است ولی در این اواخر در این رشته تحقیقاتی بمیان آمد که مقصود آنها این بود که بوسیله تطبیق و مقابله مدارك مربوط بادوار مختلف تغییرات تدریجی شرايط زندگی ملتی را روشن کنند. انجام این تحقیقات وقتی خیلی آسان شد که در دسامبر ۱۹۰۱ و ژانویه ۱۹۰۲ مجموعه قوانین هامورابی پادشاه یونان (قرن ۲۳ قبل از میلاد) کشف گردید. مقایسه مضامین این مجموعه با اسناد دوره‌های بعدی وسائلی برای محققین فراهم آورد که تغییرات تدریجی نظریات حقوقی ملت را روشن سازند.

در سایر رشته‌های تاریخ شرق نیز هنوز نظریات سابقه دار مرتفع نشده، همان نظریاتیکه تشریح علل واقعی تکامل تدریجی تاریخ را قرین اشکال می‌سازد. مذاهبی که مثل، اسلام، بودائی، برهمنی و دین کنتوسوس که ملل عمده شرقی پیرو آنها بودند تا مدت مدیدی یگانه سرچشمه شناختن جهان بینی و ساختمان

مملکتی و اجتماعی آن ملل بشمار می‌آمدند. از همین نقطه نظر گذشته حال و آتیۀ ملل مختلف مورد مطالعه قرار میگرفت و باهمین وسیله جواب سئوالاتی که راجع بعلا تنزل تمدن در کشورهایی که قدیمترین ملل متمدن زندگی میکردند معین میشد. در تعیین حدود این تنزل غالباً از وصف مبالغه آمیز تمدن شرق قدیم نسبت بزندگی اهالی معاصر همان کشورها معین میشد. اروپائیها قبل از مطالعه آثار کتبی ملل شرقی فقط از يك مأخذ برای تعیین سطح تمدن آنها استفاده میکردند و آن مأخذ هم غالباً آثار مادی بوده که اکثریت آن آثار را صنعت ساختمان تشکیل میداد. در این قسمت بآسانی ممکن بود ثابت کرد که مشرق اسلامی آثاری بوجود نیاورد که بتوانند با اهرام و معابد مصر و کاخهای آسور و بابل و قصرهای سلاطین قدیم ایران قابل مقایسه باشد و ساختمانهای مسلمانان قرون اول هجرت مخصوصاً از حیث مصالح ساختمانی عالیترا از بعدیها بوده. ولی تنزل فن ساختمان دلیلی برای تنزل عمومی تمدن شمرده نمیشود. در خود اروپا هم ساختمانهای قرون اخیر باستثنای نوادری از حیث مصالح و محکمی در سطح پائینتر از ابنیه قدیمی و قرون وسطائی قرار دارند. در شهرهای کنونی عمارات قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم بهتر و محکمتر از ساختمانهای جدیدتر قرار دارد. روی این اصل ممکن است در خاور زمین هم تنزل فن ساختمان لااقل در بعضی موارد بعلت تنزل تمدن نبوده ولی مثل اروپا علت آن تغییر احتیاجات زیاد شدن عدۀ سکه و ساختمانها و کم شدن وسایلی که بعضی اشخاص و حکومتها در اختیار داشتند بوده است. در عصر حاضر ما دلایل معتبری در دست داریم (اطلاعاتی راجع بمنافع و عایدات بعضی نواحی) که برخی از نواحی آسیای نزدیک مثل بین‌النهرین و ایالات جنوب غربی ایران در دوره اسلام هرگز بآن سطح رفاه اقتصادی نرسیدند. یعنی رفاهی که کشور گشایان عرب با آن روبرو شدند هر چند که بعضی نواحی مثل قسمت‌های شمال غربی و شمال شرقی ایران فقط در دوره اسلام بترقی مهم تمدن نایل گردیدند. علت تنزل تمدن را احکام دینی اسلام مخصوصاً

اعتقاد مسلمانان بقضا و قدر می‌شمرند که همین عقاید در میان ملل مسلمان تمام هیجان‌ات فعالیت‌های مستقل را که مقصود از آن بالا بردن رفاهیت شخصی بود از بین بردند. لیکن تاریخ و زندگی معاصر ملل مسلمان نشان می‌دهند که اعتقاد بقضا و قدر (در هیچ جای قرآن با آن صراحتی که در گفته‌ها و پیام‌های یکی از حواریون بنام پول خطاب برومیان، فصل نهم) ذکر شده است هرگز مانع کار سرداران، وزراء، تجار و غیره نبوده که اقداماتی برای نیل بمقاصد خود بعمل آوردند. حتی مانع از آن نبوده که مورخین مسلمان رابطه علتی وقایع را معین کنند. یکنفر مسلمان مثل بسیاری از مسیحیان اعتقاد بقضا و قدر را تکیه گاهی در بروز مخاطرات و مصائب غیر قابل جلوگیری می‌شمارد. هر قدر هم قوه مذهب زیاد باشد این قوه فقط در میان معدودی از اشخاص و نه در میان يك ملت میتواند تمام هیجان‌اتی را که مربوط بغریزه حفظ بدن باشد از بین ببرد. مقام مذهب در میان سایر جوانب زندگی ملت هر اندازه باشد قادر نیست تمام آنچه را که ملت قبل از پذیرفتن دین جدید داشته از بین ببرد. تاریخ نشان میدهد که اسلام حتی در رشته عقاید مذهبی مجبور بود سنن و نفوذهای خارجی را در نظر بگیرد. در بعضی کشورها مثل ترکستان شرقی ما میتوانیم از روی سند ثابت کنیم که جاهائی که در دوره قبل از اسلام محل ستایش مذهبی بوده اهمیت خود را بعد از شیوع اسلام هم حفظ کرد. برای نیل باین مقصود داستانهائی راجع بمقدسین مسلمان بوجود می‌آوردند، درست مثل داستانهائی که در اروپای غربی راجع بشهداء مسیحی خلق میکردند. اگر حتی در قسمت عقاید مذهبی ملل مسلمان همه چیز اثر نفوذ اسلام شمرده نشود در این صورت با موفقیت کمتری، ممکن بود در احکام دینی اسلام کلیدی برای توضیح جریان تاریخ سیاسی و مدنی ملل مزبور و همچنین خدمات مدنی گذشته و عقب ماندگی کنونی آنها پیدا شود. همانطوری که در تحقیق تاریخ اروپا دیده شده همین طور هم در تحقیق تاریخ کشورهای مسلمان راهی برای تشریح رابطه علتی وقایع وجود ندارد، جز راه تحقیق انتقادی بدون سابقه عقاید فکری. در زمان حال فقط قسمت کمی از

این راه طی شده و قسمت عمده منابع اولیه مورد تحقیق قرار نگرفته است. با این وضعی که علم بهمرسانده حتی دقایق تاریخ آسیای نزدیک از لحاظ رابطه علتی آنها روشن نشده است. از دلایلی غیر از مذهب که مانع ترقی تمدن بودند آنچه بیش از همه حتی در تحقیقات سطحی مشهود است انقطاع کار تمدن بر اثر حمله قبایل وحشی بوده که آسیای نزدیک بعلمت موقعیت جغرافیائی خود بهراتب بیش از اروپای غربی مورد آن حملات قرار میگرفته. وقایعی مثل مهاجرت ملل در اروپا در زندگی آسیای نزدیک چندین بار روی داده هر چند که هیچیک از آنها باستثنای کشور گشائی مغولها دوره متمادی و کامل تنزل تمدن بوجود نیاورد که منجر به تغییر اقتصادپولی باقتصاد طبیعی گردد. از ترقی جامعه‌های شهری و تغییر آنها بحاکمیت آریستوکراسی ملك داری گردد. آنچه کمتر مورد تحقیقات علم تاریخ شده تاریخ کشورهای غیر مسلمان خاورزمین است که از آن جمله با وجود فراوانی و کمال منابع باید از تاریخ چین نامبرد. ولی در تاریخ این کشورها تدریجاً این مسئله روشن میشود که در ردیف نفوذ عقاید مذهبی علل دیگری هم نفوذ داشته است. اگر آئین بودائی مانع از ترقی سیاسی و اقتصادی تبت و مغولستان گردید این موضوع چندان بستگی باحکام و عقاید مذهبی نداشت بلکه بیشتر مربوط بمذهب جریان اجتماعی بود، یعنی توسعه زندگی در دیرها که دولت چین روی حسابهای سیاسی از آن طرفداری میکرد و در عین حال از پیشرفت آن در خود چین مانع میشد. محافظه کاری کذائی چینی علتش نه چندان روی تعلیمات کنفوسیوس بود بلکه وضع تنهائی يك ملت متمدن در بین همسایدهای بربر و احتمال خطر دائمی از سوی دشمنان خارجی در آن تاثیر داشت. بهمین نحو و با همان دلایل تاریخ بیزانس در قرون وسطی جریان داشت.

بطور کلی هر اندازه خاورشناسی جلو میرود این مسئله بیشتر روشن میشود که علل تاریخ خاور زمین بوسیله اعمال اسلوب علمی مثل تاریخ اروپا روشن میشود. در تاریخ خاور زمین هم مثل تاریخ اروپا علل ترقی و تنزل تمدن بطور عمده نزدیکی با سایر ملل متمدن و یا دوری از آنها بوده است. در این قسمت در تاثیر تمدن فاصله

بین «شرق» و «غرب» وجود نداشته و روی همین اصل است که لزوم تحقیقات در تاریخ اروپا برای فهمیدن «تاریخ عالم» بمیان می آید و مقصود از آن تنها درك تاریخ اروپا نیست و برای ایجاد علم جامعه شناسی که مقررات آن مادام که مستند بوقایع تاریخ ملل اروپا باشد نمیتواند محرز شناخته شود. در تألیفات جدید راجع بتاریخ عالم و جامعه شناسی مشاهده میشود که سعی میکنند از وقایع تاریخ مشرق زمین استفاده کنند. اگر این مساعی بندرت منجر به نتایج صحیح میگردد علتش همان علم تاریخ مشرق زمین است که مقتضیات مأخذ شناسی و انتقاد تاریخی را که مورخین اروپائی قرن نوزده معین کرده اند هنوز کاملاً راضی نمیکند.

فصل سوم

یونانیها و خاورزمین. هرودوت. کتسیوس و دیگران. جنگهای اسکندر و اهمیت آنها. عهد روم. تجارت بحری. علم جغرافیا در بیزانس.

اولین ملت اروپائی که بسبب موقعیت جغرافیائی خود میبایستی با خاورزمین آشنا شود یونانیها بودند. موضوع نفوذ ملل متمدن خاورزمین در ایجاد تحصیلات و معلومات یونانیها هنوز گاه‌آگاه روشن نشده است. یونانیها میتوانند با تمدن مصر مستقیماً و بلاواسطه آشنا شوند و آثار این آشنائی را میتوان هم در یادگارهای باستان‌شناسی و هم در تألیفات حماسی یونان پیدا کرد. تمدن بابل تا آن حدی که تا کنون معلوم شده در یونان نفوذ داشت و این نفوذ فقط بواسطه مللی که در ساحل دریای مدیترانه زندگی میکردند و مخصوصاً فینیقیها تأثیر داشت. نبودن منابعی برای تحقیقات درباره تمدن فینیقی بیش از همه حل موضوع تأثیر تمدن خاورزمین را در یونان مشکل میسازد. تا با امروز در محل شهرهای قدیمی فینیقی نه ساختمانها و نه کتیبه‌هایی که منسوب به دوره جلوتر از تسلط ایرانیها باشد پیدا نشده است. علمای اروپا تا با امروز درباره تاریخ فینیقی در همان وضعی هستند که عین آن وضع را نسبت بتاریخ مصر و بابل قبل از کشف کتیبه‌های هیر و گلیفی و خط میخی دارا بودند. شاهد نفوذ تمدن خاورزمین این حقیقت است که دانش

یونانی در آن قسمت از دنیای یونان شروع شد که از حیث موقعیت جغرافیائی بیش از همه میبایستی تحت نفوذ ملل شرقی یعنی در آسیای صغیر باشد. اولین بنای طبیعت شناسی و جغرافیای یونانی در شهر میلِت، واقع در آسیای صغیر، در قرن ششم قبل از میلاد بوجود آمد بطوریکه معلوم است بنیان گزار طبیعت شناسی یونان فالس بود که سخن از توده‌های درهم برهمی بمیان آورد و گفت که از آن توده‌ها دنیای «آبی» بوجود آمد و این کاملاً با اصطلاحات تورات و همچنین گفته‌های مصریان و بابلیها درباره پیدایش کائنات تطبیق میکند. بهمان اندازه ماخذ شرقی اولین تعمیم جغرافیائی علم یونان یعنی تقسیم کره زمین بدو قسمت آسیا و اروپا و بعدها قسمت سوم هم بنام لیویا (افریقا در نظر رومیان) ثابت بنظر میرسد. ماخذ این اسامی مدتها در دوره هرودوت فراموش شده بود هرودوت در این باره فقط گفته‌های افسانه‌ای دارد. علمای اروپا سعی می کردند معنی کلمات «آسیا» و «اروپا» را از ماخذی یونانی (فقط کلمه دوم تحت این تعبیر قرار میگیرد) و یا از زمانهای سامی (با در نظر گرفتن نفوذ فینیقیها یا بوسیله لیدی و آسوریها) تفسیر کنند. اکنون دانشمند معروف ن. یا. مار. سعی میکند ثابت نماید که کلمه اروپا از یافثها بطور میراث بیونانیها رسید، یعنی قبل از پیدایش سکنه هند و اروپائی در یونان این دو اصطلاح را یونانیها البته نه بدان معنی که بعدها پیدا کردند بکار میبردند. «اروپا» در سرود هومر خطاب به آپولون پیفی ذکر میشود و در آنجا قسمتی از یونان در شمال پلوپونس بدین اسم نامیده شده و این نام گزاری هم با رسم شبه جزیره و هم جزایر فرق میکند. نمایندگان مکتب جغرافیائی «ایونیک در میلِت» کلمات آسیا و اروپا را قسمتی از قاره‌ای میدانند که دریای مدیترانه و بحر اسود آنها را از هم جدا میکند (تنظیم اولین نقشه جغرافیائی را به آنناک سیماندر شاگرد فالس نسبت میدهند). هرودوت هم جزایر را منسوب با اروپا نمیداند. بعضی از جغرافیادانها رود فاسیس (ریون) را از جمله رودهایی که ببحر اسود میریزد سرحد بین آسیا و اروپا میشناختند. برخی دیگر هم رود تاناکس (دن) را سرحد قرار میدادند. یونانیها درباره کشورهای که

در شرق بحر اسود و دریای آزوف واقع شده‌اند اطلاعات خیلی کمی داشتند تا بتوانند سرحدات قطعات عالم را در آنجا معین کنند. پولیوی اروپا را قسمتی از دنیا میدانسته که در شمال آسیا و افریقا در تمام طول این دو قطعه از شرق تا غرب قرار دارد.

تألیفات جغرافیادانهای ایونیک بدست ما نرسیده است. ما بطور کلی اطلاعات خود را دربارهٔ تألیفات آنها مدیون هرودوت هستیم. ضمناً باید گفت که هرودوت روایتی دربارهٔ لوح مسی دارد که روی آن مدار زمین و تمام دریاها و تمام رودخانه‌ها را کشیده بودند. روی این لوحه آریستاگور میلیتی در زمستان سال ۵۰۰ - ۴۹۹ به کلئومن، پادشاه اسپارت، راه‌هایی را که بپایتخت پادشاه ایران منتهی میشد نشان میداد و از کلئومن برای جنگ با ایرانیها کمک میخواست. هرودوت از تألیف آریستی از اهالی پرو کونس (قرن هفتم قبل از میلاد) دربارهٔ اسکیف‌ها و طوایفی که در شمال آنها زندگی میکردند استفاده میکرده است. مستعمراتی که میلّت در ساحل شمالی بحر اسود بنا نهاده بود میبایستی یونانیها را با کوچ‌نشینان دشتهای بحر اسود آشنا سازد، تا یونانیها بتوانند از آنها اطلاعاتی دربارهٔ سایر ملل کوچ‌نشین بدست آورند. طبق تصورات آریستی قسمتی از اروپا در شمال بحر اسود تحت اشغال چند ملت بود. در این ضمن در خطی که از شمال بجنوب میرفت دائماً حملاتی از طرف يك ملت بدیگری میشد و این حملات گاهی باعث نقل و انتقال ملل میگشت. فقط در شمالی‌ترین نقطه که در ساحل اقیانوس قرار داشت ملت صلح‌طلبی که هیپر بوریها باشند در این حملات و نقل و انتقالها شرکت نمیکردند. آریستی این نقل و انتقال‌های طوایف را که هر کدام از آنها همسایه‌های جنوبی را در فشار میگذاشت علت حمله‌ای میداند که از طرف ملت کیمری به بین‌النهرین و آسیای صغیر بعمل آمد و کتیبه‌های آسوری هم باین حملات اشاره میکنند. ظاهراً در همان زمان آریستی این نقل و انتقالها مشهود بود. تاریخ بعدی کوچ‌نشینان آسیای وسطی و اروپای شرقی از روی این نقل و انتقالها معلوم میشود که در

عین حال نفوذ مهمی هم در مقدرات اراضی آباد متصل بدشت‌ها داشت. ولی در حقیقت امر این نقل و انتقال‌ها در خطی از شرق بسوی غرب، نه از شمال بسوی جنوب، بعمل می‌آمد. اگر تصور کنیم که از طرف آریستی اشتباهی در این زمینه روی داده و خبر او را بدان معنی که ملل نامبرده بترتیب از غرب بسوی شرق زندگی می‌کردند اصلاح کنیم در این صورت در افسانه‌ای که راجع به هیپربوری‌ها موجود است می‌توانیم اخبار تیره و تاریکی راجع بچینی‌هائی که با آسیای غربی نفوذ کرده بودند دریا بیم. در هر حال این افسانه خیلی زود در نزد یونانیها بصورت افسانه‌ای درآمد که در نتیجه آن هرودوت در باره موجودیت هیپربوریها مشکوک شد. بدین جهت ما مشکل می‌توانیم از حکایت معروف هرودوت نتیجه بگیریم. هرودوت در این حکایت سخن از موجود مقدسی میراند که ساقه‌های گندم بر آن بسته بودند و آن مقدس از کشور هیپربوریها عزیمت کرده و تا دریای آدریاتیک رسیده بود. ضمناً در طول این راه هر ملتی آن را به مسایگان خود تسلیم می‌کرد و از حکایت مزبور موضوع توقف هیپربوری‌ها در جزیره دلس ضعیف‌تر میشود.

هرودوت (که موطنش شهر هالی کارناس در آسیای صغیر بوده) در تألیف خود که ذکرش گذشت مطالب زیادی نه تنها تاریخی بلکه جغرافیائی جمع آوری کرده. قسمتی از این مطالب را از تألیفات اسلاف اقتباس کرده قسمتی را هم خودش از راه مطالعات و جستجوهای شخصی بدست آورده است. اینکه هرودوت بکدام کشورها شخصاً سفر کرده موضوعی است که کاملاً روشن نشده، در هر حال او مدتی در مصر و بسیاری از ولایات ساحلی دریای مدیترانه و بحر الاسود و منجمله در شهرهای یونانی جنوب روسیه بسر برده است. از نقاط داخل آسیا چندی در بابل بوده. ظاهراً راهی را که بسوزیان میرفته، از نقل قولهای دیگران، میشناخته است. از زبان‌های شرقی و اشخاصی که او اطلاعات خود را از آنها بدست آورده با زبان اسکیف‌های جنوب روسیه خوب آشنا بوده. او با مصری‌ها و سامی‌ها و ایرانیها می‌توانسته فقط بوسیله مترجمین گفت و شنود کند. گاهی این مترجمین او را دچار

اشتباه و گمراهی میساختند. کشورها و مللی را که جزو امپراطوری ایران بودند بیشتر از روی اسم آنها میشناخته. درباره وضع جغرافیائی ولایاتی که در شرق بابل و سوزیان قرار داشتند تصورات تیره و تاری داشته. آنچه میتوانسته راجع بطرز زندگی سکنه بگوید فقط میتوانسته اطلاعاتی راجع بطرز لباس و تجهیزات مللی که در سفر جنگی کسری شرکت داشتند باقی گذارد. مشکل میتوان گفت که صورت ایالات ایران و مالیاتی که از آنها میگرفتند تا چه اندازه مطابق تشکیلات اداری و مالی ایران بوده و نیز مشکل بنظر میرسد که وی تا چه اندازه ولو با کمک مترجم از سند رسمی استفاده میکرده است. شرقی ترین ایالات ایران که هند بود در عین حال آخرین سرحد شرقی بوده که هرودوت بوسیله سؤال از این و آن اطلاعاتی بدست می آورده. هرودوت میدانسته که هندیها از حیث کثرت جمعیت بتمام ملل دیگر تفوق دارند هر چند که مقصودش از هند فقط حوزه رود هند بوده، دشتهای شنزاری که در شرق این حوزه قرار داشتند بر حسب تصورات هرودوت آخرین سرحد قسمت مسکون دنیا بشمار می آمد. در قسمت شمال شرق سرحد اطلاعات دقیق هرودوت فقط بحر خزر بوده. هرودوت میدانسته که در شرق این دریا يك دشت لایتناهی وجود دارد که محل سکونت ملت ماساهتها می باشد، ولی در همانحال او کورس را مجبور میکند که برای حمله بماساهتها از رود ارس عبور کند و این رود بنا بگفته وی از سمت غرب بدریا میریخته. با این حال اطلاعات هرودوت درباره بحر خزر بیش از اطلاعات جغرافیانویسان بعدی صحت دارد. هرودوت میدانسته که بحر خزر در تمام اطراف خود بخشکی میرسد و حال آنکه مدتی بعد از او، یعنی از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن دوم بعد از میلاد، بحر خزر را خلیجی از اقیانوس شمالی میدانستند. هرودوت میگوید که طول بحر خزر (ظاهراً از شمال بجنوب) پانزده روز کشتی رانی در دریا می باشد و عرض آن هفت روز طول میکشد. در این قسمت اخیر ظاهراً فاصله یکی از نقاط سواحل جنوب شرقی (یگانه قسمت مسکون ساحل شرقی) را تا یکی از نقاط شمال غربی در نظر دارد. همین طور اصطخری

جغرافیایانویس عرب مدت کشتی رانی را از حیث عرض از ساحل مازندران تا در بند يك هفته می‌شمارد. مطابق تصورات جغرافیایانویسان بعدی یونان، بحر خزر از شرق بغرب مساحت بیشتری را دربر داشته تا از جنوب بشمال. حتی در علم اروپای غربی این اشتباه فقط در قرن هیجدهم اصلاح شد. کتسیوس جغرافیایانویس بعدی یونانی (اواخر قرن پنجم و اوایل قرن چهارم قبل از میلاد) بیش از هر ودوت از شرایط مساعدتری استفاده می‌کرده. کتسیوس در مشرق زندگی می‌کرده، زبان فارسی را میدانسته و با شرایط زندگی ملل شرقی خوب آشنا بوده. نامبرده نظر بموقعیت و وضعیت رسمی خود (طیب درباری آرتا کسرسک دوم مینمون) میتوانست بتمام منابع دسترس داشته باشد. با این حال تألیفات او که فقط قطعاتی از آنها بدست ما رسیده از حیث اهمیت خیلی عقب‌تر از تألیف هرودوت است. در روایات هرودوت می‌توان فقط اشتباهات غیر ارادی پیدا کرد و حال آنکه کتسیوس غالباً دانسته و فهمیده خوانندگان خود را گمراه می‌سازد. او بمیل خود تغییراتی در روایات هرودوت میدهد و یا روایاتی راجع بوقایع قدیم بشکل وقایع معاصر خودش تألیف میکند و اطمینان میدهد که از کتابهای کتابخانه پادشاه ایران استفاده می‌کرده. چشم‌انداز جغرافیائی کتسیوس بمراتب وسیع‌تر از چشم‌انداز هرودوت بوده. او هند را خوب میشناخته ولی راجع بهند هم اخبار افسانه‌ای تحویل میدهد. روایات کتسیوس راجع بتاریخ آسوریها، مادها و ایرانیها هیچگونه اهمیت تاریخی ندارند و فقط از لحاظ افسانه‌ای جلب توجه میکنند. علاوه بر اخبار ساختگی و تغییر و تبدیلی که خود کتسیوس بوجود آورده در تألیفات او ممکن بود عکس‌العمل افسانه‌هایی که منبع شرقی داشتند محفوظ بماند. این افسانه‌ها ظاهراً در قسمت شمال شرقی امپراطوری ایران ساخته میشده و دلیل این مدعا این است که در تمام حکایات و روایات او تمایلی بفتح ملل آسیای وسطی یعنی باکتریها و اسکیف‌ها دیده میشود. تألیفات کتسیوس هم در تاریخ نویسی یونانی و هم در تصورات جغرافیائی یونانیان من جمله در نظریات جغرافیائی سرآمد نمایندگان علمی یونان یعنی ارسطو نفوذ زیادی داشته. قطعاتی از تألیفات کتسیوس در تألیفات دیودور و نیکلاداماسکی وهمچنین در کتابخانه فوتی

اسقف بیزانسی محفوظ مانده است.

کسنوفونت معاصر کتسیوس سر کرده یونانیها در عقب نشینی دسته هزار نفری مزدوران یونانی بود و این عده از آسیای صغیر با کورس کوچک که بر علیه برادر خود آرتا کسرسک قیام کرده بود از آسیای صغیر ببا بل آمده بود (۴۰۱ قبل از میلاد). بعد از شکست و مرگ کورس یونانیها بساحل دریای سیاه عقب نشستند و با اسلحه برای خود راهی ازمیان ولایات ساتراپهای ایران و ملل مستقل کوهستانی باز کردند. در تألیف کسنوفونت (Anabasis) از خط سیری که از آسیای صغیر ببا بل و از با بل از راه کردستان، ارمنستان و طرابوزان میرود اطلاعاتی درباره ولایات شهرها و طرز زندگی اهالی ذکر میشود.

ارسطو ظاهراً اولین کسی است که میخواست رابطه‌ای بین زندگی انسان و شرایط طبیعی که در اطراف انسان قرار داشت برقرار کند و بدینوسیله معلوم سازد که کدام ممالک و ملت‌ها می‌بایستی اهمیتی مافوق دیگران داشته باشند.

بعقیده ارسطو هوای سرد اروپا بحفظ دلاوریهای جنگی کمک میکند ولی پیشرفت و ترقی تمدن را غیر ممکن میسازد. هوای گرم در آسیا بتوسعه تمدن کمک میکند ولی حفظ خصلت‌ها و صفات جنگی را غیر ممکن میسازد. فقط در کشور الین‌ها که در سرحد کشورهای سردسیر و گرمسیر واقع شده این امکان هست که تمدن بدون از دست دادن خصلت‌های جنگی ترقی کند. بنابراین سیادت در دنیا سهمی است که برای الین‌ها اختصاص دارد. بی‌اساسی این تئوری هر قدر هم روشن باشد معیناً از لحاظ منطقی کمتر از آن مساعی جدیدی نیست که میخواهند مقام اول اروپا را در مدت کمی و اولویت سیاسی و مدنی این قسمت از دنیا را ناشی از مختصات آب و هوا و فیزیک - جغرافیائی بدانند.

سفرهای اسکندر مقدونی (۳۳۴-۳۲۶ قبل از میلاد) چشم‌انداز جغرافیائی یونانیها را توسعه زیادی دادند. نمایندگان علم یونانی وسیله‌ای بدست آوردند که راجع بکشورهای شرقی ظاهراً در شرایط مساعدی مشغول تحقیقات بشوند. آلکساندر

همان شاگرد ارسطو بزرگترین عالم عهد قدیم اهمیت علم را کاملاً درك میکرده . در ردیف گروه مورخینی که میبایستی خط سیر این کشور گشا و دلاوریهای او را شرح بدهند در قشون خود اسکندر علمائی بودند که کار آنها جمع آوری اطلاعات و مدارکی در رشته جغرافیا و علوم طبیعی بود . بعد از انحلال امپراطوری اسکندر یونانیها ملتی بودند که در مصر و آسیای نزدیک حاکمیت داشتند . قدرت سلسله سلوکیها که در شام و بینالنهرین حاکمیت داشتند چند مدتی تا سند و هند جلو رفته بود . حتی بعد از آنکه پارتها موفق شدند سلوکیها را از ایران اخراج کنند در دورترین قسمت شرق امپراطوری سابق ایران تا مدتی سلطنت یونان و باکتریها ادامه داشت و تا مدتی سرزمین وسیعی تحت فرمانش بود . بعدها تأکید میکردند که شاهان باکتری ملتهای بیشتری را از حیث تعداد پیش از خود اسکندر مطیع خود ساختند . خود پارتها با وجود جنگهایی که با سلوکیها داشتند نسبت بیونانیها خصومت نمی ورزیدند . پولهای آنها خط یونانی داشتند . در میان القاب آنان لقب Philellen (دوست الینها) دیده میشود . برای دنیای علم فتوحات اسکندر و حاکمیت یونانیها در آسیا عواقب کم اهمیتی از آنچه ممکن بود انتظار داشت دارا بودند . با اینکه گروهی از مورخین همراه اسکندر بودند معیناً ما تاریخ صحیحی درباره سفرهای او نداریم . باوجود اینکه گروهی از علماء همراهش بودند ما در ادبیات یونان توصیف ولایت‌هایی را که آنها گذاشتند در دست نداریم ، حتی توصیفی که لااقل با نوشته‌های هرودوت و کسنوفونت قابل مقایسه باشد وجود ندارد . مورخین اسکندر بیشتر در فکر تعریف و تمجید قهرمان خود بودند و بصحت اطلاعات خود کمتر توجه میکردند . حتی روایات سالنامه نویس‌های معتبرتر مثل بطلموس و آریستوبول که بعدها (قرن دوم بعد از میلاد) مورد استفاده آری آن قرار گرفتند غالباً تولید شك و تردید میکنند . خود یونانیها متذکر میشوند که همراهان اسکندر سعی داشتند در تمام نقاطی که نامبرده بدانها قدم گذاشت و در تمام اعمال او شباهتی با افسانه‌های موجوده درباره خدایان و قهرمانان پیدا کنند . ظاهراً خود اسکندر

هم با این قبیل مساعی مخالفت نمی کرده . بعضی عملیات اومثل سفر به لیوی و سند همان سندی که آنها با تانائیس (دن) اشتباه می کردند ظاهراً يك تقلید دانسته و فهمیده بقهرمانان کتسیوس بوده . اطلاعات ما راجع بتاریخ یونانیها در آسیا بعد از اسکندر بمراتب کمتر است . با اینکه سلطنت یونان و با کتری صد سال برقرار بوده معینا منابع یونانی اطلاعات مفصلی راجع بتاریخ آن و همچنین در توصیف شهر با کتر (بلخ کنونی) و نه توصیف ولایتها و شهرهائی که در قلمرو این سلطنت بودند بدست ما نمیدهند . اقدامات علمی که مربوط بسفرهای اسکندر است گاهی مقصودشان حل مسائلی بوده که آن مسائل در همان دوره هرودوت حل شده و محسوب میشده ، مثل مسئله راه دریائی از هند بآسیای مقدم و اتصال بحر خزر با اقیانوس . برای حل مسئله اولی خود اسکندر از هند بحریه مخصوصی تحت ریاست نئارخ بمصب فرات فرستاد . شرح این بحریهائی که بدست نئارخ صورت گرفت بوسیله تألیف آریان درباره هند بدست ما رسید و منبع توصیفهای بعدی سواحل اقیانوس هند و خلیج فارس در ادبیات یونان قرار گرفت اسکندر موفق نشد مقصود خود را درباره تحقیقات راجع ببحر خزر انجام دهد . سلوک انیکاتور انجام این مقصود را به پاتروکل سپرد که بحریهائی او در سال ۲۸۵-۲۸۲ قبل از میلاد انجام گرفت . پاتروکل که ظاهراً بقسمت جنوبی دریا سفر کرد صاحب این عقیده شد که دریا در شمال با اقیانوس می پیوندد و این نظریه در علم یونانی تا عهد رومیان برقرار بود و حا کمیت داشت . مسافرت مگاسفن که بعنوان سفیر بحضور ساندرو کوت (جاندراقویت) که در وادی گنگ سلطنت میکرد منسوب بهمین دوره سلوک است . شرح این سفارت که بتوسط همان تألیف آریان بدست ما رسیده محتوی اطلاعات مفصلی راجع بهند در ادبیات یونانی میباشد .

سفرهای اسکندر در انتشار اطلاعات راجع بزبانها ، ادبیات و تاریخ مشرق کمتر نفوذ داشتند . یونانیها با وجود نزدیکی زیادی که با خاورزمین داشتند نتوانستند خاورشناسی بوجود آورند . يك تألیفی که از آثار نویسنده یونانی باشد

بدست ما نرسیده که آن مؤلف از منابع شرقی استفاده کرده باشد. راجع بوجود چنین تألیفی ما فقط يك اطلاع داریم یعنی سخنان پلینی دربارهٔ هرمیپ معاصر بطليموس سوم اورهت (۲۴۷-۲۲۲ قبل از میلاد) که گویا در متن‌های کتابهای مذهبی فارسی تحقیقات کرده و مضمون دومیلیون بیت شعر را شرح داده است. از حماسهٔ ایرانی در ادبیات یونان فقط يك قطعه محفوظ مانده و آن حکایت جالب هارس میتیلنی پیشخدمت اسکندر مقدونی است. ما در این حکایت با يك روایت خیلی قدیمی از حوادث حماسهٔ ایران روبرو میشویم که در قرن یازدهم میلادی فردوسی در شاهنامه جمع آوری کرده است. منابع بومی در تاریخ خاورزمین برای یونانیها بتوسط دو نفر از نمایندگان علم شرقی جمع آوری شده که یکی از آنها بروس نام کاهن بابلی بوده که برای آنیتوخ ۱ سوتر (۲۸۱-۲۶۲ قبل از میلاد) و مانفون کاهن مصری که برای بطليموس ۱ (۳۰۵ - ۲۸۴ قبل از میلاد) بوده با این هر دو تألیف ما فقط بوسیلهٔ استنادها و اقتباس‌های بعدی آشنا شده‌ایم. روایات تاریخی در مصر بهتر از بابل محفوظ مانده. بروس فقط از قرن ششم قبل از میلاد اطلاعات داشته ولی مانفون میتواند تمام سلسله‌هائی را که از قدیمترین ازمه در مصر حکومت کرده‌اند بشمارد. تألیفات این دو مؤلف در نظر علم کنونی اروپائی قدر و منزلت زیادی دارد و کشف کتیبه‌های میخی و هیرو گلیفی کاملاً معلومات و اطلاعات آنها را تأیید کرده است. تا با امروز مصرشناسان از شمارش سلسله‌هائی که مانفون نقل کرده استفاده میکنند ولی نه بروس و نه مانفون تقریباً هیچگونه تأثیر و نفوذی در علم باستانی نداشتند. مؤلفین دورهٔ روم، مثل دیودور، باوجود تألیف بروس بازهم تاریخ آسور و بابل را کماکان از روی تألیف کتسی شرح میدادند.

مرکز علم یونانی بعد از اسکندر که در ضمن آن اطلاعات جغرافیائی و تاریخ طبیعی جمع آوری شد شهر اسکندریه در مصر بود. از اسلوب‌های جغرافیائی علمای اسکندریه ما از اسلوب دیکه آرخی شاگرد ارسطو و اراتسفن که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته اطلاع داریم. دیکه آرخی صاحب همان فرضیه است که علمای

عرب هم پیرو آن بودند . این فرضیه راجع بیک سلسله کوهپایی است که قاره آسیا را از حیث تمام طول آن یعنی از غرب بسوی شرق بدو قسمت تقسیم میکنند . ما از نظریه علمای اسکندری از روی مجموعه‌هائی آگاه هستیم که در دوران حاکمیت روم تهیه شده یعنی از روی جغرافیای سترابن (در اوایل قرن اول بعد از میلاد) مینوشته و تاریخ طبیعی پلینی ارشد (متوفی سال ۷۹ بعد از میلاد) و جغرافیای بطلمیوس (قرن دوم بعد از میلاد) اسلوب ستاره شناسی و جغرافیائی بطلمیوس عالیترین مرحله علم عهد قدیم بود . در قرن هفدهم میلادی نمایندگان علم دانشگاهی اروپا هر گونه اقدامی را برای عقب نشینی از صلاحیت بطلمیوس در توصیف یک مملکت و تهیه نقشه آن حتی در مواردی که صاحب شرح و نقشه میتوانست بمشاهدات شخصی خود استناد جوید محکوم میکردند . در تاریخ نظریات اروپائیان نسبت بخاورزمین دوره روم اهمیت بسزائی دارد . متحد شدن ولایات تمدن یونانی در تحت سلطه روم و انتشار تمدن یونان و روم در اروپای غربی مفهومی در باره «مشرق» از لحاظ دنیای خاصی که نقطه مقابل دنیای یونان و روم و بطور کلی اروپا بوده بوجود آوردند . کلمات « شرقی » و « شرق » برای اولین بار در نوشته‌های مؤلفین رومی دیده میشود (رجوع شود به *res orientales* در تألیفات *تروک پومپی* و *Oriens* در تألیف *تاسیت Germania ۳۷*) . بدین ملاحظه از آن ببعد مقصود از آسیا قسمتی از دنیا بوده که از حیث طول در شرق افریقا و اروپا قرار داشته . در ضمن گاهی افریقا را با اروپا متصل میکردند ولی در حقیقت امر اطلاعاتی درباره مشرق که رومیها در اختیار داشتند خیلی کم با اطلاعات یونانیها تفاوت داشت . از جنگهای رومیها در خاور زمین فقط سفر پومپی در سرزمین بین دریای سیاه و بحر خزر تا سلسله جبال قفقاز اطلاعات جدیدی برای جغرافیا بوجود آوردند ولی این سفر جنگی هم در دنیای علم مفهوم صحیحی درباره بحر خزر و ولایاتی که پشت سر آن قرار دارند بوجود نیاورد . سترابن و پلینی بحر خزر را خلیج اقیانوس شمالی میدانستند . این اشتباه بتوسط بطلمیوس تصحیح شد که ظاهراً اطلاعاتی درباره راه تجارتی که بسمت

شمالی دریا میرفته داشته (بطلیموس برای اولین بار از رود ولگا نام میبرد و آن را از روی اسم فیسنی یا بعقیده ن. یا. مار. یافتی که «را» باشد) ولی بطلیموس هم در اشتباه مؤلفین سابق راجع باینکه جیحون و سیحون بدریای خزر میریخته و یک راه دریائی از هند بدریای خزر وجود داشته شریک بوده. اما راجع بمحل باکتریان و سغدیان که در شمال آن قرار داشته و همچنین درباره شهرهای این دو ولایت نظریات بطلیموس از لحاظ صحت از نظریات سترابن عقب بوده. بطور کلی کتاب سترابن جالبترین تألیفی از تألیفات جغرافیائی است که در دوره روم نوشته شده و نظریات روشنی درباره عقاید این دوره بدست ما میدهد. سترابن برخلاف ارسطو اروپا را قطعه از عالم میداند که باید مقام اول را در دنیا، چه از لحاظ دلاوریهای جنگی سکنه و چه از حیث پیشرفت‌های تمدن، اشغال کند. قدرت روم دلیلش همان موقعیت جغرافیائی ایتالیا بوده. سترابن تصور میکرده که پارتها، یعنی همان رقیبان آسیائی رومیها، در اندک زمانی تابع قدرت روم خواهند شد. سترابن در یک جا سخن از امکان بحریمائی از اسپانیا بهند میراند «بشرط اینکه بزرگی اقیانوس اطلس مانع از این کار نشود». از این جا معلوم میشود که در همان زمان حدسیاتی وجود داشته که بعدها موجب اقدام کلومب گردید.

سکنه سرزمینهای شرقی امپراطوری روم از حیث زبان و تمدن یونانی بودند. روم می توانست اسم خود را روی سکنه این سرزمینها بگذارد ولی نتوانست آنها را مثل سکنه اروپای غربی و افریقای شمالی تحت نفوذ زبان لاتین قرار دهد. نام اول یونانیها در مشرق «ایونیان» بوده که بتدریج «رومیها» جای آن را گرفت. این اسم را خود یونانیها قبول کردند و تا کنون در میان ملت محفوظ مانده بدون اینکه با اسم «الین» و برقراری رسمی این اسم بعد از استخلاص یونانیها از سلطه ترکها توجه بشود، ولی زبان «رومیها» زبان یونانی بوده. روم بعلت تفوق تمدن یونانی نمی توانسته تقریباً هیچگونه نفوذی در ادبیات و علم یونان و من جمله در جغرافیا داشته باشد. یگانه مجموعه جغرافیائی که بزبان لاتینی نوشته شده (تالیف پلینی)

از روی اطلاعات و منابع یونانی نوشته شده و از حیث صحت قضایا و مطالب از مجموعه‌های سترابن و بطلمیوس خیلی عقب‌تر است. احتیاجات دولت روم ممکن بود در کارهای جغرافیائی نفوذ داشته باشد، مثلاً در دوره جنگها با پارتها برای دولت خیلی اهمیت داشت که اطلاعاتی درباره راههای سوق‌الجیشی و تجارتی که از کشور پارتها میگذشت بدست آورد. يك همچو خط سیری که بتوسط ایسیدور - هراکلیس بدست ما رسیده این خط سیر از ساحل فرات تا اسکندریه در آراخوسی یعنی قندهار کنونی ادامه دارد. اثر دیگری که از این ادبیات بجا مانده يك نقشه جغرافیائی از قرن دوم بعد از میلاد است که بنام *tabula peutingeriana* معروف بتوسط دانشمندی بنام سلزیوس کشف شده ولی نامش را از نام دانشمندی با اسم پی‌تینگر که نقشه تسلیم او شده کسب کرده است. راهنمایان ایسیدور هراکلیس و *tabula Peutingeriana* که یگانه منابع اولیه هستند که بدست ما رسیده (در ضمن حتی همان *tabula peutingeriana* جنبه مجموعه را دارد که از تألیفات دیگران اقتباس و تهیه شده و اطلاعاتی بدست ما میدهد که مربوط بدوره‌های مختلف میباشد). سایر اطلاعات درباره راههای تجارتی در خشکی بتوسط بطلمیوس بدست ما رسیده. در آن زمان ظاهراً یونانیها بندرت از آسیای غربی بکشور پارتها رسوخ میکردند. راههای تجارتی از آسیای وسطی در دست پارتها بود. وقتی در اواخر قرن دوم قبل از میلاد پس از آنکه سفارت‌های چینی و دستجات نظامی در آسیای وسطی پیدا شدند روابط مستقیم و بلا واسطه بین آسیای وسطی و چین شروع شد. پارتها در روابط تجارتی بین شرق اقصی و امپراطوری روم واسطه بودند. در آن زمان جنس عمده‌ای که از شرق اقصی بسوی غرب صادر میشد ابریشم بود که در روم بنام *sericum* معروف بود. ملتی که ابریشم را عمل می‌آورد بنام *Seres* شهرت داشت. کلمه چینی برای ابریشم طبق تلفظ کنونی چینی سی بود. راجع بتلفظ قدیمی این کلمه ما میتوانیم از روی اسم ابریشم در نزد ملل شرقی حدس بزنیم همان‌مللی که این جنس را از چین بدست آورده بودند (اهالی کره «سیر»، مغولها «سیر کاک»

و منچورها «سیر که» میگفتند). وجود يك صدائی که از حنجره برمیخیزد در کلمات مغولی و منچوری و هم‌چنین در کلمهٔ شك سلاوها (عقیده دارند که این کلمه را مستقیماً بدون دخالت یونانیها از شرق گرفته‌اند) زبان شناسان را صاحب این عقیده میکند که کلمه *sericum* از کلمه *Seres* مشتق نشده بلکه از يك کلمهٔ دیگر شرقی که معنی ابریشم را داشته مر کب شده است. فقط بعدها آخر این کلمه را *بيك* پساوند یونانی و لاتینی نزدیک کردند تا صفت بوجود آورند و اسم ملت «سر» از آن بوجود آوردند. بنا به گفته سترابن کلمه «*serica*» (صیغه جمع) را برای اولین بار نزارخ در هند شنیده بود.

دیونسی پری یگت (اوائل قرن دوم بعد از میلاد) تصور میکرده که سرها فقط بیافتن پارچه‌های ابریشمی مشغول هستند و این پارچه‌ها را از بر گهای درختان تهیه میکنند. پاوسانی (اواخر قرن دوم بعد از میلاد) نظریهٔ صحیحی راجع به تربیت کرم ابریشم داشته.

طبق اسلوب بطلموس سرها آخرین ملتی بودند که در شمال شرق آسیا در ساحل اقیانوس شرقی سکونت داشتند. پارت‌ها نقش پر فایده‌ای از لحاظ واسطه بودن در تجارت راه‌های خشکی دارا بودند و بنا باطلاعات چینی‌ها همه نوع سعی میکردند که از روابط مستقیم تجارتي بین چین و امپراطوری روم مانع شوند. با همهٔ اینها باز هم مواردی از این قبیل روابط دیده میشد. بطلموس راه تجارتي را که از باکتر بیایتخت سرها میرفت توصیف میکند در ضمن ظاهرأ در ولایت فرغانه کنونی راه تجار سعدي باین راه متصل میشده. این شرح از جغرافیانویس دیگری بنام مارین اقتباس شده. ظاهرأ این اطلاعات را يك تاجر مقدونی بنام *Maes titianus* بمشارالیه میداده. مباشرین تاجر مزبور چندبار در این راه مسافرت میکردند. بطلموس ابن عقیده را پیدا کرد که خود مارین به گفته‌های تجار اعتماد نداشته. راهی که بنا به گفتهٔ بطلموس بیایتخت سرها میرفته مورد تحقیقات علمای اروپائی قرار گرفته ولی هنوز کاملاً روشن نشده است. محققین همیشه با این اشکال که اسامی خاص را

چگونه تفسیر کنند رو برو بودند، همان اسامی که چه از طرف مباشرین تا جر مقدونی و چه مؤلفینی که از روایات او استفاده میکردند تحریف میشده. علاوه بر آن يك اسلوب نادرستی که مانع از تحقیقات بوده تا کنون در ادبیات علمی کاملاً بر طرف نشده است. اسامی جغرافیائی مؤلفین کلاسیک با اسامی منابع قدیم شرقی نزدیکی نداشته بلکه با اسامی معاصر نزدیک بوده بدون توجه باینکه آیا این اسامی در دوره کلاسیک استعمال میشده یا نه، مثلاً تمام محققین شهر **Auzakia** را که بطلیموس نام میبرد از حیث شباهت اصوات با شهر آق سو (بتر کی یعنی آب سفید) در تر کستان شرقی یکی میدانند و حال آنکه دلایلی وجود ندارد که مردم این کشور در آن زمان بتر کی سخن میگفتند. دیگر اینکه در نوشته های جغرافیائی شرقی اسم آق سو زودتر از قرن چهاردهم دیده نمیشود. آنچه بوسعت اطلاعات جغرافیائی کمک کرد علاوه بر تجارت بری تجارت بحری هم بود. قبل از بطلیموس ما در زبان یونانی دو شرح و بسط راجع بسواحل آسیا داریم: ساحل دریای اکسین (اسود) و ساحل دریای اریفری (احمر یعنی اقیانوس هند) این هر دو را بآریان نسبت میدهند. در حقیقت امر تألیف دومی بطوریکه امروزه تصور میکنند بدست يك مؤلفی که جلوتر بوده بین سالهای هفتاد و هفتاد و پنج بعد از میلاد نوشته شده است. مرکز روابط دریائی امپراطوری با هند مصر بود. در همان زمان اسکندر مقدونی اطلاعاتی راجع بسواحل هند و جزیره تاپ روبان جمع آوری شده بود. بعضی از محققین اروپائی تاپ روبان را همان سیلان و برخی دیگر سوماترا میدانند. اظهارات انسیکیریت راجع بیبحر پیمائی بیست روزه از قاره هند الی تاپ روبان بیشتر بفتح سوماتراست، هر چند که یکی دانستن تاپ روبان و سیلان در قرن ششم بتوسط بحر-پیمای هند کوزما بعمل آمده است. در دوره بطلیموس هم اوایل قرن اول قبل از میلاد روابط مستقیمی بین مصر و هند شروع شد. این تجارت يك نوع نفوذی هم در توسعه تمدن در یمن (یعنی عربستان جنوب شرقی) داشت. در دوره جلوتر در سایه تجارت بحری بین آسیای مقدم و هند الفبای سامی بمیان آمد. در این جا ما

اول سکه‌هایی مثل سکه‌های آتنی‌ها می‌بینیم که تصویر جغد و خط AOE (معنی مخفف شهر آتن (Athenai)) و بعدها تصویر امپراتوران روم روی آنها حک شده بود. در سایه همین تجارت بحری یونانی‌ها می‌توانستند بوسیله تحقیقات درهند یا از راه روابط بلاواسطه اطلاعاتی درباره راه بحری بچین بدست آورند.

در همان قرن اول میلادی ملتی بنام «سین» (مؤلف «پریپل» Thinai و Sinai در تألیف بطلمیوس) معروف بوده و کشور این ملت آخرین نقطه بحری پیمائی در دریای اریفری یعنی اقیانوس هند بوده. کلمه «چینا» و «مهاچینا» (چین بزرگ) بمعنی چین در هندوستان استعمال میشده و احتمال قوی میرود که بحری‌پیمایان مصری این اسامی را از آنجا اقتباس کرده‌اند. کلمه «چینا» را از نام سلسله چینی سین (۲۵۵ - ۲۰۶ قبل از میلاد) مشتق میدانند و این خود دلیل آغاز روابط بحری بین هند و چین میباشد. جالب توجه اینکه چینی‌ها با احتمال قوی در مبنای کلمات هندی اسم «مهاچین» را منسوب بامپراطوری روم میدانند (داسین نزد چینی‌ها). درباره روابط مستقیم بین مصر و کشور سین‌ها ما اطلاعاتی در نوشته‌های مؤلفین کلاسیک نمی‌یابیم. در منابع چینی از «سفارت» امپراطور «آن‌دون» اطلاعاتی دیده میشود. این امپراطور در سال ۱۶۶ بعد از میلاد از آن‌ام وارد چین شد و ظاهراً از راه دریا بدانجا راه یافت. در آن زمان سلسله آنتونین‌ها در روم حکومت میکرد. «سفارت» مربوط بدوره سلطنت مارك‌آورلی میباشد (سال ۱۶۳ - ۱۸۰). کلمه «آن‌دون» ظاهراً همان املائی کلمه آن‌تونین است. مشکل میتوان تصور کرد که امپراطورهای روم میخواستند با امپراطورهای چین روابط دیپلماسی و یا لاقلاً تجارتی برقرار کنند. در مشرق‌زمین مخصوصاً در چین ورود کاروانهای تجارتی یا کشتی‌های تجارتی را غالباً سفارت تلقی میکردند، بخصوص که خود تجار برای پرداختن مالیاتهای گمرکی غالباً خود را سفیر پادشاه خویش قلمداد میکردند.

از يك روایت چینی درباره این «سفارت» میتوان نتیجه گرفت که تجار از کشور خود بهند رفته و فقط در آنجا تصمیم گرفتند که از پیش آمد مساعدی برای

مسافرت بچین استفاده کنند. آنها فقط اجناس هندی همراه داشتند و يك جنس هم از آنهايکه معمولاً از امپراطوری روم میآوردند همراهشان نبود. بطور کلی در حدود سنه ۱۶۰ میلادی روابط بحری چین با هند باوج توسعه و ترقی رسید. از همین راه بود که در دوره امپراطور خوآندی (۱۴۷-۱۶۷) مبلغین بودائی وارد چین میشدند. بنابراین موفقیت‌های سیاسی چینی‌ها در آسیای وسطی و در اوایل قرن اول بجمع-آوری اطلاعاتی درباره راه بری بچین که بطليموس ذکر کرده کمک میکرده. اطلاعات مندرجه در سیستم بطليموس راجع بسواحل اقیانوس هند بیش از اطلاعات مربوط براهی که بکشور سرها میرفت نامفهوم بوده. بطليموس میدانسته که روایات ملاحان راجع براهمائی که طی کرده‌اند غالباً مبالغه آمیز است ولی هیچگونه مدارکی برای تجزیه و تحلیل روایات جداگانه نداشته و بهمین جهت بود که مشارالیه از يك قاعده عمومی تابعیت میگرد یعنی کوتاه کردن فاصله‌هایی که بحر-پیمایان میگفتند تا دو سوم ($\frac{2}{3}$). نقشه‌های سواحل مخصوصاً سواحل کلی که از خلیج بنگاله بسوی شرق امتداد دارد فوق العاده نادرست است. تمام قاره از غرب بسوی شرق امتداد زیادی بیش از آنچه در حقیقت بود داشته و این اشتباه فقط در قرن هجدهم در مبنای تشخیص نجومی ژئوئیت‌ها اصلاح شده. ملاحان از آن نام بآن طرف نگذشتند و بدین جهت این تصور که افریقای جنوبی بآسیا متصل میشود تکذیب نشد. بطليموس عقیده داشته که سین‌ها همان ملتی که از راه دریا میشد بسوی آنها رفت و سرها که از راه خشکی ابریشم میآوردند دو ملتی جداگانه بودند. در ضمن کشور اولی‌ها را در جنوب کشور دومی‌ها قرار میداده و حال آنکه ما از منابع چینی میدانیم که ندرتاً در هند بلکه در آسیای وسطی هم چین اسم خود را از سلسله سین بدست آورده. تحت تأثیر اسامی مختلف چین که از آسیای وسطی و هند بارویا راه یافته بود این قبیل اشتباهات در علم اروپائی چندبار تا قرن هفدهم تکرار شده است.

مسافرت‌های بحری از امپراطوری روم بچین در قرن سوم میلادی مذکور شده در قرن چهارم حاکمیت بر راههای تجارت جهانی چه در خشکی و چه در دریا

بدست ایرانیان افتاد.

تشکیل امپراطوری ساسانیان در ایران در قرن سوم بعد از میلاد با يك واكش ملی بر علیه نفوذ تمدن یونان ارتباط داشت. در قرن چهارم نفوذ رومی از بعضی سرزمین‌های شرقی رانده شد و بهمین جهت موفقیت‌های جغرافیای یونانی متوقف گردید. در قرن‌های بعدی تفوق انحصاری علم الهیات در اوایل کار پس از شروع مسیحیت و نیز مبارزه با بربرها موجب آن گردید که مصالح و منافع علمی حتی در آن قسمت از امپراطوری که موفق شد از کشور گشائی ملن بربر نجات یابد ضعیف گردد. بدین جهت علم جغرافیا در بیزانس از موجبات مساعدی که در دوره ساسانیان داشت کمتر استفاده کرد. پادشاهان ایران که با بیزانس جنگ میکردند در همان حال پناهگاهی بفلاسفه و دانشمندان یونانی میدادند. آنها در تسخیر شهرهای شامات قسمتی از اهالی آنجا را برای ترویج صنایع و فنون در ایران با خود میبردند. مسیحیان شامی با وجود بعضی فشارهای مذهبی دانش خود را در ایران و هند و آسیای وسطی و چین رواج میدادند. سرگی مترجم یونانی در قرن ششم حتی بکتابهای کتابخانه پادشاهی دسترسی یافت و از این کتابها اطلاعاتی برای دوست خود آگافی که مورخ بود بدست آورد. همه اینها میتوانستند بانتشار اطلاعات جغرافیائی که در ایران وجود داشت کمک کنند.

تجارت ایران با سایر ممالک در تمام ادوار تاریخ این کشور بطور عمده از راه خشکی بود. غالباً تکرار میکردند که بی‌اعتنائی نسبت بدریا در تمام ادوار یکی از مختصات ملت ایران بود ولی در دوره ساسانیان تجارت بحری در اقیانوس هند بدست ایرانیان افتاده بود. در دوره خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۸) ما برای اولین بار در تمام تاریخ ایران يك سلسله اقدامات وسیع دریائی را مشاهده میکنیم، مانند تسخیر سیلان و عربستان جنوبی. ما آثار موفقیت‌های تجارت بحری ایران را در ادبیات بیزانس هم می‌یابیم بخصوص در «نقشه برداری مسیحی» اثر کوزما ایندوپلاواتل (قرن ششم). مطابق تحقیقات پروفیسور پاتکانف اسم واقعی

این بحر پیمای مصری کنستانتین انطاکیه‌ای بود (اسم مؤلف «نقشه برداری مسیحی» در جغرافیای ارمنی که به موسی خورنی نسبت داده شده) اسم کوزما را باو بخاطر شرح دنیا (Kosmos) و عنوان بحر پیمای هندی را بخاطر بحر پیمائی بهند رویش گذاشته‌اند. اودر هند اطلاعاتی راجع بچین بدست آورد و از چین با اسم «Tzintitza» نام می‌برند و این ظاهرأ املائی فارسی کلمه چینستان است (یعنی کشور چینی‌ها). در دوره اسلام ایرانیها بسفرهای دور و دراز بحری نرفتند ولی تجارت بحری قبل از حمله مغولها در دست ایرانیها بود حتی در بعضی لنگرگاههای شامات و عربستان کولونیهائی از تجار ایرانی تشکیل شده بود. در همان قرن ششم بیزانسیها روابط مستقیمی بایکی از ملل آسیای وسطی برقرار کردند، یعنی ترکها که در آن زمان مملکت وسیعی از سرحدات چین تا سرحدات ایران و بیزانس تشکیل داده بودند. آنچه موجب اعزام سفارت ترك گردید مسئله فروش ابریشم بود که در آن زمان در آسیای وسطی و سغد (ولایتی با شهر سمرقند) تهیه میشد. اقدام بی نتیجه سغدیها برای فروش جنس خود در ایران موجب تفرقه بین ترکها و ایرانیها گردید و باعث شد که ترکها بخاطر روابط تجارتنی با بیزانس روابط نزدیکی برقرار کنند. امپراطور یوستین دوم در سال ۵۶۸ سفارت متقابلی که در رأس آن زمارخ قرار داشت نزد ترکها اعزام کرد. این سفارت را خان ترك در قرارگاه پای کوه اکتاق بحضور پذیرفت و این کوه را اکنون یکی از سلسله‌های تیانشان در شمال شهر قوچی می‌شمارند. گزارشی درباره سفارت زمارخ در تألیف مورخ معروف مناندر پروتکتور «راجع بسفارت‌ها» محفوظ مانده است. مبادله سفارت‌ها بین یونانیها و ترکها بر سر مسأله اقدامات متحده بر علیه دشمن مشترك یعنی ایرانیها تا مدتی ادامه داشت، ولی در جریان وقایع تاریخی نفوذ اساسی نبخشید و همچنین برای انتشار اطلاعات جغرافیائی هم اثری نداشت. سفیرها از خود شرح مفصلی راجع بولایاتیکه طی کردند باقی نگذاشتند و هیچگونه اصلاحی هم در سیستم بطلیموس بعمل نیاموردند. در کشور ترکها قبل از بیزانسی‌ها اطلاعات تاریکی درباره چینی‌ها وجود داشت و قئوفیلاکت

سیموکات مؤلف قرن هفتم چینی‌ها را **Taugast** مینامد (تحریف کلمه‌ی ترکی بتقاچ و این کلمه‌ای است که در کتیبه‌های ترکی قرن هشتم که اخیراً در مغولستان کشف شده چینی‌ها را باین اسم مینامند). در این جا هم مثل دوره‌ی بطلمیوس اقدامی برای نزدیک کردن این خبر با اخبار مربوط به چینیه‌ها که از راه دریا به بیزانس میرسید بعمل نیامد و هم چنین بیک سان بودن «تاوقاست‌ها» با سرهای بطلمیوس پی نبردند. بعد از قرن ششم ما هیچگونه کشفیات جغرافیائی از اروپائیان در خاورزمین تا قرن هشتم نمی‌بینیم. تألیفات جغرافیایان نویسان کلاسیک بتوسط مؤلفین شامی ترجمه شد و این مؤلفین ضمیمه‌هایی بدانها افزودند. از شامیه‌ها تألیفات علم جغرافیائی بعرب‌ها انتقال یافت و عرب‌ها این علم را بوسیله‌ی معلومات و مدارک وسیعی غنی‌تر کردند.

فصل چهارم

تمدن عرب. جغرافیانویس ها. اطلاعات چینی ها راجع بسرزمین
مغرب. امپراطوری مغول. رشیدالدین.

پیدایش تمدن عرب با ظهور مذهب عالمگیر جدید یعنی اسلام و امپراطوری
جهانی جدید یعنی خلافت اعراب ارتباط دارد. علاوه بر تمام امپراطوری ساسانی
بلکه سرزمینهای آسیای میانه و هند که نزدیکتر بایران بودند، شبه جزیره عربستان،
تقریباً تمام ایالات امپراطوری بیزانس، مصر، افریقای شمالی و اسپانیا تمام اینها
جزو خلافت عرب بودند. برخلاف ممالک سابق شرقی بین سرزمینهای مختلف
خلافت سوای علائم اتفاق مملکتی يك رابطه داخلی در زمینه مذهب مشترك برقرار
شد و این رابطه اهمیت خود را حتی بعد از سقوط دولت از دست نداد. سرزمینهای
آسیای وسطی در همان زمان قدیم (دوره هخامنشیها، اسکندر مقدونی و سلوکیهها) که
جزو دولت های آسیای نزدیک بودند فقط در دوره اسلام بدنیای تمدن آسیای نزدیک
کاملاً ملحق شدند. عربها که موجودین دولت و دین جدید بودند در دوره کشورگشایی
از لحاظ تمدن در صفی خیلی پائین تر از یونانیها، سامیها و ایرانیها که عربها بر
آنها مستولی شده بودند قرار داشتند. کاملاً طبیعی است که کار تمدن در زمینه نزدیک
کردن عناصر مختلف تمدن در متصرفات سابق بیزانس و ایران غالباً بدست کسانی
صورت میگرفت که اصل و نسب عربی نداشتند. با اینحال زبان عربی چون زبان
مذهب مشترك بود جای يك زبان تمدن مشترك را گرفت.

این مبادله تمدن در تمام رشته‌های افکار علمی و من جمله در رشته جغرافیا و رشته نجوم که با جغرافیا ارتباط نزدیک دارد در دوره خلافت منصور (۷۵۴-۷۷۵) و در همان زمان بود که ترجمه آثار یونانیها بزبان عربی بسیاری شامیها و آثار هندیها بیاری ایرانیهها شروع شد. فعالیت مترجمین در زمان مأمون خلیفه (۸۱۳-۸۳۳) بعد اعلی ترقی رسید. سیستم‌های علمی یونانیها (نجوم هندی بطوریکه اکنون عقیده دارند در تحت نفوذ یونانیها بعد از اسکندر مقدونی باوج ترقی رسید) در اساس علم اعراب قرار گرفت، حتی بعدها هم آنطوریکه در اروپا دیده شد جای خود را بتئوریهای جدید نداد. عربها تقسیم بندی قسمت مسکون دنیا را به هفت اقلیم به ترتیب از جنوب بشمال که یونانیها معمول داشته بودند حفظ کردند و هم چنین تئوری سلسله جبال را که قاره را از غرب بشرق بدو نیم میکند محفوظ داشتند. تقسیم زمین باقلیمها برای علم عرب بیش از علم یونان اهمیت داشت. مراکز عمده تمدن مسلمانان یعنی بغداد و اصفهان در اقلیم وسطی یعنی چهارمی قرار داشتند و این دو مرکز بیکسان از گرمای جانسوز و سرمای فوق العاده مصون بودند. با این ترتیب يك علت جغرافیائی برای توضیح اولویت تمدن مسلمانان پیدا شد چنانکه در موقع خود برای توضیح اولویت یونانیان و رومیان عقب اینگونه علم میگشتند. علم عرب از حیث وسعت و دقت در جمع آوری مطالب جغرافیائی بمراتب از علم یونان جلو افتاد. شرح ولایات و سرزمینهای که در تصرف خلفا بود و اعراب تدوین کرده اند، متضمن اطلاعات مفصل و دقیقی درباره شرایط فیزیکی و جغرافیائی و آب وهوائی و هم چنین درباره زندگی سکنه ورشته‌های مختلف صنایع و درجه ترقیات تمدن میباشد، معلومات جغرافیائی اعراب محدود به حدود خلافت نبود. در سایه روابط تجارتي آنها از راه دریائی که بهند و جزایر زند و چین میرفت بخوبی آگاه بودند. در باره سواحل چین تا شبه جزیره کره تحقیقات زیادی کرده بودند (درباره ژاپون فقط مسموعات مبهمی بگوش اعراب رسیده بود). در خشکی علاوه بر راه تجارتي که بچین میرفت و در ادبیات مسلمانان بتفصیل از آن سخن گفتند راه تبت

هم و نیز راهپائی که بقرار گاههای خوانین کوچ نشینان آسیای میانه در ساحل چو در هفت رود و در سواحل ایرتیش و انیسه علیا در سیبری از همه اینها اطلاع داشتند. دوران ترقی ادبیات جغرافیائی اعراب در قرنهای نه و ده بعد از میلاد بود. قسمت اعظم آثار این ادبیات جزو آن سری شد که مستشرق مرحوم هلندی بنام دگویه تحت عنوان «*Bibliotheca geographorum Arabicorum*» به طبع رسانید.

از تألیفات قرن نهم بیش از همه تألیف ابن خردادبه اهمیت دارد. از تألیفات قرن دهم کتابی است که دلیل روشنی بر مبادلهٔ مدنیت بین ولایات مختلف خلافت حتی بعد از انقراض آن میباشد. شرح ولایات مسلمین که در آسیای وسطی بتوسط البلخی (اهل بلخ) تدوین گردیده، بعدها بتوسط جغرافیادان فارسی که الاستخری باشد تکمیل گردید. استخری هم بنوبهٔ خود کتابش را برای اصلاح و تکمیل تسلیم ابن حوقل نمود که اصل و نسبش از بغداد بود و غالباً در شمال افریقا زندگی میکرد. اطلاعات دربارهٔ ولایاتیکه جزو خلافت نبودند در تألیفات عربی که بدست ما رسیده با تفصیلات کمتری تهیه شده و علتش این است که تا کنون موفق نشده‌اند ندرسخهٔ کاملی از کتاب ابن خردادبه و نه از تألیف جیحانی بدست آورند. جیحانی در قرن دهم مطالبی را که ابن خردادبه نوشته بود تجزیه و تحلیل و تکمیل نمود. در قسمت‌هاییکه از این دو کتاب بدست ما رسیده شرح مفصل راهی را که بکره منتهی میشد میابیم، ولی دربارهٔ راهی که از آسیای وسطی بچین میرفت فقط اطلاعات مختصری بنظر میرسد. در ضمن شرح مسافرت سلام مترجم دیوار چین که طبق دستور خلیفه الواثق (۸۴۲ - ۸۴۷ بعد از میلاد) دیده میشود. الواثق در خواب دیده بود که مطابق مندرجات قرآن اسکندر این دیوار را بر علیه یاجوج و ماجوج ساخته بود و این دیوار خراب شد. اطلاعات مفصل‌تر از تألیفات ابن خردادبه و جیحانی که مربوط بر راههای تجارتی آسیای وسطی باشد در ادبیات ایران بجامانده. مخصوصاً در تألیف جغرافیادان ناشناس قرن دهم بنام حدود العالم در سال ۱۸۹۲ در

بخارا کشف شد و در قرن یازدهم مؤلفی بنام گردیزی آن را کشف کرد. تألیف محمود کاشغری (قرن یازدهم) دربارهٔ لهجه‌های ترکی که اخیراً کشف شد و در ترکیه بطبع رسید اطلاعات زیادی در جغرافیا و نژادشناسی در آسیای وسطی بدست ما میدهد. راه دریائی عربها بهند و چین علاوه بر تألیفات عمومی جغرافیائی از تألیف (قرن دهم) ابوزید سیرفی بر ما معلوم شده. سیرفی از کتاب یک سیاح قرن نهم که در یک جا باظہارات تاجری بنام سلیمان استناد میجوید استفاده کرده و معلومات خود را از روی اطلاعات شفاهی ابن وهب و سایر سیاحان تکمیل کرده. لنگر گاههای عمدهٔ چین بنا بگفتهٔ عربها شهر هانفو (بطوریکه امروزه تصور میکنند همان کانتون است) و شهر زایتون (امروزه سوآن - چژو - فو) بوده و در این دو شهر کلنی‌های مهمی از مسلمین زندگی میکردند. عربها راه‌هایی را که از بندر گاههای چین بداخل کشور میرفت میشناختند و برخلاف یونانیها و بعدها هم بر خلاف اروپائیان غربی میدانستند که راه‌های خشکی و بحری بهمان یک مملکت سین (فارسی آن چین است رجوع بصفحات گذشته شود) منتهی میشود. از قرار معلوم عربها دربارهٔ راه بحری بچین اطلاعات مفصلتری در ادبیات فارسی بیش از یونانی پیدا کردند. پایتخت چین (در این زمان سی-آن - فو) در تألیفات عربها نام فارسی خود را که هومدان بود محفوظ داشت (هومدان همان اسمی است که باهون-دیان «پایتخت» نزدیک میدانند و این اسم را بیزانسیها هم شنیده بودند و با احتمال قوی آن را از ایرانیها اقتباس کرده بودند). اسم فارسی امپراطور قدیم چین فغفور (ترجمه تحت‌اللفظی آن «پسر خداوند») ولی این اسم ترجمهٔ دقیق کلمات چینی تیان - سیزی (پسر آسمان) نمیشد.

بعلت توسعهٔ معلومات چشم‌انداز عالمگیر اعراب بمراتب وسیعتر از یونانیان بود. در همان قرن نهم مورخین عرب زندگی میکردند که سعی داشتند تمام روایات مربوط بکلیهٔ ملل متمدن و منجمله چینی‌ها و هندیها را جمع‌آوری کنند. چشم‌انداز ابومعشر، اخترشناس قرن نهم، محدود بدنیائی بوده که از قدیم زمان میشناختند.

بنا بر گفته‌های ابومعشر ملل متمدن جمعاً هشت ملت بودند (قرابت بین آنها معین نمیشود) : هندیها، ایرانیها، کلدیها (ساکنین بابل)، یونانیها، رومیها، مصریها، عربها و یهودیها، تمام ملل دیگر از لحاظ طرز زندگی فرقی با حیوانات نداشتند و اینها فقط بخوردن و نوشیدن و روابط جنسی مشغول میبودند.

در همان قرن نهم جاحز (در سال ۸۶۹ فوت کرد) مقام اول صنایع چین را خاطر نشان میکند. مؤلف دیگر قرن یازدهم میگوید که چینیها در کار صنایع فقط خود را چشم‌دار مینامیدند و تمام ملل دیگر را کور میخواندند، باستثنای ساکنین یونان که آنها را یک چشمی مینامیدند. همان لطیفه بعدها بکرات تکرار میشود. در ضمن بجای ساکنین بابل اول یونانیها بعد هم فرنگیها (اروپائیها) را بدین نام میخوانند. مسعودی مؤلف قرن دهم تمام مللی را که میشناخته بهفت گروه تقسیم میکند :

۱- ایرانیها ۲- کلدیها و مللی که با آنها مثل عربها قرابت داشتند
 ۳- یونانیها و دیگران (اروپائیها) ۴- لیبیها و دیگران (منجمله مصریها) ۵- ترکها
 ۶- هندیها ۷- چینیها. از اینجا معلوم میشود که در دوره عربها موجودیت گروه سامی محرز شده بود، هر چند که هنوز اسمی برای آن پیدا نکرده بودند. در آن دوره البته وسائلی برای تعیین صحت روایات وجود نداشته. علاوه بر آن مطالب و مدارکی که مورخین در اختیار داشتند برای تعیین ارزش جامع الاطراف تمدن دیگران کافی نبوده و همچنین برای تعیین آن گوشه‌های زندگی که در مقدرات ملتی نفوذ بیشتری دارند کفایت نمیکرده است. اهمیت مذهب برای جامعه اسلامی مورخین را بر آن میداشته که در زندگی سایر ملل موضوع عقاید مذهبی را در درجه اول اهمیت قرار دهند. علت گوشه گیری چین را نتیجه وصیت رهنمای دین می‌شماردند که ظاهراً می‌ترسیده نفوذ بیگانگان باعث گردد که مردم عقیده‌شان نسبت بدین اوستاست بشود و بهمین علت است که مؤلفین اسلامی در تألیفات خود بتصریح مذهب سایر ملل بیش از تصریح سایر شرایط زندگی آنان توجه می‌کردند. شرح عقاید

مسیحیان، ایرانیان و هندیها که آنها نوشته‌اند از زوی کمال بیطرفی بوده است. مؤلفین اینگونه تحقیقات از زیر بار آموختن زبان دیگران شانه خالی نمی‌کردند مثلاً بیرونی دانشمند قرن یازدهم که زادگاهش خوارزم (بعدها خان نشینی خیوه) کتاب جالبی درباره هندبجا گذاشته. از این کتاب معلوم میشود که مؤلف آن آشنائی اساسی با زبان و ادبیات سانسکریت داشته است. دانشمندان عرب علاوه بر شرح و بسط‌های خاص جغرافیائی در عین حال از روی تألیفات جغرافیانویسان و سیاحان جدولهای ستاره‌شناسی (زیج) ، یعنی صورت نقاط مسکون با ذکر عرض و طول آنها، تهیه می‌کردند. از جدولهای دوره ماقبل، جدولهای ابزیونس بنام «زیج الحاکمی» (اینها برای حاکم خلیفه فاطمی سال ۹۹۶ - ۱۰۲۱ بعد از میلاد) بدست ما رسیده است. جدولهای مؤلف بعدی یعنی تألیف نصیرالدین طوسی «زیج الایلخانی» شهرت بیشتری در اروپا داشته (تألیف نصیرالدین در ایران در رصدخانه مراغه برای آپاکی خان مغول ۱۲۶۵ - ۱۲۸۲ بعد از میلاد) و «زیج گرگانی» که در سمرقند بدستور حاکم الغ بیک (متوفی ۱۴۴۹) تهیه شده است. بقایای رصدخانه‌ای که الغ بیک ساخته بود در سال ۱۹۰۸ کشف شد. عرض و طول نقاطیکه در متصرفات مسلمین قرار داشتند با دقت زیادی معین شده ولی علمای مسلمین تا آنحدی که ما اطلاع داریم در خارج از متصرفات خلافت تحقیقات اخترشناسی نمی‌کردند. وضعیت اخترشناسی این قبیل نقاط ظاهراً از روی حدسیات و در مبنای فواصلی که سیاحان معین می‌کردند تعیین میشد. بدینجهت تشخیصات ستاره‌شناسی اعراب همانطوریکه بعدها در اروپا دیده شد منجر باصلاح نقشه بطلموس نگردید.

قرن دهم در تاریخ جغرافیای اعراب يك دوران کلاسیک بشمار می‌آید. تألیفات جغرافیا نویسان بعدی تقریباً مجموعه مطالبی است که در قرن نهم و دهم جمع کرده‌اند. از این مجموعه‌های اقتباسی آنچه بیش از همه معروف میباشد اینها هستند: تألیف ادریسی که در قرن دوازدهم در سیسیل نوشته شده، فرهنگ جغرافیائی یساقوت (قرن سیزدهم) و کتاب ابوالفدا که در قرن چهاردهم در شام نوشته شده. در استفاده

از این تألیفات باید در نظر داشت که اطلاعات مندرجه در آنها بیشتر مربوط به قرن نه و ده میباشند و نه بزمانیکه خود استفاده کنندگان از آن تألیفات زندگی میکردند. این نکته غالباً فراموش میشد و اشتباهات بسیاری از محققین اروپا به همین علت بوده است.

تألیفات قرن نهم و دهم، حتی بعد از تشکیل امپراطوری مغول، مأخذ عمده دانشمندان مسلمان بوده است. با وجود اینکه چشم انداز جغرافیائی و تاریخی آنها بر اثر این واقعه توسعه یافته بوده و در نتیجه همین واقعه بود که کشورهای شرق اقصی و کشورهاییکه صاحب تمدن آسیای مقدم بودند در تحت سلطه يك ملت قرار گرفتند. با اینحال مسلمانها از این نزدیکی بمراتب بیش از چینیها استفاده کردند و حال آنکه در چین مدتها قبل از اسلام اطلاعات جغرافیائی درباره تعداد زیادی از کشورها جمع آوری شده بود.

این مسئله که آیا چین در زمان قدیم اطلاعاتی راجع بممل غربی داشته، مثل تمام مسائلی که مربوط بتاریخ قدیم چین باشد، در تاریکی فرو رفته است. در هر حال این اطلاعات بقدری فراموش شده بود که سفارت چژان - تسیان که در سال ۱۳۸ از چین با آسیای وسطی عزیمت نمود و در سال ۱۲۶ قبل از میلاد بوطنش مراجعت کرد در نظر چینیها «کشف سرزمین غربی» بشمار میآید. چژان تسیان برای اولین بار اطلاعات صحیحی راجع بکشورهای آسیای وسطی تا حوزه دریای آرال بچین آورد. در دوره امپراطورهای بعدی همان سلسله خوانین (۲۰۶ قبل از میلاد - ۲۲۰ بعد از میلاد) که در عهد آنها سفارت فرستاده شد اطلاعات فوق الذکر توسعه بیشتری یافت. در قرن اول قبل از میلاد چینیها از وجود دولت روم و راههای بری و بحری که بدانجا منتهی میشد اطلاع داشتند. بطوریکه سابقاً گفتیم در روابط راههای بری بین امپراطوری چین و امپراطوری روم همان پارتها واسطه بودند. صلاح و نفع پارتها در این بود که نگذارند روابط مستقیم بین این دو امپراطوری برقرار شود و به همین علت است که در منابع چینی فقط درباره راههاییکه منتهی

بسرحد دولت پارت میشد اطلاعات صحیحی دیده میشود . درباره کشورهایی که ماورای غرب قرار داشتند فقط اطلاعات تیره و تاری وجود داشت . جالب توجه این است که شهر اسکندریه یا آلكساندرپول (اکنون قندهار) آخرین نقطه شرقی خط سیری بود که ایسیدور هراکی طی کرد، در آن زمان آخرین نقطه غربی خط - سیرهای مفصل چینی ها بود (چینی ها اسکندریه را او - گه - شان - لی میگفتند) . ما با مقایسه اطلاعات یونانی با اطلاعات چینی این امکان را بدست می آوریم که خط سیر راههای تجارتی را در دوره تقریباً میلاد مسیح در تمام طول قاره آسیا از دریای مدیترانه تا اقیانوس کبیر ملاحظه کنیم . چینی ها اطلاع میدهند که در قرن اول یا دوم بعد از میلاد شهر او - گه - شان - لی تغییر اسم داد و به پایچی معروف شد (بنج وای ناحیه قندهار نزد جغرافیا نویسان عرب) . این خبر از آن لحاظ اهمیت دارد که میتوانیم آغاز از بین رفتن سنن یونانی را تعیین کنیم .

امپراطوری روم در منابع چینی بنام دا - تسین معروف میباشد . چینی ها فقط قسمت آسیائی این امپراطوری را میشناختند و شهر عمده آن را انطاکیه (آن - دو نزد چینی ها) میدانستند . در قرن هفتم ابتدا در دوره سلسله سوی (۵۸۱ - ۶۱۸) بعد در دوره سلسله تان (۶۱۸ - ۹۰۷) روابط دیپلماسی و تجاری چین و آسیای وسطی و آسیای غربی توسعه قابل توجهی یافت . در همان اوایل قرن ششم برای شناساندن امپراطوری روم (در آن زمان بیزانس) اصطلاح جدیدی با اسم فولین پدید آمد . فولین را مشتق از کلمه یونانی polis (شهر و بخصوص پایتخت) میشمردند . بعداً تئوریهای دیگری پیشنهاد شد که آخرین آنها راست هم بنظر میرسد ولی تا کنون بعضی دانشمندان رد میکنند . کلمه فولین را مشتق از شکل کلمه From بجای کلمه ارمنی Hrom یا Horom و پهلوی Hrom بمعنای Rom (روم) میدانستند . بعدها کلمه فولین کوچک را همان شام میشمردند که تحت تصرف اعراب درآمد و فولین بزرگ را اراضی میشمردند که در دست بیزانسیها باقیماند . پایتختشان در نظر چینی ها انطاکیه بود و پادشاهشان يك اسقف انطاکیه ای بود (چینی ها هو - دو - لی و عربها بطریق میشمردند) . در تاریخ سلسله تان اطلاعات مفصل جغرافیائی

درباره کشورهای غربی محفوظ ماند و این اطلاعات بیش از آن بود که در تألیفات گذشته بنظر میرسید. یکی از منابع اطلاعات مزبور مسافرت‌های زوار بودائی از چین بهند بود. این مسافرت‌ها جلوتر از دوره مزبور شروع شده بود، ولی در دوره فوق‌الذکر توسعه خاصی یافت. مقصود از این زیارت‌ها نیایش بمقدسات بودائی و بدست آوردن نسخه‌های خطی کتابهای مقدس بود. زائرین برخلاف سیاحان عرب در قرون نه و ده شرح مفصل کشورهای را که دیده بودند می‌نوشتند. تألیفات آنها علناً این عقیده را که چینی‌ها نسبت بمسائل مذهبی بی‌تفاوت هستند تکذیب میکنند. مطالب مزبور که بالتمام با افکار مذهبی مملو است در بعضی جاها با شوق و ذوق کم نظیری ابراز شده است. علاوه بر اطلاعات مختصر جغرافیائی کتابهای مزبور فقط اماکن مقدسه، افسانه‌های مربوط بآنها و همچنین اطلاعاتی درباره دیرها و کاهن‌های بودائی را در نقاط مختلف و غیره توصیف میکنند. تألیفات دیل بزبانهای اروپائی ترجمه شده و بدست ما رسیده: شرح سیاحت فا - سیان (تقریباً ۴۰۰ سال نام تألیف او فو - قو - تسری - شرح کشورهای بودائی)، خوی - سانیا سون - یونا (اینها باهم در قرن ششم بسیاحت رفتند)، سیوان - تزا با (قرن هفتم - مفصل‌تر و مهمتر از همه)، او - کون (اواخر قرن هشتم و غیره). تمام این زائرین از راه خشکی بهند رسیدند فقط زائری بنام ای - تسزین (قرن هفتم) راه بحری را انتخاب کرد و مفصلترین اطلاعات را درباره مذهب و مقدسات بودائی در هند از خود بیادگار گذاشت.

اطلاعات مربوط بکشورهای غربی که در تاریخ سلسله تان تشریح شده بیشتر مربوط بقرن هفتم و اوایل قرن هشتم است. شکست چینی‌ها در جنگ با اعراب (سال ۷۵۱) که نفوذ چین را در قسمت غربی آسیای وسطی از بین برد امکان نداشت در میزان اطلاعات راجع باینکشورها تأثیری نداشته باشد. فتح قسمت شمالی چین بدست کیتایامها (چینی‌ها کی - دان مینامند) در قرن دهم تقریباً روابط بری چین را با غرب بکلی از بین برد. از نام همین ملت فاتح است که اسم جدیدی بوجود آمد.

و این اسم از قرن یازدهم بعد در منابع اسلامی بشکل خیتای یاختای مشاهده میشود و اسم دومی از قرن ۱۳ بعد در اروپا معروف شد (Catay Cataia) و تا با امروز در روسیه محفوظ مانده است. در قسمت جنوبی چین تا قرن سیزدهم يك سلسله ملی بنام سون حکمرانی داشت. از سفارتهای اعزامی این سلسله با آسیای وسطی سفارت وان - یان - ده (قرن دهم) مشهور است. روابط بحری ممکن بود با مانع ادامه یابد ولی این تجارت بالتمام در دست مسلمانان بود و بعد از آغاز قرن نهم چینیهها، تا آنجائیکه از روی آثار ادبی آنها میتوان قضاوت کرد، از آن حتی برای تحصیل اطلاعاتی درباره اوضاع سیاسی خلافت که تا آنوقت اطلاعات مفصلی درباره آن داشتند استفاده نمیکردند و اما راجع بحفظ روابط با بیزانس حرفی هم نباید زد. در سال ۱۰۸۱ از سفارتی نام میبرند که از فو - لین از جانب پادشاه وقت مه - لی - ای - لین اعزام گردید ولی در این مورد برخلاف آنچه که سابقاً تصور میکردند امپراطور میکائیل هفتم که در ۱۰۷۸ خلع شد در نظر نبود، بلکه صحبت از مالک روم (که ایرانیها ملك الروم میگفتند) یعنی مالک آسیای صغیر و بعقیده بعضی دیگر اسم نیکیفور ملیسین در میان بود که با امپراطور نیکیفور سوم و تانیات جنگ کرد (سال ۱۰۷۸-۱۰۸۱) که آسیای صغیر را تسخیر کرد و لقب قیصر را قبول نمود.

در دوره ظهور مغولها در دست تجار مسلمان می بینیم که چین حتی با ملل کوچ نشین مغولستان تجارت داشت. مصائب مربوط بفتوحات مغولها بیک میزان دامنگیر چین و آسیای غربی گردید. نتیجه مساعد همان وقایع این بود که مبادلات تمدن و تجارت رونق بیشتری یافت و چینیهها و مسلمانانها بیک اندازه میتوانستند از این پیش آمد استفاده کنند. با اینحال فقط مسلمانانها بودند که استفاده بیشتری کردند. در اوایل قرن چهاردهم در کشور ایران کتابی در تاریخ عالم بوجود آمد که از حیث وسعت و نظریات مؤلف تا کنون تألیفی بالاتر از او بوجود نیامده است. مقصود «جامع التواریخ» رشیدالدین است. در این تألیف علاوه بر روایاتی که درباره تاریخ اسلام و ملل قبل از اسلام آسیای مقدم روایات مغولها، چینیهها، هندیها و ملل

اروپائی غربی با شرکت دانشمندان هر يك از این ملل جمع آوری شده است . رشیدالدین اسامی بعضی از همکاران خود را ذکر میکند . یکی از آنها مردی است که در روایات مغول متخصص خبره میباشد و نیز از دو نفر دانشمند چینی و زاهد بودائی از کشمیر نام میبرد . جنبه اطلاعات او در باره تاریخ اروپا نشان میدهد که از همکاری يك کشیش فرانسوی هم استفاده میکرده است . متأسفانه ضمیمه جغرافیائی جامع - التواریخ بدست ما نرسیده . در این ضمیمه میبایستی اطلاعات مربوط براههای تجارتي در تمام ممالك که مشارالیه بهمان نحو جمع آوری کرده بود تشریح شده باشد . تألیف رشیدالدین با اقدام ابن خلدون در باره اینکه قوانین تاریخ تکامل تدریجی را منحصرأ در مبنای تجربه تاریخی بدون نفوذ عقاید مذهبی معین کنند با کمال صراحت نشان میدهد که خلاقیت افکار علمی در کشورهای مسلمان حتی بعد از حمله مغول خاموش نشد ولی بعلت شرایط نامساعد تاریخی تألیفات مزبور بطوریکه ممکن بود انتظار داشت موجب موفقیت های بعدی نگردید . حملات کوچ نشین های آسیای وسطی و اغتشاشات سیاسی دائمی و اختلاف مذهبی بین سنی ها و شیعه ها یگانگی تمدن دنیای اسلام را ، حتی بعد از آنکه در اوایل قرن شانزدهم تشیع مذهب رسمی ایران گردید ، از بین برد . تغییر راههای تجارت جهانی بر اثر کشف آمریکا و کشف راه بحری از اروپا به هند تمام این علل موجب شد که توسعه تمدن اسلامی پیشرفت نکند . بعداً ملل اروپای غربی کارهای تمدن را که موقوف مانده بود بدست گرفتند و ادامه دادند .

فصل پنجم

نظر اروپائیهای قرون وسطی نسبت بمشرق زمین . فعالیت شامیهها .
افسانه درباره یوحنا یوحنای کشیش . مغولها و سفارت‌هایی که از اروپا
بسوی آنان فرستاده شد . مارکوپولو . سایر تجار و مبلغین .
ارامنه .

در دوره خلافت اعراب فقط يك کشور در مشرق زمین توجه آنانرا بسوی
خود جلب میکرد و آن کشور فلسطین بود . بعضی از زائرین که به بیت المقدس و
سایر نقاط مربوط بفعالیت حضرت عیسی سفر کردند برآی خود سفرنامه مینوشتند .
این سفرنامهها تا قرن دوازدهم یگانه تألیفاتی بود که اروپائیان قرون وسطی درباره
مشرق زمین داشتند . قبل از اعتلاء جمهوریهای بحری ایتالیائی (قبل از همه آمالفی
در قرن دهم) تجارت بامشرق زمین در دست یهودیهها بود ، بعدها یهودیان در شناساندن
علم مسلمین باروپائیهها واسطه بودند .

جنگهای صلیبی نه تنها منجر بآشنائی نزدیکتر اروپائیان با فلسطین که
پادشاهی مسیحی در آنجا تشکیل شده بود گردید بلکه با آشنائی آنان با تمدن
مسلمین کمک زیادی کرد . علاوه بر آن اروپائیهها برای اولین بار فهمیدند که در
ردیف کلیسای یونانی ولاتینی يك دنیای مسیحی دیگری هم در مشرق زمین وجود
دارد . نمایندگان مسیحیت شرقی که شامیهها بودند بچند فرقه منقسم میشدند .
علاوه بر خالکدونیتها (اینها آنچه را که در ۴۵۱ میلادی در کلیسای خالکدون

مقرر شده بود قبول داشتند) و دشمنان نشان آنها را ملکیت مینامیدند (از کلمه ملك یعنی پادشاه بخاطر پذیرفتن معلوماتیکه قدرت سلاطین از آنها حمایت میکردند). فرقه‌ای هم بنام یا کوویت وجود داشت و اینها طرفدار کفری بودند که در کلیسای خالکدون محکوم شده بود. فرقه دیگر نستوریانها بودند و اینها هم مقلد کفر نستوری بودند که در ۴۳۱ میلادی در کلیسای افس محکوم شده بود. این تفرقه و انشعاب بخاطر بحث درباره عیسی از لحاظ يك انسان - خدا بوجود آمده بود. فرقه پراوسلاو عیسی را دو موجودیت در يك نفر میشناختند. یا کوویتها يك موجودیت دریکنفر میدانستند. نستوریانها هم دو موجودیت در دو شخص میشمردند. نستوریانها مریم دختر را فقط مادر عیسی از نظر يك انسان میشمردند و بدینجهت اسم مریم را که در کلیسای پراوسلاو مادر خدا مینامیدند رد میکردند.

یا کوویتها و نستوریانها که از بیزانس اخراج شدند بایران رفتند و مذهب مسیحی قبل از آن بتوسط شامیهها بایران راه یافته بود. تعلیمات یا کوویتها را اکثریت ملت ارمنی و تعلیمات نستور را اکثریت مسیحیان مقیم ایران قبول کرده بودند. علاوه بر آن نمایندگان هر سه فرقه شامی چه قبل از اسلام و چه در دوره اسلام برای مقاصد تبلیغاتی از راههای تجارتی اعم از ببری و بحری که بآسیای وسطی و آسیای شرقی میرفت استفاده میکردند. خطر عمومی که از اسلام در بین بود فرقه‌های مختلف مسیحی را باهم آشتی میداد. از قرن دوازدهم يك نوع روابط صلح و صفا و مودت بین رؤسای نستوریانها و یا کوویتها برقرار شد، بدینجهت دیگر مبارزه مذهبی بین نمایندگان این فرقه‌ها که تعلیمات خود را در کشورهای دور انتشار میدادند ممکن نبود وجود داشته باشد. درجه شراکت هر يك از این سه فرقه مذهبی یعنی خالکدونیتها، نستوریانها و یا کوویتها در فعالیت تبلیغاتی هنوز کاملاً روشن نشده ولی اخباری که از مؤلفین شامی و سیاحان اروپائی بدست ما رسیده ما را وادار میکند تصور کنیم که مروجین عمده مسیحیت در مشرق زمین نستوریانها بودند.

آثار معدودیکه دربارهٔ ترویج مسیحیت در آسیای وسطی و شرقی بدست ما رسیده بهمان نستوریانها تعلق دارد از آنجمله است کتیبهٔ معروف ۷۸۱ بزبان چینی و شاهی که در قرن هفدهم در شهر سی - آن - فو کشف شده و حاکی از ترویج مسیحیت در چین از سال ۶۳۶ است . در ضمن اولین مبلغین ظاهراً از راه دریا وارد شدند . سند دیگر سنگهای قبرقرون سیزده و چهارده است که کتیبه‌هایی بزبان شامی و ترکی دارند و این سنگها در سال ۱۸۸۵ در سمیرچیه در نزدیکی پیش پک و تخماق کشف شده (بعدها سنگهای قبری دیگری از همان دوره در ناحیهٔ گل چین و دریاجهٔ ایسیک - کول پیدا شد) . مسئله دیگری که قابل بحث است موضوع درجهٔ شرکت نستوریانها در ایجاد تمدن آسیای وسطی میباشد ، همان تمدنی که تحت نفوذهای مختلف تشکیل گردید . مروجین این تمدن اویغورها بودند که اصل و نسب ترکی داشتند و قسمتی از آنها در قرن نهم ، دولتی در ترکستان شرقی تشکیل دادند . اویغورها که در شاهراه چین با آسیای نزدیک و هند قرار داشتند کشوری که تشکیل داده بودند در معرض نفوذ ملل متمدن از جهات مختلف قرار داشت . چه اخبار کتبی و چه نسخ خطی و آثار صنعتی که در نزدیکی شهرهای کوچی و تورفان کشف شده حاکی از این است که مذهب بودائی از زمان قدیم و بطور وسیعی ابتدا در بین آریائیها (که بعد ترک شدند) و سپس در بین سکنهٔ ترکستان شرقی بطور وسیعی شیوع یافت . چه آریائیها و چه ترکها تحت نفوذ مذاهب آسیای مقدم مخصوصاً مسیحیت و مذهب مانوی که در قرن سوم میلادی در ایران پیدا شد و مخلوطی از عقاید مسیحی با عقاید ایرانیان قدیم و بودائی بود قرار گرفتند . موضوع دیگری که حاکی از نفوذ تمدن آسیای مقدم میباشد این است که اویغورها الفبای آرامی - الاصل را بکار میبردند . این مسئله که الفبای مزبور که بخاطر آن نوشته‌های سامی تا اقیانوس آرام جلو رفت (کتابت مغولی از الفبای اویغور مشتق میشود و کتابت منچوری از الفبای مغول) کی و بتوسط چه کسانی با آسیای وسطی آمد کاملاً روشن نشده است . احتمال قوی میرود که خط آرامی قبل از دورهٔ مسیحیت بدست سفدیها

افتاد و بعدهم از سغدیها بترکها رسید. کتیبه سی - آن - فو و کتیبههای سمیرچیه نشان میدهند که نستوریانها در چین و آسیای وسطی از الفبای اویغور که در اواخر قرن هشتم در بین بود استفاده نمیکردند. اطلاعات کمی از منابع ما و ادارمان میکند تصور نمائیم که مذهب مانوی با آن شیوع وسیعی که در قرن دهم بین اویغورها داشت تدریجاً جای خود را بمسیحیت و مذهب بودائی داد. در دوره مغولها ما نمایندگان این دو مذهب را در بین اویغورها مشاهده میکنیم و اخباری راجع بمبارزه بین آنها نمیابیم. نظر بنفوذ مهم تمدن اویغوری در کوچ نشینان مغولی ممکن است که موفقیتهای مسیحیت در بین ملل مغول که درباره آنها نه تنها منابع مسیحی بلکه مأخذ اسلامی سخن میرانند تا حدی بفعالیت اویغورهای مسیحی بستگی دارد. مسیحیت يك مذهب حاکمه ای در بین دو ملت عمده مغول رواج داشت و این قضیه مربوط بزمانی است که چنگیز هنوز ظهور نکرده بود و این رواج مخصوصاً در بین نایمانهای مقیم مغولستان غربی و کرائیتهای مقیم مغولستان شرقی برقرار بود. منابع نستوریانها عقیده دارند که گرایش کرائیتها بمسیحیت منسوب باوایل قرن یازدهم است. موفقیتهای مسیحیت در آسیای شرقی دلیل بر این است که وقتی مسیحیها که در غرب با اسلام مبارزه میکردند خبردار شدند که ملل آسیای وسطی بسرحدات شرقی اسلام حمله کرده اند این حمله را بحساب مسیحیان شرقی گذاشتند. در سال ۱۱۴۵ اسقف کاتولیک شهر گابال (Gabala) درشام خبری باروپا آورد که در جائی در مشرق زمین حکام مسلمان «برادران سامی آمده و سلاطین ماد و ایرانیه از يك پادشاه کشیش بنام یوحنا شکست خورده اند و این کشیش گویا بعد از این فتح عازم غرب شده تا بسלטنت بیت المقدس کمک کند. در این سفر تا دجله هم رسیده ولی بعلت نداشتن کشتی نتوانسته از این رود عبور کند. انتشار خبر مربوط به يك پادشاه مسیحی که از سمت شرق بمسلمانان حمله کرد بالطبع منجر بدان شد که اروپائیان که درشام با اسلام می جنگیدند مایل گشتند که با يك چنین متحدی روابطی برقرار کنند. با اینکه در روایت ۱۱۴۵ گفته شده که پادشاه کشیش کاملاً يك نستوریان

بوده معهدنا تاریخ نویسی (اوتون فری زین کنی) این خبر را نوشته بهمین مناسبت استناد بروایتی میکند که پادشاه کشیش از نسل کاهن‌های انجیلی بوده که از مشرق زمین برای سلام و تعظیم بکودک (نجات بخش) آمده بودند. روایت مذهبی ازمدتها قبل این کاهن‌ها را بسلاطین مبدل کرده بود و ظاهراً روی همین افسانه است که شکل يك پادشاه کشیش مسیحی را بوجود آورده‌اند. موجودیت سلطنت مسیحی را در مشرق زمین مستند بافسانه‌ای قرار دادند که درباره فعالیت یکی از حواریون بنام فوما درهند وجود داشت. شایعات مبهم و تاریکی را هم درباره سلطنت مسیحیان در حبشه بمراتب فوق‌اضافه می‌کردند و حبشه را هم جزوهند می‌شمردند. نامه ساختگی ازطرف «یوحنا کشیش» که در سال ۱۱۶۵ بدست پاپ و چندتن از سلاطین رسید اورا پادشاه سه هند و تمام اراضی ازبرج بابل تا محل دفن فوما از حواریون می‌نامد. پاپ آلکساندر سوم در سال ۱۱۷۷ طبیب مخصوص خود فیلیپ را با نامه‌ای بحضور یوحنا کشیش «پادشاه هندیها» روانه کرد.

مأخذ شایعه مربوط بشکست «برادران سامی آرد» بطوریکه امروز حدس میزنند مربوط به شکست سلطان سنجر بسال ۱۱۴۱ در جنگ با چینی‌ها بوده یا بطوریکه مسلمانها آنها را مینامند در جنگ با قراختای بوده و این جنگ در شمال سمرقند صورت گرفته است.

ملت منچوری چژورچژن‌ها را از چین بیرون کرد و چینی‌ها بسمت غرب رفته مسلمانها را شکست داده، سلطنت پر عرض و طولی تشکیل دادند که از سرحدات چین تا دریای خزر امتداد داشت. در ضمن در ولایاتیکه بتصرف آنها در آمده‌مان سلسله‌های سابق بعنوان تبعه حکمرانان قراختای ابقا شدند. اینها لقب «گورخان» داشتند. در تاریخ اسلام در آسیای وسطی اولین موردی بود که ولایات مسلمین تابع يك ملت غیرمسلمان شدند. اینکه آیا گورخانها و اتباع آنها در وطن سابق خودویا بعد از مهاجرت بغرب تحت نفوذ مبلغین مسیحی درآمدند موضوعی است که مدارکی درباره آن نداریم. ولی در نقل و انتقالات بعدی ملل آسیای وسطی همان

مللی که تاحمله مغول جزو یوحنای کشیش و پسرش یا نسلش که داود پادشاه باشد شرکت عناصر مسیحی قابل تردید نمیباشد.

نایمانها تحت ریاست خان خود کوچلوک که باحمله چنگیز خان از مغولستان غربی رانده شده بودند بمملکت قراختای هجوم بردند، در حالیکه این مملکت بعزت مبارزه با یک سلطان مقتدر مسلمان که سلطان محمد خوارزمشاه باشد ضعیف شده بود. کوچلوک پس از تصرف سلطنت قراختای با خوارزمشاه وارد مبارزه شد و خوارزمشاه هم مجبور شد تمام ولایات پشت سیحون را بدشمن خود واگذار کند. درباره این مبارزه هم اخباری بمسیحیان غربی رسید و مطالبی در نامه‌های یا کوف ده - ویتری که در سال ۱۲۲۱ نوشته شده ذکر گردیده است. در این نامه‌ها کوچلوک را شاه داود نامیده‌اند. کوچلوک و نایمانها مسیحی بودند و شاهد این مدعا جوینی مورخ مسلمان قرن سیزده بوده، هر چند که همین جوینی اضافه میکند که کوچلوک پس از تسخیر مملکت قراختای‌ها از مسیحیت روی گردان شد و به بت پرستی گروید و با احتمال قوی بودائی شد. یا کوف ده - ویتری تعریف میکند که خلیفه بغداد با خصومتی که نسبت بخوارزمشاه داشت تلاش میکرد که بتوسط اسقف نستوریان با شاه داود وارد مناسبات بشود. احتمال قوی میرود که خلیفه بغداد برای این مقصود سفیری با آسیای وسطی روانه کرد و این کار را بدون توجه بر رفتار ظالماندای که در سرزمینهای کوچلوک در حق مسلمانان بعمل میآمد انجام داد. ممکن است این عمل امیدهای مسیحیان را بر اینکه از اینطرف کمکی در مبارزه خود با مسلمانان بخاطر سرزمین اقدس دریافت کنند زیاد کرد.

خبر سقوط سلطنت کوچلوک بسمع اروپائیان نرسید. وقتی اخباری راجع به تسخیر متصرفات خوارزمشاه بتوسط مغولها رسید این غلبه بر اسلام را در بدو امر بحساب شاه داود گذاشتند. فقط آشنائی بیشتر و نزدیکتر با فاتحین به تناسب پیشروی آنها بسوی غرب باروپائیان نشان داد که این غلبه بر اسلام بدست مسیحیان صورت نگرفته. مبلغین وسفرای اروپائی که بیارگه مغولها اعزام شده بودند خبر

آوردند که سلطنت یوحنای کشیش و پسرش داود بدست مغولها و قبل از حمله آنها بکشورهای مسلمان کن فیکون شده است. افسانه مر بوط به یوحنای کشیش بحساب دو پادشاه از دو ملت مسیحی مغول یعنی نایمانها و کرائیتها گذاشته شده. تدریجاً تمام روایات در شخصیت خان کرائیت تمرکز یافت، همان خانی که قبل از فتوحات چنگیز خان مقام اول را در مغولستان شرقی داشت و از طرف دولت چین ملقب به «وان» یعنی پادشاه شده بود. این عقیده را محققین اروپائی هم قبول کرده بودند. تا این اواخر حتی اسم یوحنای کشیش تحریف کلمه «وان» شمرده میشد و تلفظ ترکی و مغولی وان «اونگک» بوده ولی مدارک تاریخ نویسی این عقیده را رد میکنند. لقب «وان» فقط در اواخر قرن دوازدهم بخان کرائیت اعطا شد و حال آنکه افسانه مر بوط به یوحنای کشیش بطوریکه دیدیم در سال ۱۱۴۵ بوجود آمد. این مسئله که اسامی یوحنا و داود بنا بر افسانه موجوده از کجا اقتباس شده لاینحل مانده است. ممکن است که خوانین کرائیت یا نایمان علاوه بر اسامی مغولی و ترکی که داشتند و بما رسیده اسامی مسیحی هم دارا بودند ولی ما دلایلی بر این موضوع نداریم. اولین سفارت‌هایی که اروپائیها بمغولستان فرستادند بعد از هجوم قلیل مدت ولی خانه خراب کن دستجات مغول باروپای غربی بود و مغولها تا دریای آدریاتیک جلو رفتند ولی در سال ۱۲۴۲ بعلت وصول خبر مرگ او کتای بزرگ عقب نشستند. این حمله در کمال وضوح خطری را که اروپارا از جانب «تاتار» تهدید میکرد نشان داد. تاتار نامی است که کشور گشایان بدان نام در چین و آسیای نزدیک و اروپا معروف بودند (ظاهراً این اسم در زمان چنگیز خان بکلی بخاطر اسم رسمی «مغول» از بین نرفته بود). پاپ اینو کنتی چهارم از ترس هجوم جدید تاتارها در جامع کلیسای لیون بسال ۱۲۴۵ تصمیم گرفت سفارتی مر کب از چند کشیش اعزام کند. این کشیشها مأمور بودند که اطلاعات مفصلتری راجع به تاتارها جمع آوری کنند و بخاطر افسانه تصریح نشده مر بوط به یوحنای کشیش امیدوار بودند آنها را بقبول مسیحیت متمایل سازند. کشیشی بنام یوحنا ده - پلانو کارپینی که در رأس

این هیئت قرار داشت شرح مسافرت خود را بزبان لاتینی تحت عنوان :
Sibellus historicus پیادگار گذاشت .

پلانو کارپینی پس از شرح مختصر مسافرت خود از راه روسیه جنوبی «خوارزم»،
 سمیر چیه و تارباگاتای بمغولستان اطلاعاتی راجع بکشور تاتارها وعادات و مراسم
 ملت وجنگهای این ملت در آسیا و اروپا بدست مامیده. پلانو کارپینی بسال ۱۲۴۶
 هنگام جلوس خان جدید که پسر او کتای بود وارد مغولستان شد و میتوانست مثل
 يك شاهد عینی مراسم جلوس امپراطور جدید مغول را شرح بدهد. مغولها در آن زمان
 با پیروی از مذهب اولیه ملل آسیای وسطی که شمنیزم باشد (عقیده بارواح وامکان
 تابع کردن آنها بقدرت انسانی بوسیله اوراد) نیروی مافوق الطبیعه ای برای روحانیون
 تمام مذاهب قائل بودند و سعی داشتند آنها را بنفع خود متمایل سازند و از اینرو از
 هر گونه باج و خراج آزادشان میکردند. در زمان سلطنت قویوک که تربیت مسیحی
 داشت وضعیت مسیحیت بهتر از وضعیت سایر مذاهب بود. با اینحال پلانو کارپینی
 این وسوسه را بدل راه نداد که فاتحین را بوسیله نفوذ مسیحیت ملایم کند. نامبرده
 اطلاعاتی راجع به تجهیزات قویوک برای سفر جنگی بسوی مغرب میدهد. در
 همانحال بسلاطین اروپائی هم نصایحی میدهد که چگونه با تاتارها بجنگند.
 اطلاعاتیکه پلانو کارپینی در مغولستان بوسیله پرسشهایی از این و آن بدست آورد
 همانطوریکه انتظار میرفت همیشه توأم با صحت و صراحت نبود. در ضمن ما در
 روایات مختلف «**Sibelli historici**» روایاتی راجع به «یوحنای کشیش» پیدا
 میکنیم که باهم مغایرت دارند. مطابق يك روایت یوحنای کشیش و پسرش داود از
 سلاطین هند بودند و مغولها سابقاً بآنها باج میدادند. اولین قیام چنگیزخان بسا
 غلبه بر داود مربوط میباشد. مطابق يك روایت دیگر یوحنای کشیش یا پادشاه
 «هند بزرگ» با موفقیت تمام حمله مغولها را دفع کرد و کشور او تا زمان سفر
 پلانو کارپینی هنوز بتصرف مغولها در نیامده بود. نکته جالب توجه این است که در
 آن زمان مغولها در روابط خود با غرب متوسل بزبان فارسی میشدند و احکام و

فرامین باین زبان نگارش می‌یافت . مقارن سفر پلانوکاپینی يك نفر از مردم دومینیکن بنام آسلین برای همان مقصود بمغولستان اعزام شد ولی مشارالیه از ایران زمین قدم فراتر ننهاد و فقط بحضور سردار دستجات مقدم مغول در این کشور پذیرفته شد . کشمکش با این سردار مغولی بعلمت مراسم تحقیر آمیزی که سفر او در ورود بقرارگاه سر کرده مغولی مجبور بر عایت آن بودند آسلین را مجبور کرد که بعقب برگردد . با این حال روابط دستجات مغولی که در غرب فعالیت داشتند با اروپائیا قطع نشد . در همان زمان بود که این فکر بخاطر راه یافت ، فکری که بعدها جامه عمل پوشید این بود که بین مغولها و اروپائیا اتحادیه ای بر ضد مسلمانان تشکیل شود . پیشوایان مغول روابطشان با اروپائیا بتوسط مسیحیان شاهی انجام میگرفت . سفرای نستوریان که در تمایل خان قویوک و بیوه او او گول - قایمیش بمسیحیت غلو میکردند بدون داشتن اختیارات کافی امیدهای وسیعی در دل اروپائیا پدید میآوردند . او گول - قایمیش پس از مرگ شوهرش تا موقع جلوس خان جدید (۱۲۴۸ - ۱۲۵۱) مملکت را اداره میکرد . چنین بود سفارتی که در دسامبر ۱۲۴۸ لوئی نهم پادشاه فرانسه در قبرس بحضور پذیرفت .

این امیدها باعث شد که لوئی نهم دو هیئت تجهیز کند و بمغولستان اعزام بدارد . در رأس هیئت اول یکی از اهالی دومینیکن بنام آندره ده لون ژومو قرار داشت که در ۱۲۴۹ از قبرس حرکت کرد و در ۱۲۵۱ بدون موفقیت بزرگی مراجعت نمود . در رأس هیئت دومی یکنفر فرانسیسکان که از اهالی فلاماند بود بنام ویلهلم - رونس بروک یا روپرو کویس قرار داشت .

روپرو کویس بسال ۱۲۵۳ تقریباً از همان راهی که پلانوکاپینی رفته بود عازم مغولستان شد و شرح روشن و مفصل تر این راه را بیادگار گذاشت . نامبرده علاوه بر اطلاعات مربوط بآداب و مراسم ملی اطلاعاتی هم درباره مذهب، تمدن و خط و کتابت ملی که ساکن امپراطوری مغول بودند باقی گذاشت . ملاحظات و نظریات او درباره خط اویغوری ، چینی و تبتی حاکی از توجهات و معلومات کم نظیر

او میباشد. در ضمن باید گفت که مشارالیه سرها را که بطلیموس یاد کرده باچینیها از يك ملت دانست. روپرو کویس مجدداً حقیقتی را که هرودوت یاد کرده و بعد بطلیموس متوجه شده ولی در نیمه اول قرون وسطی فراموش شده بود دوباره زنده کرد، مبنی بر اینکه دریای خزر باقیانوس نمی پیوندد. با اینحال در نقشه‌ای که از ۱۲۷۵ باقیمانده بحر خزر هنوز خلیج اوقیانوس شمالی نشان داده شده. حتی در قرن چهاردهم بوکاشیو در فرهنگ جغرافیائی خود حاضر نشد «که نه از عقیده بقدمیها صرف نظر کند و نه گفته‌های شهود عینی را از بین مؤلفین جدید تکذیب نماید».

روپرو کویس باتفصیل تمام شهر قراقوروم (در رود ارخون)، در بارمنکو خان بزرگ، فعالیت نمایندگان سه مذهب جهانی که مسیحیت و بودائی و اسلام باشد و هر سه بیک اندازه از حمایت مغولها استفاده میکردند، توصیف میکند. تألیف روپرو کویس تقریباً یگانه مأخذی است برای مطالعه در زندگی کلیسای نستوریان در آسیای وسطی. پلانو کارپینی میدانست که یوحنای کشیش جزو حکمرانانی است که مغلوب مغولها شده. روپرو کویس برای توضیح افسانه‌ای که شرحش گذشت اطلاعات مفصلتری درباره مبارزه چنگیز خان با سلاطین نستوریان آسیای وسطی جمع آوری کرد و بنا بگفته او این مبارزه پنجاه سال قبل از سفر او تمام شده بود. در این اطلاعات همانطوریکه در قسمت اعظم سایر روایات اروپائی و اسلامی و حتی شامی دیده شده خان کرائیت شخصیت عمده روایات مغولی میباشد. ولی درست معلوم نیست که با حکمرانان نایمانها و کاراخیت‌ها چه فرقی دارد. گذشته از روپرو کویس يك مؤلف شامی بنام ابوالفرج، خان کرائیت را با کوچلوک اشتباه میکند و می نویسد که اولی با شاهزاده خانم قراخیتای ازدواج کرد و از مسیحیت روگردان شد. با همه اینها روایت روپرو کویس ممکن بود به تمام امیدهای اروپائیهای در برقراری رابطه با یوحنای کشیش پایان بخشد. معیناً افسانه فوق‌الذکر برقرار بود و ادامه داشت، بطوریکه حتی در قرن پانزدهم دریا نوردان پرتغالی در این فکر بودند که

بمملکت پادشاه افسانه‌ای کشیش قدم گذارند .
 تألیف روپ رو کویس بزبان لاتینی، گزارشی بود بیادشاه فرانسه که مؤلف در همه جا اوراشخص دوم خطاب میکند. طبق تمایلات لوئی کشیش‌ها که بمغولستان میرفتند خود را سفیر نمی‌نامیدند و میگفتند که آنان را بدون هر گونه دستورات دیپلماسی اعزام کرده‌اند و مقصود از اعزام آنها فقط جنبه مذهبی داشت، زیرا شایعاتی شنیده بودند که بعضی از نمایندگان سلسله مغول مایل هستند مسیحیت قبول کنند. روپ رو کویس متقاعد شد که این شایعات همه بی‌اساس است و مغولها از مسیحیت فقط در ردیف سایر مذاهب حمایت میکنند. نامبرده درعین حال خبر آورد که مغولها دیگر در فکر حمله باروپا نیستند و تجهیزات آنها برای حمله بغرب فقط بر علیه کشورهای مسلمان جریان دارد. بدین جهت فرمان تهدید آمیزی که از طرف منکو خان بزرگ خطاب به لوئی نهم آورده بود، و در این فرمان از لوئی خواسته بودند که مطیع باشد، دیگر نمیتوانست تأثیر مهمی داشته باشد. این جمله را به لوئی نهم نسبت میدهند که «اگر تاتارها بیایند ما آنها را به تارتار (یعنی جهنم) میفرستیم». مأخذ اسامی «تارتارها» و «تارتاریه» در ادبیات اروپائی با همان ابهامی استعمال میشود که در ادبیات یونان کلمات «سکیف» و «سکیفیا» را بکار میبرند. اصطلاح تارتاریای عالی در معنای قسمت مرکزی آسیا فقط در این اواخر از اصطلاحات جغرافیائی حذف شده است.

اروپائیه‌ها که دیگر خیالشان از جهت حمله مغول راحت شده بود مثل سایر ملل نمیتوانستند از عواقب مساعد تشکیل امپراطوری مغول استفاده کنند. راههای تجارتی از روسیه جنوبی بآسیای غربی بسوی چین که در سایه مغولها کشف شده بود در دسترس تجار اروپائی قرار داشتند. بعد از انهدام خلافت بغداد (۱۲۵۸) و تشکیل دولت جدید مغول در آسیای مقدم که علاوه بر ایران بین النهرین و آسیای صغیر جزء آن بودند مغولها در مقام یگانه متحد اروپائیه‌ها در جنگ با سلاطین مصر که بر شام مسلط بودند قرار گرفتند. بر اثر این واقعه وضعیت اروپائیه‌ها در ایران بیش از پیش

مساعد شد با روابط نزدیک قرابتی که بین سلسله حاکم بر چین و سلسله حاکم بر ایران قرار داشت. این واقعه ممکن نبود در وضعیت آنان در آسیای شرقی منعکس نباشد. در اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده در زمانیکه جنگهای مغولهای آسیای وسطی با مغولهای ایران و چین اشکالاتی برای تجارت از راه خشکی بوجود آوردند، تجار و مبلغین اروپائی از راه بحری که از ایران بچین میرفت استفاده میکردند. تجارت با خاور زمین در آن زمان در دست جمهوریهای ایتالیائی بود که راههای جدید تجارتنی را مورد استفاده قرار دادند. در قرن سیزدهم سه شهر ایتالیائی یعنی پیزا، ونیز و ژنوا باهم رقابت میکردند. پس از آنکه در سال ۱۲۸۴ ژنوائیها بحریه پیزا را از بین بردند کشمکش بر سر بازارهای تجارتنی بین ونیز و ژنوا جریان یافت و این کشمکش در قرن چهاردهم هم ادامه داشت. تجار ایتالیائی مثل بازرگانان مسلمان در سایه ثروت و معلومات خود بمقامات برجستهای در دربار خوانین مغول نایل میشدند. اسم ایزولا ازاهالی پیزا که در اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده نفوذ زیادی در ایران و چین داشت در منابع اروپائی ثبت شده است. ظاهراً مشارالیه در منابع چینی بنام آی - سه و در منابع اسلامی بنام عیسی ثبت شده است، در این صورت همان ایزولا ازاهالی پیزا یگانه اروپائی قرون وسطائی است که عضو ادارات علمی چین بوده ولی یکی بودن ایزولا و آی - سه تا بامروز مورد تردید واقع میباشد. جالبتر از این مقدرات يك خانواده بازرگان ونیزی بنام پولو میباشد.

برادران نیکولو و ماتئوپولو در حدود سال ۱۲۵۴ از ونیز براه افتادند. آنها از قسطنطنیه به کریمه و بندر سولدائیو (اکنون سوداک) از آنجا به ولگا عازم شدند و در ۱۲۶۱ به آنجا رسیدند. بعد از جنوب روسیه به بخارا رفتند، سه سال در آن شهر اقامت کردند سپس عازم چین شدند و در چین بود که قوبیلای امپراطور مغول پایتختش را از قراقروروم به پکن انتقال داده بود آنها را بحضور پذیرفت. وقتی آنها عازم مراجعت بوطن بودند تا اجناس تازه ای بیاورند. قوبیلای بتوسط آنها

از پاپ روم خواهش کرد که نزدیک بصد نفر از اشخاص دانشمند را که در مذهب مسیحیت عالم باشند بحضور او بفرستد. برادران پولو که در سال ۱۲۶۹ بوطن باز گشتند در آنجا مدتی بعلت مرگ کلیمنت چهارم پاپ روم معطل شدند. گریگوار نهم پاپ جدید در سال ۱۲۷۱ دو کشیش دانشمند را همراه آنان روانه ساخت. برادران پولو پسر هفده ساله نیکولو را که مار کوپولو نام داشت با خود همراه کردند و از بندر لایات سو (امروزه آیابس) در آسیای صغیر بسوی خاور زمین حرکت کردند. بعلت شایعاتیکه راجع بحمله سلطان مصر با آسیای صغیر در کار بود مبلغین مزبور حاضر نشدند جلو تر بروند و بعقب برگشتند. فقط تجار از راه ایران و بلخ و پامیر و ترکستان شرقی بچین رفتند و پس از مدتی که بیش از سه سال بود وارد چین شدند و در آنجا مثل دفعه اول مورد استقبال و مهمان نوازی قویبیلائی قرار گرفتند. در عرض هفده سال یعنی تا سال ۱۲۹۱ هر سه نفر در خدمت امپراطور مغول بودند. مار کوپولوی جوان خیلی زود با کشور جدید آشنا شد و بنا بگفته خودش زبان تاتاری و چهار الفبازا یاد گرفت (احتمال قوی میرود که منظور حروف عربی، شامی، اویغوری و حروف چهار گوش مغولی که اصلش از تبت است میباشد). نامبرده چند سفارش امپراطور را با موفقیت انجام داد و مورد اعتماد کامل امپراطور قرار گرفت و با سفارشات امپراطور بنقاط مختلف مملکت اعزام گردید. مار کوپولو در مدت سه سال حاکم یکی از ایالات جنوبی چین بود.

در سال ۱۲۹۱ پولوها هر سه نفر تصمیم گرفتند بوطن خود مراجعت کنند. قویبیلائی بدون رغبت و تمایل آنها را مرخص کرد و از هر سه نفر قول گرفت که باز گردند. در ضمن شاهزاده خانمی را که نامزد خان مغولهای ایرانی شده بود همراه آنها روانه کرد. این دفعه آنها از راه دریا با ناوگانی مرکب از چهارده کشتی براه افتادند. از کنار سواحل هند و چین و هندوستان گذشتند در بندر هرمز که در مدخل خلیج فارس قرار گرفته پیاده شدند و از آنجا از راه ایران و ارمنستان و طرابوزان باروپا باز گشتند.

مار کوپولو در سال ۱۲۹۵ پس از مراجعت به شهر زادگاه خود در جنگ با لشکریان ژنوا شرکت کرد. در این جنگ اسیر شد و در روزهایی که در زندان ژنوا نشسته بود بسال ۱۲۹۸ معلومات و اطلاعات خود را بمردی بنام روستی چیانو از اهالی پیزا که رفیق زندانش بود بزبان فرانسه دیکته کرد. این معلومات و اطلاعات عبارت از شرح ولایاتی بود که وی شخصاً دیده و ولایاتی که موفق شده بود درباره آنها اطلاعاتی در چین جمع آوری کند. غیر از این شرح اولیه‌ای که فقط يك نسخه خطی از آن مانده، نسخه دیگری آنهم بزبان فرانسه باقیمانده و این نسخه مبنی بر يك نسخه خطی است که خود مار کوپولو بسال ۱۳۰۷ بيك شوالیه فرانسوی تسلیم کرده است. بعداً مار کوپولو که تا سال ۱۳۲۵ در قید حیات بود غالباً در شهر و نیز سیاحت‌های خود را تعریف میکرد. این حکایات و روایات که شاید تعریف‌های پدر و عمویش هم جزو آنها شد بصورت نسخه جدیدی درآمد که اصل آن بدست ما نرسیده ولی اساس طبع ایتالیائی آن را که بسال ۱۵۵۳ بتوسط راموزیو چاپ شده تشکیل داده. نسخه خطی لاتینی که راموزیو از آن استفاده میکرده حقیقتاً هم محتوی حکایات مار کوپولو بوده که آن حکایت در هیچ يك از دو نسخه اولیه وارد نشده‌اند و شاهد این موضوع آن است که فقط در چاپ راموزیو بتفصیل از شورش سال ۱۲۸۲ سخن بمیان آمده، سالی که احمد نام وزیر مسلمان کشته شد و اروپائیها فقط از گفته‌های مار کوپولو از این موضوع با خبر شدند. آنچه بخصوص جالب توجه است اینکه فقط در چاپ راموزیو درباره سه مهمانخانه در پکن سخن رفته. این مهمانخانه‌ها برای اروپائیان و در واقع سه ملت اروپائی (ایتالیائی، آلمانی و فرانسوی) فراهم آمده بود. اگر این سخنان از زبان مار کوپولو باشد حکایت از این میکند که تجارت اروپائیها با چین در نیمه دوم قرن هشتم با موفقیت سریعی پیش میرفته است. بنا بگفته خود مار کوپولو قبل از اینکه پدر و عمویش وارد چین بشوند در چین يك نفر «لاتینی وجود نداشته». در ضمن باید گفت که شرح مفصل شهر عمده چین جنوبی یعنی خان - چزو - فو از مطالب بسیار جالب چاپ راموزیو

میباشد .

کتاب مار کوپولو در بین تألیفات سیاحان و جغرافیا نویسان قرون وسطی مقام منحصر بفردی دارد . مسافرت بچین از راه خشکی و مراجعت از آنجا از راه بحری اطلاعات راجع براه شمالی تر که مار کوپولو از پدر و عمو بدست آورده بود و نیز مقام والائی که در خدمت امپراطور مغول داشت همه اینها امکاناتی بوجود آورد که اطلاعات جدیدی راجع بآسیای شرقی و همچنین آسیای جنربی و غربی منتشر شود . اطلاعاتیکه مار کوپولو در چین و در راه چین بایران که نامبرده بوسیله پرسشها بدست آورده در شمال تا اقیانوس منجمد و در شرق تا ژاپون امتداد داشت . او ژاپون را با نام چینی آن که ژی - بن - کو باشد یاد میکند (مار کوپولو Zipangu ، محمودکاشغری ، جابارك و رشیدالدین چیمنگو مینامند) که تا جنوب ماداکاسگار امتداد داشته است . مار کوپولو حتی در ایران که در حال عبور آن را دیده اطلاعاتی خیلی مفصلتر از آنچه مؤلفین قدیمی جمع آوری کرده بودند جمع کرده است و نیز مار کوپولو اولین کسی است که از کویر وسیعی در داخل فلات ایران یاد میکند . درباره شهرها و ولایات چین اعم لیه شمالی و جنوبی اطلاعات و مدارك دقیق و مفصلی جمع آوری کرد و اینکار را تا آن حدیکه بدون دانستن زبان چینی ممکن بود انجام داد . مشارالیه با وجود اقامت طولانی در چین زبان چینی را یاد نگرفت . مار کوپولو در دربار قوبیلای او یغورها و مسلمانها اطرافش بودند . قوبیلای بسکنه بومی کشوری که تازه تسخیر کرده بود نمیتوانست اعتماد داشته باشد و بدینجهت چینیها در دوره او فقط مشاغل درجه ۲ را داشتند . نفوذمسلمانها در بسیاری ازفصول کتاب مار کوپولو نمایان است . نامبرده شهرها و رودخانهها را با همان اسامی ذکر میکند که در ادبیات مسلمین معروف بوده اند، مثلا شهر پکن را خان بالیق مینامد (خان بالیق بزبان ترکی یعنی «شهر خان») . در بین اسامی جغرافیائی مربوط بچین کلمات خالص ایرانی دیده میشود، مثل «زردندان» (معنی تحت اللفظی «دندانهای طلائی») و پل سنگی . مار کوپولو با وجودحملاتیکه بمسلمین

میکند از يك رفيق خود بنام ذوالفقار « يك ترك خيلى عاقل » نام میبرد . نفوذ مسلمانان در يك مرد اروپائی که اطلاعاتی جمع میکرده بعلمت آن است که تمدن مسلمین در آن زمان در مقام اول بوده . مار کوپولو که حتی برای زمان خود هم جزو اشخاص دانشمند بشمار نمی آمده بسهولت مجبور بود تحت نفوذ يك تمدن غیر قرار گیرد .

مار کوپولو که يك دانشمند نبوده نمیتوانست صاحب ملاحظات اختر شناسی باشد وقادر نبود درباره ادبیات وشرعیات ملل شرقی اطلاعاتی بدهد ونیز نمیتوانست همیشه راستی وحقیقت را از شایعات ساختگی که بگوشش میرسیده تشخیص بدهد . با اینحال کتاب او آنچه را ممکن بود در آن زمان يك سیاح راستگو و سخن پرداز که از بهترین شرایط برای مطالعات استفاده میکرده بدست میدهد . معاصرین ، مخصوصاً هموطنانش ، راست بودن تفصیلات او را کاملاً درك نمیکردند مثلاً بخاطر اطلاعات مبالغه آمیز در باره منافع گمرکی قویبیلاى ، او را « میلیونر » (messer millione) نامیدند . تعریفهای او با عدم اعتماد و گاهی هم با استهزاء روبرو میشد ، حتی در بستر مرگ سعی میکردند او را قانع کنند که از خیالات واهی منصرف شود ولی او در جواب گفت که نصف آنچه را که دیده شرح نداده است . بعدها با پیشرفت معلومات جغرافیائی راستی وحقیقت حکایات او بیش از پیش تأیید میشد . در قرون وسطی کتاب او نفوذ وتأثیر بیشتری داشت . علاقه خوانندگان قرون وسطائی نسبت به تألیف مار کوپولو از روی زیادی تعداد چاپ وترجمه ثابت میشود . علاوه بر آن تصور میکنند که روایت مار کوپولو درباره تختههای چوبی که برای چاپ در چین بکار میرفته زمينه را برای چاپ کتاب در اروپا فراهم آورد . اختراع باروت را هم گاهی نتیجه نفوذ مسافرتهای مار کوپولو میدانند . جغرافیا نویسان و اخترشناسان اسامی جغرافیائی را که مار کوپولو نام برده در نقشه بطليموس وارد میکردند بدون اینکه اشتباه اساسی را تصحیح کنند وبدینجهت « سرزمین Cathay » و « جزیره Zipangu » را خیلی شرقیتر از موقعیت چین و ژاپون قرار میدادند و

همین اشتباه بود که علت بحر پیمائی کلومب و کشف آمریکا گردید .

سیر و سیاحت مار کوپولو از لحاظ نتایج علمی بمراتب بالاتر از سایر سفرهای متعددی است که در آن زمان تجار و مبلغین اروپائی بمشرق میرفتند . در همان قرن چهاردهم با وجود اغتشاشات سیاسی از راه تجارتی به چین با عبور از آسیای وسطی استفاده میکردند . آخرین نقطه این راه شهر تانا (تانائیس قدیم) بود که دره صب رود دن (آزوف کنونی) قرار داشت و از سال ۱۳۱۶ در دست ژنوائیها و از سال ۱۳۳۲ در دست ونیزیها بود . مار کوپولو اطلاعاتی راجع به بحر پیمائی ژنوائیها بسوی بحر خزر میدهد که مقصود از آن صدور ابریشم از ولایت گیلان ایران بود . علاوه بر ونیزیها و ژنوائیها سایر شهرهای ایتالیا هم در این تجارت شرکت میکردند، مخصوصاً شهر فلورانس و بعداً هم شهرهای سواحل اسپانیا مثل بارسلون . مردی از اهالی فلورانس بنام بالدوچی پگولوتی (اوایل قرن چهاردهم) شرح مختصری راجع بر راه تجارتی از خود باقی گذاشته است . این راه از سارای در ولگامیگدشته و از سارایچیک (در مصب اورال) و اورگنج (در آن زمان پایتخت خیوه بود و نزدیکی کهنه اورگنج کنونی واقع بوده) و اوترار (اکنون خرابه‌های آن در نزدیکی جائیکه رود آریس به سیحون میریزد) و آلمالیغ (در شمال غرب کولجه) و خان بالیغ (پکن) میگذشته و در این شهر به تجار یاد آور شده که چه اجناسی را باید ذخیره کنند . در زبان اسپانیولی یکی از مهمترین منابع جغرافیای قرون وسطی تهیه شده این جغرافیا را «نقشه کاتالون» مینامند (Carta gatalana) سال ۱۳۷۵ .

در ضمن باید گفت که در نقشه مزبور با احتمال قوی روی اطلاعات ژنوائیها یک سلسله نقاطی در کرانه‌های دریای خزر ذکر شده که سابقاً درباره آنها اطلاعاتی در دست نبود . دریای خزر با تفصیلاتی بیشتر از آنچه در نقشه‌های سابق دیده میشد در نقشه برادران پی‌سی گانی توصیف شده است (۱۳۶۷) . تهیه کنندگان این دو نقشه ظاهراً از منابع مختلفی استفاده میکردند و از اینجا نتیجه میگیرند که ترسیم نقشه دریای خزر لااقل دو مرتبه بتوسط ژنوائیها بعمل آمده است . علاوه بر آن در نقشه کاتالون

برای اولین بار هندوستان بشکل شبه جزیره ترسیم شده است . مبلغین هم از این راه استفاده میکردند . يك حوزه مذهبی کاتولیکی ابتدا در سمرقند و بعد در آلمالیغ برپا ساختند و در همانجا کلیسائی بنا نهادند . در سال ۱۳۳۸ تعقیب مسیحیها شروع شد و بعضی از مبلغین در واقع بشهادت رسیدند . با اینحال پس از این واقعه تا سال ۱۳۴۲ مبلغی بنام ماری نولی صحیح و سالم از آسیای وسطی گذشت و بچین رسید . او چهار سال در چین اقامت نمود و از راه بحری از طریق هند باروپا برگشت . این راه آخری بطور کلی برای پیشرفت تبلیغات مسیحی در چین اهمیت زیادی داشت . از همین راه بود که در اواخر قرن سیزدهم ژان ده - مونته کورونینو در رأس يك میسیون کاتولیکی عبور کرد . مونته کورونینو تقریباً چهل سال در چین بسر برد و با موفقیت مذهب کاتولیکی را رواج میداد و مبارزه سختی بانستیوریانها بعمل میآورد . نامبرده در قرن چهاردهم بسمت اسقف اعظم پکن منصوب شد . با مساعی او انجیل بزبان مغولی ترجمه شد . وی يك شاهزاده مغولی را که از نسل یوحنا ی کشیش بود بمذهب کاتولیک در آورد (مار کوپولو هم این واقعه را ذکر میکند) . مونته کورونینو و مارین اولی و بعضی مبلغین دیگر فقط نامه‌هایی در باره مسافرت و فعالیت خود باقی گذاشتند بدون اینکه درباره کشورها و ملت‌هایی که دیده بودند سخنی بمیان آورند . مبلغین از چین بولایات آسیای وسطی رسوخ کردند ، ولایاتی که اروپائیها تا آن زمان دسترسی بآنها نداشتند . مثلاً در سال ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ مردی از اهالی فرانسیسگان بنام اودوریک ، که اصل ونسبش از شهر ایتالیائی پوردنون بود ، بشهر لہاسا راه یافت (مشارالیه قبل از اینکار سه سال در پکن بسر برده بود) . در شرح مسافرت او اطلاعاتی درباره بودائی گری تبت دیده میشود . اودوریک از جمله اروپائیان کمی است که در پایتخت تبت بسر برده است . در قرون وسطی مسافرت او به تبت یگانه سفری بود که در این راه انجام گرفته بود . شرح مسافرت اودوریک مأخذ سفر افسانه‌ای يك شوالیه انگلیسی بنام جون ماندویل قرار گرفت . ماندویل ، بطوریکه اکنون تصور میکنند ، در حقیقت امر فقط در مصر و شام بود . شرح

سیاحت‌های چهل‌ساله او (۱۳۳۲ - ۱۳۷۲) در هند و چین و کشورهای دیگر بالتمام از کتب سایر سیاحان مخصوصاً از تألیف اودوریک اکتباس شده است. ماندویل با استفاده از يك نامه ساختگی در سال ۱۱۶۵ سلطنت «یوحنای کشیش» و دربار کشیش پادشاه که ظاهرأ خود او شخصاً دیده بود شرح داده است. کتاب ماندویل که کمترین اهمیت علمی ندارد و بزبان فرانسوی و انگلیسی نوشته شده درموقع خود، از لحاظ يك داستان مشغول‌کننده، رواج زیادی داشت. شرح انگلیسی این کتاب از جمله اولین تألیفات نثری است که بزبان انگلیسی نوشته شده، هرچند بعضیها تصور میکنند که روایت انگلیسی این کتاب فقط ترجمه از فرانسه است.

فعالیت مبلغین در چین بعلمت تفوق اهمیت راه بحری ارتباط نزدیکی با فعالیت مبلغینی داشت که در ایران زندگی میکردند. وضعیت اروپائیه در ایران، حتی پس از آنکه خوانین مغول اسلام اختیار کردند، تغییری ننمود زیرا بعد از آن هم جنگهای مغولها با مصر و مذاکرات آنان با اروپائیه درباره عملیات مشترک بر ضد دشمن ادامه داشت. پایتخت جدید ایران که سلطانیه باشد و خان مغول اولجایتو آنرا بنا نهاد (۱۳۰۴ - ۱۳۱۶) مقر اسقف اعظم کاتولیک بود، که تمام حوزه‌های مذهبی کاتولیک‌ها که در امپراطوری مغول تشکیل داده بودند مطیع وی بودند. در سلطانیه «کتاب راجع بخان بزرگ» که روی روایات مار کوپولو و مبلغین بنیان‌گذاری شده بود تدوین گردید.

پایان سلسله مغول در ایران و تقسیم کشور بچند مملکت اسلامی که فقط در قرن شانزدهم مجدداً تحت فرمانروائی يك پادشاه متحد شدند بفعالیت مبلغین خاتمه دادند. وقایع ایران با اغتشاشات اردوی طلائی که پس از مرگ جانی بیگ‌خان (سال ۱۳۵۹) بدسترسی اروپائیه با آسیای وسطی و چین مانع شدند. در نیمه دوم قرن چهاردهم فتح و غلبه قطعی اسلام در آسیای وسطی و ارتجاع ملی که در چین بعد از بیرون راندن مغولها و سلطنت سلسله چینی‌مین (۱۳۶۸ - ۱۶۴۴) با سرعت تمام آثار فعالیت مبلغین کاتولیک را از بین بردند. ولی روابط با اروپا ظاهرأ جلوتر از آن

واقعه قطع شده بود زیرا تا آنجائی که معلوم است حتی شایعاتی راجع باین وقایع باروپا راه نیافت. اروپائیها در قرن شانزدهم هم در جستجوی سلطنت «خان بزرگ» بودند، بدون اینکه اطلاعی راجع بهلاکت اوداشته باشند.

نظر اروپائیها نسبت به مشرق زمین در همان زمان نسبت به نظر قدما تا حدی جلو رفته بود. در اجتماع شهر وین واقع در جنوب فرانسه (۱۳۱۱ - ۱۳۱۲) مقرر شد که در دانشگاه های روم و پاریس و بلونی و اکسفورد و سالامانک دانشکده های برای زبان عربی، یهودی و کلدی دایر شود. ولی تا قرن شانزدهم این تصویب نامه بعلت نداشتن متخصصین نتوانست بموقع اجرا در آید. هر چند در همان قرن دوازدهم اولین ترجمه های قرآن بزبان لاتینی و بعضی تألیفات علمی عربی ظاهر شد (این ترجمه قرآن بشکل تصحیح شده بدست ما رسید و این ترجمه در شهر بازل (سال ۱۵۴۳) بطبع رسید. طب عرب بیش از همه در علم اروپائی نفوذ داشت. از روی مدرسه عالی طب عرب که در سالرنو دایر بود مدارس هم نظیر آن در مون پلیه (۱۲۲۰) و ناپل (۱۲۲۴) دایر گردید. مؤسس این آخری امپراطور فردریک دوم هوهنشتاوفن بود که زبان عربی میدانست و تألیفات دانشمندان عرب را میخواند. طبیعی بنام آرمانگو (Armengaud) بسال ۱۲۸۴ تألیفات ابن سینا و آوروئس را ترجمه کرد. ترجمه های از عربی بزبان لاتینی در قرن چهاردهم در شهر ناپل برای سلاطین سلسله آثروی تهیه میشد. علاوه بر آن اروپائیها تا آن حدیکه برای مقاصد تجارتي و تبلیغاتی لازم بود زبانهای شرقی میآموختند. یادگار جالب توجهی که از این خاورشناسی عملی قرن سیزده - چهارده باقیمانده فرهنگ زبان پولووتس است که در قاموس علمی بنام «Codex Comanicus» معروف میباشد و یگانه نسخه خطی آن در وین است. علاوه بر ترجمه کلمات جداگانه این کتاب محتوی ترجمه های بزبان پولووتس است که در آن قطعاتی از انجیل وسایر متن های مذهبی دیگر ترجمه شده است و نیز در همین نسخه خطی است که قاموس زبان فارسی محفوظ مانده است.

علاوه بر اروپائیا و مسلمانان ارامنه هم در فعالیت تجارتي و تبلیغاتی در مشرق-زمین آنهم در دوره امپراطوری مغول شرکت می‌جستند. روپرو کویس با یک ارمنی ملاقات کرد که مقام برجسته‌ای در دربار منکو خان بزرگ دارا بوده. در شهر بلغار واقع در ولگا و همچنین در سمیرچیه سنگهای قبری از ارامنه باقی مانده نقشه کاتالون از یک دیر «برادران ارمنی» واقع در دریاچه ایسی گول یاد میکند. بدینجهت در ادبیات ارمنی بعضی اطلاعاتی راجع بمغولها، کشور آنها و تاریخ کشور گشائی آنان محفوظ مانده، هر چند این اطلاعات ضعیف تر از اطلاعاتی است که مسلمانان و اروپائیان از خود باقی گذاشتند. در قرن سیزدهم در شهر قایتون (قتوم) پادشاه ارمنستان صغیر در دربار منکو بسر میبرد. شرح مسافرت او در تألیف کیرا کس نقل شده و این کیرا کس صورت کوچکی از کلمات زبان مغولی بدان ملحق کرده است. نماینده دیگر همان خاندان سلطنتی که اسم او نیز قایتون بود، در قرن چهاردهم مذهب کاتولیک اختیار کرد و برای اروپائیا در زبان لاتینی تألیفی راجع بامپراطوری مغول تحت عنوان «تاریخ مشرق زمین» (*Historia Orientalis*) بوجود آورد. درباره زبان مغولی اطلاعاتی هم در تألیف یک مؤلف گمنام گرجی قرن چهارده دیده میشود.

فصل ششم

اروپائیان در بارگاه تیمور . سفرای ونیز در قرن پانزده .
نیکولو کنتی . کشفیات بحری نقشه‌ها و اطلس‌های جغرافیائی .

از نیمه دوم قرن چهارده اروپا در معرض خطر حمله جدیدی قرار گرفت .
این خطر بعلت قدرت یافتن دولت ترکهای عثمانی در آسیای صغیر ، اشغال قسمتی از
شبه جزیره بالکان بتوسط آنها و انتقال پایتخت به آدریانوپول بروز کرد . شکست
امپراطور سیگیزموند و متحدین او در جنگ نیکوپول (۱۳۹۶) میزان خطراتی را
ظاهر ساخت که نه تنها بیزانس بلکه اروپای غربی را هم تهدید میکرد . در عرض
چند قرن اروپائیان ناچار بودند اقداماتی بعمل آورند که هم قوای مادی و معنوی
دشمن جدید را معلوم سازند و هم با فرمانروایان ایران عقد اتحادی برضد این دشمن
به بندند .

اولین متحد اروپائیان و بیزانسیها هر چند مقصدی هم در کار نبود ، کشور گشای
آسیای وسطی تیمور بود (اروپائیان او را تاملان مینامند و تاملان تحریف
کلمات فارسی تیمور لنگ است) . تیمور پس از آنکه ایران و بین‌النهرین
را مطیع خود ساخت بسوی شام و آسیای صغیر هجوم برد . بایزید سلطان عثمانی ،
همان کسیکه در نیکوپول فاتح شده بود ، شکست خورد و در آنقره باسارت تیمور
در آمد (۱۴۰۲) . بایزید را تا آنقره سفرائی همراهی میکردند که سفرای هانری
سوم پادشاه کاستیل هم جزو آنها بود . بدستور پادشاه سفرای ملزم بودند اطلاعات

صحیحی چه درباره بایزید و چه درباره تیمور جمع آوری کنند و در جنگ بین آنها حضور داشته باشند. وقتی آنها را بحضور فاتح آوردند، تیمور با لطف و عنایت آنها را بحضور پذیرفت، اجازه داد بوطن خود باز گردند و سفیری هم از جانب خود همراه آنان رواند کرد. وقتی این سفیر بحضور پادشاه خود باز میگشت همراه او یک سفارت اسپانیولی نیز بحضور تیمور اعزام گردید. در رأس این سفارت شوالیه گونزاس-ده-کلاویخو قرار داشت که بعداً شرح مسافرت خود را بزبان اسپانیولی تحت عنوان «زندگانی و کارهای تیمور لنگ کبیر» بیادگار گذاشت.

کلاویخو در سال ۱۴۰۳ از راه دریا به قسطنطنیه آمد، از آنجا به طرابوزان رفت و از طرابوزان هم از راه خشکی از ایران گذشته بشهر سمرقند پایتخت تیمور عازم شد. کلاویخو مثل یک سفیر میتواند از سرویس پستی که در کشور تیمور، مثل سایر کشورهای وسیع آسیای شرقی و غربی، دایر شده بود استفاده کند. پست در مشرق زمین منحصرأ برای ارسال فرامین پادشاه و تقدیم گزارشات باو و برای مسافرت سفرا و کارمندان و سایر مقاصد مملکتی وجود داشت. استفاده از پست برای اشخاص معمولی قدغن بود. نگاهداری و مخارج پست بر عهده ساکنین نقاطی بود که ایستگاههای پستی در آنجاها برقرار میشد. سکنه مزبور در مقابل این خدمت از سایر مالیاتها و خراجها معاف میشدند. کلاویخو شرح این رابطه پستی را نوشته و اطلاعات مختصری هم راجع بکشور و شهرهایی که از آنجا گذشته داده است. شرح مفصل مربوط به ساختمانهای تیمور در سمرقند است، همان شهریکه کشور گشای مزبور از همه جا ارباب صنایع، نقاشان و دانشمندان را بدانجا گسیل داشت و نیز شرحی درباره دربار خود تیمور و جشنی که تیمور در سال ۱۴۰۴ بیادگار مراجعت خود به پایتخت از یک جنگ فاتحانه در غرب برپا کرد نوشته است. این جشن قبل از سفریکه تیمور در نظر داشت بسوی چین بکند برپا شده بود. کلاویخو اطلاعات مبسوط و مفصلی راجع به شخص تیمور و فرزندان و نوههای او و ارتقاء تدریجی و جنگهای او باقی گذاشته است. این اطلاعات مکمل ذی قیمت روایات مورخین شرقی

میباشد. کلاویخو در سمرقند سفرای چین را که بدر بار تیمور آمده بودند دیده است، ولی اطلاعات او راجع به چین و راههایی که به چین میرود مبهم و نامفهوم است. کلاویخو در مسافت پانزده روز از سمرقند و در همان متصرفات چین کشور زنهای سوارکار را قرار میدهد (که ظاهراً در گذشته متعلق به چین بوده) و آنها را زنهای مسیحی میدانند که مذهب یونانی داشتند. جالب توجه اینکه کلاویخو در سمرقند آن لطیفه معروف را شنید مبنی بر اینکه صنایع چینی بر صنایع فرنگ و صنایع فرنگی بر صنایع مسلمین تفوق دارد. آنچه بیشتر ذی قیمت است روایات کلاویخو راجع بوضعیت آسیای مقدم در دوره تیمور میباشد و نیز راجع با اقدامات بی رحمانه ای که تیمور بوسیله آنها نظم و ترتیب و امنیت دولتی را که تشکیل داده بود حفظ میکرد، همان دولتی که تقریباً بلافاصله پس از مرگ مؤسس خود منقرض گردید. کلاویخو در اواخر سال ۱۴۰۴ اجازه عزیمت از سمرقند گرفت و در جریان مسافرت بسوی وطن خود خبر مرگ تیمور را دریافت کرد که در ماه فوریه ۱۴۰۵ روی داد و پس از مرگش کدورت‌هایی بین با زماندگانش بروز نمود.

یک تالیف دیگر اروپائی از همان دوره که با نام تیمور مر بوط است یادداشتهای یک سرباز باواری بنام ژان شیلد بر گر است که بزبان آلمانی باقیمانده. شیلد - برگر در سال ۱۳۹۶ در جنگ نیکوپول اسیر شد و جزو قشون بایزید درآمد. در سال ۱۴۰۲ در جنگی که در آنقره رویداد از یک اسارت درآمد و باسارت دیگری گرفتار شد و از آن پس مجبور بود در قشون تیمور خدمت کند. چند سال بعد از مرگ تیمور سرباز نامبرده با شاهزاده چکره از شاهزادگان اردوی طلائئی به نام اردوی طلائئی فرستاده شد. چکره پس از مراجعت بوطن خود بمیزانیدی گئی که بس مقتدر بود ملحق شد. پس از شکست چکره در جنگ با اولو - محمد سرباز فوق الذکر چند سال در خدمت مانشوک سردار بزرگ بود فقط در سال ۱۴۲۷ موفق شد که از باطوم و از راه قسطنطنیه با آلمان مراجعت کند. البته این سرباز باواری با آن سطح معلومات و تحصیلاتیکه داشت نمیتوانست مثل آن سلحشور

اسپانیولی اطلاعات جامع الاطرافی دربارهٔ دولت تیمور بنویسد. روایت شیلد برگر از لحاظ سرچشمه‌ای برای تحقیقات در بارهٔ وقایع سیاسی آن دوره حتی جنگ‌هاییکه مؤلف شخصاً در آنها شرکت داشت تقریباً هیچ اهمیتی ندارد. مثلاً در روایات مربوط به جنگ‌ها اطلاعات افسانه‌ای در بارهٔ تعداد قشون‌ها بدست میدهد. آنچه جلب توجه میکند شرح حوادث جداگانه‌ای است که نامبرده مثل يك شاهد عینی از آنها سخن میگوید و نیز اطلاعات جداگانه‌ای است راجع به نقاطی که مشارالیه آنها را دیده است. جالب توجه اینکه در تألیف سرباز باواری که معلومات و تحصیلاتی نداشته برای اولین بار راه‌ارزیابی زبان بمیان آمده که بعداً در ادبیات زبان‌شناسی علمی توسعهٔ زیادی پیدا کرده هر چند که در این زمان آن را موفقیت آمیز نمیدانند: ترجمهٔ دعای خداوندی باین زبان!

جنگ در آنقره فقط برای مدت کوتاهی دولت عثمانی را ضعیف کرد و فقط تا نیم قرن سقوط بیزانس را بتعویق انداخت. حتی سفرهای خود تیمور بآسیای صغیر و شام فقط جنبهٔ تاخت و تاز داشت، بدون اینکه ولایات مزبور بمتصرفات این کشور گشا ملحق شود. جانشینان تیمور نمیتوانستند هیچگونه نفوذی در وقایع سواحل مدیترانه اعمال کنند. اقتدار جدید عثمانیها مخصوصاً بعد از فتح قسطنطنیه (۱۴۵۳) دولتهای اروپای غربی را هم در معرض خطر قرار داد. جمهوری ونیز قبل از همه میبایستی مورد حملهٔ کشور گشایان قرار گیرد. در آن زمان بعضی ولایات امپراطوری سابق لاتین در دست جمهوری ونیز بود. ونیزیها در مبارزه با عثمانیها برای خود متحدینی در ایران جستجو میکردند. در آنزمان دو دسته از طوایف ترکمن در ایران حکمرانی داشتند. اینها روی تصویری که بیرقهایشان داشت بترکمنهای قراقویونلو و آق قویونلو معروف بودند. در نیمهٔ دوم قرن پانزده رئیس ترکمنهای آق قویونلو که اوزون حسن نام داشت رقبای خود را مغلوب کرد و تمام ولایات غربی ایران را متصرف شده با عثمانیها وارد مبارزه گردید. در سالهای ۷۰ قرن پانزده ما در دربار او که در تبریز قرار داشت سفرای ونیزی را بنامهای

ایوسافات باربارو، کاترینوزنو و آموروسی کوپ تاریخی مشاهده میکنند. تمام آنها شرح سفرهای خود را بیادگار گذاشته‌اند. از میان آنها ایوسافات باربارو چند سال جلوتر (۱۴۳۶ - ۱۴۵۲) برای مقاصد تجارتنی در ایران سیر و سیاحت کرده و تا هرمز رسیده است. مبدأ سفرهای او شهر تانا بود. بطور کلی سفرای ونیزی از راه روسیه بایران سفر میکردند و برمیگشتند و تا حدی هم از مساعدت حکومت مسکو استفاده مینمودند. از همین زمان مشاهده میشود که اروپائیهاسعی میکردند در روابط تجارتنی و سیاسی خود با ایران از راه روسیه استفاده کنند و دولت عثمانی را که دشمن بود دور بزنند. سفرای مزبور از طرف اوزون حسن با خوشروئی پذیرفته شدند ولی هیچگونه نتیجه‌ای بدست نیاوردند زیرا مقارن آن زمان (۱۴۷۳) اوزون حسن از قشون عثمانی شکست خورده بود. جمهوری ونیز بتوسط سفرای دیگر از اوضاع و وقایع بعدی ایران آگاه گردید تا آنجائیکه ایران در اوایل قرن شانزدهم تحت قدرت سلسله صفوی قرار گرفت و تشیع مذهب رسمی مملکت اعلام گردید.

کتاب باربارو اطلاعات ذی‌قیمتی راجع بروسیه و ایران و طبیعت و سکنه و وقایع تاریخی آنها دارامیباشد. سیاحان ونیزی قرن پانزدهم برخلاف مار کوپولو مردمان تحصیل کرده‌ای بودند که تحت نفوذ تمدن باستانی قرار داشتند و اتفاقاً این قضیه نه همیشه بطور مساعدی در صراحت و وضوح نوشته‌های آنها منعکس میشد. سیاحان در شرح نتایج مشاهدات مستقیم خود اطلاعاتی را هم که از کتابها اقتباس کرده بودند بدانها ملحق میکردند و بدون ملاحظه و احتیاط از اطلاعات منابع یونانی استفاده مینمودند، مثلاً بغداد برای آنها بابل بود تبریز اکباتان، و شیراز پرس پلیس. در این قسمت نوشته‌های ساده لوحانه سیاحان سابق که بدون سابقه فکری آنچه را دیده و شنیده بودند نقل میکردند بلاشک برتری و مزیت دارد. باربارو اولین کسی از اروپائیهای قرون وسطی است که از خرابه‌های پرس پلیس یاد میکند ولی مشارالیه این خرابه‌ها را نمیشناخته زیرا برای او

پرس پلیس همان شیراز بود . نامبرده دربارهٔ مأخذ این خرابه‌ها فقط می‌توانست روایت مسلمین را نقل کند که برطبق آن بنیان‌گذار این ابنیه سلیمان بوده . بار بار و تقریباً اولین سیاح قرون وسطی‌ای است که از مراجعت باروپا یعنی مراجعت بشرایط با تمدن‌تر زندگی سخن میراند ، هر چند انتقال اولویت تمدن از آسیای مقدم باروپای غربی تازه در آن زمان شروع شده بود .

از جملهٔ این قبیل سیاحان دانشمند يك تاجر ونیزی بنام نیکولو کنتی می‌باشد که از اروپا بشام رفته و از آنجا به هند سفر کرده . روابط تجارتي جمهوری ونیز بامصر و شام نه در زمان جنگهای صلیبی و نه بعد از این جنگها قطع نشد . مسلمانها که نقش پرفایدهٔ واسطه را در تجارت بین هند و اروپا حفظ کرده بودند مانع از آن نمیشدند که تجار اروپائی اجناس هندی بدست آورند . ولی آنها را از بندرگاههای بحرا حمر به هند راه نمیدادند . نیکولو کنتی که در دمشق زبان عربی آموخته بود با يك کاروان مر کب از ششصد تاجر بمصب رود فرات رسید و از آنجا از هرمرزاز راه بحری برای مسافرت به هند استفاده کرد . کنتی در کلکتهٔ هند که بندرگاه عمدهٔ سواحل مالابار بود زبان فارسی را یاد گرفت . مشارائیه علاوه بر سرزمینهای زیاد که در شبه جزیرهٔ هند سیاحت کرد بسیلان، سوماترا و سایر جزایر زوند و همچنین قسمتی از هند و چین مسافرت کرد . در مراجعت از راه عدن و مصر که عبور از آنها برای اروپائیها قدغن بود عبور نمود و در مصر مجبور شد بدین اسلام درآید . در سال ۱۴۴۴ پس از غیبت بیست و پنجساله بونیز مراجعت نمود بعد بفلورانس رفت و در آنجا بحضور پاپ روم اوژنی چهارم رسید و از ارتداد خود توبه کرد و بعد سیر و سیاحتهای خود را تعریف نمود .

از زبان او روایاتش بتوسط منشی پاپ پوجیو براچیولینی برشتهٔ تحریر درآمد و جزو کتاب چهارم تألیفات پوجیو گردید « De varietate fortunae » . روایت نیکولو کنتی که حسب الامر مانوئیل پادشاه وقت بزبان پرتغالی ترجمه شد اطلاعات جدیدی راجع به هند و جزایر زوند و نیز راجع بمذهب هندیها بدست داد .

کنتی اولین سیاحی بود که معلومات اروپائیش را با دانستن زبانهای شرقی توأم نمود.

مدت کمی بعد از این قضیه راه جدیدی برای سفر بهند بروی اروپائیان باز شد. مسافرتهای اروپائیان بسواحل افریقا در قرن پانزدهم در آغاز کار مربوط ب جستجوی «یوحنا کیش» بود. هرچه جلوتر میرفتند این امید بیشتر میشد که از همین راه بسواحل هند برسند. در سال ۱۴۶۶ پرتغالیها دماغه امید نیک را در زده در جنوب شرقی افریقا مسلمانهایی را پیدا کردند که راه هند را بلد بودند و واسکوده - گاما در سال ۱۴۹۸ به لنگرگاه کلکنه رسید. این بندر در آن زمان مرکز روابط تجارتهای هند با آسیای مقدم و همچنین افریقای جنوب شرقی بود. این موفقیت بوسیله تدریجی بحر پیمائی و نقشه کشی دریائی آماده شده بود. در ضمن باید گفت که اروپائیان شاگردان مسلمین بودند و در قرن پانزدهم موفق شدند از آنها جلو بیفتند. مدتها قبل از کشف دماغه امید نیک نقشه های افریقا با طرح قسمت جنوبی آن بشکل شبه جزیره بنظر میرسد و این نقشه ها در نقشه های باستانی دیده نمیشد. از این قبیل است نقشه بحری فلورنتین در سال ۱۳۵۱ در نقشه عالی ونیزی فراماورو (۱۴۵۹). جزئیات و تفصیلات جغرافیائی ترسیم شده و منجمله نقشه بحر خزر هم رسم شده است. هر چند که در دنیای علم تقریباً در مدت دو قرن ونیم نقشه بطایموس اولویت داشت و اسکوده - گاما از نقشه های مسلمانان که در آنها مدارج هم ترسیم شده بود استفاده می کرد (در این زمان از این قبیل نقشه های مسلمانان چیزی باقی نمانده است).

بحر پیمائی واسکوده - گاما با کشف امریکا بتوسط کلمب (۱۴۹۲) راههای تجارتی جهان را تغییر دادند. کلمب هم مثل پرتغالیها در جستجوی راههای جدیدی برای سفر با آسیای جنوبی و شرقی بود. کلمب با استفاده از تالیف پاولو توسکانلی، منجم فلورنتینی، تصور میکرد که جزایر چینانگو که بالای فراوانی داشتند (ژاپون) و مارکوپولو از آنها نام برده از لیسابون بسوی غرب جمعاً در درجه ۱۳۰ قرار

دارد و اگر در این خط حرکت کند ممکن است راه جدیدی هم بسوی جزایر مزبور و هم بسوی چین که در غرب آنها قرار داشت پیدا کند. کشف جزایر آنتیل عقیده کلمب را تغییر نداد. جزیره هائیتی را او بجای چیپانگو گرفت و ساحل کوبا را ساحل چین تصور نمود و روی این تصور در سال ۱۴۹۴ صورت مجلسی تنظیم کرد که همراهانش مجبور بودند آنرا اهداء کنند. کلمب هم مثل پرتغالیها میخواست از مساعدت مسلمانها که بهتر از همه اراضی آسیای شرقی را میشناختند استفاده کند. در سال ۱۵۰۲ که با آخرین مسافرت خود میرفت معتقد بود که بسواحل چین میرود و روی این فکر يك مترجم عربی همراه برد. این اشتباه فقط بعد از مرگ کلمب بتوسط سایر بحرپیمایان تصریح گردید.

در اواخر قرن پانزدهم اقداماتی شروع میشود که از کشفیات بحر پیمایان يك تألیف منظمی درباره مدارك جغرافیائی تنظیم گردد و برای این مقصود نقشهها و کراتی تهیه میگردد. اولین کره را مارتین بهائیم (Behaim) بسال ۱۴۹۲ تهیه نمود. نامبرده در خدمت پرتغالیها بود و در شهر زادگاه خود نورمبرگ میزیست، که بعداً هم برای مدت قلیلی بدانجا مراجعت نمود. روی کره پای اسم هر کشوری اطلاعات مختصری راجع بآن کشور که بعضی مبهم و نامفهوم و بعضی افسانه وار بودند درج شده بود. موقعیت نجومی کشورها بیشتر بطور ناصحیحی معین شده بود. بررسی دقیق مدارك جغرافیائی نقشههای قرن شانزده بودند که از میان آنها «اطلسها» نفوذ بیشتری در توسعه علم جغرافیا داشتند (کلمه اطلس در همان زمان اختراع شد). این اطلسها را مر کارتور [Orbis descriptio and navigantium usum accomodato (بسال ۱۵۶۹)]

و اورتلیوس [Theatrum orbis terrarum (۱۵۷۰)] تهیه کردند ولی این نقشهها هم خیلی دور از حقیقت بودند. مر کارتور، (بنا بر رسم آن زمان نامبرده فامیل آلمانی خود را که کرمر بود بشکل لاتینی در آورده بود)، صاحب يك تصویر و پروژکسیون است که اهمیت خود را در نقشه کشی تاعهد جدید

حفظ کرده است. کشفیات جغرافیائی تا مدت مدیدی با ملاحظات صحیح نجومی تطبیق نمی‌کردند. پس از گذشت بیش از صد سال کره زمین در نظر اروپائیه‌ها بنحوی روشن شد که تمام جای مدارك جغرافیائی یونانی را اطلاعات جدیدی گرفت. نقشه‌های قرون شانزده و هفده به يك میزان از روی نقشه بطليموس و مارکوپولو و کشفیات جدید بحر پیمایان تهیه میشد، ولی همیشه میسر نبود این مسئله را بدرستی حل کنند که آیا کشورهائی که جدیداً کشف شده با آن سرزمینهای که در جغرافیای یونانی و قرون وسطائی ذکر شده مطابقت دارد یا نه.

فصل هفتم

پرتغالیها در هند و چین و ژاپن . گوئس .

پرتغالیها برای اینکه تجارت پرسود با هند را در دست داشته باشند در همان اوایل قرن شانزدهم نقاط مهم ساحلی را اشغال کردند. در سال ۱۵۱۰ گوآ را اشغال کردند که بصورت شهر عمده متصرفات پرتغال در هند در آمد . پرتغالیها که در اقیانوس هند حکمرانی داشتند هیچ کشتی را از کشورهای مسلمان بهند راه نمیدادند . آنها برای اینکه تجارت بحری بین هند و ایران را متصرف شوند در سال ۱۵۱۵ جزیره هرمز را گرفتند. این جزیره همان است که در سال ۱۵۰۷ با آنان باج میداد . در این جزیره يك قلعه محکمی ساختند که تصرف آن امکان پذیر نبود. پرتغالیها تهدید میکردند که در مکه و مدینه قتل و غارت خواهند کرد . در سال ۱۵۱۹ بحریه پرتغال حقیقتاً هم درجده ظاهر شد. آنچه معلوم است اینکه مسلمانها دوبار درصدد برآمدند سیادت در اقیانوس هند را مسترد دارند بدین نحو : جنگ بی نتیجه بحری که مصریها با پرتغالیها در سواحل هند بعمل آوردند و این جنگ مدت کمی قبل از تصرف مصر بدست ترکهها روی داد و بعد بحریه پرتغالیها بحریه ترک بسوی سواحل هند در سال ۱۵۳۸ این اقدامات قرین موفقیت نبود و بعد هم تجدید نشد . بحر پیمایان از هند بسوی شرق جلو تر رفتند . در سال ۱۵۱۱ شبه جزیره مالاکا را با شهری که همین اسم را داشت اشغال کردند. در سال ۱۵۱۴ پرتغالیها برای

اولین بار بسوی سواحل چین حرکت کردند. در سال ۱۵۱۷ فردیناند پرسی در آن درادا از مالاکا بخلیج کانتن رسید و نامبرده را بکانتن راه دادند. پرتغالیها از چین بر حسب اتفاق ژاپون را کشف کردند. در سال ۱۵۴۲ در این مکان طوفان دریا یک ملاح فراری را بنام آنتونی ده - موتا با دو نفر همسفرش بسوی سواحل جزیره تانگاسیم (کیو - سیو) انداخت. مقارن این زمان (سال ۱۵۳۹ - ۱۵۵۸) در دریاها آسیای شرقی مردی بنام منده پینتو سیاحت میکرد که سابقاً تاجر بود و بعد بعلمت معاملات زیان آور تجارتنی بصورت یک دزد دریائی درآمد. در ضمن باید گفت که جزایر لیو - سیو راهمین مرد کشف کرد. یادداشتهای منده پینتو راجع به بحر پیمائیهای او شك و تردید زیادی تولید میکند و قسمتی از آنها جنبه افسانه دارد. یک نفر اسپانیولی بنام پدرو دی یز (Diez) در جزایر لیو - سیو پرتغالیها را ملاقات کرد. نامبرده در سال ۱۵۴۴ از راه بحری از چین بژاپون رفت.

در هند و چین و ژاپون نه تنها تجار پرتغالی بلکه مبلغین پرتغالی هم میدانی برای فعالیت خود یافتند. فرقه ژزوئیتها که بسال ۱۵۳۴ تأسیس و بسال ۱۵۴۰ تصویب شده بود ترویج مسیحیت را در مشرق زمین بدست گرفت. کساورى که دوست ایقناتی لوی یولا بود امر تبلیغات مسیحیت را در هند تأسیس کرد و براه انداخت و در سال ۱۵۴۹ اولین مبلغ مسیحیت در ساحل ژاپون پیاده شد و تا سال ۱۵۵۱ در آنجا اقامت گزید. نامبرده بسال ۱۵۵۲ در جزیره کوچکی نزدیک سواحل چین در گذشت. جنازه او را به گوئو آوردند. نامبرده که بعدها در فهرست مقدسین قرار گرفت در کلیسای کاتولیک حامی مقدس هند بشمار میآید.

فعالیت تجار و مبلغین پرتغالی در ژاپون در اول کار با موانعی روبرو نمیشد. شیوع و رواج مسیحیت بقدری با موفقیت جلو میرفت که در همان قرن شانزدهم ممکن بود سفارتنی از طرف مسیحیان ژاپونی با اروپا اعزام شود. شرح این سفارت بسال ۱۵۸۵ در روم بزبان ایتالیائی و در ۱۵۹۰ در ماگائو بزبانهای لاتینی و ژاپونی بطبع رسید و انتشار یافت. در اوایل قرن هفدهم عده مسیحیان ژاپونی طبق اطلاعات

مبلغین به ۱'۸۰۰'۰۰۰ نفر میرسید. حکمران دولت فرعی بونگو در جزیره کیو - سیو، که سال ۱۵۸۷ در گذشت، بزمذهب کاتولیک درآمد و بافتخار مذهب جدید خود شروع به تخریب معابد ملی ژاپون نمود. این پیش آمد مبنای عداوتی بر علیه مسیحیان گردید که در سال ۱۵۸۹ موجب شد اولین فرمان در باره تخریب کلیسیاها صادر گردد و در قرن بعدی منجر بفاعجه بزرگی گردید. مبلغین مذهبی از ژاپون بکره راه یافتند و بدین سان برای اولین بار کره بتوسط اروپائیا کشف شد. در زمان سفر جنگی ژاپونیا بسوی کره (۱۵۹۶ - ۱۵۹۲) یک مبلغ مذهبی بنام سس پدس در معیت آنها باین کشور راه یافت. کلمه «کره» که در نوشته های مبلغین اول مذهبی بشکل Coria دیده میشود مشتق از اسم سلسله کو - ریومیباشد که از قرن دهم تا سال ۱۳۹۲ در آنجا حکمرانی داشته. اسم چینی این مملکت گائو-لی شده که بعداً روبر کویس آنرا (Caul) و مار کویپولو (Cauli) مینامد، ولی هیچگونه اطلاعاتی راجع به محل وقوع این سرزمین نمیدهند. در قرن شانزدهم نام رسمی این کشور تسزو - سیون بود که از نام سلسله ای اقتباس شده بود که این شبه جزیره را از سال ۱۳۹۲ تا الحاق کره بژاپون (۱۹۱۰) در تصرف داشت. دولت چین از همان آغاز کار بیش از همه نسبت به تجار و مبلغین سوء ظن داشت. در آن زمان حکومت چین در تصرف سلسله ملی مین بود که نسبت بخارجیا خصومت میورزید. اولین آبادیهائی که پرتغالیها در چین بنا کردند بزودی حسب الامر مأمورین چینی متروک ماندند. از سال ۱۵۵۷ به بعد تجارت بین پرتغالیها و چینیها در جزیره ماکائو تمرکز یافت. این جزیره تا بامروز هم مستعمره پرتغال میباشد. در قرن شانزدهم تجار و مبلغین بنقاط شمالیتر از نانکین رسوخ نهی یافتند فقط در سال ۱۶۰۱ کشیشی بنام ماتئوریچی که در سال ۱۵۸۲ به ماکائو آمده بود اجازه یافت به پکن برود. با وجود شرایط نامساعدیکه در کار بود مبلغین مذهبی در همان سالها شروع بکارهای علمی کردند که در قرن بعدی مایه افتخار فرقه ژزوئیت گردید. اطلاعاتیکه آنها جمع آوری کردند بعداً در کتاب مندوز :

(*Historia del gran reyno de la China*) درج شده (۱۵۸۵) و این اولین تألیف اروپائی است که در آن هیر و کلیف‌های چینی هر چند تحریفات زیادی در آن شده است نقل شده . با وجود فعالیت تجار و مبلغین در چین و ژاپن اروپائیه‌ها در آن زمان نمیدانستند که جدیداً راهی بکشور ختای و جزایر «چی پانکو» پیدا شده است . اروپائیه‌ها در قرن شانزدهم در چین اسم «چینا» را شنیدند ، همان اسمی که زمانی از هند بیونانیها و رومیها انتقال یافت . در املاهای پرتغالی «China» این اسم از همان زمان در تمام زبانهای اروپای غربی بچین اختصاص یافت و بطور مختلفی تلفظ میشود و بستگی به تلفظ حروف Ch دارد (رجوع شود به China در آلمانی و Chine در زبان فرانسه و China در انگلیسی) . برای اروپائیه‌ها آسان بود که این کشور را با کشور «سین‌های» بطلیموس یکی بدانند ولی آنها درک نمی‌کردند که کشور «چینا» که کشف کرده‌اند و کشور ختای که از تألیف مار کوپولو بدست آمده یکی است ، هر چند برای این نزدیکی میتوانستند مدار کی از گفته‌های خود مار کوپولو بدست آورند . مار کوپولو نیز در هند کلمات «چین» و «دریای چین» را شنیده بود . او میدانسته که نام «چین» مربوط بکشوری است که خود او تحت عنوان مانگی (مان - تسزی : کلمه چینی برای تشخیص سکنه چین جنوبی) توصیف کرده است . او کشورهای «ختای» و «مانگی» را جدا از هم میدانسته و اولی را شمال چین ، همان کشور سلسله منچوری تسزین که در سال ۱۲۳۴ مغولها مسخرش کردند ، می‌شمرده و دومی را چین جنوبی ، یعنی همان مملکت سلسله چینی سون میدانسته که در زمان قوبلای بدست مغولها مسخر شد . از توصیفات مار کوپولو کاملاً روشن است که در زمان او «ختای» و «مانگی» در تحت یک سلطه سیاسی متحد بودند و با هم «مملکت خان بزرگ» را تشکیل میدادند . علاوه بر آن مونتئ - کوروینو و بعضی مبلغین دیگر قرنهای سیزده و چهارده از هند به چین و بالعکس از همان راهی مسافرت کردند که حال پرتغالیها پیدا کرده بودند . با اینحال اروپائیه‌ها تا اواخر قرن شانزدهم تصور میکردند که ختای ، همان کشوری که مار کوپولو از آن یاد

کرده ، مملکت خان بزرگ است و پایتخت آن خان بالیغ میباشد که در جایی در شمال غرب «چین» که آنها کشف کرده اند واقع شده است . فقط ورود اسقف ریچی از جنوب به پکن پایتخت «چین» و سفر میسیون ژزوئیت از غرب با يك کاروان مسلمانان به «ختای» و «خان بالیغ» این سوء تفاهم را برطرف ساختند . در رأس میسیون آخری اسقف بندیکت گوئس قرار داشت که چند سالی در هند و در دربار «خان بزرگ» اکبر بسر برده بود . اروپائیا «مغولهای بزرگ» را همان سلسله اسلامی ترکی نسب میدانستند که از نیمه اول قرن شانزدهم در هند حکمرانی میکردند . بابر از نسل تیمور که از آسیای وسطی بتوسط کشور گشایان جدید که از بکها باشند با يك مشت از مریدان خود به هند رفت و در آنجا موفق شد دوات جدیدی تشکیل بدهد . جانشینان او سلطه و قدرت خود را در قسمت اعظم شبه جزیره شیوع دادند . اروپائیا که تیمور و نسل او را مغول میدانستند برای این سلسله نام «مغولهای بزرگ» را اختراع کردند چنانکه سلاطین عثمانی را «ترکهای بزرگ» مینامیدند . سلطنت «مغولهای بزرگ» با همه اقتداری که داشت در روابط بحری خود بالتمام پای بند پر تغالیا بود : بدون اجازه پر تغالیا حتی نمیتوانستند زوار مکه را از راه دریا ببرند .

دولت «مغولهای بزرگ» شاید اولین سر مشقی از يك دولت مسلمان باشد که در آن بدون فشاری از خارج پیروان مذاهب دیگر با مسلمین تساوی حقوق داشتند . بابر و جانشینان او نسبت بمذهب هندیها تحمل تمامی داشتند . اکبر نوۀ بابر اجازه میداد که در دربار او بین علمای برهمنی و مسلمان مجالس مباحثه ای تشکیل شود و امیدوار بود از عناصر مذاهب مختلفه يك مذهب جدیدی بوجود آورد که تمام اتباع او آنرا قبول داشته باشند . از جمله نمایندگان مذاهب مختلفه که در دربار او فعالیت داشتند مبلغین ژزوئیت از گوی بودند آنها برای اکبر انجیل را بزبان فارسی ترجمه کردند .

گوئس بعد از چند سال فعالیت در هند مأمور شد به کشور «ختای» برود و

این اصطلاحی است که در آن زمان مسلمانان از آسیای وسطی به هند شمالی آورده بودند. نامبرده در بهار سال ۱۶۰۳ در معیت دو راهب از لاهور حرکت کرد و با يك کاروان تجارتي عازم کابل شد. کابل در آن زمان متعلق به «مغولهای بزرگ» بود. گوئس که بکاروان تجارتي ملحق شد خودش هم مقداری اجناس همراه برداشت. با وجود اینکه تمام مملکت تحت اطاعت يك امپراطور مقتدر در آمده بود معذرا راه کابل امنیت نداشت. در سرزمین کوهستانی واقع در غرب هند که دسترسی بدان مشکل بود سکنه افغانی آنجا استقلال خود را در تمام تغییرات و تحولات سیاسی حفظ کرده بودند. مقتدرترین کشور گشایان فقط میتوانستند بکشور افغانها تاخت و تاز کنند بدون اینکه بتوانند سکنه آنجا را کاملاً مطیع خود سازند. حتی برای حفظ امنیت در راههای عمده تجارتي لازم بود که قوای جنگی زیادی نگاهداری کنند. کاروان گوئس چند بار مورد حمله راهزنان قرار گرفت و فقط با تلفات زیادی بکابل رسید.

گوئس در کابل بکاروان جدیدی پیوست که در شرایط بسیار مساعدی عازم سفر بود، زیرا مادر حکمران ختن هم با این کاروان سفر میکرد. با این حال کاروان مزبور در عرض راه از بدخشان تا پامیر چند بار در معرض خطر راهزنان قرار گرفت. بطور کلی باید گفت که بعد از انقراض امپراطوری مغول و دولت تیمور امنیت تجارت در آسیای وسطی امکان نداشت دوباره مستقر گردد. پامیر در دوره گوئس و همچنین در زمان مار کوپولو بکلی خالی از سکنه بود. کاروان در نوامبر ۱۶۰۳ از راه ساری گول به یار کند رسید که در آن زمان شهر عمده ترکستان شرقی بود.

گوئس تا نوامبر ۱۶۰۴ يك سال تمام در دیار کند بسر برد و در این مدت به ختن مسافرت نمود. نامبرده در اینجا اجناس جدیدی خریداری کرد و منجمه مقدار معتنا بهی سنگ یشم خریداری نمود و این سنگ در کوههای ترکستان شرقی استخراج میشود و در چین قیمتی عالی داشت. در نوامبر ۱۶۰۴ نامبرده عازم چین شد

و این سفر را از راه کاروان روی که هنوز هم معمول است از طریق کاشغر آق سو - کوچوچالیس (امروزه قره شهر) تورفان، هامی و سو - چژو طی کرد و در اواخر ۱۶۰۵ بمقصد رسید. کاروان مدت بیشتری (سه ماه) درچالیش بسر برد. در اینجا با کاروان دیگری که از خان بالیغ مراجعت میکرد و برای گوئس خبر توقف اسقف ماتئوریچی را در پکن میآورد ملاقات کرد، این ملاقات به گوئس ثابت کرد که خان بالیغ و پکن یکی است و آن کشوری که «کتای» نام داشت و وی بدانجا مسافرت مینمود همان «چینا» میباشد که از مدتها پیش معلوم بود که راه بحری بی خطری از هند بدانجا منتهی میشود. مبلغین مذهبی از طرف سکنه تر کستان شرقی و فرمانروایان مسلمان آن دیار مورد کمترین خطری نبودند. در آن زمان آثاری از فعالیت نستوریانها در میان نبود ولی خاطرات این فعالیت هنوز محفوظ بود. گوئس حرفهای فرمانروای چالیش را نقل میکند که اجداد او زمانی مسیحی بودند (در تر کستان شرقی در آن زمان سلسله حکمرانی داشت که خود را از نسل جغتای پسر چنگیز میشمرد). روابط تجارتنی مسلمین با چین هنوز بخوبی رونق داشت در يك قسمت شهر سوچژو چینیها و در دیگرش مسلمانها زندگی میکردند.

گوئس بسال ۱۶۰۷ در سوچژو در گذشت و قبل از مرگ نتوانست شرح روزانه سیاحت خود را پروراند و مرتب سازد. قسمتی از یادداشتهای روزانه او را همسفرش که يك ارمنی بنام اسحق بود حفظ کرد. در مبنای این مدارك کیشی بنام تریکو (Wicolaus Trigautius) بسال ۱۶۱۸ در شهر کلن تألیفی بنام: «De christiana expeditione apud Sinas suscepta ab societate Jesu libri V.»

چاپ کرد. قسمتی از این تألیف که درباره ریچی میباشد در سال ۱۶۱۵ از طبع درآمده بود.

مسافرت گوئس تا قرن نوزدهم یگانه اقدامی بود که اروپائیها بعمل آوردند تا از سر نو از راه کاروان رو بچین استفاده کنند، همان راهی که در قرون سیزده و چهارده رونق زیادی داشت. آسیای وسطی در تحت حکمرانی کوچ نشینان خیلی

کم جلب توجه میکرد . فعالیت مبلغین مسیحی پس از استقرار اسلام در آن مملکت نمیتوانست موفقیتی داشته باشد . با اینحال هیئت‌های ژوئیتی مقیم چین روابط خود را با هیئت‌های مقیم هند محفوظ میداشتند . غیر از روابط معمولی بحری در قرن هیجدهم راه جدیدی از هند بچین آنهم از راه تبت برقرار شد . بعلمت مشکلاتیکه این راه داشت اهمیت زیادی کسب نکرد ولی بطوریکه می‌بینیم مبلغین مسیحی از این راه برای دایر کردن تبلیغات مسیحیت در تبت استفاده کردند .

فصل هشتم

هلندیها در ژاپون . بیرون راندن پرتغالیها . کمپفرو دیگران .
مبلغین در چین . اهمیت مساعی ژزوئیتها .

تجارت بحری با ژاپون که منافع سرشاری عاید تجار میکرد در قرن شانزدهم در دست پرتغالیها بود. ولی در قرن بعد پرتغالیها مجبور شدند جای خود را بملاحان سایر ملل واگذار کنند. تاج و تخت پرتغال در سال ۱۵۸۰ بدست فیلیپ دوم اسپانیولی انتقال یافت و تا سال ۱۶۴۰ خود پرتغال با مستعمراتی که داشت در تحت سلطه سلاطین اسپانیا باقی بود. بدینجهت عدم موفقیت فیلیپ دوم وجانشینان او در مبارزه با هلندیها و انگلیسها در پرتغال هم منعکس شد. هلندیها و انگلیسها برای اینکه منافع تجارت بحری را با خاور زمین از چنگ مخالفین در آورند تا وقتی که مبارزه با بحریه اسپانیولیه و پرتغالیها امکان نداشت در جستجوی راههای جدیدی برای رسیدن بشرق اقصی بودند. بحر پیمائی در امتداد سواحل شمالی اروپا و آسیا بنظر میرسید که میبایستی منتهی بچین بشود همان چینی که در آن زمان آنرا بیش از آنچه حقیقت داشت در شمال قرار میدادند. هلندیها و انگلیسها با این امید در قرن شانزدهم سفرهای قطبی را بنا نهادند. وقتی مشکلات بحر پیمائی از اقیانوس منجمد آشکار شد وضع بحریه دشمنان رقابت با آنان را در دریاهای جنوبی امکان پذیر نموده انگلیسها و هلندیها شروع با استفاده از راهپائی کردند که آن

راه‌ها را پرتغالیها باز کرده بودند . در سال ۱۵۹۵ در کشور هلند شرکتهائی برای تجارت با هند تشکیل شد . بسال ۱۶۰۲ شرکتهای مزبور متحد شدند و يك کمپانی هلندی هند شرقی را تشکیل دادند . يك همچو کمپانی هم در انگلستان تشکیل شد .

اولین کشتی هلندی بسال ۱۶۰۰ وارد ژاپون شد . فرمانده این کشتی یکنفر انگلیسی بنام ویلیام آدامس بود که در خدمت هلندیها بسر میبرد . طبیعی است که پرتغالیها با خصومت فوق‌العاده‌ای هلندیها را استقبال کردند . بتحریر يك همان هلندیها آدامس و همراهان او را بعنوان راهزنان دریائی بزندان انداختند . ولی آنها نه تنها موفق شدند که بزودی آزادی را بدست آورند بلکه يك موقعیت متنفزی در ژاپون بدست آوردند . آدامس ساختن کشتی را بژاپونیهها یاد داد . نامبرده با این خدمت نفوذی پیدا کرد و از این نفوذ بضرر پرتغالیها و بنفع هلندیها و هم چنین هموطنان خود استفاده نمود . در نتیجه مکتوب‌های آدامس بسال ۱۶۰۹ دو کشتی هلندی وارد ژاپون شد . انگلیس‌ها که متحدین هلندیها بودند بسال ۱۶۱۳ بآنان تاسی جستند ولی بین این متحدین سیاسی در همان زمان رقابت تجارتي ظاهر شد و این رقابت انگلیس‌ها را مجبور کرد که بسال ۱۶۲۳ ژاپون را ترك کنند . هلندیها بعد از مرگ آدامس هم که بسال ۱۶۲۰ روی داد روابط خود را با ژاپون ادامه دادند . مرکز تجارت هلندیها يك آبادی بود که در جزیره هیرادو یا فیرادو (در غرب کیو-سیو) بسال ۱۶۱۱ بنا شده بود .

ورود هلندیها ، ژاپونیهها را که تا آن زمان فقط پرتغالیها را می‌شناختند بایک ملت مسیحی دیگر و مذهبی دیگر آشنا کرد . ژاپونیهها که معنی خصومت سیاسی و مذهبی را بین پیروان يك مذهب نمی‌فهمیدند تصور میکردند که دو مسیح وجود داشته و پرتغالیها يك مسیح و هلندیها مسیح دیگر را پرستش میکردند . عملیات مبلغین ژزوئیت و ژاپونیهائیکه آنها بدین مسیح در آورده بودند بیش از پیش عدم رضایت دولت ژاپون را تحریک میکردند . ژاپونیهها نسبت به هلندیها کمتر خصومت

میورزیدند زیرا در نظر آنها هلندیها فقط برای منافع تجارتی خود کوشش میکردند و از هر گونه تبلیغات مذهبی خودداری مینمودند. خشم و خشونت دولت ژاپون بر ضد تبلیغات کاتولیکی کاملاً با منافع هلندیها تطبیق میکرد، هلندیهاییکه مایل بودند رقیبان خود را در تجارت بیرون برانند. در سال ۱۶۳۵ هلندیها تلاش میکردند که پرتغالیها بکلی بیرون رانده شوند. دولت ژاپون در سال ۱۶۳۶ به هلندیها اجازه داد که فقط در جزیره مصنوعی دسیم زندگی و تجارت کنند. این جزیره را ژاپونیهها در مدخل بندر ناگاساکی برای هلندیها درست کرده بودند. در سال ۱۶۳۸ شورش مسلحانه مسیحیان ژاپونی بروز کرد. هلندیها پرتغالیها را متهم میکردند که این شورش را آنها برپا ساخته‌اند. در سال ۱۶۳۹ فرمان اخراج قطعی پرتغالیها صادر شد. پرتغالیها تشبثاتی کردند تا این فرمان موقوف گردد و برای این مقصود هیئت سفارتی بژاپون فرستادند ولی ژاپونیهها سفرا را بزندان انداختند و در پنجم اوت ۱۶۴۰ اعدام کردند. در سال ۱۶۴۱ بعد از آزادی پرتغال از سلطه اسپانیا فقط نوکرهای سفارت را اجازه دادند بوطن خود بروند تا در آنجا مقدرات سفارت را تعریف کنند.

فعالیت ژزوئیت‌ها در ژاپون بنحوی که گفتیم خیلی زودتر از فعالیت آنها در چین قطع شد و بدینجهت نتایج زیادی برای عالم علم همراه نداشت، حتی مسئله تعداد جزایر مجمع‌الجزایر ژاپون و موقعیت جغرافیائی ژاپون نسبت بقاره مجهول ماند. مبلغین بسال ۱۶۱۳ بجزیره ای‌یسو راه یافتند ولی این جزیره را در نظر خود یک کشور پهناوری مجسم میکردند که از مشرق بمغرب راهش پنج ماه بود. علاوه بر آن آنها نمیدانستند که آیا بین ای‌یسو و نی‌پون یک رابطه‌بری وجود دارد یا نه. آنها همین قدر اطلاع داشتند که به ای‌یسو از راه دریامیروند ولی فکر میکردند که ممکن است فقط وضع کوهستانی آن محل وادار میکند که رابطه بحری را به خشکی ترجیح بدهند. با این حال دنیای علم مدیون مبلغین است که تألیفات ذی‌قیمتی راجع بزبان ژاپونی و تاریخ ژاپون باقی گذاشتند. مبلغین راجع بسکنه

ژاپون میگفتند که اخلاق ژاپونیهها من جمیع الجہات بر خلاف اخلاق چینیهاست. ژاپونیهها را با کوچ نشینان آسیای وسطی مقایسه میکردند و آنها را «تاتارهای تحصیل کرده» مینامیدند. گرامر زبان ژاپونی را در سال ۱۶۰۴ کشیشی بنام رودری گوئز (Arte da lingua de Japam) بطبع رسانید.

تاریخ ژاپون بتوسط کشیشی بنام آماتی در سال ۱۶۱۵ در رم بطبع رسید (Historia del Regno di Voxu del Giappone)

در قرن هیجدهم مطالبی که ژزوئیتها درباره ژاپون جمع آوری کرده بودند بتوسط کشیشی بنام شارلوا (Charlevoix) در تألیف او بنام «تاریخ استقرار و موفقیتها و تنزل مسیحیت در امپراطوری ژاپون» تدوین و تنظیم یافت. علاوه بر تألیفات مبلغین میتوان تألیف حاکم اسپانیولی جزایر فیلیپین را بنام دون رودریگ ددویورو - ای - ولاسکو که طوفان دریا او را در سال ۱۶۰۸ بساحل ژاپون انداخته بود ذکر کرد. نامبرده از طرف دولت ژاپون با مسرت زیادی مورد استقبال قرار گرفت و تا سال ۱۶۱۰ در این مملکت اقامت گزید.

به هلندیها بعد از سال ۱۶۳۹ هم اجازه داده شد با ژاپونیهها تجارت کنند ولی این تجارت شرایط بس تحقیر آمیزی داشت. آبادی آنها در جزیره هیرادو بسال ۱۶۴۰ تخریب شد و در سال بعد بر حسب تقاضای ژاپونیهها بجزیره دسیم انتقال یافتند و این جزیره قبلا برای پرتغالیها در نزدیکی ناگاساکی ساخته شده بود. از این جا آنها سالی یکبار، (و از سال ۱۷۹۰ هر چهار سال یک بار)، به پایتخت ژاپون اییدو (اکنون توکیو) بحضور امپراطور میرفتند. چه در هنگام این مسافرت و چه در موقع اقامت در جزیره آنها را مورد همه گونه تزییقات تحقیر آمیز قرار میدادند و آنها هم بخاطر منافع تجارتنی با این تزییقات میساختند. حق منحصر بفرد تجارت با ژاپون بیش از پیش با اقتدار هلندیها میافزود، همان هلندیهاییکه بعد از سقوط تجارت اسپانیولی و پرتغالی سیادت در دریاهاى جنوب با نان منتقل شد. هلندیها در تمام طول مساحتی که از جزیره هارا کا در خلیج فارس تا جزایر متصل باسترالیا

منتهی میشد صاحب مستعمرات تجارتنی بودند . در قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم مهمترین تألیفات راجع به هند متعلق بآنان بود (تألیف مبلغ هلندی فرانسيسك والنتین (Valentyn) که بسال ۱۶۸۵ بآسیا رفت مدت مدیدی در جزایر ملوک بسر برد و در سال ۱۷۱۱ کتاب هند شرقی قدیم و جدید را در نه جلد بطبع رسانید) . راجع بژاپون تألیف آرنولد مونتانوس که بسال ۱۶۶۹ از طبع درآمد و هم چنین راجع بسایر کشورها . در سال ۱۶۵۳ هندریک دو - هامل (Du Hamel) در سواحل کره دچار سانحه شد و با همراهان خود تا سال ۱۶۶۶ در اسارت کره بسر برد . بعدها در سال ۱۶۶۸ در شهر رتردام کتابی راجع بمسافرت خود چاپ کرد و این کتاب بعداً بزبانهای فرانسه و آلمانی و انگلیسی ترجمه شد . تألیفات دیگری راجع بژاپون که متعلق بنمایندگان سایر ملیت‌ها بودند با وجود آبادی هلندی در جزیره دسیم ارتباط داشت . از سال ۱۶۹۰ تا سال ۱۶۹۲ گیاه شناس آلمانی بنام انگلبرت کمپفر در آن آبادی بسر برد . نامبرده قبلاً در خدمت دولت سوئد بود (از سال ۱۶۸۳ تا سال ۱۶۸۷ مستشار سفارت سوئد در ایران بود) . مشارالیه هم تألیف ذی قیمتی راجع بژاپون دارد . در نیمه دوم قرن هیجدهم تألیفات جالب توجهی راجع بژاپون بتوسط تون برگ گیاه شناس سوئدی صورت گرفت (وی در سال ۱۷۴۱ متولد شد . از ماه اوت ۱۷۷۵ تا دسامبر ۱۷۷۶ در ژاپون بسر برد . در بهار ۱۷۷۶ طبیب سفارت معمولی هلند شد و با درجه پروفیسوری بسال ۱۸۲۸ در اوپسالا در گذشت) . نامبرده شاگردلی‌نی بود . عاقبت در قرن نوزدهم د کتر زیبولد هفت سال (۱۸۲۳ - ۱۸۳۰) در ژاپون بسر برد و پس از مراجعت باروپا شرح مسافرت‌های خود را بطبع رسانید . این هر سه مؤلف (کمپفر ، تون برگ و زیبولد) در قسمت طبیعت‌شناسی متخصص بودند و البته بیش از همه بشرح و توصیف کشور از لحاظ طبیعت تاریخی اهمیت میدادند و بسا اینحال اطلاعات زیادی راجع بسکنه و تاریخ آن انتشار دادند . تألیفات زیبولد ، که زبان ژاپونی را بخوبی یاد گرفته بود ، مجموعه کاملی از معلوماتی است که در باره ژاپون قبل از باز شدن درهای آن بروی تجارت اروپائی در دست بود . شرح مسافرت

او يك اطلس ضمیمه دارد (با نقشه‌ها و تصاویر و برنامه‌ها) و این ضمیمه بطور روشنی تمام شئون و جنبه‌های زندگی ژاپونی را معرفی میکند. علاوه بر آن نامبرده يك سلسله تألیفاتی دربارهٔ زبان و ادبیات ژاپون بطبع رسانید. بعدها سال ۱۸۵۹-۱۸۶۲ که راه ژاپون بروی تمام اروپائیا باز شد زیبولد دوباره باین کشور مسافرت کرد (و بسال ۱۸۶۶ در گذشت).

ژزوئیت‌ها که از ژاپون اخراج شده بودند با موفقیت فعالیت خود را در چین ادامه میدادند. این فرقه در چین برخلاف آنچه در ژاپون کرده بود مقدرات خود را با مقدرات يك ملت بهم پیوند نداد. مبارزه بین ملل مختلف برای کسب سیادت در دریا در فعالیت میسیون ژزوئیت در چین فقط از این نظر منعکس گردید کدش رکت عمده در این فعالیت از نمایندگان يك ملت به نمایندگان ملت دیگر انتقال مییافت. رجال عمده میسیون ژزوئیت در اول کار پرتغالیها، اسپانیولیها و ایتالیائیها بودند. بعداً هم فلامانديها و آلمانیها وارد اینکار شدند. در اواخر قرن هفدهم بواسطه سیاست استعماری کولبر، ژزوئیت‌های فرانسوی وارد چین شدند و باید گفت که تألیفات عمده از لحاظ آموختن ادبیات جغرافیا و تاریخ چین که ارتباطی با فعالیت میسیون داشتند متعلق بآنان میباشد. از جمله کالاهای تجارت چین با اروپا کالای چای اهمیت خاصی احراز کرد. چای را عربها از سابق میشناختند ولی در قرون وسطی جزو کالاهای صادراتی نبود. مسلمانها در قرن شانزدهم با کلمه «چای» آشنا بودند بهمان شکلی که بعدها این کلمه وارد زبان روسی شد، ولی فقط از صادرات چای چین به ثبت ذکر شده است. اولین محموله چای بسال ۱۶۳۶ وارد پاریس شد. یعنی بسال ۱۶۳۶ و سه سال زودتر از ورود آن بمسکو. بطوریکه معلوم است در زبانهای اروپای غربی بجای کلمه «چای» يك کلمه از جنوب چین معمول گردید. مباحثین مذهبی که برای همه عمر در چین سکونت میگزیدند زبان و رسوم و آداب کشور را یاد میگرفتند و در معرض نفوذ تمدن چینی واقع میشدند و در عین حال بخاطر معاومات علمی که از اروپا آورده بودند مقام برجسته‌ای در دربار امپراطورهای چین احراز

میگردند. هر چند که هیچیک از مبلغین مذهبی در چین مورد آن درجه احترام قرار نگرفت که ماتئوریچی، که بسال ۱۶۱۰ در گذشت، از آن استفاده میکرد. حکومت چین برای معلومات نجومی و اخترشناسی ژزوئیتها ارزش خاصی قائل بود. با کمک آنها ممکن بود اشتباهات تقویم را که تهیه آن در چین يك امر مهم دولتی بشمار میرفت اصلاح کند. تقویم بحکمرانان زیر دست دولت ارسال میشد و علامت آن بود که آنها را از جمله اتباع امپراطوری بشمارند پیشگویی صحیح خسوف و کسوف برای این لازم بود که ملت آنها را يك غضب آسمانی نشمارد، زیرا علت این غضب را همیشه نتیجه کارهای امپراطور میدانستند که در قبال آسمان مسئول ملت خود بود. مسلمانها در سایه معلومات نجومی حتی در دوره سلسله مین (۱۳۶۸-۱۶۴۴)، که دشمن ملل دیگر بود، کرسی ریاضی (یا نجومی) را اشغال کرده بودند. در دوران اولین امپراطوری سلسله جدید منچوری، که چین را بسال ۱۶۴۴ فتح کرده بود، يك مبلغ ژزوئیتی بنام آدام شال در رأس این کرسی قرار گرفته بود. آدام شال اصلش از کان بود و در سال ۱۶۲۲ در دوران سلسله مین وارد چین شد و در زمان این سلسله هم مقام برجسته‌ای احراز کرده بود. نامبرده از سال ۱۶۲۸ بمقام مربی برادران امپراطور منصوب شد. مقام عالی که ژزوئیتها احراز کرده بودند ممکن نبود تحریکاتی برضد آنها از طرف بزرگان قوم ایجاد نکند. بر اثر همین تحریکات بود که آدام شال مدتی مورد بی لطفی قرار گرفت. شال در ۱۶۷۰ در گذشت. همین طور مقدرات ور بیست که بسال ۱۶۵۹ وارد چین شده و مدتی همکار و مدافع شال بود و از سال ۱۶۷۱ در رأس کرسی نجومی قرار گرفت. نجوم اروپائی بر اثر فعالیت ژزوئیتها نجوم مسلمانها را از چین تحت فشار قرار داد و این یکی از علائم روشن این واقعه است که اولویت بالقطع بعلم اروپائی و بطور کلی بتمدن اروپائی انتقال یافت.

خدماتیکه ژزوئیتها بدولت چین انجام دادند به تهیه تقویم محدود نشد. ژزوئیتها حتی در رشته امور جنگی راهنمای چینها شدند. حکومت امپراطور

کانسی در موقع خاموش کردن يك شورش از توپهائی استفاده کرد که آن توپها را بر حسب تعلیمات ور بیست ریخته بودند. وقتی روابط چین با روسیه شروع شد ژزوئیتها در این روابط نه تنها مترجم چینیها بلکه مدافع منافع آنان بودند. ژربیلئون یکی از پنج مبلغی بود که بسال ۱۶۸۵ از فرانسه اعزام و بسال ۱۶۸۸ وارد چین شده بودند. نامبرده با ور بیست امپراطور کانسی را در سفر منچوری همراهی میکردند. ژربیلئون و مبلغ دیگری بنام پیرا از جانب دولت چین با روسها در نرچینکس مذاکراتی کردند و از نمایندگان روس تخفیفهائی گرفتند که خود چینیها بدان امیدوار نبودند. ژزوئیتها برخلاف کارهائی که مبلغین در ژاپون مرتکب شده بودند در زمینه تبلیغات مذهبی، برخلاف عملیات مبلغین در ژاپون سعی میکردند اقداماتی بعمل آورند که شیوع مسیحیت منجر بدان نشود که مبلغین یا آنهاستیکه تازه بدین مسیح در آمده بودند با دولت تصادف و کشمکش کنند. ژزوئیتها ثابت میکردند که عقاید کنفوسیوس بیشتر سیستم فلسفه عمای را دارد و چندان با مذهب سروکار ندارد. گفتههای کنفوسیوس با هر گونه عقاید مذهبی آشتی پذیر بود. اینک رشته اساسی این سیستم یعنی ستایش اجداد با تقاضاهای مسیحیت مخالفتی ندارد حتی کاملاً با وصیت پنجم (بحساب کاتولیکها چهارم) تطبیق میکند و بیاد کنفوسیوس وجدولهای او با اسامی اجداد احترام میگذارند ولی نه در معبد بلکه در تالار و بدانجهت این سنن و آداب نباید برای مسیحیان مثل بت پرستی غیرمجاز شناخته شود. بدین ترتیب ژزوئیتها از زمان ماتئوریچی برای معنی کردن مفاهیم مذهبی مسیحی اصطلاحاتی بکار میبردند که از ادبیات کنفوسیوسی اقتباس کرده بودند. ژزوئیتها اولین مبلغین مسیحی در چین نبودند که بدین اصول متوسل میشدند. اثر جالب توجهی که از قرن هشتم مانده و در سال ۱۶۲۵ بدست ژزوئیتها در سی - آن - فو کشف شده بدلیل فوق الذکر تا مدت مدیدی مورد سؤنظن دانشمندان بود. اثر مزبور نشان میدهد که مبلغین شامی در اینکه با چینیها بزبانی که مفهوم آنها باشد حرف بزنند کمتر از ژزوئیتها مساعی بکار نمیبردند.

حتی مسلمانها با عقاید چینیها توافق میکردند. در ادبیات چینی - اسلامی تشبثاتی دیده میشود که محمد (ص) را قرین کنفوسیوس بشناسند. در مساجد تابلوهائی بود که روی آنها با ذکر نام امپراطور چین آرزو کرده بودند که ده هزار بار ده هزار سال زندگی کند. مواقع عبادت حتی عطریاتی بخور میدادند. با اینحال مسلمانها موقعیت اختصاصی و انحصاری خود را در بین ملت چین کاملاً درک میکردند و سنن و آداب مذهب خود را با دقت رعایت مینمودند، منجمله خوردن گوشت خوک را که خوراک عمده سایر چینیها بود قدغن میکردند. اسلوب ژزوئیتها از لحاظ يك وسیله برای تبلیغات مذهبی بمقصود نرسید. نمایندگان محافظه کاران چینی مخصوصاً کارمندان وزارت تشریفات کمافی السابق نظر خصومت آمیزی نسبت بشیوعه سیحیت داشتند. در همانحال تخفیفهائی که در حق تعلیمات کنفوسیوس کرده بودند سایر مبلغین کاتولیک و مخصوصاً دمیونیکنها را بر ضد ژزوئیتها برانگیخت. هنوز قرن شانزدهم و دوران سلسله مین بود که ژزوئیتها مجبور بودند در مقابل دولت چین از اتهاماتی که همدینان آنها برانگیخته بودند از خود دفاع کنند. اسقف شهر ماگائو، در اواخر قرن شانزدهم، باستناد موفقیتهای ژزوئیتها در ژاپون، ژزوئیتها را در مقابل دولت چین متهم بدان نمود که آنها مخفیانه عقد اتحاد با ژاپونیهها دارند و این در زمانی بود که چین با ژاپون جنگ میکرد. استقرار سلسله منچوری مقارن با انتشار فرمان اینتو کنتی دهم پاپ روم بنفع دومینیکنها و بر ضد ژوزئیتها مقارن گردید (۱۶۴۵). یکی از ژزوئیتها بنام مارتینی برای اینکه پاپ را وادار کند که حکم صادره را پس بگیرد عازم اروپا شد و هفت سال در اروپا بسر برد (۱۶۵۰-۱۶۵۷). نامبرده در سال ۱۶۴۳ وارد چین شده و دو کتاب راجع به مسیحیت بزبان چینی نوشته بود. آلساندر هفتم، پاپ جدید روم، در سال ۱۶۵۶ تحت نفوذ نامبرده حکمی صادر کرد و در این مباحثه بنفع ژزوئیتها رأی داد.

در سایه همین حکم بود که ژزوئیتها در دوره سلطنت کانسی (۱۶۶۲-۱۷۲۲) موفق شدند تدریجاً موقعیت خود را استحکام بخشند. امپراطور در آغاز سلطنت خود

تمایلی نسبت بمبلغین نداشت . آدام شال مورد خشم و غضب قرار گرفت . فرمان صادره راجع بمنع مسیحیان در ساختن کلیسیاها و انتشار مذهب خود در سال ۱۶۷۱ هم تأیید گردید و این موقعی بود که اتهامات بر علیه شال فقید بی اساس شناخته شده و پست مزبور بوریست وا گذار شده بود . ولی مبلغین معتقد بودند که امپراطور این قدغن را برای ظاهر سازی بعمل آورده تا بدینوسیله وزارت تشریفات را راضی سازد . در سال ۱۶۹۲ فرمانی صدور یافت که بحال مبلغین مساعد بود . در سال ۱۷۰۲ مبلغین موفق شدند که در قسمت ممنوعهٔ پکن کلیسیا را براه بیاندازند ، یعنی در قسمتی که کاخ امپراطوری و ادارات دولتی جای داشتند . مبلغین که در خدمت دولت چین قرار داشتند جزو اتباع چین محسوب میشدند و حتی امضاء میدادند که برای همیشه در چین خواهند ماند .

در اوایل قرن هیجدهم کارها دوباره برای ژزوئیتها بصورت نامساعدی در آمد . در روم مجدداً جریانی که نسبت بژزوئیتها خصومت آمیز بود تفوق یافت . پاپ روم نماینده‌ای با عنوان رئیس تمام مبلغین بچین اعزام کرد و در همان حال از امپراطور تمنا نمود که مسیحیان چینی را مجبور نکند مراسمی بجا آورند که با مذهب آنها وفق نداشته باشد . در نظر امپراطور این تقاضا يك نوع مداخله در امور داخلی چین محسوب میشد . نمایندهٔ پاپ که در سال ۱۷۰۵ وارد چین شد در بدو امر با احترامات زیادی از طرف امپراطور پذیرفته شد ولی بعد مورد خشم و غضب قرار گرفت و بسال ۱۷۱۰ در ماکائو در گذشت . رفتار امپراطور نسبت بمبلغین تغییر کرد . در سال ۱۷۰۷ چند نفر از مبلغین تبعید شدند در ضمن این اقدام شامل حال بعضی ژزوئیتها مانند ویس دلو که با نظریات اکثریت نمایندگان این فرقه همراه نبودند گردید . سایر مبلغین فرامینی از امپراطور گرفتند که بآنها اجازه داده میشد در چین بمانند . در ضمن فرامین مزبور فقط بژزوئیتها و فرانسیسکانها داده شد .

وضعیت مبلغین بعد از مرگ کانسی بدتر شد . یون - چژن ، امپراطور

جدید (۱۷۲۳-۱۷۳۶)، در همان سال اول سلطنت خود فرمانی صادر کرد که بموجب آن بمبلغین اجازه داده میشد که فقط در پکن و ما کائو زندگی کنند. بر حسب تقاضای مبلغین دولت بعدها موافقت کرد که کانتن جایگزین ما کائو باشد ولی باین شرط که هیچگونه شکایتی از مبلغین در بین نباشد. در دوره تسیان - لونه، امپراطور بعدی (۱۷۳۶-۱۷۶۹)، بر علیه مبلغین و آنهاییکه تازه مسیحی شده بودند اقدامات شدیدتری بعمل آمد ولی برخلاف گفته‌های يك محقق روسی (ك. آ. سکاچکوف) مبلغین در این دوره هم همانطوریکه در قرن هفدهم در ژاپون دیده شد بالتمام اخراج نشدند. کرسی ریاضیات کمافی السابق باروپائیهای تعلیم یافته‌ای احتیاج داشت. علاوه بر آن دولت چین استادان و نقاشان اروپائی را بخدمت میپذیرفت. در سال ۱۷۸۱ پسر ارشد امپراطور کلیسیارا بازدید کرده بمبلغین بالطف و عنایت رفتار نموده حتی سعی میکرد آنها را قانع کند که سایر اروپائیها را هم بخدمت پدرش جلب کنند. مبلغین در آن زمان فقط با عناوین ریاضی دان و استاد و نقاش بچین راه مییافتند. با این حال حتی در آن زمان که در ولایات کلیسیاها را خراب میکردند و مبلغین را مورد تعرض و تعقیب قرار میدادند، روحانیون مسیحی در پکن مورد کمترین فشار و تضییقات نبودند و حتی میتوانستند سنن و آداب مذهبی را نسبت بچینیها بموقع اجرا گذارند. مبلغین این اختلاف را که در اقدامات دولت چین دیده میشد از علایم لطف و عنایت خداوندی میشمردند. از سال ۱۸۰۴ دیگر بمبلغین جدید راه نمیدادند ولی مبلغین سابق در پکن مستقر بودند. میسیون روحانی روس سال ۱۸۲۰ سه نفر از مبلغین را در پکن ملاقات کرد که در خدمت کرسی ریاضیات بودند. یکی از آنها علاوه بر شغل فوق الذکر مترجم میسیون روسی بود. مقارن این زمان این مسئله بمیان آمد که مبلغین کاتولیک را بکلی از کرسی ریاضیات اخراج کنند و بجای آنها نمایندگانی از روحانیون روس بگمارند و این کار با سطح معلومات روحانیون روسی مشکل امکان پذیر بود. با اینحال در سال ۱۸۲۶ ریاضی دانهای اروپائی معزول شده و میبایستی چین را ترك کنند. فقط به يك کشیش پیرمرد

و فرتوت اجازه دادند که در پکن بماند و نامبرده بسال ۱۸۳۸ در آن شهر بدرود زندگی گفت. مبلغین در جریان ترك چین قسمتی از اموال خود را بمیسیون روحانی روس تسلیم کردند. بیکی از اعضای همین میسیون که کشیشی بنام دانیل سیویاف بود قسمتی از کتابخانه سابق ژزوئیتها نصیب شد. بعدها این کتابخانه بتصرف و ملکیت دانشگاه قازان در آمد. قسمتی از کتابهای ژزوئیتها در پکن ماند و سالها بعد مورد استفاده ك. آ. سکاچکف قرار گرفت.

در تاریخ تحقیقات راجع به چین کارهای ژزوئیتها و سایر مبلغین کاتولیک تا قرن ۱۷ - ۱۸ مقام بس ارجمندی دارد. در سایه اقامت طولانی در چین مبلغین موفق میشدند سخن شفاهی و کتبی چینی را بطرز اکمل یاد بگیرند بطرزیکه بعدها اروپائیان بندرت بدان نایل میشدند. در سایه زحمات ژزوئیتها اولین تألیفات راجع بزبان چینی اولین ترجمه‌های تألیفات ادبی چین و اولین کتابهای مخصوص تاریخ و جغرافیای چین که در مبنای منابع چینی نوشته شده بود در اروپا ظاهر گردید. در همان قرن هفدهم بود که تألیفات مارتینی و اقامت او در اروپا نفوذ زیادی در آشنائی اروپائیان با زبان و تاریخ چین داشت. از تألیفات مبلغین در قرن هیجدهم راجع بزبان چینی بیش از همه تألیفات يك نفر ژزوئیت بنام پرمار بیش از همه شهرت دارد (نامبرده بسال ۱۶۹۹ وارد چین شد و بسال ۱۷۳۶ در گذشت). از تألیفات مربوط بتاریخ چین کتاب گوبیل (که بسال ۱۷۵۹ در گذشت) و مالیا شهرت دارد.

مالیا مؤلف (۱۷۷۷-۱۷۸۱) « Histoire générale de la Chine »

میباشد. اولین ترجمه کامل کتابهای کلاسیک چین را بسال ۱۷۱۴ کشیشی بنام نوئل (Noël) بوجود آورد. علاوه بر تألیفات جداگانه‌ای که انتشار می‌یافت در همان قرن هیجدهم مجموعه‌های بزرگی از مطالبی که در مبنای گزارشهای ارسالی مبلغین تهیه میشد بطبع میرسید. اولین مجلد از این مجموعه‌ها را دو هالد (du Halde) در سال ۱۷۳۵ بطبع رسانید. نامبرده منشی فرقه ژزوئیتها در ایالات

فرانسه بود و مجموعه فوق را در چهار جلد تحت عنوان :

Description géographique, historique, chronologique, politique et physique de l'empire de la Chine et de Tartarie chinoise بطبع رسانید .

بعدها مجموعه‌های مفصلتری مانند:

« *Lettres édifiantes et curieuses, écrites des missions étrangères* » که چندبار بطبع رسید و

« *Mémoires concernant l'histoire, les sciences, les arts, les mœurs, les visages etc. des Chinois, par les missionnaires de Peking* » (جلد ۱۵، ۱۷۹۱-۱۷۷۶)

و در قرن نوزدهم دو جلد دیگر از طبع خارج شد و

Description générale de la Chine

(طبع گروزیه . طبع اول بسال ۱۷۸۵) بعنوان سیزدهمین چاپ متمم «تاریخ چین» منتشر شد .

فعالیت ژزوئیت‌ها محدود بحدود چین تنها نبود . آنها ، علاوه بر مسافرتهائی که همراه امپراطورها بمغولستان و منچوری می‌کردند ، بسرزمینهای سرحدی کره هم رسوخ پیدا می‌کردند . در سال ۱۷۰۹ ژزوئیت‌ها نقشه شبه جزیره را تهیه کردند . دورویل که بسال ۱۶۵۹ همراه ورپیست وارد چین شد در معیت مبلغ دیگری بنام گریوبر در سال ۱۶۶۱ در مدت ۶ ماه راه پکن تا لاهاسا را طی کرد و از آنجا در سال ۱۶۶۲ از راه هیمالای به آگرو رفت که یکی از پایتخت‌های « مغولهای بزرگ » بود . قبل از آنهم مبلغین به قسمت جنوب غربی تبت از هند راه پیدا کرده بودند . بدین سان بود مسافرت ژزوئیت پرتغالی بنام آنتونی دان درادا (۱۶۲۴-۱۶۲۵) که سایر مبلغین باو تاسی جستند . در سال ۱۶۵۲ مبلغین ژزوئیت بعلل سیاسی مجبور شدند خاک تبت را ترک کنند . مبلغین ژزوئیت در قرن هیجدهم دوباره از هند وارد تبت شدند . ایپولیت دزی دری پنجسال (۱۷۲۱-۱۷۱۶) در لاهاسا بسر برد و این

شهر را بر اثر تصمیم پاپ که بنفع کاپوتسینها که در سال ۱۷۰۸ وارد تبت شده بودند و با ژزوئیتها رقابت داشتند ترك گفت. در دوره سلطنت تسیان - لون که اخراج مبلغین از ایالات چین بعمل آمد فعالیت کاپوتسینها هم در تبت قطع شد. حرکت آنها از تبت در سال ۱۷۴۵ بوقوع پیوست. اقامت ژزوئیتها و کاپوتسینها در لهاسا برای دنیای علم نتایج بزرگی مثل فعالیت ژزوئیتها در چین نداشت. در ضمن باید گفت گزارشات مبلغینی که در تبت کار میکردند بالتمام انتشار نیافته و قسمتی از آنها بصورت خطی باقیمانده است.

مطالب تاریخی که ژزوئیتها از منابع چینی بدست آوردند تنها بچین مربوط نبود. آنها برای اولین بار اخبار مورخین چینی را راجع بملل آسیای وسطی مورد توجه قرار دادند. این اخبار تا کنون ذی قیمت مانده و برای چندین قرن انحصاری بود و منبعی برای مطالعه تاریخ آسیای وسطی بشمار می آمده است. ویسدلو که بسال ۱۶۸۸ باتفاق ژربیل اون وارد پکن شد مؤلف اولین «تاریخ تاتار» بود که در مبنای منافع چینی نوشته شده بود. بنا بر عقیده ویسدلو یادداشتهای اومیبایستی مکمل دایرةالمعارف بزرگ در بلو باشد که مخصوص دنیای مسلمین بود. از همین جا پیدا است که در آن زمان تصدیق داشتند که در مطالعه تاریخ آسیای وسطی لازم است که متخصصین شرق اقصی بامتخصصین شرق نزدیک همکاری کنند. بنا بر این تألیف سنکوفسکی راجع به بخارا که بسال ۱۸۰۴ انتشار یافت متمم تألیف بزرگ دگینی (Deguignes) راجع بتاریخ کوچ نشینان آسیای وسطی نامیده شد که در اواسط قرن هیجدهم بیشتر از روی منابع چینی تدوین یافته بود. بطور کلی دنیای عام اروپا در سایه ژزوئیتها مطالب زیادی برای تحقیقات درباره شرق اقصی بدست آورد، ولی تدوین و تنظیم این مطالب بر طبق مقتضیات علم اروپائی کاری بود که میبایستی نسلهای آینده علما انجام دهند. ژزوئیتها و همینطور هم بسیاری از اروپائیا بعد از آنها که برای مدت مدیدی در چین اقامت گزیدند بحدی تحت نفوذ تمدن چینی قرار گرفتند که در نظر آنها تمام شئون زندگی کشور و منجمه

اسلوب‌های دانشمندان چینی بمظاهر زندگی اروپا تفوق داشتند. مثلاً گوبیل‌سعی میکند ثابت کند که «تاریخ‌های سلسله‌ها» در چین که بتوسط کمیته مخصوصی که برای این مقصود تشکیل یافته بود تهیه گردید احتیاجی بدان ندارند که بوسیله اسلوب‌های انتقاد تاریخ اروپائی مورد آزمایش قرار گیرند زیرا تصمیم موافق يك کمیته دلیل محکمی بنفع صحت وقایع میباشد و این در حکم آنست که چند منبع مستقل شهادت موافق بدهند. حتی در دوره تعقیب مبلغین ما در تألیفات آنها عقاید شیوائی راجع بچین و حکومت آن مشاهده میکنیم. به جلد اول «Mémoires» عکسی از تسیان لون ضمیمه شده و همراه عکس هم اشعار ذیل دیده میشود:

Occupé sans relâche de tous les soins divers

D'un gouvernement qu'on admire.

Le plus grand potentat qui soit dans l'univers

Et le plus grand lettré qui soit dans son empire.

تألیفات ژزوئیت‌ها دوره‌ای بوجود آوردند که نه فقط در تاریخ خاورشناسی بلکه در تاریخ علم جغرافیا نیز جا گرفت. نقشه جغرافیائی بتوسط مائوریچی تهیه شد و در سال ۱۶۰۸ بنظر امپراطور چین رسید. ژزوئیت‌ها معلومات نجومی خود را برای تعیین عرض و طول نقاط و اصلاح نقشه چین بکار میبردند آنها در مبنای مطالعات خود در سال ۱۷۱۸ نقشه امپراطوری چین را برای کانسی امپراطور چین تهیه نمودند. بتوسط همان دیوگالد، که اولین مجموعه گزارشات متعلق باومیباشد، در اروپا کارهای ژزوئیت‌ها و مطالعات نجومی که آنها در چین بعمل آورده بودند معروف گردید. در مبنای همین مطالعات نجومی بود که رفورمی مبتنی گردید که دلیل (که سال ۱۷۲۶ در گذشت) آنرا در نقشه کشی اروپائی بوجود آورد. دلیل جغرافیادان درباری پادشاه فرانسه بود. دلیل چند بار نقشه آسیا را بطبع رسانید ولی باید گفت که چاپهای آخری فرق اساسی با چاپهای اولی داشت. برای اولین بار اشتباهات اساسی جغرافیای باستانی اصلاح گردید و نقشه‌های حقیقی قاره‌ها بوجود آمد. اصلاحات بعدی در نیمه دوم همان قرن بتوسط دانویل بعمل آمد (دانویل در

سال ۱۶۹۷ متولد و در سال ۱۷۸۲ در گذشت . اولین نقشه‌های او منسوب بسالهای ۱۷۲۹ الی ۱۷۳۴ است و اطلس کامل امپراطوری چین هم بسال ۱۷۳۷ تهیه شد . نقشه‌های او بیشتر مربوط بجزئیات جغرافیائی بود . این اصلاحات بیشتر در سایه اطلاعاتی ممکن گردید که روسها راجع به سیبری و آسیای وسطی جمع آوری کرده بودند و دلیل هم تاحدی از آنها استفاده نمود . گذشته از اینها دانویل پیش از اسلاف خود از کارهای مبلغین استفاده کرد . در نقشه دانویل بنیان نقشه‌های بعدی قاره آسیا با توسعه معلومات جغرافیائی درباره آسیای وسطی در قرن نوزدهم و در سایه تحقیقات انگلیسها و روسها پایه گزاری شده بود .

فصل نهم

تحقیقات در قرن شانزده و هفده راجع باسیای مقدم . وارتما .
دلّاء - وائله . اقدامات انگلیسها . اورلئاری . سیاحان فرانسوی .
شرق شناسی . مسافرتها در قرن هیجدهم . انگلیسها در
هندوستان .

پس از کشف امریکا و راه بحری بهند ، آسیای مقدم برای تجارت اروپا فقط در درجه دوم اهمیت قرار گرفت . با اینحال معاملات تجارتنی که بتجارت «لوانتین» موسوم شد اهمیت خود را حفظ کرد . شرق اسلامی بیش از سابق برای حیات سیاسی اروپا اهمیت بزرگی کسب کرد . برای بعضی دولتها ، مثل آلمان ، امپراطوری ترک دشمنی بود که حیات و بقاء دنیای مسیحیت را در معرض خطر قرار میداد . دولتهای دیگر مثل فرانسه میخواستند از ترکهها متحدینی برضد دشمنان اروپائی خود بدست آورند . روابط تجارتنی و سیاسی با شرق در تحت نفوذ موفقیتهای عمومی تمدن اروپائی بیش از پیش در پیشرفتهای خاورشناسی منعکس میشد . در آلمان اولین تألیفات راجع بتاریخ ترکیه منتشر گردید . این تألیفات در مبنای

مآخذهای ترکی نوشته شده . در سال ۱۵۹۱ در شهر فرانکفورت اثری بنام :
 « *Historiae Musulmanae Torcorum de monumentis
 ipsorum exscriptae libri XVIII* » (Leunclavius) تألیف لوئیکلاو
 بطبع رسید . در قرن شانزدهم در پاریس برای اولین بار فکری از قوه بفعل آمد
 که در قرن چهاردهم ابراز شده بود . تدریس دانشگاهی زبانهای شرقی که تا قرن
 نوزدهم منحصر بزبانهای تورات و اسلام بود معمول گردید . اولین پروفیسور زبان
 عربی گیلئوم پستل بود . وی شاید اولین شرقشناسی از آن قبیل بود که فقط در
 قرن نوزدهم با پیشرفت تخصص بکلی از میدان رانده شد . دوستدار با ذوق اسلام
 و ادبیات شرقی که پستل باشد از یک زبان شرقی بسراغ زبان دیگری میرفت و
 میگفت که میتواند بدون مترجم از تمام کشورها بگذرد و بچین برسد . نامبرده
 البته تصور صحیحی دربارهٔ زبانها نداشت و بالتمام در زمینهٔ روایات تورات قدم میزد.
 بعقیدهٔ او زبان یهودی تا واقعهٔ بابل زبان تمام بشریت بود . نامبرده مشاغل علمی
 را با نقشه‌های افسانه‌ای در رشتهٔ سیاست و تبلیغات مذهبی بهم میآمیخت . البته
 مجذوبیت این قبیل مستشرقین از اهمیت آنها از لحاظ پیش آهنگان علوم در تمام
 رشته‌های خاورشناسی نمیکاهد . آنها از زبانهای تورات و اسلام که منحصرأ در
 دانشگاهها تدریس میشدند بزبانهای شرق اقصی میپرداختند ، همان زبانهایی که
 در آن زمان بر اثر زحمات ژزوئیتها برای اولین بار در دسترس علمای اروپائی قرار
 گرفتند . مثلاً در قرن هفدهم یک خاورشناس هلندی بنام یاکف گلیوس شاگردی
 یک ژزوئیت بنام مارتینی را قبول کرد . بطور کلی هلند در نیمهٔ اول قرن هفدهم
 یک مدرسهٔ تمامعیار خاورشناسی داشت که نمایندگان عمدهٔ آن « گلیوس » ، « ارپنیوس »
 (پسوندهای لاتینی که باسامی خانوادگی آنها ملحق شده طبق معمول آن زمان است)
 و وارنر بودند . مجموعهٔ کتب خطی که وارنر بدانشگاه لیدن گذاشت بنام :

Legatum Warnerianum

معروف گردید . گلیوس گرد آورندهٔ قاموسهای عربی و فارسی چندبار بمشرق زمین

مسافرت کرد و بهراکش و آسیای صغیر و شام سفر نمود. علمای این مکتب از لحاظ وسعت مساعی علمی مکتب زبان شناسان عربی قرن هیجدهم را پشت سر گذاشتند. بنیان گزار این مکتب هم يك مستشرق هلندی بود (آ. شولتنس ۱۶۸۶ - ۱۷۵۰) معلوماتیکه مستشرقین از آثار ادبیات عرب استخراج میکردند در پیشرفت سایر رشته‌های معلومات، بخصوص جغرافیا، منعکس میشد. پستل از علمای جدید اروپای غربی بود که برای اولین بار از يك تألیف جغرافیائی عربی استفاده کرد. مقصود تألیف ابوالفدا است که در قرن چهاردهم تألیف خود را از روی تألیفات دیگران بوجود آورد. اولین ترجمه این کتاب بزبان اروپائی فقط در قرن هیجدهم بوجود آمد. خیلی جلوتر از این اروپائیه با مجموعه ادریسی آشنا شدند (متن عربی آن یعنی فقط منتخباتی از آن بسال ۱۵۹۲ در رم بطبع رسید). باز مدتی جلوتر از آن اروپائیه از روی جغرافیای عربی اطلاعاتی بدست آوردند و این اطلاعات از روی کتابیکه يك عرب افریقائی راجع بافریقا نوشته بود بدست آمد. عرب فوق‌الذکر بدین مسیح درآمده بود. اسم مسلمانان او حسن ابن محمود بود. در حدود سال ۱۵۲۰ نامبرده بدست دزدان دریائی اسیر شد که او را بحضور پاپ لیون دهم بروم آوردند. در سال ۱۵۲۶ تألیف خود را درباره افریقا بزبان ایتالیائی ترجمه کرد. تألیف مزبور بیشتر شامل اطلاعاتی است که نامبرده در جریان سفرهای خود جمع آوری کرده است، ولی باید گفت که مؤلف نامبرده از تألیفات جغرافیادانهای قرون وسطی مثل ادریسی و البکری و مسعودی استفاده کرده است. اصل متن عربی از بین رفته و متن ایتالیائی آن فقط از روی آنچه راموزیو (۱۵۵۰) بطبع رسانیده معروف میباشد. از روی همین متن بعدها ترجمه‌هایی بزبانهای مختلف کردند و منجمله در سال ۱۶۰۰ بزبان انگلیسی ترجمه کردند (با ضمیمه‌های زیاد). کاملاً طبیعی است که از بین تألیفات جغرافیائی و تاریخی شرقی آنچه مورد مشغولیت علمای اروپائی گردید قبل از همه مقتبسات بعدی بود. این تألیفات موفق شدند که در مشرق زمین مبانی اولیه را از میدان بدر کنند و بدینجهت قبل از دیگران

باروپا راه یافتند. زودتر از اینهم تألیفات اقتباسی مسلمین در اروپا مورد مطالعه قرار گرفت و تألیفات تاریخی مسیحیان شرقی که آنهم از مقتبسات تشکیل یافته بود بطبع رسید. اروپائیان در مواقع مسافرت بمشرق زمین مخصوصاً شام مورد مهمان-نوازی در دیرها و خانه‌های مسیحیان قرار می‌گرفتند. در آنجا السنه شرقی را می‌آموختند و دستورات و مساعدتهائی، مخصوصاً در مواردیکه مجبور بودند مسافرت را بشکل مسلمین ادامه دهند، فرامی‌گرفتند.

گذشته از ترکیه، ایران هم مقصد سیاحان اروپائی بود. سلاطین اروپائی در ایران کماکان متحدینی بر علیه ترکیه جستجو می‌کردند. در سال ۱۵۲۳ شاه اسمعیل نامه‌ای برای شارل پنجم فرستاد. در سال ۱۵۲۹ از طرف شارل پنجم هیئت سفارتی بحضور شاه اسمعیل اعزام گردید (در اروپا هنوز نمیدانستند که شاه اسمعیل در سال ۱۵۲۴ در گذشته). تجاری که در جستجوی راههای تجارتی جدید بودند از راه روسیه بایران می‌رفتند. بالاخره سیاحان و مسافرین ماجراجو در ایران بمراتب بیش از ترکیه موفقیت داشتند. این نوع جدید از سیاحان در قرن شانزدهم اهمیت برجسته‌ای در تاریخ آشنائی اروپا با خاور زمین کسب میکند. این قبیل سیاحان که نه تاجر بودند و نه مبلغ و نه سفیر و نه دانشمند، بیش از همه در تحت نفوذ شکستهای در زندگی و رضایت بخش نبودن وضعیتی که مجبور بودند در جامعه اروپائی داشته باشند بمشرق زمین سفر می‌کردند. آنها امیدوار بودند که در کشور غریب و بیگانه میدان وسیعتری برای قوای خود پیدا کنند و زندگی را از خاطرات و تأثیرات گوناگون بیشتری مملو سازند و در صورت مراجعت بوطن با تعریف‌های خود راجع بسرزمینها و ملل غیر مشهور مورد سپاسگزاری و احترام همشهریان قرار گیرند. وسایلی که برای کشف نفوذ در دربار سلاطین شرقی بکار می‌بردند برای اروپائیان در آسیای مقدم همان بود که در شرق اقصی دیده میشد. معلومات نجومی که در نظر مسلمین ذی‌قیمت بود و مخصوصاً معلومات در کارهای نظامی و جنگی که اولویت اروپائیان بعد از اختراع باروت بطور قطعی محرز شده بود تأثیر زیادی

داشت. برجسته‌ترین این قبیل سیاحان در صورت موفقیت بعنوان داوطلب در سیاست و علم عرض اندام می‌کردند و از نفوذ خود برای خدمت بمنافع سیاسی وطن خود استفاده مینمودند و تا آن حدیکه بدون تدارکات مخصوص میسر بود مطالب جدیدی برای علم بدست می‌آوردند.

در سال ۱۵۰۲ لودوویکو وارتما که اصلش از بولونی بود از ونیز عازم مشرق زمین شد. بنا به گفته‌های خود وی نامبرده در سیاحت و مسافرت وسیله‌ای میدید که در سایه آن میتوانست موقعیت محترمی در جامعه معاصر احراز کند. بنظر او چنان میرسید که دادن اطلاعات جدید بمردم بهترین وسیله‌ای است که در سایه آن میتوان احترام خلق را بدست آورد. برای نیل باین مقصود دو راه وجود داشت: یکی راه علمی کتابی و دیگری سیاحت در سرزمینهای ناشناس. راه اول با تمایلات وارتما وفق نمیداد، بدینجهت نامبرده راه دوم را انتخاب کرد. مشارالیه در مصر مدت زیادی توقف نکرد زیرا این کشور بعلت روابط نزدیک با ونیز خیلی در وطن او معروف بود. این است که وی بشام عزیمت نمود. در عشق زبان عربی را فرا گرفت و بعنوان یکنفر مسلمان بکاروان زوار ملحق شد و با این کاروان بمکه مسافرت کرد و در تمام مراسم مقدسات اسلامی شرکت نمود. وارتما اولین اروپائی است که بعنوان یکنفر مسلمان بمکه راه یافت و تنها کسی است که از شام عازم این مسافرت شد. سایر اروپائیها همیشه بکاروان مصر ملحق میشدند. مشارالیه از مکه عازم جده شد و از آنجا با کشتیهای تجاری مسلمانان بیمن، عدن، ایران، هند، و مجمع‌الجزایر هند تا جزایر ملوک سفر کرد. خط سیر مسافرت و سیاحت او بر حسب پیش آمد تصادفی معین میشد، هیچ نقشه‌ای که قبلاً تهیه شده باشد نداشت. او بایک تاجر ایرانی دوستی نزدیکی بهم رسانید و میخواست همراه او بآسیای وسطی برود و تا هرات هم جلو رفت ولی وقایع جنگی آن زمان هر دو را مجبور کرد که از قصد خود صرف نظر کنند و راه هند را در پیش بگیرند. در نظر داشت که از هند عازم

چین بشود. در بنگاله با دونفر مسیحی شامی که از شهری بنام Sarnau در چین بودند (از اینجا معلوم میشود که در آن زمان در کشور چین هنوز نتایج فعالیت نستوریانهای دوره مغول از بین نرفته بود) چند نفر از حکمرایان مسلمان میخواستند از معلومات نظامی و جنگی و ارتما برای مبارزه با پرتغالیها استفاده کنند و برای این مقصود مشارالیه میبایستی برای آنها توپ بسازد ولی وجدان او اجازه نمیداد که بمسلمانان در جدال با مسیحیان کمک کند. وی موفق شد که از کلکته به کانا نور که در دست پرتغالیها بود فرار کند. اطلاعات مشارالیه موجبات موفقیتهای عساکر پرتغالی را فراهم آورد و وارتما در مقابل این خدمت پس از آنکه در حدود سال ۱۵۰۸ از راه لیسبن با اروپا مراجعت نمود از طرف پادشاه پرتغال بداشتن عنوان سلحشور مفتخر گردید.

در قرن هفدهم از همان شهر ونیز يك ایتالیائی دیگری بنام پیتر و دلا - واله (در سال ۱۵۸۶ متولد شد) که از اشراف روم بود، بمشرق زمین مسافرت کرد. دلا - واله برخلاف وارتما از مردم تحصیل کرده عهد خود و عضو جمعیت بشردوستی «Umoristi» بود و در این جمعیت عنوان یا لقب «جالب» «Fantastico» را داشت.

نامبرده بعلت شکست در عشق لقب «Pellegrino» را برگزید و در سال ۱۶۱۴ بسیاحت مشرق زمین رفت. از ونیز از راه دریای عازم قسطنطنیه شد. از قسطنطنیه بمصر رفت. از آنجا هم از راه خشکی بشام عزیمت نمود. به بیت المقدس سفر کرد. از شام از راه بین النهرین عازم ایران شد و در ایران موفق گردید که در دربار شاه عباس کبیر نفوذی بهم رساند. در زمان مسافرت از راه بین النهرین بسال ۱۶۱۶ با یکدختر شامی ازدواج کرد. در سال ۱۶۲۲ آن دختر را در ساحل خلیج فارس از دست داد. جسد مومیائی شده او را در تابوتی قرار داد و این تابوت را تا مراجعت بروم، که بسال ۱۶۲۶ روی داد، همراه داشت. مشارالیه در ایران شخصاً در جنگهای شاه عباس با ترکها شرکت کرد و نقشه اتحاد با قزاقهای روسی را بر ضد ترکها

تدوین نمود. از ایران هم بهند سفر کرد و در هند هم شهرهای ساحلی را از سورات تا کلکته دیدن نمود. در مراجعت از راه دریا ببصره رفت و از بصره هم از راه خشکی عازم اسکندریه شد. نامبرده خاطرات خود را در «نامه‌های دوستانه» بسوی وطن شرح میداده و از این نامه‌ها در دوره حیات او فقط نامه‌هایی از ترکیه انتشار یافت. علاوه بر آن مشارالیه تاریخ شاه عباس را نوشت که صورت مدح شیوائی را از این شاه دارا میباشد (این تاریخ بسال ۱۶۲۸ در ونیز بطبع رسید ولی انتشار نیافت). وی در نامه‌های خود نه تنها درباره کشورهای که دیده بود سخن میراند بلکه وقایع سیاسی آن زمان را هم مخصوصاً مبارزه شاه را با پرتغالیها با کمک انگلیس‌ها شرح میداد. مسافرت پیترو دلا - واله اولین اطلاعات مختصر را درباره خرابه‌های بابل و اولین شرح مفصل خرابه‌های پرسپلیس و اولین نمونه خط میخی ایرانی را تقدیم دنیای علم اروپا نمود. دلا - واله نه تنها با زبانهای شرقی آشنائی داشت بلکه با مؤلفین شرقی هم آشنا بود و گاهی در نوشته‌های خود بمؤلفین شرقی استناد میجوید. مشارالیه نسخه‌های خطی شرقی و منجمله تاریخی را با رونوشت‌های کتیبدهای شرقی باروپا آورد. وی رویهمرفته برای ایران مزیت و تفوقی در مقابل ترکیه قائل است. ترکیه بنظر او بیشتر به یک کشور وحشی‌ها و بربرها شباهت دارد هر چند که نامبرده در بعضی موارد با تمجید و تحسین درباره پارچه‌های ترکیه سخن میراند و اما درباره ایران میگوید که ایران در هیچ مرحله از اروپا عقب نمانده است و این در صورتی است که محصولات صنعتی و «بعضی چیزهایی را که مربوط بخوشی زندگی است» بحساب نیاوریم. این نکته جالب توجه است که دلا - واله در ایام تحصیل زبان ترکی در قسطنطنیه میگوید که در وطن خودش نمیتوانست این زبان را یاد بگیرد و حال آنکه در ایتالیا میتوانست معلمین خوبی برای زبان عربی پیدا کند. از این جا معلوم میشود که شرق‌شناسی نظری در آن زمان تاچه حد بشرق‌شناسی عملی تفوق داشت. مزاج آشفته مؤلف مزبور اجازه نمیدهد که اهمیت زیادی برای اظهار نظرهای او قائل بشویم. مثلاً در یک جا با یک نوع نظریه منفی درباره شاه

عباس سخن میگوید و در جائی دیگر تمام تهمت‌هایی را که زده پس میگیرد و میگوید که این تهمت‌ها را در تحت نفوذ اوقات تلخی و عصبانیت زده است. بملاحظه تحصیلات و معلومات نوع پرستی که داشته او هم مثل سیاحان و نیزی قرن شانزدهم غالباً در توصیفات خود اصطلاحات جغرافیائی یونانی را بکار میبرد، مثلاً از ساسانه جبال «تاور» و «ایمای» سخن میراند. بعد از مراجعت با اروپا در شهر روم مقیم شد ولی دیری نگذشت که اخلاق لجام گسیخته‌اش او را بمرحله قتل نفس رسانید و بدینجهت مجبور شد روم را ترك کند. چندی در حال تبعید بسر برد. بعداً مورد عفو قرار گرفت و بسال ۱۶۵۲ در شهر یکه موطنش بود در گذشت. مسافرت‌های وارتما و دلا - واله آخرین انعکاس اهمیتی بود که يك زمانی و نیز برای تحقیقات راجع بمشرق زمین دارا بود. جمهوری و نیز هیچگونه اقداماتی بعمل نیاورد که از نتایج این سیاحتها و مسافرت‌هایی که از و نیز شروع شده بود استفاده کنند. ظاهراً خود سیاحان هم چندان در فکر منافع و نیز یا سایر شهرهای ایتالیا نبودند. در افکار و پروژه‌های سیاسی آنها فقط درباره منافع مشترك عالم مسیحیت یا کاتولیک سخن میرانند. مسافرت‌هایی که در آن زمان بعضی بدستور دولت‌ها و بعضی هم بابتکار خود داوطلبان از کشورهای که تدریجاً سیادت در راه‌های تجارت جهانی با آنها منتقل میشد انجام میگرفت. بکلی جنبه دیگری داشت.

با پیشرفت و توسعه بحری‌پیمائی انگلیس در قرن شانزدهم شرکت انگلیس‌ها هم در تحقیقات راجع بخاور زمین شروع میشود و حال آنکه انگلیس‌ها در قرون وسطی هیچگونه شرکتی در این تحقیقات نداشتند و این در صورتی است که مسافرت افسانه وار ماندویل را بحساب نیاوریم. انگلیس‌ها در سال ۱۵۵۳ اولین هیئت مسافری قطبی را تحت ریاست ویلوی و چنسلر تشکیل دادند و مقصود این بود که هیئت مزبور راه جدیدی بچین پیدا کند. کشتی که تحت فرمان ویلوی بود با تمام سر نشینانش در دریا‌های قطبی از بین رفت. چنسلر مقدرات خوشتری داشت. نامبرده به بحر ابیض رسید و در آنجا با پذیرائی گرم دولت مسکودو برو شد و تجارت بحری

بین روسیه و انگلیس را بنا نهاد. در انگلستان برای این تجارت کمپانی مخصوصی تشکیل یافت که در آغاز کار امیدوار بود اوهم از راه بحری از روسیه بچین از میان آسیای وسطی راه پیدا کند، راهی که در قرون وسطی اهمیت زیادی در انظارداشت. در سال ۱۵۵۸ نماینده کمپانی بنام آنتونی جنکینسون با مساعدت حکومت مسکو از حاجی طرخان از راه بحر خزر عزیمت کرد، در شبه جزیره منقشلاق پیاده شد و با يك کاروان تجارتي بخيوه و بخارا راه یافت. زمستان را در آنجا بسر برد و پس از آن در سال ۱۵۵۹ در معیت سفرای بخارا و خيوه بروسیه مراجعت کرد. جنکینسون مطمئن شد که رفاهیت اقتصادی سرزمینهای آسیای وسطی و تجارت آنها با چین تنزل فاحشی کرده است. بعد از وی قبل از اینکه فرمانروائی انگلیسها در هند مستقر گردد از طرف انگلیسها هیچگونه اقدامی برای راه یافتن بآسیای وسطی بعمل نیامد. آنچه مسلم است فرمانروائی از بکهای صحرا نشین که سرزمین مزبور را در اوایل قرن شانزدهم تصرف کرده بودند بطور فوق العاده نامساعدی در آبادی آسیای وسطی منعکس گردید. ولی تجار مسلمان بطوریکه از شرح مسافرت گوئس و سایر اطلاعات مستفاد میشود که ما کان از راههای تجارتي بچین استفاده میکردند. انگلیسها پس از آنکه از فکر پیدا کردن راهی از میان روسیه بچین صرف نظر کردند از راه تجارتي که از روسیه و از راه حاجی طرخان و بحر خزر بایران میرفت استفاده نمودند. جنکینسون يك همچون مسافرتي انجام داد. در اواخر همان قرن قبل از پیترو دلا - واله در دربار شاه عباس ماجراجویان انگلیسی یعنی برادران شرلی که یکی آنتونی و دیگری روبرت نام داشت ظاهر شدند. این دو نفر بسال ۱۵۹۸ از اروپا براه افتادند و بعد در ایران بخاطر اطلاعات در امور جنگی موقعیت متنفذي بدست آوردند. تغییر تشکیلات قشون ایران که آن دو بعمل آوردند موجب موفقیت هائی شد که بعداً ایرانیها در مبارزه با ترکها بدان نایل گردیدند. شاه ایران در این مبارزه امیدوار بود که متحدینی در اروپا بدست آورد و روی این فکر سفارتي تحت سرپرستی آنتونی شرلی اعزام کرد. سفارتیکه از راه روسیه در همان

اوایل قرن هفدهم بدربار سلاطین آلمانی و ونیز و پاپ روم و اسپانیا اعزام شد، موفقیتی بدست نیاورد. رئیس این هیئت سفارت را در همان روسیه متهم کردند که هدایای مخصوصی را که برای سلاطین معین شده بود تصاحب نمود. در اسپانیا یکی از اعضای ایرانی سفارت بنام اروچ بیک بدین مسیحی درآمد و برای خود اسم هوانده - ایران اختیار نمود. مشارالیه در اسپانیا ماندگار شد و کتابی بزبان اسپانیولی راجع بایران نوشت. خود آنتونی شرلی درایتالیا ماندگار شد و در ۱۶۱۳ شرح مسافرت‌های خود را بطبع رسانید و اما روبرت شرلی بسال ۱۶۰۸ بایک مأموریت رسمی باروپا اعزام شد، ولی انجام این مأموریت بعلت تحریکات برادرش با مشکلاتی روبرو گشت. نامبرده از اروپا از راه بحری و راه هند بایران مراجعت کرد.

با وجود تغییر راه‌های تجارتنی بین‌المللی تجارت با ایران در ایندوره هنوز برای اروپائیه‌ها یک نوع اهمیتی در بر داشت. تجار اروپائی که بایران می‌آمدند بیشتر برای خرید ابریشم گیلان (ابریشم کاری در ایران فقط در قرن نوزدهم تنزل کرد) و سنگ‌های گرانبها بخصوص فیروزه بود. (معادن فیروزه در خراسان امروزه هم استخراج میشود). ابریشم گیلان که موجب شد در قرن سیزدهم بحریه تجارتنی ژن در بحر خزر عرض‌اندام کند در قرن هفدهم موجب آن گردید که سفارتنی از آلمان بایران اعزام شود. این سفارت رافریدریک چهارم، دوک گولشتن - گوتورپی چندی قبل از بنیان بندرگاه فریدریک شتادت اعزام کردند. نامبرده برای اینکه اهمیت این بندرگاه را بالا ببرد میخواست آنرا مرکز واردات ابریشم ایران قرار دهد. در سفارتنیکه اعزام شد آدام اولئاری (ال‌شیلگر) بعنوان منشی شرکت داشت و مشارالیه از استادان دانشگاه لایپزیک بود. سفارت دوباره از گولشتن اعزام شد. دفعه اول (۱۶۳۳ - ۱۶۳۵) فقط تا مسکو رسید اما هیئت سفارت در مسافرت دومی (۱۶۳۵ - ۱۶۳۹) از راه روسیه بایران عزیمت کرد. در اصفهان بحضور شاه رسید ولی بمقصودی که داشت نائل نگردید. بریوگمان که سفیر کبیر بود با رفتار

خودسرانه خود سایر اعضای سفارت و منجمله اولئاری را برضد خود برانگیخت .
تصادم اولئاری با بریو گمان ، اولئاری را مجبور کرد که از سفارت جدا شود و
داخل خدمت روسها گردد . در دستخطی که تزار روس بنام میخائیل فدوروویچ صادر
کردمی نویسد :

« باطلاع ما رسید که توخیلی عالم هستی در نجوم و جغرافیا دانشمندی علمی
و عملی میباشی و درباره جریانات آسمانها و مساحی زمین و بسیاری از سایر دانشهای
لازمه اطلاع داری و برای ما که پادشاه بزرگی هستیم وجود چنین استادی لازم
است . »

اندک زمانی پس از این خود بریو گمان در گلشتن بزندان افتاد و چندی بعد
اعدام گردید . اولئاری از این تغییرات اوضاع استفاده کرد تا با اجازه دوک به گلشتن
باز گردد . اولئاری در مقدمه ای که برای کتاب خود نوشته ازدوک نامبرده سپاسگزاری
میکند که او را از خدمت روسها رهائی بخشید . شرح مسافرتهای سفارت گلشتن که
اولئاری تدوین کرده و مشتمل بر اطلاعات گرانبهای راجع بر روسیه مسکومیباشد ،
از جمله مهمترین تألیفاتی است که مسافرین اروپائی راجع بایران نوشته اند . یکی از
مزایای این نویسنده دقت کم نظیر و نظرات مستقلی است که از آنها استفاده کرده . مؤلف
مزبور در شرح کشورهای که دیده و در وارد کردن آنها بنقشه جغرافیا از روش
نویسندگان کلاسیک منحرف شده و این کار در نظر دوستان دانشگاهی او موجب
شده که کتاب ناقص بماند . اولئاری در دفاع از این ملامتها ثابت میکند که در
دنیای علم گاهی یک چیزی که در واقع گمراهی دیرینه میباشد از جمله حقایقی بشمار
می آید که همه آن را قبول دارند . اشتباهی که محقق اولی مرتکب شده بتوسط
تمام کسانی که از تألیف او استفاده میکنند تکرار میشود ،

errante uno errant omnes . مسافرت اولئاری موجب آن گردید که
اروپائیهها نه تنها با ایران بلکه با ادبیات فارسی هم آشنا شوند . نامبرده با کمک
یک ایرانی اول کسی بود که « گلستان » سعدی را بزبان آلمانی ترجمه کرد .

حقوردی منشی سفارت ایران در گلشن تا چندی (۳-۱۶۴۲) در خدمت گولیوس بود.

تجارت سنگهای قیمتی سیاحان فرانسوی قرن هفده راهم مثل تاورنیه و شاردن بایران جلب کرد. اولی بین سنوات ۱۶۳۶ و ۱۶۶۳ پنجبار بمشرق زمین مسافرت کرد. دومی دو مرتبه (۱۶۶۴-۱۶۷۰ و ۱۶۷۱-۱۶۷۷) در مشرق زمین بود. مشارالیه در این مدت بمنصب تاجرشاهی و به سمت جواهر شناس در باری منصوب گردید، و در زبان فارسی کاملاً مسلط بود. از ایران هم بهند سفر کرد. مراجعت او بفرانسه مصادف با دوره سلطنت لوئی چهاردهم گردید. شاردن که یک پروتستان بود وطن خود را ترک کرد و در انگلستان سکونت گزید. در آنجا عنوان جواهر شناس در باری شارل دوم را کسب کرد و تا روز مرگ خود (۱۷۱۳) در خدمت انگلیسها بسر برد. از تمام سیاحانی که در قرن هفدهم بایران سفر کرده اند شاردن تنها کسی است که شرح مفصل و جامع الاطرافی در باره این کشور باقی گذاشته که هنوز هم اهمیت خود را از لحاظ یک اثر کلاسیک حفظ کرده است. تونو که معاصر تاورنیه و شاردن بوده تمول سرشاری داشته و برای لذت و کیف خود مسافرت میکرده. نامبرده ترکیه و آسیای صغیر و مصر را (۱۶۵۲-۱۶۵۶) دیده و بعداً (۱۶۶۳-۱۶۶۷) از راه ایران به بندر عباس رفته و در مراجعت در شمال ایران زندگی را بدرد گفته است. از زبانهای شرقی زبان ترکی و تاحدی هم فارسی را میدانسته. علاوه بر تجار اروپائی در قرن هفدهم مبلغین اروپائی هم بایران سفر میکردند. تبلیغات مسیحیت در ایران مثل تمام عالم اسلام موفقیت کمتری از شرق اقصی داشت. مسیحیون شرقی نیز تابع تبلیغات کاتولیکها نبودند و بر علیه کشیشهای مبلغ کاتولیکی از دولت ایران حمایت میطلبیدند. با اینحال ما در این جا هم مثل چین با مبلغینی روبرو میشویم که مدت مدیدی در کشور اقامت گزیده و در سایه معلومات خود موقعیت متنفذی در دربار سلاطین بدست میآوردند. سیاحان فرانسوی قرن هفده بطوریکه اکنون ثابت شده از کشیش (فرقه کالوسین) بنام

رافائیل دیومان (Du mans) بدست میآوردند. نامبرده در سال ۱۶۴۴ از حلب به بغداد آمد و در سال ۱۶۴۶ وارد ایران شد و تا روزمرگی خود که بسال ۱۶۹۶ در اصفهان روی داد در این کشور ساکن بود. مشارالیه نفوذی در شاه عباس دوم داشت. با سمت مترجمی بدولت ایران خدمت میکرد و علاوه بر آن با معلومات ریاضی و نجومی خود فایده میرساند. تألیفات او در آن زمان بصورت خطی (چاپ نشده) باقی بود فقط در این اواخر شفر مستشرق فرانسوی گزارشی راجع بوضعیت ایران در سال ۱۶۶۰ بطبع رسانید. این گزارش را دیو - مان برای کلبرو وزیر تدوین کرده بود و در آن اطلاعات مفصلتری راجع بمملکت و ملت و مخصوصاً طرز حکومت جمع آوری شده بود. نامبرده برخلاف ژرئوئیتها که در چین سکونت گزیدند ستایشگر وطن ثانوی خود نبود. نظریه او نسبت بتمام آنچه در ایران دیده بود شدیداً منفی بود. حتی در آثار باستانی مثل خرابه های پرسپلیس او چیز جالبی در مقایسه با ساختمانهای اروپای غربی نمی یابد. آنچه که قبل از او راجع با اهمیت هنری و صنعتی آثار مزبور گفته شده بنظر او مبالغه آمیز میرسد. اوهم مانند دلا - واله برای ایران مزایائی نسبت بسایر ممالک شرقی قایل میشود و حاضر است ایرانیها را در مقایسه با کوری سایر ملل شرقی مردمانی «یک چشم» بداند.

بدین طریق کتاب دیو - مان از لحاظ نظریه نسبت بمشرق زمین که از قرن هفده ببعد بیش از پیش در آثار محققین اروپائی دیده میشود، یک اثر مخصوص بخود میباشد. زندگانی علمی در قرن هفدهم هنوز در خاور زمین پایان نیافته بود. در همین موقع در ترکیه خیلی زودتر از اروپا مقایسه نتایج علم جغرافیائی اعراب با نتایج اروپائی جریان داشت. یک اثر جغرافیائی جالبی بزبان ترکی انتشار یافت که عبارت بود از سیاحت نامه اولی - چلبی که از حیث کثرت مطالب (جغرافیائی، نژاد شناسی و زبان شناسی) تألیفات جغرافیایان عرب را پشت سر نهاده بود. هر چند که از طرفی دیگر قسمت مهمی هم مطالب خیالی و من در آوردی داشت. ولی رویهمرفته در قرن هفدهم اولویت اروپا از حیث تمدن کاملاً روشن و معین گردید.

اروپائیان در این دوره برای اولین بار اختلاف بین موفقیت‌های تمدن اروپائی و عقب ماندگی مشرق زمین را مورد توجه قرار میدهند. برای اولین بار این مسئله پیش می‌آید که علل این اختلاف چه بوده.

توجه برای حل این مسئله راما در نوشته‌های فرانسوا برنیه مییابیم که در اوایل سلطنت اورنگ زیب مقتدرترین نماینده سلسله معروف « مغولهای بزرگ » به هند سفر کرد. بنا بگفته خود برنیه علت سفر او به هند این بود که وی میخواست کشورهای جدیدی را ببیند. نامبرده از حیث تحصیلات و معلومات يك نفر طبیعت شناس و طبیب بود و در هند هم طبیب درباری اورنگ زیب گردید. بر سر راه هند بشام و مصر سفر کرد و بیش از یکسال در قاهره سکونت گزید تا زبان عربی را بیاموزد. در هند دوازده سال زندگی کرد. بر زمینهای مختلف مسافرت نمود و در این ضمن همراه دانشمندی که از مقربین درگاه اورنگ زیب بود در موقع مسافرت او به کشمیر سفر کرد. شرح مسافرت‌های برنیه بچند قسمت تقسیم میشود:

تاریخ جنگهای داخلی ۱۶۵۵-۱۶۶۰ بطور جداگانه تحت عنوان :

« Histoire de la dernière revolution de l'empire du Grand Mogol »

شرح داده شده است و نیز تاریخ پنج سال بعدی تحت عنوان :

« Evénements particuliers »

توصیف گردیده. مابقی منجمله شرح سفر بکشمیر بشکل مراسلات ذکر شده است. در ضمن این مراسلات ما گزارش مخصوصی بنام کلبر راجع بوضعیت هند و عایدات « مغولهای بزرگ » و شخصیت اورنگ زیب و علل سقوط کشورهای شرقی می‌یابیم (برنیه علت عمده را در آن میدانند که در مشرق زمین مالکیت ارضی اختصاصی شخصی وجود نداشته و نامبرده این وضعیت را نه تنها شامل هند بلکه شامل آسیای مقدم و مصر میدانند). در همین دوره بود که در اروپا مخصوصاً در فرانسه و انگلیس مجموعه‌های غنی از نسخه‌های خطی شرقی فراهم شد و در سایه آنها اکنون يك

محقق مشرق زمین در شهرهای عمده اروپا درباره مسائلی که مورد علاقه اش میباشد بیشتر منابع کتبی، یعنی بیش از آنچه در پایتخت‌های شرقی ممکن باشد، بدست می‌آورد. در اواخر قرن هفدهم يك خاورشناس فرانسوی بنام دربلو (۱۶۲۵-۱۶۹۵) که شخصاً مشرق زمین را ندیده (نقشه مسافرت او باتفاق تونو که او را در روم ملاقات کرد از قوه بفعل نیامد) بشکل دایرةالمعارف اولین مجموعه اطلاعات را در باره شرق اسلامی تدوین نمود. نامبرده این اطلاعات را از تألیفات مؤلفین شرقی تحت عنوان: «Bibliothèque Orientale» اقتباس کرده بود. دربلو در تحت نفوذ سیاحان فرانسوی که بایران رفته بودند قرار داشت و بدینجهت شهر اصفهان پایتخت سلسله صفویه را «مجلال‌ترین شهر بعد از شهرهای چین» مینامد. وی مثل سایر سیاحان اروپائی قرن هفدهم وقتی در باره محمد (ص) و قرآن صحبت میکند نمیتواند از سنن مسیحی چشم پوشی نماید. در این قسمت تفاوت بین کاتولیک‌ها و پروتستانها وجود نداشت.

کتاب «Historia Orientalis» تألیف یکی از معاصرین دربلو بنام هوتینگر (در زوربخ بدنیآ آمد و در هلند تحصیل کرد) دارای همین جنبه میباشد. «مسافرت جهانگردی» (البته بحر پیمائیهای جهانگردی که از قرن شانزدهم شروع شد منسوب باین قسمت نمیباشد) اولین مسافرت دور دنیا که مدت مدیدی منحصر بفرد بود منسوب بقرن هفدهم است. مقصود مسافرت يك نفر ایتالیائی بنام کملی سارری که بسال ۱۶۹۳ از ناپل حرکت کرد، بکشورهای مسلمان سفر نمود (بسال ۱۶۹۴ بایران رسید و در موقع جلوس شاه جدید در اصفهان بود). بعد به هند و مالاکا و سینگاپور و قسمتی از آمریکای وسطی مسافرت کرد و از راه اسپانیا و فرانسه بایتالیا مراجعت نمود. آنچه بموفقیت‌های خاورشناسی در انگلستان بیش از همه کمک کرد وجود يك آبادی انگلیس در شام بود که انگلیسها آن را در کنار حلب ساخته بودند. دنیای علم در کشف خرابه‌های معروف پالمیر مدیون همین محله میباشد. اولین اطلاعات راجع بخرابه‌های شهر بزرگ در بیابان بدست تجاری که

در محله انگلیسها سکونت داشتند رسید و مدتی بعد، بسال ۱۶۷۸، تاجری بنام هالیفا کس موفق شد شخصاً بخرابه‌ها راه یابد و شرح آنها را بنویسد. بالاخره تحقیقات مفصل‌تر در باره خرابه‌های مزبور در قرن هیجدهم بدست دونفر انگلیسی بنام دائو کینسوم و وود، که بسال ۱۷۵۱ به پالمیر رفته بودند، و همچنین بتوسط سیاح فرانسوی بنام ولنه بعمل آمد.

وقتی در سال ۱۶۳۶ بر حسب ابتکار اسقف اعظمی بنام لود (Laud) برای اولین بار تدریس زبان عربی در دانشگاه او کسفورد معمول گردید ادوارد پوکوک کشیش سابق محله حلب اولین مدرس این تعلیم گردید. نامبرده تألیفات مورخین مسیحی عرب را مثل یوتیخی و ابوالفرج بزبان لاتینی ترجمه کرد و بطبع رسانید (تألیف یک مورخ مسیحی دیگری بنام الما کین سابقاً بتوسط ارپنیوس مستشرق هلندی بطبع رسیده بود و در همان قرن هفده بزبانهای انگلیسی و فرانسه ترجمه شده بود). معلم پوکوک کشیشی بود بنام بدول (Bedwell) که در سال ۱۶۳۲ در گذشت و در دوره حیات با ارپنیوس مکاتبه داشت.

خانواده پوکوکها در قرن هیجدهم در موفقیت‌های خاورشناسی انگلیس نفوذ داشت. یکی از اعضای این خانواده بنام ریچارد پوکوک باسیای مقدم و مصر سفر کرد (۱۷۳۷-۱۷۴۲) و دو کتاب منتشر ساخت یکی راجع بمصر (بسال ۱۷۴۳) و اما کتاب دیگرش بدو قسمت تقسیم شد: ۱- (فلسطین، شامات، بین‌النهرین، قبرس و کانديا) ۲- (مجمع‌الجزایر آسیای صغیر، فراهیه و یونان) (۱۷۴۵). از قراری که ولنی اظهار عقیده میکند نامبرده با وجود مقدمات تئوریک عملاً زبانهای شرقی را نمیدانست و نمیتوانست بدون مترجم کاری از پیش ببرد. از تألیفات خاورشناسان انگلیسی قرن هفدهم آنچه بیش از همه بتوسعه اطلاعات درباره خاور زمین کمک کرد آثار ت. هاید Th. Hyde بود که بسال ۱۷۰۲ در گذشت. نامبرده در «تاریخ مذاهب ایرانیان قدیمی»، که بسال ۱۷۰۰ انتشار یافت، نتایجی استنباط کرد که تا بامروز صحت آنها برقرار میباشد هر چند که وی از زبان اوستا و زبان ایران قدیم

اطلاعی نداشت و سعی میکرد ثابت کند که کتیبه‌های ایران قدیم در واقع امر فقط يك نوع تزیینات معماری میباشند .

در قرن هیجدهم ما اولین مثالهایی از مسافرت سیاحان اروپائی بشرق مشاهده میکنیم که فقط منظور علمی داشتند و هیچگونه مقاصد سیاسی، تجارتي و تبلیغاتی را تعقیب نمی کردند. اولین سیر و سفری که از این قبیل مشاهده میکنیم همانا مسافرت ژوزف ده - تورنفور پروفیسور گیاهشناسی در Jardin des Plantes پاریس است که با آسیای صغیر، ارمنستان و ایران مسافرت نمود (۱۷۰۰ - ۱۷۰۲). مسافرت او بیش از همه وقف تصریح مسائل طبیعی و علمی بود و ارتباط کمی با مسائل خاورشناسی داشت، هر چند که مؤلف مقصودش شرح و بسط «روحیه، اخلاق و آداب، تجارت و مذهب ملل مختلف» بود و همچنین میخواست راجع بمسکوکات و آثار قدیمی توضیحاتی بدهد. نظریه مؤلف مزبور نسبت بآثار گذشته ملل شرقی بطوریکه از روی گفته‌های خود او معلوم میشود مبنی بر این است که از خرابه‌های شهرها فقط خرابه‌های یونانی بخاطر کتیبه‌های خود جلب توجه میکنند. جالب توجه اینک مشارالیه این عقیده را بمناسبت خرابه‌های شهروانی در ارمنستان اظهار میدارد و حال آنکه نامبرده بوجود این شهرها فقط پس از آنکه از کنار آنها گذشت پی برد. ولی او لازم نمیدانست از این جهت اظهار تأسف کند زیرا خرابه‌های مزبور یونانی نبودند و حال آنکه در حقیقت امر همین خرابه‌های آنی عده زیادی کتیبه که برای مورخ اهمیت دارد میباشند مسافرت او برای پیشرفت طبیعت‌شناسی اهمیت زیادی داشت. سیاح مزبور بر اثر تحقیقاتی که راجع بکوه آرارات بعمل آورد برای اولین بار این حقیقت را محرز ساخت که کمره‌های آب وهوائی بستگی به ارتفاع محل وقوع دارند و بهمین ترتیب میباشند که به عرض جغرافیائی بستگی دارند. جالب توجه اینک همین استنتاج ساده فقط يك قرن بعد بطور قطع وارد دنیای علم شد.

دوران تاریخ خاورشناسی را مسافرت دانشمند جوان فرانسوی بنام آنکتیل

دوپرون (متولد سال ۱۷۳۱) به هند بوجود آورد. آنکتیل هنوز در پاریس بود که چند زبان شرقی را یاد گرفت و با نسخه خطی وندیداد که در او کسفورد بود آشنا شد. وندیداد یکی از کتابهای مقدس ایران قدیم است که زبان آنها در آن زمان بگوش اروپائیا آشنا نبود. آنکتیل دریافت که تحقیقات درباره منابع اولیه مذهب ایران قدیم، که زردشت بنای آنرا نهاده، چه اهمیتی برای دنیای علم اروپا خواهد داشت. برای این منظور تصمیم گرفت به هند مسافرت کند و بانمایندگان این مذهب، یعنی گبرها، ملاقات نماید. نامبرده که وسایلی برای انجام این مسافرت نداشت در سال ۱۷۵۴ اسم خود را جزو خدمتگزاران کمپانی هند شرقی فرانسه ثبت کرد و با عنوان يك سر باز ساده در کشتی که راه هندوستان را در پیش داشت وارد خدمت شد. ولی نامبرده فقط فاصله پاریس تا ساحل دریارا با عنوان يك سر باز طی کرد قبل از اینکه کشتی از ساحل دور شود تصمیم او بگوش لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه رسید. حسب الامر پادشاه برای آنکتیل مستمری در حدود ۵۰۰ لیره در سال مقرر داشتند. وی از طرف مدیر کمپانی هم باهمدردی کاملی استقبال شد و از خدمت نظامی آزاد شد. در ضمن برای او مسافرت مجانی در يك کویه جدا گانه و ناهار بر سر میز کاپیتان کشتی مقرر گردید. پس از ورود نامبرده بهند از طرف کمپانی مواجبی در حدود ۱۴۰۰ لیره در سال برای او مقرر داشتند و این مبلغ با مستمری که پادشاه میداد به ۱۹۰۰ لیره میرسید. پس از سیاحت در بعضی نقاط هند در سال ۱۷۵۸ در سورات سکونت گزید و در آنجا گبرهایی را که میخواست پیدا کرد و موفق شد با آنها مشغول شود. این مشغولیت او حتی پس از اشغال سورات بدست انگلیسها (بسال ۱۷۵۹) متوقف نگردید. در سال ۱۷۶۱ پس از سه سال توقف در سورات بانگلستان و در سال ۱۷۶۲ بفرانسه مراجعت نمود. در سال ۱۷۷۱ ترجمه کامل «زند - آوستا» را منتشر ساخت یعنی مجموعه های کتبی را که بزردشت نسبت میدادند و زبان آنها را در دنیای علم اروپائی تا مدت مدیدی «زندى» مینامیدند (فقط در این اواخر تفاوت بین آوستا یعنی مجموعه حقیقی کتب مزبور و زند که

تفسیری بر آنها می‌باشد و بزبان پهلوی یا فارسی میانه نوشته شده معلوم گردید). شاهکار آنکتیل بتوسط معاصرین اوچنانکه حقیقتش بود شناخته نشد، حتی در صحت نسخه‌های خطی که آورده بود شك می‌کردند. بعضی دانشمندان معتقد بودند که متن‌هایی که مشارالیه ترجمه کرده دانسته و فهمیده ساختگی بوده و اگر او خودش این کار را نکرده اشخاصی که اطلاعات خود را وی از آنها دریافت داشته این کار را مرتکب شده‌اند. ناروا بودن این اتهامات مدتهاست ثابت شده و کتاب آنکتیل که بنیان گزار توضیح اوستا میباشد، در قرن نوزدهم مقلدینی پیدا کرد که نقایص تجربه اولیه را مرتفع ساختند. مشکلاتی که تحقیق در زبان مرده اوستا و ترجمه متن‌ها که گبرهای کنونی توضیح می‌دهند و گاهی بکلی غلط است تا کنون بطور کامل مرتفع نشده است. در زمان آنکتیل اسلوب‌های علمی که زبان شناسان اروپائی در سایه آنها میتوانستند با نظر انتقاد به تئوریهای دانشمندان شرقی بنگرند، هنوز کاملاً تدوین نشده بود. علاوه بر آن آنکتیل، ظاهراً نه همیشه، گفته‌های معلمش را بطور صحیح درمییافت و در انجام کار مثل تهیه نقشه مسافرت اوچندان پای بند مقتضیات علمی نبود و بیصبرانه مجذوب پیش‌آهنگی میشد. بعدها نزدیکی زبان اوستا بزبان سانسکریت کمک زیادی بتوضیح جاهای تاریک اوستا نمود. مترجمین قرن نوزدهم از پیشرفتهای سانسکریت شناسی که در زمان آنکتیل تازه شروع شده بود استفاده کردند (خود آنکتیل در هند زبان سانسکریت را از برهن‌ها آموخت). مترجمین مزبور از دانشمندان مارکی بنام راسک (در سالهای ۲۰) و دانشمند فرانسوی بنام اوژنی بیورنوف (در سنوات ۳۰) شروع میشوند. راسک در سنوات ۱۸۱۹ - ۱۸۲۲ از روسیه حرکت کرد و از راه قفقاز و طریق خشکی بایران و هند مسافرت نمود. معاصرین خدمات او را بحدی قدرشناسی کردند که پوگودین پروفیسور روسی درباره‌اش نوشت: «او میتواندست برای زبان‌شناسی نسبی همان کسی باشد که ریتر برای جغرافیا بود». سایر تألیفات آنکتیل (که بسال ۱۸۰۵ در گذشت) مخصوصاً «تحقیقات جغرافیائی و تاریخی راجع به هند» و «هند نسبت با اروپا» اثر بزرگی برای علم باقی نگذاشتند.

در این کتابها نامبرده بیشتر جنبهٔ يك نویسندهٔ آثار سیاسی و اجتماعی را داشت تا جنبهٔ يك دانشمند. از مزایای تمدن هند تعریف و بطرز حکومت انگلیسها، که برای بومیان خانه خراب کن بود، حمله میکرد. نامبرده در سالهای پیری حتی در طرز زندگی شخصی از برهمنها تقلید می نمود. این نکته را نمی توان انکار کرد که در فعالیت آنکتیل علاوه بر ذوق و شوق صمیمانه علمی قسمت مهمی هم از شهرت - پرستی شخصی دیده میشود که در مقدمهٔ که او بزند - اوستا نوشته کاملاً روشن شده است. تألیفات سایر سیاحان دانشمند قرن هیجدهم مانند نی بور و ولنی جنبهٔ دیگری دور از جنبهٔ آنکتیل دارند. نی بور در هیئتی که دولت دانمارک بابتکار پروسور میخائلیس اعزام نمود شرکت کرد. مقصود از اعزام هیئت مزبور این بود که مخصوصاً مطالبی برای توضیح بعضی جاهای تورات بدست آورند. تعداد مسائلی که میبایستی حل بشوند و صورت آنها را میخائلیس تهیه کرده بود بصد میرسید. علاوه بر آن دانشمندان فرانسوی برای اعضای این هیئت صورتی راجع بمسائلی تهیه کرده بودند که با تحقیقات در عربستان جنوب غربی و یمن ارتباط داشت (طبق دستورالعملهایی که از جانب پادشاه فریدریک پنجم تهیه شده بود، مسافرین میبایستی دو یا سه سال در یمن بسر ببرند). تحقیقات راجع بزندگانی مدنی و معاصر عربستان در نظر گرفته نشده بود. راجع باسلام دستور بر این بود که فقط از حمله باسلام خودداری کنند. اشخاصی که جزو این هیئت شدند عبارت بودند از نی بور بعنوان ریاضی دان، کریستیان - فون - هاون مستشرق شاگرد میخائلیس، یکنفر طبیب، يك فیزیکدان و يك نقاش. مسافرین مزبور در سال ۱۷۶۱ براه افتادند. بشام و مصر و عربستان سفر کردند و عاقبت وارد بمبئی شدند. چهار نفر از اعضای این هیئت در بین راه بدرود زندگی گفتند (آخرین آنها بسال ۱۷۶۴ در بمبئی در گذشت). نی بور به تنهایی از بمبئی بمسقط رفت و از آنجا از راه خلیج فارس بایران مسافرت نمود. بشیراز و تخت جمشید سفر کرد. بعد بساحل خلیج برگشت و از آنجا از راه دریا بجزیرهٔ هراک و بصره مسافرت نمود. از بصره از راه خشکی و از راه بغداد بفرسین رفت. از فلسطین عازم

جزیره قبرس و از آنجا با آسیای صغیر سپس از راه آسیای صغیر بقسطنطنیه عزیمت نموده و بسال ۱۷۶۷ بوطن خود مراجعت کرد.

سیاحت نی بور بخاطر تعیین نجومی نقاط اهمیت بزرگی برای نقشه برداری داشت. علاوه بر آن نامبرده پس از مرگ رفقای خود سعی داشت تمام کارهایی را که برعهده آنها بود و منجمله کارهای خاورشناسی را انجام دهد، برای انجام این مقصود در بین راه زبان عربی را فرا گرفت. مشارالیه بعد از وارتما اولین اروپائی بود که قسمت مهمی از شبه جزیره عرب را سیاحت کرد. در امتداد تمام مسافت از مصر تا بهند از کتیبه‌ها، اعم از اسلامی و یونانی و همچنین از کتیبه‌های خاور باستانی، سواد برمیداشت. در این اواخر گروتفند همان مبتکر اولین موفقیت در خواندن خط میخی قدیمی ایرانی، از یکی از این سوادها استفاده نمود.

هیئت اعزامی دانمارکی را میتوان نتیجه موفقیت‌هایی دانست که در قرن هیجدهم نصیب زبان‌شناسی آلمان شده بود. اولین موفقیت‌های خاورشناسی در آلمان بیش از همه بموفقیت‌های الهیات پروتستان مربوط بود. هنوز هم مستمعین پروفسورهای خاورشناسی غالباً دانشجویانی هستند که در دانشکده الهیات درس میخوانند، ولی گاهی بعداً بجای الهیات خاورشناسی را انتخاب میکنند. میخائلیس (۱۷۹۱ - ۱۷۱۷) فقیه بود. ریسکه (۱۷۱۶ - ۱۷۷۴) زبان‌شناس بود و کارهایی که وقف ادبیات یونانی کرد کمتر از کارهایی نبود که وقف ادبیات عرب کرده بود. ولی ریسکه وقتی راجع بفواید دانستن زبان عربی سخن میگفت منظورش این بود که این زبان برای توضیح تورات لازم است. خاورشناسان آلمانی ناچار بودند بیشتر راجع به تکمیل اسلوب تحقیقات واستنباطات از مدار کی که دیگران معروف کرده بودند زحمت بکشند و این زحمت را بغنی کردن علم با مطالب جدید ترجیح میدادند. برخلاف فرانسه، انگلیس و هلند در آن زمان مجموعه‌هایی از نسخ خطی شرقی در آلمان وجود نداشت. میخائلیس مجبور بود فون - هاون را بروم گسیل دارد تا در آنجا وی با نسخ خطی شرقی آشنا شود. ریسکه در قسمت نسخ خطی شرقی

«گرسنگی خود را» در لیدن اطفاء میکرد. در سال ۱۷۹۱ هر در عدم مطابقت بین توجهات دانشمندان و وسایلی را که برای اطفاء آنها داشتند یاد آوری نمود. بنا بر گفته‌های او «دانشمندان آلمانی سعی و کوشش و معلومات دارند ولی پشتیبانی برای طبع متن‌ها دارا نمیباشند، یعنی آنطوریکه در سایر کشورها ادارات وسیعی و سرمایه‌های وقف شده‌ای وجود دارد و علما در خواب هستند در آلمان دیده نمیشود». یکی دیگر از سیاحان دانشمند قرن هیجدهم که از نتایج مسافرت‌های نی‌بور بهره‌مند شد، فرانسوا ولنی بود. ولنی در سال ۱۷۵۷ متولد شد. در پاریس معلومات اساسی و جامع الاطرافی بدست آورد. بعد از میراث کوچکی که باو رسید تصمیم گرفت که از آن میراث برای مسافرت به مشرق زمین استفاده کند. سه سال (۱۷۸۳-۱۷۸۶) در مصر و شام بسر برد. قبل از عزیمت باین سفر وی بطور اساسی اطلاعات ادبی راجع بکشورهای مزبور از قبیل اطلاعات مؤلفین باستانی بخصوص هرودوت و همچنین ادبیات اروپائی بدست آورد. از میان تألیفات جدید نامبرده علاوه بر شرح مسافرت نی‌بور از نقشه دانویل هم استفاده کرد. نامبرده هشت ماه در شام در یک دبر عربی که در سرزمین دروزها قرار داشت، بسر برد تا در دانستن زبان عربی بدرجه کمال برسد. «مسافرت بشام» که ولنی نوشته فقط متضمن شرح کشورهای است که وی دیده و راجع بوقایع مسافرت خود و حوادث شخصی مسافر اطلاعاتی نداده است. مؤلف نامبرده بوضع زندگی و علمی که باعث تنزل اقتصادی مصر و شام در دوره تسلط تر کها گردید توجه مخصوصی مبذول میدارد. جالب توجه اینکه ولنی با نظریاتی که هنوز هم کاملاً متروک نشده است راجع به تغییر آب و هوای کشورهای شرقی در دوره تاریخ و همچنین راجع به تأثیر آب و هوای گرم در تنزل قوه و استعدادها و همچنین راجع بآب و هوای معتدل اروپا از لحاظ علت موفقیت‌های تمدن اروپائیان مبارزه نمیکرده. ولنی از روی حقانیت ثابت میکند که شرایط آب و هوای مصر در این زمان همان است که در دوره تمدن باستانی مصر وجود داشته و مال قدیمی مشرق زمین در همان شرایط آب و هوایی کار بزرگی در تمدن انجام دادند و اینکه گرمای هوا

فقط در استعداد کار اشخاصیکه بآب و هوای معتدل عادت کرده‌اند تأثیر دارد ولی در استعداد کار بومیان اثری ندارد. خود ولنی علت تنزل شرق اسلامی را فقط بر اثر اداره بد و نفوذ مضر مذهب اسلام در روحیه ملت میدانند. مشارالیه از این لحاظ که معاصر انقلاب فرانسه بوده نمیتوانسته جریان تاریخ اقتصادی و سیاسی را نتیجه يك جریان قانونی بداند. تذکراتی که نامبرده در آخر کتابش بهم وطنان خود میدهد شاهد این نظریه است که آتیۀ تمدن اروپائی بعقیده وی منحصرأ بطرز اداره خوب یا بد شاهان و وزراء ارتباط دارد. از اقداماتی که ممکن بود سطح اقتصادی خاورزمین اسلامی را بالا ببرد، بعقیده ولنی، حفر ترعه سوئز بود. ولی او این نقشه را عملی نمیداند. مسافرت‌های نی‌بور و ولنی در بین مسافرت‌های اروپائیان بآسیا در قرن هیجدهم مقام منحصر بفردی دارند، ولی البته این مسافرت‌ها اولین سفرهائی نبودند که اهمیت علمی دارا باشند. در قرن هیجدهم اکتشافات جغرافیائی در آسیای مقدم دیده نشد و تمام مسافرت‌ها بسرزمین‌هائی منتهی میشد که قبلاً اروپائیا دیده بودند. با اینحال این مسافرت‌ها نه در رشته تحقیقات راجع بآثار گذشته نسخ خطی و جنسی و نه برای تحقیقات در زندگی معاصر بی ثمر نبود. در همان قرن هفدهم بود که کنت مارسیلئی وقتی بعد از ۱۶۸۳ اولین حمله اروپائیا به ترکیه شروع شد از تصادفات که در اثنای جنگ روی داد و همچنین از مسافرت دیپلماسی بقسطنطنیه استفاده کرد تا مجموعه‌ای از نسخ خطی شرقی جمع آوری کند که هم‌کنون آنها در بولونی میباشند. مسافرت‌های دور و دراز يك نقاش هلندی بنام کرنلی لبرن (این اسم خانوادگی بشکل Lebrun, Le Bruin, Le Bruyn, de Bruijn) و غیره نوشته میشود) که یکی از آنها (۱۶۷۴ - ۱۶۹۳) در قسمت‌های آسیای مقدم و افریقای شمالی انجام گرفت و دیگری بسال (۱۷۰۱ - ۱۷۰۸) از روسیه بایران، هند و جزایر زوند صورت پذیرفت. سوادهای کتیبه‌های پرسپلیس که نامبرده در سال ۱۷۰۴ تهیه کرد حتی بعد از کپی‌های نی‌بور اهمیت خود را از دست ندادند. ارتقاء قلیل‌المدت ایران در زمان نادرشاه (۱۷۳۶ - ۱۷۴۷) که ایرانیها خان‌نشین‌های

آسیای وسطی را مسخر ساختند . بعضی از تجار انگلیس را بدان صوب جلب کرد و اینها بعداً اطلاعات مختصری راجع بولایات مزبور که بعد از جنگینسون اروپائیهها قدم بدانجا نگذاشته بودند همراه آوردند . و نیز باید گفت که تألیف مبسوطی راجع بامپراطوری عثمانی و بدین ملاحظه راجع بدنیای اسلام منسوب بقرن هیجدهم میباشد . مؤلف این کتاب موراجاد اوسون (۱۷۴۰ - ۱۸۰۷) که اصلش از ارامنه تر کیه بوده وارد خدمت سوئدیها شد . در سال ۱۷۸۴ تر کیه را ترك گفت و وارد پاریس شد و در این شهر بسال ۱۷۸۸ تألیف خود را که ۲۲ سال سر آن کار کرده بود منتشر ساخت و تا پایان عمر در پاریس بسر برد . واقعه‌ای که منسوب بقرن هیجده است و نفوذ اساسی در ادامه شناسائی مشرق زمین بتوسط اروپائیهها داشت همانا استقرار حکومت انگلیس در هند بود .

اولین آبادی که انگلیس‌ها بسال ۱۶۱۱ با اجازه دولت «مغولهای بزرگ» در سورات ساختند دولت هند باین قضیه آنقدر کم اعتنا بود که امپراطور جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۸) حتی در یادداشتهای خود ذکرى از این واقعه بمیان نمی آورد و حال آنکه از فتحی که در نزدیکی سورات بسال ۱۶۱۵ در جنگ بحریه انگلیس با پرتغال نصیب انگلیس شد یاد میکند (اولین خبری است راجع بانگلیسها که در ادبیات هند دیده میشود) . در سال ۱۶۶۱ بمناسبت ازدواج شارل دوم با شاهرزاده خانم پرتغالی ، پرتغالیها بمبئی را بانگلیسها وا گذاشتند و تا آنزمان لنگرگاه این بندر از طرف هیچیک از صاحبان هندی آن قبل از انگلیسها قدر و قیمتش شناخته نشده بود ، در سال ۱۶۹۰ کلکته بنیان گزاری شد . مبارزه قطعی بین انگلیس و فرانسوا بخاطر هند بطوریکه دیدیم با مسافرت آنکتیل مصادف گردید . تقریباً در همان زمان انگلیسها بنگاله را متصرف شدند . قرار داد ۱۷۶۵ با شاه عالم « مغول بزرگ » تمام قدرت واقعی را به کمپانی هند شرقی واگذار کرد و برای امپراطور فقط مبلغی عایدات تأمین نمود . رویه کمپانی نسبت بدولت بریتانی در سال ۱۷۸۴ معین شد و از همین سال اداره امور در کلکته بدست حکام انگلیس افتاد . برای اولین مرتبه يك

ملت اروپای غربی موفق شد یکی از کشورهای متمدن خاورزمین را مطیع خودسازد. شناسائی و تحقیقات راجع بهند از آن زمان در شرایط مساعدی جریان یافت، شرایطی که مساعدتر از تحقیقات راجع بسایر ممالک شرقی بود و بدیهی است که از این جریان بیش از همه صاحبان کشور یعنی انگلیسها استفاده کردند. علاوه بر آن تصرف هند برای انگلیسها چه در شرق نزدیک و چه در شرق اقصی منافی بوجود آورد و در نتیجه هیئت‌های متعددی برای سفارت و مسافرت از طرف انگلیسها بوجود آمد که بکشورهای مختلف اعزام کردند و مقصودشان از این کار از یک طرف کسب اطلاعات بود و از سوی دیگر انعقاد قراردادهای تجارتي و سیاسی. با وضعیتی که انگلیسها در هند بهمرسانیدند تا حدی میتوان وضعیت هلندیها را در جزایر زوند مقایسه نمود که در آنجا برای اولین بار (سال ۱۷۷۹ در شهر باتاویا) یک جمعیت علمی اروپائی در خاور زمین بوجود آمد. جمعیت آسیائی بنگاله فقط در سال ۱۷۸۴ در کلکته تشکیل یافت.

از جمله اولین تألیفات انگلیسها راجع به قسمتهای جداگانه هند یکی هم کتاب پرسووال راجع به سیلان است (۱۸۰۳). مؤلف مزبور بسال ۱۷۹۷ با یک عده قشون انگلیس وارد سیلان شد و از سال ۱۸۰۰ در رأس هیئت سفارتي که مأمور بارگاہ حاکم محلی بود قرار گرفت. روابط هند با کشور استعمارگر البته تقریباً از راه دریا صورت میگرفت ولی یک مسافرت از هند بانگلیس از راه خشکی آنهم در قرن هیجدهم انجام گرفت و آن مسافرت جرج فورستر بود (۱۷۸۳ - ۱۷۸۴). نامبرده از بنگاله حرکت کرد و از راه کشمیر - کابل - قندهار و هرات به بحر خزر رسید و از آنجا هم با کشتی روسی به حاجی طرخان رفت. نقشه جغرافیائی کتاب فورستر را مردی بنام ویلفورد تهیه کرده و نامبرده بطوریکه در مقدمه ذکر شده دارای معلومات وسیع جغرافیائی بود. با این حال نقشه حاکی از ابهام معلومات جغرافیائی آن زمان خاصه راجع باسیای وسطی بوده. اطلاعاتی هم که فورستر در بین راه با پرسش از این و آن جمع آوری کرد همانطور منجر بتصورات مبهم میگردد.

مثلاً او تصور میکرده که اورگنج در کناره رود اورال قرار دارد و کشتی های روسی از حاجی طرحان بآنجا می آیند . از همان قرن هیجدهم انگلیسها شروع به تشبثاتی کردند که از هند روابطی با تبت برقرار کنند . جرج بگل که سفیر کبیر بود در سال ۱۷۷۴ بحضور یکی از نمایندگان مهم روحانیون تبت که نامش تشو-لاما یا بانچان بود پذیرفته شد . اروپائیها که اولین اطلاعات علمی را راجع بکشور ماوراء هیمالیا بدست آوردند مدیون همین سفارت بودند . در سال ۱۸۸۱ توماس مانینگ حتی به لاسا راه یافت و چهار ماه در آن شهر بسربرد (از دسامبر ۱۸۱۱ تا آوریل ۱۸۱۲) .

فصل دهم

خاورشناسی در قرن نوزدهم . چین . چین شناسی . ژاپون و کره . هند . هند و چین . تبت . ترکستان شرقی . افغانستان .

موفقیت‌های خاورشناسی در قرن نوزدهم تا حدی از پیشرفت سیاست استعماری اروپا معین میشود، تا حدی از موفقیت‌هایی که بطور کلی در این دوره افکار علمی اروپا بدان نائل آمده بود و این موفقیت‌ها در رشته علوم اجتماعی بیش از رشته علوم طبیعی بود . طبیعت شناسان اروپائی در قرن نوزدهم مطالب زیادی بدست آورده بودند و این مطالب بیشتر بعلمت پیشرفتهای صنعت و تکمیل وسایل مراقبت و تجربه بدست آمده بود . فرضیه‌های جدیدی برای توضیح حوادث پیشنهاد شده بود ولی اسلوب تحقیقات در این رشته همانها بود که دانشمندان سابق مقرر داشته بودند . در رشته زبان شناسی ، تاریخ و نژاد شناسی فقط در قرن نوزدهم اسلوب‌بهایی برای تحقیقات تدوین شده بود که در سایه آنها این رشته‌های دانش برای اولین بار جنبه دیسیپلینهای علمی را بهمرساندند . بتدریج لزوم بکاربردن آن اسلوب‌ها در آموختن زبانهای شرقی ، تاریخ و طرز زندگی ملل شرقی مورد تصدیق قرار گرفت . هر چند باید گفت که این مقتضیات که از نظر تئوری کسی منکر آن نیست هنوز کاملاً از قوه بفعال نیامده است .

در قسمت تحقیقات راجع بکشورهای شرق اقصی و مخصوصاً چین کارهای

عمده را در آن دوره انگلیس‌ها انجام دادند. پس از استقرار حاکمیت انگلیس در هند مسئله روابط تجارتنی با چین اهمیت اساسی برای انگلیس‌ها داشت. برای این مقصود سفارت‌هایی تحت نظر ما کارتینی (۱۷۹۲ - ۱۷۹۴) و آمهرست (Amherst, 1816) اعزام گردید ولی موفقیتی نداشت. برای تجارت باخارجیها و منجمله انگلیس‌ها فقط درهای کانتن باز بود ولی در این جا هم اروپائیها مورد تزییقات متعددی قرار میگرفتند. مطالب راجع بچین که در ایام سفارت ما کارتینی جمع آوری شده بود بعدها بتوسط نایب سفارت بنام ستائونتون (Staunton) در دو جلد بزرگ مدون گردید. این تألیف در آغاز ادبیات علمی انگلیس راجع بچین قرار گرفت. مقارن اعزام هیئت‌های سفارتی بچین فعالیت مبلغین انگلیسی در چین هم شروع شد. مبلغین مزبور مثل اسلاف خود ژزوئیت‌ها، علاوه بر فعالیت تبلیغاتی در ضمن موادی هم برای آموختن زبان، ادبیات و شناختن طرز زندگی ملی جمع آوری میکردند. یکی از مبلغین بنام موریسون در شش جلد فرهنگ زبان چینی را تهیه نمود (۱۸۱۵-۱۸۲۳). از اشخاص غیرروحانی مردی بنام دویس که باتفاق آمهرست وارد چین شده و در کانتن مقیم گشته بود پس از بیست سال توقف در این کشور کتابی راجع بچینی‌ها بطبع رسانید (۱۸۳۶). پس از آنکه بعدها بعضی از بندرگاههای چین بروی اروپائیها باز شد همان دویس بمقام وزیرمختار انگلیس (Plenipotentiary) در چین رسید و بعد از استعفای خود تألیف جدیدی راجع به «چین در ایام جنگ و از زمان انعقاد صلح» (۱۸۵۳) بطبع رسانید. در این دوره (۱۸۳۰) بود که مستشرق آلمانی بنام ک. ف. نیمان که از مطالعه در آسیای مقدم بتحقیقات در شرق اقصی پرداخته بود (نامبرده از نظر تخصص اولیاداش بکنفر آرمنیست بود) سفری بچین کرد. نیمان کتابخانه بزرگی از کتب چینی (قریب بده هزار جلد) جمع آوری کرد که بعداً بملکیت دانشگاه مونیخ درآمد. نیمان از ۱۸۳۳ کتابدار و پروفیسور این دانشگاه بود. نامبرده تاریخ جنگ ۱۸۴۰-۱۸۴۲ و تاریخ وقایع سنوات بعدی را تا قراردادهای پکن ۱۸۶۰ تدوین

نمود. تجارت بین هند و بریتانیا و چین تا سال ۱۸۳۴ در انحصار کمپانی هند شرقی بود. از سال مزبور مراقبت از این تجارت بیک مأمور بریتانی ملقب به نگهبان عالی (Superintendent) تفویض شده بود. از سال ۱۸۳۴ دویس چند مدتی صاحب این شغل بود. نمایندگان دولت انگلیس اقدام به تجدید تشبثاتی کردند تا تضییقاتی را که تجار بخاطر سود تجارتی با آنها میساختند از میان بردارند. تحت نفوذ همین تقاضاها بود که دولت چین بیش از پیش نسبت با جانب نظریه خصومت-آمیزی بهمرسانید. جنگ بین انگلیس و چین بخاطر تجارت تریاک (۱۸۴۰-۱۸۴۲) منجر بدان شد که پنج بندر گاه چینی بروی تجارت اروپائی باز شد و جزیره هنگ کنگ با تمام بتصرف انگلیس درآمد. در تحت نفوذ این وقایع بود که نوشته‌های مربوط بچین با انتشار تألیفات جدید غنی تر شد. علاوه بر مسافرت فاربس (۱۸۴۲-۱۸۴۷) که چین جنوبی را مخصوصاً شهر شانگهای را شرح داده و همچنین مسافرت سر (Sirr). موضوع دیگری که جالب توجه است فعالیت یک مبلغ آلمانی بنام گوتسلاف (Gutzlaff) که بیشتر تألیفات خود را بزبان انگلیسی نوشته است میباشد. گوتسلاف که در سال ۱۸۲۸ وارد ماکائو شده بود ابتدا در خدمت هلندیها و بعد انگلیسها بود و از سال ۱۸۳۵ مترجم کنسولگری انگلیس بود. در سال ۱۸۴۴ مقارن تأسیس جمعیت انتشار مسیحیت در چین که در بازل تشکیل داد باهمان مقصود جمعیتی هم در جزیره هنگ کنگ منحصرأ از چینیها تشکیل داد. فرق تبلیغات گوتسلاف با اکثریت سایر مبلغین این بود که نامبرده این فکر را در مغز خود می‌پروراند که ملت چین را با کمک مبلغین که از دستة خود او بودند بمسیحیت درآورد و یک کلیسای ملی چینی بوجود آورد. نامبرده در سال ۱۸۴۹ باروپیاء مراجعت کرد ولی در سال ۱۸۵۱ دوباره وارد هنگ کنگ شد و در همان سال بدرود زندگی گفت. شرح مختصر تاریخ کشور (بزبان آلمانی) که نامبرده از چین فرستاده بود در سال ۱۸۴۷ بتوسط نی‌مان بطبع رسید. تقریباً مقارن همان زمان (از سال ۱۸۳۳ به بعد) فعالیت ویلیامس مبلغ امریکائی جلب توجه میکند. نامبرده مؤلف

یکی از بهترین تألیفات راجع به چین است که بشماره زیادی بطبع رسیده است. بین سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۶۰ فقط سیاحان انگشت‌شماری موفق شدند بولایات داخلی چین راه یابند. علاوه بر مبلغین انگلیسی و امریکائی که در چین بودند در این دوره مبلغین فرانسوی هم فعالیت میکردند. توف هوک (Huc) که از فرقه لازاریست‌ها بود در چین امتداد خاصی داشت (۱۸۳۸-۱۸۵۲). گابه (Gabet) و هوک باتفاق سایر مبلغین فرانسوی از منچوری از راه مغولستان و ایالت سی-چوان به تبت سفر کردند و از آنجا از راه دامنه رود یان - تسزی - تسزیان تا کانتن و ماکائو جلو رفتند. در سال ۱۸۴۵ هوک و گابه چندماه در لهاسا زندگی کردند. از زمان مانینگ تا هیئت اعزامی انگلیسها در سال ۱۹۰۴ آنها یگانه اروپائیهائی بودند که این شهر را دیده بودند. نتیجه این مسافرت دو تألیف بود که از هوک بجا مانده: «خاطرات مسافرت بتارتار، تبت و چین» و «امپراطوری چین» (گابه کمی زودتر در برازیل فوت کرد). کتابهای هوک بقدری تفصیلات باورنکردنی در بردارد که اساساً مسافرت هوک و گابه و خاصه موضوع توقف آنها در لهاسا تولید شک میکند. ولی بعدها این اطلاعات با اظهارات خود مردم تبت تأیید شد. علاوه بر آن پس از آنکه اروپائیها با تبت نزدیکتر آشنا شدند بعضی از اطلاعات هوک که سابقاً تولید شک و شبهه مینمود مطابق حقیقت از آب درآمد. بر طبق اطلاعات ریخت خوفن نتایج گرانبهای این سفر بزرگترین خدمت گابه محسوب میشود. هوک فقط بتدوین و تنظیم ادبی مطالب پرداخت. عدم صراحت بعضی حکایات هوک نه از تحریف غیر عمدی حقایق ناشی میشود بلکه طرز انشاء ادبی وی بدین سان است.

فشار بر تجارت انگلیس در چین و کشتن مبلغ فرانسوی موجب آن گردید که انگلیس و فرانسه بسوی چین لشکر کشی کنند (۱۸۵۶-۱۸۶۰). بر طبق صلحی که در پکن منعقد گردید يك سلسله دیگر از بندرگاههای چین بروی تجارت اروپائیان باز شد. علاوه بر آن دول اروپائی برای اولین بار این حق را بدست آوردند که نمایندگی دیپلماسی دائمی در چین داشته باشند. از آن بعد کشور چین

بمراتب بیش از سابق در دسترس سیاحان و محققین اروپائی قرار گرفت. در بین تألیفات وسیعی که از آن زمان بعد در باره چین منتشر شده مخصوصاً گزارش هیئت اعزامی پروسی در اوایل سالهای ۶۰ و تألیف کلاسیک ریخت خوفن جلب توجه میکند و این دومی برای شناختن کشور از لحاظ طبیعت تاریخی و مخصوصاً زمین شناسی اهمیت بیشتری داشت. سیاحان اروپائی غالباً از چین وارد سرزمینهای میشدند که تحت اطاعت امپراطوری چین قرار داشتند. یکی از این سرزمینها همان نقاط شمالی تبت بود. از این مسافرتها و سیاحتها دو مسافرت دانشمند امریکائی بنام روکھیل (۱۸۹۲-۱۸۹۳ و ۱۸۸۹-۱۸۹۰ W. Rockhill) مخصوصاً جالب توجه است. نامبرده قبلاً زبانهای چینی و تبتی را فرا گرفته بود. با وجود سیاحتها و مسافرتها متعددی که بچین شده معیناً اولین شرح جغرافیائی راجع بچین در اروپای غربی فقط بسال ۱۹۰۵ انتشار یافت (تألیف ل. ریشار بزبان فرانسه) و حال آنکه يك همچو شرحی که از بسیاری جهات کاملتر بود بزبان روسی در سال ۱۸۸۸ انتشار یافته بود. علم راجع بزبان و ادبیات چین که سینولوژی خوانده میشود در سال ۱۸۱۴ در فرانسه جزو دروس دانشگاهی قرار گرفت (اولین پروفیسور آبل - رمیوزا بود). بعدها هم در انگلستان و آلمان بوجود آمد. سینولوگها مانند سایر مستشرقین در این زمان در کتابخانههای اروپائی در رشته تخصص خود مطالب زیادی بیش از کتابخانههای شرقی پیدا میکنند. با اینحال چین شناسها تا باین زمان بمراتب کمتر از نمایندگان سایر رشتههای شرق شناسی اسلوب تحقیقات را که علم اروپائی تدوین کرده فرا گرفته اند. آموختن زبان و سواد چینی با مشکلاتی توأم است که يك چین شناس اروپائی بندرت موفق میشود زبان را تا آن حد فرا گیرد که بدون زحمت متنهای چینی را بی کمک دانشمندان چینی بخواند. علاوه بر مشکلات آموختن سواد باید گفت که بطور کلی وسعت ادبیات چین انجام تحقیقات مستقل را از روی منابع اولیه مشکلتر میسازد. چین شناسان بیش از سایر خاورشناسان علاقه مند هستند که به مستخرجاتی از منابع اولیه که در تألیفات

بعدها می بینند قناعت کنند ، بخصوص که ادبیات چینی دارای تعداد زیادی از مجموعه‌های اطلاعاتی است که راجع بموضوعهای مختلف جمع آوری شده است . سازمان زبان چینی تفاوت اساسی با سازمان زبانهای دارد که در آموختن آنها اسلوب زبان شناسی اروپائی معمول شده است. فهم و درک بیغرضانه و همه جانبه تمدن مخصوص شرق اقصی صرف نظر از سنت‌های محلی و همچنین گذشته از توهمات اروپائی با زحمت بیشتری بدست می‌آید تا فهم و درک تمدن آسیای مقدم که منجر بهمان منابعی میشود که تمدن اروپای غربی دارا میباشد. برخلاف آنچه ژرؤئیت‌ها در مقابل تمدن چینی سر تعظیم فرود می‌آوردند مسافرین نیمه دوم قرن هیجدهم و نیمه اول قرن نوزدهم با نظر منقی شدید بدولت و ملت چین مینگریستند. نفوذ این دو فرقه افراطی تا بامروز در تألیفات متخصصین ظاهر میشود. با وجود تمام موفقیت‌های چین شناسان تا بامروز تقریباً هیچگونه آثاری دیده نشده که مؤلفین آنها اسلوب زبان شناسی اروپائی را در آموختن لهجه‌های زبان چینی بکار برند و یا بوسیله بکار بردن اسلوب‌های انتقاد تاریخی اروپائی سنت‌های تاریخ نویسی چینی را مورد آزمایش قرار دهند . در بین تألیفاتی که مخصوص تاریخ و باستان شناسی چین است تألیفات اد . شاوان که بسال ۱۹۱۸ در گذشت مقام منحصر بفردی دارند . این تألیفات شاید بیش از همه موجباتی فراهم آوردند که چین شناسی از آغاز قرن بیستم غالباً يك «علم فرانسوی» شناخته شد. ترجمه قدیمترین سالنامه‌های چینی بنام «یادداشتهای تاریخی» سی - ماتسیان که شاوان ترجمه کرده و هر چند پایان نرسانیده با تفسیرهای دامنه‌داری که دارد قدیمترین سالنامه چینی «یادداشتهای تاریخی» سی - ماتسیان میباشد . در اینجا سعی شده است ترجمه کامل و تفسیر یکی از بزرگترین تألیفات تاریخی چین را بوجود آورد . معمولاً از این تألیفات فقط قطعات جدا گانه‌ای راجع بموضوعات معینی معمولاً ترجمه میکردند . قطعات معین چندبار ترجمه میشد و هر دفعه مترجم جدید بطور منفی راجع بمساعی اسلاف خود اظهار عقیده میکرد . علت این امر البته قبل از هر چیزی مشکلات زبان چینی

میباشد . تحقیقات باستان شناسی راجع بچین بعد از شاوان هم موفقیت‌هایی بدست آورد . مصنوعات قدیمتری از صنایع چین پیدا شده بود (هرچند فقط تا سال ۲۵۰ قبل از میلاد بود) . آنچه بیش از همه مورد مطالعه مفصلتری قرار گرفت مصنوعات سفالی در ایالت خه - نان پیدا شده بود که با بقایای قدیمترین تمدنهای غربی شباهت داشت . برخلاف هند که در آنجا قبل از اروپائیا تجسّسات باستان شناسی بتوسط کسی بعمل نمی آمد اروپائیا در چین در این رشته از علم هم ناچار هستند کارهای دانشمندان محلی را در نظر بگیرند . در ده ساله‌های اخیر چینی‌ها در ردیف سایر اصلاحات مساعی بکار میبرند که در تألیفات فیلولوژی و تاریخی خود اصول علم اروپائی را فراگیرند . مثل همه جای مشرق زمین دانشمندان بومی در این قبیل موارد مایل هستند در ذکر نتایجی که بدست آورده‌اند مبالغه کنند و این نکته را کاملاً تشخیص نمیدهند که چقدر مساعی و وقت لازم است تا از سنن علمی قرون وسطائی منصرف شوند و اسلوب معاصر علمی را فراگیرند .

تذکره‌های مفصلتر در باره چین متعلق به یک مستشرق فرانسوی بنام کردیه میباشد ، هر چند تذکره‌های مزبور نواقص متعددی دارند . در سالهای اخیر راهنمایان دیگری برای تحقیقات در رشته‌های مختلف چین شناسی علاوه شد (مثل راهنمای مربوط بچین معاصر) .

در سال ۱۹۱۷ مساعی بعمل آمد تا یک دائرةالمعارف عمومی مخصوص چین- شناسی بطبع برسانند [اثر (Couling) « Encyclopaedia Sinica »] راجع بموفقیت‌های جاریه در چین شناسی میتوان از مطبوعات متناوب مثل مجله بین المللی چین شناسی تونگ پائو (Toung-pao) که مدیریت آن در پاریس است و در لیدن طبع و انتشار مییابد و همچنین یک سلسله مطبوعات در ممالک دیگر مثل : Ostasiatische Zeitschrift در آلمان .

سایر کشورهای شرق اقصی که تحت نفوذ تمدن چینی قرار داشتند، مخصوصاً ژاپون و کره ، بیش از خود چین درهای کشور را بروی اروپائیا بسته بودند .

مساعی مبلغینی بنام گوتسلاف و ویلیامس که میخواستند هفت نفر ژاپونی را که کشتی آنها در سواحل چین غرق شده بود (۱۸۳۷) بژاپون برسانند منجر بعدم موفقیت گردید و مثل مساعی دیگر از این قبیل پیشرفت نکرد. نامه ویلپام دوم بنام سگون در سال ۱۸۴۴ هم نتیجه‌ای نداشت. فقط فرمانده سفاین بنام پری، بزور قوای نظامی ولی بدون خونریزی، ژاپونیه‌ها را مجبور کرد که با ایالات متحده آمریکا قرارداد تجارتی منعقد سازند (۱۸۵۴) و بر اثر آن از این قبیل قراردادها با سایر دولت‌ها هم منعقد شد. بهترین شرح ژاپون متعلق به سفیر انگلیس در ژاپون بنام آلكو کو میباشد که بسال ۱۸۵۹ وارد ژاپون شد. در زبان انگلیسی هم کتاب آدامس تألیف شد. این کتاب محتوی تاریخ ژاپون از سال ۱۸۵۳ الی ۱۸۷۱ است و متضمن شرح مختصری هم در باره مقدرات این کشور تا نیمه قرن نوزدهم میباشد. از آن تاریخ به بعد در باره ژاپون و ژاپونیه‌ها عده زیادی کتاب بزبانهای متعدد اروپائی منتشر شد ولی آموختن خط ژاپونی برای اروپائیه‌ها همان مشکلاتی را دارد که آموختن خط چینی‌دارا میباشد و بدینجهت در این رشته خاورشناسی اسلوب‌های زبان شناسی و تاریخ کمتر مورد استعمال پیدا کرده است. بنا بگفته متخصص روسی که در سال ۱۹۲۳ اظهار عقیده کرد ما مورخین ژاپون شناس عمده را که کتابهای آنها اهمیت عمومی داشته باشد در اروپا کمتر میشناسیم. پس از آنکه طبقه حاکمه ژاپون علم اروپائی را فرا گرفتند ممکن بود منتظر باشیم که این مسئله بتوسط علمای ژاپونی‌الصل حل خواهد شد. در خود ژاپون ادارات و جمعیت‌های علمی بشکل اروپائی بوجود آمد ولی قانون عمومی که بر طبق اسلوب‌های علوم اجتماعی باکندی بیشتر از اسلوب‌های طبیعت‌شناسی بکار می‌آید در این جا هم حقانیتش ثابت شد. تا با امروز، تا آنجائیکه معلوم است، مساعی زبان شناسان و مورخین ژاپونی بمراتب کمتر از مساعی طبیعت شناسان و اطبای ژاپونی و غیره حوائج علم اروپائی را بر آورده میسازند.

شبه جزیره کره دیرتر از ژاپون در دسترس اروپائیه‌ها قرار گرفت. تشبثات

فرانسیویها (۱۸۶۶) و امریکائیها (۱۸۷۱) برای اینکه کره ایها را با جبر و زور بانعقاد قرارداد تجارتي مجبور کنند موفقیتی نداشت. ولی مبلغین اروپائی وارد این کشور میشدند و تاریخ فعالیت آنها موضوع يك تألیف مخصوصی (Dallet) تحت عنوان تاریخ کلیسیای کره قرار گرفت. فقط در سال ۱۸۸۲ اولین قرارداد (با امریکائیها) منعقد گردید. از آن زمان بعد يك سلسله تألیفاتی بزبانهای اروپائی راجع بکره منتشر شد که اطلاعات مربوط بآنها در تألیفی که بسال ۱۹۰۰ در سن پترزبورغ بتوسط وزارت مالیه تحت عنوان «شرح و وصف کره» منتشر گردید، میتوان یافت. از زمان نفوذ ژاپون در کره و از سال ۱۹۱۰ از زمان سیادت ژاپون اطلاعات زیادی در تألیفات ژاپونی راجع به کره انتشار یافت. این اطلاعات در زبان روسی بتوسط پروفسور ن. و. کیونر شرح داده شده است.

علاوه بر آن در سال ۱۸۹۶-۱۸۹۵ (بازهم Supplement در سال ۱۹۰۱)

يك مجموعه محتوی اطلاعات مربوط بادبیات کره بزبان فرانسه تحت عنوان :

Bibliographie Coréenne بطبع رسید. e

برای تحقیقات راجع به هند و گذشته آن علم اروپائی تا بامروز بیش از آنچه برای تحقیقات درباره يك کشور دیگر شرقی بعمل آید بجا آورده است. باستثنای شورش کم مدتی (۱۸۵۸-۱۸۵۷) که فقط شامل قطعه کوچکی از این کشور گردید هیچکس مدعی حکمرانی انگلیسها نبود. محققین اروپائی میتوانند در هند با همان امنیت مسافرت کنند (اگر شرایط نامساعد آب و هوا را بحساب نیاوریم) و از همان وسایل مثل اروپا استفاده کنند. کارهای آمارگیری که در قرن هیجدهم شروع شد منجر بتدوین مجموعه های آمارگیری برای ولایات جداگانه گردید (gazetteer). در سال ۱۸۶۹ آمارگیری تمام امپراطوری (Statistical survey) بعمل آمد و نتیجه اش این شد که مجموعه اطلاعاتی راجع به هند بطبع رسید و انتشار یافت :

(در چهارده جلد Hunter. The Imperial Gazetteer of India). این مجموعه متضمن شرح مختصری از مطالبی است که در انجام کارها بدست آمده است. با اینحال يك همچو مجموعه مدارك در زبانهای اروپائی راجع به پیک از کشورهای شرق اقصی و شرق نزدیک وجود ندارد. در همان مجموعه مطالبی هم راجع به مذاهب هندی و حقوق معمولی محلی و ترتیبات ارضی و غیره ذکر شده است. علاوه بر آن تمام این مراحل زندگی محلی موضوع تحقیقات مخصوصی واقع شده و نیز کارهای نقشه کشی دامنه داری انجام گرفته مخصوصاً در رشته مثلثات (trigonometrical survey). مطالعه و تحقیقات راجع بزبانها و ادبیات هند موضوع فعالیت يك سلسله جمعیت های علمی بود که یکی از آنها بنام (جمعیت آسیائی بنگاله) در قرن هیجدهم بنیان گزاری شده بود. در قرن هیجدهم نمونه های دیده میشد از اینکه اروپائیها میخواستند زبان سانسکریت را برای مقاصد مبلغین فرا گیرند. ولی فقط در قرن نوزدهم بود که زبان سانسکریت موضوع یکی از دروس دانشگاهی را در تمام کشورهای اروپائی حاصل نمود و برای علم اروپائی اهمیت بمراتب بیش از هر زبان دیگر شرقی بدست آورد. تطبیق و مقابله اشکال زبان سانسکریت با اشکال زبانهای اروپائی اساس زبان شناسی نسبی را از لحاظ علمی فراهم آورد. در همان نیمه اول قرن هیجدهم شباهت کلمات سانسکریت با کلمات فارسی و لاتینی مورد توجه قرار گرفت. در قرن هیجدهم مخصوصاً در کارهای جونس (۱۷۹۴ - ۱۷۴۶) تطبیق اشکال و کلمات سانسکریت با اروپائی در حدود وسیعتری جریان داشت. فقط تألیف کلاسیک فرانس بوپ، که در سال ۱۸۱۶ انتشار یافت، اهمیت زبان سانسکریت را از لحاظ زبان شناسی تعیین کرد. برآند گیهای هنری ادبیات سانسکریت برای اولین بار از روی درام کالیداس بنام « سا کونتالا » که بتوسط جونس بسال ۱۷۸۹ بزبان انگلیسی ترجمه شده بود شهرت یافت. طبع و نشر اولین متن سانسکریت (یکی دیگر از تألیفات همان کالیداس) متعلق به همان جونس است. کسی که مساعی جونس را ادامه داد کلبروک (۱۸۳۷ - ۱۷۶۵) بود که

برای اولین بار زبان شناسی سانسکریت را از لحاظ علمی بنیان نهاد. آثار ادبیات هندی بشکلهای متعدد در اروپا مورد ترجمه و تحقیقات و طبع قرار گرفت، خاصه در انگلستان. در خود هند از سال ۱۸۴۶ به بعد یک سری از این قبیل انتشارات تحت عنوان: «*Bibliotheca Indica*» ظاهر شد. در ضمن تألیفات مزبور نه تنها بزبان سانسکریت بلکه بسایر زبانهای ادبی که در هند رواج بود، مخصوصاً زبان فارسی، انتشار یافت. علاوه بر سری فوق الذکر یک سلسله دیگر از سری متن‌ها بتوسط دانشمندان محلی و با کمک ثروتمندان محلی طبع و نشر یافت. تألیفات تاریخ نویسان مسلمان که بیشتر بزبان فارسی نوشته شده منبع مهمی برای تحقیقات راجع بتاریخ هند بشمار می آید، همان تاریخیکه قبل از هجوم مسلمانها (قرن یازدهم) اطلاعات خیلی کمی راجع بآنها داریم زیرا بطوریکه گفته شد سکنه بومی هند آثار تاریخی بوجود نیاورد، فقط سالنامه‌های معدودی وجود دارد. آثار نگارشات تاریخی مسلمین که مربوط به هند است بتوسط الیوت جمع آوری و بزبان انگلیسی ترجمه شده ولی بعد از مرگ او بانضمام ضمیمه‌هایی بتوسط دانشمند دیگری بنام دوئوسون در هشت جلد بطبع رسیده است. با وجود نواقصی که همین کتاب دارد معذاتاً کنون یگانه منبع در ادبیات اروپائی راجع بمشرق زمین بشمار می آید. ما درباره هیچ یک از کشورهای شرقی همچون مجموعه‌ای از مطالب تاریخی نداریم. تهیه این مجموعه، بنا بگفته الیوت، از این جهت تسهیل میشد که در هند همیشه میتوان یک عده کافی اشخاصی را پیدا کرد که در مقابل مزد ناچیزی حاضرند این قبیل کارها را مثل تهیه متن‌ها، تطبیق نسخ خطی و غیره تهیه کنند در صورتی که در هند سواد عمومیت ندارد. حتی بسال ۱۹۰۱ در بین مردها فقط ده درصد با سواد بودند (در بین زنها از یک درصد هم کمتر). در سال ۱۹۱۱ از ۳۱۵ میلیون سکنه فقط ۱۸/۵ میلیون با سواد بودند (۱۷ میلیون مرد و یک میلیون و نیم زن).

در هند زودتر از سایر ممالک اقداماتی بعمل آمد تا نسخه‌های خطی شرقی را، اعم از آنهاییکه در کتابخانه‌های عمومی بودند و یا باشخاص تعلق داشتند، معروف

سازند. مساعی که در این رشته مبذول شد، مثل مساعی تدوین مجموعه کتاب‌شناسی ادبیات هند، از جانب دانشمندان آلمانی میباشند ولی بزبان انگلیسی طبع و نشر شدند. دانستن این زبان بطور وسیعی در بین دانشمندان بومی که بشرکت در کارهای علمی جلب شده‌اند عمومیت دارد. بدینجهت دانشمندان سایرمال هم تألیفات خود را راجع بهند طبع و نشر میدهند تا دامنه خوانندگان آنها وسیع‌تر باشد. هرچند در سالهای اخیر قرن نوزدهم انتشار تألیفات دسته جمعی بزبان آلمانی تحت عنوان: «Grundris der Indo - Arischen Philologie» شروع شد که میبایستی مجموعه نتایجی را که از راه علم بوسیله تحقیق در زبان، ادبیات و تمدن هند آریائی بدست آمده دربر داشته باشد. قدری جلوتر از این یعنی در سالهای چهارم یک هجری اقدامی آنها بزبان آلمانی بتوسط لاسن بعمل آمد. فرمانروایان انگلیسی تا مدت مدیدی تحقیقات راجع بآثار مادی تمدن هند را بیش از تحقیقات راجع بآثار کتبی مورد توجه قرار میدادند. در بنای ساختمانهای جدید از این وحشگیریها دیده میشد که آثار قدیم را مثل ممالک بی تمدن مشرق نابود میکردند. با اینحال در رشته باستان‌شناسی تحقیقات در هند بیش از سایر ممالک شرقی بعمل آمده است. در ضمن باید گفت که مساعی عمده چه در ثبت و شرح آثار و چه در جمع آوری اמצاعات ادبی راجع بآنها با نامهای کانین - گم (Cunningham) و برجس (Burgess) و فلیت (Fleet) و در این دوره جدید هم با نام جون مارشال (Marshall) توأم میباشند.

در دوره مارشال تحقیقات باستان‌شناسی راجع به هند به موفقیت‌های بزرگی نائل آمد. در عهد نامبرده حفاریات وسیع و منظمی مخصوصاً در خرابیهای تاکسیل، که در تاریخ اسکندر مقدونی از آن یاد شده، بعمل آمده. پندسی بنام الکساندر کانین - گم عکس برداری باستان‌شناسی را در هند بنا نهاد (جلد اول در سال ۱۸۷۱ منتشر شد) یعنی به تهیه نقشه باستان‌شناسی کشور اقدام نمود که مرتباً مورد رسیدگی و تکمیل قرار میگرفت. یک همچو ثبت آثار باستان‌شناسی هنوز در هیچیک از کشورهای شرقی

بوجود نیامده . تحقیقات در باستان‌شناسی با تحقیقات در کتیبه‌ها ارتباط دارد. همان کابین-گم مساعی بعمل آورد تا «*Corpus inscriptionum indicarum*» تدوین و تنظیم نماید و جلد اول آن (که بسال ۱۸۷۷) انتشار یافت اختصاص به کتیبه‌های بودائی پادشاهی بنام آشوکی (قرن سوم قبل از میلاد) داشت و کتیبه‌های مزبور در سالهای ۳۰ بوسیله پرسپوم خوانده شده بود ، کتیبه‌های مزبور بعدها چند مرتبه تجدید طبع شده . اخیراً بجای ادامه *Corpus* (جلد دوم منتشر نشد و جلد سوم در سال ۱۸۸۸ طبع و نشر یافت) یک سلسله مطبوعات متناوب بوجود آمد که تا با امروز برقرار میباشند (*Epigraphia Indica* و غیره) و مقصود از آنها اشاعه کتیبه‌ها میباشد .

علاوه بر ادارات باستان‌شناسی کمسیون هم برای طبع و نشر متن‌های تاریخی وجود دارد : (*Indian Historical Records Commission*) . از سکنه بومی افرادی بیش از پیش بشرکت در کارهای علمی جلب میشوند . از روی سرمشقی که انگلیسها دارند اداراتی بوجود آمده تا آثار قدیمی را در شاهزاده نشینهای تابعه هند هم طبع و نشر کنند. علاوه بر عکسبرداریهای باستان‌شناسی عکس برداریهای زبان‌شناسی هم بعمل می‌آید . طبع و نشر نتایج این کار که در هیچ‌جده جلد پیش بینی شده بود فقط در قرن بیستم شروع شد و بعد از انتشار چند جلد انتشار بقیه برای مدت مدیدی موقوف گردید . در ۱۹۲۲ فقط دو جلد کم داشت و امروزه با احتمال قوی طبع و نشر آن پایان یافته است .

با وجود مساعی زیادی که برای تکمیل مجموعه‌های بیبلیوگرافی بعمل می‌آید معیناً در سال ۱۹۰۲ در یکی از کنگره‌های دانشمندان شکایت شده بود که طبع متن‌هایی که در هند منتشر میشود در اروپا نامعلوم میماند . نه دانشمندان محلی و نه اشخاصی اروپائی الاصل که دور از مراکز علمی کار میکنند نتوانسته‌اند اسلوب‌های علمی اروپائی را بقدر کفایت فرا گیرند . بنابراین در این رشته از خاورشناسی متخصصین نمی‌توانند اعتماد کاملی به تألیفات آماتورهایی که اطلاعات را در محل

جمع آوری میکنند داشته باشند. تشکیل يك ذخیره بین‌المللی بر حسب تصویبانه کنگره مستشرقین رم در سال ۱۸۹۹ برای تحقیقات راجع بهند (India Exploration Fund) هیچگونه نتایج عملی در بر نداشت. بالاخره در این قسمت با وجود فراوانی نسبی قوای علمی مقدرات مؤسسات جمعیتی بزرگی بستگی بمقدرات شخص جداگانه‌ای دارد.

طبع Grundris der Indo - Arischen Philologie

بر حسب ابتکار پروفیسور بیولر بعمل آمد. ناهم‌برده هفده سال در هند سکونت داشت و در این مدت معلومات وسیعی در رشته‌های مختلف زبان‌شناسی هند فرا گرفت. بعد از مرگ زودرس او (بسال ۱۸۹۸ در دریاچه بودن غرق شد) سایر علماء حاضر شدند که کار او را ادامه دهند. معیناً طبع و نشر کتاب تا با امروز ناتمام مانده (مدیر بعدی پروفیسور کیلهورن بسال ۱۹۰۸ در گذشت). نواقص تشکیلاتی که برای تحقیقات راجع بهند وجود داشت در مجلس مشورتی که بسال ۱۹۱۱ در سیمالاتشکیل شد آشکار گردید. بعد مقرر شد اقداماتی بعمل آورند تا سطح خاورشناسی در هند بالا برود. پس از تبادل افکار پروژه تشکیل يك انستیتوی تحقیقاتی در کاکتده مطابق انستیتوی فرانسوی در هانوی مطرح گردید. در حین مباحثات بدانشمندان اروپائی تذکر داده شد که زبان‌شناسی نسبی، که در اروپا اساس آنرا آه و ختن زبان کلاسیک هند قرار داده اند، در اروپا تقریباً وجود ندارد. بدین طریق اشاره شده بود که باستان‌شناسی در هند يك علم خالص اروپائی می‌باشد و دانشمندان بومی فقط در خواندن کتیبه‌ها، البته با موفقیت، شرکت میکنند. از طرفی دیگر در هند تقریباً کرسی‌های دانشگاهی راجع بخاورشناسی که در اشغال اروپائیان باشد وجود نداشت. مسلمانانها روی تصورات مذهبی علم اروپائی را با بی‌اعتمادی تلفی میکردند. هندیها عقیده داشتند که در ذکر مزایای اسلوبهای علمی اروپائی برای يك دانشجوی بومی در هند مبالغه شده است و برای يك دانشجو در هند آموختن زبان سانسکریت نزد يك دانشمند اروپائی بهمان اندازه توهین آمیز است که برای يک نفر انگلیسی در

اکسفورد آموختن ادبیات انگلیسی در نزد یک هندی توهین آمیز می باشد . و نیز این نگرانی ابراز میشد که آموختن زبان مسلمانان تأثیر مضرى در آموختن زبان سانسکریت خواهد داشت . پروژه تاسیس يك انستیتو در هند جامه عمل نپوشید و بجای آن در سال ۱۹۱۷ «مدرسه خاورشناسی» در لندن تاسیس شد . در هندوستان محل اقامت حکومت از کلکته ای که انگلیسها ساخته بودند بپایتخت قدیمی «مغولهای بزرگ» یعنی دهلی انتقال یافت و در همین دهلی بود که بسال ۱۹۲۱ اولین مجلس تقنینیه هند تاسیس گردید . موضوع شناختن حقوق انتخابات و قانون گزاری برای سکنه بومی در ردیف سایر قضایائی که دال بر بیداری ملت هند است مسلماً در موفقیت های علم هم تأثیر خواهد داشت .

در شبه جزیره هندوچین هم اروپائیهام تمدن قابل توجهی دیدند که تحت نفوذهای مختلفی و بخصوص تحت نفوذ هندوچین بوجود آمده بود و نیز تعداد زیادی آثار قدیمی مشاهده کردند . از نیمه دوم قرن نوزدهم این شبه جزیره موضوع سیاست استعماری فرانسه قرار گرفت . فرانسویها قدرت خود را در قسمت جنوب شرقی شبه جزیره استحکام بخشیده مسافرت های بداخل هندوچین میکردند که هم راجع بخود کشور و هم درباره راههای تجارتي بامپراطوری چین تحقیقاتی بعمل آوردند . مطالعات و تحقیقات راجع باین کشور از لحاظ جغرافیائی و نژادشناسی موضوعی بود که هیئت باستیان دانشمند آلمانی (۱۸۶۳ - ۱۸۶۱) و هیئت مکناک فرانسوی بسرپرستی لاگره و گارنیه (۱۸۶۸ - ۱۸۶۶) بیش از همه وسایل پیشرفت آنرا فراهم آوردند . مطالب زیادی چه در قسمت جغرافیای هندوچین و مخصوصاً نژادشناسی و زبان شناسی و ادبیات ملی در مجلدات متعددی جمع آوری شده که بتوسط میسیون علمی که در تحت ریاست او گوست پاوی، یکی از نمایندگان هیئت سیاسی (۱۸۷۹ - ۱۸۹۵) کار میکرده ، بطبع رسیده است . همان کردیه که کتاب شناسی در تألیفات چین شناسی از آن او است تذکره کتاب شناسی مربوط به هندوچین را تحت عنوان :

«Bibliotheca Indo - Sinica» بطبع رسانید . در عصر جدید کارکنان انگلیسی

يك سلسله تحقیقاتی در برمه که بامپراطوری انگلیس و هند ملحق شده بعمل آوردند. با این ترتیب عملیات عکسبرداری باستان شناسی شامل برمه هم میشود. در سیام، همان یگانه کشور شبه جزیره که تا کنون استقلال خود را حفظ کرده، از طرف حکومت بومی اقداماتی برای توسعه فعالیت علمی بعمل میآید. مثلاً با وسایل پادشاه سیام یکی از مهمترین منابع برای تحقیقات در بودائی گری جنوب هند بطبع رسیده است. ادبیات فرانسه راجع به هندوچین از لحاظ وسعت و تنوع مطالب بمراتب از ادبیات انگلیسی راجع به هند عقب است. در عوض دنیای علم از اینجهت مرهون فرانسه است که ادارهای بوجود آورد که نظیر آن تا کنون نه در هند بریتانیا و نه در سایر کشورهای شرقی باستانشناسی مصر دیده نشده، مقصود «مدرسه فرانسوی شرق اقصی» میباشد

(École Française d'Extrême Orient) که در سال ۱۹۰۰ در سایگون افتتاح یافت و بعد به هانوی منتقل گردید. مدرسه از روی نمونه این قبیل مدارس علمی (انستیتو) ایجاد شد که نظایر آن در قاهره، قسطنطنیه، آتن و رم وجود دارد و مقصود از آنها تحقیقات در آثار شرق قدیم و دنیای کلاسیک میباشد. این قبیل مدارس که نه بر نامه‌های معینی برای تدریس دارند و نه مستمعین دائمی، در واقع بیشتر ادارات علمی هستند تا ادارات تدریسی و در آنها مطالب علمی موردشناسائی و تحقیق قرار میگیرد و تمام اشخاصی که برای کارهای علمی میآیند با وسایل و تعلیمات لازمه روبرو میشوند. وجود این قبیل انستیتوها بیش از همه صحت و ادامه کار علمی را تعیین میکند و بیش از همه کمک میکند تا کارهای محققین را با اسلوب‌های مبتنی بر علم مجهز باشند تربیت کند. در نشریه متناوب (Bulletin) مکتب فرانسه تعداد زیادی کارهای ذی‌قیمت نه تنها راجع به هند و چین بلکه بطور کلی راجع به شرق اقصی منتشر گردید.

از هند بریتانی غالباً هیئت‌هایی برای تحقیقات راجع بولایاتی که مجاور هند بودند مثل تبت، ترکستان شرقی و افغانستان عزیزت میگردند.

در سالهای چهلیم انگلیسها مشغول تحقیقات راجع به نواحی که متصل بهند (مثل کشمیر و لاداک) و سرحدات تبت بود شدند. در ضمن باید گفت که اولین پیشاهنگی که در این راه قدم برداشت برادران سترچی (Strachey) بودند. در نیمه‌های قرن نوزدهم سیاحان آلمانی که برادران شلاگین تویت بودند از هندوارد تبت و ترکستان شرقی شدند (۱۸۵۴-۱۸۵۸). یکی از این دو برادر که نامش آدولف بود در ترکستان شرقی کشته شد (۱۸۵۷)، در نتیجه اقداماتی که دولت تبت بعمل آورد، درهای تبت بنحوی بروی اروپائیا بسته شد و دولت انگلیس برای تحقیقات راجع باوضاع این کشور تصمیم گرفت از خدمات هندیهای دانشمند که معروف به پاندیت (pundit) بودند استفاده کند. برحسب ابتکار کاپیتان مونتگمری، که متصدی عکسبرداری مثلثاتی درهند بود، از بین پاندیت‌های هندی يك عده انتخاب شدند که عکاسی و مشاهدات نجومی را یاد گرفتند. اروپائیا از پاندیت‌ها حتی راجع به تبت و لهاسا اطلاعات مفصلی بدست آوردند و منجمله اینکه شهر لهاسا که بکلی بروی اروپائیا بسته بود در همان حال اروپائیا از آن شهر بیش از سایر شهرهای خاورزمین اطلاع داشتند. شرح و بسط مفصل لهاسا متعلق به سادات - چاندرا - داسو که در این شهر دو هفته زندگی کرد متعلق میباشد (۱۸۸۱). هیئت اعزامی نظامی انگلیس در سال ۱۹۰۳-۱۹۰۴، که کارش منجر باشغال لهاسا شد، فقط صحت اطلاعاتی را که پاندیت‌ها جمع کرده بودند تأیید نمود و تقریباً هیچگونه مطالب جدید برای دنیای علم بیار نیاورد.

مطالب مربوط به تحقیقات درباره زبان و ادبیات تبتیا تا بامروز چندان در خود تبت جمع آوری نمیشده بلکه بیشتر در نقاطیکه بلسکنه تبتی در جوار هند و یا از طرف چین بودند جمع آوری میشده است. مفصلترین شرح ادبیات تبت در زبان روسی با همت ن.و. کیونر تدوین شده و اولین جلد تألیفات او را بنام «شرح تبت» تشکیل میدهد. از ولایات امپراطوری انگلیس و هند که با تبت هم سرحد میباشند در این زمان کانبجوت اهمیت مخصوصی بهم رسانده است. زبان قبیله محلی ورشیکها

که تا با امروز معمائی بشمار میرفته بر طبق تحقیقات ن. یا. ماریگانه باقیمانده زبانهای یافتی در آسیای وسطی میباشد.

ترکستان شرقی در نیمه اول قرن نوزدهم برای مدت کمی (درسالهای بین ۶۰ و ۷۰) از چین جدا شد و دولت مستقلی را تحت حکمرانی یعقوب بیگ تشکیل داد. انگلیسها دوبار، یکی در سال ۱۸۷۰ و دومی در سال ۱۸۷۳، سفارتی نزد یعقوب بیگ فرستادند. در رأس این سفارت فورسایت قرار داشت. در سال ۱۸۷۵ شرح مسافرت این سفارت منتشر شد. در ضمن تاریخ این کشور وارد کتاب مزبور شد. شرح مزبور را دکتر بلیو تهیه کرده بود که هیچگونه مزایای علمی نداشت، ولی تا کنون در ادبیات اروپای غربی تحقیقاتیکه اساس بیشتری داشته باشد جایگزین آن نشده است. در سال ۱۸۶۹-۱۸۶۸ مردی بنام شاو (Shaw) به ترکستان سفر کرد و در ضمن موادی درباره زبان شناسی جمع آوری نمود. مسافرت های انگلیسها از هند به ترکستان شرقی بعد از استقرار حکمرانی چینی ها هم ادامه داشت. پر دامنه ترین مسافرت را مردی بنام کری (Carey) (سال ۱۸۸۵-۱۸۸۷) انجام داد. در سال ۱۸۹۰ یک افسر انگلیسی بنام بوئر (Bower) در محلی بنام شهباز در جنوب کوچی یک نسخه خطی بزبان سانسکریت که روی چوب توس نوشته شده بود کشف کرد و این مقدمه های شد که تمدن قبل از اسلام ترکستان شرقی مورد تحقیقات قرار گیرد، مسئله ای که امروزه یکی از مقامات اولیه را در بین مسائل خاورشناسی از لحاظ علمی اشغال کرده است. ترکستان شرقی از زمانهای قدیم تحت نفوذ تمدن هندوچین و آسیای مقدم قرار داشت. در سایه آب و هوای فوق العاده گرم این سرزمین در این جا نسخه های خطی و نقاشیهای دیواری، که تمام این نفوذهای تمدنی در آنها منعکس شده، محفوظ مانده است. برای تحقیقات در باره تمدن هند دانشمندان علاقه مند در اینجا مطالبی پیدا میکردند که در خود هند وجود ندارد، زیرا در هند بر اثر آب و هوای خانه خراب کن ممکن نبوده هیچگونه نسخ خطی قدیمی باقی بماند. علمای اروپا در ضمن تفحصات در اینجا از آثار تمدن آسیای

مقدم برای اولین بار عین آثار ادبی مانویها را پیدا کردند. مانی يك رفور ماتور مذهبی بود که در قرن سوم بعد از میلاد ظهور کرد و در مذهب او افکار مذهبی ایران قدیم با افکار مذهبی مسیحیان بهم آمیخته. مانویها چه در دنیای مسیحیت و چه در عالم اسلام بقدری مورد تعقیب سخت و بیرحمانه قرار داشتند که تمام کتابهای مانوی معدوم شد و خود مذهب مانوی، قبل از کشفیاتی که در ترکستان شرقی بعمل آمد، برای ما فقط از منابع مسیحی و اسلامی معلوم بود و مخصوصاً از مباحثات بین طرفین آثار ادبی (بودائی «ترسائی» و مانوی) که در ترکستان شرقی پیدا شد نه تنها مطالب زیادی برای تحقیقات در لهجه‌های ایرانی و ترکی بدست ما داد بلکه وجود زبانهای ادبی را آشکار ساخت که در باره آنها سابقاً هیچگونه اطلاعاتی در بین نبود. منجمله‌های زبانی را آشکار کرد که متعلق بعد از زبانهای هند و اروپائی است ولی در اینجا بزبانهای اروپائی بیش از هندی و ایرانی نزدیک میباشد. اهمیت علمی کشفیاتی که در ترکستان شرقی بعمل آمد (مخصوصاً در کوچی و تورفان) بقدری بزرگ بود که برای تحقیقات در آثار این تمدن در اوایل قرن بیستم يك انجمن مخصوص بین-المللی دانشمندان تشکیل یافت که کمیته‌های مخصوصی در کشورهای جداگانه داشت و در ضمن کمیته روسیه بنام کمیته مرکزی شناخته شد. سه هیئت آلمانی و سه هیئت انگلیسی (سراورل شتین هیئت آخری در سال ۱۹۱۶ پایان رسید) تشکیل یافت. همانطور که در بسیاری از رشته‌های دیگر دیده شد در این رشته هم همکاری بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی پایان یافت. بعضی از این هیئت‌های اعزامی که برای تحقیقات در آثار گذشته تشکیل یافته بودند بمسائل زندگی معاصر هم عطف توجه میکردند، منجمله بمسئله امکان برقراری کانالهای قرون وسطی. این مسئله گاهی با مفهوم مثبت حل میشد و در ضمن برای توسعه پنبه کاری هم باموفقیت اقدام میشد، ولی برای استفاده وسیعتر از ثروت‌های يك کشور اکنون لازم است که کشور مزبور در حلقه راه آهنهای جهانی وارد شود و این کار برای ترکستان شرقی بعلل جغرافیائی مشکل امکان پذیر باشد. بنابراین ترکستان شرقی يك کشور دوران

گذشته میباشد نه يك کشور آتیه . یکی از اولین سفارت‌های انگلیسی که با افغانستان اعزام گردید سفارت الفینستون (Elphinston ۱۸۰۸) بود که علت اعزام آن مثل سفارت مل کلم بایران بعلمت ورود سفارت اعزامی ناپلئون اول به تهران بود . شرح و وصف این کشور که الفینستون نوشته تا کنون بهتر از همه میباشد . در سالهای ۲۰ و ۳۰، مارک روفت ، تربک و ملسون با شرایطی که کمتر مساعد بود سفر کردند . سفر آلکساندر برنس (Burnes ۱۸۳۲) برای دنیای علم بیشتر اهمیت داشت . نامبرده از افغانستان به بخارا رفت و قریب به یکماه در بخارا اقامت گزید . بعد از بخارا از راه مرو بایران سفر کرد . در سال ۱۸۳۶ با افغانستان مراجعت نمود . از اشخاصیکه در سفر دوم (۱۸۳۶-۱۸۳۸) همراه برنس بودند وود بیش از دیگران بتوسعه معلومات جغرافیائی اروپائیه کمک کرد . وود به قسمت علیای جیحون یعنی محلی که تا آنوقت برای اروپائیه بکلی ناشناس بود سفر کرد .

برنس در سال ۱۸۴۱ در اثنای جنگ بین انگلیس و افغانستان ، که برای انگلیسها بدبختی بود، هلاک شد . امیر بخارا بسال ۱۸۴۲ در تحت نفوذ همان وقایع سیاسی حکم کرد که آژانس‌های انگلیس را بنام ستودارت و کونولی اعدام کنند (کونولی قبل از این پیش آمد در حال مراجعت مسافرت فورستر را تکرار کرد و از انگلیس از راه روسیه، ایران و افغانستان بهند رفت) . اعدام ستودارت و کونولی بی انتقام نماند . ضرب و شتم انگلیسها در افغانستان در سال ۱۸۴۲ باعث یک سفر فاتحانه برای قشونهای انگلیس و هند شد . انگلیسها در مقابل مرگ هموطنان خود کشور را ویران و زیرورو کردند و انتقام گرفتند ، ولی تشبثاتی نکردند که افغانستان را بطور محکم مطیع قدرت خود سازند . از آن زمان افغانستان استقلال سیاسی خود را حفظ کرد و دیگر در دسترس محققین اروپائی و منجمان انگلیسها قرار نداشت . حتی نماینده دائمی حکومت انگلیس و هند در کابل میبایستی از مسلمانان باشد . کارهای مربوط به تحقیقات در افغانستان ممکن بود با مانع بتوسط انگلیسها با شرایط سیاسی خاصی بعمل آید مثل دوره عملیات جنگی (۱۸۷۸-۱۸۸۱)

و همچنین در دوره عملیات کمیسیون سرحدی انگلیس و روس در سال (۱۸۸۶-۱۸۸۵). در اواخر قرن نوزدهم انگلیس ها قدرت و سلطه خود را در نقاطی واقع در شمال غرب هند که مجاور افغانستان است و منجمله در چیترال استحکام بخشیدند. از همین چیترال است که مناسب ترین راهها بسرزمین کوهستانی واقع در جنوب هندو کش و کافرستان پیش میرود. کافرستان کشور کافرها یا سیاه پوشانی است که بعزت عدم دسترسی بدان تا این اواخر خارج از نفوذ تمدن اسلامی قرار داشت، فقط معدودی از سیاحان انگلیس بکافرستان راه یافتند. در سال ۱۸۴۰-۱۸۳۹، در ایام اشغال کابل بتوسط انگلیس ها، خود کافرها انگلیس ها را بکشور خود دعوت می کردند. ولی انگلیس ها برای اینکه افغانها را عصبانی نکنند این پیشنهاد را رد کردند. در سال ۱۸۵۰-۱۸۴۹ یک محقق انگلیسی بنام راورتی در آن زمان در پشاور زندگی میکرد، یک نفر قندهاری را بکافرستان فرستاد که قریب بدو سال در آنجا اقامت کرد و از زبان او شرح و وصف کشور را تدوین نمود. در سال ۱۸۸۵ مردی بنام لو کهارت از چیترال بکافرستان راه یافت ولی فقط چند روز در آنجا بسر برد. یگانه محقق انگلیسی که توانست بطور مفصل راجع باین کشور تحقیقات کند روبرتسون بود که نزدیک به یکسال (۱۸۹۱-۱۸۹۰) در آنجا زندگی کرد. در سالهای آخر قرن نوزدهم امیر افغانستان با موافقت دولت انگلیس سلطه خود را در کافرستان استحکام بخشید. از سیاحان غیر انگلیسی که با افغانستان رفته اند میتوان اسم یک سیاح فرانسوی بنام فریر (Ferrier ۱۸۴۶-۱۸۴۵) را ذکر کرد که از ایران بافغانسان راه یافت. محققین انگلیسی برای تمام ولایت عملیات توپوگرافیک انجام دادند. ولی در بین این محققین اشخاصی نبودند که دارای وقت آزاد و مقدمات لازم برای تحقیقات مفصل در این ولایت از حیث زبان شناسی، نژادشناسی و باستان شناسی باشند. در تمام این رشته هائی که ذکر شد دنیای علم تا بامروز اطلاعات ناچیزی راجع بافغانستان دارد. زبان و ادبیات خود افغانها مورد بعضی تحقیقات قرار گرفته ولی راجع بلهجه های سایر ملل ساکن افغانستان و بیش از همه مللی که

(مثل افغانها) متعلق بقوم ایرانی باشد هیچگونه مدارکی وجود ندارد. جالب توجه این است که در مقاله مر بوط بغز نه که در ۱۹۱۴ چاپ شده، و راجع به زار سلطان محمود معروف میباشد، فقط از روی شرحیکه در سال ۱۸۳۶ تهیه و در ۱۸۴۰ چاپ شده سخن میرود. کتیبه روی دروازه‌های مزار برای اولین بار در ۱۹۱۸ بطبع رسید. وضعیت سیاسی افغانستان بطوریکه معلوم است از سال ۱۹۱۹ تغییر یافت، یعنی از وقتی که افغانستان مستقل شناخته شد و در روابط خارجی خود این حق را بدست آورد که با تمام دولت‌ها مستقیماً وبدون وساطت انگلیس مذاکراتی بعمل آورد. در کابل اکنون نمایندگان بسیاری از دولت‌ها وجود دارند ولی بخاطر وضعیت عمومی که بعد از جنگ جهانی تشکیل یافته تحقیقات علمی کمافی السابق با مشکلات بزرگی توأم است. مسئله‌ای که حل نشده قضیه امتداد راه آهن اروپا و هند از راه افغانستان است. از کارهای علمی زمان اخیر ظاهراً تحقیقات باستان شناسی دانشمند فرانسوی فوشه، همان متخصص صنعت یونان و بودائی، در شمال افغانستان اهمیت خاصی خواهند داشت. در باره نتایج این کارها هنوز اطلاعاتی بر رویه نرسیده است.

فصل یازدهم

تحقیقات در آسیای مقدم در قرن نوزدهم . ایران . آسیای صغیر .
فلسطین . شبه جزیره عرب . تمدن عربی . بین النهرین . کومبولت -
وریتز . مسائل علمی معاصر .

محققین اروپائی در قرن نوزدهم در نواحی آسیای مقدم ، دیگر با مواعی
که در آسیای وسطی و آسیای شرقی با آنها روبرو میشدند روبرو نمی گشتند .
حکومت‌های محلی هیچگونه تشبثاتی برای بستن يك کشور بروی نمایندگان
دیپلماسی دولتهای اروپائی و یا بروی تجار و دانشمندان اروپائی بعمل نمی آوردند .
راجع بایران در قرن نوزدهم يك سلسله تألیفاتی که بیشتر بزبان انگلیسی
بود بوجود آمد . در اوایل قرن نوزدهم در کشور ایران مبارزه‌ای بخاطر نفوذ
سیاسی بین انگلیس و فرانسه جریان داشت . مقارن عزیمت ژنرال گاردان
(Gardanne) سفیر ناپلئون اول (۱۸۰۸) سفیری هم از طرف انگلیس بنام
سرهازفورد جونس و سفیر انگلیس و هند بنام مالکولم (این مرد با مأموریت از
طرف حکومت انگلیس و هند در سال ۱۸۰۰ بایران سفر کرده بود) بایران عزیمت
کردند . بعدها (۱۸۱۵) همین مالکولم تاریخ ایران را نوشت که تا بامروز اهمیت
خود را از دست نداده است . منشی مخصوص هارفورد جونس ، که بعد هم منشی
مخصوص سر آئوزلی گردید ، موریر نامی بود که شرح دو سفر خود را نوشت ولی

بیشتر بخاطر زمانی که بنام حاجی بابا نوشت مشهور شد. رمان موریر یک تصویر عینی راجع بر سوم و آداب کشور، مخصوصاً راجع بشرایط حکومت، بدست میدهد. برای تحقیقات در قسمت باستان شناسی سفرهای کر - پورتر (۱۸۲۰ - ۱۸۱۷) اهمیت مخصوصی دارند. نامبرده به تفصیل خرابه های شهرهای ماوراء قفقاز و شمال غرب ایران و قسمت شرقی ترکیه آسیائی را تعریف کرده است. ضمناً شرحی درباره آئوزلی (Sir W. Ouseley) (۱۸۲۰-۱۸۱۷) نوشته است. این آئوزلی بعنوان منشی غیر رسمی برادر خود را، که سفیر کبیر بود، همراهی میکرد. در مطالعات خود توجه زیادی بآثار قدیم مبذول میداشت. در کتاب او اخباری از یک منابع کتبی نقل میشود که قسمتی از آنها تا کنون بطبع نرسیده است. فرزر (Fraser) که ارتفاع فلات ایران را معین نمود، شرح مسافرت خود را بخراسان و نواحی ساحل جنوبی بحر خزر برشته تحریر کشید. بنا بعقیده کرزون در طول یک مدت متمادی آنچه مردم در انگلستان راجع بایران میدانستند جمله گی مبتنی بر تألیفات موریر و آئوزلی و فرزر بود. از سیاحان جدید میتوان نام سایکس (Sykes) را یاد کرد که از سال ۱۸۹۲ بعد چندبار بایران مسافرت کرد و مخصوصاً در نواحی جنوبی سیاحت نمود و بطور قطعی مسئله جغرافیائی را راجع بسرحد بین حوزه های داخلی ایران و حوزه اقیانوس هند حل کرد. همین سیاح در سال ۱۹۱۵ «تاریخ ایران» را بطبع رسانید و بعقیده مؤلف، این تاریخ میبایستی تألیف الکلم را که کهنه شده بود جایگزین باشد، ولی این کتاب از بسیاری جهات با اینکه دومرتبه در سال ۱۹۲۱ بطبع رسیده قانع کننده نمی باشد. اطلاعات راجع بایران کنونی با جزئیات کاملی در کتاب لرد کرزون (Curzon - ۱۸۹۲) که در سالهای (۱۸۸۹ - ۱۸۹۰) بعنوان خبرنگار تایمز بایران سفر کرده بود، جمع آوری شده است. از آثار قدیمی در ایران برای محققین اروپائی آثار دوره هخامنشیان با کتیبه های آنها توجه مخصوصی جلب میکرد. کسی که بیش از دیگران بخواندن کتیبه ها کمک کرد هانری رولینسون (Rawlinson) بود که از درازترین کتیبه ها

و کتیبه داریوش را در بیستون صورت برداشت (۱۸۴۴ - ۱۸۳۶). خرابه‌های تخت جمشید بتوسط نقاشهای فرانسوی مثل فلاندن (Flandin) و معماری بنام کوست (Coste) مورد تحقیق قرار گرفت. این دو شرح مفصل خرابه‌های تخت جمشید را با اطلسی بطبع رسانیدند. تألیف جدید راجع به پرسپلیس در سال ۱۸۸۲ بتوسط دکتر شتولتسه بزبان آلمانی بطبع رسید. کارهای او با هیئتی که در سال ۱۸۷۴ تشکیل یافته بود تا راجع بگذشتن زهره از مقابل آفتاب مطالعاتی کنند، آندره آس ایران‌شناس معروف که مأمور این هیئت بود فقط در سال ۱۸۷۶ موفق شد وارد ایران شود. مطالعات راجع به پرسپلیس در سال ۱۸۷۸ قبل از مراجعت هیئت مزبور بااروپا انجام گرفت. کتاب شتولتسه فقط محتوی اطلس و توضیحات مختصری است که پروفیسور نلد که بدان اضافه کرده است، باستثنای يك عکس که در سال ۱۸۶۰ برداشته شده بود. اینها اولین عکسها را از کتیبه‌های پرسپلیس برداشتند. بعد از اینکار چند مرتبه عکسهای بهتری برداشته شد. برای تعیین متن صخره بیستون يك هیئت انگلیسی بسال ۱۹۰۴ تشکیل شد که نتیجه آن طبع متن تصحیح شده بسال ۱۹۰۷ بود. نقشه‌های برجسته پرسپلیس و غیره از لحاظ یادگارهای صنایع گذشته در کتاب بزرگ ذاره وهرتسفلد (۱۹۱۰) مورد مطالعه قرار گرفته. برای تحقیقات راجع به معماری در ایران و معماری قدیم و اسلامی ایران سفرهای زن و شوهری بنام دلافوا (Dieulafoy) اهمیت زیادی داشتند (۱۸۸۱، ۱۸۸۴ - ۱۸۸۶). مارسل دلافوا که چندی قبل بدرود زندگی گفت چند کتاب راجع به معماری ایران و اسلام نوشته است. شرح مسافرت ۱۸۸۶ - ۱۸۸۴ را همسر او بنام جن برشته تحریر کشیده است.

کتاب خانم دلافوا متضمن مطالب ذی‌قیمت و مخصوصاً عکس‌های عالی می‌باشد ولی عقایدی که در کتاب درباره تصورات تاریخی مندرج است نشان می‌دهد که خانم با منابع کتبی ابداً آشنائی نداشته. همین موضوع را تا حدی میتوان درباره محقق بعدی فرانسوی بنام ده - مورگان که تحقیقاتش منجر ببعضی کشفیات سعادت‌مندی

شد اظهار نمود . مطابق قرارداد ۱۹۰۵ برای « میسیون علمی » فرانسوی انحصار تحقیقات حفریاتی شناخته شد . تحقیقات در انتهای جنوب غربی کشور یعنی خوزستان بعمل می آمد ، ولایتی که از لحاظ موقعیت جغرافیائی و ارتباطات مدنی تاریخی بحوزه فرات نزدیکتر است تا به فلات ایران . مقصود از این تحقیقات تقریباً بالتمام این بود که آثاری از قدیمترین تمدن کشور که رابطه نزدیکی با بابل داشته باشد کشف کنند . نه تنها آثار دوره اسلام بلکه آثار دوره هخامنشیها هم قابل توجه شناخته نمیشد . بنابراین با آثاری توجه نمیشد که تحقیقات درباره آنها با تحقیقات درباره منابع کنونی و کتبی ممکن بود منجر به نتایج دقیق تاریخی بشود . لذا آثاری بدون ابراز توجه نسبت بآنها باقی میماند که تحقیقات درباره آنها بمناسبت تحقیقات راجع به منابع کتبی معاصر آنها ممکن بود به نتایج دقیق تاریخی منجر شود و حال آنکه کشفیات درخشان در رشته باستان شناسی « قبل از تاریخ » با استثنائاتی فقط مدار کی بدست میدهند که برای حدسیات بیدلیل خوب است .

همان علل یعنی ذوق و علاقه بتمدن قدیم شرق نزدیک و بی اعتنائی بتاریخ ملل معاصر شرقی در وضع « فیلولوژی ایران » منعکس گردید و این موضوع در اواخر قرن نوزدهم که خواستند يك تالیف دسته جمعی روی نتایج علمی بسازند منعکس گردید . از لهجه‌های معاصر ایرانی فقط بعضی از آنها مورد تحقیقات قرار گرفته است (لهجه‌های اقوام ترك که در قسمت جنوبی ایران زندگی میکنند در غرب مورد تحقیقات واقع نشده) . در لندن و پاریس و بعضی شهرهای دیگر مجموعه‌های گرانبهائی از نسخه‌های خطی فارسی وجود دارد ولی از این تالیفات ادبیات ایرانی فقط قسمت کمی بطبع رسیده . تاریخ سیاسی و ادبی ایران در دوره اسلام که دانشمندان اروپائی نوشته‌اند بیشتر روی مقتضیات شرقی قرار دارد ، تحقیقاتیکه از روی منابع اولیه شده باشد و مقتضیات انتقاد تاریخی را قانع کند تقریباً وجود ندارد . راجع بوضعیت کنونی علم ایران شناسی تعریف دسته جمعی که مفهوم بدست میدهد همان است که بزبان آلمانی بطبع رسید و از سال ۱۸۹۴

شروع شد و در ۱۹۰۴ پایان یافت و عنوانش :

« Grundris der Iranischen Philologie » بود . درباره تاریخ جدید ایران و زبان سکنه کنونی آن در کتاب مزبور مدارك ضعيفی نسبت بزمان قدیم مندرج است . ادبیات جدید ایرانی فقط مختصری نسبت با ادبیات قبل از اسلام ایران جا داده اند هر چند که هیچگونه مقایسه‌ای بین ادبیات قبل و بعد از اسلام ممکن نیست جا داشته باشد . در شرح ادبیات ایران مقام اول را به اشعار داده اند و درباره ادبیات نثری اطلاعات بس مختصری ذکر کرده اند . بعد از ظهور « Grundris » يك سلسله کتابهائی راجع بایران منتشر شد . ایران شناس آمریکائی بنام ویلیام جکسون در مدت دو سفر خود بیشتر با آثار ایران قبل از اسلام و مخصوصاً آئین زردشت و منجمله زندگانی کنونی جامعه‌های زردشتی توجه داشته است . از تألیفاتی که راجع بتاریخ صنایع ایران نوشته شده تألیفات ذاره وهرتسفلد نه تنها دوره قبل از اسلام بلکه آثار معماری دوره اسلام را هم شامل میشود . مرحوم ما کس فان-برش در تقریظی که راجع به تألیف ذاره نوشته است اصرار میورزد که لازم است درباره ساختمانهائی که هنوز در سطح زمین باقی مانده اند هر چه زودتر مطالعاتی بعمل آید و انجام حفاریات موکول بزمان بعد بشود . بطور کلی چندین کتاب راجع بتاریخ ایران ، و بیشتر ایران قبل از اسلام ، بوجود آمد . از وقایع تاریخ جدید ایران پیش از همه نهضت مذهبی بابیهها جلب توجه میکند (مجموعه نگارشات اروپای غربی راجع باین موضوع بسال ۱۹۱۰ در کتاب کشیشی بنام رمردیده شد) و همچنین انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ مشمول این واقعه گردید . راجع بانقلاب ۱۹۰۹ کتابی از پروفیسور براون دیده شد . مفصلترین شرح ادبیات ایرانی هم به پروفیسور براون تعلق دارد . شرکت ایرانیهای تحصیل کرده در امر تحقیقات راجع بتاریخ کشور خویش هنوز در سطح ناچیزی قرار گرفته است . بعضی مدارك مربوط به باستان-شناسی ایران در دوره اسلام در تألیفات ناصرالدین شاه و بخصوص تألیفات وزیر او صنیع الدوله که بعدها باعث اتمام السلطنه ملقب گردید دیده میشود . اقدامات برای انجام

چاپ کتاب در ایران موفقیت مختصری داشت. کتابها و حتی روزنامهها بیشتر با چاپ سنگی طبع و منتشر میشد. عده زیادی کتاب که بوسیله چاپ سنگی بطبع رسیده در تهران بسیار زیاد است. از ولایات آسیائی ترکیه آنچه جلب توجه خاورشناسان را میکند و پیش از آنهم مورد علاقه محققین دنیای کلاسیک میباشد، همان آسیای صغیر است.

لودویک روس که در فیلولوژی کلاسیک متخصص بود در سال ۱۸۴۴ با آسیای صغیر سفر کرد. نامبرده شرح مفصل این سرزمین را از نظر نژادشناسی و باستانشناسی تألیف نمود. علاوه بر این مسائل علمی مسافرت او مقصد دیگری هم داشت، بدین معنی که میخواست ثابت کند که نمایندگان صنایع آلمان و سایر مهاجرین از آلمان میتوانند میدان تشکر آمیزی برای فعالیت خود در آسیای صغیر پیدا کنند. تألیف تکسیه مخصوص باستانشناسی قسمت شرقی آسیای صغیر با ولایات مجاور قفقاز و ایران میباشد. تکسیه برای «I, Univers» که در پاریس اقدام به چاپ آن میکردند یک مجموعه از اطلاعات مربوط به آسیای صغیر گردآوری کرد. مطالبی که سیاحان سابق جمع آوری کرده بودند در کتاب دو جلدی موسوم به «شرح تاریخی و جغرافیائی آسیای صغیر» تألیف ویوین ده - سن مارتن (۱۸۴۵) تدوین و تنظیم گردید. این دانشمند در فرهنگ جغرافیائی خود صورت کتب مربوط به ادبیات راجع به آسیای صغیر تا سالهای ۶۰ را نقل میکند. از جدیدترین محققین آسیای صغیر در قسمت تاریخ و جغرافیا میتوان نام دانشمند انگلیسی راهسی (Ramsay) را ذکر کرد. از آثار تاریخ قرون وسطی آسیای صغیر آنچه مخصوصاً جالب است ساختمانهای سلاطین سلجوقی (که از اواخر قرن یازدهم تا اوایل قرن چهاردهم در آسیای صغیر مسلط بودند) میباشد که در کنیه و ایکونی قدیم ساخته بودند. برای توصیف این آثار و طبع کتیبههایی که در آنها مانده بود بیش از همه مستشرق فرانسوی هوآ (Clement Huart) اقدام نمود. هوآر همان کسی است که چند مقاله راجع به آسیای صغیر در «دائرة المعارف اسلامی» نوشته است. این مقالات بنا به نظریه

کروته سیاح آلمانی بیشتر جنبه کتابی دارد و بدینجهت توصیفاتى که در آنها شده در همه جا با حقیقت معاصر وفق نمیدهد. در عهد جدید معاصر در آسیای صغیر آثاری خیلی قدیمتر از آثار دنیای کلاسیک کشف شده است. مقصود بقایای تمدن هیتیتها میباشد، همان ملتی که يك زمانی علاوه بر آسیای صغیر بولایات شمالی بینالنهرین و شام هم مسلط بود و با موفقیت از عهده مبارزه با سلاطین مصر و شام برمی آمد. مرکز این تمدن محلی بنام بغازکیو بود که در قسمت شمالی شبه جزیره قرار داشت، یعنی در جائیکه سال ۱۹۰۶ آسورشناس معروف وینکلر حفریاتی بعمل آورد و در این حفریات لوحه های متعددی با خط میخی کشف شد. تمدن هیتیتها مثل تمدن دوران سلطنت اورارتو در ارمنستان کنونی (مهمترین یادگار تمدن اخیر کتیبه هائی است که در نزدیکی شهر وان بدست آمده) در تحت نفوذ تمدن آسور و بابل پیدا شد. در سال ۱۸۹۹-۱۸۹۸ هیئت آلمانی تحت نظر بلک ولمان بارمنستان رفت. نتیجه کار هیئت مزبور این بود که کتیبه های خطی زیادی کشف گردید. متخصصین روسی در باره طرز کار هیئت مزبور و مخصوصاً حفریات او بیشتر نظر فلسفی ابراز میداشتند. این قبیل تحقیقات غالباً در دهه های اول قرن بیستم بتوسط هیئت های آلمانی بعمل می آمد ولی باید گفت که در ردیف کشفیات زیاد گرانها حفظ آثاریکه مستلزم تحقیقات طولانی بودند بطور مضرى جریان داشت. مسائل علمی را که مربوط به تحقیقات در آسیای صغیر میباشد هنوز نمیتوان کاملاً انجام شده شناخت. تا حدی تحقیقات جغرافیائی در باره شبه جزیره را میتوان انجام شده محسوب داشت، هر چند محلی که بین کوتاهیه و آنکارا که وطن دولت عثمانی میباشد، اروپائیها فقط در سالهای سی ام قدم بدانجا نهادند. خواندن کتیبه هائی که ملل متمدن شرق قدیم از خود بجا گذاشته اند هنوز شك و تردید زیادی تولید میکند و مسئله نسب قومی این ملل هنوز جای بحث میباشد. حفریات در محل شهرهای یونان شاید بتازگی شروع شده باشد. تا این اواخر حتی محل وقوع شهر میلت دوران قبل از ایران، همان شهری که علم یونانی از آنجا آغاز شد، نامعلوم مانده بود. تاریخ قرون وسطای

آسیای صغیر با تاریخی که امپراطوری عثمانی شروع شد هنوز بقدر کافی مورد تحقیقات قرار نگرفته است. یگانه کتابی که درباره تاریخ امپراطوری عثمانی از روی منابع اولیه تدوین شده تا با امروز همان کتاب هامر - پوز کستال میباشد که مقتضیات انتقاد تاریخی را ابدأ قانع نمیکند. راجع بلهجه‌های ترکیهای آسیای صغیر فقط اطلاعات ناچیزی موجود است. ترکیها برای تحقیقات راجع بگذشته ترکیه بیش از ایرانیها راجع به تحقیقات درباره ایران کار کرده‌اند. چاپ کردن کتاب در ترکیه در اوایل قرن هیجدهم شروع شد و در همان زمان تعداد زیادی کتب بطبع رسید. در قرن نوزدهم دولت ترکیه يك سلسله اقداماتی بعمل آورد از قبیل تأسیس موزه باستانی و طبع فهرست کتب خطی که در کتابخانه‌های مساجد استامبول نگاهداری میشد (علاوه بر آن يك کتابخانه عمومی هم وجود دارد که آنهم دارای فهرست میباشد). برای تحقیقات در سکه‌شناسی ترکی از طرف محققین ترکی بیش از محققین اروپائی اقدام شده است. در این اواخر يك جمعیت تاریخی در استامبول تشکیل شده که مجله‌ای بزبان ترکی منتشر میکند. در این دوره دانشکده ادبی (ادبیات فاکولته سی) که متعلق بدانشگاه قسطنطنیه میباشد، تألیفات خود را بطبع میرساند ولی تا امروز کارهای زبان‌شناسان و مورخین ترکی هنوز آشنائی کافی با اصول علم اروپائی نشان نمیدهند. آنچه نواقص زیادی بخصوص دارد نشریات ترکی متن‌ها و فهرست‌های کتب خطی قسطنطنیه میباشد. این قضیه بطبع متعدد متن‌ها در ترکیه کنونی هم مربوط است. کارهای دانشمندان اروپائی بطور کلی از طرف دولت سابق ترکیه با نظر کامل مساعد روبرو میشد. سکه‌شناسی ترکیه در مورد ورود اروپائیها بمساجد بمراتب بیش از سکه‌شناسی ایران نظر ملایمت دارد. در قرن نوزدهم هیئت‌هایی از متخصصین جغرافیای فیزیکی و زمین‌شناسی، مخصوصاً برای تحقیقات در فرورفتگی بحرالمیت و همچنین باستان‌شناسی برای تحقیقات در آثار تاریخ مقدس انجیل و تورات اعزام میشدند. در هر دو قسمت نتایج گرانبهائی که بدست آمد در سایه فعالیت هیئت اعزامی

دوک - ده - لوئین (۱۸۶۴) بود . گزارش مربوط باین هیئت در کارهای آتیه که برای تحقیقات در بحر المیت و همچنین باستان‌شناسی توراتی اساس کار قرار گرفت . مطالب گرانبھائی در قسمت باستان‌شناسی توراتی بوسیله دو نفر آمریکائی بنام روبینزون و اسمیت (۱۸۵۲ - ۱۸۳۸) جمع آوری شد . برای ادامه تحقیقات راجع بفرسطين از لحاظ باستان‌شناسی مرکز مخصوصی بسال ۱۸۶۵ در انگلستان تأسیس یافت . تحقیقات راجع بفرسطين مقصد چندین تشکیلات علمی را تشکیل میدهد که از آنجمله است تشکیلات آلمانی «Palästina-Verein» که تألیفات خود را در مجله متناوب و بصورت کتابهای جداگانه بطبع میرساند . مدارس علمی هم در بیت المقدس وجود دارد . مجموعه اطلاعات راجع بمسافرت‌های فرسطين (از سال ۳۳۳ بعد از میلاد) بتوسط توبلر جمع آوری شد و بعدها اریخت آنرا تکمیل کرد و تا سال ۱۸۷۸ ادامه داد . از سال ۱۹۰۸ در آلمان فهرست نشریات مربوط به فرسطين بطبع میرسید . در جلد اول ببیلیوگرافی مربوط بسالهای ۱۹۰۴ - ۱۸۹۵ درج شده بود .

تحقیقات راجع بفینیقیه ارتباط نزدیکی با تحقیقات درباره فرسطين دارد . کارهای حفاریاتی در محل شهرهای قدیم فینیقیه با موفقیت زیادی بتوسط هیئت ا. رنان (از سال ۱۸۶۰) انجام میگرفت . این هیئت در موقع اشغال ولایت مزبور بتوسط عساکر ناپلئون سوم تشکیل شده بود . هیئت رنان و تحقیقات دیگر کمک زیادی بروشن شدن نقشه شهرهای فینیقیه نمودند ، ولی تمام مطالب باستان‌شناسی و کتیبه‌شناسی که تا امروز بدست آمده منسوب بزمانهائی هستند که هنوز فینیقیه تحت انقیاد ایرانیها درنیامده بود . دنیای علم تا بامروز نه آثاری و نه کتیبه‌هائی از آن دوره که دوره قدرت دریائی و نفوذ تمدن فینیقیه بود بدست نیاورده . آنچه بقدمترین زمانها نسبت میدهند فقط کتیبه‌های فینیقی است که در قبرس پیدا شده است .

تحقیقات راجع بشبه جزیره عرب برای اروپائیهامشکلات بزرگی بیش از

تحقیقات در باره سایر کشورهای شرق نزدیک داشت. شهرهای مقدس اسلام یعنی مکه و مدینه را اروپائیان نمیتوانستند فقط بشکل مسلمانها با بخطر انداختن جان خود مسافرت کنند. برای ورود بواحدهای واقع در داخل شبه جزیره که حتی تا قرن نوزدهم از لحاظ جغرافیائی تحقیقاتی در آنها نشده بود، مجبور بودند تمام مشکلات مسافرت را در بیابانهای ریگزار و در متصرفات بدویهای نیمه وحشی تحمل کنند.

اولین اروپائی که بعد از وارتما بمکه رفت یکنفر سوئسی بنام ژان بور کهاردت بود که بدستور جمعیت افریقائی لندن بنام مسلمانی باسم ابراهیم مسافرت میکرد. نامبرده قبل از آن مدتی در سوریه زندگی کرد و در آنجا زبان عربی را بطور اساسی یاد گرفت، سپس از سوریه از طریق ساحل شرقی بحرالمیت و از کنار شبه جزیره سینا گذشت و در اواخر سال ۱۸۱۲ وارد مصر شد. از مصر رو بطرف بالای نیل براه افتاد و بدون گلو رسید. در نظر داشت که بعداً با کاروانی بسودان عزیمت کند. مسافرت مکه را از سوا کیم شروع کرد تا در سایه آن عنوان حاجی بدست آورد یعنی زائری که به شهرهای مقدس اسلام مسافرت کرد و این کار ممکن بود بعد از مسافرتهای بعدی در کشورهای اسلامی مفید واقع گردد. شرایط مسافرت از مصر بمکه در آن زمان بیش از پیش مساعد بود. در اوایل قرن نوزدهم شهرهای مقدس در تصرف فرقه وهابیهها بود. این فرقه در عربستان وسطی بروز کرد و با اسلام رسمی اعلان جنگ داد (این فرقه اسم خود را از نام مؤسس خویش یعنی محمد بن عبدالوهاب اقتباس کرد). فقط در سال ۱۸۱۲ محمدعلی پاشای مصری، همان مؤسس سابق این فرقه که امروزه در مصر حکمرانی میکند، وهابیهها را از مدینه و در سال ۱۸۱۳ از مکه اخراج کرد. اشغال شهرهای مقدس بتوسط عساکر مصری تسهیلات زیادی برای مسافرت بور کهاردت فراهم آورد، بخصوص که در آن زمان وضعیت اروپائیان در مصر مساعدتر از وضعیتی بود که در سایر کشورهای اسلامی داشتند. محمدعلی مزایای تمدن اروپائی را درک میکرد و سعی داشت از آنها برای بالا بردن قدرت خود استفاده کند.

بور کپاردت در سال ۱۸۱۴ تمام مراسم زیارت را در مکه انجام داد. در اوایل سال ۱۸۱۵ در مدینه بود و از آنجا بمصر بازگشت و در مصر بسال ۱۸۱۷ که برای مسافرت بسودان آماده میشد بدرود زندگی گفت. نسخه‌های خطی عربی که بور کپاردت بدست آورده بود بر طبق وصیت‌نامه او بدان‌شگاه کمبریج تعلق میگرفت. شرح مسافرت‌های او بعد از مرگش اول بزبان انگلیسی و بعد بزبان آلمانی بطبع رسید. در سال ۱۸۵۳ مردی بنام برتون (Burton)، که بعدها بواسطه سفرهای افریقائی خود معروف شد، بدستور جمعیت جغرافیائی لندن از مصر با عنوان يك شيخ افغانی بمکه و مدینه راه یافت. اهمیت بیشتر را سفر مستشرق هلندی بنام سنوک-هور گرونیه (۱۸۸۴-۱۸۸۵) داشت که مدتی خیلی بیشتر از اسلاف خود در مکه اقامت نمود. کتاب او بنام مکه محتوی شرح مفصلی از زندگی شهر مقدس است و او این زندگی را نه تنها در ایام حج بلکه در سایر فصول سال هم شرح میدهد. از مسافرت‌هایی که برای مطالعه در شبه جزیره عربستان از لحاظ جغرافیائی بعمل آمده قبل از همه میتوان مسافرت سادلر را ذکر کرد چه او اول کسی بود که تمام شبه جزیره را از شرق تا غرب پیمود، یعنی از قطیف که در ساحل خلیج فارس واقع است تا یمبو، لنگر گاه مدینه (۱۸۱۹) طی کرد. نتایج این مسافرت تا مدتی جزو اسرار دولتی حکومت انگلیس تا سال ۱۸۶۶ بود که در آن سال فقط خط سیر سیاح مزبور بدون ذکر اطلاعاتی راجع بکشوری که دیده بود منتشر شد. اهمیت بیشتر را مسافرت يك مرد انگلیسی بنام پالگرو (Palgrave ۱۸۶۲-۱۸۶۳) داشت که مسافرت خود را با پول و وسایل دولت فرانسه انجام داد. پالگرو بطور مورب از ساحل بحرالمیت تا سواحل خلیج فارس از شبه جزیره گذشت. سیاح نامبرده علاوه بر مقصود علمی جغرافیائی که داشت يك منظور تبلیغاتی نیز در نظرش بود بدین معنی که میخواست معلوم کند که تا چه حدی ممکن است سکنه شبه جزیره را جزو پیروان مسیحیت قرار داد، چه قبل از طلوع اسلام مسیحیت در عربستان تعداد مهمی پیروان داشت. علت نظریه خصوصت آمیز نسبت باسلام و مخصوصاً وها بیها همانا نظریات مغرضانه پالگرو بود که در توصیف

سطح تمدن عربهای مسیحی راه اغرق پیموده . و نیز در تأثیر نفوذ اسلام در قسمت تنزل تمدن نیز بهمان راه اغراق رفته است . بدینجهت است که ملاحظات و نظریات او را باید با احتیاط تلقی کرد .

شرح مسافرت‌هایی که بعربستان مرکزی شده به مراتب مختصر است . یکی مسافرت مأمور انگلیس در بوشهر بنام پللی است که بشهر ریاض رفته و موقعیت نجومی این شهر را معین کرده . دیگری مسافرت یک دکتر آلمانی بنام و تسشتین است که شام و عربستان شمالی را شرح داده ، بعد مسافرت یک ایتالیائی بنام هو آرمانی است که اسبهای عربی را برای دولت فرانسه خریداری میکرده . شرح مفصلتر زندگی بدویهارا سیاح انگلیسی بنام دوتی (Doughty) نوشته است . نامبرده از دمشق حرکت کرده و بعضی نواحی «صحرای لم یزرع عربستان» (۱۸۷۸-۱۸۷۶) را گشته است . سیاحتی که در ایام جنگ بین‌المللی (۱۹۱۷-۱۹۱۸) انجام گرفت بتوسط یک آژانس انگلیسی بنام فیلیبی بعمل آمد . این مسافرت مخصوصاً برای تحقیقات راجع بعربستان اهمیت زیادی داشت . نتیجه این مسافرت ثابت کرد که سرزمین‌های داخلی عربستان تا کنون در نقشه‌ها بطور ناصحیح ترسیم میشده که بی‌شبهت بسرزمین‌های ترکستان در اوایل قرن نوزدهم نبود . در عین حال ناصحیح بودن اطلاعات پالگرو بطور قطعی به ثبوت رسید . از آثار باستان‌شناسی عربستان بعضی ساختمانهای قسمت شمال غربی شبه جزیره که «معروف بعربستان ریگزار» است (Arabia Petraea) مورد تحقیقات اروپائیها قرار گرفته . این آثار منسوب بدوره نفوذ تمدن یونان و روم است (خرابه‌های شهر پترا از حیث اهمیت خود برای مورخ کمتر از خرابه‌های پالمیر نمیشد) مخصوصاً آثار تمدنی که منتهی بقبل از اسلام در قسمت جنوب غربی عربستان در یمن ظهور کرده و در تحت نفوذ تجارت بحری بین‌مصر و آسیای مقدم از یک طرف و هند از طرف دیگر نشو و نما یافته بود . مستشرقین فرانسوی بنام آرنو (Arnaud 1843) و هلوی (Halévy 1869) و مخصوصاً خاورشناس اطریشی بنام گلارز (در سنوات ۸۰) مدارک زیادی برای

تحقیقات در باره این تمدن مخصوصاً کتیبه‌ها جمع‌آوری کردند. زبان عربی از لحاظ اینکه زبان اسلام و زبان تمدنی است که اثر غیر قابل‌تردیدی در تمدن اروپای غربی گذاشت همیشه تعداد بیشتری از محققین را از بین خاورشناسان اروپائی بسوی خود جلب می‌کرده. موفقیت‌های علمی که از این رشته دانش بدست آمده بمراتب بموفقیت‌های سایر رشته‌های خاورشناسی برتری دارد. اگر در تاریخ دولت عربی و تمدن عرب هنوز تحقیقات کمی، که مبتنی بر منابع اولیه بوده بعمل آمده و مقتضیات انتقاد تاریخی را قانع می‌کند، مطالب برای این قبیل تحقیقات شهرت یافته و در دسترس انتشارات چاپی قرار گرفته و بمراتب بیش از مطالبی است که برای تاریخ ایران و ترکیه جمع‌آوری شده است. در ایجاد تمدن عرب سکنه‌ای که در عربستان مانده بودند فقط شرکت درجه دوم را داشتند. کارهای تمدن غالباً در کشورهای عربی که عربها از قدیم تسلط یافته بودند یعنی شام و بین‌النهرین و مصر جریان داشت. مرکز دانش عرب در این زمان شهر قاهره می‌باشد شهری که در آنجا علاوه بر کتابخانه‌های مساجد، کتابخانه عمومی هم موجود است که در آن کتب خطی عربی بمقدار زیادی جمع‌آوری شده و کاملاً در دسترس متخصصین تمام ملل متنوعه قرار دارد. قاهره، شهری که بالتمام بدست اعراب بوجود آمده، هنوز هم پرجمعیت‌ترین شهر تمام افریقا می‌باشد. آثار معماری مسلمانان (قرن نهم - پانزدهم) که در آن محفوظ مانده در دنیای علمی اروپا چنان علاقه‌ای بوجود آورد که حتی آثار تمدن قدیم مصری نمیتوانست بدان ضرر برساند. همان هیئت علمی فرانسوی که با سفر ناپلئون ارتباط دارد بنای مصرشناسی را بوجود آورد و نیز آغاز تحقیقات در نقشه‌کشی تاریخی قاهره را بنا نهاد. راجع بتاریخ مصر ما تعداد زیادی هم متن‌های چاپ شده داریم و هم تحقیقاتی از اروپائیه‌ها که در هر حال بیش از تحقیقات راجع به یک کشور مسلمان دیگری است. از نیمه دوم قرن نوزدهم از زمان استقرار قدرت فرانسه در الجزایر، تونس و مراکش دانشمندان فرانسوی تعداد زیادی از متن‌هایی را که مربوط باین کشورهاست ترجمه کرده و بطبع رسانیده‌اند و تحقیقات در تاریخ و

تمدن آنها را مخصوصاً در قسمت آثار معماری بنا نهاده‌اند. ایتالیاییها بمراتب کمتر برای تحقیقات در لیبی موفق شده‌اند، یعنی همان ولایاتیکه تر که با سال ۱۹۱۲ واگذار کردند هر چند که بعضی اقداماتی در قسمت باستان‌شناسی انجام گرفته و موزه بن‌غازی بنیان‌گذاری شده. در ماهنامه‌ای که از سال ۱۹۲۱ در رم راجع به شرق کنونی (Orient Moderno) بطبع میرسد دربارهٔ متصرفات ایتالیا خیلی کم سخن گفته میشود.

در شهر بیروت، شام مبلغین کاتولیکی در سال ۱۹۰۲ يك دانشگاه زبانهای شرقی را در دانشگاه محلی یوسف مقدس که از سال ۱۸۸۱ وجود دارد تأسیس کردند. این فاکولته دنیای دانش را بایک سلسله تألیفات گرانبها دربارهٔ اسلام و تمدن عربی تروتمند ساخت، هر چند که در نظریهٔ مؤلفین این تألیفات نسبت باسلام و مخصوصاً شخصیت محمد^(ص) ممکن نبود مقاصد تبلیغاتی مکتب مزبور منعکس نشود. این مدرسه نفوذ زیادی در میان سکنهٔ محل و منجمله عربهای مسیحی پیدا نکرد لیکن در بین عربهای مسیحی محسوس میشود که تمایلی به تجدیدنشريات و آموختن تمدن اروپائی دارند، همان تمدنی که آنها را بمراتب کمتر از اعراب مسلمان از سنت‌های مذهبی جدا میکند. از بین تمام سرزمین‌های مسلمانان فقط در شام است که اتحاد مسلمین با مسیحیان در زمینهٔ افکار ملی بنا نهاده شده. مساعی ملی تمدنی با قوهٔ بیشتری بعد از جنگ جهانی و جداشدن از ترکیه آشکار شد هر چند که شام در تحت قیمومیت فرانسه نه وحدت سیاسی بدست آورد و حتی آن درجه استقلال را که مصر و بین‌النهرین داشتند، بچنگ نیاورد. اولویت تمدنی شام در دنیای عرب با ایجاد آکادمی ملی عرب در سال ۱۹۱۹ استحکام پذیرفت و فعالیت صحیح این آکادمی در سال ۱۹۲۱ پس از پایان اغتشاشات شروع شد.

مبلغین اروپائی و امریکائی در بین‌النهرین هم مشغول فعالیت بودند. ضمناً در آنجا هم مسیحیان شرقی بیش از مسلمانان مشغول تبلیغات میشدند. فعالیت مبلغین در این مورد هم نتایج بزرگی نداشت. آنچه بتحقیقات در وضع زندگی

مسیحیان شرقی بیش از همه کمک کرد مسافرت‌های مبلغین انگلیسی بنام بجر و فلتچر (۱۸۴۴ - ۱۸۴۲ و ۱۸۵۰) بود. از سال‌های چهارم قرن نوزدهم بین‌النهرین برای دانشمندان اروپائی مقام درجه اول را بدست آورد و علت آن هم کشف آثار تمدنی بود که بسیاری از محققین مایل بودند آن را قدیم‌ترین تمدن کرهٔ ارض بدانند. ولی در بین‌النهرین آثار قدیمی نمی‌توانستند مثل ایران علاقه با آثار تمدن اسلامی را بکلی از بین ببرند. توجه دانشمندان نه تنها بسوی بابل، نینوا، آسور (از تألیفات محققین این شهرها مخصوصاً تألیف لیارد نفوذ مخصوصی یافت) و سایر شهرهای قدیمی جلب شده بود بلکه پبایتخت‌های خلفای عباسی مثل بغداد و سامره و سایر مراکز مهم اسلام مثل موصل جلب گردیده بود. نقشه‌برداری این شهرها و آثار گذشته آنها موضوع تحقیقاتی واقع گردید که نظیر آن در نشریات اروپای غربی در بارهٔ هیچ یک از شهرهای ایران وجود ندارد.

علاوه بر آن در بین‌النهرین تحقیقات در آثار گذشته بیش از هر جای دیگر ارتباط نزدیکی با امید بتجدید ساختمان و احیای آتیه کشور دارد. با استقرار اهمیت تجارت راه خشکی در سایهٔ راه‌های آهن و همچنین در سایهٔ حفر کانال از ترعهٔ سوئز یکی از علل اصلی که بعد از قرن چهاردهم باعث تنزل سرزمین‌های شرق نزدیک شده بود از بین رفته است. موضوع تجدید و استفاده از منابع ثروت طبیعی ولایات مزبور دوباره اهمیتی درجه اول برای تجارت و صنایع دنیا بوجود می‌آورد. بملاحظهٔ پروژهٔ راه آهن بغداد موضوع پروژهٔ استقرار منابع مشروب کردن اراضی بمیان می‌آید که در سایهٔ آن بابل قدیمی حتی در قرن‌های اول اسلام پر عایدات‌ترین سرزمین آسیای مقدم بود، هر چند که شرایط آب و هوایی و فیزیک و جغرافیائی در آسیای مقدم تقریباً همان‌هایی بودند که اکنون وجود دارند. کارهایی که برای تحقیقات در بین‌النهرین اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انجام میگرفت بیشتر بتوسط دانشمندان آلمانی بعمل می‌آمد که مطالب گرانبهایی برای تحقیقات چه در آثار گذشته و چه در وضعیت کنونی کشور جمع‌آوری کرده بودند. از کارهایی

که برای تحقیقات در آثار گذشته بعمل آمد مخصوصاً حفریات هر تسفلد (از سال ۱۹۱۱) در سامره نتایج گرانبھائی بخشید. سامره همان شهری است که ساختمانهای برجسته آن منسوب بیک دوره است (قرن نهم) و بدینجهت تحقیقات در خرابهها منجر به نتایج واضح و علنی میگردد. در ایام جنگ جهانی و بعد از خاتمه آن حفریات را انگلیسها میکردند و بیشتر در محل های نقاط مسکونی قدیم بابل انجام میدادند. انگلیسها همچنین کارهای مربوط به برقرار کردن کانالها را ادامه میدادند و در فاصله بین ۱۹۱۸ و ۱۹۲۱ میدان زمین مدنی دو برابر شد. موضوع محل عالم مسلمین در بین سایر ملل مشرق زمین با قاطعیت خاصی بوسیله سدیئو دانشمند فرانسوی از سالهای ۳۰ طرح شده است. نامبرده سعی میکرد ثابت کند که امیدهای اروپائیها برای پیدا کردن گنجینههای ثروتمند فکری در هندوچین از قوه بفعل درنیامد و حال آنکه بیش ازپیش روشن میشود که ازمیان تمام ملل شرقی فقط عربها از حیث خدمات علمی خود میتوانند با یونانیها رقابت کنند و اینکه هیچ علم دیگری بجز علم یونانی و علم عربی هرگز وجود نداشته و تمام علم سایر کشورها بستگی بعلوم این دو ملت دارد، سدیائو حق داشت وحتی اصرار میکرد که علم مسلمین اهمیت تاریخی دارد و لازم است درباره آن تحقیقات بشود. ولی این را هم باید گفت که نظریات نامبرده از مبالغه آزاد نبود، حتی از آثار ادبیات عرب معلوم میشود که هندیها نه فقط شاگردان اعراب نبودند بلکه معلم آنها بودند. اینکه سدیئو موضوع را بصورت کلی درمیآوردیک نوع نفوذی در نظریات گومبلدت موفقیتهای حاصله از تحقیقات در آسیا در قسمت جغرافیائی با موفقیتهای حاصله از خاورشناسی میبایستی موجداتی فراهم آورند تا مطالب بدست آمده تنظیم گردد و مختصات جغرافیائی بعضی قسمتهای قاره با وضع زندگی سکنه آن مقایسه شود و از این راه اهمیت شرایط جغرافیائی از نظر یک علت اساسی که مقدرات بعضی کشورها و ملل را معین میکند روشن گردد. این اقدامات با اسامی دو تن از دانشمندان بزرگ آلمانی ارتباط دارد که یکی از آن دو

آلکساندر گومبلدت و دیگری کارل ریتز بودند که علم زمین‌شناسی (Erdkund) را بوجود آوردند که ارتباط نزدیکی با طبیعت‌شناسی و علوم اجتماعی دارند.

گومبلدت (۱۸۵۹ - ۱۷۶۹) شاگرد ورنر بود که برای اولین بار تسلسل اصول زمین‌شناسی را بوجود آورد و بدینوسیله رابطه‌ای بین تاریخ سطح زمین و تاریخ زندگی حیاتی معین ساخت. مسافرت‌های متعدد گومبلدت بکشورهای مختلف آمریکا و آسیا با کشفیات جغرافیائی توأم نبود ولی مطالعات نامبرده بدرجه کمال و نبوغ گوناگون با مطالعات سیاحان سابق فرق داشت. موفقیت‌هایی که نامبرده در آن زمان در قسمت زمین‌شناسی و هواشناسی بدست آورد وسیله‌ای برای او فراهم ساخت تا مطالب جغرافیائی را طوری روشن کند که در دسترس دانشمندان سابق بود ولی با نظریات بکلی جدید. در ایام مسافرت‌های خود بوسیله میزان الهوا ارتفاع نقاط مختلف را معین میکرد. در تهیه نقشه‌های جغرافیائی برای اولین بار تقسیم بندی عمودی قاره را مورد توجه قرار داد و حال آنکه نقشه‌کشان قبل از او فقط در تعیین خطوط خارجی سطح زمین یعنی خطوط ساحلی رودخانه‌ها و سلسله‌های جبال و غیره زحمت میکشیدند. گومبلدت برای تقسیم بندی عمودی قاره در بین علمی که جریان تاریخ بشریت را معین میکردند اهمیت خاصی قائل بود. نامبرده برای اولین بار تذکر داد که وجود فرو رفتگی‌های دریای مدیترانه تا چه حد در مقدرات کشورهای اروپا و آسیا و آفریقا که مجاور این فرو رفتگی بودند اثر داشت و حرکت ملل کوچ نشین آسیای میانه تا چه حد بوسیله ایوانهای سطح زمین معین میشد، موقعیت جغرافیائی هند تا چه حدی در مقدرات این کشور نفوذ داشت. از این جا معلوم میشود که از هند يك نهضت کشورگشائی دیده نشد بلکه خود هند همیشه موضوع مساعی کشورگشائی دیگران بود. در نتیجه مسافرت گومبلدت به متصرفات آسیائی روسیه (۱۸۲۹) کتابی از او درباره آسیای وسطی (۱۸۴۳) بطبع رسید که تا مدت مدیدی اهمیت يك اثر کلاسیک را داشت، هر چند که این کتاب

در حقیقت میتواند مکمل گذشته باشد تا آغاز دوران جدید در علم . علم در نیمه دوم قرن نوزدهم از راههای دیگری جلو میرفت و وقتی در سال ۱۹۱۵ ترجمه روسی کتاب گومبلدت از طبع درآمد بنظر میرسید که با این کتاب سایه‌هایی از دنیای خیلی دور ظاهر شد. تعمیم‌های وسیعتری تاحدی تحت نفوذ نظریات گومبلدت بتوسط معاصر کوچک او ك. ریتز (۱۸۵۹-۱۷۷۹) پیشنهاد شد. بر حسب تصورات ریتز تعیین رابطه بین ساختمان سطح زمین و زندگی دنیای حیاتی و منجمله انسان میبایستی موضوع علم جدیدی قرار گیرد . مقصود از علم جدید « زمین شناسی قیاسی » و یا « جغرافیای جامع الاطراف » میباشد . این علم میبایستی اساس صحیحی برای تحقیق و تدریس علوم فیزیکی و تاریخی باشد. خود ریتز همان گومبلدت را مؤسس زمین-شناسی قیاسی مینامد . علاوه بر آن گاهی هیرن (Heeren, 1760 - 1842) را بعضی‌ها سلف ریتز میخواندند که در اواخر قرن هیجدهم در صدد بر آمد تاریخ دنیای قدیم را منوط بموفقیت‌های تجارت بین‌المللی بداند . هیرن، که در عهد خود شهرت زیادی داشت و بعدها او را فقط يك خودآموز لایقی میدانستند، گاهی موفق میشد بیش از ریتز آتیه را پیشگوئی کند . تذکر هیرن این است که ساحل آتلانتیک ممالک متحده قریباً دارای يك سلسله بندر گاههای تجارتی خواهد شد، بهمان شکلی که در قدیم ساحل شرقی دریای مدیترانه از این بندر گاهها داشت . اطلاعات راجع بشرايط جغرافیائی کشورهای خارج از اروپا و تاریخ سکنه آنها فقط از دست دوم در دسترس ریتز قرار داشت . نامبرده علاوه بر خواندن کتاب اطلاعاتی هم بوسیله معاشرت شخصی با دانشمندان بدست میآورد. مسافرت او به پاریس در سال ۱۸۴۵ اهمیت خاصی برای اطلاعات او در رشته خاورشناسی داشت. او هیچگونه مسافرتی بمشرق زمین نکرد، غیر از آنکه بقسطنطنیه و سواحل آسیای صغیر در سال ۱۸۳۷ مسافرت کرد. حتی این مسافرت کافی بود که عقیده او را راجع بتفاوت اساسی بین آسیا و اروپا مورد شك و تردید قرار دهد . در سواحل بوسفور او این خاطره را پیدا کرد که این قسمتهای عالم فقط مکمل یکدیگر میباشند. او هیچیک از زبانهای شرقی

را نمیدانست. در تئوریهای خود غالباً متوسل بقرابت‌های زبان‌شناسی میشد که عدم آشنائی کامل او را با اصول زبان‌شناسی ظاهر میساخت. ریتز با عقیده‌ایکه در نیمه دوم قرن هیجدهم پیدا شده بود شریک بود. بر طبق این عقیده آسیای وسطی و وطن قوم هند و اروپائی و موطن تمدن بشری بود. نامبرده سعی میکرد این نظریه را با دلایل فیزیک و جغرافیائی به ثبوت برساند. ریتز در بین دلایلی که جریان بعدی ترقی تمدن را در بعضی قسمت‌های دنیا معین میکردند مقام اول را در حق تقسیم‌بندی قاره و بریدگیهای خط ساحلی قائل بوده. بعقیده او مقام اول تمدن اروپا و عقب ماندگی تمدن افریقا قبل از هر چیزی بساختمان سطح زمین و خطوط و نقشه‌های سواحل هر یک از این دو قاره ارتباط داشت. با کشف امریکا مرکز روابط تجارتنی بحری بسوی غرب انتقال یافت. غرب اروپا نسبت بقاره امریکا جای شرق را گرفت. آتیه متعلق بامریکا و قبل از همه بمکزیک است. مکزیک در میان تمام نواحی امریکا دارای بهترین موقعیت جغرافیائی و بهترین شرایط آب و هوائی میباشد.

تئوریهای گومبلدت و ریتز، مثل هر تعمیم‌های نابغه‌وار و قبل از وقت، فایده زیادی برای پیشرفت افکار بشری داشتند، ولی در اینزمان فقط اهمیت تاریخی خود را حفظ کرده‌اند. اشکالی ندارد به بینیم که در تألیفات گومبلدت و مخصوصاً ریتز دلایل فیزیک و جغرافیائی فقط برای تأیید نظریه‌ایست که سابقاً برای تاریخ بشر ابراز شده بود. در ضمن شرایط معاصر تاریخی و همچنین جریان تکامل تدریجی تاریخ یک نتیجه قطعی در زندگی انسان محسوب میشد که خود طبیعت آنرا قبلاً تعیین کرده بود، همانطوریکه در نظر سترابون تشکیل امپراطوری رم نتیجه طبیعی موقعیت جغرافیائی ایتالیا بود و همانطوریکه بعقیده عربها اولویت دنیای مسلمین نتیجه طبیعی مزایای آب و هوائی کمر بندی بود که بغداد و اصفهان در آن قرار دارند. همینطور هم برای ریتز اولویت اروپا نتیجه طبیعی مختصات جغرافیائی این قسمت از عالم بود. هیچیک از این تعمیم‌ها این نکته را در نظر نمیگرفتند که علل فیزیک و جغرافیائی در مقدرات کشور فقط در موقع معینی از تاریخ موجودیت تاریخی

او و با بستگی بجزریان سیر تکاملی تاریخ نفوذ میگذاشتند. هند از لحاظ موقعیت فیزیک و جغرافیائی خود فرقی با ایتالیا ندارد. در قرون وسطی حقیقتاً هم بین مقدرات این دو شبه جزیره شباهت زیادی دیده میشود، ولی در زمان قدیم شرایط فیزیک و جغرافیائی مانع از آن نشدند که ایتالیا تمام سرزمین‌هائی را که در سواحل مدیترانه اطراف خود داشت متحد سازد. در بعضی از ولایات اروپا پیشرفت تمدن ببردگیهای خط ساحلی بستگی نداشت بلکه بسته بآن بود که آن ولایات تا چه حد کم یا زیادی بکشورهای متمدن شرق قدیم نزدیک میباشند. در ضمن با وجود شرائط مساعد فیزیک و جغرافیائی بیش از دو هزار سال طول کشید تا اولین موفقیت‌های تمدن در قاره اروپا بتمدن آخرین ملتی از ملل اروپائی و از دوره میکن (پیش از هزار سال قبل از میلاد) تا زمانیکه لیتوانیها مسیحی شدند (قرن چهاردهم بعد از میلاد) رسید. بنابراین ریتریقین داشت که انگلیس در سایه موقعیت جغرافیائی خود از همان ابتدای کار (Von Anfang an) برای سیادت در دریاها منصوب شده هر چند این سیادت بطوریکه معلوم است فقط در قرن هفده شروع شد. هم در افریقا و هم در اروپا سواحل اقیانوس اطلس بعلمت دوری زیاد از مراکز تمدن این تمدن را خیلی دیرتر از بسیاری سرزمین‌های داخل قاره پذیرفت. پیشگوئیهای ریتریقین راجع بآتیه هم بهمان اندازه کمتر با حقیقت تطبیق میکرد. مکزیك، که ریتریقین در حق آن اولویتی در تمدن بعلمت شرائط مساعد تجارت بحری پیشگوئی میکرد، متمدنترین کشور در امریکای شمالی بود. در دورانی که هنوز روابط بحری برقرار نشده بود و در تاریخ جدید امریکا نمیتوانست از عهده رقابت با ممالک متحده بر آید علاوه بر آن وقایع تاریخی که ریتریقین نمیتوانست آنها را پیشبینی بکند، یعنی توسعه راههای آهن و حفر کانال سوئز، بطور غیر منتظره جریان تکامل تدریجی تاریخی را تغییر دادند و قاره آمریکا قسمتی از اهمیت خود را که برای تجارت جهانی داشت برفع سرزمینهای متمدن شرق نزدیک از دست داد.

تعمیم‌های ریتریقین که مربوط بمختصات فیزیک و جغرافیائی بعضی ممالک و نفوذ

این مختصات در ترقی دنیای حیاتی بیشتر ثمر بخش بود. در این قسمت بعضی از نظریات او هنوز اهمیت خود را تا امروز حفظ کرده‌اند، ولی بطور کلی مطالب حقیقی که در نیمه اول قرن نوزدهم در دسترس ریتر قرار داشت در مقایسه با آنچه که در نیمه دوم همان قرن معلوم شد بقدری ناچیز است که نه تنها بضمایم اصلاحات نیازمند است بلکه باصلاح و تصحیح کامل احتیاج دارد. بدینجهت است که نظریات ریتر راجع به جنبه عمومی شرایط جغرافیائی و جریان عمومی مقدرات تاریخی بعضی کشورها غالباً با وضعیت کنونی علم تطبیق نمیکند و همین است علت مقدرات اقدامیکه در سال ۱۸۵۰ از طرف جمعیت جغرافیائی روس بعمل آمد (سرمایه برای این مقصود را گلوبکف اهداء کرده بود). اقدام مزبور عبارت از این بود که زمین شناسی ریتر بزبان روسی ترجمه شود و مدار کی که مسافرین و محققین جدید بدست آورده‌اند بعنوان «ضمیمه» بدان منضم گردد. فقط بعضی قسمتهای «زمین شناسی» که پ. پ. سمیونوف، و. و. گریگوریف و ن. و. خانیکوف ترجمه کرده بودند بطبع رسید و در ضمن همان «منضمات» ناچار صورت تکذیب متن ترجمه شده را بخود میگرفت. فهم این نکته مشکل است که چگونه میدندورف در سال ۱۸۸۱ ممکن بود این عقیده را اظهار کند که حتی نیم قرن پس از انتشار مجلدات تألیف ریتر که مختص آسیای میانه میباشد خیلی مشکل خواهد بود منبعی را پیدا کرد که نامبرده از آن بی اطلاع باشد.

مسئله ادامه ترجمه «زمین شناسی آسیا» برای آخرین بار در سال ۱۹۱۶ مطرح گردید. این دفعه سخن بر سر ترجمه و تکمیل فصلی بود که باذربایجان اختصاص داشت.

خود ریتر تصدیق میکرد که تعمیمهای پیشنهادی او ممکن است قبل از موقع بنظر آید، ولی نظر شخصی خود او این بود که برای ترقی علم اینگونه اقدامات در تعمیم مطالب لازم است و فقط از این راه جسورانه است که میتوان بعد از يك سلسله گمراهی بحقیقت مطلب رسید. جای شکی نیست که مستمعین و

خوانندگان او نظریات او را بطرز دیگری تلقی میکردند. دومین ربع قرن نوزدهم بطور کلی دورانی بود که در رشته‌های مختلف علم لازم میدیدند از جمع آوری مطالب گذشته به تعیین نتایج قطعی اقدام کنند و در همان دوره اصول دو گماتیک در فلسفه بوجود میآمد. سستی این اسلوبها بزودی در سال ۱۸۶۰ مورد تأیید قرار گرفت. ارنست رنان درباره انهدام آنها نگارشاتى داشت. در فلسفه طریقه جامد آنها دوباره جای خود را بانتقاد داد. در بعضی از علوم مثل طبیعت شناسی و همچنین تاریخ جمع آوری و بهره برداری از مطالب دوباره در مقام اول قرار گرفت.

مسائلی که گویبلدت و ریتر در مقابل داشتند از مسائلی بودند که مشکل در این زمان يك دانشمند معاصر در مقابل خویش قرار دهد. این عقیده بیش از پیش محکمتر میشود که در رشته تاریخ مشرق زمین هم مثل سایر رشته‌های علم تاریخ لازم است از تحقیقات کم خرج بتحقیقاتی پر حاصل پردازند، از تعمیم وسیع در ترقی تخصص بتحقیق ومطالعه عمیق مشغول شوند و این کار را از روی منابع اولیه و تاریخ بعضی کشورها و ملت‌ها و دوره‌ها انجام دهند. نظر بوفور مطالب تدوین «جغرافیای عمومی» یا «تاریخ تمام عالم» اکنون بندرت دیده میشود که اینکارها را یکنفر بعهده گیرد. استثنائی که وجود دارد مثلاً «جغرافیای عالم زمین و مردم» (در ترجمه روسی کلمات «زمین و مردم» جلوتر آمده) تألیف الیزه رکایو (۱۸۷۵-۱۸۹۴) و «تاریخ عالم» تألیف تئودور لیندندر میباشد. در تألیف اولی کتاب‌هاییکه مخصوص کشورهای شرقی است اغلاط بسیاری جای گرفته که تا حدی در ترجمه روسی اصلاح شده است (۱۸۷۶-۱۸۹۶). در تألیف لیندندر آنچه که مربوط بشرق است بیش از آن است که در قسمت اعظم تألیفات اروپائی راجع بتاریخ عالم دیده میشود. تشبث برای مقایسه زندگی ملل شرقی با زندگی اروپائیها موضوع بسیار جالبی برای خاورشناسان میباشد ولو اینکه در مبنای این مقایسه يك تئوری نژادی قرار داشته باشد که کاملاً هم علمی نباشد. بعد از ۱۹۱۴ در قسمت خاورشناسی مثل سایر رشته‌های کارهای علمی ضعف ارتباط تمدنی بین ملل منعکس گردید. بیش از همه از اینکار

مؤسسات بین‌المللی مثل «انسیکلوپدی اسلامی» که در هلند منتشر میشود و میبایستی برای سال ۱۹۲۰ تمام شود حتی ممکن نشد که آنرا تا سال ۱۹۲۴ تمام کنند و فقط بحرف کاف رسانیدند.

از سال ۱۹۱۴ بیبلیوگرافی بین‌المللی در قسمت مشرق زمین بکلی موقوف شد و فقط تا سال ۱۹۱۰ رسید. این تألیف از سال ۱۸۸۷ در آلمان بطبع میرسید (Orientalische Bibliographie).

قسمت دوم

فصل دوازدهم

روسیه و شرق اسلامی . قبول مسیحیت . زیارت فلسطین .
حمله مغول و عواقب آن . نیکیتین . اطلاعات جغرافیائی در قرن
شانزدهم . روابط با خان نشینهای آسیای وسطی . در جستجوی
راههایی بهند .

اکنون میرسیم بتاریخ روابط بین روسیه و کشورهای آسیائی و شرح مختصر
تألیفات روسی در تحقیقات مربوط بمشرق زمین .
جنگ اروپای شرقی بملاحظه وضعیت جغرافیائی خود میبایستی مورد نفوذ
مشرق زمین قرار گیرد و این نفوذ بمراتب بیش از آن باشد که بکشورهای اروپای
غربی رسوخ کرد . این تصور کاملاً غلط است که گویا روسیه قبل از حمله مغول فقط
قسمتی از اروپا را تشکیل میداد ، مثلاً مثل آلمان یا فرانسه ، و گویا این حمله فقط
چند قرن روسیه را از دنیای تمدن اروپائی جدا ساخت . اینک روسیه در همان قرن
یازدهم از این حیث با بقیه قسمت اروپا فرق داشت از اینجا معلوم میشود که اسقف
بزرگ ایلاریون در موعظه کلیسیائی خود لقب ترکی «خاقان» را درهورد ولادیمیر
مقدس بکار برد . یک همچو واقعاتی ممکن نبود در آن دوره نه در بیزانس و نه در
ممالک اروپای غربی جا داشته باشد . خاقان روسی در تاریخ حتی جلوتر از کنتراز

روسی ذکر میشود . سفرای خاقان روسی در سال ۸۳۹ از بیزانس بحضور امپراطور لوئی در اینگلهیم رسیدند . شکی نیست که متصرفات روس که سفرای آن بحضور لوئی رفتند در شمال در ناحیه نوگورود قرار داشت . لقب خاقان نشان میدهد که نفوذ سلطنت خزرها حتی تا این حدود میرسیده است .

قبل از تشکیل دولت روس علاوه بر راه معروف آبی «از واریاگک بیونانیا» از سواحل دریای بالتیک تا سواحل دریای سیاه یک راه تجارتنی دیگری میگذاشته که آنهم آبی بوده و از اروپا باسیا میرفته است . بعقیده شاخماتف مرحوم عضو آکادمی راهیکه از واریاگها بسوی یونانیا میرفت فقط در قرن نهم بنیان گزاری شد و حال آنکه راه خزر - بالتیک (از مسیر ولگا) خیلی جلوتر از آن وجود داشته حتی برای واریاگها در اوایل امر دارای اهمیت عمدهای بوده است . در جزیره گوتلاند بیش از هر کشوری از اروپا و آسیا سکههای عرب پیدا شده است . قدیمترین خبر درباره این راه متعلق بجغرافیا نویس عرب ابن خردادبه است . اجناس از راه رودخانه اسلاوها یعنی رود دن ارسال میشده (ابن حوقل مؤلف دیگر عرب و یک جغرافیا نویس گمنام ایرانی رود دن را «رود روسها» مینامند) . از آنجا از راه ولگا (ظاهراً قایقها در تنگترین محل بین دن و ولگا بوسیله مخصوصی که ولوک نام داشت میگذاشتند) و بشهر ایتیل (نزدیک مصب ولگا) پایتخت دولت خزر میرسیدند بعد از راه دریای خزر تا ولایت جرجان جلو میرفتند . گاهی تجار روسی اجناس خود را از جرجان بار شتر میکردند و ببغداد میبردند . امتعه مهم صادرات از اروپای شرقی باسیا در آن زمان عبارت بوده از پوستهای حیوانات خردار عسل وموم و بعدها هم کتان . اجناس را نه تنها از راه دن بلکه از راه قسمت علیا و متوسط ولگا به ایتیل میبردند . نزدیکترین همسایگان روسیه که اسلام پذیرفته و تابع نفوذ تمدن مسلمین قرار گرفته بودند همان بلغارهای رود ولگا بودند که کشور را از راه جریان متوسط ولگا و جریان سفلی کاما اشغال کرده بودند . از سرزمینهای آسیای وسطی روبرقسمت شمالی بحر خزر نزدیکتر از همه خوارزم قرار

داشت که بعدها بصورت خان نشینی خيوه در آمد و در آنجا بود که در آن زمان روابط تجارتي مسلمين با کوچ نشينان آسیای وسطی تمرکز داشت و باز از همانجا بود که غالباً هم کاروان‌هائی و هم سفارتهائی با اروپای شرقی نزد خزرها، بلغارها، پچنگها و روسها اعزام میشد. دریای خزر در سالنامه‌های قدیمی روسی بدریای «خوالیسک» یا «خوالیمسک» نامیده میشود و این اسم از نام ولایت خوارزم تشکیل یافته (قدیمترین نام آن خوارزم که نزد عربها خواریزم بوده). نکته جالب توجه این است که از تمام اسامی جغرافیائی مربوط با آسیا که در سالنامه‌های روسی دیده میشود فقط نام دریای خزر از منابع یونانی اقتباس نشده است.

وضع تمدن در اروپای شرقی در آن زمان در مقایسه با تمدن دنیای مسلمین بحدی پائین بوده که از این روابط تجارتي فقط مسلمین میتوانستند برای تهیه اطلاعات راجع بملل روسیه استفاده کنند و نه بالعکس. مؤلفین مسلمان نه تنها درباره وضع زندگی روسها و تجارت با آنها اطلاعاتی بدست میدهند حتی درباره سفرهای جنگی روسها بسوی مشرق زمین که درباره آنها يك کلمه هم در سالنامه‌های روسی ذکر نشده است اطلاعاتی ذکر میکنند. از این جمله است ویرانیها و خرابیهائی که روسها در ولایات واقعه در سواحل غربی و جنوبی بحر خزر بسالهای ۹۱۳ و ۹۴۴ - ۹۴۳ بار آوردند. همچنین اطلاعاتی وجود دارد که چگونه از طرف سلطنت روسها در حدود سال ۹۶۹ سلطنت بلغارها و خزرها تار و مار شد چون از لحاظ تاریخ وقایع اختلافی بین منابع عربی، یونانی و روسی دیده میشد لذا نسبت این یورش و تاراج ممکن نبود بسفر سویاتوسلاو روشن شود، در حقیقت امر اختلافی که فقط بنظر میرسد در تحت نفوذ عدم صلاحیت عبارات ابن حوقل پیدا شد. تاریخ ۹۶۹ که نامبرده ذکر میکند مربوط بزمانی است که نامبرده در جرجان خبر نهب و غارت را شنید و فقط بعلت بیتوجهی در سایر جاها آن تاریخ منسوب بخود نهب و غارت شده. از کلمات خود ابن حوقل پیداست که بین ابن نهب و غارت و زمانیکه مشارالیه خبر آن را شنید چندسال گذشته بود. کسانی که از سواحل ولگ، فرار کرده

بودند در نظر داشتند بدانجا مراجعت کنند و در تحت سلطه روسها زندگی کنند چه گمان میکردند که این سلطه بطور محکم استوار شده است. برخلاف گفته‌های ابن حوقل خیلی احتمال دارد که فقط سلطنت خزرها تار و مار شده باشد. وقایع بعدی نشان میدهد که از این نهب و غارت همان بلغارهای ولگا بیش از روسها منافع بدست آوردند. برخلاف انتظار فراریان سویاتوسلاو از سرزمین‌های خزرها در تحت نفوذ خواهش امپراطور بیزانس راجع به کمک بر ضد بلغارهای دونای بیرون رفت. این واقعه برای تاریخ روسیه اهمیت بزرگی داشت. اگر روسها در آن زمان در ولگا مانده بودند مسلماً تابع تمدن مسلمین میشدند و سویاتوسلاو کییف را برای ایتیل قربانی میکرد چنانکه بعدها هم میخواست آن را برای پریاسلاوتس قربانی کند.

بطور کلی تاریخ جنگهای خزر باصراحه شهادت میدهد که در روسیه در قرن دهم آغاز کشورداری بتدریج استحکام مییافت. جنگ اول فقط يك حمله غارتگرانه بی نظم و ترتیبی بود. این حمله بمراتب بیش از حمله‌های بعدی مساحت بزرگی را در بر گرفت ولی هیچگونه اقداماتی برای استفاده عاقلانه از موفقیت‌های جنگی بعمل نیامد. مقصود از حمله فقط این بود که حتی الامکان غنائم بیشتری بچنگ آورند. مقصود از جنگ دوم همانا تصرف بزرگترین و ثروتمندترین شهر ماوراء قفقاز برده بود. بعد از تصرف شهر اقداماتی بعمل آمد که نظم و ترتیب وزندگی مسالمت آمیزی در آن برقرار شود و فقط شورش ساکنین بود که سبب تار و مار شدن شهر گردید.

سومین جنگ يك جنگ کشور گشائی بر ضد سلطنت خزر بود. روسها پس از تصرف تمام اراضی خزرها چند سال در آنجا بسر بردند بدون اینکه دست بسوی اراضی همسایه دراز کنند. شبه جزیره آپشرون، که روسها در سال ۹۱۳ غنائم خود را بدانجا میبردند، اکنون برای فراریان از ناحیه ولگا يك مأمن بیخطر شده بود. آخرین اقدام جنگی روسها در سرزمین‌های متصل بخزر که مؤلفین اسلامی از آن ذکر میکنند ولی منابع روسی اسم نمیبَرند در سال ۱۱۷۵ روی داد. بحریه روس که مرکب از هفتاد فروند کشتی بود از شیروانشاه، همان حکمران ناحیه شیروان که

تقریباً با ایالت باد کوبه یکی میشود، شکست خورد. این جنگ با احتمال قوی کار آزاد مردان و داوطلبان بود بدون اینکه شاهزادگان در آن شرکت داشته باشند.

در باره روابط تجارتنی بین روسیه و مشرق زمین در قرون اولیه اسلام نه تنها اخبار کتبی بدست ما رسیده بلکه آثار جنسی این روابط هم بشکل گنجهای متعدد از مسکوکات شرقی که در حدود روسیه تاسواحل بالتیک حتی اسکاندیناوی پیدا شده برای ما باقی مانده است مسکوکات فقط نقره‌ای میباشند (درهم) و تاریخ آنها بدوره قرن هشتم تا یازدهم میرسد. این گنجها نشان میدهند که پولهای شرقی بمقدار زیادی در روسیه میماند یعنی بیلان تجارتنی بمنفع روسیه بود. البته از این موضوع نمیشود چنین نتیجه گرفت که روسیه در آن دوره تفوق تمدنی و اقتصادی نسبت بشرق مسلمین داشته است. غالباً دیده میشود مللی که تمدن عالی داشتند مجبور بودند در مقابل اجناسیکه از مللی که تمدن پائین تری داشتند میگرفتند پول پرداخت کنند زیرا اجناس کشورهای متمدن صنعتی با حوائج ملل مزبور تطبیق نمیکرد و با درجه رفاه اقتصادی آنان وفق نمیداد. تجارت با روسیه منافع سرشاری عاید تجار شرقی مینمود زیرا آنها اجناس روسی را بقیمت بسیار ارزان خریداری میکردند. بنا بگفته جغرافیا نویس معروف ابن رسته که در قرن دهم می نوشته خز روباه ۲/۵ درهم قیمت (داشت تقریباً ۵۰ کپک که برابر سه قران بود). از طرفی دیگر ملل روسیه از تجار شرقی مسکوک صدا دار را که لازم داشتند دریافت میکردند. در حدود روسیه هم به تقلید از درهم‌های عربی پولهایی سکه میزدند. در موزه دولتی ارمیتاژ یک فرم سنگی نگاهداری میشود که در آن زمان برای تهیه مسکوک این قبیل پولها بکار میرفته و این فرم در ایالت ویتبسک پیدا شده در آن زمان که شاهزادگان بزرگ روس (از ولادیمیر مقدس به بعد) شروع بضرب پول نقره با اسم خود نمودند این پولها مطابق وزن درهم‌های عرب ضرب میشدند. در قرن یازدهم اوضاع تغییر کرد. در نواحی مسلمانان خاور زمین یک بحران سیمی پیدا شد و ضرب

مسکوکات سیمی برای مدتی بکلی قطع گردید . روابط تجارتنی روسیه با مشرق کمافی السابق ادامه داشت ولی حالا دیگر روسها در عوض اجناس خود از تجار شرقی جنس می گرفتند و نه پول . احتیاج بسکه های صدا دار در روسیه بوسیله ورود نقره از اروپای غربی مرتفع میشد . ضرب سکه های طلائی و سیمی از طرف شاهزادگان بزرگ روس بعلت تجزیه سیاسی روسیه موقوف گردید . خود عربها تا آنجائی که معلوم است بدیدن روسها نمیرفتند . آنها اطلاعات مربوط به کشور روسها را در اول کار از بیزانس و بعد از بلغارهای ولگا دریافت میکردند . در ولگا یعنی در همان کشور بلغارها و خزرها بود که ابن فضلان عضو هیئت سفارت خلیفه المقتدر که بنزد بلغارها اعزام میشد (۹۲۲) روسها را دید و این ابن فضلان همان کسی است که مؤلف روایت معروف در باره کفن و دفن روسها میباشد .

اروپای شرقی بعلت موقعیت جغرافیائی خود از سه طرف مورد تأثیر تمدن و تبلیغات مذهبی قرار میگرفت بدین معنی اول از طرف بیزانس ، دوم از طرف غرب کاتولیک و بعد شرق اسلامی . این مسئله که آیا بکدام یک از این نفوذها مقدر بود غلبه کند مدت مدیدی مشکوک بنظر میرسید . انعکاسی این تردیدها ظاهراً همان افسانه مربوط به هیئت های سفارتنی است که از طرف ولادیمیر مقدس برای آزمایش مذاهب اعزام گردید . گذشته از این افسانه شاید در تحت نفوذ همان علل حکایت افسانه مانند دیگری بروز کرد و آن حکایت در تألیفات عوفی نویسنده ایرانی اوایل قرن ۱۳ محفوظ ماند . مطابق این حکایت « بودلامیر » (یعنی ولادیمیر ، عوفی اشتباهاً این اسم را لقب می پنداشت) . در اول کار مسیحیت را از یونانیها پذیرفت ، بعد از مسیحیت صرف نظر کرده اسلام را قبول کرد . تاخت و تازهای جنگی روسها بولایات یونانی بعد از پذیرفتن مسیحیت دیگر امکان پذیر نبود و حال آنکه شریعت اسلامی در باره جنگ مقدس تا حد کمال برای این تاخت و تازها مساعد بود و روسها که بهیچ شغل سالمی مشغول نمیشدند نمیتوانستند بدون این تاخت و تازها زندگی کنند . ممکن است که افسانه مسلمانان انعکاس حمله بقسطنطنیه است که

از طرف ولادیمیر یاروسلاویچ (سال ۱۰۴۳) بعمل آمد. بنا به گفته عوفی مبلغین مسلمان از خوارزم بروسیه آمدند.

قبول مسیحیت از یونانیها تا مدت مدیدی جریان بعدی پیشرفت تمدن روس را معین کرد. در ردیف مسیحیت معلومات کتابی هم در روسیه ریشه میدواند. این معلومات البته فقط جنبه الهیات را داشتند. همانطوریکه در بیزانس و اروپای غربی آن دوره دیده میشد در روسیه هم یگانه کشور شرقی که برای جماعت تحصیل کرده مورد علاقه بود همان «سرزمین مقدس» بشمار میرفت. مسافرتها بسرزمین مقدس اولین سفرهایی بود که روسها بخاورزمین میگردند و از این مسافرتها آثاری در نگارشات روسی بجا مانده است. مسافرتها با راه بحری از طریق قسطنطنیه انجام میگرفت. اولین زواری که شرح مسافرت خود را باقی گذاشت پیردیر بنام دانیال بود که بفرسطنین در اوایل قرن دوازدهم سفر کرد و این سفر مصادف با زمانی بود که بیت المقدس در تصرف صلیبیون بعبارت دیگر در تصرف بالدوئین «پادشاه بیت المقدس» قرار داشت. دانیال بطور خوبی از طرف بالدوئین پذیرائی شد. شانزده ماه در فلسطین بسربرد و تمام امکنه مقدس را تماشا کرد. چه دانیال و چه مؤلفین «سفرنامه‌های» بعدی در باره مسافرت خود فقط اطلاعاتی را میدادند که برای زوار اهمیت داشت بدینمعنی که اطلاعات مربوط بود براههایی که بامکنه مقدس مسیحیون منتهی میشد. با ذکر تعداد روزهایی که برای سفر لازم بود و با شرح خود امکنه مقدسه و مراسم زیارت آنها، درباره وضعیت سیاسی کشور و طرز زندگی سکنه و غیره آنها هیچگونه اطلاعاتی نمیدهند. دانیال تعریف میکند که «شاهزاده بالدوئین» چگونه از او پذیرائی کرد ولی يك كلمه هم راجع به اصل و نسب و وضعیت مملکت او نمی نویسد. از زیارتهای بعدی بیش از همه زیارت اسقف اعظم بنام پیمان مشهور است که سه مرتبه بزیارت سرزمین مقدس موفق گردید. شرح سفر سوم هم که در سال ۱۳۸۹ با اتفاق کشیشی بنام ایگناتی (مؤلف یادداشتها راجع بمسافرت) صورت گرفت محفوظ مانده است. زوار از راه دن (از طریق آزوف) به بحراسود رفتند. کشیش دیگری

بنام زوسیما که در سال ۱۴۲۰ بزیارت رفت از راه دیگری (رودخانه دنستر) مسافرت کرد.

تمام این زیارت رفتنها از طریق قسطنطنیه (تسارگراد) انجام میگرفت و مردمان روس طبعاً با این شهر روابط خیلی نزدیکی تا باروپای غربی داشتند. در باره فتح بیزانس بتوسط ترکها (۱۴۵۳) در زبان روسی روایتی هست که راوی آن يك شاهد عینی بنام «نستور-اسکندر» میباشد. نامبرده ظاهراً در موقع محاصره در قشون ترکها بوده است. مشارالیه در روایت خود کلمات شرقی بسیاری بکار میبرد.

در منابع روسی تا قرن شانزدهم تقریباً هیچگونه اطلاعاتی راجع بسایر کشور-های مشرق وجود ندارد هر چند که در آن زمان بین روسیه و ملل شرقی هم زد و خوردهای جنگی (مثلاً با پچنگها، پولوتسها و بلغارها) جریان داشت و هم روابط مسالمت آمیز برقرار بود. از قزاقها پلانوکارپینی شهادت میدهد شهر عمده خوارزم گورگج (نزدیک کهنه اورگج کنونی) در اواخر قرن دوازدهم و اوایل سیزدهم پایتخت کشور وسیعی بوده که تجار روسی هم بدان شهر رفت و آمد داشتند. این شهر در سالنامه های روسی «اورناچ» ذکر میشود. آثار ادبیات روسی آن زمان مثل «سخنی در باره فوج ایگور» نشان میدهند که در همان زمان لغت های شرقی زیادی وارد زبان روسی شده. میتوان تصور کرد که مواردی در بین بوده که مردمان روس برای مقاصد عملی زبانهای شرقی را یاد می گرفتند هر چند که در این باره اطلاعاتی بدست ما نرسیده است. گفته های «مندرجه در تعلیمات ولادیمیر مونوماخ راجع به پنج زبان که شاهزاده بزرگ ویسه ولودیاروسلاویچ یاد گرفته بود (در نیمه دوم قرن یازدهم) غالباً بدین معنی تعبیر میشود که ممکن بود یکی از این پنج زبان، زبان شرقی باشد مثل زبان عولوتسکی، ولی سخنان مندرجه در آن تعلیمات بطور واضح نشان میدهند که سخن راجع بمشغله های کتابی است و بعید بنظر میرسد که در آن زمان مشکل زبان روسی در بین باشد. فقدان اطلاعات راجع بکشورهای متمدن مشرق زمین

علتش این است که سیاست روس از زمان ولادیمیر تغییر یافت. بجای حمله به بیزانس و بدنیای تمدن اسلامی که در قرن دهم جریان داشت مساعی برای استعمار اراضی وحشیها شروع میشود. سخنانیکه بسالنامه دوبرنیا درباره مردمان چکمه - پوش و چارق پوش نسبت میدهند خاطره این تغییر سیاست را محفوظ داشتند. روسها حتی تشبثاتی هم نمیکردند که در بحر اسود یا «دریای روس» مستقر شوند. ولادیمیر خود داوطلبانه سرزمین کورسون را که اشغال کرده بود بیوبانیها مسترد داشت. بعدها ولایت تموتاراگان از دست رفت. در زمان حمله مغول شهر سرحدی روسیه در ولگا همان نیژنی نوگورود بود که فقط در سال ۱۲۲۱ بنا شده بود.

مغولها وقتی بروسیه حمله کردند روسیه در یک مرحله دیگری از توسعه سیاسی و اقتصادی قرار داشت. در مغرب در قرون یازده و دوازده استحکام تدریجی دولت جریان داشت. روابط تجارتنی با شرق متمدن توسعه مییافت و زمیند برای موفقیت های اقتصادی و سیاسی بعدی آماده میشد. برای روسیه در دوره ای که ازمرگ یاروسلاو (۱۰۵۴) شروع و تا حمله مغول منتهی میشد دوره ای بود که کشور بیش از پیش تجزیه میشد. جنگهای داخلی امنیتی را که برای پیشرفت تجارت لازم است تقابل دادند. در باره عقب ماندگی روسیه از دیار مغرب این حقیقت شهادت میدهد که تشکیل امپراطوری مغول در روسیه برخلاف غرب اروپا باعث توسعه چشم انداز جغرافیائی نگردید. روسیه جزو امپراطوری مغول شد. شاهزادگان روس و نمایندگان روحانیون غالباً بمغولستان و بدربار خانهای بزرگ مسافرت میکردند. اسرای جنگی روس (پلانوکارپینی از یکی از این اسرای یاد میکند که در دست استراکوزما بوده) مدت مدیدی در پایتخت مغول زندگی میکردند. با اینحال در نگارشات روسی ابدأ شرحی راجع براهبائی که بمغولستان و چین میرفت دیده نمیشود و هیچگونه اطلاعاتی درباره دربار امپراطورهای مغول و تشکیلات امپراطوری

مغول وجود ندارد. حتی اطلاعات راجع باردوی طلائی^۱ و موقعیت و صورت ظاهری شهرهای آن فوق العاده ناچیز است و بهیچوجه با اطلاعات مسافرین اروپای غربی و مسلمان قابل مقایسه نمیباشد.

باوجود خرابیهائیکه عساکر مغول وارد آوردند و باوجود خرابیهای زیاده از حدیکه باسکا کها میگرفتند در دوره سلطه مغول نه فقط پایه تجدید حیاتی سیاسی روس بلکه موفقیت‌های بعدی تمدن روس نهاده شد. برخلاف عقیده‌ای که غالباً اظهار میشد روسیه در دوره سیادت مسکو پیش از دوره کیف در تحت نفوذ تمدن اروپائی قرار داشت. در خود اروپا از قرن سیزده بعد نقل و انتقال مراکز صنعتی و تجارتی از جنوب بشمال و بسرزمینهایی که مسافت نزدیکتری با روسیه داشتند جریان داشت اتحادیه قانزا تشکیل یافت که شهرهای نوگورود و پسکف جزو آن شدند. در قرن سیزدهم و چهاردهم غالباً مسافرین اروپائی (سفرا، مبلغین و بازرگانان) که عازم مغولستان و چین بودند از راه روسیه میگذشتند. از قرن پانزدهم باینطرف بعد از قدرت یافتن دولت عثمانی و مخصوصاً بعد از سقوط قسطنطنیه شاهراهیکه از اروپای غربی بایران میرفت از راه مسکو بود. در دوره ایوان سوم (۱۴۵۳-۱۵۰۵) که استقلال و قدرت دولت مسکو بنیان‌گذاری شد ما يك عده از دانشمندان اروپای غربی و نقاشان آنها مثل فیوراوتی معمار معروف را در خدمت روسها مییابیم. هرچند روسها بتقلید از ملل شرقی در آنزمان تمام اروپائیها را «فرنگی» مینامیدند سنت‌های تاتارها بیش از همه در سیاست خارجی روس و تشریفات سفرا منعکس گردید. بعد از نابودی یا ضعف قوانین تاتار غالباً ایده دولتی تاتار

۱- اردوی طلائی سرزمینی را میگفتند که از رود دنستر تا دشتهای قرقیز و رود سیحون امتداد داشت. این کشور را باتو نوو چنگیزخان در سال ۱۲۳۶ تشکیل داد. پایتخت اردو شهر سارای در ساحل آختوبا بود. روسیه ۲۳۷ سال تحت سلطه این اردو قرار داشت. بعد از مرگ کوچک محمدخان اردو بتوسط ایواکخان سیبری منکوب گردید و بعد در محل آن سلطنت‌های جداگانه‌ای بوجود آمد مثل حاجی‌طرخان، قازان، کریمه و سیبری. (مترجم)

را به پادشاه روس انتقال دادند و از آن بعد او را «بیک بزرگ خان سفید مینامیدند» ولی در این دوره بین روسیه و دنیای مسلمین هیچگونه ارتباط ادبی وجود نداشت. بعضی از تألیفات فلسفه عربی بزبان روسی ترجمه شد ولی این ترجمه فقط از روی ترجمه‌های اروپای غربی بعمل آمد و در ضمن واسطه کاریهودیها بودند. بطور کلی در دوره مسکو ترجمه‌های زیادی از زبانهای اروپای غربی بزبان روسی بوجود آمد. در جزو این کتابها که ترجمه شد کتابهایی هم راجع به محمد (ص) و اسلام وجود داشت ولی ترجمه‌هایی که مستقیماً از زبانهای مسلمین باشد در بین نبود فقط اسناد رسمی برای مقاصد عملی بزبان روسی ترجمه میشد. زودتر از همه ترجمه‌هایی بود که «یرلیغ خان» نام داشت و این یرلیغ خان برای روحانیون روس ترجمه میشد و آنچه بدست ما رسیده فقط ترجمه روسی آنهاست.

در دوره ایوان سوم روسیه نه تنها از ظلم مغولها رهایی یافت بلکه مساعی شروع شد که بعضی از ولایات امپراطوری منقرض مغول را تابع روسیه کنند. ولایت خان قازان در قید و بند روسیه قرار گرفت. در سال ۱۴۸۳ اولین سفر جنگی روسها بسوی سیبری و اراضی پائین دست ایرتیش و ابی شروع شد. دوباره از راه ولگا و دریای خزر روابطی بین روسیه و ممالک آسیای مقدم آغاز گردید. اطلاعات منابع روسی درباره این روابط هنوز هم بطور ناقص بجامانده مثلاً عبدالرزاق مورخ ایرانی از ورود سفرای روس بهرات در سال ۱۴۶۴ سخن میگوید.

سفرای ونیز که یکی باربارو و دیگری کونتارینی نام داشتند بسال ۱۴۷۵ در تبریز که در آن زمان پایتخت ایران بود سفیر روس مارك روف (Marcus Rufus) را ملاقات کردند. این همان کسی بود که بعدها (در سال ۱۴۹۱) قدر معروف کرملین را بنا کرد. منابع روسی ابدأ ذکری راجع بآن سفارت و سفارت دیگری نمیکند ولی در همین دوران ما گاهی در منابع روسی اطلاعاتی راجع به سفارتهای شرقی که بروسیه آمده بودند و مؤلفین شرقی اسمی از آنها نمیبرند پیدا میکنیم. مثلاً در سال ۱۴۹۰ سفیر سلطانحسین فرمانروای هرات بنام اروس بهادر در مسکو

بود و با پیشنهاد «دوستی و محبت» آمده بود. احتمال دارد که در این مورد و بعضی موارد دیگر این سفرای خیالی در حقیقت تجاری بودند که هیچ مأموریت دیپلماسی نداشتند ولی باید گفت که با بعضی حکمرایان شرقی حقیقتاً هم مبادلهٔ سفراء انجام میگرفت. اولین مسافرت روسی به هندوستان با یکی از این سفارتهای ارتباط داشت.

در سال ۱۴۶۶ هیئت سفارتی از طرف شیروانشاه (مالک شماخی و بادکوبه) بنام فرخ یسار در مسکو حضور داشت. ایوان سوم در همان سال از طرف خود سفارت متقابلی که در رأس آن واسیلی پانین قرار داشت بشیروان اعزام نمود. همراه این هیئت عده‌ای از تجار که آفاناسی نیکیتین تاجر شهر تورسک جزو آنها بود عازم شدند. در عرض راه روسها چند بار مورد حمله قرار گرفتند منجمله در ولگا. این حمله از طرف تاتارها بعمل آمد که قسمتی از اجناس تجار را گرفتند. در ساحل داغستان هم از طرف کایتا کها حملاتی شد که آنها هم قسمتی از مردمان و اموال را ضبط کردند ولی بعداً برحسب میل شیروانشاه آنچه را غارت کرده بودند مسترد داشتند. در شماخی سفرا و تجار با روی خوش پذیرائی شدند ولی وقتی میخواستند مراجعت کنند از شیروانشاه خواهش کردند که يك عده سوار بعنوان مستحفظ بآنها بدهد ولی شیروانشاه این تقاضا را رد کرد، باین بهانه که عدهٔ خود آنها هم زیاد است. بعد از این واقعه بطوریکه نیکیتین اظهار میدارد از میان کسانی که «چیزی در روسیه داشتند بروسیه رفتند و کسانی که مقروض بودند (یعنی اجناس نسبه بدست آورده و با آن اجناس بشیروان رفته بودند) بآنجا رفتند که چشم کار میکرد». نیکیتین هم از جملهٔ این دسته بود. نامبرده از شماخی بدر بند مراجعت کرد و از آنجا از راه بحر خزر ابتدا ببادکوبه، بعد بماندران رفت و از این ولایت هم با راه خشکی به ری، کاشان و یزد عزیمت نمود. در ایران برای او تعریف کردند که تجار از تجارت با هند چه منافع بدست می‌آورند. او هم به بندر گاه هرمز رفت (در جزیره‌ای که بهمین نام معروف است). از آنجا عازم هند شد و در هند ابتدا در دیو بعد در چائوله

پیاده شد. از چائوله از راه جونیر و بیدار عازم داخل کشور شد تا بساحل کریشنا رسید. آخرین شهر از نقاطی که نامبرده بدانها سفر کرده بود شهر پارواتا بود. چندی در هند بسر برده بایران مراجعت نمود و از ایران از راه طرابوزان و بحر اسود بروسیه رفت و بدینجهت مسافرت خود را «سفر بسه دریا» نامید (بحر خزر، اقیانوس هند و بحر اسود). نیکیتین قبل از اینکه به تور برسد در سمولنسک بدرود زندگی گفت و بهمین جهت نگارشات روزمره او ناقص ماند. سیر و سیاحت نامبرده شش سال طول کشید (۱۴۶۶-۱۴۷۲).

نیکیتین از نظر تجارت آنچه را که منتظر بود در هند نیافت معلوم شد که اجناس هندی برای روسیه مناسب نمیباشند. وقتی که هنوز در جونیر بود نوشت: «سگهای بصرمنها بمن دروغ گفته بودند آنها میگفتند که اجناس زیادی هست که بدرد ما میخورد ولی چیزی که لایق سرزمین ما باشد نبود. تمام اجناس سفید بودند که بدرد ولایت بصرمن میخوردند مثل فلفل و رنگ». بهمین علت است که مسافرت نیکیتین هیچگونه اهمیتی برای پیشرفت تجارت روس نداشت و یکتقر هم ازتجار روس از راهائی که باز کرده بودند با وجود شرح مفصل این راهها و خود کشور استفاده نکرد. از قرار معلوم نیکیتین در همهجا موفق میشد که در اندک زمانی درالسنه محلی بقدری مسلط شود که با بومیان گفت و شنود کند. نامبرده در روایت خود کلمات و عباراتی از ترکی (تاتار)، فارسی و هندوستانی میگنجاند. بعقیده پروفیسورمینایف که تحقیقات مفصلی درباره نگارشات روزمره نیکیتین نموده روایت تاجر روسی راجع بهند و سکنه آن بر روایت نیکولو کونتی و نیزی که مرد تحصیل کرده ای بود ترجیح دارد. نیکولو کونتی چند دهسال جلوتر بهمان سرزمینها مسافرت کرده بود. در نگارشات روزمره نیکیتین اطلاعاتی هم راجع به نقاطی که خود او با آنجا نرفته بود نقل میشود و این اطلاعات بوسیله پرسشهایی از این و آن جمع آوری شده بود، مثلاً نامبرده از کلکته یاد میکند (کلکته در آنزمان بندرگاه مهمی در ساحل غربی هند بود) و نیز از سیلان، (جزیره) پوگو (ناحیه پگو در شبه

جزیره هندوچین) ، چین و ماچین (قسمت جنوبی چین) و خود چین یاد میکنند. در قرن شانزدهم در مسکو هیچگونه اطلاعاتی راجع بهند نداشتند. در سپتامبر ۱۵۳۲ دولت مسکو از ورود حاجی حسین تاجر هندی که خود را سفیر سلطان بابر معرفی کرده بود متعجب شده بود. حاجی حسین گفته بود که سلطان بابر معرفی کرده بود متعجب شده بود. حاجی حسین گفته بود که سلطان بابر میل دارد با پادشاه روسیه رابطه «دوستی و برادری» برقرار کند. بابر که مؤسس امپراطوری «مغولهای بزرگ» میباشد در سال ۱۵۳۰ (۲۱ دسامبر) مرده بود بنابراین مسافرت حاجی حسین از هند بمسکو لااقل دو سال طول کشیده احتمال قوی می‌رود که حاجی حسین تاجری بوده که فقط بقصد تجارت مسافرت می‌کرده و از دولت متبوع خود فقط دستخطی برای حفاظت گرفته بود. در ضمن مشکل بنظر میرسد که در این دستخط مستقیماً بپادشاه مسکو مراجعه شده باشد. در مسکو جواب موافق در قسمت روابط تجارتي بين هند و روس به «سفیر» دادند ولی پادشاه روس درباره «برادری» امری صادر نکرد، زیرا معلوم نبود که سلطان بابر از جمله سلاطین مستقل باشد و آیا ممکن است با او مثل يك فرج متساوی الحقوق رفتار کرد. اطلاعات راجع باروپای غربی بطوریکه حکایت ذیل درباره زمینهای پشت آزارات که در مجموعه سالنامه نویسی قرن شانزدهم محفوظ مانده نشان میدهد تا حدی مفصل و محکم بوده: «کوه آزارات پشت کوههای قفقاز و ایور بین سه دریا: بحر اسود، بحر خزر، دریای هند و در سرحد سه دولت واقع شده: دولت ایور، دولت تور و دولت ایران. از آنجا رودخانه‌هایی بسوی هر سه دریا سرازیر بود: رود کاراس بدریای اسود، رود کورسک بدریای باد کوبه و فرات و دجله بدریای هند. از آزارات که بسوی غرب برویم از راه سرزمین تور میتوان بطرا بوزان، تسار گراد و شام و بیت المقدس مسافرت نمود. وقتی از آزارات و گرجستان از راه سرزمینهای خراسان بسوی مشرق برویم میتوانیم به تبریز و اصفهان و بعد به اردوی بزرگ راه پیدا کنیم و وقتی در نصف النهار بکشور بابل برویم میتوانیم به بغداد و سافات و

الماس راه یابیم.

بین فرات و دجله سرزمین بزرگی واقع شده و اراضی و کوهها و کویرها و جنگلها قرار دارند ولی راه بهشت بسته است زیرا تمام این زمینها در تصرف کفار قرار دارند. در دجله ایرانیها وترکها بخاطر نوۀ محمد (ص) خود را میزنند و در فرات آراپها قرار دارند که مسیحیان صحرا نشین را آزار میدهند. رودهای (دجله و فرات) در یک نیمه روز جاری شدند و ظهری بصورت یک رودخانه درآمدند. جائی که آنها به رسیدند سرحد سه دولت است: دولت آراپ، ترک و ایران. در اینجا دولت بابل و شهر بابل قرار داشتند و در بارۀ آنها صدای فرشته آسمانی چنین گفت: «بابل بزرگی سقوط میکند و ملتها تعلیم میگیرند» اکنون معلوم نیست که بابل در کجا قرار داشته. وقتی کفار باین سرزمینها مسلط شدند سلاطین آنها شهر بغداد را از سنگهای بابل بنا نهادند ولی آنها هم بعزت کفر خود روی شنهابنائی کردند و شالوده را محکم نهادند. آنها باهم جنگ خواهند کرد تا اینکه همه یکدیگر را از بین ببرند آنوقت است که نور حقیقت در سراسر جهان پراکنده میشود. اما اینکه اکنون خدا شناسها سرزمین مقدس را تصرف کردند برای این بود که مسیحیان باعذابهای خود بهوش آیند و خود را از گناهان پاک و منزه سازند. با وجود بعضی اطلاعات افسانهوار و نفوذ مسلم تصورات جغرافیائی که از تورات اقتباس شده این حکایت شاهد آن است که با جغرافیای آسیای مقدم و وقایع سیاسی که در آنجا جریان یافته بود، مثل جنگهای مذهبی که در قرن شانزدهم بین ترکهای سنی و ایرانیان شیعه شروع شد، تا حدی آشنائی داشتند. در اواسط قرن شانزدهم بعد از تسخیر قازان (۱۵۵۲) و حاجی طرخان (۱۵۵۴) روابط روسیه با خوانین آسیای وسطی شروع شد. قدم اول در این راه نه بروسها تعلق دارد و نه بخوانین بلکه تعلق به یک انگلیسی بنام جنکینسون دارد. فوقاً علل ظهور بحر-پیمایان و آژانسهای تجارتهی انگلیس در روسیه مذکور شد. روابط تجارتهی با انگلیس بعدی رسید که در سایه آن ممکن شد در کنار بحر سفید شهری مثل

آرخان گلسک بوجود آید. تشبثات جنکینسون برای یافتن راهی از آسیای وسطی بسوی چین موفقیتی نداشت و دیگر تجدیدهم نشد ولی ورود هیئت‌های سفارتی بسال ۱۵۵۹ در معیت جنکینسون از آسیای وسطی از بخارا، بلخ و اورگنج (در آن زمان پایتخت خان خیوه بود) آغاز روابط دیپلماسی بین خانهای ازبک و روسیه بود. قبلا اخبار مربوط با آسیای وسطی بتوسط شاهزادگان نوگای بسمع دولت مسکو میرسید و در قرن شانزدهم روابط پررونقی با شاهزادگان نوگای دایر بود. پرونده‌های امور نوگایها که در آرشیو امور خارجه مسکو محفوظ است (بعدها آرشیو عمده وزارت امور خارجه مسکو) دوازده جلد تشکیل میدادند. اسنادی که در اواخر قرن سیزدهم از طرف آکادمی علوم بطبع رسید شامل زمانی است که از ۱۵۳۴ شروع و به ۱۵۷۵ خاتمه مییابد. نوگایها که مثل تمام کوچ نشینان بمحصولات کشورهای ثابت وبخصوص باشیاء لباس احتیاج داشتند. در آن زمان قسمتی از این اشیاء را از شمال از روسیه وقسمتی را هم از جنوب از بخارا دریافت میکردند. شاهزاده اسمعیل به برادر خود یوسف چنین نوشت: «آدمهای تو برای تجارت به بخارا میروند و آدمهای من بمسکو، من اگر بامسکو جنگ کنم خودمهم باید لخت بگردم و اگر بمیرم کفن نخواهم داشت». تزلزل و تردید بین استقلال اقتصادی (وبهمین جهت سیاسی) از شمال بجنوب در قرنهای بعدی هم برای کشورهای آسیای میانه جالب بود. نفوذ آسیای میانه میبایستی مقارن استحکام اسلام در دشت قوت بگیرد. در قرن شانزدهم بین نوگایها احساسات تعصب آمیز وجود نداشت و شاهزادگان نوگای در سال ۱۵۵۱ بایوان مخوف چنین مینوشتند: «خدا شما را مسیحی وما را مسلمان خلق کرده». مقصد عمده سفارتهای بعدی که روسها اعزام داشتند این بود که اسرای روسی را که عده زیادی از آنها در شهرهای آسیای وسطی بودند آزاد سازند. بیشتر اینها ماهیگیران و تجاری بودند که در بحر خزر بتوسط ترکمنها اسیر شده بودند. چهار نفر از این قبیل اسرا را جنکینسون آزاد کرده بود. خانهای آسیای میانه سفرائی که بروسیه میفرستادند برای گرفتن لوازم شکار بود: تفنگ، سرب، باروت، ولی

بیش از همه قوش مرغ شکاری میخواستند . در باره این سفارتهاهم در منابع روسی و هم در منابع آسیای میانه مطالبی ذکر شده . حافظ - تانیش همان تذکره نویس عبدالله خان معروف بخارا که مقتدرترین حکمفرمایان ازبک بوده تعریف میکند که یک سفارت اعزامی از بخارا بسال ۱۵۸۳ در مراجعت از روسیه (باقوشها) در اورگنج توقیف شده و فقط باصرار عبدالله استخلاص یافته بود . در این روایت مسکو را « پایتخت سلاطین فرنگ (اروپائیها) » نام میبرد . در منابع روسی از سفارتی نام میبرند که بسال ۱۵۸۹ بقصر فدور ایوآنویچ وارد شد . در دستخطی که محمدعلی سفیر آورده بود دولت مسکو یک نوع تحقیقی در لقب تزار ملاحظه نمود . علاوه بر آن در این دستخط ابدأ اسمی از بوریس گودونف نبرده بودند . دو دستخط جوابیه که گودونف بدستور تزار نوشته بود باین هردو غفلت عطف توجه کرده بودند .

مرکز روابط دیپلماتی و تجارتی روسیه با ایران و آسیای وسطی تا قرن هیجدهم حاجی طرخان بود . پست نظامی مقدم روسیه در سرحد آسیای وسطی قشون قزاقهای یائیتسک بود که در حقیقت امر مستقل بود و بستگی بمسکو نداشت . قزاقهای یائیتسک حمله های غارتگرانه ای به بحر خزر میکردند همچنانکه قزاقهای دتیپرو دون به بحر اسود حمله میکردند ، ولی این حمله ها آن جنبه کشور گشائی را مثل حرکت قزاقها به سیبری دارا نبودند . فقط یک بار (سال ۱۶۰۳) قزاقهای یائیتسک تحت فرمان سردسته خود نچای از راه خشکی به تصرفات خان خیوه حمله کردند . آنها موفق شدند خان خیوه را غافلگیر سازند و پایتخت خان اورگنج را غارت کنند ولی بعداً بتوسط خان عرب محمد معدوم شدند . در باره این وقایع علاوه بر روایت ابوالغازی (پسر عرب محمد) اطلاعاتی در منابع روسی محفوظ مانده . اولین اطلاعات از لحاظ تاریخ اطلاعاتی است که ای . د . خوخلوف در ایام سفارتش به بخارا (۱۶۲۰-۱۶۲۲) جمع آوری کرده است . از قراریکه خوخلوف تعریف میکند با گروهی که نچای همراه داشت تاجری هم بنام لئونتی یودین هلاک شد . این تاجر

قبلاً هفت سال در بخارا و هند برای تجارت مانده بود . متأسفانه درباره این پیش آهنگ تجارت روس ظاهراً هیچگونه اطلاعات دیگری بجا نمانده است.

ایوان دانیلویچ خوخلوف در سال ۱۶۰۰ سفیر ایرانرا از قازان تا وطنش مشایعت میکرده . در سال ۱۶۱۳ نامبرده از حاجی طرخان با عنوان سفیر زاروتسکی سردسته قزاقها که شهر را در آنزمان تصرف کرده بود عازم ایران شد . در سال ۱۶۱۴ تزار جدید روس میخائیل فدورویچ دو نفر را که یکی میخائیل تیخونف و دیگر آلکسی بوخارف بود بعنوان سفیر بایران فرستاد . نظر باینکه حاجی طرخان در آنزمان در تصرف زاروتسکی بود لذا سفرای مزبور مجبور بودند از يك راه غیر معمولی مسافرت کنند یعنی از سامارا حرکت و از راه صحرا بخیه و از آنجا بخراسان بروند . آنها در اورگنج بحضور خان عرب محمد پذیرفته شدند . مقارن ورود سفرا بایران عساکر مسکو موفق شدند بشورش قزاقها پایان دهند . حاجی طرخان بتصرف درآمد زاروتسکی به یائیک فرار کرد که در آنجا تسلیمش کردند و اعدام شد . شاه عباس راضی شد که خوخلوف و رفقای او را بسفرای مسکو تحویل دهد در ضمن تزار روس هم وعده کرد که آنها را عفو کند و بخدمت خود بپذیرد .

در سال ۱۶۱۹ سفرای خان بخارا (امامقلی) و خیه (عرب محمد) در مسکو بودند . وقتی لازم بود که آنها را بوطن بفرستند و همراه آنها سفارت متقابل اعزام دارند حکومت مسکوهمان خوخلوف را انتخاب کرد . مطابق رسم معمولی خوخلوف برای خانها قوشمهایی میبرد ولی در این موقع عرب محمد را پسرانش ایلبارس و حبش خلع کردند . در ضمن اورگنج در تصرف حبش قرار داشت . خوخلوف از اینکه با وی سروکار داشته باشد امتناع ورزید و همچنین از دادن هدایا امتناع کرد .

امامقلی همان خان بخارا سفرا را در سمرقند بحضور پذیرفت . گزارش سفارت خوخلوف متضمن شرح مبسوطی راجع باین پذیرائی میباشد و همچنین اطلاعات مفصلی هم راجع بمسافرت سفارت وهم درباره وضعیت کشورهای خوانین دربردارد . مقصود عمده تمام سفارتهائی که با آسیای وسطی اعزام میشدند استخلاص اسرای روس

بود. خوخلوف بیش از سایر سفرا باین مقصود رسید. از طرف خان بخارا ۳۱ نفر و خان خیوه ۱۳ نفر را با سفرا مرخص کردند. خوخلوف یکی از شاهزاده‌های خیوه را که افغان سلطان نامداشت متقاعد کرد بر روسیه بیاید و وارد خدمت تزار شود. این کار بعقیده خود خوخلوف میبایستی که باعث بالا رفتن شأن و افتخار اسم تزار باشد. راجع به مسافرت افغان سلطان بر روسیه (نامبرده در سال ۱۶۴۸ در قاسم‌اف در گذشت) برادر بزرگ او ابوالغازی که مورخ خیوه است سخن میگوید. بنا بگفته ابوالغازی در آن زمان افغان سلطان فقط ده سال داشته است. علاوه بر آن از گفته‌های خوخلوف میتوان چنین استنباط کرد که این اولین دفعه‌ای بود که يك شاهزاده خیوه وارد خدمت مسکو میشد. در ضمن باید گفت که در اواخر قرن شانزدهم يك شاهزاده خیوه بنام محمدقلی (عموی افغان سلطان) در مسکو بود. حتی در جنگ بوریس گودونوف بر علیه تاتارها (سال ۱۵۹۸) شرکت داشته.

اطلاعات جغرافیائی راجع بمشرق که بتوسط سفارتهای اولی بدست آمد فوق‌العاده درهم و برهم بوده. تیخونوف و بوخارف سفیر هند را که در اردبیل دیده بودند «سفیر هند از سرزمین آراپ» مینامند. همان سفرا با ذکر عملیات جنگی بین ایرانیان و پرتغالیها (پرتغال در آن زمان تابع پادشاه اسپانیا بود) کشوری را که شاه با او جنگ میکرد بدین سان وصف میکنند: «کشوری در دریای سفید که اسپانیای بزرگ نامیده میشود و فرنگها از آن نام گرفته‌اند و آنزمین در دریا بین سرزمین تورسک و هند قرار داشت. علت اشتباه این است که «بین ترکیه و هند» حقیقتاً همان مستعمرات پرتغال (ویادر آن زمان اسپانیا) در ساحل خلیج فارس قرار داشته یعنی همانجائی که عملیات جنگی جریان داشته است.

در اواسط قرن هفدهم تصورات جغرافیائی صورت روشنتری بخود میگیرد. سفارتهائی را که با آسیای وسطی اعزام میشدند مأمور میکردند که اطلاعاتی راجع براههای تجارتی بهند بدست آورند. به آنسیم گریبوف که در زمان میخائیل فدورویچ و بار دوم در سال ۱۶۴۶ به بخارا رفته بود يك همچو مأموریتی داده بودند.

این دفعه نامبرده موفق نشد بعلمت انقلابات ترکستان به بخارا برسد. در سال ۱۶۶۹ ایوان فدوتف از حاجی طرخان بخیهوه رفت و در سال ۱۶۷۰ سفارت برادران پازوخین (بوریس و سمیون) انجام گرفت که اطلاعات فراوانی بدست آوردند. رئیس سفارت همان بوریس پازوخین بود. سفر در ماه مارس ۱۶۷۵ از حاجی طرخان حرکت کردند. بجای اینکه راه معدولی بحری را تا شبه جزیره منقشلاق طی کنند آنها از راه خشکی به یائیک رفتند از آنجا بخیهوه و از خیهوه به بخارا عازم شدند و شانزده ماه در بخارا زندگی کردند بعد از بخارا حرکت کرده از راه چار جوی مرو و مشهد بساحل خزر رسیدند و از آنجا هم از راه بادکوبه و شماخه بحاجی طرخان و در سال ۱۶۷۲ بآنجا مراجعت کردند. سفرای مزبور از طرف خان خیهوه بنام انوش (پسر ابوالغازی) و همچنین خان بخارا بنام عبدالعزیز با مسرت پذیرفته شدند. در نگارشات پازوخینها شرح مفصلی درباره پذیرائی عبدالعزیز دیده میشود. تشریفات پذیرائی مهمان نوازی و نوشیدن کومیس^۱ توصیف شده است. در ضمن حسب الامر خان یک حیوان سیاه رنگ بزرگی را (فیل یا کرگدن) بمهمانها نشان دادند و از سفر پرسیدند که آیا از این حیوانات در روسیه هم وجود دارد. بوریس پازوخین نمیخواست اقرار کند که ممکن است خان بخارا چیزهایی داشته باشد که پادشاه روس آنها را ندارد و لذا اینطور جواب داد که خود او این حیوانات را ندیده ولی متصرفات تزار روس بقدری وسیع است که هیچکس نمیتواند بگوید چه حیواناتی در آنها پیدا میشود.

سفارت مزبور راجع به تعداد اسرای روس که در دست خانهای آسیای وسطی بودند اطلاعاتی جمع آوری کردند. مطابق این اطلاعات تعداد آنها ۳۰۰ نفر بود که ۱۵۰ نفرشان در بخارا، ۵۰ نفر در خیهوه و ۱۰۰ نفر در بلخ بسر میبردند. تعداد مردمانیکه در تصرف اشخاص متفرقه بودند نامعلوم بود. سفر جمعاً ۳۱ نفر بروسیه آوردند که نه نفر آنها را خان بخارا باز خرید کرده و بقیه را خود سفر

۱- کومیس ظاهراً دوغی بوده که از شیر اسب تهیه میشود.

خریداری کرده بودند.

برادران پازوخین برای اینکه اطلاعاتی راجع براههای هند بدست آورند مترجمهای خود نیکیتامدودف و سمیون - ایزمائیل را از بخارا به بلخ فرستادند. در آن زمان حکومت بلخ در دست سبحان قلیخان برادر عبدالعزیز بود. از آن دو نفر مترجم فقط یکنفرشان که مدودف باشد نزد سفرا مراجعت نمود و تعریف کرد که راه هند از بلخ آباد است و هیچگونه بدی، غارتگری و مالیات وجود ندارد از بلخ لازم بود به همنجان بروند و از آنجا از راه پروان، کابل و پشاور بدلهلی پایتخت هند برسند. بین همنجان و پروان کوههای هند (هندوکش) قرار داشتند. راه مستقیم از کوهها جمعاً شش روز بود ولی اگر کوهها را دور میزدند چهارهفته. چند سال بعد (سال ۱۶۷۹) بوریس پازوخین با عنوان سفیر بکریم اعزام شد ولی در بین راه بدست قزاقهای یاغی کشته شد و قزاقها خزانه سفارت را غارت کردند. قبل از آن مساعی بعمل آمد که راهی بهند از راه ایران پیدا کنند. روسها در ایران بعضی اطلاعاتی راجع بخط سیر این راهها بدست آوردند. معلوم شده بود که بین عساکر ایران و هند جنگی بخاطر شهر سرحدی قندهار جریان داشت. ولی دولت ایران از اینکه بسفرا و تجار روس اجازه عبور بهند بدست آید منع ورزید.

پس از مراجعت برادران پازوخین دولت مسکو مساعی بکار برد تا از راه آسیای وسطی بهند راه یابد. وقتی در سال ۱۶۷۵ سفیر بخارا حاجی فریق - بوملین مراجعت کرد همراه او واسیلی آلکساندروویچ دائودوف (این يك ایرانی بود که در سال ۱۶۵۳ در قزوین مسیحی شده بود و این عقارن زمانی بود که سفارت روس در قزوین بود و دائودوف هم وارد خدمت روسها شد) و یک تاتار از اهل عالی قوزان که محمد یوسف قاسماف نامداشت همراه او بود. اولی میبایستی که فقط تا بخارا برود و موفق با آزادی اسرای روس گردد. بدومی مأموریت داده بودند تحقیق کند که آیا از راه خشکی یا بجزری یا از راه جبال بهند میتوان رفت و حتی الامکان خودش را به

«شاه شرقی هند» برساند و اسم ولقبهای او را تحقیق کند. قاسم‌اف مأمور بود که توجه مخصوصی بر راههای آبی مبذول دارد و این راهها برای توسعه تجارت روس و متصرفات روس همیشه اهمیت زیادی داشته‌اند. حکومت مسکو اطلاع داشت که در آسیای وسطی رودخانه بزرگی بنام آمو دریا وجود دارد. قاسم‌اف در ضمن مأموریت داشت «تحقیق کند که این رود از کجا سرچشمه گرفته و در کدام نواحی جریان دارد و در خط سیر این رودخانه چه ملت‌هایی سکونت دارند، چه صنایعی در کار است و چه دولت‌هایی در طول این رودخانه اتباع دارند». با سفارت مزبور از قازان مترجم‌های زبانهای تاتاری بنام آنیسیم و اسیلیف و ایوان گورسکی و از حاجی طرخان هم یک تاتار مترجم حاجی طرخانی بنام مورمتکا اعزام شده بود. صورت گزارشات سفارت دائودوف و قاسم‌اف متأسفانه از بین رفته و در آرشیو وزارت امور خارجه مسکو که تمام پرونده‌های مربوط بر روابط خارجی روسیه در آنجا نگهداری میشد در باره صورت مزبور فقط یادداشت شده است که آن صورت «در بازرسی ۱۸۰۶ در محلس نبود». بعضی مطالب هم راجع بر راه‌هایی که سفرای طی کرده‌اند و نتایجی که بدانها نائل آمده‌اند از صورت مخارج آنها بدست می‌آید. با دائودوف از بخارا پنج اسیر را مرخص کردند علاوه بر آن نامبرده ۳۳ نفر را هم باز خرید کرد. قاسم‌اف در سال ۱۶۷۷ بمسکو مراجعت کرد و فقط تا کابل جلورفت از بخارا نامبرده از راه کارشی و کلیف ببلخ رفت. راجع بخط سیر او از طریق هندو کش همینقدر معلوم است که مشارالیه از آن راه (از راه هندجان) که در باره آن در گزارش پازووخین‌ها اشاره میشود نرفت زیرا در عرض راه بین بلخ و فلات کابل بگوربند رفت. از گوربند بکابل از طریق معمولی یعنی از راه چاریکار و ایستالیف عزیمت نمود. از کابل میخواست عازم «آنابات» بشود (یعنی جهان آباد در نزدیکی دهلی). آنابات پایتخت هند بود. ولی باو دستور دادند باز گردد زیرا «شاه نمیخواست با پادشاه بزرگ روابط دوستانه و حسنه داشته باشد چه از مدت مدیدی باینطرف سفرائی از طرف دولت روس بحضور او نیامده بودند». بقاسم‌اف از این نظر که یک مسلمان بود پیشنهاد می‌کردند که از خدمت

روسها دست بردارد و داخل خدمت پادشاه مسلمان هند گردد. در ضمن سرمشقی که باو نشان میدادند همان مترجم پازوخینها بنام سمیون - ایزمائیل و یا بطوریکه خود قاسماف اورا مینامد سنکاژید و ونیا بود که در آن ایام در کابل زندگی میکرد. مواجب زیادی میگرفت و ۵۰۰ نفر زیر دست داشت. در باره این ماجراجو که در عین حال اسم مسلمانان و مسیحی داشت و بنابه شهرت «ژیدوونیا» از جمله یهودیها بود اطلاعات دیگری در دست نیست. نامبرده بتوسط پازوخینها، البته بطوره محرمانه و بدون مأموریت رسمی، به بلخ فرستاده شد. قاسماف از این موقعیت استفاده کرده اعلام داشت که «سنکا - ژیدوونین» هرگز در خدمت روسها نبوده و این باغبان يك تاجر اهل شماخی بوده که بازخریدش کرده بودند و برای کار تجارتي بهمراه بازرگانان از حاجی طرخان به بخارا و از بخارا بهند آمد. اما در صورت تدوینی پازوخینها همین سمیون - ایزمائیل در حاجی طرخان به پازوخینها ملحق شد و این کار حسب الامر شاهزاده ای. س. پروزوروسکی که از اشراف و حاکم بود انجام گرفت. خود قاسماف از تأسی به سنکا و خیانت پادشاه خود امتناع ورزید. نامبرده این امید را که ممکن بود در دربار اورنگ زیب امپراطور هند پذیرفته شود از دست داد و هدایائی را که برای «شاه هند» معین شده بود فروخت و از این پول اسرای روس را باز خرید کرد و موفق شد که جمعاً ۱۸ نفر را آزاد سازد.

قاسماف یکی از رجال تاتار بود که در قرون هفده و هیجده خدمات بزرگی برای روسیه در روابط با دولتهای آسیای مقدم حتی آسیای شرقی انجام داد. دولت روس نظر به تاتارهایی که در خدمتش بودند يك عده مترجمین حاضر و آماده برای روابط با دولتهای مسلمان در اختیار داشت. علت اینکه چرا زبانهای آسیای مقدم حتی در قرن هیجدهم بیش از زبانهای آسیای شرقی در روسیه آموخته میشد همین قضیه است. زبان تاتاری يك مدتی زبان روابط دیپلماسی بین روسیه و ایران بود. فرامین و دستخطهایی بزبان فارسی با احتمال قوی در روسیه بتوسط تاتارها ترجمه میشد و بسبب نگارشات روس توصیف میگشت. بعضی از این ترجمهها باعین آن

دستخطها در آرشیو وزارت امور خارجه محفوظ مانده و این وسیله‌ای بدست میدهد تا قضایرت کنیم که مترجمین تا چه حد از اصل نوشته منحرف میشدند. ولی در سالهای چهارم قرن هفدهم مترجم‌هایی هم از خود روسها وجود داشت. در يك سند منسوب بسال ۱۶۴۴ درباره محرری بنام زورف از مردم نوگورود گفته میشود که محرر نامبرده در حاجی طرخان زبانهای تاتاری، عربی و فارسی را یاد گرفته بود.

پس از يك سلسله شکست‌های طولانی بالاخره تجار روس موفق شدند بهند راه یابند ولی این موفقیت هیچگونه نتایج بعدی نداشت. در سال ۱۶۹۵ مقارن سلطنت پتر کبیر برای این مقصود تاجری بنام سمیون مالنکی یا طبق اسناد بایگانی «سمیون مالنکی و سرگی آنیکیف» با رفقای خود برای تجارت اعزام شدند.

سمیون مالنکی از راه ایران عازم هند شد و در دسامبر ۱۶۹۶ از راه دریا یعنی از بندرعباس بسورات رفت. نامبرده در آگرا و دهلی بود و از طرف اورنگ زیب امپراطور هند بحضور پذیرفته شد. وی از هند از همان راه بایران و بندرعباس برگشت و در راه بین ایران بروسیه در شماخی بدرود زندگی گفت. از تمام شرکت کنندگان در سفر حاجی طرخان فقط يك نوکر برگشت و مشارالیه در ۲۲ فوریه ۱۷۱۶ در دفتر مجلس سنا که خودش بآنجا رفته بود مورد استنطاق قرار گرفت. نه خود مالنکی و نه رفقای او هیچکدام یادداشتهایی از خود بجا نگذاشتند. بنابراین روابط با خان‌نشین‌های آسیای میانه در قرن هفدهم با وجود تمام مساعی که از طرف دولت مسکو بعمل آمد نه منجر بآزادی اسرا و نه منتهی بافتتاح راه تجارتي بهند گردید.

فصل سیزدهم

تسخیر سیبری . قزاقها در آمور . زد و خورد با چین . کارهای
کارتوگرافیک . سفارتها بچین . قرارداد نرچینسک . اقدامات
پتر کبیر و جانشینان او . هیئت سفارت در پکن . مدرسه برای
آموختن زبان ژاپونی .

اقدامات حکومت مسکو در سیبری و در سرحد چین بیشتر قرار می‌گرفتند بود
هر چند که در این مورد دولت فقط از نتایج حرکت طبیعی قزاقهای استفاده کرده بود
جستجوی زمین بودند . قزاقها تقریباً تمام جنگها را خود بر عهده می‌گرفتند بدون
اینکه دستوری از اولیای مسکو داشته باشند فقط بعد از خاتمه جنگ ماء و درین دولتی
مسکو وارد میشدند و الحاق زمین جدید را بمتصرفات ساطران اعلام میکردند . در
جریان تسخیر سیبری قزاقها میتوانند از همان راههای آبی استفاده کنند که در
کشورشان بآن قبیل راهها عادت کرده بودند . نه سلسله جبال اورال و نه تنگه
بندیهای آب بین رودهای بزرگ سیبری هیچکدام برای حمل و نقل قویقها مانع
نبودند . قزاقها از خلیج اوبسکی به تاز (شهر مانگازیا که در ۲۰۰ ورستی مصب تاز قرار
دارد بسال ۱۶۰۱ یک مرکز تجارتی شده بود) وینیسی رسوخ کردند . سرچشمه
رودهای ینیسی شباهت نزدیکی بسرچشمه های رودهای گروه لار دارند . از سیستم لارا
فقط بعضی ها بفاصله کمی از آمور جدا هستند . قزاقها در تسخیر دلتاهای سیبری هر دفعه

قبل از هر کاری قسمت‌های پائین رودها را مطیع خود میساختند، چه در این قسمت‌ها از طرف مللی که ساکن بودند کمتر مقاومت میدیدند، بعد سکنه را مجبور میکردند پادشاه روس خراج بپردازند. شهرهائی میساختند و پس از آن بطرف بالا حرکت میکردند. علت اینکه توروخانسک درین سی زودتر از ینی‌سیسک (۱۶۰۷) و ینی‌سیسک جلوتر از کراسنویارسک ساخته شد همین است. کراسنویارسک که بسال ۱۶۲۸ بنا شد تا مدت مدیدی شهر سرحدی متصرفات روس بود، هر چند که ناحیه مینوسینسک که در جنوب آن واقع شده بیشتر معروف بحاحل خیزی میباشد. اسلحه آتشین («جنگ آتشین») برای روسها این مزیت را در مقابل بومیها داشت که گروهی مرکب از چند ۱۰ نفر گاهی کافی بود که سرزمین وسیعی را متصرف شود. فقط در آخرین حد جنوبی سیبری قزاقها با دشمنی روبرو شدند که دارای همان اسلحه بود و در این جا پایان جنگ صورت دیگری داشت. حتی تسخیر بوریاتها وقت زیادی لازم داشت. اولین اخبار راجع بوریاتها و حملات آنها بروسها بسال ۱۶۰۹ دریافت شد. لشکر کشی بکشور بوریاتها از ۱۶۲۲ شروع شد. اولین زندان در سرزمین بوریاتها در جائیکه رود اوکابا نگارا میریزد بسال ۱۶۳۱ ساخته شد. روسها تقریباً شصت سال بعد از سفر جنگی یرماک در ساحل اقیانوس کبیر ظاهر شدند. بعبارت دیگر برای تسخیر تمام سرزمین پهناور سیبری فقط مدت زمان دو نسل لازم آمد.

در قرن پانزدهم بود که استقوار سلطه روس در حوزة رود کاما و پچورا موجب مصادمه با سلطنت سیبری گردید که پایتخت آن در نزدیکی جائی قرار داشت که رود تو بول به ایرتیش میریزد. در سال ۱۴۸۳ گروهی از سربازان روس در سواحل ایرتیش وابی مشغول عملیات بودند. بعد از سقوط قازان و حاجی طرخان سفرائی از سیبری وارد شدند که با خود پیشنهاد تابعیت آورده بودند (۱۵۵۵). بنا بگفته منابع روسی سفرای مزبور میگفتند که در کشور آنها قریب ۳۰۷۰۰ «مردم سیاه» وجود دارد و سیبری میتواند بعنوان مالیات برای هر یک نفر يك سمور پادشاه بدهد.

سفیری از جانب روس بنام دیمیتری کوروف به سیبری اعزام شد. وقتی نامبرده به مسکو مراجعت کرد همراه اوسفیری بنام بویاندا آمد که جمعاً ۷۰۰ سمور آورده بود. پادشاه به بویاندا «غضب کرد». تاتارهای خدمتکاری با دستخطی به سیبری اعزام شدند تا همه چیز اصلاح شود. در سال ۱۵۵۷ سفرای جدیدی آمدند و ۱۱۰۶ سمور آوردند و وعده کردند همه ساله خراج بدهند، ولی این وعده از قوه بفعل نیامد. تاتارهای سیبری نه تنها مطیع روسیه نشدند بلکه صنایع روس را که بتوسط ستروگوفها در ناحیه پرمسک دایر شده بود تهدید کردند. در سال ۱۵۶۴ این شایعه انتشار یافت که «سلطان سیبری برای جنگ عازم پرم میباشد». در سال ۱۵۷۱ اولین قرارداد با خان سیبری موسوم به کوچوم منعقد گردید. در سال ۱۵۷۳ عملیات خصمانه شاهزاده محمدقلی پسر کوچوم شروع شد. از کارهای او یکی این بود که سفیر پادشاه را که عازم اردوی قرقیز - کایساتسک بود بقتل رسانید. بعد از این واقعه ستروگوفها اجازه گرفتند که با سیبری وارد جنگ مهاجمی بشوند و برای این مقصود قزاقهایی را که تحت ریاست آتامان یرماک تیموفیویچ در ولگا غارتگری میکردند بخدمت پذیرفتند.

عملیات یرماک (۱۵۸۱-۱۵۸۵) با وجود اشغال موقتی سیبری (ایسکر که پایتخت کوچوم بود در بیست و پنجم اکتبر ۱۵۸۳ مسخر گردید) مقرون بعدم موفقیت بود. از راهی که او باز کرده بود عساکر تزار روس فدور ایوانوویچ استفاده کردند (۱۵۸۴-۱۵۹۷). در سال ۱۵۸۷ در نزدیکی خرابه‌های شهر سیبری یا ایسکر شهر تو بولسک بنا نهاده شد که مدت مدیدی پایتخت تمام آن ناحیه بود. در دوره همان سلطنت شهرهای برزوف، پلیم، سورگوت، تارا، ناریم و محبس کتسکی بنا نهاده شد. در اوایل قرن هفدهم روسها درینی سی مستقر شدند. در سال ۱۶۲۰ اولین گروهها در لنا پدیدار شدند و در سال ۱۶۳۲ شهر یا کوتسک بنا نهاده شد.

بموجب یکی از اسنادی که بدست ما رسیده میتوان تصور کرد که قبل از سفر

جنگی یرماک اقدام شده بود که صورت کشورهای ماوراء سیبری تهیه شود . تحت همین عنوان گزارشی دربارهٔ مسافرت‌های سردسته‌های قزاقها بنام ایوان پتروف و بورناش یالیچف بسال ۱۵۶۷ محفوظ مانده است . درحقیقت امر فرستادگان روس بمغولستان و چین در قرن هفدهم بتوسط فرمانروای تو بولسک اعزام شده بودند . اولین فرستاده از این عده مردی بنام واسی لی تیومنن بود که در سال ۱۶۱۶ اعزام شد . بعد از ایوان پتلین و آندره موندوف (۱۶۲۰-۱۶۱۸) اعزام شدند . گزارش پتلین تقریباً کلمه بکلمه گزارشی موهوم پتروف و یالیچف را تکرار میکند . کارامزین در مقایسهٔ این گزارشها به نتیجه‌ای که کاملاً طبیعی بنظر میرسد رسید مبنی بر اینکه پتلین گزارشی اسلاف خود را کلمه بکلمه رونویس کرده و خودش هرگز نه در چین بوده و نه در مغولستان . لیکن این استنباط بنظر میرسد که صحیح نیست ، زیرا روایت دربارهٔ مغولستان که در هر دو گزارش دیده میشود کاملاً با وضعیت این کشور در اوایل قرن هفدهم مطابقت دارد و ممکن نیست که در سال ۱۵۶۷ نوشته شده باشد . در این زمان روشن شده است که اسامی ایوان پتروف و بورناش یالیچف در همان سال ۱۵۶۷ بتوسط یک محرری روی اشتباهی وارد شده است . ایوان پتروف همسفر تیوفتس بود سفرای « آلتین - شاه » را بمسکو و بالعکس کلانتری بنام بورناش نیکونف همراهی میکرده . گزارش پتلین را کشیشی بنام ایوان بولیچف تأیید کرده شاید از اسامی ایندو نفر بوده که اسم « بورناش یالیچف » تشکیل شده است . ایوان پتلین که قزاقی از تومسک بوذ اولین سفیری از سفرای روس است که وارد پکن شد (بعد از چهارم سپتامبر ۱۶۱۸) . نامبرده بیش از یک ماه (تا یازدهم اکتبر) در پکن اقامت کرد . پتلین یک فرمان چینی به تو بولسک آورد که کسی نتوانست در آنجا آنرا بخواند . این فرمان در تو بولسک ماند . سپا فاری در حال عبور از این شهر در آنجا یک نفر چینی را پیدا کرد و از او شنید که در این فرمان گفته شده « والی پادشاه چین » . در آن زمان امپراطور چین وان-لی (۱۶۲۰-۱۵۷۳) ازسلسلهٔ مین بود . مسافرت پتلین حتی در اروپای غربی معروف شد و سیاحت نامه

او بزبانهای انگلیسی، فرانسه و هلندی ترجمه شد.

دولت مسکو در آن زمان تلاش میکرد اطلاعاتی راجع براهپائی که بچین میرود بدست آورد و این تلاش بیشتر تحت نفوذ يك تاجر انگلیسی بنام جون اولیام (بروسی ایوان اولیانف) مریك بود که چندبار بروسیه آمده و بار اول در قرن شانزده وارد شده بود. در سال ۱۶۰۲ همراه نامبرده يك عده از مردمان روس برای تحصیل به انگلستان اعزام شدند. مریك در دوره سلطنت میخائیل فدورویچ سعی میکرد جوازی بگیرد که تجار انگلیسی از راه ولگا بایران و از راه ابی بهندوچین بروند. دولت در آن زمان تصمیم گرفت از راه دوستی که با پادشاه انگلیس داشت «اشخاصی را عمداً نزد حکام شهرهای سیبری بفرستد و بآنها حکم کند تحقیق نمایند که رود اوب از کجا سرچشمه گرفته، بکجا جریان یافته، بکدام دریا میریزد و با چه جور سفاینی میتوان در آن حرکت کرد، چه رودهایی به آن میریزند. دولت چین کجاست و اگر ثروتمند است آیا در صدد کسب آن برآیند». بعد از سفارت پتلین دولت مسکو باین نتیجه رسید که از تجارت با مغولستان و چین نباید انتظار منافعی را داشت، زیرا آنها کشورهای دورافتاده‌ای هستند و بازرگانان آنها راهشان بکشور ما دور است و آلیتن شاه اردوهای کوچ‌نشین دارد که مردمانش جنگی هستند.... بنابراین تا زمان پطر کبیر روابط با آخرین دولت کوچ‌نشین مقتدر در آسیای وسطی یعنی دولت اویرات اهمیت زیادی نداشت. در سال ۱۶۴۶ بفرمانروای تیمون دستور داده شد که هر گونه روابطی را حتی روابط تجارتنی را با اویراتها قطع کند و تمام روابط باید در توبولسک تمرکز یابد.

در شمال دورافتاده سیبری در سال ۱۶۴۴ قشلاقی در مصب رود کولیمما بنا شد که بعدها بصورت شهر نیرنه - کولیمسک درآمد. از اینجا بود که در سال ۱۶۴۸ قزاقی بنام سمیون دژنف از راه دریا تامصب رود آنادیری جلورفت و شش سال در آنجا بسر برد. بنابراین دژنف اول کسی بود که با آخرین حد شمال شرقی آسیا رسید و فقط در این اواخر بود که آن محل بنام او باسم دماغه دژنف معروف شد. شرح مسافرت دژنف

در سال ۱۷۳۶ بتوسط استاد میلر عضو اکادمی در شهر یا کوتسک پیدا شد ولی شایعات راجع به مسافرت او ظاهراً با اطلاع سترالنبرک افسر سوئدی رسید و مشارالیه در نقشه جغرافیائی خود در محل مصب کولیمایادداشت کرد که روسها از اینجا با زحمت زیاد و خطر مرگ از میان صخره‌های یخی بکشور کامچاتکا میروند. اگر بحر پیمائی دژنف زودتر معروف شد مسئله بغازبین آسیا و آمریکا که حل آن بعهده برینگ و گذار شده بود ممکن بود در قرن هفدهم حل شده باشد (بطوریکه میدانیم این بغاز بعدها بنام همان برینگ معروف گردید).

در سال ۱۶۱۷ قزاقها از حوزه لنا در نزدیکی مصب اولیا باقیانوس کبیر رسیدند (بنا بر اطلاعات میلر اولین ظهور قزاقها در اولیا مربوط بسال ۱۶۳۹ میباشد). قدری شمالی‌تر از نقطه مزبور قزاقها قلعه اوخوتسک را ساختند. این قلعه در سال ۱۶۵۴ بتوسط تونگوزها آتش زده شد ولی بعد دوباره تجدید بنا یافت. اوخوتسک قبل از اتصال آمورسک و اوسورسک مهمترین بندرگاه روسها در ساحل اقیانوس کبیر بود.

در سال ۱۶۴۳ يك عده قزاق تحت ریاست واسی لی پویار کف از یا کوتسک بطرف لنا سرآزیر و بطرف آلدانو و شعبات آن سر بالا رفت، قایقها را به زیابرد و از راه زیابامور رسید. از این رودخانه تا مصب آن عبور کرد و در آنجا زمستان را بسر برد. برگشتن را از راه اقیانوس کبیر تا مصب اولیا انجام داد. از اولیا به مای و از مای بآلدان و لنا در یا کوتسک گذشت. بحر پیمائی یروفی پاولویچ خاباروف (سال ۱۶۴۹) که راه دیگری را انتخاب نمود از حیث نتایج حاصله مهمتر بود. او از اولمکا و تونگیر بطرف بالا گذشت تا به اولکا رسید که جزو سلسله آمور میباشد. در حوزه آمور قزاقها با شرایطی روبرو شدند که با شرایط بقیه قسمت سیبری تفاوت داشت. به خاباروف قبلاً تعریف کرده بودند که در مصب رود اورا، در دوجا معدن نقره وجود دارد، یکی در میان صخره‌ها و دیگری در آب و در همان رود شیلکا معدن مس و سرب وجود دارد و همه جور نانهم فراوان است. قزاقها علاوه بر

امکان تصرف يك سرزمین حاصل خیز زراعتی در عین حال مجذوب ثروت‌های ماهی رود بزرگ بودند .

تشبثات خاباروف برای استقرار سلطه روس در امور در بدو امر قرین موفقیت بود. لاوکای شاهزاده محلی تحت اطاعت روسها در آمد ولی در سال ۱۶۵۰ داورهای محلی بقزاقهایی که از آنها خراج میخواستند چنین جواب دادند : « ما به پادشاه بوگدوی (امپراطوری چین) خراج میدهیم شما چه خراجی از ما میخواهید ؟ » برای اولین بار روسها در سیبری وارد سرزمینی شدند که يك دولت مقتدر دیگر که اسلحه آتشین هم داشت آن سرزمین را حق خود میدانست. در سال ۱۶۵۲ خاباروف ناچار شد با « قدرت بوگدوی » یعنی عساگر چین روبرو شود. اتفاقاً چینی‌ها شکست هم خوردند. بنظر میرسید که فتح امور حاصل شده است. در سال ۱۶۵۳ از مسکو یکنفر از اشراف بنام زینویف وارد شد تا آن سرزمین را برای پادشاه روس تحویل بگیرد. خاباروف رفت در امور یکنفر بنام انوفری ستیانف با عنوان مأمور رود بزرگ. امور در سرزمین جدید داور باقی ماند .

دولت چین در سالهای اول بعد از این واقعه بدین اکتفا کرد که بساکنین آنجا (در سال ۱۶۵۴ و سال ۱۶۵۶) دستور داد ولایتی را که روسها اشغال کرده‌اند ترك کنند. در همین موقع سفارتی از طرف تزار الکسی میخایلویچ وارد پکن شد. در رأس این سفارت يك اشراف زاده بنام فدور ایسا کویچ بایکوف قرار داشت. سفرای مزبور در سال ۱۶۵۴ از روسیه حرکت کردند ، از راه آبی رو به بالا بایرتیش رفتند و از آنجا با راه خشکی از طریق مغولستان گذشتند و در سال ۱۶۵۶ بدپکن رسیدند. لیکن آنها در اینجا بحضور امپراطور پذیرفته نشدند زیرا از اطاعت و امتیازات تشریفات چینی امتناع ورزیدند . دولت مسکو همیشه بسفرای خود تعلیمات دقیقی میداد که چگونه باید رفتار کنند تا « بشرافت تزاری لطمه‌ای وارد نگردد » و این تعلیمات با مراسم تحقیر آمیز تعظیم که در پکن از سفرای خارجی میخواستند سازگاری نداشت . بایکوف و رفقایش مجبور شدند بدون دیدار امپراطور بروند

و هدایائی را که آورده بودند پس ببرند. از گزارش بایکوف میتوان چنین استنباط کرد که راجع بکارهای سیاسی هم مذاکراتی با مأمورین چینی صورت نگرفت، زیرا در جزو سفارت نه اشخاصی بودند که زبانهای شرقی بدانند و نه اشخاص تحصیل کرده‌ای که بتوانند با ژرژوئیت‌ها و سایر اروپائیهائی که در خدمت چین بودند بزبان لاتینی گفتگو کنند (چینی‌ها برای این منظور «آلمانیهای هلندی‌را» نزد بایکوف میفرستادند). لیکن چینی‌ها بعداً به سپا‌فاری اطمینان دادند که با بایکوف مذاکراتی راجع بکارهای امور بعمل آمد و بایکوف گویا قزاقهائی را که امور را گرفتند دزد و راهزن نامید و تزار روس کاری بکار آنها ندارد و دولت چین میتواند هر طور که صلاح بداند با آنها رفتار کند.

در هر حال چینی‌ها بلافاصله بعد از سفارت بایکوف قوای نظامی بسوی امور حرکت دادند و قوای مزبور در سال ۱۶۵۸ موفق شدند روسها را از بین ببرند. در این ضمن آنوفری ستپانف هلاک شد. با اینحال بر روابط مسالمت آمیز بین دولتین لطمه‌ای وارد نشد. مدت کمی بعد از حرکت بایکوف يك اشرف زاده بنام ایوان-پرفیلیف و «بخارائی» (اصلش از آسیای وسطی بود) بنام سیت کول آبلین که از سیبری اعزام شده بودند وارد پکن شدند. بعدها در مواقع استناد باین سفارت و گزارش مربوط بدان چه روسها و چه چینی‌ها فقط از آبلین و نه از پرفیلیف اسم میبردند. سفارت نتایج سیاسی نداشت و دستخطی که آورده بود بچینی‌ها مسترد گردید، زیرا که برای آنها مفهوم نبوده کسانیکه در سفارت شرکت داشتند میتوانند از چین بعضی اجناس خارج کنند منجمله برای اولین بار چند پود چای بمسکو آوردند.

وقایع ۱۶۵۸ تمام نتایج سفرهای پویار کف و خاباروف را از بین بردند ولی در این موقع روسها از سمت دیگر یعنی از حوزه ینی‌سی بسواحل امور نزدیک میشدند. فرمانروایان ینی‌سی از زمانهای قدیم فرستادگان خود را بمغولستان اعزام میکردند. یکی از فرمانروایان مغولستان غربی بنام آلتانچان، که تحت فشار

کالمیک‌ها بود، از دریاچه اوپسا بسواحل آباکان گذر کرد و در سال ۱۶۳۴ تابعیت روس را پذیرفت و خدمتگزاری خود را در صورت بروز سفرهای جنگی و یا در موارد اعزام سفارت‌های روس باراضی «چین، تونگوز و آرگون» پیشنهاد کرد. ولی دیری نگذشت که از نو بطرف سمت علیای ینی‌سی ماوراء کم‌چیک عقب نشست. روابط با نامبرده ادامه داشت ولی برای روسیه فاقد اهمیت زیادی بود. در سال ۱۶۴۰ هیئت اعزامی که از ینی‌سیسک تحت ریاست ما کسیم پرفیلیف اعزام شده بود خبری راجع به یک شاهزاده تونگوزی بنام بوتوک آورد، مبنی بر اینکه نامبرده سمور و نقره زیادی دارد ولی فقط در سالهای پنجاه پس از مبارزه سخت با پوریاتها بالاخره متصرفات روس در آنکارا تا بایکال توسعه یافت. در سال ۱۶۵۰ در ساحل بایکال نزدیک دماغه‌ای که امروزه بدماغه «سفیر» معروف است پوریاتها سفیر روس را بقتل رساندند. در سال ۱۶۵۸-۱۶۵۶ فرمانروای ینی‌سی بنام آفاناسی پاشکوف از حوزه ینی‌سی بحوزه آمور رسوخ کرد. در ضمن قایقها را از خیلوک بانیکودا انتقال داده بودند. پاشکوف در حوزه آمور شهر نرچینسک را بنا نهاد. در این شهر مدت مدیدی روابط سرحدی با چین تمرکز داشت. در سال ۱۶۶۶ اولین فرستاده چین وارد نرچینسک شد. از سال ۱۶۷۰ هم ورود تجار آغاز گردید. سرحد واقعی متصرفات روس در آن زمان رود آرگون بود که هنوز هم بین روسیه و چین سرحد میباشد. ایگناتی میلوائف که از طرف حکمران نرچینسک بنام دانیئیل آرشینسکی بسال ۱۶۷۰ فرستاده شده بود گزارش داد که آنطرف آرگون خدمتگزاران دولتی وجود ندارد. پائین‌تر از جایی که شیلکا و آرگون متصل میشوند قزاقها قلعه‌ای بنام آلبازین داشتند که آنرا خاباروف بنا نهاد و بعد در سال ۱۶۵۸ خراب شده بود. نیکیفور چرنیکوفسکی که در سال ۱۶۶۵ او بوخف نام فرمانروای ایلیم را را در نزدیکی کیرنکس بقتل رسانیده و بولایت مزبور گریخته بود آن قلعه را دوباره آباد کرد. سرمشق نیکیفور چرنیکوفسکی نشان میدهد که در نیمه دوم قرن هفدهم نیز مثل زمان یرماک توسعه دهنده متصرفات روس در سیبری در بعضی اوقات

اشخاصی بودند که در وطن مرتکب جنایت شده و از ترس تعقیب نجات خود را در فرار میدیدند. خود آفاناسی پاشکوف که فرمانروا بود شغل خود را بجرم یکنفر یاغی که میخواست در سیبری دولت مستقلی تشکیل دهد از دست داد.

عملیات قزاقها نه تنها سرزمین وسیعی را بروسیه ملحق کرد بلکه در سایه این عملیات بروی علم اروپائی درهای اراضی جدیدی گشوده شد، اراضی که درباره آنها نه در جغرافیای باستانی و نه در جغرافیای قرون وسطائی هیچگونه اطلاعاتی وجود نداشت. راجع به سیبری چینیها بعضی اطلاعاتی داشتند. در همان تاریخ سلسله تان (۹۰۷-۶۱۸) می نویسند که در کشور واقع در شمال بایکال روزهای دراز تابستانی و شبهای کوتاه دیده میشود. در دوره مغولها هم در تاریخ چینی مغولها (یوآن-شی) وهمچنین در تعریف رشیدالدین اسم سیبری-ایبیر-سی بیر ذکر میشود وهمچنین رود آنکارا مذکور میباشد. سی بیر بنام «تیولس» در تاریخ تیمور هم ذکر شده و بنام «تور» در روایت سیفی عثمانی راجع به فتوحات روس ذکر شده است ولی این اطلاعات با اروپای غربی نمیرسید. کارهای نقشه کشی که در مسکو از روی نقشه های خشن قزاقها انجام گرفت بیشتر آنها بدست ما نرسید (فقط یادداشت های توضیحاتی راجع بآنها باقیمانده)، ولی در همانوقت اینها مورد توجه علم اروپای غربی واقع گردید و در کپیه های اروپای غربی محفوظ ماند.

یکی از این کارهای نقشه کشی «نقشه بزرگی» بود که در سال ۱۶۰۰ تمام شد و محتوی اطلاعاتی راجع بدوره های مختلف از قرن پانزدهم به بعد بود. خود آن نقشه از بین رفته و فقط کتاب «نقشه بزرگ» محفوظ مانده و آن یادداشتهای توضیحی است که ما از روی آن میتوانیم به بینیم از چه قبیل مدارک جغرافیائی وارد این نقشه کرده اند. اطلاعات مربوط به سیبری غربی به جزئیات و دقت و صحت ممتاز است. درباره جغرافیای آسیای وسطی حتی در خصوص جریان آمو دریا (جیحون) و زرافشان تصورات تیره و تاری داشتند در صورتیکه سفارتهائی به بخارا و اورگنج اعزام شده بود. دریای آرال بنام سینه هو ذکر میشود. گفته میشود که

آب آن شور است و با اینحال «رود آلاس» بدریای خزر میریزد. سیحون بر حسب تصویر تهیه کنندگان آن نقشه به «دریای آبی» و جیحون (آهودریا) به آلاس میریزد. در نیمه دوم قرن هفدهم چشم انداز جغرافیائی روسها مخصوصاً در سایه فتوحات در سیبری تا درجه مهمی توسعه یافت. احتیاج به نقشه جدید پیدا شد. در سال ۱۶۶۷ به پتر گودونف دستور رسید «تمام سرزمین سیبری را شرح بدهد، حدود اراضی و محل سکنی را معین کند، رودها را تعیین نماید و برای تمام اینها نقشه بکشد». نقشه در همان زمان در مسکو چاپ شد و بسال ۱۶۷۲ برای دومین بار بطبع رسید لیکن فقط «شرح» آن باقیماند که بعداً بتوسط سپاسکی در «مجله معاصر جمعیت تاریخ و مطالب قدیمی مسکو» (۱۸۵۸) بطبع رسید، ولی در آرشیو استکهلم کپیهای از نقشه گودونف دیده شد که کاپیتان پالم کویست عضو سفارت سوئد کرومان (۱۶۶۸-۱۶۶۹) و اکسنشرن (۱۶۷۳-۱۶۷۴) آنها را تهیه کرده بودند. علاوه بر آن در آلمان سواد آن بتوسط شلسینگ که در روسیه (از سال ۱۶۸۴) نزدیک به سه سال زندگی کرده بود تحت عنوان «سیبری که جدیداً کشف شده با نقشه این کشور» بطبع رسید. یک هلندی بنام نیکولای کورنلیسون ویتزن که در مسکو چند سال زندگی کرده بود (در سالهای ۶۰) از اطلاعات روسی در باره سیبری استفاده کرد. نامبرده بعدها پس از مراجعت بوطن شهردار آمستردام شد و در ایام مسافرت پتر کبیر بخارجه با وی ملاقات کرد. ویتزن در سال ۱۶۸۷ باستناد منابع روسی «نقشه جدید شمال و شرق آسیا و اروپا» را چاپ کرد و در سال ۱۶۹۲ کتابی بنام «تاتاری شمال و شرق» بطبع رسانید که چندبار تجدید طبع یافت و بچند زبان ترجمه شد. از نقشه‌ای که ضمیمه کتاب میباشد معلوم میشود که اطلاعاتی که راجع باسیای وسطی همان ویتزن در مسکو جمع آوری کرده بود هیچگونه پیشرفتی در مقایسه با مدارک «نقشه بزرگ» نداشته.

بعدها یک دانشمند روسی که مؤلف «مطالب مربوط به تاریخ نقشه کشی روسیه»

میباشد از این کپیهای سوئدی، آلمانی و هلندی استفاده کرد. اگر علم اروپای

غربی در قرن هفدهم از کشفیات جغرافیائی روسها استفاده کرد در این صورت مقایسه این اطلاعات با اطلاعات اروپای غربی درباره قسمت‌های جنوبی آسیا در آن زمان مشکلات غیر قابل حلی در برداشته است. هنوز اشتباه بطلیموس که در نقشه او قاره آسیا امتداد خیلی زیادی بطرف شرق داشته اصلاح نشده بود. از طرف دیگر مؤلفین نقشه‌های روسی دچار يك اشتباه متقابلی شدند و امتداد سیبری از غرب بسوی شرق که آنها مدعی بودند کمتر از واقعیت بود.

راجع به مطالب نقشه کشی که روسها جمع آوری کردند يك بار دیگر از اعزام سفارت جدید روس بچین سخن بمیان می‌آید. این دفعه مردی بنام نیکولای گاوریلوویچ سپافاری ریاست هیئت سفارت را بعهده داشت. نامبرده يك یونانی از مرداوی بود که در خدمت روس بسر میبرد. در آن زمان در مسکو میدانستند که مذاکرات در پکن با اروپائیان دانشمند و بزبان لاتینی جریان خواهد یافت و بدینجهت میبایستی که يك مرد تحصیل کرده‌ای در رأس سفارت قرار گیرد. سفارت در سال ۱۶۷۵ اعزام گردید و در همان سال اعزام قاسم‌اف به هند صورت گرفت. برای سپافاری تمام نقشه‌های سیبری و اراضی جنوب آن تا «دیوارهای بلند چین» تقاضا شده بود و در اینجا نقشه‌های نقاط جنوبی ترهم ذکر میشود. بدینسان بود دوفقره نقشه‌ای که يك اشراف زاده توبولسک بنام ستیان پولیا کوف یکی برای محبس سلنگین و دیگری سایر محبس‌های دولتهای چین و نیکن کشیده بود (مقصود از دولت نیکن همان چین جنوبی بود که منچورها چندسال بعد از فتح شمال تصرف کردند). دولت مسکو اطلاعاتی راجع بفعالیت مبلغین و تجار اروپای غربی در آسیای شرقی داشت. در تعلیماتی که به سپافاری داده شد سخن از مسافرت‌های ژزوئیت‌ها از هند بچین از راه تبت و همچنین وقایع ژاپون و جزیره فورموز بمیان آمده (این جزیره از سال ۱۶۲۴ تا ۱۶۶۲ متعلق به هلندیها بود بعد يك قائد چینی که بستگی بحکومت پکن نداشت آنرا از هلندیها گرفت و تا زمان سفارت سپافاری منچوریه هنوز آنرا تصرف نکرده بودند). سپافاری میبایستی راجع بتمام این مراتب منملا تحقیقات

بکند .

سفارت تا خود سرحد چین از راههای آبی سفر کرد . از ابی رو بسمت بالا به کتی رفت از آنجا عازم ینی سیک شد بعد از ینی سی و آنکارا تا بایکال و از بایکال تا سلنگه و اودا بعد از نرچینسک از راه شیلکا روبه پائین و باز تا آرگون روبالا رفت . گزارش سپافاری راجع بمسافرت در سیبری غربی گاهی عین متن « کتاب نقشه بزرگ را منعکس میسازد » . بدینظریق نامبرده در شرح چین استفاده زیادی از « اطلس » مارتینی نموده و فقط بعضی اضافات بدان افزوده است . جالب توجه اینکه تبصره درباره شهر سو کچی (سو - چزو) میگوید که تجارت مسلمانان با چین در این شهر تمرکز داشته : « در همان شهر تجار روسی تو بولسک و مردمان روسی میآمدند و ریواس و غیره میخریدند بنابراین در اینجا هم مثل سر راه هند و اسپانی بودند که بدون بستگی بدولت از راههای تجارتی استفاده میکردند . در حوزه امور سپافاری در ضمن تصورات و حدسیات خود متصرفات روس را بیشتر بسوی مشرف میبرده . سرحد طبیعی بین دولت سیبری و چین معلوم میشود و از روی سلسله جبال تارگاچینسگی (جبال خینگان) مشخص میگردد . در هر حال در نظر نامبرده مسام بوده که تمام ملل ساکن این قسمت آسیا مجبور خواهند شد به یکی از دو دولت مطیع باشند . نامبرده در رودگان (رشته یمین آرگون) مردمانی را دید که نه جزو اتباع روس بودند، نه جزو اتباع چین . او سعی میکرد آنها را متقاعد کند که « امکان ندارد آنها خودسرانه بین سرحدات پادشاه بزرگ و خان چین زندگی کنند » . مشارالیه پستهای مقدم چین را فقط در رود نونی ملاقات کرد و از آنجا سفارت عازم پکن شد . باوجود تمام نقشههای موجود در آنزمان هنوز جغرافیای شمال چین کمتر معروف و معلوم بود . سپافاری عقیده داشت که ممکن است از دالای - نورا بعدها راه آبی به چین پیدا شود . مذاکرات با سپافاری در پکن که درباره آنها هم اخبار روسی و هم اخبار چینی بدست ما رسیده این دوفه هم منجر بهیچ نتایجی نشد . علاوه بر عملیات قزاقها در امور دولت چین اختلال روابط

حسنه همجواری را در این میدید که روسها گانتمیر شاهزاده تونگوس را که تبعه چین بوده و در سال ۱۶۶۷ به نرچینسک فرار کرده بوده پذیرفته‌اند و تسلیم شاهزاده مزبور را مطالبه می‌کردند. مسئله امور ایندفعه فقط به آلبازین و سرزمینی در زیا مربوط بود. در آن زمان نه روسها و نه چینی‌ها به اراضی نزدیک مصب رودخانه اهمیت نمیدادند و مسئله اهمیت امور برای کشتیرانی که در قرن هیجدهم مطرح شد در آن زمان وجود نداشت. هر چند سپا‌فاری میدانست که در مصب امور نه تنها کشتیهای بزرگ بلکه سفاین عظیمی میتوان ساخت قزاقها بعدها سپا‌فاری را متهم بدان می‌کردند که بمطالبات چین خیلی تن در داده. نامبرده ظاهراً حاضر شده تونگوسها که در ساحل زیا زندگی می‌کردند جزو اتباع چین بشناسد و بقزاقهای آلبازین دستوراتی داده که از خط امور و زیا نگذرند. گذشتهای سپا‌فاری، اگر حقیقه هم چنین گذشتهایی در کار بوده، از عملیات جنگی جلو گیری نکرد. چینی‌ها تخلیه آلبازین را مطالبه می‌کردند. دو مرتبه (سال ۱۶۸۴ - ۱۶۸۶) قشون چین این قلعه را محاصره کرد، عده زیادی از مردم را باسارت گرفت که آنها را به پکن بردند. با اینحال در عاقبت امر موفق نشد قزاقها را بیرون براند. در سال ۱۶۸۹ نمایندگان مختار هر دو طرف برای عقد صلح گرد آمدند، بدینمعنی که از طرف روسها فدور گولووین و از طرف چینی‌ها ژزوئیت‌هایی بنام ژربیلئون و پری مامور اینکار شدند. درباره این مذاکرات و انعقاد قرارداد تا کنون تحقیقاتی نشده که در آنها تمام منابع روسی و چینی مورد استفاده قرار گرفته باشد. در گزارش گولووین جریان مذاکرات در هر حال بطور نادرستی نقل شده است. بچینی‌ها نسبت میدهند که ادعا داشتند سرحد از روی بایکال معین شود، زیرا کشوری که در شرق این دریاچه واقع است از زمان اسکندر مقدونی بچین تعلق داشته. این موضوع را البته نه چینی‌ها و نه ژزوئیت‌ها نمی‌توانستند بر زبان آورند (هر چند می‌توانستند می‌شمارد که چینی‌ها درباره اسکندر مقدونی از ژربیلئون اطلاعاتی بدست آوردند). درباره عملیات اسکندر مقدونی در نزدیکی بایکال فقط در نوشته‌های کتابی روسی آن زمان

ذکری بمیان آمده که بموجب آنها ظاهراً تقاضائی که به نمایندگان چین نسبت میدهند جعل شده است. در نقشه رمزوف در مصب امور اینطور ذکر شده: « پادشاه اسکندر مقدونی تا اینمکان رسید تفنگ را پنهان کرد و جرس را باقی گذاشت». در دستوراتیکه به گولووین رسیده بود دستور داده بودند سرحد را از روی امور تا مصب آن معین کنند و اگر نیل باین مقصود میسر نشود موافقت کنند که سرحد از روی زیا کشیده شود و در هر حال از آلبازین دفاع کنند. چینیها اصرار داشتند که آلبازین خراب شود و روسها از ساحل چپ امور صرف نظر کنند. شایعه راجع به نزدیک شدن يك قشون سی هزار نفری چینی گولووین را مجبور کرد که بگذشتهائی راضی شود. از اسناد چینی راجع بانعقاد قرارداد معلوم میشود که همچوقشونی در حقیقت امر وجود نداشته و شایعه را عمداً منتشر کرده بودند تا از روسها گذشتهها و تخفیفات لازمه را بدست آورند که عاقبت همینطور هم شد. سرحد بین روسیه و چین رود آرگون شناخته شد. در حقیقت امر رود مزبور فقط تا آنزمان سرحد روسیه بود که بعداً قراولخانه آباگای توپوسکی ساخته شد. در محل واقعه در شمال امور سرحد از روی جریان رود گوربیتسی معین شده بود. رود مزبور برودخانه شیلکامیریزد که کمی پائینتر از رودخانه چریانا میباشد. روسها آلبازین را تخلیه کردند و از دعاوی خود نسبت بسواحل امور و شعب آن پائینتر از گوربیتسا منصرف شدند. در ساحل اقیانوس کبیر بندر گاه اودسکای سرحد متصرفات روس شناخته شد. تعیین دقیق سرحد بین گوربیتسا و بندر گاه اودسکای بعلت مسکون نبودن آن ناحیه يك کار زائدی شناخته شد، همچنین سرحد بین مغولستان و متصرفات روس پشت بایکال تعیین نگردید. ترتیب روابط تجارتنی بین چینیها و روسها در نقاط سرحدی مشخص و معین شد.

در دوره دو قرن بعدی پس از قرارداد نرچینسکی هیچگونه عملیات جنگی بین روسها و چینیها روی نداد. تمام مسائل که طرفین برسر آنها اختلاف داشتند بوسیله مذاکرات دیپلماسی حل و تصفیه میشد، هر چند که جریان این مذاکرات

گاهی با مشکلات بزرگی توأم بود و فقط پس از يك سلسله اقدامات غیرمؤثر به مقصد میرسید. مسئله روابط تجارتي بعد از ۱۶۸۹ هم مباحثاتی تولید میکرد. طرفین یکدیگر را به عدم انجام قرارداد متهم میکردند. برای رسیدگی بمنافع و مصالح اتباع روسی میخواستند که درپکن همیشه نماینده دائمی روس برقرار باشد. علاوه بر آن به بهانه حمایت از فرقه مذهبی آلبازین و نسل آنها از چینیها تقاضا میکردند اجازه بدهند که در پکن نمایندگان روحانیون روس مستقر باشند. تصور میکردند که فعالیت این هیئت روحانی منجر بدان خواهد شد که ملت چین و حتی خود خاقان چین تمایلی بمذهب مسیحی و روسیه پیدا کنند.

اولین سفارت بسال ۱۶۹۲ در زمان پتر کبیر به چین اعزام شد. این سفیر مردی بنام اورت- ایزبراند- ایدس از اهالی گلشتین بود که در جوانی برای کارهای تجارتي بروسیه آمده بود. سفیر مزبور علاوه بر روابط تجارتي مأمور بود مسئله ساختمان را در پکن مطرح سازد. این ساختمان برای آلبازینها که پیرو کلیسیای روس بودند با پول دولت روس باید ساخته شود. سفارت در سال ۱۶۹۵ بدون اینکه بمقصد برسد بروسیه مراجعت کرد. نتیجه علمی این سفارت بعضی اصلاحات و ضامی بود که در نقشه ویتزن بعمل آمد. شرح مسافرت ایزبراند در سال ۱۷۰۴ تحت مدیریت ویتزن بزبان هلندی در آمستردام بطبع رسید. سابقاً درباره آن مختصری بزبان آلمانی در ضمیمه کتاب منتسل (Mentzel) درباره وقایع چینی (۱۶۹۶) چاپ شده بود. مسئله میسیون روحانی باوسعت بیشتری در فرمان پتر مورخه هیجدهم ژوئن ۱۷۰۰ طرح شده بود. اولین دستور حکومت روس بود راجع باینکه مردم روس باید زبانهای شرقی بیاموزند. در نظر بود که در تغییر کرسی خالی اسقف سیبری در تو بولسک باتفاق او اشخاصی فرستاده شوند یعنی دوسه نفر کشیشهای دانشمند که پیر فرتوت نباشند تا بتوانند زبان و سواد چینی و مونگالی را فراگیرند. آنها میبایستی که بعدها از این راه برای آموختن شرعیات مذهبی چینیها و مغولها استفاده کنند تا مسیحیت را در بین آنها رواج بدهند و بدینوسیله بمصالح و منافع

سیاسی و تجاری روس کمک کنند .

کشیش‌های تحصیل کرده در آن زمان فقط در بین روحانیون مالوروسی وجود داشتند و از بین آنها بود که ناچار بودند اسقف اعظم و همچنین مبلغین را انتخاب کنند. اولین رئیس میسیون روحانی مردی بنام ایلاریون لژایسکی بود که در سال ۱۷۰۷ بمغولستان و ۱۷۱۴ به پکن اعزام گردید و در ۱۷۱۶ وارد پکن شد، ولی سال بعد بدرود زندگی گفت، لیکن شاگردان او در پکن ماندند و بدینوسیله در حقیقت امر آغاز میسیون روحانی بنا نهاده شد هر چند که موجودیت آن فقط ده سال بعد بوسیله قرارداد تأمین گردید .

پتر کبیر هنوز بطوریکه بعداً دیده شد قصد نداشت نمایندگی دیپلماتی راهم بر عهده هیئت روحانی محول سازد . در نظر بود که در پکن یک نماینده مخصوص سیاسی از اشخاص غیر روحانی داشته باشند. در سال ۱۷۱۹ کاپیتان ایزمایلوف بعنوان سفیر بچین اعزام شد و یک سوئدی بنام لانگه همراه نامبرده بود که داخل خدمت روس شده و میبایستی که بعنوان نماینده دائمی در پکن بماند. فاصله بین تو بولسک و بایکال را سفارت مزبور در زمستان ۱۷۲۰-۱۷۱۹ طی کرد. در آن زمان در ایلیمسک راهها بسوی یا کوتسک و ایر کوتسک منشعب میشدند (ایر کوتسک در سال ۱۶۶۱ بنا شده بود). سفراء از راه جدیدی از میان مغولستان از سلنگینسک به پکن رفتند . دیرزمانی نبود که این راه جانشین راه سهل‌تر ولی درازتری از نرچینسک بساحل نونی شده بود. همانطوری که سابقاً در امور مرسوم بود. حالاهم چینی‌ها میخواستند در مغولستان یک منطقه بیطرفی بین چین و روسیه بوجود آورند . سفراء مرابع اورخون را متروک دیدند زیرا بمغولها قدغن شده بود که بسرحد روس نزدیک نشوند. همانطوری که در اوایل امر در نظر بود که محل بین آرگون و خینگان را بروسیه ملحق سازند همان خینگان که بعدها در حدود چین باقی ماند همینطور هم در مغولستان بر حسب تصورات روس‌ها سرحد میبایستی از رود خانه توله بگذرد یعنی خیلی جنوبی‌تر از آنچه بعداً مقرر گردید .

در نوامبر ۱۷۲۰ سفارت به پکن رسید و از طرف امپراطور بحضور پذیرفته شد. مسئله تشریفات و مراسم بدین سان حل شد که سفیر تابع رسوم و آداب کشور شد و در این ضمن دولت چین وعده داد که هر گاه يك سفارت چینی بروسیه اعزام شود سفیر چین هم میبایستی تابع رسوم و آدابی باشد که در دربار روس وجود دارد. در پکن نزدیک دیوار شرقی در آن زمان يك کلیسای روسی برای آلبازینها وجود داشت. در مارس ۱۷۲۱ ایزمایلوف پکن را ترك گفت بدون اینکه هیچ نتیجه‌ای بدست آورده باشد. لانگه در پکن متوقف شد و تا ژوئیه ۱۷۲۲ آنجا بود تا اینکه بر حسب اصرار دولت چین مجبور شد از آنجا برود. مطابق دستوراتیکه باو داده بودند وی ملزم بود که از هر مورد برای تحصیل اطلاعات راجع بخود چین و همچنین کشورهای مجاور آن استفاده کند. نامبرده در جریان اجرای ایندستور در اواخر فوریه ۱۷۲۲ با نمایندگان کره که وارد پکن شده بودند مناسباتی برقرار کرد. کره همان دولتی بود که در آن زمان تابعیت چین را برعهده داشت. این قضیه یکی از وقایعی بود که باعث عدم رضایت چینیها شد و در نتیجه آن نماینده روس بطور اجباری از آنجا خارج شد.

حل مسائل مورد اختلاف با دست کنت ساووه ولادیسلاویچ را گوزینسکی انجام گرفت. نامبرده در سال ۱۷۲۵ بچین اعزام شده بود و در ۱۷۲۷ با چین قرارداد بورین را بست و این قرارداد بعداً در چهاردهم ژوئن ۱۷۲۸ بوسیله قرارداد کیاختین تأیید گردید.

مطابق این قرارداد سرحد بین چین و روسیه از قرار گاه آبا گایتویوسکی در آرگون تا گردنه شابین - دابا گامعین شده بود. از آن زمان به بعد این سرحد دستخوش تغییراتی نشد. مباحثات فقط در اطراف ناحیه اوریانخای بمیان می آمد و این ناحیه بین جبال سایانسکی و تائو - ادلا قرار دارد که بنا بر قرارداد منعقد شده ظاهراً میبایستی بیطرف بماند. روسیه این حق را بدست آورد که در پکن هیئت روحانی داشته باشد و نمایندگی دیپلماسی بعهده هیئت مزبور گذاشته شود. در نظر

بود که هیئت هر ده سال تغییر یابد (درحقیقت امر بعضی هیئت‌ها زمان طولانی‌تری در پکن ماندند). کلانتر اداری هیئت جدید را تا پکن مشایعت میکرد و پس از آن هیئت سابق در معیت همان کلانتر بروسیه مراجعت میکرد. هیئت‌ها از راهی که از مغولستان میگذشت و چندی قبل پیش از سفارت ایزمایلوو ف باز شده بود به پکن میرفتند. نقطه سرحدی در این راه از طرف روسیه محلی بنام کیاختا بود (روبروی آن از طرف چین قریه مای ماچن قرار داشت) و آنجا یگانه جائی بود که مطابق قرارداد امکان داشت که روابط تجارتنی بین روسیه و چین بر گزار شود. در کیاختا که مرکز تجارت روس و چین بود و منافع هنگفتی عاید تجار روس میشد شرایط مخصوصی برای زندگی بوجود آمد که کیاختا را از سایر شهرهای سیبری مشخص میساخت. یادگار تجمل و ریبائی سابق که بجا مانده همانا کلیسیای عالی کیاختا میباشد.

قرارداد کیاختا که روابط بین دولتین را برای مدت معینی مشخص میساخت مزایای زیادی برای روسیه در مقابل دولتهای اروپای غربی قائل بود. روسیه یگانه دولتی شد که روابط دائمی تجارتنی با چین داشت و نیز نمایندگی دائمی در پکن مستقر بود. وجود هیئت روحانی روس در پکن شرایط مساعد منحصر بفردی برای کارهای علمی روس در چین خاصه بعد از صدور فرامین بر ضد ژزوئیت‌ها فراهم ساخت. اشخاص غیر روحانی هم میتوانند مأمور شرکت برای کارهای علمی در هیئت‌های مزبور بشوند خاصه بعد از فرامینی که بر علیه ژزوئیت‌ها صادر شده بود و نیز اشخاص غیر روحانی ممکن بود مأمور شرکت در هیئت باشند و مقصود از این شرکت آن بود که در ضمن سایر کارها زبان و ادبیات چینی فراگیرند. اگر از وجود هیئت دانش روسی بآن اندازه که انتظار میرفت استفاده نکرد علتش این است که در آن زمان تمدن روس در سطح پائین جا داشت، مخصوصاً سطح تحصیلات و تعلیمات روحانیون روس خیلی پائین بود. در بین اعضای این هیئت‌ها، مستی يك عیب عادی شده بود. در سایر قسمتها هم طرز زندگی قسمت اعظم آنها طوری بود که

برخلاف امیدهای پتر کبیر نمیتوانست درجهٔ احترام چینی‌ها را در حق روسها بالا ببرد. بهترین شق این بود که اعضای این هیئت‌ها که بطور اساسی زبان چینی را آموخته بودند در ردیف مترجمین تألیفات چینی قرار می‌گرفتند، ولی نه در ردیف محققین زبان و ادبیات تاریخ‌چین. از نقطهٔ نظر مقتضیات علم اروپائی دانشمندی آنها بر حسب نظر یکی از علمای روس فقط در ردیف دانش ماندان‌های چینی قرار داشت. با اینحال وجود هیئت اهمیت زیادی برای دنیای دانش روس داشت. وقتی با فکر پتر کبیر در سال ۱۷۲۵ بانوئی که جانشین وی بود آکادمی علوم را در پتربورغ ایجاد کرد ما در آکادمی اشخاصی را با سمت مترجمین زبانهای چینی و منچوری می‌بینیم که این زبانها را در ایامی که جزو هیئت‌های مزبور در پکن اقامت داشتند فرا گرفته بودند. دانشگاههای روسی پس از ایجاد کرسی السنهٔ شرق اقصی در قرن نوزدهم از وجود اشخاص مزبور استفاده کردند. ما چند نمونه می‌بینیم از اشخاصی که همراه هیئت با سمت طبیب یا منجم به پکن رفته بودند در ایام توقف خود در پکن چین‌شناس میشدند و بعد زندگی خود را وقف این رشته از دانش مینمودند.

از وقایع مربوط به سالهای اول سلطنت پتر کبیر یکی هم تسخیر کامچاتکا بود و اقدام پتر کبیر که بعدها در دورهٔ سلطنت جانشینان وی تا حدی عملی شد، یعنی دایر کردن تحصیل زبان ژاپونی در روسیه، مربوط بواقعهٔ مزبور میباشد. روسها کامچاتکا را از محبس آنادیر فتح کردند و در سال ۱۶۹۵ ولادیمیر آتلاسوف که از افسران بود در رأس گروه کوچکی بدانسوی اعزام گردید. در سال بعد لو کاموروز کو که معاون آتلاسوف بود باین شبه جزیره رسوخ کرد. در سال ۱۶۹۷ خود آتلاسوف تسخیر آنجا را با تمام رسانید. آتلاسوف در سال ۱۷۰۱ وارد مسکو شد و گزارش مفصلی راجع بموفقیت‌های خود تسلیم نمود. در مراجعت نامبرده در رودخانهٔ لنا چند کشتی روس را غارت کرد و بدینجهت موقتاً مغضوب گردید ولی بعداً دوباره بشغل سابق برگزیده شد. مشارالیه در سال ۱۷۱۱ بدست قزاقهای خودش

بقتل رسید .

غالباً طوفان دریا کشتیهای ژاپونی را که در بحر اخوتسک حرکت میکردند بسواحل کامچاتکا پرتاب میکرد. لوکا موروز کو چند نسخه خطی ژاپونی پیدا کرد. آتلاسوف در کامچاتکا یک نفر ژاپونی بنام دنبی را ملاقات کرد که کشتی اش غرق شده بود. آتلاسوف درباره وی میگوید که يك جوان فهمیده و تربیت شده ای بود. راجع به سر نوشت بعدی دنبی همینقدر معلوم است که آتلاسوف میخواست او را با خودش به یا کوتسک ببرد ولی مجبور شد که وی را در آنادیرسک بگذارد، زیرا جوان ژاپونی از حرکت با سرسره آنهم با سرعت پاهایش ورم کرده بود. آتلاسوف بسال ۱۷۰۱ در ایام اقامت خود در مسکو ظاهراً درباره دنبی مطالبی گفت. در شانزدهم آوریل ۱۷۰۲ در همان روزیکه مطابق فرمان معروف قرار بود خارجیهارا احضار کنند آغاز تمدن اروپائی در روسیه بود و در آن روز بود که فرمانی از طرف تزار صادر شد که دنبی خارجی را از دولت ژاپون بخواهند تا زبان و سواد روسی بیاموزد و وقتی دنبی زبان روس و سواد روسی را آموخت چهار پنج نفر از جوانان را زبان ژاپونی بیاموزد. تا آنجائیکه معلوم است فکر پتر کبیر در دوران حیاتش از قوه بفعل درنیامد. هر چند در سال ۱۷۰۵ فرمان جدیدی از طرف تزار صدور یافت که در آن سؤال شده بود آیا فرمان ۱۷۰۲ بموقع اجرا درآمده یانه. در سال ۱۷۱۰ يك ژاپونی دیگر بنام سانیماساحل کامچاتکا افکنده شد که او را در سال ۱۷۱۴ به پتر بورغ آوردند و راجع به وطنش سئوالاتی کردند. در بعضی کارهای علمی روسها میتوان این خبر را ملاحظه کرد که گویا در سال ۱۷۰۵ يك مدرسه ژاپونی در پتر بورغ بنا نهاده شد و ظاهراً دنبی در آن مدرسه تدریس میکرده و بعداً سانیماسا هم بمشارالیه ماحق شد ولی راجع به چنین مدرسه ای در هیچ يك از منابع قرن هیجدهم سخنی بمیان نیامده است.

مدرسه برای تحصیل زبان ژاپونی فقط در سال ۱۷۳۶ جزو آکادمی علوم تأسیس شد. در سال ۱۷۲۹ نزدیکی سواحل کامچاتکا دوباره دو کشتی ژاپونی غرق

شد. ژاپونیها که خود را بساحل رسانده نجات یافته بودند از طرف آندره شتینکف مورد حمله قرار گرفتند و تمامشان کشته شدند، باستثنای دو نفر بنام سوزا و گونزا که آنها هم برده شدند. تمام اموال ژاپونیها بغارت رفت. شتینکف در مقابل این حرکتی که از او سرزد بعداً بزندان افتاد و آنگاه اعدام گردید. ژاپونیها را در سال ۱۷۳۴ به پتر بورغ آوردند، بامپراطوریس آنا یوآنونا معرفی کردند و بمذهب مسیحی روسها در آوردند. در موقع تعمید به سوزا اسم گوزماشولتس و بگونزا اسم دمیان پومورتسف دادند. تصمیم گرفته شد که از وجود ژاپونیها برای تعلیم روسها بزبان ژاپونی استفاده کنند. اطفال سربازان را جمع کردند و بژاپونیها دستور دادند که آنها را تعلیم بدهند. مراقبت مدرسه برعهده معاون رئیس کتابخانه آکادمی علوم آندره بوگدانف واگذار شد و ژاپونیها تحت نظر نامبرده زبان روسی میآموختند. بوگدانف میبایستی ژاپونیها را «در حال ترس» نگاه دارد و کوشش کند که آنها و شاگردان آنها صمیمانه وظایف خود را اجرا کنند. شولتس در همان سال ۱۷۳۶ در سن ۴۳ سالگی در گذشت. پومورتسف در سال ۱۷۳۹ بدرود زندگی گفت که در آن زمان ۲۱ سال داشت. این جوان مستعد بنا بگفته معاصرین بخوبی بزبان روسی حرف میزد و زبان خود را هم باموفقیت تدریس میکرد. در کتابخانه آکادمی علوم نسخه‌های خطی کتابهای درسی که تحت نظر بوگدانف تهیه شده محفوظ مانده است. این کتابها سه رقم است: «گفتگوهای دوستانه»، گرامر، و منتخبات تحت عنوان «Orbis pictus» یا دنیا در وجود اشخاص». متنهای ژاپونی در همه جا با حروف روسی نوشته شده ضمناً در مقدمه توضیح داده‌اند که خود پومورتسف که در یازده سالگی وطن خود را ترک گفته بود حروف ژاپونی را بلد نبود، حرفیکه «از حیث سختی شبیه حروف چینی میباشند». پس از مرگ آن دو ژاپونی نقاشی بنام کونراد اوسنر حسب الامر آکادمی از روی صورتهای آنها ماسکهای مومی درست کرد که اکنون در موزه اتنوگرافیک آکادمی نگاهداری میشوند.

مرگ زودرس دمیان پومورتسف ضربت غیر قابل جبرانی بمدرسه وارد ساخت

شاگردان او که از اطفال سر بازها بود میبایستی که خودشان تحصیل زبان ژاپونی را ادامه دهند و این زبان را بدیگران هم بیاموزند. چند سال بعد (۱۷۴۵) دوباره از کامچاتکا ژاپونیهائی که کشتی شان غرق شده بود بمدرسه انتقال یافتند و اینکار بعدها چند مرتبه تکرار شد. غالب این اشخاص ماهیگیران ساده‌ای بودند که مشکل بود از آنها انتظار داشت که بفعالیت موفقیت آمیز تدریسی اشتغال ورزند. در میان آنها دیگر شخصیت منحصر بفردی مانند پومورتسف جوان وجود نداشت. مدرسه تا سال ۱۷۵۳ در پتر بورغ باقی بود. بعداً نیز تا سال ۱۸۱۶ در ایر کوتسک ادامه داشت. در تمام این مدت مدرسه مزبور هیچگونه زبان شناس ژاپونی تربیت نکرد و هیچگونه آثاری از خود در تاریخ خاورشناسی روس باقی نگذاشت.

فصل چهاردهم

اقدامات پتر کبیر در آسیای وسطی . پایان اقداماتیکه شایعات مربوط بارکتی بوجود آورده بود . اولین هیئت اعزامی بکامچاتکا . اولین هیئت اعزامی آکادمی . اطلس آکادمی .

از زمان سلطنت پتر کبیر دوران جدیدی در تاریخ روابط روسیه نه تنها با شرق اقصی بلکه با دنیای اسلامی شروع میشود . مسائل سیاسی و تجارتنی که از قرن هفدهم بارث رسیده بود در زمان پتر کبیر با صراحت و وسعت بیشتری مطرح گردید . علاوه بر آن اولین کارهای روسها که دارای جنبه علمی و در رشته مطالعه مشرق زمین بعمل آمد با اسم پتر کبیر ارتباط دارد . پتر کبیر بر سر راه خود بایران در سال ۱۷۲۲ خرابه های شهر بلغار را تماشا کرد . اقداماتی برای حفظ آنها بعمل آورد و ب مترجمین خود امر کرد کتیبه های تاتاری و ارمنی را رونویس و ترجمه کنند . در ایام سفر بایران مجموعه کتب خطی تهیه گردید و آنها بعداً به پتر بورغ حمل شد .

یکی از مترجمین تاتار که کتیبه های بلغاری را ترجمه میکردند بنام یوسف ایث بولاتف بعدها در رشت تاریخ در بند را با ضمایم متعددی که از خود اضافه نمود از فارسی ترجمه کرد ولی اصل نسخه فارسی آن بعدها از بین رفت . ترجمه یوسف برای چاپ آماده شده بود ولی بهمان صورت نسخه خطی بجامانند . تألیف

مربوط به تاریخ دربند (دربندنامه) اکنون فقط در چند روایت ترکی (آذربایجانی) معروف میباشد.

اقدامات سیاستی پتر کبیر در خاورزمین فقط موفقیت موقتی داشت فتوحات او در ساحل بحر اسود، یعنی اراضی که تسخیر کرده بود، بعلت عدم موفقیت جنگ پروت بسال ۱۷۱۱ به ترکیه مسترد گردید. بر طبق قرارداد پتر بورغ بسال ۱۷۲۳ ایران تمام ولایاتی را که در سواحل بحر خزر داشت بروسیه واگذار کرد. این واگذاری هم در غرب و هم در ساحل جنوبی بحر خزر انجام گرفت، ولی این قرارداد تصویب نشد و متصرفات روس هرگز از گیلان جلوتر نرفت، حتی ولایت ایرانی که عملاً اشغال شده بود در تصرف آنها باقی نماند هر چند که مطابق قرارداد ۱۷۲۴ روسیه و ترکیه تمام نواحی سرحدی شمالی ایران را بین خود تقسیم کردند و عهد بستند که در صورت امتناع ایرانیها از واگذاری ایالات معین بروسیه بنا بر ترکیه با هم مشغول عملیات شوند. بعد از این واقعه ایران دوباره تحت حکومت نادرشاه قوت گرفت و نادرشاه موفق شد تمام فتوحات ترکیها را از آنها پس بگیرد. روسها تدریجاً (مطابق دو قرارداد منعقد شده در دشت بسالهای ۱۷۳۲ و ۱۷۳۹ و قرارداد گنجه منعقد شده در ۱۷۳۵) داوطلبانه تمام اراضی را که گرفته بودند بایرانیها مسترد داشتند. کشوری که در شرق دریای خزر قرار داشت و در آنجا منافع تجار روسی و سیاسی روسیه از همان زمان دوره مسکو معین شده بود در اواخر قرن هجدهم برای روسها مشخص تر از سابق بود. در سال ۱۶۹۶ به یک اشراف زاده از اهالی تو بو اساک که اسمش سمیون یملیا نویچ رمزوف بود حکم شد که «کتاب نقشه کشی روسیه» تهیه کند. رمزوف (که بتالیف سالنامه تو بو اساک هم معروف است) کتاب خود را در ۱۷۰۱ به اتمام رسانید. رمزوف اطلس خود را در ماه نوامبر ۱۶۹۸ شخصاً بمسکو آورد و در مسکو در مقابل زحمات او ۵ مناش دادند. نقشه آسیای وسطی که جزو کتاب شده و مورخ ۱۶۹۷ است نسبت به «نقشه بزرگ» و نقشه ویتزن قدم مهمی بسوی جلو میباشد. دریای آرال برای اولین بار به همین اسم ذکر شده و برای

اولین بار بصورت حوزه مستقلی در آمده که ارتباطی با خزر ندارد. اطلاعات جدید بیشتر بوسیله سفارتی که در سال ۱۶۹۴ به بارگاه تیاو کاخان قرقیز اعزام شده بود بدست آمد. (رجوع بفصل پانزدهم شود). در قرن هیجدهم اطلاعات مفصل تری درباره بحر خزر و دریای آرال تهیه شد. قسمتی از این اطلاعات شفاهی بود (در ایام توقف در پاریس بسال ۱۷۱۷) قسمتی هم کتبی بود که آنها را پتر دلیلیو اطلاع داد. نامبرده از اطلاعات مزبور در یکی از آخرین چاپهای نقشه معروف خود استفاده کرد (۱۷۲۳). اصلاح مطالب و مدارك جغرافیای باستانی درباره بحر خزر و کشورهای واقعه در شرق آن یکی از اولین نتایج تحقیقات روسها بود که دانش اروپای غربی هم آنها را پذیرفت.

نظرات راجع به خان نشینها در آن زمان غیر از دوران سابق بود، چه در خان نشینی بخارا بعد از عبدالعزیز و چه در خان نشینی خیوه بعد از آنوشا دوره اغتشاشات داخلی و تغییرات خانها شروع میشود. نمایندگان اشراف ازبك با تخت سلطنت وارد مبارزه میشوند و این مبارزه منجر بانحلال خان نشینی بخارا و ضعف خان نشینی خیوه گردید. در زمان پتر تزار روس با خانها مثل يك طرف مساوی رفتار نمیکرد. خان خیوه تبعه روس شناخته شد و در این زمینه دستخطهایی خطاب بشاه نیاز (۱۷۰۰) و خان عرب محمد (۱۷۰۳) تدارك گردید. بعدها این فکر در پتر پیدا شد که از مبارزه بین خانها و اشراف ازبك استفاده کند تا آنها را در واقع تابع قدرت روس بکند. در نظر بود که با موافقت خوانین هم در بخارا و هم در خیوه دستجات نظامی روس مستقر گردد و مخارج آنها بعهده خانها باشد و دستجات مزبور بخانها در مبارزه با دشمنان کمک کنند. این اقدام قدرت خانها را نسبت باتباعشان استحکام می بخشید ولی در همان حال خانها را در تابعیت کامل دولت روس قرار میداد.

این نقشه را پتر کبیر تحت نفوذ اطلاعات جدیدی درباره آسیای وسطی که در آن زمان بروسیه رسیده بود تهیه نمود (در سال ۱۷۱۳ تر کمنی بنام خواجه-نفس

در حاجی طرخان تعریف کرد که آمودریا سابقاً به بحر خزر میریخته و چندی قبل مردم خیوه از ترس روسها جریان آنرا بسوی آرال برگرداندند. مراتب فوق را عاشور بیگ سفیر خیوه هم تأیید نمود. با این شرایط کاملاً ممکن بنظر میرسد که بوسیله برگرداندن آمودریا بمجرای سابق آن همان راه آبی بین هند و دریای خزر که جغرافیا نویسان باستانی درباره آن نوشته‌اند برقرار گردد. علاوه بر اینها شاهزاده ماتوی گاگارین حاکم سیبری مقارن آنزمان گزارشی فرستاد مبنی بر اینکه در آسیای وسطی نزدیکی شهری بنام «ورکتی» در رود «داریا» طلای زیادی وجود دارد. بعدها ثابت شد که مقصود شهر یارکند در ترکستان شرقی بوده، ولی در آنزمان راجع بمحل وقوع شهر تصورات بکلی ناروایی داشتند. از دستوراتی که در سال ۱۷۱۶ به هیئت اعزامی آسیای وسطی دادند کاملاً روشن است که «یرکت» (یا ارکت) را در سیحون قرار میدادند.

بنابر این نقشه تسخیر آسیای وسطی باین امید ارتباط داشت که راه آبی بهند را دوباره برقرار سازند و معادن طلا را بدست آورند. در رأس این مؤسسه شاهزاده الکساندر بکوویچ - چرکاسکی را منصوب کردند. اصل این شاهزاده از کوهستانهای قفقاز بود و او یک اسم مسلمان بنام دولت - گیری داشت. هیئت اعزامی در سال ۱۷۱۴ است بکار شد. بکوویچ درمرحله اول به تحقیقات درباره ساحل شرقی بحر خزر از تیوپ - کاراگان (بندرگاهی در منقشلاق که در قرن هفدهم از او ذکری بمیان آمده) تا مسیر قدیمی آمودریا اکتفا ورزید و یقین کرد که چنین مسیری وجود دارد. در سال ۱۷۱۵ هیئت بد حاجی طرخان مراجعت نمود. در سال ۱۷۱۶ بکوویچ قوای مهمی بدست آورد. بنامبرده دستورات مفصلی مرکب از ۱۳ ماده داده بودند که هم مربوط بمسئله پیشنهاد دستجات نظامی بخوانین بود هم مربوط بمسئله ساختمان قلعهها در دریای خزر و دریای آرال، خراب کردن سدها و برگرداندن رودخانه بمسیر سابق. علاوه بر آن دستورات مخدومی مرکب از ۵ ماده بستوان کوژین داده بودند و سفارش کرده بودند که راه آبی بهند را پیدا کند و شرح بدهد. قریب بچهار هزار نفر

از قشون منظم در اختیار بکوویچ گذاشته بودند. کوژین از انجام دستوری که بر عهده او گذاشته بودند سر باز زد و بدینجهت جلب بمحاکمه شد ولی ظاهراً عفو شد. کوژین منکر وجود مسیر خشک آمودریا بود و تأکید میکرد. البته بدون هیچگونه دلیلی که ظاهراً بکوویچ خائنانه میخواست تسلیم خان خیوه بشود و برای این مقصود در وجود همچو رودخانه‌ای اصرار میورزید.

بکوویچ در سال ۱۷۱۶ دوباره از بحر خزر عبور کرد و در سد جا قلعه ساخت یکی در تیوپ - کاراگان بین خلیج اسکندریه (بختیر - لیمان) و خلیج کیندرلی (این محل را در نقشه‌های کنونی بنام دولت گیری قید میکنند) و آبهای سرخ یعنی خلیج بالخان (امروزه شهر کراسنودسک) نزدیکی محلی که اوزبوی مسیر خشک آمودریا به بحر خزر متصل میشود. مشارالیه در فوریه ۱۷۱۷ بحاجی - طرخان مراجعت نمود و در بهار همان سال بسوی خیوه براه افتاد و ظاهراً در این سفر در امتداد ساحل غربی دریای آرال حرکت میکرده (شاهد این مطلب خرابه‌هایی است که بنام اومعرف میباشند و ظاهراً خرابه‌های قلعه دولت گیری است که مشارالیه ساخته بود). این عده موفق شدند بخیه بوسند و با خان وارد مذاکرات شوند. مطابق اطلاعاتی که بعداً بدولت روس رسید بکوویچ را فریب دادند. خان او را متقاعد کرد که قوای خود را به پنج دسته جداگانه قسمت کند باین بهانه که مشکل بود در يك جا برای تمام قشون آذوقه تهیه نمود. همین که تقسیم قشون انجام گرفت مردم خیوه حسب الامر خان بدسته‌های جداگانه حمله کردند و آنها را نابود ساختند. خود بکوویچ در شهر پرسو کشته شد. در اندک زمانی پس از این واقعه مردم خیوه تمام قلعه‌هایی را که بکوویچ در ساحل بحر خزر ساخته بود نابود کردند.

در باره سفر «دولت گیری» در تاریخ رسمی خیوه هم سخن بنیان آمده. در ضمن باید گفت که روایت خیوه کاملاً اطلاعات منابع روسی را تأیید میکند. بنا بر گفته خیوه‌ایها این عده را موفق شدند که با «حیله» بدون جنگ علنی نابود کنند. در باره

نقشه بردن آب آمودریا سخنی در روایت خیوه بمیان نیامده . بعقیده مورخ خیوه‌ای
 عدّه منظور مقصودش از تسخیر خان نشینی خیوه این بوده که طلائی را که در کوه‌های
 شیخ جلی بدست می‌آمد تصاحب کند .

با اینکه اقدام بکوویچ پایان موفقیت آمیزی نداشت . معیناً برای دنیای
 دانش بی نتیجه نبود . در سفر وی بعضی از اسرای سوئدی و آلمانی هم شرکت
 داشتند و خیوه‌ایها بعداً این اسرا را آزاد کردند . يك نفر افسر اسیر سوئدی بنام
 سترالنبرگ که مدت مدیدی در سیبری زندگی کرده بود از گفته‌های آنها استفاده
 نمود . افسر نامبرده پس از مراجعت بوطن کتابی (بزبان آلمانی) راجع به قسمتهای
 شمالی و شرقی اروپا و آسیا منتشر ساخت . نقشه سترالنبرگ بعضی مطالب و مدارکی
 راجع به حوضه‌های خزر و آرال دارد که نقشه‌های سابق نبود . موضوع دیگری که
 بانام سترالنبرگ ارتباط دارد کشف تألیف ابوالغازی خان خیوه (بسال ۱۶۶۳
 در گذشت) راجع بطوائف ترک میباشد .

استفاده علمی از این کشف در آن زمان ممکن نبود . دانشمندی نبودند که
 بتوانند آن متن اصلی را ترجمه کنند . يك آخوند (شخص روحانی) از مردم بخارا
 که زبان روسی میدانسته ترجمه را بیک محرر روسی دیکنه کرده . يك سوئدی بنام
 شنسترم بزبان آلمانی ترجمه کرد و آن ترجمه در سال ۱۷۸۰ بنام سرشمیدت
 بطبع رسید (راجع بنامبرده بذیل) . راجع دشود . در زمستان ۱۷۲۱-۱۷۲۰ او در سیبری
 با سترالنبرگ که در آن زمان قبل از تحصیل اشرافیت سوئدی نام خانوادگیش تانرت
 بود آشنا شد) و از زبان آلمانی بزبان فرانسه ترجمه شد که در سال ۱۷۲۶ بطبع
 رسید . از فرانسه هم بوسیله تردیا کوفسکی بروسی ترجمه شد . جریب نامی و
 ترجمه‌های تألیف ابوالغازی فقط در قرن نوزدهم بمنصه ظهور رسید . ظهور کتاب
 در ۱۷۲۶ بدین علت است که سترالنبرگ از سال ۱۷۲۲ در پتر بورغ بود و مطالبی
 که نامبرده جمع آوری کرد خارجی‌ها هم از آن مطلع شدند . اطلاعات جغرافیائی
 سترالنبرگ نیز در خارجه انتشار یافت و این انتشار در سال ۱۷۳۰ قبل از انتشار

تألیف خود او صورت گرفت .

مذاکرات باخان نشینهای آسیای وسطی در زمان پطر کبیر بطور کلی بهیچگونه نتیجه‌ای منجر نشد . در همان سال ۱۷۱۷ سفیر بخارا در روسیه بود . موقعی که نامبرده بوطنش مراجعت میکرد فلوریو بنونی همراه او اعزام گردید . این بنونی منشی هیئت اعزامی شرقی ادارهٔ سفارت بود . بنونی از راه قفقاز و ایران به بخارا رفت . چندی در بخارا زندگی کرد . نامبرده در سال ۱۷۲۱ وارد بخارا شد ، بعد در خیوه بحضور خوانین پذیرفته شد ولی از این هر دو شهر مجبور بود جان خود را بوسیلهٔ فرار نجات بدهد . فقط در سال ۱۷۲۵ بروسیه مراجعت کرد . نامبرده بعضی اطلاعاتی راجع به آمودریا و ثروت یکی از نواحی جریان علیای این رودخانه که بدخشان باشد جمع آوری کرد . بنا بگفتهٔ بنونی در آنجا طلا هم استخراج میشده . بطور کلی بنونی اطلاعات مبالغه آمیزی راجع بد ثروت‌های آسیای وسطی آورده بود . او مثلاً نوشت که در ۵ روز راه از بدخشان کوهپائی هستند که در آنها ثروت‌هایی وجود دارد که امثال آن نه در خیوه و نه در بخارا دیده نمیشود . راجع بد سیحون اطلاع داد که در همه جای این رودخانه میتوان طلا جستجو کرد . شیر غازی خان خیوه در ضمن صحبت با بنونی سعی میکرد رفتار خود را با بکوویچ بعلت رفتار این فرمانده بدبخت تبرئه کند . بکوویچ بنا باظهارات خان (که مسلمان هیچگونه اساسی ندارد) بپادشاه روس خیانت کرده و میخواست خیوه را برای خود تسخیر کند . خاطرات روزانه بنونی راجع با پیام اقامت در خیوه در سال ۱۸۵۳ بزبان ایتالیائی منتشر شد . نامبرده از شماخه تهران و بخارا گزارشهایی بزبان روسی میفرستاد . در سال ۱۷۲۰ که بنونی هنوز مراجعت نکرده بود سفیری از طرف خان خیوه بنام ویس - مامبت (در واقع عیوض محمد) بروسیه وارد شد . از لحاظ انتقام در مقابل هلاکت عدهٔ روسی نامبرده را در قلعهٔ نشانند که سال بعد در همانجا فوت کرد . فقط بیکى از اعضای سفارت اجازه دادند که بادستخطی بنام خان بخیه مراجعت کند . بعدها اسرای روسی که از خیوه آزاد شده بودند تعریف میکردند

که خان پس از دریافت دستخط آنرا زیر پا لگدمال کرد .
مقارن سفر بکوویچ اقداماتی بعمل آمد تا از سمت دیگری یعنی از سمت سیبری به «ارکتی» برسند. نقطه سرحدی متصرفات روس در ایرتیش دریاچه یامیشو محسوب میشود. صنعتگران از نقاط مختلف بدانجا میآمدند تا نمک بدست آورند و در فصل معینی از سال بازار مکاره در آنجا تشکیل میشود. سپا فاری توصیه میکرد که در اینجا قلعه‌ای ساخته شود ولی این توصیه تا قرن هیجدهم از قوه بفعل در نیامد و هیچگونه علائم ظاهری در بین نبود تا معلوم کند که آن محل در حقیقت امر جزو روسیه میباشد . دولت کالمیک و یا چژونگار متصل به سیبری غربی بودند . دولت چژونگار از دول مقتدری بود که کوچ نشینان آسیای وسطی تشکیل داده بودند. کالمیکها سواحل ایرتیش را تا اومی، که خیلی پائین تر از یامیشف به ایرتیش میریزد، جزو متصرفات خود قرار میدادند .

پتر کبیر تحت نفوذ شایعات مربوط به ارکتی حال تصمیم گرفت که قلعه‌ای در یامیشف بسازد و از آنجا يك عده قشون به ارکتی حرکت دهد . انجام این مقصود بر عهده نایب سرهنگ ایوان بوخ گلتس و اگذار شده بود . به نامبرده فرمان داده بودند که در تو بولسک ۱۵۰۰ نفر آدم همراه بردارد و با این قشون بقلعه نوساز یامیشف برود و زمستان را در آنجا بسر برده عازم شهر کالمیکی برکتی گردد و شهر مذکور را مستحکم سازد و در رود داریا تحقیقات بکند که کالمیکها چگونه با خاک آمیخته بطلا تجارت میکنند .

بوخ گلتس در سال ۱۷۱۵ با قوای مهمتری حرکت کرد (بنا بگفته‌های خود بوخ گلتس ۲۴۵۰ نفر و بر حسب اطلاعات دیگر قریب به ۴۵۰۰ نفر) همراهش بودند ولی این سفر هم مثل هیئت بکوویچ قرین موفقیت نگردید . کالمیکها مدعی بودند که قلعه یامیشف در سرزمین آنها ساخته شده و در زمستان ۱۷۱۵ - ۱۷۱۶ آن قلعه را محاصره کردند . بوخ گلتس پس از مقاومت طولانی و تحمل تلفات بزرگ عاقبت مجبور شد قلعه را خالی کند و بمصب اومی عقب نشیند . وی در آنجا

قلعه اومسک را بنا نهاد. کالمیک‌ها او را تعقیب نکردند. با بوخ گلتس جمعاً ۷۰۰ نفر مراجعت کردند و از اینجا میتوان استنباط کرد که روسها بیش از ۱۵۰۰ نفر تلفات دادند هر چند که بر طبق اطلاعاتی که بعدها اون کوسکی جمع آوری کرد تلفات خیلی کمتر بوده یعنی ۱۳۳ مقتول و آنهایی که از زخمها مردند و ۴۱۹ اسیر. باید گفت که افسران و سربازان عده دیگری که میرفتند به بوخ گلتس ماحق شدند جزو اعداد فوق‌الذکر میباشند و عده مزبور در محاصره کالمیک‌ها قرار گرفت و مجبور بود باسارت آنها درآید. اسرا را به سمیرچیه و ترکستان شرقی بردند و فقط در سال ۱۷۳۳ آزاد کردند. در جزو اسرا يك صنعتگر سوئدی بنام ایوان - گوستاورنات قرار داشت که برای کالمیک‌ها ۶ توپ و سه زنبورک ریخت و حتی در کشور آنها مطبعه بنا نهاد.

مطابق اطلاعاتیکه بتوسط اونکوسکی بدست آمده اسرای روسی الاصل هم بتوسعه صنایع در ترکستان شرقی کمک کردند. از آنجمله آنها دو کارخانه چرم‌سازی بنا نهادند. نقشه جالب توجه دولت کالمیک را که در سال ۱۸۷۹ در کتابخانه شاهی سوئدی واقع در لین‌چپینک پیدا شد به رنات نسبت میدهند. در این زمان ثابت شده که رنات فقط نقشه کالمیکی را که وی از گالدان - تسرن دریافت کرده بود مورد استفاده قرار داده و بزبان سوئدی ترجمه کرده. در ضمن املائی لاتینی اسامی کالمیکی در پتربورغ با شرکت واسیلی باکونین متخصص روسی زبان کالمیکی صورت گرفته است.

عدم موفقیت بوخ گلتس پتررا مجبور نکرد که از نقشه خود صرف نظر کند ولی این قضیه روشن بود که قبل از سفر جنگی بسوی ارکت لازم است سلطه روس در ایرتیش مستحکم گردد. بخود بوخ گلتس در سال ۱۷۱۶ حکم شد تا دریاچه زایسان - نور برود و در آن دریاچه شهر بزرگی بسازد. انجام این حکم بنظر بوخ گلتس بکلی غیرممکن بود و این سفر صورت نگرفت، ولی در سالهای بعد روسها در ایرتیش بموفقیت‌های مهمی نائل آمدند. دو نفر افسر بنام مستی گورف و

ستوپین جلو تر از یامیشف رسوخ کردند. ستوپین در سال ۱۷۱۸ شهر سمی پالاتینسک را بنا نهاد. در سال ۱۷۱۹ سرگرد ایوان لیخارف بایک عده کمی (جمعاً ۴۴۰ نفر) بزایسان رسید و حتی از آنجا مسافتی هم از کنار ایرتیش سیاه طی کرد. عملیات لیخارف با جستجوی راهپائی بسوی ارکت ارتباط داشت بناهبرده دستور داده بودند که در زایسان قلعه‌ای بسازد و تحقیق کند که راه از زایسان تا ارکت چقدر دور است و آیا ممکن است آنرا طی کرد و نیز تحقیق کنند آیا رودخانه‌هایی هست که برود داریا یا دریای آرال بریزد. دستور ساختن یک قلعه در زایسان انجام نگرفت ولی لیخارف در راه بازگشت بر ایرتیش بالاتر از سمی پالاتینسک قلعه اوست - کامنوگورسک بنا نهاد و این قلعه آخرین قلعه روسها در ایرتیش بود. بدین ترتیب «خط استحکامات ایرتیش» بوجود آمد که مدت مدیدی سرحد سیبری از سمت آسیای وسطی بود.

کالمیکها نمیتوانستند مانع از این موفقیت‌های روسها بشوند. دولت آنها در آن زمان مورد یک خطر اساسی از جانب عساکر کانسی اهراتور چین قرار گرفته بود. یک رئیس قزاق بنام ایوان چردوف از مشکلات کالمیکها در مبارزه با چینی‌ها استفاده کرد. نامه‌برده بحضور تسوان - رابتان فرمانروای کالمیکی اعزام شده بود و این فرمانروا را متقاعد کرد که خود را تبعه روس بشناسد و از روسها کمک نظامی بر علیه چینی‌ها دریافت نماید. با این مأموریت یک سفیر کالمیکی بنام بورو کورگان بروسیه اعزام گردید که بدو در توبولسک و بعد در پطر بورغ پذیرفته شد. پیشنهاداتی که سفیر مزبور از طرف پادشاه خود تسلیم نمود کاملاً با نقشه‌های پطر کبیر موافقت داشت: کالمیکها بروسها پیشنهاد میکردند که از سمی پالاتینسک یک قشون ۲۰ هزار نفری بفرستند «و بالاتر از دریایچه که در آنجا دو ایرتیش بهم متصل میشوند» یعنی در ایرتیش علیا نزدیک محل اتصال ایرتیش سیاه با ابی قلعه‌ای بسازند. برای حل قطعی مسئله یک سفارت جدید روس نزد کالمیکها اعزام گردید. در رأس این سفارت سروانی بنام ایوان اونکوسکی (۱۷۲۲-۱۷۲۴)

قرار داشت. مقصود از سفارت علاوه بر مذاکرات باتسوان - رابتان این بود که محل‌هایی را که برای ساختن قلعه مناسب بود نگاه کنند و مخصوصاً تحقیق کنند که در کجا ممکن است معدنی بدست آورد و ارتباط با سبیری بخصوص از راه آبی چگونه باید باشد. اونکوسکی از ساحل ایرتیش به ایلی رفت و از آنجا تا رودخانه‌های تیوپ و جارگالان که از جنوب شرق بدریاچه ایسیک - گول میریزند عازم شد. گزارش نامبرده متضمن شرح مفصلی راجع بخط سیرش میباشد. برای تمام سرزمینی که نامبرده طی کرد نقشه‌ای تهیه نمود و در این نقشه اطلاعاتی که بوسیله پرسش از این و آن راجع بشهرهای ترکستان شرقی بدست آمده بود گنجانده شد. بطوریکه در آن زمان در روسیه مرسوم بود اونکوسکی تمام ساکنین ترکستان را چه ترکستان کنونی روس و چه کنونی چینی را بخارائی مینامد. در بلو در همان عهد خود میدانسته که روسها تمام سرزمین واقعه بین متصرفات پادشاه روس و چین را بخارا مینامند. اوضاع سیاسی در زمان سفارت اونکوسکی تغییر کرد. کانسی امپراطور چین در سال ۱۷۲۲ در گذشت و خطری که از طرف چین دولت کالمیک را تهدید میکرد موقتاً مرتفع گردید. کالمیک‌ها دیگر بکمک روسها احتیاجی نداشتند و نه مایل بآمدن دستجات نظامی روس بودند و نه طالب ساختن قلعه‌های روسی. بدینجهت است که اونکوسکی در جواب سؤال خود راجع بشهرها از تسوان - رابتان چنین جوابی دریافت نمود: «اکنون من شهرها را لازم ندارم». کالمیک‌ها حتی از عملیات روسها در ایرتیش شکایت داشتند و دعاوی خود را نسبت بسواحل ایرتیش تا اومی تجدید میکردند.

در سال ۱۷۲۴ در معیت اونکوسکی یک سفیر جدید کالمیک بنام دورچری وارد روسیه شد. از مذاکراتیکه با مشارالیه بعمل آمد معلوم شد که باو «دستور نداده‌اند راجع به تابعیت تقاضائی بکنند» بلکه فقط راجع بموافقت دستوراتی داده‌اند. نامه جوابیه بهمین مضمون تهیه شد ولی در این نامه ذکر از تابعیت بمیان نیامده و فقط این عبارت بود که ما شما را از ما احم عالیة خود برخوردار میکنیم. این جواب

نشان میداد که «کونتایشا» (روسها لقب فرمانروایان کالمیک را که خون - تایچژی بود تغییر داده بدین شکل در آورده بودند) کالمیکی با پادشاه روس برابری ندارد .

یک سلسله اقداماتی که بر اثر شایعات مربوط به «ارکتی» بعمل آمد باسفارت سرگرد او گریموف پایان یافت (۱۷۳۳-۱۷۳۲). نامبرده موفق شد که آزادی کامل تمام اسرای روس را که در ایام سفر شوم بوخ گلتس دستگیر شده بودند آزاد سازد و مسئله معادن طلا را روشن کند . معلوم شد که طلا در ترکستان شرقی بدست میآمده و بیشتر آن نه در مجاورت شهر عمده آن سرزمین که یار کند باشد بلکه بیشتر در نزدیک شهر کری بدست میآمده و در نزدیکی این شهر هنوز هم اراضی زرخیز وجود دارد . از آن زمانیکه موقعیت جغرافیائی معادن معلوم شد فکر یک سفر جنگی بقصد تصرف آنها دیگر بمیان نیامد . وقتی که یک ربع قرن بعد دولت کالمیک بتصرف چینیها در آمد این کار بدون هیچگونه ممانعتی از طرف روسیه صورت گرفت . راجع به مسافرت اونکوسکی در آن زمان فقط اخبار مختصری در مطبوعات درج شد . خاطرات روزانه مفصل نامبرده و سایر اسناد مربوط بروابط با کالمیکها قبل از سفارت او گریموف فقط در سال ۱۸۸۷ بطبع رسیده بود .

آخرین اقدام در آسیا که از ابتکارات پتر کبیر بود و بعد از مرگ او از قوه بفعل آمد تحقیق و تجسس در سواحل شمالی و شرقی قاره بود . مهمترین مسئله جغرافیائی که احتیاج بحل داشت موضوع بغاز بین آسیا و آمریکا بود . قبل از پتر کبیر اگر بحر پیمائی قزاقها را از کولیمای نادیر و از مصب آمور بمصب اولیا بحساب نیاوریم روسها در اقیانوس کبیر کشتی نداشتند . در سال ۱۷۱۶ اسرای سوئدی بدستور پتر کبیر کشتی هائی در اوخوتسک ساختند . در سال ۱۷۲۵ با شرکت شخص تزار نقشه هیئت اعزامی تهیه شد که بعداً باسم «اولین هیئت کاهچاتکا» معروف گردید و مقصود از تشکیل آن حل مسئله بغاز بود . ریاست این هیئت بر عهده یک نفر دانمارکی بنام ویتوس برینک که از سال ۱۷۰۴ در خدمت روس بود و گذار شد . از ملاحان

روس سه نفر بنامهای چیریگف، شپانکبرک و چاپلین در این هیئت شرکت داشتند. برینک فقط در سال ۱۷۲۸ بحرپیمائی خود را از اوخوتسک شروع کرد و در سال ۱۷۳۰ مراجعت نمود. مشارالیه در ضمن جزیره سن لاورنتی را کشف کرد ایندفعه موفق نشد بساحل آمریکا برسد ولی ساحل آسیا را تا پایان شمال شرقی آن مورد مطالعه قرارداد و معتقد شد که از اینجا خط ساحلی بسمت غرب میرود. نامبرده این موضوع را دلیل کافی میدانست براینکه قاره‌های آسیا و آمریکا از همدیگر جدا میباشند.

تقریباً دهمان زمان یعنی سال ۱۷۲۶ در پتر بورغ هیئتی برای اعزام بزمین چوک چیپاتشکیل شد. این هیئت که تحت ریاست یک سردسته قزاقها بنام آفاناسی-شستا کوف که از یا کوتسک بود بوجود آمد که سابقاً هم اطلاعاتی راجع به شمال شرق آسیا از آنجا تهیه میشد. شستا کوف چند نقشه همراه آورد که در آنها ساحل آلاسکا بنام «سرزمین بزرگ» معین شده بود. شستا کوف در سال ۱۷۲۷ از پتر بورغ حرکت کرد و در سال ۱۷۳۰ در زد و خورد با چوک چیپا تلف شد. زبردست او بنام ایوان فدوروف در سال ۱۷۳۲ بساحل «سرزمین بزرگ» رسید، هر چند که در آنجا پیاده نشد. فدوروف هم در سال ۱۷۳۳ در کامچاتکا در گذشت. اطلاعات درباره سفر او بعدها در سال ۱۷۴۱ و ۱۷۴۳ بتوسط همسفر او گوزدوف باطلاع رسید و بهمین جهت است که غالباً افتخار این کشفیات را به گوزدوف نسبت میدهند. ساحل آمریکا در نقشه سترالنبرک به یک نامیکه تا کنون معنی آن توضیح نشده گوشزد شده است:

Puchochotski و یا Pogukotzki

در چندی قبل بسال ۱۷۱۶ باد کتر مسرشمیدت کنتراتی بستند و نامبرده متعهد شد که شرح مفصل سیبری را نه تنها از لحاظ طبیعی - تاریخی بلکه از نظر ملت‌شناسی و باستان‌شناسی تهیه کند. مسرشمیدت در سال ۱۷۲۰ عازم سیبری شد و در سال ۱۷۲۷ بروسیه مراجعت کرد. دفتر روزانه (بزبان آلمانی) که نامبرده ارائه داد بطبع نرسید و بصورت نسخه خطی باقیماند. فقط در سال ۱۸۸۸ از دفتر مزبور بعضی

(بزبان روسی) مستخرجاتی بتوسط رادلوف بطبع رسید. سرشمیدت بسال ۱۷۳۵ درگذشت. فکر پتر کبیر راجع به شرح سیبری و تحقیقات درباره شمال دور افتاده در اساس کار هیئت بزرگی قرار گرفت که نقشه آنرا یکی از همکاران عمده پتر یعنی نایب الرئیس سنا بنام کیری یلوف تهیه کرده بود. این « هیئت بزرگ شمالی » که « اولین هیئت آکادمیک » و « دومین هیئت کامچاتکا » نامیده میشود از حیث وسعت مسائلی که انجام داد تا با امروز در میان هیئت های علمی که دولتها تشکیل داده اند همردیفی ندارد. ناحیه کارهای هیئت سواحل اروپا و آسیا از آرخانگلسک تا ژاپون بود. علاوه بر آن مسافرت های از راه خشکی به سیبری بعمل آمد تا این سرزمین را من جمیع الجهات مورد تحقیق و مطالعه قرار دهند. نتایجی که هیئت بدست آورد با قربانی های سنگینی خریداری شد. اعضای هیئت مجبور بودند مأموریت های را که بر عهده آنها واگذار شده بود انجام بدهند. این مأموریت ها برای اعضای هیئت با محرومیت های سنگینی توأم بود. آنها نه منتظر انعام و نه منافی بودند. بعضی از آنها هم جان خود را بر سر این کار گذاشتند. به سکنه نقاطی که کارهای هیئت در آنجاها انجام میگرفت وظایف طبیعی جانفرسائی واگذار میکردند، بطوریکه بعضی از ملل باستانه گدائی رسیدند.

برای مطالعات و تحقیقات راجع بسواحل سیبری چند هیئت تشکیل و بکار پرداخت. یکی از این هیئت ها منطقه ساحلی را از آرخانگلسک تا مصب ابی مورد تحقیق قرار داد. در ضمن برای مسافرت بدانجا و بازگشت پنجسال وقت لازم آمد (۱۷۳۴-۱۷۳۹). هیئتی دیگر از مصب ابی تا مصب ینی سی رفت (پس از چند فقره عدم موفقیت بالاخره در سال ۱۷۳۷ موفق شدند این مسافت را طی کنند). هیئت سوم از مصب ینی سی به شبه جزیره تایمیر عزیمت نمود دو هیئت از مصب لنا اعزام گردید: یکی بسوی مغرب و پایان شمالی آسیا، دیگری بسوی شرق به دماغه شلاک که این اسم را از ملت نابود شده شلاک گرفته و اولین اطلاعات راجع باین ملت بتوسط آتلا سوف اعلام گردید. پایان شمالی قاره در سال ۱۷۴۲ با ارا به های برفی بتوسط

ناوبر چلیوسکین رسیدگی شد و نامبرده این دماغه را شمال شرقی نامید. نیل بدینمقصد با چنین مشکلاتی توأم بود که بعدها دربارهٔ صحت گزارش چلیوسکین اظهار تردید میکردند. فقط در سال ۱۸۷۸ هیئت نورد نشلد برای اولین بار موفق شد که از راه دریا بهمان محل برسد و این هیئت بود که صحت کامل گزارش مزبور را ثابت کرد و پس از آن دماغهٔ مزبور با اسم جدیدی بنام محقق روسی نامیده شد.

در رأس تمام کارهای بحری هیئت برینک قرار داشت که انجام مهمترین مسئله را که تحقیقات دربارهٔ تنگهٔ بین آسیا و اروپا باشد شخصاً بعهده گرفته بود. در سال ۱۷۴۰ نامبرده با کشتیهای موسوم به «پطر» و «پاول» اوخوتسک را ترک گفت و بسوی کامچاتکا رفت و در آنجا بندر گاه عالی کشف کرد که بنام کشتیهای او به پطروپاولوسک موسوم گردید. در سال ۱۷۴۱ مشارالیه از پطروپاولوسک جلوتر رفت و بساحل امریکا رسید. نامبرده در مراجعت مجبور شد زمستان را در جزیرهٔ برینک بسر برد. در این سفر قسمت اعظم سر نشینان تلف شدند. خود برینک در سال ۱۷۴۱ در گذشت. برای تحقیقات دربارهٔ طبیعت قطبی این قشلاق بخاطر شرکت سنلر اهمیت زیادی داشت. مشارالیه نیرو و قدرت را در آن اوضاع سنگین هم حفظ کرده بود. مشاهدات نامبرده قیمت زیادی داشت. در ضمن او شکل یک حیوان قطبی را («گاو بحری») که اکنون دیده نمیشود شرح داده است.

بالاخره در سال ۱۷۳۹ هیئتی از کامچاتکا بسوی سواحل ژاپون اعزام گردید. ریاست این هیئت را سروان شپانگبرگ (شرکت کننده در اولین هیئت اعزامی کامچاتکا) وستوان والتون برعهده داشتند. آنها موفق شدند بمقصد برسند. باوجود قانونیکه روابط با اجانب را منع میکرد معزاً روسها در همه جا از طرف سکنه بخوبی پذیرائی شدند ولی نمیتوانستند با آنها گفتگو کنند و نیز اسامی نقاطی را که بدانجاها میرسیدند نمیدانستند. اطلاعات مربوط باین قسمت را ما فقط در منابع ژاپونی پیدا میکنیم. نتایج سفر هیئت شپانگبرگ و والتون بقدری باتصورات

جغرافیائی آن زمان مخالفت داشت که لازم شمردند همان مسافرت را دوباره بعمل آورند. این دفعه از پتر بورغ برای شرکت در هیئت بچه‌های سر بازان بنام شنانیکین و فنف که شاگردان دمیان پومورتسف بودند اعزام گردیدند. شپانکبرك و والتون بسال ۱۷۴۲ برای دومین بار همراه آنها عزیمت کردند ولی ایندفعه کشتیهای آنها بعلت طوفان و مه نتوانستند جلو تر از جزایر کوریل بروند.

راهنمایی عمومی این تحقیقات در خشکی برعهده طبیعی دان ایوان گئورک-گملین واگذار شده بود. علاوه بر آن دلیل - ده - لیا - کرو آیر (یسر دلیل جغرافیادان شهیر فرانسوی) متصدی کارهای نجومی بود و گر هارد - فریدریک میلر که ده سال در سیبری مانده بود (۱۷۴۳-۱۷۴۳) مشغول جمع آوری مطالب تاریخی بود. گملین در سال ۱۷۴۵ بعلت ناراضی بودن از کارهای شماخر منشی آکادمی، روسیه را ترك گفت. مطالب گیاه شناسی که نامبرده جمع آوری کرده بود بعدها بتوسط پالاس تحت عنوان *Flora Sibiriae* بطبع رسید. خود گملین بعدها در هتینگن شرح مسافرت خود را بزبان آلمانی بطبع رسانید.

بجای دلیل، که بسال ۱۷۴۱ در کامچاتکا فوت کرد، شاگرد او بنام کراسیل-نیکف معاینات نجومی را انجام میداد. از میان نواحی مختلفه سیبری قسمت کامچاتکا مفصلتر از همه جا مورد تحقیقات قرار گرفت. تألیف سنلر که در سال ۱۷۷۴ بزبان آلمانی بطبع رسید (خود سنلر در مراجعت از مرض تب در تیمونی فوت کرد) و همچنین تألیف معاون او که دانشجوئی بنام کراشنیکف بود و تألیفش را شرح سرزمین کامچاتکا نامیده و در سال ۱۷۵۵ بطبع رسانیده بود اختصاص بشرح کامچاتکا دارد. میلر که تألیفاتش منبع عمده تاریخ فعالیت آکادمی علوم در سالهای اول موجودیت آن و تاریخ سیبری شمالی میباشد، وقتی در حوزه واکا بود اطلاعاتی راجع باقوام متنوعه آن ولایت و مخصوصاً راجع باداب و رسوم و زبانهای آنها جمع آوری کرد. در سیبری آرشیوهای محلی مورد تحقیقات قرار گرفت و مطالب تاریخی جمع آوری شد. بزبان روسی فقط قسمت اول کتاب میلر

تحت عنوان « شرح کشور شاهی سیبری و تمام کارهائی که در آن صورت گرفته » (۱۷۵۰) بطبع رسید. این تألیف را خیلی وسیع و مفصل دیدند تا کاملاً بطبع برسد تدوین تاریخ مختصر سیبری را که در مبنای مطالب جمع آوری شده بتوسط میلر صورت پذیرفته پروفیسور فیشر برعهده گرفت که تألیفش در سال ۱۷۶۸ بزبان آلمانی و ۱۷۷۴ بزبان روسی منتشر گردید. تألیف میلر در این زمان اولین منبع تاریخ سیبری محسوب میشود زیرا قسمت اعظم اسناد بایگانی که کتاب مزبور از روی آنها تألیف شده از بین رفته است. متأسفانه روایت هم در تألیف میلر و هم در تدوین فیشر فقط تا آغاز سالهای ۶۰، قرن هفده منظور شده است. فیشر در سالهای (۱۷۳۹-۱۷۴۷) به سیبری مسافرت کرد. علاوه بر مطالب تاریخی که میلر جمع کرده بود مواد زبان شناسی هم که در زمان پتر کبیر بتوسط تاتیشف جمع آوری شده بود اینهمه بدست فیشر افتاد. تاتیشف متصدی کارخانجات کوهستانی اورال بود. نامبرده صورت کلمات روسی را به حکام سیبری فرستاد و دستور داد که ترجمه این کلمات را بزبانهای بیگانه سکنه نقاط مربوطه پیدا کنند. فیشر این نسخه خطی را بدست آورد بعدها آن را به شلتسر تسلیم کرد. نامبرده هم پس از عزیمت از روسیه آنرا همراه برد و بکتابخانه دانشگاه هتینگن بخشید که تا کنون هم در آنجا میباشد.

نتیجه کارهای نقشه برداری و نجومی که هیئت اعزامی بعمل آورد اطلس آکادمیک روسیه بود که متضمن متصرفات روس بود و در سال ۱۷۴۵ بطبع رسید. سرپرست کارهای مربوط به تهیه اطلس دلیل جغرافیادان بود که بخدمت روس دعوت شده بود (مشارالیه یکی از پسرهای جغرافیادان شهر فرانسه بود). نقشه ساحل شمالی سیبری تا دماغه شلاک که برای اولین دفعه بتوسط هیئت اعزامی بوجود آمد بعدها تقریباً هیچگونه تغییراتی در آن داده نشد فقط در (۱۸۷۸-۱۸۷۹) هیئت نوردنشلد بعضی اصلاحاتی در آن بعمل آورد. اطلاعات جغرافیائی راجع به قسمت شمال شرقی سیبری و بعضی نواحی داخلی کشور کمتر قرین صحت بود بدین علت

که اعضای آکادمی مخصوصاً میلر نسبت به نقشهٔ که شستا کف تهیه کرده بود کمتر اعتماد داشتند. از این حیث نقشهٔ آکادمی از نقشهٔ دلیل عقب‌تر بود (این دلیل پسر دیگر دلیل مشهور است که در فرانسه ماند و از نقشهٔ شستا کف استفاده کرد).

فصل پانزدهم

اطاعت عشیره‌های قرقیز - کایساتسک . اورنبورک - نظرات نسبت
بخان نشینها . تحقیقات راجع به سیبری . دومین هیئت اعزامی
آکادمی . لاکسمان در ژاپون . فرهنگ امپراطور یس . موضوعی
که با نام دادستان کیریلف ، همان کسی که نقشه هیئت اعزامی
بزرگ شمالی متعلق باو میباشد ، توأم است همانا اقدام برای
استقرار سلطه روس در آسیای وسطی با کمک عشیره‌های موسوم
به «قرقیز - کایساتسک» میباشد .

نام قرقیز در واقع متعلق بملتی است که اکنون در نزد روسها بنام «قره قرقیز»
و یا بروکها (نام اخیر از کالمیکها اقتباس شده و در نوشته‌های اونکوفسکی دیده
میشود) مشهور میباشد . این قرقیزها در قرون وسطی در قسمت علیای جریان رود
ینی‌سی زندگی میکردند و روسها در قرن هفدهم بقایای این ملت را همانجا پیدا
کردند . قسمت عمده آنها تدریجاً (اولین خبر راجع بحرکت آنان منسوب بقرن
دهم میباشد) به جنوب غرب و ناحیه سمیرچیه و اراضی مجاور آن که هنوز هم در
آنجا زندگی میکنند مهاجرت کردند . این قرقیزها در قرن شانزدهم به یک قسمت
از ملت ازبک خیلی نزدیک شدند . قسمت مزبور ازخوانین خود جدا شده و در دشت
مانده بودند و این موقعی بود که خانها با سایر ازبکها یک نهضت کشورگشائی
بر علیه ولایات متمدن حوزه دریای آرال شروع کرده بودند . ازبکهای که در دشت

ماندند بنام «قزاقها» معروف شدند. کلمه ترکی قزاق (مسئله اشتقاق این کلمه هنوز مورد بحث است) درباره آدمی بکار برده میشد که از دولت و یا طایفه و قبیله خود جدا شده و مجبور بود زندگی ماجراجویانندای طی کند. خانی «قزاق» میشد که در مبارزه برای حفظ تخت سلطنت شکست خورده و با مشتی اشخاص وفادار بوسیله فرار نجات یافته بود. اتباعی نیز «قزاق» خوانده میشدند که از خان خود ناراضی بوده و از تحت سلطه او خارج شده بودند تا بخت را در جای دیگر جستجو کنند. همان اصطلاح ترکی را «آزادگان روس» اختیار کردند که نمیخواستند با ترتیبات روسیه مسکوی سازش کنند و لذا وطن خود را ترک کرده بودند.

قزاقهای ازبکی در همان اوایل قرن شانزدهم ملت مقتدری بودند که خوانینی از خود داشتند و مکرراً از بکهائی را که مالک سمرقند و بخارا بودند شکست میدادند. ما اطلاعات صحیحی در این باره که چگونه این ملت بسه عشیره تقسیم شده است نداریم: بزرگ و متوسط و کوچک، که هر کدام از آنها خان مخصوص بخود داشتند. اراضی کوچ نشین این عشیره‌ها به ترتیب از شرق بسوی غرب واقع بود (عشیره بزرگ شرقی ترین قسمت دشت و کوچک غربی ترین قسمت آن را اشغال کرده بودند). عشیره‌ها نام خود را نه از روی شماره کوچ نشینانیکه بآنها تعلق داشتند اختیار کردند (عشیره کوچک از حیث کثرت افراد بالاتر از همه بود)، بلکه از روی ارشدیت اقوامی که جزو آنها بودند اقتباس کردند. روسها از روی اشتباه قزاقهای هر سه عشیره را قرقیز نامیدند (خود قزاقها تا کنون خود را بدین اسم نمی‌نامند) و برای اینکه فرقی با قرقیزهای واقعی داشته باشند آنها را «قرقیز - کایساک» نامیدند. در ضمن باید گفت که کلمه «کایساک» همان کلمه تغییر یافته «قزاق» است.

در اوایل قرن هیجدهم قزاقهای هر سه عشیره مانند قرقیزهای واقعی مورد حمله کالمیکها قرار میگرفتند و گاهی اوقات مجبور میشدند سلطه فرمانروایان کالمیک را بر خود هموار کنند. فشار کالمیکها قرقیز - کایساکها را مجبور کرد

که از روس‌ها کمک بخواهند. در سال ۱۷۱۷ هر سه خان یعنی تیاوگا، کائیب و ابوالخیر خود را جزو اتباع پتر کبیر شمردند (خان تیاوگا در سال ۱۶۹۴ فرستادگان روس را که قزاق‌هایی بنام فد، سکیبین و ماتو، تروشین که از تو بولسک اعزام شده بودند در شهر ترکستان بحضور پذیرفت). ولی این تابعیت فقط اسمی بود مثل تابعیت خان خیوه و یا چند سال بعد تابعیت خود فرمانروای کالمیک که تسوان-رابتان بود ولی در سال ۱۷۳۰ نزدیکترین همسایه روسیه که ابوالخیر خان عشیره کوچک بود دوباره تابعیت خود را پیشنهاد کرد. فرستادگان او در اوفو و پتر بورغ پذیرفته شدند. پیشنهاد آنان خیلی فریبنده بنظر میرسید و برای اینکه این اتباع جدید سوگند یاد کنند یکنفر تاتار بنام میرزا توکل اف بصحرا فرستاده شد. توکل اف دو سال در دشت بسر برد (۱۷۳۳ - ۱۷۳۱). در ضمن باتفاق ابوالخیر تا مصب سیحون جلو رفت. انجام مأموریتی که بر عهده او واگذار شده بود چندان بطوریکه انتظار میرفت آسان نبود. این تابعیت بنظر ابوالخیر مثل سایر فرمانروایان آسیای وسطی یک معامله مفیدی میرسید چه در سایه این معامله ضعیف‌تر تحت حمایت قوی‌تر درمی‌آمد و در عین حال هیچگونه تعهداتی بر ذمه نمی‌گرفت. نامبرده که تابعیت خود را بروسها پیشنهاد میکرد فقط مقاصد شخصی را در نظر میگرفت. او امیدوار بود که با کمک روسها قدرت خود را مستقر و مستحکم سازد و حتی شاید بتواند در رأس تمام ملت قرقیز قرار گیرد. تسلط خان صحرا بر اتباع خود با تصورات روسها راجع بفرمانروایی که حق دارد بنام ملت خود قرارداد ببندد مطابقت نداشت. پیشوای یک ملت کوچ نشین قدرتی جز آن ندارد که صفات شخصی او را بوی ارزانی میدارند. در این قسمت قوه جاذبه ابوالخیر زیاد نبود. توکل اف ناچار یقین کرد که ملت بهیچوجه وعده‌های ابوالخیر را برای خود الزامی نمیشمارد. مجبور شدند که درباره تابعیت نه تنها با خان بلکه با خود ملت وارد مذاکره شوند. توکل اف در این مذاکرات هنر دیپلماسی بزرگی از خود نشان داد و عاقبت بمقصد رسید. نه تنها عشیره کوچک که در رأس آن ابوالخیر قرار داشت بلکه قسمتی از عشیره

وسطی با خان شمیایک موافقت کردند که سوگند یاد کنند. ابوالخیر سفارت جدیدی با توکل اف اعزام کرد که در رأس آن پسر وی ار - علی قرار داشت. خان مایل بود که روسها برای استحکام قدرت او دوشهر بنا کنند: یکی در شمال دشت بر ساحل رود اری شعبه اورال (که در آن زمان یائیک نامیده میشد) و شهری دیگر در جنوب محل مزبور در مصب سیحون.

در آن زمان در پطر بورغ تحت نفوذ ضعیف شدن ترکیه و خانهای آسیای وسطی پروژه‌های کشورگشائی وسیعی تهیه میشد. پروفیسور زبان عربی که نامش کرودر آن زمان در آکادمی علوم بود سال ۱۷۳۳ پروژه تشکیل يك آکادمی مخصوص شرقی را تقدیم نمود. نامبرده در این پروژه بنقشه‌های فتح ترکیه و فتح آسیای وسطی که سابقاً تهیه نموده بود استناد میجوید. در ضمن اظهار امیدواری شده بود که در فتح سمرقند و بخارا نسخه‌های خطی شرقی زیادی پیدا خواهد شد و این موضوع تا حدی در قرن نوزدهم درست از آب درآمد. موفقیت توکل اف امیدهای وسیعی ببار آورد. کیریلوف مخصوصاً اصرار داشت که تابعیت ابوالخیر پذیرفته شود و تمام تمایلات او انجام پذیرد. نامبرده ثابت میکرد که اگر برخلاف این رفتار کنند «نه تنها بسیاری از ملل جدید را که تابعیت اختیار کرده‌اند یا مایلند اختیار کنند با شهرهای زیادی مثل تاشکند و آرال ممکن است ازدست بدهیم بلکه انضباط ایالات بخارا و سمرقند و همچنین سرزمین ثروتمند بدخشان را ازدست خواهیم داد». از این کلمات آخری معلوم میشود که در آسیای وسطی همانطوریکه سابقاً در منچوری و مغولستان دیده شد پروژه‌هایی که در دست بود ولایاتی را بروسیه ملحق میکردند که بعدها تامدتی خارج از دایره امپراطوری روس قرار داشتند. بدخشان سرزمین ثروتمند در این زمان جزو افغانستان میباشد.

یادداشت کیریلوف مورد تصویب دولت قرار گرفت و بخود او که عنوان رئیس هیئت اعزامی اورنبورگ را داشت دستور داده شد که نقشه‌های خود را بموقع اجرا گذارد. نزدیکترین مقصود علاوه بر بنای شهرها در شمال و جنوب دشت این بود

که در «دریای آرال بئرق روس افزاشته شود». مسئله راه تجارتي از کشورهای خان نشین آسیای وسطی بهند دوباره مطرح شده بود.

از تمام پروژه‌های کیریلوف فقط ساختمان خط استحکامات در امتداد سرحد شمال غربی «دشتهای قرقیز- کایساتسک» انجام گرفت. در سال ۱۷۳۵ کیریلوف شهر اورنبورگ را بر ساحل رود اوری در همان جائیکه اکنون اورسک قرار دارد بنا نهاد. معلوم شد که محل شهر با عدم موفقیت انتخاب شده. در سال ۱۷۳۹ شهر را بمحل جدیدی انتقال دادند یعنی بجائیکه اکنون ایستگاه کراسنوگورسکایا قرار دارد. در سال ۱۷۴۲ بسومین محل انتقال یافت که اکنون در آنجا قرار دارد.

ادارات دولتی از اوفا باورنبورگ سومی منتقل شدند. در سال ۱۷۴۴ ایالت اورنبورگ تشکیل یافت که ایالت کنونی اوفیم هم جزو آن گردید. قبل از فتح ترکستان و تأسیس حکومت ترکستان شهر اورنبورگ مرکز اداره دشتهای قرقیز و تمام روابط تجارتي و دیپلماسی با آسیای وسطی بود. از این حیث نقشی که تا آنوقت متعلق بحاجی طرخان بود باورنبورگ انتقال یافت. مردم خیوه اورنبورگ را ینگی-قلعه (قلعه جدید) نامیدند. علاوه بر اورنبورگ و اورسک در اورال و اراضی مجاور آن يك سلسله استحکات دیگری بنا شد. با اینکه قرقیزها اسماً در تابعیت بودند معیناً خط اورنبورگ با خط ایرتیش تامت مدیدی سرحد واقعی روسیه را تشکیل میدادند. با خط استحکامات روس دولت از هم دیگر جدا شده بودند. این هر دو به يك میزان تبعه روس محسوب میشدند ولی بین خود خصومت میورزیدند. این دو باشکیرها و قرقیزها بودند. مبارزه بین این ملت‌ها بعد از تشکیل ایالت اورنبورگ هم ادامه داشت. بمأمورین اورنبورگ حتی دستور داده شده بود که باقتضای او ضاع یکی از این دو ملت را با کمک دیگری آرام کند تا خون روسها محفوظ بماند. در سالهای پنجاه که دوره اولین حاکم اورنبورگ بنام نیلیویف بود قرقیزها بطور وحشتناکی باشکیرها را تار و مار کردند و از آن پس دیگر ملت باشکیر از این حادثه نتوانست قد علم کند.

پروژه استقرار سلطه روس در دشتها و مخصوصاً در جنوب آنها در قرن هیجدهم انجام نگرفت، حتی موفق نشدند که در پائین دست سیحون شهری بسازند. کیریلوف در سال ۱۷۳۷ در گذشت. جانشین او تاتیشف معین نایبی بنام گلادیشف مساحی بنام موراوین و مترجمی بنام نظراف را بقصد جمع آوری اخبار بسیحون فرستاد. وقتی آنها به پائین دست سیحون رسیدند معلوم شد که ابوالخیر، که آنها امیدوار بودند در آنجا پیدایش کنند، عازم خیوه شده و در آنجا اورا بسمت خان انتخاب کردند. گلادیشف و موراوین پشت سر او بر راه افتادند و در سال ۱۷۴۰ وارد قلمرو خان خیوه شدند و قلمرو و مزبوز در آن زمان مورد هجوم نادر شاه ایران قرار گرفته بود. فرستادگان روس بشاه اطلاع دادند که ابوالخیر تبعه روس است و بدینجهت محل خانی او تحت حمایت روسیه میباشد. نادر موافقت کرد که با ابوالخیر قراردادی به بندد بشرط اینکه ابوالخیر بحضورش برود. ولی در آن موقع ابوالخیر اتباع خیوه‌ای خود را ترك گفت و از راه فرار بدشتهای موطنی خود را نجات داد. در همان زمان (در سال ۱۷۴۰) مهندسی بنام نازیموف نقشه خیوه را تهیه کرد. خان نشینی خیوه از طرف عساکر شاه اشغال شد و شاه در آنجا جانشین خود را باقی گذاشت ولی پس از دور شدن نادر مردم خیوه با فاصله استقلال خود را مسترد داشتند و نورعلی پسر ابوالخیر را برای اشغال تخت فرمانروائی دعوت کردند. فرستادگان روس (همان گلادیشف و موراوین که دوباره در ماه اوت ۱۷۴۱ اعزام شده بودند و در ژانویه ۱۷۴۲ ابوالخیر را در قسمت پائین دست آمو دریا دیده بودند) از خان مزبور طلب کردند که مثل يك تبعه روس سوگند یاد کند و يك ورقه سوگند نامه برای او فرستادند، ولی نورعلی از پذیرفتن آن امتناع ورزید. (۱۷۴۲).

قرقیزها کما فی السابق بکاروانهائی که عازم روسیه بودند یا از روسیه بطرف سرزمینهای خانها میرفتند حمله میکردند (مثلاً در سال ۱۷۴۰-۱۷۳۹ در تاشکند کاروانی تحت ریاست ستوان میلر بود). ابوالخیر در سال ۱۷۴۸ در گذشت. پسرش نورعلی با کمک روسها جانشین او شد. این پسر چند سال جلوتر از خیوه رانده شده

بود. بجای او پس از مدتی تعطیل غائب پسر سلطان باتیر رقیب ابوالخیر خان شد. رقابت بین نورعلی و باتیر بیش از پیش حرکت کاروانها را مشکل میکرد. در سال ۱۷۵۲ که دوباره در باره توسعه تجارت روس با هند اظهار امیدواری شد این امید مثل امیدهای سابق از قوه بفعل در نیامد، حتی ممکن نشد که روابط تجارتنی با خان نشینی خیوه را که نزدیکتر بروسیه بود تأمین کنند. در سال ۱۷۵۳ يك کاروان خیوه ای که بروسیه اعزام شده بود از طرف قرقیزها که از جمله اتباع نورعلی بودند غارت و تاراج شد. نورعلی علناً اقرار کرد که این کار بر حسب حکم او صورت گرفته بدانجهت که کاروان از متصرفات رقیب او باتیر حرکت میکرده و نه از متصرفات خود او. با اینحال نپلیویف در همان سال ۱۷۵۳ از راه متصرفات نورعلی يك کاروان تجارتنی بخیه اعزام کرد. گولیايف و چوچالف مترجمین این کاروان بودند. يك تاجر سامارائی بنام دافی ایلروکاو کین در رأس کاروان قرار داشت. نامبرده پس از مراجعت خود شرح مختصری راجع بخان نشینی ارائه داد این کاروان مدت مدیدی بعلت فشارهای خان در خیه متوقف بود.

دولت روس نه تنها عشیره کوچك بلکه آن دو عشیره دیگر را جزو اتباع خود میشمرد، هر چند که قرقیزها در آن زمان با دولت کالمیکها روابطی داشتند. برای اینکه معلوم شود که معنی تابعیت نزد قرقیزها و روسها چقدر مختلف است از اینجا معلوم میشود که عشیره وسطی در زمان کارین دوم (۱۷۷۶-۱۷۷۵) دوباره تابعیت خود را بروسیه پیشنهاد کرد. جواب این پیشنهاد را از طرف امپراطور یس بدین سان دادند که اینکار هیچ لزومی ندارد زیرا هر سه عشیره قرقیز- کایساتسک مدتها است که در تابعیت روسیه میباشند. پیشنهادات تر کمنهای بحر خزر راجع بساختن استحکامات روس در ساحل شرقی بحر خزر هم مثل قضیه فوق الذکر کمتر نتیجه داشت. در سال ۱۷۴۴ سفرای تر کمن پیشنهاد کردند که در شبه جزیره منقشلاق «قلعه ای برای تجارت ساخته شود». بعدها نقاط دیگری در نظر گرفته میشد که مصب امبا و حتی جزیره اوگورچینسک که در نزدیکی مسیر قدیمی آمودریا قرار داشتند جزو آنها

بودند، ولی هیچیک از این پیشنهادات از قوه بفعل در نیامد. در آرشیو بزرگ مسکو پرونده‌ای راجع به «تروخمنتسها» وجود دارد که سروان کویپیتوسکی و ناوبر لبدف نزد آنان اعزام شدند. لبدف شرح مسافرت خود را اعلام نمود. این تر کمنها جمعاً ۲۵۰۰ چادر داشتند. در جواب تمنای تر کمنها راجع بقبول آنها به تابعیت قطعنامه باین مضمون صادر شد که «برای اینکه آنها مورد مرحمت واقع شده و تحت الحمايه روسیه باشند لازم است که بیدردسر با تجار سرحدی تجارت کنند و آنهایی را که از منقشلاق بامال التجاره بخیه و بخارا میروند آزادانه عبور دهند و کمک کنند و اسرای روسی را برای همیشه مسترد دارند.»

اوضاع سیاسی مخصوصاً وقتی از هم گسیخته شد که چینی‌ها دولت کالمیک را تسخیر کردند و تار و مار ساختند در ضمن کشت و کشتار هولناکی بین ملت کالمیک روی داد (۱۷۵۸-۱۷۵۶). در آن موقع نگهبانان چینی بوجود آمدند که بین چژونگاری که متعلق بچین بود و متصرفات روس (ناحیه سمیپالاتینسک و قسمت شمالی سمیره - چنسک) قرار گرفتند سرزمین صحرائی وسیعی که بین استحکامات سرحدی روس و چین قرار داشتند جایی بود که هر دو طرف مدعی آن بودند. فرمانده نگهبانان چین لقب «فرمانده کل سلسله‌های خوانین خارج از سرحد» را دارا بود. سرزمین دشت چینی‌ها مأمورینی گاهی هم دستجات نظامی میفرستادند و نه تنها از قرقیزها بلکه از هر سه عشیره قرقیز - کایساتسک تابعیت و مالیات طلب میکردند. دولت روس که قرقیز - کایسا کپا را از اتباع خود میشمرد چینی‌ها را متهم بدان میکرد که «صلح را مختل ساخته و سرحدات سیبری ما حمله کردند». دولت روس لیکن باین «حمله» از راه عملیات نظامی جوابی نداد، هر چند که فقط در قرن نوزدهم این بحث سرحدی بنفع روسیه حل و تسویه گردید. در قرن هیجدهم قرقیزها تقاضای دولت روس را فقط وقتی انجام میدادند که کار بنفع آنها تمام میشد. وقتی در سال ۱۷۷۱ قسمت مهمی از کالمیک‌ها که در دشتهای جنوب روسیه زندگی میکردند تصمیم گرفتند روسیه را ترك گویند و بحدود چین بروند، قرقیزها

با میل و رغبت در تعقیب فراریان شرکت کردند، تلفات هولناکی بآنها وارد ساختند و غنیمت مهمی بدست آوردند. در زمان طغیان پوگاچف قرقیزها بیطرف ماندند. در تمام مدت این دوره در شهر اورنبورگ که مرکز اداره سرزمین وسیعی بود اطلاعاتی چه راجع به خود سرزمین و چه در باب نواحی مجاور آسیای میانه تمرکز مییافت در سال ۱۷۴۴ یک مدرسه تاتار - کالمیک در اورنبورگ بنا شد تا مترجمینی برای این زبانها تربیت کنند. از اقداماتی که برای استفاده از مطالب جغرافیائی و تاریخی که در اورنبورگ جمع آوری شده بود جالبتر از همه تألیفات ریچکفها است که پدر و پسر در آن شریک بودند. نام پدر پتر ایوانویچ و نام پسر نیکولای پترویچ بود. آنچه متعلق به پدر است تألیف «تاریخ اورنبورگ» (۱۷۵۹) «نقشه برداری اورنبورگ» (۱۷۶۲) و «تجربه در تاریخ قازان» (۱۷۶۷). برای تاتارها شهر اورنبورگ یک مرکز شد که از آنجا اقداماتی برای استحکام اسلام در دشتهای قرقیز بعمل میآمد، همان دشتهائی که کوچ نشینان آن تا آن زمان فقط اسماً مسلمان بودند. در سالهای ۱۷۴۰ دوره ای بود که بیرحمانه اسلام را تعقیب میکردند. آغاز این تعقیب از یازدهم سپتامبر ۱۷۴۰ بود که با دست تعمیدیهای جدید قازان صورت گرفت. در فرمانیکه باین مناسبت صادر شده بود دستور داده میشد که مسیحیت را بدون اجبار توسعه دهند، ولی در همان حال تعمید شدهها را از مالیات و نظام اجباری آزاد کنند و این هر دو را برعهده تعمید نشدهها بگذارند. بموجب فرمان صادره از طرف سنا در نوزدهم نوامبر ۱۷۴۲ اجازه داده بودند که مساجد را فقط در روستاهائی باقی بگذارند که در آنجا کسی از روسها و تازه - تعمیدیها نباشد. در ایالت قازان تا سال ۱۷۴۴ از ۵۳۶ مسجد ۴۱۸ مسجد را خراب کرده بودند. از انهدام کامل مساجد بدانجهت خودداری کردند که خبر آن ممکن بود بکشورهای اسلامی برسد و در آنجا باعث تخریب کلیسیاها باشد. تعقیب مذهبی یکی از علل شورش باشکیرها در سال ۱۷۵۵ بود که بعد از آن سیاست دولت تاحدی تغییر یافت. در سال ۱۷۵۵ اجازه داده شد که در فاصله کمی از شمال اورنبورگ

آبادی بنام سی‌توسکی (تاتارها قره قلعه می‌نامند) ساخته شود. این آبادی برای دو‌یست خانواده که از مالیات آزاد شده بودند ساخته شد. در ضمن بنا بگفته ریچکف مسجدی ساخته شد که بطوری که میگویند بزرگترین و بهترین مساجدی بود که نظیر آن در ایالت قازان وجود نداشت. آبادی سی‌توسکی تا زمان اخیر مرکز دانش اسلامی بود. شعبه آن سترلیباش بود برای همان مقصود در ایالت اوفیه‌سکی بنا شد و در جنوب شهر سترلیتاماک قرار داشت. علت عدم موفقیت اقدامات دولتی تاحدی از آن جهت بود که مالاها در بین توده‌های مردم با علم و دانش خود مشخص بودند و از احترام عمومی استفاده میکردند و حال آنکه روحانیون جاهل روس هیچگونه نفوذی در واردین کلیسیا نداشتند. اطلاعات راجع به خان‌نشینهای آسیای میانه تاحدی از تجار آسیای میانه که باورنبورگ می‌آمدند و تاحدی هم از مردمان روس که قرقیزها باسارت گرفته و به بردگی فروخته بودند دریافت میشد. این قبیل موارد در خط‌امداد اورنبورگ صورت میگرفت، در ضمن نه تنها ساکنین روس بلکه سربازهای روسی هم باسارت برده میشدند. از جمله این مسافرت‌های غیر آزاد مخصوصاً مسافرت استوار فیلیپ یفرمف (۱۷۸۲ - ۱۷۷۴) جالب میباشد. نامبرده در زمان طغیان پوگاچف اول بتوسط قزاق‌های یائیتسک اسیر شد بعد باسارت قرقیزها درآمد که او را به بخارا بردند و مشارالیه در سایه معلوماتیکه در امر نظام داشت يك نوع اهمیتی در دربار فرمانروای محلی (آتالیک) دانیار بیگ بهمرسانید. نامبرده بدستور آتالیک به خیوه و مرو مسافرت کرد. بعد از خدمت در بخارا دست برداشته بکوکاند فرار کرد و از کوکاند از راه کاشغریار کند، وتبت بهند رفت، بعد از راه انگلستان بروسیه مراجعت نمود. نامبرده در سایه دانستن زبانهای شرقی و بسبب موقعیت رسمی خود در دربار بخارا توانست اطلاعات گرانبهای جمع‌آوری کند و پس از مراجعت بوطن کتابی تحت عنوان «سیاحت در بخارا، خیوه، ایران و هند» بطبع رسانید. کتاب بعدی توجه معاصرین را جلب کرد که سه مرتبه تجدید طبع یافت (۱۷۹۴ - ۱۷۸۶ و ۱۸۱۱). سفارتهای رسمی که از اورنبورگ

بخان نشینهای آسیای وسطی در قرن هیجدهم اعزام گردید اگر عزیمت کاروانهای تجارتی را بحساب نیاوریم فقط يك فقره بوده و آنهم سفارت مترجمی بنام مندیار - بکچورین به بخارا در سال ۱۷۸۱ - ۱۷۸۰ . نامبرده بعضی اطلاعات جالبی بدست آورد . در ضمن شاید اولین دفعه‌ای باشد که در تألیف او راجع به تقسیم ازبکها به ۹۲ طایفه ذکر می‌آید . علاوه بر آن از اورنبورگك يك نفر پزشك چشم بنام بلان کتاگل بمسافرت رفت . نامبرده بتقاضای فرمانروای خان نشینی خیوه برای معالجه چشم عموی فرمانروا که کور شده بود اعزام گردید . بلان کتاگل مریض را غیر قابل علاج یافت و بدینجهت در خیوه در معرض خطر بزرگی قرار گرفت و فقط با زحمت زیاد جان خود را نجات داد . بموجب اظهار نظر پروفیسور گریگوریف ، که گزارش مشارالیه را بطبع رسانید ، بلان کتاگل « در عرض يك ماه که در دشت توقف داشت ایندشت را بهتر از بسیاری مأمورین که دهها سال با قزقیزها سر و کار داشتند شناخت » .

از سفرای بخارا که نه از راه اورنبورگ بروسیه آمدند مخصوصاً ایر - نظر - بای مقصوداف (در سال ۱۷۷۴ و دوباره در سال ۱۷۷۹) معروف است . اسم ایر - نظر را یکی از مدارس بخارا داشت و بدینجهت يك عقیده کاملاً بی‌اساس منتشر شد مبنی بر اینکه گویا پول برای ساختمان این مدرسه را کاترین داده است . ایر - نظر اجازه یافت که از راه روسیه بقسطنطنیه برود و در سال ۱۷۸۱ در گذشت . در سال ۱۷۸۵ پسر او بنام شریف بروسیه آمد . دوره سلطنت کاترین برخلاف دوره سلطنت الیزابت دختر پتر کبیر برای اسلام مساعد بود . الحاق کریمه در سال ۱۷۸۳ در حالیکه در سال ۱۷۳۶ روسها در آنجا باغچه سرای را آتش زده بودند این نتیجه را داشت که در سال ۱۷۸۵ فرمانی راجع به آزادی مذهب صادر گردید و متن این فرمان در قرن نوزدهم جزو قوانین اساسی شد . در سال ۱۷۸۶ پس از تصویب نظامنامه مدارس ملی به بارون ایگلستروم که والی سیم بیرسک و اوفیمسک بود دستور داده شد که از این قبیل مدارس در دشتهای قزقیز دایر کند و نیز دستور داده شده بود که کتابهای

درسی بزبان قرقیزی و روسی چاپ بشود . این اقدام منجر بدان شد که در آندشت بجای تمدن روسی تمدن قرون وسطائی اسلامی مستقر گردد ، زیرا برای شغل معلمی بعلت نبودن کاندیدهای مناسب بین روسها و قرقیزها ملاحظای قازان معین میشدند . در دوران همان سلطنت بعضی اقدامات بعمل آمده بود تادانستن زبانهای شرقی بین روسها توسعه یابد . در سال ۱۷۶۹ يك کلاس تا تاری در دبیرستان قازان دایر شد . بموجب فرمان ۲۷ سپتامبر ۱۷۸۲ دستور داده شده بود که زبان عربی در مدارس ملی ایالاتی تدریس شود که نزدیک به تاتارها و ایرانیها و بخارائیهها باشد و زبان چینی هم در مدارس ولایت‌های ایر کوتسک و کولیوانسک تدریس شود .

مقارن اقداماتی که در آسیای وسطی صورت میگرفت کارهایی هم برای تحقیقات راجع به سیبری مخصوصاً قسمت شمالی آن و کشورهای مجاور صورت میپذیرفت ، مربوط بهمین دوره است که اولین مسافرت معروف از حدود روسیه به لهاسا پایتخت مقدس تبت انجام گرفت . از قرن هفدهم روسیه در بین اتباع خود جمعی هم از مریدان لامائیزم (شکل تبتی بودائی) و کالمیک و بوریات داشت هر چند در بین این عده اخیر ستایش لاما بطور قطعی فقط در دوره سلطنت کاترین دوم استحکام یافت ، چنانکه با مساعدت دولت روس اسلام در بین قرقیزها رواج یافت . لیکن باید گفت که طرفداران متعصب اسلام تا آنجائیکه معلوم است متوسل بجبر و فشار نمیشدند و حال آنکه پیروان بودائی با وجود این که بودائیگری در مقایسه با اسلام جنبه مسالمت آمیزی داشت «شامانیستها را میسوزاندند ، دار میزدند ، میکشند و غارت میکردند» . پایتخت تبت برای تمام نمایندگان این مذهب يك زیارت گاه میباشد . یکی از زوار بوریات بنام زایایف که در سال ۱۷۴۱ زیارت رفت بعدها بسمت رئیس روحانیون بودائی در میان بوریاتها شناخته شد و در سال ۱۷۶۷ که جزو و کالای کمسیون مأمور انتشار قوانین بود شرح مسافرت و سیاحت خود را بزبانهای بوریاتی و تبتی تدوین نمود . اهمیت تحقیقات راجع به تبت در آن زمان نه از طرف دولت و نه از طرف جامعه تصدیق نمیشد و بدینجهت مسافرت زایایف بطوری انجام گرفت که ملحوظ نگردید .

توجه عمده کمافی السابق معطوف بسوی سیبری بود . از مسائل سیاسی مربوط به سیبری در همان سالهای ۵۰ مسئله کشتی رانی در امور طرح شده بود . در موقع انعقاد قرار دارد نرچینسک اهمیت امور از لحاظ يك رود کشتیرانی هنوز شناخته نشده بود . اکنون که معلوم شد لازم است متصرفات روس در اقیانوس کبیر با يك راه مناسبتری با بقیه قسمت سیبری مربوط شود دولت روس بدون اینکه مسئله تغییر سرحداتی که بموجب قرارداد مقرر شده بود مطرح شود میخواست با چینیها فقط يك قراردادی راجع به بازبودن امور برای بحر پیمائی کشتیهای روس منعقد سازد . چینیها جداً از انعقاد چنین قراردادی امتناع میورزیدند و در سال ۱۷۶۴ دولت روس تصمیم گرفت که از اقدامات بعدی در این زمینه منصرف شود .

مقارن این زمان کارهای مربوط به تحقیقات درباره متصرفات روس در آسیا تجدید شد . علت خارجی این کار يك واقعه نجومی بود - عبور ناهید از مقابل آفتاب - و برای اینکار هیئت‌هایی از دانشمندان به بعضی از شهرهای سیبری اعزام گردید . این حادثه در سال ۱۷۶۱ و ۱۷۶۹ به وقوع پیوست و برای اولین بار يك منجم فرانسوی بنام کلود شاپ دو تروش آنرا مشاهده نمود . نامبرده کتابی راجع به روسیه نوشت که موجب جواب تند امپراطور ریس کاترین گردید . («آنتیدوت») باردوم برای مشاهده آن يك هیئتی بنام «دومین هیئت آکادمیک» مجهز گردید . نظر به مخارج زیادی که این هیئت داشت تصمیم گرفته شد که به تحقیقات در باره این حادثه نجومی که چند دقیقه بیشتر طول نکشید قناعت نکنند ، بلکه مطالبی برای تحقیقات جامع الاطراف درباره طبیعت آن ناحیه و ثروت‌های طبیعی آن جمع آوری کنند . کارهای زبان‌شناسی و تاریخی مانند آنها نیکه بتوسط اعضای اولین هیئت اعزامی آکادمیک بعمل آمده بود در مورد فوق‌الذکر در کار نبود . شاید علت آن است که ترتیب کار ۱۷۴۵ به آکادمی علوم جنبه اداره‌ای را داد که منحصرأ برای علوم طبیعی و فیزیک و ریاضی تشکیل شده باشد . در هیئت فقط طبیعی‌دان‌ها شرکت داشتند ولی بعضی از آنها علاوه بر کارهای اختصاصی خود داوطلبانه مطالب و مدارکی برای تحقیقات درباره زبانها ، آئین زندگی

و تاریخ غربای سیبری جمع میگردند.

رئیس هیئت ساموایل گملین خواهرزاده ایوان - گئورگ گملین بشمار می آمد. نامبرده در سال ۱۷۷۴ در داغستان اسیر شد و در اسارت بدرود زندگی گفت. نتیجه مسافرت شش ساله او (۱۷۷۴-۱۷۶۸) کتابی بود که بنام «مسافرت در روسیه برای تحقیقات در سه کشور طبیعی» که بزبان روسی و آلمانی نوشته شده بود. در همان سالها پتر - سیمون پالاس که گیاه شناس بود مسافرت خود را انجام داد. آخرین نقطه‌ای که نامبرده بدانجا رسید محل آکشا در اونون بود. علاوه بر سیبری نامبرده با آسیای وسطی هم رفت و در اورنبورگ از مساعدت گرانبهای بعضی مأمورین محلی مثل ریچکوفها استفاده نمود. در تاریخ تحقیقات راجع به وضع طبیعی روسیه تئوریهای عالی پالاس اهمیت بزرگی دارند، مثلا نامبرده برای اولین بار وضع دشت آرال - خزر را از لحاظ قعر دریای بزرگ داخلی روشن ساخت. علاوه بر آن پالاس از میان اعضای هیئت تنها کسی بود که توجه بیشتری بجمع آوری مدارک نژادشناسی و تاریخی داشت. علاوه بر شرح «مسافرت در ایالات مختلفه امپراطوری روس» (بزبانهای آلمانی و روسی) او بزبان آلمانی «مجموعه اطلاعات تاریخی راجع به اقوام مغول» را منتشر ساخت. مشارالیه در تئوریهای تاریخی خود بطوریکه انتظار میرفت کمتر خوشبخت بود. مثلا شباهت خط اوریگوری با شاهی بنظرش تصادفی میآمد و اطلاعات تاریخی را در باب فعالیت تبلیغاتی شاهیه در آسیای میانه باور نکردنی میشمرد.

از سایر شرکای هیئت فوق‌الذکر میتوان نام لپخین را یاد کرد (که قسمت شرقی روسیه اروپائی و سیبری غربی را بسال ۱۷۶۷-۱۷۷۱ بازدید کرد). لپخین اولین کسی بود که ترجمه کتیبه‌های شهر بلغار را دروآنگ کرد. لپخین بطریق بعمل آمده بود بطبع رسانید) دیگر میتوان نام گیلدن شتدت را ذکر کرد که به یک مسافرت سه ساله (۱۷۷۰-۱۷۷۳) در جنوب روسیه، قفقاز و گرجستان اقدام نمود و مدارک برای تحقیقات راجع به قفقاز از لحاظ زبان شناسی جمع آوری کرد.

راجع به مسافرت‌های روسها با آسیا میتوان از دو مسافرت بخاورزمین یاد کرد که

در اواخر قرن هیجدهم از حدود قفقاز بعمل آمد. مقصود مسافرت‌های برادران ارمنی بنام آتاناسوف (۱۷۹۰) و یکی از اعیان گرجی بنام رافائیل دانیبگوف (۱۷۹۵-۱۸۱۳) میباشد. قفقاز در اوایل این مسافرت‌ها جزو روسیه نبود ولی مسافرین از راه متصرفات روس بوطن بازگشتند و در روسیه اطلاعاتی راجع بسیاحت‌های آنها انتشار یافت. خط سیر در هر دو مورد تقریباً یکی بود: از راه ایران بهند و از آنجا از راه قسمت غربی تبت و ترکستان شرقی بخط ایرتیش و سمیپالاتینسک. صحبت‌های برادران آتاناسوف از زبان خود آنها در سمیپالاتینسک نوشته شد و بعدها (سال ۱۸۱۸) در مجله «سیبیرسکی وست نیک» که از طرف سپاسکی انتشار مییافت بطبع رسید. شرح مسافرت و سیاحت دانیبگوف بتوسط خود او بزبان گرجی تهیه شد و خودش آنرا در سال ۱۸۱۵ بشکل ترجمه روسی در مسکو بطبع رسانید. در سال ۱۸۲۰ بر اثر اجرای پروژه مربوط به تربیت بزهای کشمیر در سبیری یک مستشار تجارتنی بنام مهدی رافائیل اف از سمیپالاتینسک به تبت اعزام گردید. در سال ۱۸۲۲ خبر رسید که نامبرده در تبت در فاصله سه روز راه از کشمیر فوت کرد. همراهان او بروسیه بازگشتند ولی پیدا کردن اموالی او میسر نشد.

از سال ۱۷۶۰ بدون اینکه رابط‌های با کارهای دومین هیئت آکادمی در بین باشد کارهای مربوط به تحقیقات راجع به شمال دورافتاده تجدید شد. در سال‌های ۶۰ جزایر آلتوت کشف و بروسیه ملحق شد. در سال ۱۷۷۰ لیاخوف قسمتی از مجمع‌الجزایر نوو-سیبیرسک را کشف کرد. جزایر مزبور عبارت بودند از جزیره بلیژنی (لیاخوف) جزیره مالی و جزیره کوتلنی (جزیره عمده مجمع-الجزایر که نووایاسیبیر باشد فقط در سال ۱۸۰۶ کشف شد). اطلاعات گرانبهایی راجع بسواحل سبیری بتوسط سرهنگ پله‌نيسنر رئیس عمده آنادیرسک (۱۷۷۲-۱۷۶۰ نامبرده در ۱۷۷۸ در پتر بورغ در گذشت). جمع آوری وبامپراطور ریس و آکادمی تسلیم و در تهیه نقشه‌های سبیری مورد استفاده قرار گرفتند. در سال‌های ۸۰ یک مرد بازاری از شهر ریلسک بنام گریگوری شلخف (در ایالت کورسک)

راجع بساحل شبه جزیره آلاسکا و جزایر مجاور آن تحقیقات کرد. در اینجا مشارالیه حرفه‌های روسی را براه انداخت و تمام ناحیه ملحق بروسیه اعلام گردید. در سال ۱۷۹۹ برای استفاده از آن یک کمپانی روسی و آمریکائی تشکیل یافت. اولین هیئت اعزامی آکادهی شکل ساحل شمالی سیبری راتا دماغه شلاگسکی معین نمود. در تکمیل این کار بسال ۱۷۸۵ یک هیئتی موسوم به «محرمانه» برای تحقیقات در مساحت بین دماغه شلاگسکی و بغاز برنیک تشکیل یافت، هر چند که این منطقه از سواحل تا حدی در ایام بحر پیمائی کوك مورد تحقیقات قرار گرفته بود (۱۷۷۸). یک سروان انگلیسی بنام بیلینگس که بر حسب پیشنهاد کنت ورونسلف سفیر روس در انگلستان وارد خدمت روس شده بود بریاست هیئت اعزامی منصوب گردید. بیلینگس دو مرتبه (۱۷۹۱ و ۱۷۸۷) مساعی بعمل آورد که از بغاز برنیک بدماغه شلاگسکی راه یابد ولی در هر دو مورد یخها او را مجبور کردند که بدین نیل بمقصد مراجعت کند. مشارالیه از سمت شرق تا جزیره کلیوچین جلو رفته بود. اطلاعات مربوط بمسافرت بیلینگس بتوسط معاون روسی او ستوان ساریچف (بعدها امیر البحر) در دو مجلد انتشار یافت. در جلد اول این تألیف اطلاعاتی هم راجع بزبان اهالی مندرج است. نقشه برداری سواحل از مصب ایندیکیرگی تا جزیره کلیوچین بتوسط ورنانگل (۱۸۲۳ - ۱۸۲۱) بعمل آمد و با این ترتیب تحقیقات راجع بسواحل شمالی آسیا پایان رسید.

بعد از تاسیس حرفه‌ها و صنایع دستی روس در ساحل آمریکا مسئله توسعه تجارت روس در اقیانوس کبیر بیش از پیش برای روسیه دارای اهمیت شد و نیز مسئله استقرار روابط تجارتنی با ژاپون مربوط باین پیش آمد بود. خود امپراتور روس کترین برای این مسئله اهمیت زیادی قائل نبود، عقیده داشت که ورود اجناس ژاپونی هیچگونه منافع حسابی برای روسیه نخواهد داشت. با اینحال مشارالیه با پروژه‌ای که تقدیمش کرده بودند موافقت کرد؛ از این قرار که چند ماهیگیر ژاپونی را که آب آنها را بساحل کامچاتکا انداخته بود مسترد بدارند و از این راه

برای استقرار روابط دوستانه با وطن آنها استفاده کند. پروژه متعلق به اریک - لاکسمان بود که از سال ۱۷۸۱ در سیبری زندگی میکرد و در سال ۱۷۹۰ از یکی از ژاپونیهای که در ایر کوتسک زندگی میکردند نقشه ژاپون را دریافت نمود. دستور اجرای پروژه به پسر او آدام واگذار شد سفارت آدام لاکسمان (۱۷۹۲-۱۷۹۳) نتایج حسابی نداشت. روابط با ژاپونیها بعلت نبودن اشخاصی که زبان ژاپونی بدانند مشکل بود. یکنفر از تربیت شدگان مدرسه ژاپونی بنام توگولو کف همراه لاکسمان بود ولی ژاپونیها زبان ژاپونی او را نمی فهمیدند. شخصیت لاکسمان تأثیر خوبی در ژاپونیها بخشید و ژاپونیها مؤدبانه او را پذیرفتند. ژاپونیها از مذاکرات درباره تجارت امتناع ورزیدند و بهانه شان این بود که بر طبق قوانین ژاپون یگانه بندر گاهی که در آنجا روابط با خارجیها مجاز است ناگاساکی میباشد (لاکسمان به بندر گاه نموزو در جزیره ایسو وارد شد) بروسها حتی برای رفتن این بندر جواز دادند.

نتایج علمی که هیئت های علمی روس در قرن هیجدهم بدست آوردند بدانجهت امکان پذیر بود که در این هیئت ها دانشمندان خارجی هم که در خدمت روس بودند شرکت داشتند. ورود این دانشمندان بخدمت روس علاوه بر منافع مادی این سبب را هم داشت که ممکن بود اهمیت مسائل علمی را ظاهر سازد، مسائلی که مربوط به تحقیقات راجع بمتصرفات روس در آسیا و کشورهای هم سرحد آن بود. اهمیت باز شدن روسیه را برای دانش معاصرین پتر کبیر هم مثل ویتزن و لیبنیتس که فیلسوف بود احساس میکردند. علاوه بر کشفیات جغرافیائی و طبیعی - تاریخی که در انتظار دانشمندان بود ترکیب سکنه امپراطوری هم که مرکب از طوایف مختلف بود توجه آنها را جلب میکرد. واضح بود که تحقیقات راجع باین ملل و اقوام متعدد مطالب ذیقیمتی برای علم درباره انسان و خاصه برای زبان شناسی خواهد داشت. در آن زمان اسلوب و مقاصد این علم آخری در اروپای غربی هنوز محرز نشده بود. در مطالعه مسئله مربوط به قرابت زبانهای مختلف و مأخذ سخن

انسانی بطور کلی محدود به تطبیق ساده کلماتی بود که آنها را حتی الامکان از زبانهای زیادی اقتباس کرده بودند. در ضمن به شباهت صدا اهمیت میدادند و سعی نداشتند توضیح بدهند که چگونه این شباهت بوجود آمد و روی چه قوانینی تغییر و انتقال صداها بعمل می‌آید. در بین مجموعه‌های مربوط به زبان شناسی که بر طبق این سیستم تألیف شده یکی از مقاله‌های عمده مربوط به مجموعه‌ای است که در روسیه با شرکت کاترین دوم تدوین یافته و بدینجهت عنوان او چنین است: «فرهنگهای قیاسی تمام زبانها و لهجه‌ها که بفرمان علیاحضرت جمع آوری شده». کاترین هنوز شاهزاده خانمی بود که تحت رهبری دیومارسک مأمور انگلیسی مأمور پتر بورغ به تهیه فرهنگ اشتغال داشت. کتاب دیومارسک عنوان فرانسوی:

(Vocabulaire comparatif des langues orientales)

و عنوان انگلیسی:

(Comparative vocabulary of the Eastern languages)

دارد. ظاهراً کتاب چاپ نشد و بزودی از بین رفت. فر. آدلونگ که در سال ۱۸۱۵ مینوشته نتوانست آنرا پیدا کند. طبع فرهنگ بر عهدۀ پالاس و اگذار شد. در طبع اول کتاب که بسال ۱۷۸۶ یا ۱۷۸۷ به طبع رسید کلمات ۲۰۰ زبان (۵۱ اروپائی و ۱۴۹ آسیائی) گنجانده شده است. در طبع تکمیل شده یانکویچ ده - میریو به تعداد این زبانها چند تا دیگر افزوده شد. مندرجات طبع یانکویچ طبق «ترتیب الفباء» قرار گرفته‌اند، یعنی کلماتیکه از زبانهای مختلف اقتباس شده و از حیث صدا شباهت دارند و لو اینکه معانی بکلی مختلفی داشته باشند جمع شده است. در تقسیم مواد و مطالب نه بجنبه عمومی زبانهای جداگانه و نه بر مجاورت جغرافیائی ملل کمترین توجهی نشده است. از دانشمندان خاورشناس در تهیه فرهنگ بالکمیستر معاون کتابدار آکادمی علوم شرکت داشت. به طور کلی عده خاورشناسانی که در نیمه دوم قرن هیجده در خدمت روس بودند فوق العاده ناچیز است. علوم اجتماعی در آکادمی علوم بطوریکه دیدیم پس از نظامنامه ۱۷۴۵ اهمیت خود را بکلی از دست دادند. مسئله تحصیلات عالی در قرن هیجدهم هنوز حل نشده بود و حال

آنکه یک سلسله پروژه‌هایی در این زمینه ارائه شده بود. در بعضی از پروژه‌ها مثل پروژه‌های سه‌گانه لومونوسف (۱۷۵۵-۱۷۵۴، ۱۷۵۹ و ۱۷۶۴) کرسی‌زبانهای شرقی هم‌پیش‌بینی شده بود. دانشگاه مسکو در سال ۱۷۵۵ تأسیس شد. در دانشکده «فلسفه» این دانشگاه چهار کرسی برقرار بود (فلسفه، فیزیک، تاریخ، سخنوری و فصاحت) ولی اهمیتی برای پیشرفت علوم اجتماعی در کار نبود. السنه شرقی در دوره سلطنت کاترین فقط در مدارس پراتیک تدریس میشد و مقصود از آن تهیه مترجمین بود و غیر از کتب درسی که برای همان مدارس و بعضی ترجمه‌ها اختصاص داشت، ترجمه‌هایی که متعلق باعضای سفارت‌پکن بود و دیگر بعضی صورت‌هایی از کلمات مختلف شرقی که در روسیه وجود داشت والا در آن زمان هیچگونه ادبیاتی در قسمت خاورشناسی در روسیه نبود.

فصل شانزدهم

خاورشناسی در روسیه در قرن نوزدهم . روابط با ژاپون .
تحقیقات راجع به سیبری . فعالیت جامعه جغرافیائی روس

در قرن نوزدهم تحقیقات راجع بخاور زمین در روسیه شاید بیش از اروپای غربی قرین موفقیت‌های مهمی گردید. در اینمدت شرایط کار علمی بکلی تغییر یافت. در آکامی علوم از همان سالهای اول قرن نوزدهم به علوم اجتماعی و منجمه خاورشناسی وضعیت مهمتری بیش از سابق اختصاص یافته بود ، هرچند که فقط در سال ۱۸۳۰ نظامنامه جدیدی بآکادمی داده شد که برطبق آن از جمله تخصصهای آکادمی میبایستی زبانهای شرقی هم باشد . مسئله اتصال علوم اجتماعی با علوم دقیقه در آکادمی هنوز مورد بحث شناخته میشد ، حتی مطابق پروژه س.س. او واروف در سال ۱۸۴۱ در نظر بود فقط علوم دقیقه را در آکادمی علوم محفوظ دارند و دو آکادمی دیگر در ردیف آن تشکیل بدهند : یکی آکادمی ادبیات روس و دیگری آکادمی تاریخ و زبان شناسی . فقط قطعنامه نیکلای اول مسئله را بنفع یک آکادمی با سه شعبه حل کرد. مسئله تاسیس معلومات عالییه بتوسط اولین دانشگاه برطبق نظامنامه ۱۸۰۴ حل شد . مطابق این نظامنامه در ضمن کرسیهای دانشکده تاریخ و زبان شناسی میبایستی یک کرسی السنه شرقی هم وجود داشته باشد . در آنزمان در روسیه مثل مغرب زمین مقصود از السنه شرقی همان زبانهای

تورات و ملل اسلامی بود ولی کمی بعد از آن زبانهای شرق اقصی هم در ردیف تدریس در دانشگاه قرار گرفت. مرکز تدریس دانشگاهی در قسمت خاورشناسی دانشگاه قازان بود و این موضوع در دوره سرپرستی م. ن. موسین - پوشکین (۱۸۲۶-۱۸۴۵) از قوه بفعل آمد. بر طبق نظامنامه دانشگاهی سال ۱۸۳۵ در تمام دانشگاههای روسیه علاوه بر تدریس زبانهای مسلمانان میبایستی تدریس زبان مغولی و زبان کالمیک هم برقرار باشد. این تقاضای مندرجه در نظامنامه را ممکن نشد اجرا کنند، ولی در قازان در دوره همان موسین - پوشکین علاوه بر زبانهای فوق الذکر زبانهای چینی، ازمنی و سانسکریت هم تدریس میشد. تدریس دانشگاهی خاورشناسی مخصوصاً در پتر بورغ بیش از پیش ترقی کرد و در این شهر بسال ۱۸۵۴ فاکولته السنه شرقی تأسیس شد. پروژه‌هایی که در سالهای ۶۰ راجع به تأسیس دانشگاهها در ساراتوف، حاجی طرطان، تفلیس و کریمه طرح شده بود بموقع اجرا گذارده نشد. در ضمن در نظر داشتند که در تفلیس کرسی برای تاریخ خاورزمین مسلمان تأسیس کنند. موفقیت‌های مربوط به تحقیقات در مشرق علاوه بر آکادمی علوم و دانشگاهها مرهون تشکیلاتی است که با مساعدت دولت برای تأسیس يك سلسله جامعه‌های علمی بعمل آمد. از این جامعه‌ها بعضی مثل جامعه امپراطوری جغرافیائی روس (در پتر بورغ) و جامعه امپراطوری دوستداران طبیعیات، انسان‌شناسی و نژادشناسی در مسکو شعبه‌هایی هم در متصرفات آسیائی روس داشتند و از این راه به تشکیل قوای علمی محلی کمک میکردند.

یکی از مسائل علمی که بقرن نوزدهم از قرن گذشته بارث رسید مسئله ارتباط مجمع‌الجزایر ژاپون با سواحل آسیا بود. يك مسئله اقتصادی هم راجع باستقرار روابط تجارتي با ژاپون که اهمیت خاصی برای کمپانی روس و آمریکا داشت مربوط بموضوع فوق‌الذکر بود. تحقیقات راجع بسواحل ژاپون یکی از مقاصد عمده اولین بحرپیمائی دور دنیا بود که از روسیه شروع شد. سروان (بعدها امیرالبحر) کروزن شترن بریاست ابن هیئت اعزامی معین شده بود. در این هیئت برای

مذاکرات دیپلماتی با ژاپونیه‌ها رزانف شرکت داشت که داماد شاخوف و جانشین او درشغل مدیر کمپانی روس و آمریکائی بود. هیئت اعزامی کروزن شترن بمقصد علمی خود رسید و برای اولین بار جاهای مجمع‌الجزایر ژاپون را روشن کرد ولی اقداماتش برای برقراری روابط با ژاپونیه‌ها موفقیت نداشت و حال آنکه روسها برای این مقصد وارد ناگاساکی شدند، همان بندرگاهی که ژاپونیه‌ها نشان داده بودند و نیز از شهادت نامه‌ای که بلاکسمان داده بودند استفاده کردند. از قرار معلوم درامتناع ژاپونیه‌ها از برقراری روابط با روسها تا حدی هلندیها نفوذ داشتند، چه نفع هلندیها در این بود که انحصار خود را حفظ کنند. علاوه بر آن رزانف تقویت لازمه را از کروزن شترن که با او سوء تفاهمات شخصی داشت بدست نیاورد (کروزن شترن هم مثل کاترین دوم عقیده داشت که مسئله استقرار روابط تجارتنی با ژاپون برای روسیه اهمیت زیادی نداشت). رزانف بقدری از لجاجت ژاپونیه‌ها عصبانی شده بود که بدونفر افسر بنام خوستف و داویدوف امر کرد بسواحل ژاپون تاخت و تاز کنند و بعضی دهات ساحلی را غارت نمایند. البته با این اقدام بیشتر ژاپونیه‌ها را برضد روسها عصبانی کرد. رفتار رزانف او را در معرض مسئولیت سنگینی قرار داده بود و او سعی میکرد این مسئولیت را بگردن افسرها بگذارد. نامبرده در راه بازگشت از راه سیبری در کراسنویارسک فوت کرد. خوستف و داویدوف که در سایه خوشبختی از انتقام ژاپونیه‌ها خلاص شده بودند بعدها در پطر بورغ که شبانه از رود نوا میگذشتند بعلت خرابی پلها تلف شدند.

هیئت اعزامی بعدی بژاپون که بسال ۱۸۱۱ اعزام گردید بیش از گذشته‌ها قرین عدم موفقیت شد. گلونین رئیس هیئت بدست ژاپونیه‌ها اسیر شد و فقط در سال ۱۸۱۳ بتوسط معاون خود سروان ریکورد آزادی یافت. ریکورد هم مثل گلونین یادداشتهائی راجع به بحرپیمائی خود بطبع رسانید. یادداشتهای گلونین راجع به «ماجرای اسارت در دست ژاپونیه‌ها» علاوه بر آن بعضی اطلاعاتی هم راجع به کشور و ملت، برخی مدارکی هم برای آموختن زبان ژاپونی داشت.

بحر پیمائی بعدی روسها بدور دنیا که تحت ریاست لیتکه در سال ۱۸۲۹-۱۸۲۶ بعمل آمد تماسی با سواحل ژاپون نداشت و فقط مختص تحقیقات راجع بسواحل منچوری و کامچاتکا و جزایر تنگه بر نیگ بود. فقط هیئت جهانگردی امیرالبحر پوتیاتین که در سال ۱۸۵۳ اعزام گردید (بحر پیمائی این هیئت بطوریکه معلوم است بتوسط گونچارف که در آن شرکت داشت برشته تحریر در آمده) دولت ژاپون را مجبور کرد که با روسیه قرارداد تجارتی منعقد سازد. هیئت موقعی بناگاساکی رسید که دولت ژاپون مجبور بود از سیاست سابق خود منصرف شود و قراردادهائی با ممالک متحده آمریکا و چند دولت اروپائی منعقد سازد. یک چنین قراردادی هم هر چند که عاری از مشکلات نبود امیرالبحر پوتیاتین موفق بانعقاد آن شد. (در ژانویه ۱۸۵۵).

برای کمپانی روس و آمریکا میسر نشد که از این قرارداد منافی بدست آورد. در سال ۱۸۶۵ عملیات کمپانی قطع شد و در سال ۱۸۶۷ روسیه متصرفات آمریکائی خود را بممالک متحده آمریکا فروخت. بطور کلی روابط با ژاپون آن نتایجی را نداشت که ممکن بود با نزدیکی جغرافیائی جزایر ژاپون بروسیه مخصوصاً بعد از الحاق آموور و ناحیه اوسوری بروسیه انتظار داشت. با وجود اینکه روسیه در ژاپون مانند سایر دول نمایندگان سیاسی و قنسولهای داشت و با وجود اینکه در بعضی نقاط مانند خاکودات فقط تنها روسیه قنسولگری دایر کرده بود معیناً تعداد تألیفات روسی راجع بژاپون و ژاپونیهها و زبان و ادبیات و تاریخ آنها فوق العاده ناچیز است. در این قسمت نگارشات علمی روس نمیتوانست هیچگونه مقایسه‌ای با انگلیس داشته باشد. اهمیت آموختن زبان ژاپونی در نظر دولت روس بقدری کم احساس میشد که تقاضای دانشکده زبانهای شرقی راجع به ایجاد کرسی ادبیات ژاپونی که برای اولین بار در سال ۱۸۷۱ مطرح شد فقط در سال ۱۸۹۸ مورد قبول یافت و آنهم بعد از چندین بار امتناع. در واقع امر زبان ژاپونی در ولادیوستک زودتر از پتربورغ تدریس میشد. یکی از ژاپون شناسان ولادیوستک

بنام مندرین اقدام به ترجمهٔ تألیف بزرگ ژاپونی راجع به تاریخ سگونات نمود، تألیفی که بنا بعقیدهٔ متخصص اگر باتمام رسیده بود دورهٔ جدیدی بر توسعهٔ ژاپون‌شناسی اروپائی بوجود می‌آورد. در این زمان تدریس زبان ژاپونی و مطالعه در تاریخ ژاپون بنحوی در لنین گراد و مسکو دایر شده. روزن برك که متأسفانه زود فوت کرد تحقیقات راجع به بودائیگری ژاپون را در ردیف مسائل مخصوص علمی قرار داده بود.

علاوه بر هیئت‌های بحری که بسواحل سیبری میرفتند مادر قرن نوزدهم تعداد معتنا بهی سیاحت و مسافرت می بینیم که بامقاصد علمی از روسیهٔ اروپائی از راه خشکی به سیبری میرفتند. هیئت‌های اعزامی نیمه اول قرن نوزدهم بیشتر بتوسط آکادمی علوم یا با شرکت آن تجهیز میشدند چنانکه در سال ۱۸۳۰ فوس منجم معروف که با هیئت روسی به پکن همراه بود در بین راه تا کیاختا یک سلسله نقاط نجومی در سیبری معین کرد. آکادمی علوم هیئت بزرگی برای تحقیقات در آخرین حدود شمال و شرق سیبری تجهیز کرد. در رأس این هیئت استاد دانشگاه کیف بنام میدندورف قرار داشت که بعدها عضو آکادمی شد.

هیئت میدندورف (۱۸۴۵-۱۸۴۲) تا کنون در بین مسافرت‌های علمی به سیبری که در قرن ۱۹ بعمل آمده مقام اول را حائز میباشد. میدندورف علاوه بر تحقیقات در آن سرزمین از نظر طبیعی و تاریخی توجهی هم راجع به تحقیقات در بارهٔ سکنهٔ او بعمل آورد. نامبرده که از حیث تخصص زبان شناس نبود مدارک زیادی برای آموختن زبان و ادبیات ملی یا کوتها و تونقوسها بعمل آورد. بتلینگ (۱۸۵۱) که عضو آکادمی بود برای تألیف خود دربارهٔ زبان یا کوت از مدارک میدندورف استفاده کرد ولی قسمت مهمی از این مدارک تا با امروز مورد استفاده قرار نگرفته.

نتایج مسافرت میدندورف در اقدامات سیاسی دولت روس نفوذ داشت. میدندورف اهمیت الحاق ناحیهٔ آمور را بروسیه و فقدان دلایلی را که این ناحیه جزو امپراطوری چین میباشد مورد توجه قرار داده بود. مسئلهٔ استرداد آمور بروسیه سالهای اول قرن

نوزدهم از طرف دولت روس مطرح شده بود و همین یکی از مقاصد اعزام سفارت روس به چین بود. در رأس این سفارت کنت گولو کین (۱۸۰۵) قرار داشت ولی این سفارت در این قسمت مثل سایر قسمتها متحمل عدم موفقیت کامل گردید. اقدامات بعدی هم بهمان نحو موفقیت آمیز نبود. در سال ۱۸۳۲ سرهنگ لادیشنسکی از راه دریا تا آلبازین بآمور رفت و پروژه اشغال نظامی سرزمین آمور را تهیه نمود. این پروژه در دست میدندورف بود بعد از هیئتی که با میدندورف رفت این مسئله روشن شد که سرزمین مزبور ممکن بود بدون هیچگونه تصادمی با چین از طرف روسها اشغال شود، زیرا در آنجا نه ساخلوی چین و نه مأمورین چینی وجود نداشتند. الحاق آمور بدین سان صورت گرفت که در سال ۱۸۴۹ به تنگه تاتار و از آنجا هم بمصب آمور یک کشتی روسی تحت ریاست نولسکی (بعدها امیر البحر) وارد شد. نولسکی در آنجا فقط گیلیاکهای وحشی را مشاهده نمود که در حق روسها مساعدت کاملی ابراز داشتند و نولسکی تصمیم گرفت که در آنجا بیرق روس را باهتزاز در آورند. نولسکی این اقدامات را بدون هیچگونه اختیارات رسمی انجام میداد ولی وقتی در پتر بورغ مسئله عواقب این اقدام مطرح شد نیکلای امپراطور وقت اعلام داشت که هر جا یک مرتبه بیرق روس بر افراشته بشود دیگر ممکن نیست آن را پائین آورد. در ۱۸۵۱ در قسمت سفلی آمور پستهای نظامی بنام نیکلایوسکی و ماری اینسکی تأسیس یافت. در سال ۱۸۵۴ موراویف (بعدها کنت) که والی سیبری شرقی بود از توقف ناوگان دریادار پوتیاتین در سواحل سیبری شرقی استفاده کرد تا اینکه از کارخانه شیلکینسکی تا ماری اینسک بحر پیمائی کند و بدینوسیله در واقع امر تمام آن سرزمین را بروسیه ملحق سازد. هر چند که این واقعه فقط در سال ۱۸۵۸ بوسیله انعقاد قرارداد با چین (قرارداد آیگون) تأیید شد همان ساعت پس از الحاق عملی آن سرزمین قبل از اینکه مسئله از راه حقوقی حل شود آکادمی علوم یکی از اعضای خود را که شرنگ نام داشت (۱۸۵۶-۱۸۵۴) برای تحقیقات علمی بدانجا روانه ساخت.

سرحد بین روسیه و چین از سمت منچوری بطور قطعی بوسیله قرارداد پکن

۱۸۶۰ تعیین گردید. علاوه بر ساحل یسار آمور ولایت معروف بنام اوسوری و شعبهٔ یمین آمور و ساحل اقیانوس بروسیه واگذار شد. با داشتن این سرزمین روسیه یکی از بهترین بندرگاههای ساحل اقیانوس کبیر را بدست آورد که در آنجا بسال ۱۸۶۰ ولادیوستک بنا گردید (در سال ۱۸۸۰ بنام شهر اعلام شد). علاوه بر آن در نظر داشتند که نهضت مهاجرتی را از روسیهٔ اروپائی بسوی این سرزمین متوجه سازند. بعد از اولین تجربیاتی در قسمت استعمار که قرین موفقیت نبود والی سیبری شرقی هیئتی را برای تحقیقات مفصل راجع باین سرزمین تجهیز کرد (۱۸۶۹-۱۸۶۷)، در ضمن این مسئله بر عهدهٔ پرژوالسکی واگذار شد. نامبرده بعدها بواسطهٔ مسافرتهای خود بچین غربی شهرت یافت. نتیجهٔ این هیئت تهیهٔ یک شرح بسیار ممتاز و عالی راجع به ناحیهٔ اوسوری بود.

از مسافرتهایی که برای تحقیقات زبان شناسی بسوی سیبری صورت گرفت جالب تر از همه مسافرت کاسترن (۱۸۴۹-۱۸۴۵) دانشمند فنلاندی بود. آنچه مورد توجه خاص نامبرده قرار گرفت لهجه‌های اوستیا کها و سایر اقوام فنلاندی سیبری بود. علاوه بر منافع خالص علمی که در نظر بود مسافرین مزبور را محبت بسوی هم-ملتهای خود که کمتر خوشبخت بودند جلب میکرد در همان حال مشغولیت‌های زبان-شناسی مقاصد وسیعتری در نظر داشتند. تئوری (که هنوز هم کاملاً ترك نشده) مربوط به خانوادهٔ زبانهای «اورال-آلتای» متعلق به کاسترن میباشد. این زبانها بد پنج دسته تقسیم میشوند: ساموید، فنلاندی، ترکی، مغولی و تونقوس. کاسترن در این قسمت تاحدی از ویلهلم شوت دانشمند آلمانی پیروی میکرد. دانشمند نامبرده در همان سال ۱۸۳۶ سعی میکرد قرابت بین منچوریها و مغولها و ترکها، فنلاندیها و «گیپر بوره» یعنی ملل شمالی اقصی را ثابت کند. کاسترن علاوه بر مدارکی که راجع به لهجه‌های فنلاندی بدست آورده بود مدارکی هم برای تحقیقات راجع به سامویدها و اقوام ترك سیبری جمع آوری کرده بود. نامبرده علاوه بر مدارک زبان شناسی خالص سعی میکرد از آثار ادبیات ملی هم مثل روایت‌های حماسی دربارهٔ

تاتارهای معروف به مینوسیتسک نسخه‌هایی تهیه کند. بالاخره نامبرده نوع لهجه ملت کوچکی را که به « اوستیا کهای ینی‌سی » معروف بودند روشن ساخت. معلوم شد که این ملت زبان مخصوصی دارد که هیچگونه قرابتی با لهجه‌های اورال-آلتای ندارد. بعدها درباره اوستیا کهای ینی‌سی یک سلسله تألیفاتی بقلم آنوچین بمیان آمد.

کاسترن تحقیقات خود را مستقلاً و جدا از ادارات علمی روس بعمل می‌آورد ولی طبع مدارکی که او آورده بود یکی از خدمات آکادمی علوم است که این کار را بر عهده یک نفر از اعضای خود بنام شیفر و اگذار کرد. بعدها هم که هیئت‌های علمی بیشتر نه از طرف آکادمی بلکه از طرف جامعه جغرافیائی تجهیز میشد آکادمی غالباً طبع مطالب و مدارک زبان‌شناسی را که هیئت‌های مزبور بدست آورده بودند خود بر عهده می‌گرفت. برای تحقیقات درباره لهجه‌های فنلاندی کارهای محققین روسی اهمیت زیادی نداشت. باین رشته از زبان‌دانی در روسیه خارج از فنلاند کمتر اشتغال می‌ورزیدند (بزبان روسی چند تألیفات راجع به لهجه‌های اقوام فنلاندی اورال وجود دارد). حتی تأسیس کرسی لهجه‌های فنلاندی در دانشگاه قازان تأثیر کمی در موفقیت علم داشت و این کرسی غالباً خالی میماند. دانشمندان فنلاندی بر طبق رویه کاسترن تحقیقات راجع به طایفه فنلاندی را وظیفه ملی خود می‌شمردند، در ضمن تحقیقات خود را شامل سایر گروه‌های خانواده اورال-آلتای قرار میدادند. در همان راه مستشرقینی هم کار میکردند که متعلق به یک قوم متمدن فنلاندی یعنی هنگری بودند. دانشمندان هنگری برای این مقصود با مساعدت آکادمی علوم روس یک سلسله تحقیقاتی در حدود روسیه بعمل آوردند. یکی از این محققین بنام رگولی معاصر کاسترن بود.

در بین تألیفات روسی در قسمت تحقیقات راجع به سیبری تألیف چیخاچف درباره آلتای شرقی مقام خاصی دارد (۱۸۴۵). چیخاچف در سال ۱۸۴۲ از طرف اداره کوهستانی برای تحقیقات درباره ثروت‌های معدنی آلتای اعزام شده بود.

نتیجهٔ مسافرت او تألیفی بزبان فرانسه بود که از بسیاری جهات تألیف گوهبولدت دربارهٔ آسیای وسطی را که دو سال جلوتر منتشر شده بود تکمیل و تصحیح میکرد. کتاب چیخاچف دربارهٔ آلتای مثل تمام عملیات این دانشمند رابطهٔ نزدیکی با نگارشات اروپای غربی تا نگارشات علمی روس دارا بود. تألیفات بعدی چیخاچف که ما باز بسوی آن رو آور خواهیم شد بزبان فرانسه انتشار یافت. نامبرده مطابق وصیت نامه (او در سال ۱۸۹۰ در گذشت) سرمایهٔ مهمی (صد هزار فرانک) برای آکادمی علوم فرانسه باقی گذاشت. کارهای رادلف بیش از همه بتحقیقات دربارهٔ زبان و رسم و آئین زندگی ساکنین آلتای کمک کرد و بعد از آن در تحت نفوذش یک سلسله تألیفات دیگری بوجود آمد. تحقیقات راجع به آلتای بعدی قرین موفقیت گردید که در سال ۱۹۱۲ راهنمایی برای این کشور بوجود آمد و یک شرح نژادشناسی هم جزو آن میباشد.

در فعالیت جامعهٔ جغرافیائی روس که بسال ۱۸۴۵ تأسیس یافت کارهای مربوط به تحقیقات دربارهٔ سیبری یکی از مقامهای عمده را احراز کرده است. در سالهای ۵۰ بتوسط همین جامعه هیئتی برای اعزام به سیبری تحت هدایت شوارتس که منجم بود تشکیل یافت. هیئت مزبور یک سلسله مطالعات نجومی بعمل آورد و مدارک مهمی برای تحقیقات راجع به اوروگرافی و هیدروگرافی (علم آموزش آبهای سطح زمین) چه در خود سیبری و چه در بعضی نقاط مغولستان (قسمت علیای - ینی سی) جمع آوری نمود. بعد از آن بدستور همان جامعه یک سلسله تحقیقاتی در تمام مساحت سیبری از اورال تا کامچاتکا و تا تنگه برینگ بانضمام تمام جزایر اقیانوس شمالی بعمل آمد. در ضمن تحقیقات مزبور علاوه بر توجه بقسمتهای علم جغرافیا مربوط بودند به تحقیقات این ناحیه در قسمت مسائل نژادشناسی و اقتصادی. در ۱۸۵۱ در شهر ایرکوتسک شعبه‌ای از جامعهٔ مزبور افتتاح گردید. بعدها بجای آن شعبه‌هایی برای تحقیقات راجع به قسمتهای جداگانه کشور تأسیس شد: شعبهٔ سیبری غربی با شعبه‌های آلتای (دربارنائول)

سمیپالاتینسک شعبه سیبری شرقی با کراسنویارسک و شعبه پری آمورسک در خاباروسک با شعبه فرعی در ولادیوستک که عنوان «جامعه تحقیقات راجع به ناحیه آمور» دارا بود. علاوه بر آن در این شعبه یک شعبه فرعی بنام چیتینسکی وجود داشت که آنهم شعبه ای بنام تر وایتسکوساوسکو-کیاخیتنسکی برقرار بود. بعدها شعبه یا کوتسکی هم دایر شد. تشکیل شعبه هائی که از طرف جامعه مرکزی در حق آنها مساعدت مالی میشد و آنها هم گزارش فعالیت خود را باو میفرستادند. اینها وسایلی فراهم ساخت که قوای علمی محلی تشکیل گردد و مسائل علمی مورد تحقیق قرار گیرد. علاوه بر آن وسایلی برای یک رشته کارهای ثمر بخش علمی و منجمله تأسیس کتابخانه ها و موزه های محلی فراهم آمد. در بین موزه های فوق الذکر موزه ای که بسال ۱۸۷۷ با دست مارتیانف در شهر مینوسینسک دایر شد مقام برجسته ای دارد. این ناحیه در بین نقاط سیبری شاید بیش از همه در قسمت باستان شناسی جالب باشد. متأسفانه در سیبری مثل سایر قسمتهای امپراطوری روس، بجز پایتختها و شهرهای انگشت شمار دانشگاهی، قوای تمدنی چنان که بود نمیتوانستند زندگی جامعه های علمی محلی را مخصوصاً زندگی کتابخانه ها و موزه های محلی را بر روی بنیاد محکم استوار سازند. شعبه های جامعه جغرافیائی گاهی در امتداد چند سال گزارشهای به پتر بورغ نمیفرستادند و موجودیت خود را با هیچ چیز نمایان نمیساختند. موزه ها بلافاصله بعد از مرگ یا مسافرت مؤسسین خود بحال انحطاط درمیآمدند. اشخاصی پیدا نمیشدند که بتوانند در حفظ کلمکسیونهای موجوده سعی کنند تا چه رسد باینکه در فکر استغناء بعدی موزه باشند. قسمت مهمی از کار کنان علمی محلی از بین اشخاص غیر آزاد بیرون آمدند، مثل تبعیدشدگان سیاسی که آکادمی علوم و جامعه جغرافیائی با شعباتش بطور وسیعی از زحمات آنها استفاده کردند. بتوسط آکادمی علوم غالباً متن هائی و بطور عموم مدارک زبان شناسی بطبع میرسیدند که شامل عده زیادی از ملل تا آخرین حدود شمال شرق آسیا («مدارک مربوط به تحقیقات راجع بزبان چو کوتسکی» تألیف بوگوراز) و تاحوزه آمور («مدارک مربوط به تحقیقات راجع به زبان گیلیاتسک» تألیف شترنبرگ)

بودند، ولی قسمت عمده مدار کی که با آکادمی داده شد هنوز بطبع نرسیده. طبع شاید کتاب زبان شناسی که بیش از همه جامع الاطراف بود بنام « فرهنگ زبان یا کوتسک » تألیف پکارسکی که تدوین آن ۲۵ سال طول کشید (۱۸۸۲ - ۱۹۰۷) و از ۱۹۰۷ تحت طبع است. مدارس عالی علمی در سیبری یعنی دانشگاه تومسک و انستیتوی شرقی در ولادیوستک فقط در اواخر قرن نوزدهم بوجود آمدند. علاوه بر آن فعالیت انستیتوی شرقی از نظر وظایفی که بر عهده اش واگذار شده بود تقریباً بالتمام به تحقیقات درباره نواحی اختصاص داشت که جزو متصرفات چین و ژاپون بودند.

شرایط تحقیقات راجع به سیبری بعد از انقلاب بطور اساسی تغییر یافت. دانشگاه جدیدی در ایر کوتسک بوجود آمد و انستیتوی سابق در ولادیوستک بدانشگاه مبدل گردید. چند جمهوری ملی بوجود آمد که از میان آنها بیش از همه جمهوری یا کوتسک فعالیت پر رونق تمدنی نشان میدهد. بر حسب ابتکار حکومت یا کوتسک مسئله تحقیقات جامع الاطراف راجع بجمهوری یا کوتسک که باید بتوسط هیئت بزرگ آکادمی بعمل آید مطرح گردید. مساعی ملی مثل همیشه باتوجه با آنچه از قدیم مانده بود توأم میگردد. بطوریکه تشکیل جمهوریهای ملی یا ولایات مستقل داخلی موجهاتی برای پیشرفت علم تاریخ فراهم میسازند. در این زمان تصورات حتی بومیان تحصیل کرده راجع بگذشته ولایات خود فوق العاده تاریک است. بهمین علت است که مثلاً ترکهای مینوسین اسم ملی خاگس را اتخاذ کردند (در حقیقت امر این تلفظ غلط ایبرو کلیفهای چینی است که یکوقتی قرقیزهای مقیم ینی سی علیار بدین نام میخواندند) و نیز ساکنین ترکستان شرقی اسم ملی اویگور را برگزیدند (در حقیقت امروز زبان سکنه کنونی این کشور هیچ وجه مشترکی با لهجه اویگورهای قرون وسطی ندارد) که بقایای آنها در چین غربی سمت جنوبی راه بین شهرهای سو - چژو و گان - چژو باقی مانده اند.

فصل هفدهم

تحقیقات راجع باسیای وسطی در قرن نوزدهم . دشتهای قرقیز . جنگها با خوانین . سمیره چیه و کول دژا . تحقیقات راجع به تیانشان . تسلط بر ترکمنها و راه آهن .

تحقیقات راجع به سیبری ارتباط نزدیکی با تحقیقات درباره آسیای وسطی خاصه دشتهای قرقیز دارا میباشد . خط ایرتیش در ردیف خط اورنبورگ مبدأ حرکت يك سلسله سفارتها ، هیئت های علمی و سفرهای جنگی بودند که برای تحقیقات راجع بدشتهای و مطیع ساختن آنها بسلطه روس بعمل میآمدند . در مجله «سیبیرسکی وستنیک» بتوسط سپاسکی در سالهای ۱۸۱۸-۱۸۲۴ بطبع میرسید بعضی اطلاعاتی راجع بمسافرت های گذشته باینکشورها منتشر شده بود .

در نیمه اول قرن نوزدهم توجه دولت غالباً بقسمت غربی دشتهای معطوف بود . در نتیجه اقدامات مأمورین اورنبورگ قرقیزها تدریجاً بیش از سابق تحت اطاعت دولت روس قرار گرفتند . سلطه خان تدریجاً از بین رفت و در سال ۱۸۲۲ قواعد جدیدی راجع باداره قرقیزها تدوین شد . بعد از از بین رفتن سلطه خان دولت سعی میکرد امتیازات «استخوان سفید» یا سلطانها را از بین ببرد و آنها را با توده ملت مخلوط سازد . در این ضمن يك نوع خودمختاری بملت قرقیز اعطا شده بود ، ولی انتخابات میبایستی منحصرأ درهبنای واحدهای ارضی بعمل آید بدون اینکه تقسیمات

قرابتی که ملت بدان عادت کرده بود دخالتی داشته باشد. در جریان تشکیل اداره امور قرقیزها تصمیم گرفته شد که تقسیمات مربوط باصل و نسب برسمیت شناخته نشود و جای آنها را تقسیمات ارضی بگیرد تا بدینوسیله با نقراض رژیم اصل و نسب کمکی شده باشد. چنین بود اصول اساسی سیاست روس نسبت بقرقیزها و بعداً هم نسبت به سایر کوچ نشینانی که تابعیت روس را پذیرفته بودند، ولی تقسیمات ارضی مصنوعی ابداً با شرایط زندگی واقعی مطابقت نداشت. برای ملت در این شرایط مشکل بود که حقوق خود را دانسته و فهمیده بموقع اجرا گذارد و در ضمن میدان وسیعی برای انتریگهای انتخاباتی دایر میشد.

اطاعت قرقیزها بسلطه روس شرط لازمی بود که با بودن آن کاروانها و هیئتهای علمی روس از صحراها بگذرند. کاروان گاوردوسکی که در سال ۱۸۰۳ به بخارا اعزام شده بود مجبور شد بدون نیل بمقصد بعقب برگردد. نتیجه آن آن فقط شرح قسمتی از دشتهای بود. در سال ۱۸۲۵ هیئت بزرگی تحت ریاست سرهنگ برگ تشکیل یافت تا راجع بارتفاعات اوست - اورت بین دریاهای آرال و خزر تحقیقاتی بعمل آورد. گروه نظمیانیکه همراه این هیئت بود عدهاش بقدری زیاد بود که مردم خیمه این هیئت را يك سفر جنگی بر ضد خیمه تلقی کردند. سفر حقیقی که در زمستان ۱۸۴۰ - ۱۸۳۹ بتوسط پرسکی بعمل آمد با عدم موفقیت خاتمه یافت. عدهای که همراه او بود بعزت برفهای سنگین مجبور شد با دادن تلفات زیاد بعقب برگردد. در سال ۱۸۴۶ - ۱۸۴۲ دشتهای مزبور از نظر نقشه برداری (با تعیین نقاط نجومی) بتوسط لم مورد تحقیقات و نقشه برداری گرفت. نتیجه تمام تحقیقات گذشته کتابی بود بقلم اوشین، شرح عنبرهها و دشتهای قرقیز - کایساتسک (۱۸۳۲ - سه قسمت) و تالیف ده چاک یا کمین بنام بنام «دشتهای قرقیز - کایساتسک و ساکنین آنها» (۱۸۴۵).

قبل از ۱۸۴۰ يك سلسله استحکاماتی که روسیه در سایه آنها خود را از دشتهای حفظ میکرد اهمیتش برقرار بود. دشتهای بچهار خط تقسیم شده بودند: اورال،

اورنبورگ، ایشیم و ایرتیش. استحکامات از گوریف شروع میشد که در نزدیکی محلی قرار داشت که اورال (یا ئیک) به بحر خزر میریزد. این استحکامات رو بشمال میرفت تا اورالسک از آنجا به مشرق تا اورسک از اورسک به شمال تا پتر و پاولوسکی از آنجا به مشرق تا امسک از امسک بجنوب شرق رو به سمت بالا به ایرتیش تا بوختارمینسکی. در سال ۱۸۳۵ از اورسک خط جدیدی به سوی شمال شرق رو به جریان سفای اوئی کشیده شد در سال ۱۸۳۶ در امتداد خط مزبور شروع باحداث خندق و خاکریز کردند ولی بعداً این تصمیم را ترك گفتند.

فقط در سال ۱۸۴۷ مقصودی انجام گرفت که آنرا کیریلوف در سال ۱۷۳۴ در نظر گرفته بود. مقصود بنای ساختمان مستحکمی در قسمت سفای سیحون بود تا بر اثر آن «بیرق روس در دریای آرال اعلام گردید». در این سال در سیحون سنگر مستحکمی بنام رائیمسکی ساخته شد که در سال ۱۸۵۱ اسم آنرا تغییر دادند و آزالسکی گذاشتند و در سال ۱۸۵۵ در ۶۰ ورستی دریا از بین بردند. کشتیهای «نیکلای» و «کنستانتین» را بشکل قسمتهای جدا از هم از آنجا به اورنبورگ آوردند. بر اثر این قضیه ناخدا بو تا کف و ستوان سوم یوسپاف اولین تحقیقات مفصل را درباره دریای آرال بعمل آوردند (۱۸۵۰ - ۱۸۴۸) و در سایه این کار نه تنها دانش روسها بلکه دانش اروپای غربی هم برای اولین بار اطلاعات صحیح و مفصلی راجع باین حوزه بدست آورد. از کارهایی که مربوط به سالهای ۴۰ است یکی هم کار ایوانین در شرح بحر خزر میباشد. ادامه دهنده این کاریکی ایواشنیتسف (۱۸۵۶) و دیگری پوشین (۱۸۷۴) بودند. در سایه تمام این کارها امروزه بحر خزر از تمام دریاهاى روس دریائی بشمار میآید که بیش از همه مورد تحقیقات مفصل واقع شده. در بحر آرال بحریه‌ای تأسیس یافت که اقامتگاه آن قلعه نمره يك در سیحون بود که بسال ۱۸۵۳ ساخته شد و بعد در ۱۸۶۷ تغییر اسم داد و به شهر کازالینسک موسوم گردید. از قلعه آرال که درش را بسته بودند ساخلوی در سال ۱۸۵۵ بشهر مزبور انتقال یافت. بحریه در سال ۱۸۸۳ منحل گردید.

در همان سال (۱۸۴۷) که خط اورنبورگ بعلت تأسیس محل مستحکمی در سیحون اهمیت سابق خود را از لحاظ خط سرحدی از دست داد خط ایرتیش هم بجلو رفت یعنی از سیمپالاتینسک بطرف جنوب با ایجاد ایستگاههای سرگیوپلسکی و کوپالسکی (بعدها شهرهای سرگیوپول و کپال) در ناحیه سمیره چینسکی در حوزه دریایچه بالخاش پیشرفت نمود. در جریان تشکیل دادن خط های جدید و ایجاد قرارگاههای قزاقی غالباً حقوق ارضی سکنه محلی بطور فاحشی نابود میشد. بملاحظه حرکت دستجات روسی از ایرتیش بسمیره چیه اقداماتی هم جریان داشت که با مأمورین چینی که در کولجه قراردادی راجع به تجارت سرحدی منعقدشود. در همان سال ۱۸۱۱ برای انجام این مقصود از سیمپالاتینسک مترجمی بنام پوتیمتسف بر ساحل رود ایلی اعزام شده بود. در سال ۱۸۵۱ کوالوسکی و مهندس ولانگالی به کولجه رفته بودند این دفعه در نتیجه مذاکرات قرارداد کولجه منعقد گردید. بموجب این قرارداد مسئله روابط تجارتنی سرحدی بین روسها و چینی ها در محل مزبور حل شده بود. شهرهای کولجه و چوگوچاک بروی تجارت روس باز شده بود.

بعد از بنای اولین قلعه روسی در سیحون یک سلسله عملیات جنگی برضد خان نشینی خجند بعمل آمد. خان نشینیهای آسیای وسطی در قرن نوزدهم دیگر در آن وضعیتی نبودند که پروژه کیریلوف در «انتخاب ایالات از هم پاشیده بخارا و سمرقند» بوجود آورده بود. در بخارا و خیوه سلسلههای جدیدی پیدا شدند که از نو موفق گردیدند در آنجا سلطه دولتی محکمتری برقرار کنند. در همان حال در آخرین حدود شرقی متصرفات ازبکها و در دامنه فرغانه شاهزادگان «بیگها» محلی ازبک لقب خان را برای خود انتخاب کردند و آغاز خان نشینی جدیدی را که پایتخت آن شهر خجند شد بنا نهادند. اولین کسی از بیگهای خجند که لقب خانی را پذیرفت علیمخان بود که موفق شم علاوه بردامنه فرغانه تاشکند را هم مطیع سلطه خود سازد. در عهد عمرخان (بسال ۱۸۲۲ در گذشت) که جانشین وی بود

شهر ترکستان و تقریباً تمام جریان سیحون تا دریای آرال ملحق شدند. در عهد محمدعلیخان (۱۸۴۳ - ۱۸۲۲) خجندیها یک سلسله آبادی و استحکاماتی در امتداد نشیب شمالی سلسله جبال آلكساندروسك بين رودهای تالاس و چو بنا نهادند. رؤسای این قلعه‌ها از سکنه کوچ نشین دشتهای مجاور و قره قرینها و قرین کایسا که مالیات می گرفتند. بدین طریق روسها در اداره پیشروی خود چه در سیحون و چه در سمیره چیه مجبور بودند با خجندیها مصادف شوند. مصالحه دعاوی روسها و خجندیها نسبت بدشتهای قرین غیر ممکن بود. دولت روس ناچار بود یکی از دوراه را انتخاب کند: یا از تسلط بردشتهای بکلی منصرف شود و یا خجندیها را از آنجا بیرون براند. در ابتدای کار در نظر نبود که ولایات متمدن حوزه دریای آرال بر روسیه ملحق شوند. در یادداشتی که سال ۱۸۶۴ تمام دول بزرگ فرستاده شد وزیر وقت شاهزاده گورچاکف فقط درباره استقرار یک سرحد دولتی محکم و امن از لحاظ یگانه مقصود عملیات نظامی سخن میگفت. برای این مقصود لازم میسر شدند کوچ نشینانی را که ممکن نبود با آنها هیچگونه قرارداد محکمی منعقد شود مطیع روسیه سازند و حدود متصرفات روس را تا نزدیکترین دول متمدن توسعه دهند و بنظر میرسد که ممکن است با دول مزبور روابط حسنه همجواری برقرار شود. در حقیقت امر نتیجه قایع بنحو دیگری عاید شد و این وضع تا حدی از شهرت طلبی بعضی ژنرالهای روس پیش آمد، ژنرالهایی که برخلاف دستورهای دریافتی رفتار میکردند و نیز اختلافات سیاسی که در خان نشینی خجند جریان داشت در این امر بی تأثیر نبود. با بودن این اختلافات الحاق آن سرزمین بر روسیه یگانه پایان ممکن الوقوع بنظر میرسد. اختلافات همانطوریکه در سایر خان نشینها هم دیده میشد در نتیجه مبارزه بین تخت سلطنت و اشراف از يك تولید میگشت. در ضمن باید گفت که روحانیون هم طرفدار اشراف بودند. خانها در مبارزه با اشراف تا حدی از توده‌های ملی استفاده میکردند و تا حدی هم از دستجات مسلمی که از سایر کوچ نشینان و کوهستانیان بوجود آمده بود. با این شرایط مبارزه بین عناصر سکنه که دشمن هم بودند گاهی مخصوصاً در

خان نشینی خجند وضعی بخود میگرفت که خود خانها فقط اشخاص دست نشانده‌ای در دست پیشوایان فرقه‌های متخاصم بودند . خان نشینی خجند علاوه بر تحمل اختلافات داخلی از طرف عسا کر امیر بخاراهم مورد هجوم قرار میگرفت و امیر بخارا از این نفاقها و دو دستگیها برای مقاصد خود استفاده میکرد . علاوه بر اغتشاشات سیاسی که عملیات عسا کر روس را تسهیل میکرد روسها از مزایای دیسیپلین نظامی و تجهیزات و اسلحه بهتر هم استفاده میکردند. مردم آسیای وسطی نه در دشت و صحرا و نه در پشت دیوارهای گلی خود نمیتوانستند مقاومت جدی در مقابل روسها از خود نشان دهند، حتی دستجات محدود میتوانستند بر توددهای انبوه غلبه کنند و در این مبارزه متحمل تلفات ناچیزی بشوند.

آنچه که بیش از همه برای روسها گران تمام شد موفقیت اول آنها بود یعنی تسخیر قلعه آق مسجد در سیحون (۱۸۵۳) . این قلعه را بنا بگفته روسها مردم خجند در اراضی روس ساخته بودند . عسا کر روس تحت ریاست بلارامبرگ بدون موفقیت در سال ۱۸۵۲ حمله میکردند. فقط در سال ۱۸۵۳ این قلعه را پروسکی مسخر کرد و قلعه با اسم او نامیده شد (قلعه پروسکی که اکنون شهر پروسک است) . روسها که هنوز دشمن خود را نمیشناختند قلعه را مورد محاصره صحیح قرار دادند و بر اثر آن بالنسبه تلفات سنگینی متحمل شدند. بعدها که بعد از شکاف اول کار بحمله میرسید تسخیر قلعه‌ها بمراتب ارزان تر تمام میشد . عسا کر روس مقارن تسخیر آق مسجد در ناحیه سمیره چیه هم از رود ایللی گذشتند. در سال ۱۸۵۴ قلعه ورنویه (بعدها شهر ورنی که بعد از انقلاب بشکل ناجوری به آلمان - آتا تغییر اسم داد اسم حقیقی و بومی آنجا آلماتی بود) بنا گردید . با این عملیات جریان بعدی فتوحات معین شد. لازم دانستند که بجای خطوط سابق اورنبورگ و ایرتیش يك خط سرتاسری استحکامات بسمت جنوب از دشته‌ها و از سیحون تا ایللی بوجود آورند . برای اینکار لازم بود که دسته اورنبورگ بادسته سبیری بهم پیوندند . در سال ۱۸۶۰ از هر دو طرف نهضتهائی آغاز شد. در سمیره چیه خجندیها در محل معروف به اوزون - آقاج

شکست خوردند . چندی جلوتر از آن استحکامات وادی رود چو از بین رفتند . در سیحون ، بعد از سقوط چند قلعه کوچک . شهر ترکستان هم بسال ۱۸۶۴ از طرف فرمانده دسته قشون اورنبورگ بنام وریو کین تسخیر شد . در همان موقع چرنیایف رئیس دسته قشونی سیبری اولیه - آتا را تسخیر کرد . این دو دسته قشون در نزدیکی شهر چیمکنت (بعدها تغییر اسم یافت و به چرنیایف موسوم شد) بهم رسیدند . شهر چیمکنت در همان سال مسخر شد و بعد از آن چرنیایف بریاست تمام قوای نظامی که در آسیای وسطی مشغول فعالیت بودند منصوب گردید .

با تسخیر چیمکنت مقصودی حاصل شد که در بخشنامه شاهزاده گورچاکوف ذکر شده بود ، ولی عساکر روس در این مرحله توقف نکردند . چرنیایف در همان سال اقدامات بی نتیجه ای برای تصرف شهر بزرگ تاشکند بعمل آورد و در سال بعد این اقدامات را با موفقیت کامل تجدید نمود . در سال ۱۸۶۶ جنگ با خان نشینی خجند پایان یافته محسوب میشد ، هر چند که در این مدت روسها شهر خجند را هم که جزو خان نشینی مزبور بود متصرف شدند . خان خجند از تمام متصرفات خود فقط دامنه فرغانه را حفظ کرد . در حقیقت امر او در این ولایت هم فقط بعنوان مطیع روسیه حکومت میکرد ، هر چند که حتی قرارداد ۱۸۶۸ را جمع به بستگی خان نشینی مزبور بر روسیه ذکر نشده بود .

در همان سال ۱۸۶۶ رومانوسکی جانشین چرنیایف شد . قبل از انتصاب او عملیات نظامی بر علیه خان نشینی بخارا شروع شده بود . در ایام جنگ با خجند بود که چرنیایف سعی میکرد از روابط خصمانه بین خان خجند و امیر بخارا استفاده بکند و برای این مقصود با امیر پیشنهاد کرد که قسمت جنوبی خان نشینی مزبور را اشغال کند ، در حالیکه روسها شمالی آن را اشغال خواهند کرد . امیر که زمان کوتاهی قبل از آن موفق شد برای مدت کمی خجند را تصرف کند تمام این خان نشینی را متعلق بخود می شمرد . حتی در تاشکند زمانیکه حمله روسها جریان داشت يك بیگ بخارائی ریاست میکرد . پس از تصرف تاشکند متصرفات روس بلا واسطه با متصرفات

امیر تماس پیدا کردند . در آن زمان شهر جیزرك متعلق بامیر بود . لازم بود که مسئله سرحد و روابط تجارتي بين دو دولت حل شود ، ولی بعلت دعاوی امیر این مسائل ممکن نبود بدون مبارزه مسلحانه حل و تسویه شود . این مسئله که آیا کدام شهرها متعلق بامیر بخارا و کدام به خان خجند میباشد برای خود روسها روشن نبود و بهمین علت است که قطع رابطه با امیر بیش از همه بعلت تصرف خجند بدست روسها بود . خجند بخان خجند تعلق داشت و قبل از آن روابط مسالمت آمیزی فیما بین برقرار شده بود ، هر چند که انعقاد قطعی قرارداد صلح فقط در سال ۱۸۶۸ بعمل آمد . در ۱۸۶۶ رومانوسکی موفق شد که عساکر بخارا را شکست دهد و شهرهای جیزرك و اورا - تیوبه را که متعلق بامیر بود تصرف کند .

در سال ۱۸۶۷ از ولایات آسیای وسطی که تسخیر شده بود والیگری مخصوصی تشکیل یافت که به يك اندازه از اورنبورگ و از سیبری مستقل بود و شهر عمده آنهم تاشکند بود . فون - کائوفمان که بسمت اولین والی معین شد رسماً این سرزمین را در مدت ۱۵ سال اداره میکرد (۱۸۸۲-۱۸۶۷) ، در حقیقت امر سیزده سال و پنج ماه بود (زیرا از ماه مارس ۱۸۸۱ که دچار سکنه شد و دیگر بهوش نیامد) قبل از هر چیزی لازم بود که جنگ با بخارا را پایان برساند ، و این مقصود در ۱۸۶۸ انجام گرفت . امیر مجبور بود غرامت جنگی بپردازد و قسمتی از متصرفات خود را در جریان علیای زرافشان با شهر سمرقند بروسیه واگذار کند . بعد از سال ۱۸۶۸ سرحدات روسیه از سمت بخارا دیگر مورد تغییراتی قرار نگرفت . قسمتی از محلی را که امیر واگذار کرده بود ناچار شدند با اسلحه تصرف کنند . مقصود ولایت کوهستانی در قسمت علیای زرافشان میباشد که در آنجا سکنه محلی در حقیقت امر از بخارا بکلی جدا و مستقل بودند . عساکر روس بر علیه بعضی از بیگهای دیگر هم عملیات داشتند ، مقصود بیگهایی است که سلطه امیر را قبول نداشتند ولی شهرهایی که آنها به تصرف در آوردند بمتصرفات بخارا ملحق شد . همین مقدرات بعدها شامل ولایات قسمت علیای آمودریا گردید (دروازی روشن شو گمان) که مطابق قرارداد سرحدی پامیر

که در ۱۸۹۵ بعد از مذاکرات بین روسیه و انگلیس از افغانستان جدا شده بود روابط آن خان نشینی با روسیه در «قرارداد دوستی» ۱۸۷۳ معین شده بود. با تأسیس آژانس سیاسی روس در بخارا (۱۸۸۶) بستگی خان نشینی مزبور نسبت بر روسیه بطور واضحتری روشن شد، ولی در مقابل آن امیر نسبت به والیگری ترکستان استقلال بیشتری یافت. بین آژانس سیاسی مقیم بخارا و اداره والیگری تاشکند دائماً اصطکاک اداری جریان داشت. سیادت روسیه در خان نشینی بیشتر در نتیجه احداث راه آهن تأمین شده بود راه مزبور از حدود خان نشینی میگذشت. در سال ۱۸۹۴ هم روسها يك خط گمرکی در آمودریا یعنی در طول سرحد جنوبی آن (با افغانستان) بوجود آوردند و در بعضی نقاط این خط (گذرگاه کرکی خرابدهای شهر ترمذ و پست شوگنان) استحکاماتی با ساخلوهای روسی و رابطه کشتیرانی بسوی علیای ترمذ بوجود آوردند. دولت بخارا با وجودیکه تحت الحمایه روس شده بود رسم و آئین قرون وسطائی خود را هم حفظ کرده بود. نه برای جلوگیری از خودسری امیر و مستخدمین دولتی و نه برای برقراری بودجه صحیح دولتی هیچ کاری انجام نگرفته بود. علاوه بر آن مأمورین روس از سخاوتهای امیر باستثنای معدودی صرف نظر نمیکردند. همانطوریکه من در سال ۱۹۱۲ نوشته‌ام نمیتوان انکار کرد که سیاست روس ممکن بود عواقب نامساعدی هم برای رفاه ملت و هم برای حیثیت روسیه در آسیای میانه داشته باشد.

با انقلاب ۱۹۲۰ جمهوری شوروی بخارا بوجود آمد. بخارا هم مثل تمام ترکستان ناچار بود دوره حد اکثر خرابی را تحمل کند و تازه در این زمان شروع کرده است که با تانی آن خرابی را جبران نماید.

مقارن عملیات جنگی که بر علیه خان نشینها جریان داشت روسها هم ساحل شرقی بحر خزر را که از خان نشینها بامساحت دشتی جدا شده بود اشغال میکردند. دسته‌های نظامیان روسی يك قسمت از حاجی طرخان و قسمت دیگر از قفقاز بمحل مزبور اعزام میشدند. بعد از استقرار سلطه روس در این سرزمین ناحیه ماوراء خزر

تا مدت مدیدی تحت اداره مأمورین قفقاز بود و فقط در این اواخر از حیث اداری بناحیه ترکستان ملحق گردید .

در سال ۱۸۳۹ در ساحل شبه جزیره منقشلاق قلعه نوو - پتروسک که بعدها در سال ۱۸۵۹ بقلعه آلکساندروسکی تغییر اسم یافت بنا گردید . در سال ۱۸۶۹ با بنای کراسنودسک نقشه پتر کبیر ، که عبارت از ساختمان يك قلعه در ساحل خلیج بالخان و نزدیکی مصب قدیمی آمودریا بود ، انجام گرفت . ترکمنهایی که در اینجا زندگی میکردند در حقیقت امر هم نسبت بحکومت خیوه و هم حکومت ایران بکلی مستقل بودند . با اینحال حکومت شاه ایران بنای کراسنودسک را نقض حقوق خود میشمرد .

با این رویدادها و قایع کائوفمان والی آن روز با موفقیتی بیش از موفقیتی که پروسکی در سال ۱۸۳۹ بدست آورد میتوانست نهضتی بر علیه خان خیوه ایجاد کند . خان مزبور کمافی السابق از آزاد کردن اسرای روس امتناع میورزید و دستجات نظامی کمافی السابق بدشتهای قرقیز و نقاطی که ملحق بروسیه بشمار میآمدند اعزام مینمود . خیوه ایها میگفتند که سرحد بین این خان نشینی و روسیه همان سیحون میباشد . روسها هم ساحل یمینی و هم ساحل یساری رود را جزو متصرفات خود میشمردند . مسئله مشکلترا این بود که سرحد در محلی بین دریای آرال و بحر خزر تعیین شود .

در ۱۸۷۳ از چهار سمت دستجات نظامی روس بر علیه خان خیوه اعزام گردید بدین شرح : از اورنبورگ (تحت ریاست وریو کین) ، از تاشکند (در رأس این عده خود کائوفمان قرار داشت) ، از منقشلاق و از کراسنودسک . از دستجات مزبور سد دسته اولی (چهارمی) نتوانست از عهده مشکلات حرکت از میان دشتهای شنزار بر آید و مجبور بمراجعت گردید) بمقصود رسیدند و بعد از مقاومت ناچیزی قلمرو خان را اشغال کردند . در ضمن انعقاد قرارداد خان خیوه مجبور بود بستگی خود را بروسیه بشکل قطعی تر از آنچه خانهای بخارا و خجند ابراز داشته بودند اقرار

کند . بر طبق ماده اول قرارداد خان خود را « نو کر مطیع امپراطور کل روسیه » معرفی کرد ، قسمتی از قلمرو خان در سمت شرقی از آمودریا مستقیماً بمتصرفات روس ملحق شد . در اینجا شهر پترو - آلكساندرسك (اكنون تورت كول) بنا گردید و در آنجا بود که روابط بین خان و مأمورین روس بدون اینکه در خود خیره نمایندگی دایر شود تمرکز یافت .

با این ترتیب خانهای بخارا و خیره موجودیت خود را حفظ کردند، هر چند که کاملاً بروسیه وابستگی پیدا کردند . در قلمرو خان خجند بسال ۱۸۷۵ دوباره اغتشاشاتی بوقوع پیوست که با شورش برعلیه روسها ارتباط داشت . پس از خاموش کردن شورش و اشغال شهرهای قلمرو خان بتوسط عسا کر روس بموجودیت این خان نشینی در سال ۱۸۷۶ پایان داده شد و در ولایت فرغانه اداره امور بدست روسها افتاد .

روسیه با الحاق سمیره چیه ولایتی بدست آورد که در قرن هیجدهم دولت چین مدعی آن بود . برای تأمین ولایاتیکه تازه بدست آمده بود لازم بود که قراردادی با چین منعقد شود و سرحد بین روسیه و امپراطوری چین معین گردد . این مقصود با قرارداد چو گوچاک ۱۸۶۴ حاصل شد . مقارن این زمان در ایالت ایلی ، مثل ترکستان شرقی ، مسلمانها شورش خونینی برعلیه چینیها بعمل آوردند . حکمروائی چینیها نابود شد و دولتهای جدید مسلمان بوجود آمد . یکی از این کشورها که دولت کولجین باشد بسال ۱۸۷۱ بعزت سوءتفاهمات سرحدی از طرف عسا کر روس اشغال شد . در ضمن دولت روس اعلام کرد که حقوق دولت چین را نسبت باین ولایت انکار نمیکند و بمحض اینکه چین قادر بحفظ نظم و ترتیب در آنجا باشد آن ولایت را بچین مسترد خواهد داشت . ناحیه کولجین تا سال ۱۸۸۲ تحت حکمروائی و اداره روسها بود . در آنموقع چینیها موفق شدند بشورش مسلمانها در ترکستان شرقی خاتمه بدهند . عسا کر چین به سرحدات ولایتی رسیدند که تحت اشغال روسها بود و دولت چین تقاضا داشت وعدهای را که در سال ۱۸۷۱ داده اند انجام دهند .

پس از بعضی شك و تردیدها بالاخره قرارداد پطر بورغ منعقد گردید (در سال ۱۸۸۱). مطابق این قرارداد کولجه بچین مسترد شد و از نو سرحدی بین دو کشور برقرار گردید. در ضمن قسمت کوچکی از کولجه سلطنت نشین بتصرف روسیه درآمد. استرداد بقیه این ولایت بچین در سال ۱۸۸۲ انجام گرفت.

پس از تسخیر قلعه‌های خجندی در سمیره‌چیه و سیحون انجام تحقیقات از طرف روسها درباره دشتهای قرقیز دیگر با موانعی روبرو نمیشد. در سال ۱۸۶۵ يك تالیف آماری بزرگ بنام «دشت قرقیز در اداره اورنبورگ» بقلم می‌یر انتشار یافت و نیز مسافرت واس. واس. رادلف که ترك شناس بود و بعد هم جزو آکادمی گردید منسوب بسالهای ۶۰ میباشد. نامبرده مدارك زیادی در قسمت ادبیات ملی قرقیز، کایساکها و قره قرقیزها و سایر ملل ترك جمع آوری کرد. آنها را بتوسط شیفر که عضو آکادمی بود تقدیم آکادمی نمود که اصل آن بزبان آلمانی بطبع رسید. موفقیت‌های بعدی ترك شناسی از لحاظ يك دانش مبنی بر مدارك فوق و تحقیقات زبان شناسی رادلف میباشد. در همانحال گزارش مسافرت رادلف که آنهم بزبان آلمانی بطبع رسید تا حد زیادی بر معلومات در قسمت نژاد شناسی ترکهای آسیای وسطی افزود. از تمام ملل ترك نژاد آنچه که بخصوص توجه محققین را بخود جلب میکرد از حیث کثرت و وسعت خاکی که در اشغال آنها بود قرقیز - کایساکها بودند. درباره این ملت نگارشات زیادی بزبان روسی موجود است که بصورت انتشارات مختلف متناوب انجام گرفته. اورنبورگ بعد از تشکیل والیگری ترکستان و دشتهای (که بسال ۱۸۸۲ دایر شد) اهمیت اداره سابق خود را از دست داد. ولی در سایه فعالیت کمیسیون علمی بایگانی و «نشریات» آن که بطبع میرسید بعدها هم تا حدی کارهای مربوط به تحقیقات راجع بدشتهای قرقیز و مخصوصا گذشته آنها که در آن باره در آرشیو اورنبورگ ظاهراً مدارك زیادی موجود است که هنوز بطبع نرسیده در اورنبورگ تمرکز داشت. نشریه «تالیفات جامعه تحقیقات راجع به ولایت قرقیز» که اکنون در اورنبورگ یعنی مرکز جمهوری شوروی قرقیز بطبع

میرسد دارای اهمیت میباشد .

علاوه بر مسائل نژادشناسی و زبان شناسی روسها موفق شدند یکی از مسائل جغرافیای فیزیکی آسیای وسطی را حل کنند . این موضوع تا آنزمان برای دانشمندان اروپای غربی فقط موضوع حدسیات و فرضیات بود ، مخصوصاً مسئله سیستمهای کوهستانی آسیای وسطی و خاصه مهمترین آنها که بنام چینی تیان - شان (« کوههای آسمانی ») . در سایه يك سلسله اقدامات نجومی و زمین شناسی و نقشه - برداری و غیره وضع سلسله جبال تیان - شان کاملاً روشن شد . در ضمن بی اساس بودن فرضیه گومبولت راجع به نوع آتش فشانی سلسله مزبور ثابت شد . تحقیقات راجع به تیان - شان یکی از مهمترین خدمات دانشمندان روس شناخته شده که در امر تحقیقات راجع بکرة زمین انجام داده اند . نمایندگان دانش روسی مخصوصاً کارکنان جامعه جغرافیائی باین موضوع چنان اهمیتی میدادند که برای این مقصود هیئت هائی با علم بخطر جانی محققین اعزام میشدند و این هیئت ها بلافاصله پس از اولین موفقیت های سلاح روسی قبل از ساکت کردن تمام ولایت اعزام میشدند . در همان سال ۱۸۵۷-۱۸۵۶ بود که سمیونف برای اولین بار از سمیره چیه گذشت و به تیان - شان رسید . در سال ۱۸۵۹ سروان گلوبف بگرداگرد دریاچه ایسک - کول مسافرت نمود . در سال ۱۸۶۱ يك افسر توپخانه بنام ونیو کف شرح متصرفات جدید روس را تحت عنوان « مختصری راجع به ناحیه رائیلیسک » تألیف نمود . برای تحقیقات راجع به تیان - شان و ارتفاعات پامیر ، که در آنجا سرحدات متصرفات روسی و چینی و انگلیس و هندی بهم میرسند ، بیش از همه تألیفات سورتسف کمک کرد . مسافرت های عمده او مربوط به سالهای ۱۸۶۷ - ۱۸۶۴ میباشد ، ولی سیاحت های اولیه او سالها جلوتر صورت گرفت . نامبرده در سال ۱۸۵۸ در جریان یکی از این سیاحت ها بدست خجندیها اسیر شد و يك ماه در اسارت بسر برد .

پس از تشکیل والیگری ترکستان مردی بنام بارون کائول بارس در سال ۱۸۶۹ برای تحقیقات راجع به تیان - شان مسافرت نمود . در همان سال تحقیقات

فادچنکو شروع شد. نامبرده پس از تحقیقات راجع به قسمت علیای زرافشان در سال ۱۸۷۱ عملیات خود را بحدود خان نشینی خجند انتقال داد. مشارالیه پس از تحقیقات راجع به محلیکه بین وادی فرغانه و ارتفاعات پامیر واقع است سلسله جبال برفی آلائی و زا آلائی را با وادی آلائی که بین آنها واقع است کشف کرد. فادچنکو بسال ۱۸۷۴ در حینی که از ارتفاعات یخچالهای سوئیس بالا میرفت تلف شد و توفیق نیافت تألیفات خود را تدوین نماید و تألیفاتش بعد از مرگ وی انتشار یافت. کارهای مربوط به تحقیقات راجع باین ناحیه با مساعدت کامل از طرف والی آنجا کائوفمان استقبال میشد و گاهی هم بر حسب ابتکار او بعمل میآمد. در این قسمت از فعالیت کائوفمان، ما با شرح مبسوطی روبرو میشویم و توقف میکنیم: ما می بینیم که خدمات اولین والی ترکستان در این قسمت چقدر بزرگ بوده و بعد از او بطور کلی شهرت « سازنده ناحیه ترکستان » استحکام یافت، هر چند که بعضی از مسائلی که برای این ناحیه اهمیت حیاتی داشتند فقط بعد از مرگ او حل و تسویه شدند. از جمله این مسائل قبل از همه مسئله راههای ارتباط بین ترکستان و ولایات اصلی روس قرار داشت. بعد از مرگ کائوفمان یگانه راهی که ترکستان را با روسیه اروپائی متصل میکرد همان راه پستی اورنبورگ بود. در سالهای بعد یعنی در زمان والیگری چرنیایف (۱۸۸۴ - ۱۸۸۲) این بحث پیش آمد که آیا راه آهن را به ترکستان از اورنبورگ بکشند یا از ساحل دریای خزر، به عبارت واضحتر از خلیج بالخان. مسئله بنفع شق دوم حل شد و علت آنهم تاحدی مربوط به پروژه قدیمی بود که رود آمودریا را دوباره بسوی بحر خزر بجریان بیاندازد. طرفدار جدی این پروژه که بعدها غیر واقعی شناخته شد چرنیایف بود. علاوه بر آن در عملیات کائوفمان البته نواقصی وجود داشت که به جریان عمومی مملکت روس آن زمان ارتباط داشت. کائوفمان همانطوریکه در لیتوا انجام داده بود در ترکستان هم مسئله را بشکل مقدمات تدریجی ارتباط این ناحیه با بقیه روسیه میشمرد. تمدن مسلمانان در نظر او محکوم ب فنا بود و بعقیده او برای این منظور

کافی بود که آنرا بحال خود گذارد. زندگانی بزودی این عقیده را تکذیب کرد. تاتارهای ولگا زمینه برای تشکیل مدرسه مسلمانان بر طبق روح تقاضاهای آن زمان بوجود آوردند، ولی بدون اینکه اصول ملی و مذهبی را از دست بدهند. در این زمان با تأسیس جمهوری ترکستان زمینه برای احیای ملیت در زمینه وسیعتری بوجود آمده.

احداث راه آهن فقط بعد از تسلط کامل بر ترکمنها مقدور بود، ترکمن-هائیکه کشور را بین دریای خزر از ساحل آمودریا اشغال کرده بودند و تا اوایل سالهای هشتادم استقلال خود را حفظ کرده بودند. جنگ با ترکمنها که در سال ۱۸۷۹ شروع شد تا با امروز آخرین اقدام مهم جنگی روسیه در آسیای وسطی میباشد. ترکمنهای کوچ نشین به مراتب کمتر از ازبکها دارای تشکیلات دولتی بودند و بدتر از آنها تسلیحات داشتند. آنها هیچ توپخانه نداشتند. در کشور آنها نه شهرهائی وجود داشت و نه قلعه‌های دائمی، تنها استحکامات موقتی وجود داشت که تکیه گاه مردم در هجوم دشمن بود و مردم آنها را بعد از رفع خطر تخلیه میکردند. با اینحال عساکر روس در کشور ترکمنها با مقاومتی سخت‌تر از آنچه در سایر قسمتهای آسیای میانه روبرو میشدند مواجه گردیدند. اولین جنگ (۱۸۷۹) بکلی با عدم موفقیت پایان یافت. در سال بعد بهترین ژنرال روس بنام سکوبلف بر علیه ترکمنها اعزام شد و مشارالیه بعد از محاصره صحیح با دادن تلفات زیاد موفق شد قلعه محکم و عمده ترکمنها را که گوک تپه نام داشت مسخر کند. در موقع محاصره روسها يك عده نظامی را در حین حمله غیرمنتظره ترکمنها با يك بیرق و دو توپ از دست دادند و این کاری بود که در هیچ يك از سایر جنگهای آسیای وسطی برای روسها پیش نیامده بود. سقوط گوک تپه برای ترکمنها توأم با تلفات هولناکی بود که مقاومت آنها را بکلی در هم شکست. الحاق سایر قسمت اراضی ترکمنها که در سال ۱۸۸۴ با سوگند ترکمنهای مرو پایان یافت بدون عملیات نظامی انجام گرفت. اراضی ترکمن با ایران و افغانستان هم سرحد بودند و این هم سرحدی

در هر دو قسمت بدقت معین نشده بود. استقرار سرحد بین روسیه و ایران بوسیله مذاکرات مستقیم بین این دو کشور بعمل آمد. استقرار سرحد با افغانستان که در منطقه نفوذ انگلیس قرار داشت با مشکلات بزرگی توأم بود. در سال ۱۸۸۵ بیرون راندن دسته سربازان افغانی بتوسط روسها از اراضی مورد بحث نزدیک بود که سبب جنگ بین روسیه و انگلیس بشود، ولی بعد موفق شدند قراردادی منعقد سازند و سرحد بتوسط کمیسیون سرحدی انگلیس و روس معین گردید.

فقط بعد از این وقایع بود که ممکن شد پروژه راه آهن بین ساحل بحر خزر و ولایات آباد حوزه آرال بموقع اجرا در آید. قسمت اول این راه آهن تا قیزل-آروات در سال ۱۸۸۱ با تمام رسید، ولی فقط در ۱۸۸۷ راه از مرو تا سمرقند کشیده شد. در ضمن بعدها شاخه‌های از این راه از مرو تا سرحد افغانستان امتداد یافت. در سالهای آخر قرن نوزدهم راه از سمرقند تا تاشکند و اندیژان امتداد یافت. تا این زمان عدم صلاحیت خط سیر راه که در اوایل سالهای هشتادم انتخاب شده بود روشن گردید و بدینجهت رابطه راه آهن بین روسیه اروپائی و ترکستان بعبارت عبور از دریای خزر قطع شد. در اوایل قرن بیستم تاشکند با راه آهن باورنبورگ متصل گردید و بدینوسیله يك رابطه لاینقطع راه آهنی از پطر بورغ تا سرحد افغان بوجود آمد. در سال ۱۹۱۶ راه آهن از بخارا از کارشی گذشته به ترمذ اتصال یافت. این راه بعدها در ایام انقلاب خراب شد ولی اکنون دائر گردیده است.

فصل هیجدهم

تحقیقات راجع به خان نشینهای آسیای وسطی . بخارا . خیوه .
خجند . والیگری ترکستان . مسئله مسیر قدیمی آمودریا .

تحقیقات روسها راجع به خان نشینهای آسیای وسطی در نیمه اول قرن نوزدهم
قبل از تابعیت خان نشینها بسلطه روس بموفقیتهای مهمی نائل آمد . در آنزمان
مسافرت به بخارا و خیوه معمولا از اورنبورگ و مسافرتها بخان نشینی خجند از
نقاط خط ایرتیش بعمل میآمد . نتایج این مسافرتها ممکن بود برای دانش بیش از
زمان سابق تا حدی در نتیجه فعالیت پروفسورهای مستشرق مورد استفاده باشد .
این پروفسورها نماینده کرسیهای دانشگاهی بودند که در قسمت زبانهای شرقی
در اوایل قرن نوزدهم ایجاد شده بودند .

در سال ۱۸۲۰ سفارت نگری به بخارا اعزام گردید . مسافرت از اورنبورگ
به بخارا بتوسط دونفر از اعضای سفارت شرح داده شده که یکی از آن دو میندورف
افسر ستاد کل بود (منشی سفارت) که بزبان فرانسه انتشار داد و دیگری اورسمان
که بزبان آلمانی نوشت . این دومی علاوه بر اطلاعات راجع به کشور صورتی هم
از کلمات زبان افغانی تدوین کرد . تألیف میندورف در پاریس و تألیف اورسمان
در برلن بطبع رسید . نگری از امیر نسخه خطی يك اثر تاریخی را (بنام تاریخ
موگیم خان) هدیه گرفت که بعد بطبع رسید و بتوسط پروفسور سنکوسکی بفرانسه

ترجمه شد و تا مدت مدیدی برای اروپائیه‌ها یگانه منبعی برای تاریخ خان نشینی بخارا بشمار میرفت. اکنون ثابت شده که این منبع قابل اطمینان نبوده ولی مدارک رسیدگی باو هنوز هم بقدر کفایت مشهور نشده.

درسال ۱۸۳۴ بارون دمزون معلم زبان تاتار درمدرسه اورنبورگ که بعدها مدیرشعبه زبانهای شرقی در وزارت خارجه گردید از اورنبورگ به بخارا سفر کرد. در این سفر نامبرده لباس ملای تاتار را بتن داشت. این حرکت جسورانه برای دنیای علم، هرچند که بتوسط یک مستشرق دانشمند صورت گرفت، همان اندازه نتایج کمی داشت که ۳۰ سال بعد وامبری مستشرق هنگری بچنین کاری اقدام نمود.

سفر آینده با شرایط دیگری صورت گرفت. این دفعه روسها توانستند علناً برحسب دعوت خود امیر که بوجود مهندسین کوهستانی جهت رسیدگی به ثروتبای طبیعی کشورش احتیاج داشت به بخارا عزیمت کنند. اولین مسافرت که برحسب تقاضای امیر بعمل آمد یعنی مسافرت کووالوسکی و گری گروس (۱۸۳۹) بمقصد نرسید. موفقیت با مسافرتهای دو مهندس بنام بوتنف و بوگوسلووسکی بود که آنها را خاورشناس جوان بنام خانیکف که تربیت شده مدرسه تسارسکوسکی و امان طبیعت شناس بودند همراهی میکرد (۱۸۴۱-۱۸۴۲). نتیجه عمده این مسافرت کتاب خانیکف بود: «شرح خان نشینی بخارا» (۱۸۴۳). در این کتاب اطلاعات مفصلی راجع به کشور و سکنه آن و مخصوصاً تشکیلات اداری مندرج است و شرح مفصلی بانضمام نقشه‌ها راجع به بلاد بخارا و سمرقند و غیره دیده میشود. از آن زمان بیشتر محققین روس امکان داشتند که خان نشینی بخارا را با شرایط مساعدتری بیش از خانیکف مشاهده کنند. با اینحال کتاب نامبرده تا باامروز بهترین شرح این خان نشینی را دربردارد، باستثنای ولایات شرقی آن که منضم به متصرفات بخارا بعد ازتسخیر این ولایت بتوسط روسها میباشد. مزایای منحصر بفرد کتاب خانیکف مخصوصاً از اینجهت تولید تعجب میکند اگر بخاطر بیاوریم که مؤلف کتاب درایام

اقامت در بخارا ۱۹ سال و در روزهای طبع کتاب ۲۱ سال داشته است. خانیکف تعداد زیادی نسخه‌های خطی بدست آورد که بعدها بکتابخانه عمومی امپراطوری (اکنون دولتی) تسلیم گردید.

یادداشت‌های لمان راجع بهمان مسافرت بزبان آلمانی بعد از مرگ او (اودر مراجعت از بخارا بسال ۱۸۴۲ در گذشت) بآکادمی علوم تسلیم شد و بدستور آکادمی بطبع رسید. در ضمن کسی که آنرا بطبع رسانید (Helmersen) بود که از کتاب خانیکف هم استفاده کرد. لمان غیر از آن قسمت از کشور که خانیکف شرح داده بود برای اولین بار باراضی قسمت علیای زرافشان قدم نهاد و آنرا شرح داد. از جمله آثار باستان شناسی کاروانسرای رباط - ملك (در دشت بین منطقه‌های آباد سمرقند و بخارا) که بطوریکه بعدها ثابت شد در نیمه دوم قرن یازدهم بنا گردیده بود بعد از تصویرهایی که لمان نقل کرده فقط در سال ۱۹۰۶ تصویرهای جدیدی (بوسیله عکاسی) از بنای مزبور بوجود آمد.

سفارت ایگناتیف (بسال ۱۸۵۸) بخیوه تا حدی برای دانش اهمیت داشت. در این سفارت خاورشناسی بنام لرخ از طرف آکادمی اعزام شده بود. نامبرده تعدادی نسخ خطی برای موزه آسیائی آکادمی و مقداری مسکوکات برای ارمیتاژ و جامعه باستان شناسی بدست آورد. تعداد بیشتری از نسخ خطی در موقع عملیات جنگی ۱۸۶۸ - ۱۸۶۹ بملکیت دولت روس درآمد. این نسخ خطی به کتابخانه عمومی امپراطوری تسلیم گردید و در آنجا بنام «مجموعه کائوفمان» موسوم شد. در ضمن در سمرقند یکی از قدیمترین نسخ خطی قرآن بدست آمد. این نسخه مثل بعضی نسخه‌های قدیمی به نسخه قرآنی که در دست خلیفه عثمان درحین حمله قاتلین باو قرار داشت مشهور شد و آثار خون خلیفه در آن نسخه دیده میشود (بعد از انقلاب این قرآن به ترکستان مسترد گردید). مجموعه شیوائی هم از نسخ خطی در حین تصرف شهر، شهرسبز بدست آمد. یکی از ملاکین شهرسبز بنام جورابک که وارد خدمت روس شده بود بعدها مجدداً مجموعه‌ای از نسخ خطی

گرد آورد و در سال ۱۹۰۲ یکنفر از محققین روسی موفق شد با این مجموعه آشنا شود.

وقایع سال ۱۸۶۸ خان نشینی بخارا را کاملاً در دسترس محققین روسی قرار داد. از سالهای هفتادم یک سلسله مسافرت‌هایی بقسمت شرقی این خان نشینی بعمل آمد، مخصوصاً بولایات کوهستانی سمت علیای آمودریا که مجاور ارتفاعات پامیر قرار دارند. این ناحیه از لحاظ جغرافیائی به تفصیل مورد تحقیقات قرار گرفت. در سالهای ۳۰ روسها با این ناحیه بهتر از اروپائیان غربی آشنا بودند. برنس فقط در نقشه‌های روسی جریان صحیح زرافشان را پیدا کرد. زرافشان در نقشه‌های اروپای غربی بصورت شعبه آمودریا ترسیم میشد. اطلاعات وود و دیگران مفصل تر بود. نقشه مفصل تر و دقیق تر آسیای وسطی که انگلیسها قبل از تسخیر این قسمت بدست روسها داشتند نقشه اوپوکر (Walker) بود. این نقشه هم از بسیاری جهات بدست محققین روسی تصحیح و تکمیل شد. علاوه بر آن بعضی از مسافرین مدارك نژادشناسی و زبان-شناسی جمع آوری کردند. ساکنین بعضی نواحی کوهستانی چه از حیث خصوصیات زندگی و چه از لحاظ زبان يك فرق اساسی با سایر ساکنین خان نشینی دارند. در سال ۱۸۹۸ و ۱۹۰۱ کنت آ. آ. بوبرینسکی (تحصیل کرده انستیتوی زبانهای شرقی لازارف) و آ. آ. سمیونوف بولایات مزبور رفتند. يك مقاله راجع به بقایای فرقه اسماعیلیه که زمانی مقتدر بودند و در آن نواحی باقیمانده اند متعلق به بوبرینسکی میباشد. بعدها چند کتاب دیگر چه راجع به زبان و آئین کوه نشینان و چه شرعیاتی در بین آنها انتشار دارد بوجود آمد.

برای تحقیقات راجع بخان نشینی بخارا از جهات دیگر از زمان اطاعت آنها بسلطه روس کمتر از آنچه انتظار میرفت اقدام شده است. کتاب خانیکف تا با امروز تبدیل به کتاب دیگری نشده که بآن اندازه شرح مفصل و جامع الاطراف خان نشینی را در وضعیت کنونی در برداشته باشد. د. ن. لوگوفت که بیش از ۱۰ سال در حدود خان نشینی زندگی کرده چندین کتاب راجع بخان نشینی بخارا بطبع رسانیده است.

ولی این کتابها گذشته از اینکه مؤلف با زبان کشور آشنا نبوده جواب مقتضیات علمی را هم نمیدهند و نیز تذکره تاریخ این خان نشینی که از روی منابع اصلی نوشته شده باشد بچشم نمیخورد. قسمت عمده این منابع حتی تا کنون بطبع نرسیده و در دوره حکومت ازبکها یکی از تاریکترین دورهها را در تاریخ آسیای وسطی تشکیل میدهد. در حدود خان نشینی از تحقیقات باستان شناسی و تاریخی و جغرافیائی خبری و اثری دیده نمیشود. حتی نقشه کشی بخارای قرون وسطی روشن نشده، هر چند که شرایط برای یک چنین تحقیقاتی بیش از هر زمان مساعد بوده زیرا بخارا فرقه با قسمت اعظم سایر شهرهای آسیای میانه این است که همیشه در همان جایی قرار داشته که امروزه قرار دارد. راجع به نقشه کشی این شهر اطلاعات کتبی مفصلی بدست ما رسیده که نظیر آنها راجع به هیچ یک از شهرهای این ناحیه دیده نمیشود. بعد از انقلاب اقداماتی بعمل آمد که در خود بخارا اداراتی برای کارهای علمی و قبل از همه کتابخانه و موزه بوجود آید.

مسافرت از اورنبورگ بخیه با وجود کمال نزدیکی مسافت پیش از مسافرت به بخارا مشکلات بزرگی در بر داشت. روابط دولت خیه نسبت بروسیه بیش از پیش خصمانه بود. خیه قبل از تسلط روسها بر آسیای وسطی بازار عمده محسوب میشد. در این بازار اسرای روس بغلامی و بردگی فروخته میشدند. تقاضای آزادی این اسرا که تمام سفارتهای روس بعمل میآوردند در اینجا با بزرگترین مشکلات روبرو میشد.

سفارتی که از اورنبورگ بخیه در سال ۱۸۱۹ - ۱۸۱۸ اعزام شده بود بمقصد نرسید، ولی در ۱۸۱۹ سفارت روس از سمت دیگر یعنی از قفقاز موفق شد بخیه راه یابد. سروان نیکولای موراویف (بعدها موراویف - کارسکی) بدستور یرمولف رئیس کل قفقاز بخیه مسافرت کرد. بعد از بکوویچ او اولین کسی بود که در نزدیکی خلیج بالخان در محلی که مصب اوزبوی (بستر قدیمی آمودریا) میریزد پیاده شد و از آنجا از راهی که کوچ نشینان تر کمن بودند بخیه رسید.

او در اول کار با پذیرائی نامساعدی در خیوه روبرو شد، حتی بزندان افتاد ولی بعداً خان او را بحضور پذیرفت و او در معیت سفرای خیوه نزد یرمولف مراجعت کرد. نتیجه این مسافرت کتابی بود راجع به خان نشینی خیوه که بلافاصله بزبانهای فرانسه و آلمانی ترجمه شد و تا مدت مدیدی برای خوانندگان اروپائی تقریباً یگانه منبع اطلاعات راجع باین متصرفات ازبکها بود.

بعد از سفر پرووسکی (۱۸۳۹) روابط این خان نشینی با روسیه برای مدت کوتاهی تاحدی دوستانه شد. مردم خیوه با وجود عدم موفقیت در این سفر جنگی خطری را که آنها را تهدید میکرد دریافتند، بخصوص که در اورنبورگ بلافاصله بعد از مراجعت پرووسکی تدارکاتی برای جنگ جدید شروع شد. سفرای روس که یکی ینکی فوروف (۱۸۴۱) و دیگری دانیلوسکی (۱۸۴۲) بودند از طرف خان با وضعی بهتر از اسلاف آنها پذیرائی شدند. دومی حتی موفق شد که با حکومت خان قراردادی راجع بروابط تجارتي منعقد سازد (اسرای روس جلوتر آزاد شده بودند). دانیلوسکی وضع این خان نشینی را روی کاغذ آورد که فقط در سال ۱۸۵۱ بتوسط جامعه جغرافیائی بطبع رسید. شرح دیگر این خان نشینی بزبان آلمانی بقلم بازینف که یکی از همراهان دانیلوسکی بود تدوین گردید. بطوریکه خانیکف اشاره میکند خط سیر ینکی فوروف اساس نقشه خیوه بود که بسال ۱۸۴۵ در برلن بنام بازینروسکی بطبع رسید و بعدها بتوسط خود بازینر ضمیمه گزارش سفر او گردید.

قراردادی که دانیلوسکی منعقد کرده بود اجرا نگردید. روابط دوباره همان صورت سابق را بخود گرفتند. باز اعزام اسرای روس بخیه شروع شد. مسئله خیوه بطوری که ما دیدیم فقط با سفر جنگی ۱۸۷۳ حل شد کسانیکه در این سفر شرکت داشتند کارهایی (نقشه برداری وغیره) هم برای تحقیقات راجع باین خان-نشینی باصلاح نقشه آن بعمل آوردند. در این کارها يك تحصیل کرده دانشکده السنه شرقی بنام آ. ل. کون عملا و با فعالیت شرکت میکرد. مقاله های نامبرده

علاوه بر اطلاعاتی که راجع بوضع کنونی کشور دارد اطلاعاتی هم راجع بآثار باستانی دارا میباشد. علاوه بر آن مشارالیه در جریان سفر خود نسخه‌های خطی بدست آورد که بعدها موزه آسیائی آکادمی علوم از وراث او خریداری کرد. در بین این نسخه‌ها يك كتاب كامل درباره تاريخ رسمي اين خان نشینی وجود دارد که در قرن نوزدهم بتوسط چند نفر تألیف شده و وقایع مندرجه در آن تا سال ۱۸۷۲ امتداد یافته است، چه تدارکات برای این سفر جنگی و چه نتایج حاصله از آن باعث شد که نگارشات دامنه‌داری بوجود آید و بعضی تألیفات خاورشناسان از آنجمله میباشد. مجموعه اطلاعات راجع بتاریخ این خان نشینی را بسال ۱۸۷۳ لرخ بزبان آلمانی و بسال ۱۸۷۷ ن. ای. وسلوسکی بزبان روسی تدوین نمودند. با اینحال برای تحقیقات راجع بخان نشینی خیوه در دوره سلطه روس همان قدر کم اقدام شده که برای تحقیقات راجع به بخارا شده بود. شرح کامل این خان نشینی وجود ندارد. يك نسخه از تاریخ رسمی خان نشینی که در موزه آسیائی آکادمی علوم وجود دارد هنوز بطبع نرسیده و هنوز هم مورد استفاده کسی واقع نشده است. بعد از سالهای هفتاد چه در انتشارات ترکستان و چه انتشارات پایتخت درباره خان نشینی خیوه فقط بعضی مقالات بطبع رسیده است. در سالهای آخر قبل از دوره انقلاب در خیوه بعضی اقداماتی بعمل میآمد که درجه تمدن را بالا ببرند. دانشمندان و صنعتگران روس با مساعدت کامل روبرو میشدند. نقشه‌ای کشیده بودند که هیئتی برای تحقیقات راجع بمسئله آبیاری و همچنین انجام تحقیقات باستان شناسی تشکیل داده شود. اختلافات دائمی داخلی بین مردم خیوه و ترکمنها که حتی در دوره فرمانروائی روسها و بعد از انقلاب ادامه داشت تأثیر نامساعدی در پیشرفت تمدن داشتند.

بطوریکه دیدیم مسافرت به تاشکند و خجند غالباً از شهرهای سرحدی سبیری بعمل میآمد و شهر عمده آن پتروپاولوسک و یا بطوریکه بومیان مینامیدند قزل - چار بود. در اواخر قرن هیجدهم فرمانروای تاشکند و چهل سال بعد هم

امیر بخارا بمأمورین روس مراجعه کردند و تقاضا نمودند که متخصص‌هایی در کارهای کوهستانی بفرستند. در سال ۱۸۰۰ از سمیپالاتینسک مأمورین کودشناس بنام بورناشف و پوسپلف اعزام شدند تا بتقاضاهای رئیس گمرکی در رسیدگی به معادنیکه نزدیک تاشکند کشف شده بود رسیدگی کنند (بورناشف در سال ۱۷۹۴ به بخارا رفته بود). بورناشف و پوسپلف در ضمن بعضی اطلاعاتی راجع به جنگ‌هایی که در آن زمان بین فرمانروایان تاشکند و خجند جریان داشت تقدیم نمودند. چند سال بعد علیم‌خان خجندی (او اولین کسی از فرمانروایان ازبک فرغانه بود که لقب خانی را اختیار نمود) موفق شد تاشکند را تصرف کند. در سال ۱۸۱۳-۱۸۱۴ در همان دوره زمامداری عمرخان یک مترجمی بنام فیلیپ نازارف از پتروپاولوسک بخجند رفت. نتیجتاً این مسافرت «یادداشت‌هایی راجع به بعضی ملل و اراضی قسمت وسطی آسیا بوده». در سال ۱۸۳۰ هم مأموری بنام پوتانی، که سفارت خجندی را در مراجعت از روسیه بوطن همراهی میکرد، شرح این خان نشینی را تدوین نمود. در اواخر سالهای ۴۰ قبل از آغاز عملیات جنگی اطلاعاتی راجع به خان نشینی مزبور از تجار خجندی که در اورنبورگ بودند بدست آمد و در مبنای این اطلاعات یادداشت خاصی تهیه گردید. از جمله تألیفاتی که راجع به خان نشینی خجند نوشته شده بعضی از تألیفات و. ولیامینف - زرنف میباشد. نامبرده محقق برجسته آسیای وسطی بود و اولین کسی است از خاورشناسان روس که بعصویت آکادمی علوم انتخاب گردید (۱۸۵۸). ولیامینف - زرنف یک سلسله کتابهای مفصلی برای طبع آماده کرده بود، ولی بعد از مرضی که بسال ۱۸۷۱ بدان مبتلا شد دیگر بسراغ تألیفات خاورشناسی نرفت، هر چند که تا سال ۱۹۰۴ زندگی کرد. بعد از الحاق خان نشینی به متصرفات روس ولایت فرغانه مثل سایر ولایات آسیای وسطی موضوع یک سلسله تحقیقات قرار گرفت. آنچه به تحقیقات راجع بان ولایت از حیث جغرافیا کمک کرد تألیفات فدچنکو بود که فوقاً بدانها اشاره شد. از کتاب‌هایی که راجع به تحقیقات درباره سکنه میباشد کتاب «شرح وادی فرغانه» تألیف میدندورف عضو

آکادمی بود که سال ۱۸۷۸ بآن ولایت سفر کرد و این کار را برحسب پیشنهاد سمیونف انجام داد. کائوفمان مسئله تحقیقات راجع باین ولایت را از لحاظ زراعتی و اقتصادی طرح کرد و مخصوصاً مقاله مربوط بآیین و طرز زندگی زن ساکن فرغانه را که زن و شوهر نالیو کین باشند مطرح ساخت. این زن و شوهر چند سال در قشلاق (قریه) نانای بلوک نامانگان زندگی کردند. در ضمن زندگی آنها از لحاظ وضعیت خارجی هیچ فرقی بازندگی بومیان نداشت. تألیف کتاب «تاریخ مختصر خان نشینی خجند» که از روی منابع اولیه تهیه شده متعلق به و.پ. نالیو کین میباشد. کتاب چنان موفقیتی داشت که بعدها بزبان فرانسه ترجمه شد، ولی لزوم تحقیقات بعدی راجع به تاریخ خان نشینی از دست نداده بخصوص که استناد مؤلف بمنابع خود همیشه روشن نیست و کتاب اومقتضیات علم تاریخ را کاملاً قانع نمیکند. نامبرده علاوه بر تألیفات مورخین بومی از اسناد رسمی هم استفاده میکرده. در ضمن بعضی اسنادی که او آنها را بقرون اولیه هجری نسبت میدهد درحقیقت امر منسوب بدوره فرمانروائی ازبکها میباشد. از منابع او تا کنون فقط یکی بطبع رسیده و آنهم گرانبها تر از همه نمیباشد. سایر تألیفاتش تا بلهروز بصورت نسخه های خطی باقیمانده، بنابراین برای تحقیقات راجع به خان نشینی خجند و گذشته اوقدمهای کمی برداشته شده که باید آنها را تکمیل نمود.

تشکیل والیگری ترکستان بخاطر کائوفمان برای مدت محدودی فعالیت علمی برانگیخت. مقصود عمده کارها این بود که این ولایت از لحاظ جغرافیائی و طبیعیات و تاریخی و احصائیه و آمار مورد تحقیقات قرار گیرد، ولی اقداماتی هم بعمل آمده بود که درباره طرز زندگی سکنه و گذشته آن تحقیقات شود. «آلبوم ترکستان» که در زمان کائوفمان بطبع رسید محتوی قسمتهای نژادشناسی و باستان شناسی میباشد. موزه ای که در تاشکند تشکیل شده یک نوع مدارکی راجع به باستان شناسی این ولایت در بردارد. در آن زمان سعی میگردند که برای «کتابخانه عمومی ترکستان»، که آنهم در زمان کائوفمان تشکیل شده بود، حتی الامکان تمام

تألیفات مربوط به ترکستان را و منجمه تألیفات مورخین و جغرافیایانویسان شرقی را که در اروپا بطبع رسیده حتی الامکان بدست آوردند. در این کتابخانه مجموعه‌ای هم از کتب خطی شرقی و ترکستان بدست آمده وجود دارد. تحت سرپرستی ثروف همان مؤلف مشهور «بیلیو گرافی سبیری» آغاز «مجموعه ترکستان» بود که در آن میخواستند تمام مقالات مربوط به ترکستان را که در مجلات و نشریات متناوب مختلف طبع شده بود جمع آوری کنند. قسمت مهمی از این مقالات که مربوط به تحقیقات راجع به کشور میباشند در روزنامه رسمی «اخبار ترکستان» که سال ۱۸۷۰ تأسیس شده بود مندرج بود. و نیز اولین اقدامی بعمل آمده بود که از قوای علمی محلی يك شعبه‌ای بنام ترکستان از جامعه دوستداران طبیعت شناسی، انسان‌شناسی و نژادشناسی که در ۱۸۷۰ دایر شده بود تشکیل گردد. این فکر که جوانانی را که دوره دانشکده زبانهای شرقی را تمام کرده‌اند بخدمت در ترکستان جلب کنند از طرف کائوفمان با حسن ظن کامل استقبال شد.

پس از مرگ کائوفمان شرایط بکلی تغییر یافت و کار تحقیقات در آن ولایت توسعه را که ممکن بود انتظار داشت بهم نرسانید. در دوره چرنیایف که اولین جانشین کائوفمان بود حتی تصمیم گرفته شد که کتابخانه عمومی ترکستان را نابود کنند. در دوره والی بعدی این تصمیم موقوف گردید و کتابخانه از نو برقرار شد، ولی دیگر اقداماتی بعمل نیامد که کتابخانه محتوی تمام انتشاراتی باشد که مربوط به آسیای وسطی بوده و منجمه تمام انتشارات مستشرقین داخل آن گردد. از این حیث کتابخانه فقط در اوایل قرن بیستم توسعه یافت و آنهم در نتیجه هدیه شاهزاده بزرگ نیکلای کنستانتی نویچ در اوایل قرن بیستم بود که کتابخانه شخصی خود را وقف کرد و در این کتابخانه بادقت کامل تمام تألیفات انگلیس راجع به آسیای میانه جمع آوری شده بود. شعبه نسخه‌های خطی نیز بهمان شکلی باقیمانده بود که در دوره کائوفمان قرار داشت، باستثنای کتابخانه میتیو بینسک که در ۱۸۹۸ توقیف شده بود. نامبرده همان کسی است که پیشوای شورش اندیجان بوده. بعد از

انقلاب بعضی مجموعه‌های نسخ خطی وارد کتابخانه شد ولی تا آنجائی که معلوم است اقداماتی برای غنی کردن سهم مجموعه نسخه‌های خطی بعمل نیامده است. سرنوشت موزه غم‌انگیزتر بود. این موزه نه تنها غنی تر نشد حتی قسمتی از اموال سابق خود را از دست داد. هم کتابخانه و هم موزه بعد از انقلاب در وضعیت بهتری قرار گرفتند اداره امور هم موزه و هم کتابخانه دیگر بدستور متخصصینی که کار خود را دوست میداشتند نبود. تدوین مجموعه تر کستان بعد از سال ۱۸۸۷ قطع شد و فقط در سال ۱۹۰۷ تجدید گردید. از سال ۱۹۱۰ مجموعه‌ای بنام «مجموعه مدارك تاریخ فتح ولایت تر کستان» بتوسط سر تیپ سربریانیکوف تدوین یافته بود بطبع میرسید. در ضمن در چهار جلد اولی قید شده بود «که نباید باطلاع عامه برسد». این مجموعه مقاله پنجم نداشت و عنوان آن تغییر یافته بود بدین شکل: «ناحیه تر کستان». مجموعه مدارك برای تاریخ فتح آن از جلد اول تا هشتم بصورت اسناد ۱۸۳۹-۱۸۵۲ منتشر شد و مجموعه‌های ۱۷-۲۲ (بسالیهای ۱۸۶۶-۱۸۶۴) انتشار یافت. این انتشار محتوی اسناد زیاد جالب توجهی است و فقط میتوان تأسف خورد اگر این اسناد ناتمام بمانند.

۴

با هده این حال کارهای مربوط به تحقیقات راجع بآن سرزمین البته ادامه داشت، حتی بعضی موفقیت‌هایی در امر تشکیل این کارها بدست آمد. در همان حال کمیته‌های آماری محلی تشکیل شد که در آنها کارهای مربوط به تحقیقات راجع بکشور نه تنها از حیث آماری بلکه از لحاظ جغرافیائی و نژادشناسی و تاریخی تمرکز یافته بود. کمیته آماری سیحون از سالهای ۸۰ شروع بطبع تألیفات خود نمود و کمیته‌های سمرقند و فرغانه از سالهای ۹۰ دست باینکار زدند. شعبه تر کستان جامعه دوستداران طبیعت شناسی در واقع امر از سال ۱۸۹۳ فعالیت خود را موقوف کرد ولی بجای آن جامعه‌های علمی دیگری بوجود آمد از قبیل: در سال ۱۸۹۵ انجمن تر کستانی دوستداران باستان شناسی در سال ۱۸۹۷ شعبه تر کستان جامعه جغرافیائی روس. در ضمن هر دو جامعه مجلاتی برای طبع تألیفات خود

تأسیس کردند. در شهر سمرقند که در آنجا بیش از همه آثار زندگی گذشته تر کستان محفوظ مانده بود در سایه کمیته آماری محلی دومین موزه سرزمین تر کستان بسال ۱۸۹۶ تأسیس یافت. يك همچو موزه هم بسال ۱۸۹۸ در عشق آباد (امروزه پولاتور اتسك) بوجود آمد. تألیفات و. ل. ویاتکین که در سمرقند انتشار مییافت مقام منحصر بفردی در بین کارهای مربوط به تاریخ تر کستان دارا میباشد. چه در سمرقند و چه در نقاط دیگر تحقیقات و تفحصات باستان شناسی بعمل میآمد (چه از نظر حفريات و چه از لحاظ تحقیقات راجع به خرابدهای ساختمانها) و این کارها تحت هدایت ن. ای. وسلوسکی صورت میگرفت که مقالات خود را در نشریات محلی بطبع میرسانید. علاوه بر توسعه کار جریده نگاری اقداماتی هم که چندان موفقیت زیادی نداشت بعمل میآمد تا مجلات ماهیانه ای منتشر گردد و در آنها مقالات علمی راجع به تحقیقات درباره کشور انتشار یابد. بالاخره هیئت های علمی از روسیه اروپائی کمافی السابق بولایت تر کستان اعزاء میشدند که مقصود آنها هم حل مسائل فیزیک و جغرافیائی بود (مثلا برای حل مسئله توچالها) و همچنین راجع به تحقیقات درباره آثار باقیمانده گذشته شهر سمرقند برای باستان شناسان مورد توجه خاصی میباشد. در خود شهر آثار معماری از دوره تیمور و تیموریان باقیمانده، هر چند که بمرور زمان صدمه زیادی دیده اند. در شمال این شهر، شهر کوچک افراسیاب قرار گرفته که امروزه بکلی بایر است و از آب محروم میباشد. این شهر کوچک مطابق سمرقند دوره قبل از مسلمانان است که بعد از حمله مغول آنرا بطور قطعی ترك گفتند. بنا بر این حفريات در محل سابق شهر ممکن است بعمل آید، بدون اینکه به حقوق مالی کسی صدمه وارد شود (فقط چندی قبل در بعضی جاهای افراسیاب گندم بامید باران کاشتند). بنا بر این در سمرقند شرایط برای تحقیقات باستان شناسی بهمان اندازه مساعد است که در بخارا برای تحقیقات تاریخی و نقشه برداری مساعد میباشد. لزوم استفاده از این شرایط مساعد در هر دو مورد کمتر درك میشود. قسمت جنوبی افراسیاب قبل از

تسلط روسها تبدیل بقبرستان شده بود و در دوره تسلط روسها اقداماتی بعمل نیامد تا قبرستانی در يك نقطه دیگری دور از شهر ساخته شود. بقیه قسمت شهر در معرض این خطر بود که در آنجا مزبله بنا شود. در سالهای آخر قبل از انقلاب اقداماتی برای حفاظت افراسیاب بعمل آمد ولی تمام تعهدات مأمورین سابق با وقوع انقلاب از بین رفت. نویسنده این سطور افراسیاب را در سال ۱۹۲۰ مشاهده نمود. در قسمت شمال غربی آن مزبله‌ای دید و مطمئن شد که قبرستانها نه تنها در جای سابق باقیمانده اند بلکه برخلاف وعده‌ای که مأمورین سابق داده بودند حتی وسعت بیشتری یافته‌اند. چه برای حفریات در افراسیاب و چه برای تحقیقات در آثار معماری سمرقند چند هیئت از طرف کمیسیون باستان‌شناسی سابق امپراطوری تجهیز گردید. بعدها کمیته روسی مخصوص تحقیقات در آسیای وسطی و شرقی تشکیل یافت. بعد از انقلاب در خود تاشکند يك اداره مرکزی برای حفظ آثار تاریخی بوجود آمد با اینحال تا این زمان فقط قسمت کوچکی از کارهایی که برای انجام کارهای علمی فوق‌الذکر لازم بود انجام گرفته است. وجود مدارس عالی در تاشکند (دانشگاه و انستیتوی خاورشناسی) میبایستی که البته تحقیقات علمی را قرین موفقیت سازد، مشروط باینکه آرزوی مندرجه در مطبوعات محلی بسال ۱۹۲۲ از قوه بفعل آید، بدین معنی «بجای تغییر تشکیلات قبل از هر کاری باید دوره تثبیت طولانی شروع شود». فتح ترکمنستان و قضایای بعدی هم برای دنیای دانش‌بی‌اثر نبودند. مفصل‌ترین شرح عملیات نظامی را گزود کف تدوین نمود. مهندس لسار يك سلسله مقالاتی راجع بآنچه که روسها بدست آورده بودند در مجله ایزوستیا که از طرف جامعه جغرافیائی روس منتشر میشد چاپ کرد. فتح روسها در این مورد از لحاظ ترقی تمدن آن ناحیه بیش از سایر قسمتهای آسیای وسطی اهمیت داشت. تمام شهرهایی که در عهد باستان و در قرون وسطی در اینجا وجود داشت مدتها قبل از تسلط روسها بصورت خرابه درآمده بود. بجای آنها فقط اوبه‌های ترکمنهای کوچ‌نشین وجود داشت. شهرهای امروزی مثل عشق‌آباد، مرو و قزل‌آروات در

دوره روسها بوجود آمدند. پروفیسور ژکوسکی بدستور کمیسیون باستان‌شناسی امپراطوری دوبار (۱۸۹۶ و ۱۸۹۰) برای تحقیقات راجع بآثار گذشته آن ولایت مسافرت کرد. نتیجه مسافرت اولی يك تالیف مفصل اساسی راجع بخرابه‌های مرو قدیم بود. این تالیف علاوه بر شرح خود خرابه‌ها متضمن تحقیقاتی هم راجع بگذشته خود شهر میباشد که از روی منابع اولیه تدوین یافته و نظیر آن در انتشارات اروپائی برای هیچیک از شهرهای آسیای وسطی یا ایران تا کنون وجود ندارد. در این مورد باید امیدوار بود که ملت با استعداد تر کمن وقتی امکان ساختمان مقدرات خود را بشکلی از اشکال بدست آورد مقامی را که برای تحقیقات در آثار گذشته قائل است چنانکه شاید و باید منظور خواهد داشت. مسائل مربوط بدخط سیر راه آهن و مسیر قدیمی آمودریا که در اواخر سالهای ۷۰ مطرح گردید مستلزم يك سلسله تحقیقات بود که نه تنها مربوط باوضاع فیزیکی - جغرافیائی بلکه تاریخ گذشته این کشور هم باشد. اولین عملیات مربوط به تحقیقات راجع به مسیرهایی که قدیمی نام دارند بر اثر سفر جنگی خیره در سال ۱۸۷۳ بتوسط بارون کائولبارس بعمل آمد که تحقیقات خود را در سالهای بعد هم ادامه داد. نتایج این تحقیقات بطور اکمل در مقاله‌ای که در «یادداشت‌های جامعه جغرافیائی دربارۀ جغرافیای عمومی» سال ۱۸۸۷ بچاپ رسید شرح داده شده است. کائولبارس سعی میکرد ثابت کند که جریان آمودریا تدریجاً از غرب بشرق و تحت نفوذ جریان خود رودخانه منحرف میشود و سدها و سایر بناهایی که بدست انسان ساخته میشوند تأثیری در آن ندارند. برای تحقیقات راجع بآمودریا و مسیر قدیمی آن که بنام اوزبوی معروف است يك سلسله هیئت‌های اعزام گردید. از قبیل هیئت آمودریا سال ۱۸۷۴ که از طرف جامعه جغرافیائی تحت راهنمایی ژنرال ستولتوف تشکیل یافته بود و نیز هیئت علمی سامارا برای تحقیقات راجع به خط سیر راه آهن آسیای وسطی و رود آمودریا سال ۱۸۷۹ که در تحت راهنمایی شاهزاده بزرگ نیکولای کنستانتینویچ بعمل آمد. هیئت‌های دیگر را اوبروچف و کونشین و گلوخوسکی و

دیگران اداره می‌کردند. راجع به اوزبوی علاوه بر عقیده کائولبارس عقاید دیگری هم اظهار شد. بعضی محققین مانند اوبروچف طرفدار عقیده سابق راجع باوزبوی بودند که مسیر رودخانه‌ای بوده و جریان آب بوسیله ساختمان سد منحرف شده. سایرین مثل کونشین و پروفوسور موشکنتف ثابت می‌کردند که اوزبوی فقط يك بغاز بحری بوده که در موقع جدا شدن دریای خزر از حوزه آرال - ساری قمیش پیدا شده (گودال ساری قمیش در جنوب غربی دریای آرال در این زمان بکلی خشک است باستثنای دو دریاچه کوچک که در قعر آن زیر سطح خزر محفوظ مانده‌اند) و هرگز مسیر رودخانه نبوده و نیز اظهار عقیده شده (پروفوسور بو گدانویچ، ژنرال کومارف و دیگران) که مسیر اوزبوی از سیلهای باران تشکیل شده و نیز این عقیده غلط است که مسیر سابق آمودریا که بدینوسیله در وادی گرمسیر افریقا مثل مسیرهای رود نیل تشکیل یافته است. مدارك مربوط باین مسئله در کتاب تألیف ل. س. برك راجع بدریاچه آرال جمع آوری شده و راجع بدریاچه آرال بدستور شعبه تر کستان جامعه جغرافیائی تحقیقاتی بعمل آمده است. این مدارك تولید شك و تردید می‌کند که از قرن سیزدهم تا شانزدهم قسمتی از آبهای آمودریا به گودال ساری قمیش جریان داشته و از آنجا بوسیله اوزبوی بدریای خزر میرفته، بنابراین اوزبوی که علل تشکیل اولیه آن هر چه باشد تا مدتی مسیر آمودریا بوده است.

فصل نوزدهم

تحقیقات راجع بشرق اقصی . مغولستان . چین . تبت . ترکستان
شرقی . هندوستان . افغانستان .

برای تحقیقات درباره سرزمینهای شرق اقصی که جزو امپراطوری چین بودند از طرف دانشمندان روس در قرن نوزدهم هم یک سلسله تحقیقاتی بعمل آمد که قرین موفقیت کامل گردید.

از زمان قرارداد کیاختین مغولستان برای روسیه اهمیت خاصی داشت . در سرحد مغولستان روابط تجارتنی بین روسها و چینیهها بعمل می آمد . اعضای هیئت روحانی پکن در معیت کلانتران از راه مغولستان بچین میرفتند . کلانتران گاهی شرح این مسافرتها را مینوشتند و در ضمن اطلاعاتی راجع بخود مغولستان هم میدادند ، از جمله این تألیفات میتوان تألیف تیم کوسکی که در ۱۸۲۱ و ۱۸۲۰ اقدام بمسافرت نمود و نیز تألیف کوالوسکی (هیسینون ۱۸۴۹) را نام برد . در ضمن باید گفت که مشارالیه گاهی بدون ذکر مأخذ اطلاعات اسلاف خود را تکرار میکرد . تألیفات ترجمه ای اعضای هیسینون گاهی شامل مغولستان هم میشد ، مثلاً از جمله تألیفات ای آکینف بیچورین که شامل نواحی مختلف امپراطوری چین میباشد « یادداشتهائی راجع بمغولستان » هم دیده میشوند (شرح مسافرت از راه مغولستان ، اطلاعات آماری راجع به کشور ، شرح تاریخ آن و نیز شرحی راجع

باینکه کشور در دوره منچژورها اداره میشود). برای روابط سرحدی اشخاصی را میخواستند که نه تنها زبان چینی بلکه زبان مغولی را هم بدانند و بنا بر این کسانی که این زبانها را میدانستند بعنوان مترجم بخدمت پذیرفته میشدند. وقتی تصمیم گرفته شد که تدریس زبان مغولی در دانشگاهها اجرا گردد یکی از دانندگان محلی این زبان بنام ایگوم نف معلم پروفیسورهای آتی ادبیات مغولی گردید. زبان مغولی را روسها در روابط با کالمیکهای حاجی طرخان هم میآموختند. از این راه بود که یا. ای. شمیدت (۱۸۴۷-۱۷۷۹) اولین معلومات خود را در این زبان بدست آورد. نامبرده اولین مسافرت خود را بنزد کالمیکها در سال ۱۸۰۴ انجام داد. مشارالیه در سال ۱۸۲۹ عضویت آکادمی انتخاب شد و در ۱۸۳۱ اولین گرامر مغولی را بزبان آلمانی در پتر بورغ بطبع رسانید.

تصمیم دایر بایجاد کرسی زبان مغولی در دانشگاه قازان در سال ۱۸۲۸ بر طبق فکر رئیس آن موسسین - پوشکین بتصویب رسید. برای نامزدی اشغال این کرسی اس. میخ. کوالوسکی و آل. واس. پوپوف در نظر گرفته شدند. این دو نفر بعداً پس از مراجعت از زابایکال و دادن امتحان در آکادمی علوم بمقام استادی معین شدند و مدت مدیدی در قازان درس تخصصی خود را میدادند. پوپوف علاوه بر آن چند سال هم در پتر بورغ پس از تأسیس دانشکده السنه شرقی درس میداد. فعالیت کوالوسکی که برخلاف میل خود خاورشناس شد (تا قبل از ۱۸۲۴ اومدرس زبان لاتینی در دبیرستان ویلنسکی بود بعد برای شرکت در یک جمعیت سری اخراج شد و برای آموختن السنه شرقی به قازان اعزام گردید) نفوذ زیادی در موفقیتهای بعدی خاورشناسی داشت. و. پ. واسیلیف چینشناس معروف او را معلم عمده خود میخواند. «فرهنگ مغول- روس- فرانسه» که کوالوسکی بطبع رسانید (سال ۱۸۴۶-۱۸۴۴) تا بامروز کهنه نشده است. بر طبق نظامنامه ۱۸۳۵ در نظر بود که تدریس زبان مغولی در تمام دانشگاههای روس بعمل آید ولی این قضیه از قوه بفعل نیامد. زبان مغولی کما فی السابق فقط در قازان تدریس میشد و علاوه

بر دانشگاه آنرا در یکی از دبیرستانها هم تدریس میکردند. از سال ۱۸۵۵ تدریس این زبان در قازان موقوف گردید. کرسی تدریس به پتر بورغ انتقال یافت و در آنجا خاورشناس مکتب قازان بنام گول ستونسکی نماینده آن شد و بعداً شاگرد مشارالیه بنام پوزدنیف جانشین نامبرده گردید.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، زمانی که ولایات امپراطوری چین از نودر دسترس سیاحان اروپائی قرار گرفت، جامعه جغرافیائی روس چند هیئت برای اعزام بمغولستان تجهیز کرد. علاوه بر هیئت های اعزامی، که تحقیقات راجع بمغولستان مقصود عمده آنها بود، اطلاعات راجع بمغولستان و مغولها بتوسط عده زیادی از سیاحان که عازم چین یا تبت بودند جمع آوری میشد. آنچه بیش از همه به تحقیقات راجع باین کشور کمک کرد اولین مسافرت پرثوالسکی بود (۱۸۷۳-۱۸۷۰) که در نتیجه آن کتابی بنام «مغولستان و تانگوت» بوجود آمد و دیگر دوبار مسافرت بوتانین بود (۱۸۷۶-۱۸۷۷ و ۱۸۸۰-۱۸۷۹) که در نتیجه آنها یک تالیف چهار جلدی بنام «شرح مغولستان شمال غربی» بطبع رسید. این تالیف علاوه بر شرح مسافرت مطالب گرانبھائی هم در قسمت باستان شناسی و نژادشناسی این کشور، خاصه در قسمت ادبیات ملی، دربر دارد. یکی از کسانی که در اولین مسافرت بوتانین شرکت داشت مغول شناس معروف پوزدنیف بود که تا سال ۱۸۷۹ در مغولستان اقامت گزید و عده زیادی نسخ خطی برای کتابخانه دانشگاه پتر بورغ بدست آورد. پروفیسور پوزدنیف چندی بعد بار دیگر بمغولستان سفر کرد (۱۸۹۳-۱۸۹۲) و مخارج این سفر را وزارت امور خارجه تأمین نمود. نتیجه این مسافرت میبایستی یک تالیف اساسی در ۷ جلد راجع بمغولستان و مغولها باشد ولی از این عفت جلد فقط دو جلد انتشار یافت. در قرن بیستم بتحقیقات درباره زبان کتبی مغولی تحقیقات مربوط به لهجه های زنده و ادبیات ملی هم اضافه شد. این بود مقصود عمده هیئت های که از طرف کمیته روسی برای تحقیقات درباره آسیای وسطی و آسیای شرقی تجهیز میشدند. در جمع آوری مطالب و مدارک راجع به ادبیات ملی و آئین

زندگی مغولها تجار روسی هم که در مغولستان کار میکردند شرکت داشتند. از شهرهای سیبری، که برای روابط تجارتنی بامغولستان بیش از همه قیمت قائل بود، شهر بییسک بود. بییسک مبدائی بود که هیئت اعزامی سال ۱۹۱۰ از آنجا تجهیز شد و نتیجه این کار همانا تحقیقات مفصلی راجع به تجارت روس و مغول بود.

در سال ۱۸۸۹ یک محقق روسی بنام یاندرین تسف موفق به یک کشف باستان شناسی مهمی گردید. در ساحل رود اورخون آثاری از بناهای تاریخی کشف شد که استادان چینی در سالهای ۷۳۳ و ۷۳۵ برای یک خان ترك بنام موگیلیان و برادرش گل - تکین بنا کرده بودند و روی آنها جملاتی بدو زبان چینی و ترکی نوشته بودند. در ضمن در مورد دوم معلوم شد که نوشته‌ها همانهایی هستند که در کتیبه‌هایی که در قرن هیجدهم در وادی ینی‌سی علیا کشف شده بود و نتوانسته بودند آنها را بخوانند. اکنون محققین بجای کتیبه‌های مختصرینی سی مطالب بسیار دامنهداری بدست آوردند (کتیبه عمده روی مجسمه گل تکین ۴۰ سطر است). در ضمن از کتیبه چینی معلوم شد که این نوشته‌ها مر بوط بکدام اشخاص و کدام وقایع میباشد و از این راه امیدی برای یافتن کلیدی جهت خواندن نوشتجات پیاها شد، هر چند بطوریکه بعدها معلوم شد مضمون متن‌های چینی و ترکی یکسان نبودند. برای گرفتن عکسها و کپی‌های دقیق از آن نوشتجات دو هیئت مجهز گردید: یکی از فنلاند و دیگری از پطر بورغ که آکادمی علوم آن را تحت سرپرستی رادلف عضو آکادمی تجهیز کرد. هیئت اخیر که بعدها بنام هیئت «اورخونسکی» (۱۸۹۱) معروف شد علاوه بر تهیه استامپاژهایی از کتیبه‌هایی که یادر نیتسف کشف کرده بود (خود یادر نیتسف هم در هیئت شرکت داشت) موفق شد که چند کتیبه جدیدی که قسمتی از آنها قدیمی‌تر بودند کشف کند. علاوه بر آن هیئت مزبور برای اولین بار خرابه‌های قراقوروم را به تفصیل شرح داد. قراقوروم پایتخت خانهای مغول در قرن سیزده بود. نویسنده نامبرده بعضی کتیبه‌هایی هم در خود شهر و حومه آن کشف کرد. در سایه اطلس‌هایی که این دو هیئت (فنلاندی و آکادمیک) منتشر ساختند دانشمندان

دانمارکی بنام تومن موفق شد که در سال ۱۸۹۳ کلیدی برای خواندن خطهای ینیسی و اورخون پیدا کند. بدینوسیله دنیای دانش اروپا راهی بدست آورد تا قدیمترین آثار زبان ترکی را مورد تحقیقات قرار دهد.

علاوه بر آن برای اولین بار يك منبع جدید بومی جهت تاریخ دولتهای کوچ نشین پیدا شده بود. سابقاً اطلاعات مربوط باین دولتها را فقط ازسالنامههای چینی استخراج میکردند. کتیبههای اورخون ادبیات دامنهداری بخصوص بزبان آلمانی بوجود آوردند. از دانشمندان روس در امر تحقیق راجع به کتیبهها، علاوه بر رادلف عضو آکادمی، پروفیسور ملی اورانسکی هم شرکت داشت. مقداری مدارك و مطالب جدید راجع به آثار قدیمی مغول و همچنین ترك اورخون بوسیله هیئت و. ل. کوتویچ در سال ۱۹۱۲ بدست آمد. موفقیتهای مغولشناسی روسی اجازه میدهند امیدوار باشیم که الحاق ملت مغول به تمدن اروپائی کدکارکنان جمهوری معاصر مغول در نظر گرفتهاند با مساعدت دانش روس صورت خواهد گرفت.

تحقیقات راجع به چین و ادبیات چینی و منچوری در نیمه اول قرن نوزدهم در روسیه منحصرأ بتوسط اعضای میسیون روحانی پکن و اشخاصی که جزو آن بودند صورت میگرفت. کسی که خدمات بزرگی در این راه مبذول داشت ای. کی. بیچورین بود که در رأس میسیون نهم قرار داشت (۱۸۲۱-۱۸۰۶). نامبرده یک سلسله تألیفاتی از چینی ترجمه کرد که مضمون آنها بیشتر مربوط بجهت جغرافیا و تاریخ بود. بطوریکه فوقاً اشاره شد میسیون پکن علاوه بر مسائل مذکور اخیر بمقاصد وزارت امور خارجه هم خدمت میکرد و این وزارتخانه بواسطه پیش از ریاست روحانیون موفق شد قیمت اهمیت معلوماتی را که اعضای میسیونها در مدت اقامت در پکن آورده بودند بشناسد و قدردانی کند. بسیاری از این اشخاص و منجمله همان ایا کینف بیچورین پس از مراجعت از چین ضمیمههای برای معلومات خود پیدا کردند و آنرا درسایه اداره آسیائی وزارتخانه که در سال ۱۸۱۹

تشکیل شده بود بدست آوردند.

بعدها که در روسیه فکر تدریس زبانهای چینی و منچوری بمیان آمد وزارت فرهنگ هم بطور وسیعی از خدمات اعضای سابق میسیون استفاده نمود. این پروژه که تدریس دانشگاهی السنه شرقی شامل زبانهای شرق اقصی هم بشود برای اولین بار در سال ۱۸۱۱ از طرف دانشگاه خارکف مطرح شد، ولی در آنموقع از قوه بفعل نیامد. در نظر بود که شغل کفیل «زبان تاتار و منچوری» دایر بشود. در ضمن اشاره میشد که ممکن است بوسیله ترجمه‌های منچوری با تألیفات نوشتجات تاریخی چین آشنا شوند. ظاهراً تحقیقات در باره تألیفات ادبیات حقیقی چینی ممکن شناخته نمیشد، هر چند که در قرن هیجدهم بعضی تألیفات چینی بزبان روسی ترجمه شده بود. کرسی زبان چینی برای اولین بار بسال ۱۸۳۷ در دانشگاه قازان دایر شد. اولین نماینده آن هم اسقف دانی ایل سویلف عضو دهمین میسیون پکن بود که دانشگاه چندی قبل کتابخانه تألیفات چینی را از آن گرفته بود (بطوریکه دیدیم کتابخانه میسیون سابق ژزوئیت هم جزو کتابخانه مزبور بود).

با این پیش آمد اهمیت میسیون برای توسعه تدریس دانشگاهی السنه شرقی محدود نشد. جانشین دانی ایل که وی تسخوسکی نامداشت و در قازان علاوه بر زبان چینی زبان منچوری را هم تدریس میکرد، این زبانها را در پکن که در آنجا شغل طبیب میسیون را داشت یاد گرفت. جانشین وی تسخوسکی بنام و. پ. واسیلیف در دوران جوانی ده سال (۱۸۵۰-۱۸۴۰) در معیت میسیون روحانی در پکن اقامت داشت. نامبرده بر حسب تمایل موسین - پوشکین برای یاد گرفتن زبانهای تبتی و چینی جزو میسیون روحانی درآمده بود. بعدها در دانشگاه پتربورغ اعضای سابق میسیون یعنی سکاچکف پشورف (استاد نجوم که برای مطالعات نجومی جزو میسیون درآمده بود) و زاخاروف که اولین و تا بامروز یگانه پروفیسور زبان منچوری در روسیه بود تدریس میکردند. فعالیت علمی ممتد و. پ. واسیلیف شهرت بزرگی برای او فراهم ساخت ولی او که از لحاظ علمی فوق العاده

شكاك بود این شکاکی اجازه نداد که مکتبی بوجود آورد. چین شناسان کنونی روس پیش از همه بچین شناسی غربی توجه دارند و برویه شاولان بیش از سنن واسیلیف نظر دارند. تألیفات و اسیلیف راجع به بودائیگری بیش از همه اثری از خود در دنیای علم باقی گذاشتند. بعضی مقالات واسیلیف راجع به چین نیمه دوم قرن نوزدهم بعدی جالب بودن خود را محفوظ داشتند که در سال ۱۹۰۹ بزبان آلمانی ترجمه و بطبع رسیدند. تحقیقات راجع بزبان منچوری ولهجه‌های تونگوس که قرابتی با آن دارند تا با امروز موفقیت بزرگی کسب نکرده است. در این مورد هم مثل رشته مغول شناسی تحقیقات راجع بلهجه‌های زنده در صف اول قرار گرفته بودند. در ضمن این عملیات با وسایل کمیته روسی مخصوص تحقیقات در باره آسیای وسطی و آسیای شرقی انجام میگرفت، ولی مدارک و مطالب جمع آوری شده هنوز محققینی برای رسیدگی بآنها پیدا نکرده است.

بعد از قرارداد پکن سال ۱۸۶۰ دیگر دایلی نبود که وظایف دیپلماتی بر عهده میسیون روحانی و اگذار شود و میسیون مزبور پس از تأسیس میسیون دنیوی (۱۸۶۱) اهمیت سابق خود را از دست داد و فقط بنام یک بازمانده گذشته وجود داشت. در تاریخ فعالیت علمی میسیون پکن این دوره را میتوان درخشانترین ادوار شمرد. در رأس این میسیون (از سال ۱۸۴۹ الی ۱۸۵۹ و دوباره از ۱۸۶۵) پالادی کافر یوف (وفات در سال ۱۸۷۸) یکی از بهترین چین شناسان قرار داشت که مؤلف فرهنگ معروف میباشد و همین فرهنگ است که بعدها بتوسط پ.س. پوپوف تکمیل شد و بطبع رسید. پالادی علاوه بر فرهنگ مؤلف یک سلسله مقالات ذی قیمت است (مخصوصاً راجع به اشاعه مذاهب مسیحی و اسلام در چین) و همچنین مؤلفی در مورد بتاریخ و جغرافیا (توضیحات راجع بسیاحت مارکو پولو، و یادداشت‌های بین راه از پکن از راه منچوری تا بلاگوو شنسک) و یادداشت‌های بین راه بر سر راه مغولستان. در دوره پالادی اعضای میسیون برای اولین و آخرین بار در دوره موجودیت میسیون شروع به طبع «تألیفات» خود نمودند (طبع این‌ها در سال ۱۸۵۲ شروع شد

و با جلد چهارم که بسال ۱۸۶۶ در آمد قطع گردید).
 بعد از قراردادهائی که در سالهای ۶۰ و ۵۰ منعقد گردید تجارت کیاختین اهمیت
 انحصاری سابق خود را از دست داد. برای تجارت روس راههای دیگری هم بسوی
 متصرفات چین باز شده بود. تحقیقات راجع بر راههای جدید تجارتی مقصود چند
 هیئت بود که از میان آنها هیئتی که از حیث وسعت مقاصد جلب توجه میکند هیئت
 سوسنوسکی، ماتوسوسکی، و پیاستسکی (۱۸۷۵-۱۸۷۴) که عهده دار تحقیقات راجع
 بر اهی که از شهر خان- کوردیان تسزی - تسزیان مرکز عمده تجارت چای تاپست
 زایسان بود. یکی از اعضای این هیئت بنام ماتوسوسکی بعدها شرح جغرافیائی
 امپراطوری چین را تهیه نمود و این بهترین شرحی است که بزبان روسی نوشته شده
 و در همانحال یگانه شرح منتشره در اروپا میباشد. دو فقره سیاحت پوتسوف هم
 مربوط بسالهای ۷۰ میباشد. در سیاحت اولی (۱۸۷۶) نامبرده بایک کاروانی از پست
 زایسان بقوچن رفت و برگشت. در سال ۱۸۷۸-۱۸۷۹ نامبرده همراه کاروان دیگری
 بود که تجار روس آنرا از شهر کوبدو (در مغولستان غربی) بسوی جنوب شرق از
 میان کویر گوبی بر راه انداخته بودند. این هیئت پس از آنکه بشهر کوکو-خوتو
 رسید از راه مغولستان شرقی بروسیه مراجعت کرد. نتیجه اولین مسافرت تألیف
 پوتسوف تحت عنوان «مقالات بین راه چژونگاری» بود که در «یادداشتهای شعبه سیبیر
 غربی جامعه جغرافیائی» بطبع رسید (۱۸۷۹). شرح مسافرت دوم را همان پوتسوف
 در کتاب «شرح مسافرت در مغولستان و ایالات شمالی چین داخلی» (۱۸۸۳) شرح
 داده است. منافع تجارتی روسیه در شرق اقصی تا حدی بعلت مساعی تجاوز کارانهای
 که بعداً جنگ با ژاپون را تولید کرد موجب گردید که تألیفات دامنهداری که با
 استفاده از تألیفات مختلف راجع به منچوری و کره بوجود آید و با شرکت و تحت
 سرپرستی متخصصین وزارت مالیه بطبع برسد. از آغاز سالهای هفتادم چند هیئت از
 طرف جامعه جغرافیائی روس تجهیز و با امپراطوری چین اعزام گردید. مقصود عمده
 آنها این بود که در قسمت فیزیکی و جغرافیائی و نواحی ترکستان شرقی و تبت و

قسمتی از خود چین، که سکنه آنرا تبتی‌ها تشکیل میدادند ولی قسمت مزبور از لحاظ سیاسی جزو تبت محسوب نمیشد، مطالعاتی و تحقیقاتی بعمل آورند. بدین سان بود مسافرت سوم پوتانین (۱۸۸۶-۱۸۸۴) که در نتیجه آن کتابی راجع به ناحیه تانقوت - تبت چین بوجود آمد. بعد مسافرت برادران گروم گرژیمایلو (۱۸۸۹-۱۸۹۰)، مسافرت او بروچف، سه مسافرت پرژوالسکی (۱۸۷۶-۱۸۷۸)، «(۱۸۸۰-۱۸۷۹، ۱۸۸۵-۱۸۸۳)» و مسافرت‌های جانشینان او بنام پوتسف (۱۸۸۹-۱۸۹۰)، روبوروسکی (۱۸۹۵-۱۸۹۳) و کوزلف (۱۹۰۱-۱۸۹۹ و ۱۹۰۹-۱۹۰۷) صورت گرفت. تمام این مسافرت‌ها فقط بقسمت شمالی و تقریباً غیرمسکون تبت انجام گرفت. بعضی از مسافرین مثل برژوالسکی درصدد برآمدند به تبت مرکزی حتی بشهر عمده این کشور لهاسا رسوخ کنند، ولی مجبور شدند بدون نیل بمقصود مراجعت نمایند. در موقع دومین هیئت اعزامی پ.ک. کوزلف خرابه‌های شهر کوچک خارا - خوتو (در پائین دست رودخانه اتسزین - گل در قسمت جنوبی مغولستان، مجاور ایالت چینی گان - سو) مفصلاً مورد تحقیقات قرار گرفت. در ضمن مجموعه نفیسی از آثار کتبی چینی تبتی و تانقوت پیدا شد. باپیدایش آثار مزبور برای اولین بار مدارکی بدست آمد تا اسرار خط معروف به تانقوت که در دولت سلسله سیسیا معمول بود و مغولها معدومش کردند کشف شود.

راجع به تبت بزبان روسی در همان نیمه اول قرن نوزدهم دو تالیف ترجمه‌ای وجود داشت که آنها را از زبان چینی ایا کینف بیچورین بنام «شرح تبت» و «تاریخ تبت و خو خونور» ترجمه کرده بودند. در اواخر قرن هیجدهم (۱۷۹۵-۱۷۹۲) اسقف جدید پاتراس بنام خریسانف که از ترکیه بهند و از آنجا (از بنگالده) از راه تبت و آسیای وسطی مهاجرت کرده بود عازم سیبری شد و ظاهراً بشهر لهاسا هم رفت، ولی شرح مسافرت او بقدری نامفهوم و مبهم است که مشکوک بنظر میرسد که آیا نامبرده اساساً یک وقتی در پایتخت تبت بوده یا نه (منجمله نامبرده اطمینان میدهد که در لهاسا لا اقل یک میلیون ونیم سکنه زندگی میکند و دالایا لاما قریب به سیصد هزار پیاده و سواره و دوهزار فیل دارد). در دوره اخیر درهای شهر لهاسا و محلی که مجاور آن است بلاشبهه بروی اروپائیه‌ها و منجمله روسها بسته بود. همانطوری که انگلیسها برای

تحقیقات راجع باین محل متوسل بخدمات «پاندیت‌ها» شدند روس‌ها هم میتوانند راجع به تبت از زوار بودائی که تبعه روس بودند یعنی از کالمیک‌ها و بوریات‌ها اطلاعاتی بدست آورند. از مسافرت‌های زوار کالمیک مهمتر از همه مسافرت بازا-باکشی (۱۸۹۴-۱۸۹۱) میباشد. شرح این مسافرت بتوسط پروفسور پوزدنیف بزبان روسی ترجمه شده. تسیبیکوف [(۱۹۰۲ - ۱۸۹۹) نامبرده از نسل بوریات‌ها بود در فاکولته السنه شرقی تربیت یافته و بعدها کفالت پروفسوری انستیتوی شرقی را در ولادیوستک برعهده داشت] موفق شد به لاسا راه یابد و مدتی در آنجا اقامت کند. در سایه مقدمات خاصی که نامبرده دیده بود مشاهدات او میتوانند شامل تمام جنبه‌های زندگی محلی باشند و از این حیث بامشاهدات اعضای هیئت نظامی انگلیسی (۱۹۰۳-۱۹۰۴) بطورمرجعی فرق دارد. دلیل کاملی داریم تا امیدوار باشیم که شرکت اتباع روس که بودائی بودند و تحصیلات اروپائی داشتند در امر تحقیقات راجع به تبت خاصه تمدن تبت با موضوع فوق‌الذکر محدود نمیشود. مسافرت بارادین (۱۹۰۵-۱۹۰۷) از نظر علمی نتایج ذیقیمتی داشت. اصل و نسب نامبرده از بوریات‌ها بود. بعداً مدرس دانشگاه پطر بورغ شد. بعد از چند سال تدارکات مخصوص، از طرف «کمیته روسی برای تحقیقات در آسیای وسطی و آسیای شرقی» به تبت اعزام گردید هر چند که نامبرده برای دفعه اول فقط دیرهایی را که در شمال سرحدات خود تبت قرار داشتند دیدن کرد. حتی در این زمان هم ذخیره تبتی موزه آسیائی آکادمی علوم از حیث غنی بودن بالاتر از تمام مجموعه‌های اروپائی میباشد و این خود اجازه میدهد امیدوار باشیم که دانش روسی در این رشته شرق شناسی بعداً موفقیت‌های بیشتری خواهد داشت و اهمیت این رشته علاوه بر دلایل دیگر از نفوذی معلوم میشود که بودائیگری تبتی در میان یک سلسله از ملل دارا میباشد.

از تألیفات روسی راجع به تبت لازم است تألیف جامع‌الاطراف پروفسور کیونر را بنام «شرح تبت» یاد آور شویم. راجع به تبت و مخصوصاً تحقیقاتی که اروپائیا در باب تاریخ آن بعمل آورده‌اند در تألیف فوق‌الذکر اطلاعاتی جمع‌آوری شده

است که مثل آنها را با این درجه تکاملی که دارد نمیتوان در هیچ يك از تالیفات اروپای غربی پیدا کرد .

در قرن نوزدهم چند هیئت و سفارت از سیبری باسیای وسطی به ترکستان شرقی اعزام گردید. در همان سالهای بیستم بود که بشهرهای خط ایرتیش اطلاعاتی رسوخ کرد دایر براینکه علم طغیان در آن موقع برضد چینیها برافراشتند . اطلاعات مربوط باین شورش که در آرشیوشهر سمیپالاتینسک محفوظ مانده بود بعداً از طرف کمیته آماری سمیپالاتینسک بطبع رسید . شورش سالهای پنجاهم اهمیت بیشتری داشت و موقعی بود که ترکستان شرقی برای مدت کوتاهی بکلی از چین جدا شد . برای جمع آوری اطلاعاتی راجع باین وقایع و خود کشور يك نفر قرقیز بنام چوکان والی خانف که در خدمت روس بود از سیبری اعزام گردید . نامبرده موفق شد که بصورت يك بازرگان از این کشور بگذرد (۱۵۵۸-۱۵۵۹). چه شرح کشور که نامبرده نوشته بود وچه سایر کارهای این قرقیز خوش قریحه و با استعداد امیدهای بزرگی بوجود آورد ، ولی پس از اندک زمانی والیخانف از ترتیبات و شرایط زندگی متمدن منصرف شده باو بۀ زادگاه خود برگشت و در همانجا بدرود زندگی گفت .

چینیها در سال ۱۸۵۸ قدرت و سلطۀ خود را دوباره مستقر ساختند ، ولی پس از اندک زمانی با شورش جدید (۱۸۶۵ - ۱۸۶۳) از آنجا اخراج شدند . يك دولت مسلمان تشکیل یافت که موجودیت آن تا سال ۱۸۷۸ برقرار بود . قدرت و حکومت از سردستههای اولی شورش که خواجدها باشند (خواجده اصطلاحاً آنست که شامل اولاد پیغمبر میشود) در ترکستان شرقی از میان خواجدها سلسلهای بوجود آمد که در اواخر قرن هفدهم سلطه و قدرت دنیوی را هم بدست آورد . حکومت و سیادت به مردی بنام یعقوب بيك که از میان کوچگاندها بیرون آمده بود انتقال یافت . متصرفات روس در سمیرهچید بلاواسطه با متصرفات یعقوب بيك هم سرحد بودند . لازم بود که سرحدی بین دولتین معین شود و قرارداری راجع

بر روابط تجارتي منعقد گردد. برای این مقصود نزد یعقوب بيك اشخاصی بنام رین تال (۱۸۶۸ و دوباره ۱۸۷۵) و کائولبارس (۱۸۷۲) اعزام گردیدند و آنها موفق شدند که يك قرارداد تجارتي منعقد سازند. پس از الحاق خان نشینی کوگانند بروسیه (۱۸۷۲) لازم شد که سرحدی با دولت یعقوب بيك از سمت وادی فرغانه هم معین گردد. در دوره حکمرانی چینی ها این سرحد بکلی نامعلوم بود. چینی ها حتی به مأمورین مالیاتی خان کوگانند اجاده میدادند که در شهرهای ترکستان شرقی مالیات جمع کنند. یعقوب بيك برعکس تمام منطقه کوهستانی را بمتصرفات خود ملحق ساخت. یکی از استحکامات مقدم آن حتی در سرزمینی واقع بود که از نظر جغرافیائی به ترکستان شرقی تعلق نداشت بلکه بحوزه سیحون متعلق بود. برای حل مسئله سرحدات از تاشکند یکنفر سروان (بعدها وزیر جنگ) بنام کوروپاتکین (۱۸۷۷-۱۸۷۶) اعزام گردید. نامبرده با استفاده از وضعیت مشکلی که یعقوب بيك در جنگ با چینی ها داشت موفق شد که از این حکمروا تخفیفات و گذشتهای مهمی بدست آورد، ولی بعزت مرگ یعقوب بيك و فتح کشور او بدست چینی ها تخفیفات و گذشتهای فوق الذکر اهمیت عملی نداشت و آن سرحدی که با چین درمبنای قرار داد پتر بورغ سال ۱۸۸۱ مقرر شده بود کمتر بنفع روسیه بود.

هنوز سفارت کوروپاتکین انجام نگرفته بود که بزبان روسی کتابی راجع به ترکستان شرقی بوجود آمد. این کتاب مشتمل بر مجموعه اطلاعاتی راجع به مملکت مزبور بود. در جریان ترجمه کتاب بزبان روسی بر حسب تصویبنامه جامعه جغرافیائی «زمین شناسی» تألیف ریتر قسمت ترکستان شرقی برعهده پروفیسور گریگوریف واگذار شده بود که در سال ۱۸۶۹ ترجمه متن ریتر را با تبصره های انتقادی خود بطبع رسانید. بعداً در سال ۱۸۷۳ انتشار تکمیلی خاص آن بوجود آمد که تذکره تاریخ و جغرافیای ترکستان شرقی را از قدیمترین زمانها تا سال ۱۸۷۲ در برداشت. بسیاری از نظریاتی که در این کتاب اظهار شده با وضع کنونی دانش تطبیق نمیکند ولی کتاب پروفیسور گریگوریف از نقطه نظر يك مجموعه محتوی مدارك تاریخی

در باره تر کستان شرقی اهمیت خود را تا بنامروز حفظ کرده است . تا این زمان در هیچیک از زبانهای اروپائی تألیفی درباره تر کستان شرقی وجود ندارد که از لحاظ صحت و کامل بودن اطلاعاتی که در آنجا جمع آوری شده بتواند با کتاب مزبور برابری کند. با این حال اطلاعات تاریخی که در کتاب کورویاتکین راجع به «کاشغریه» نقل شده نه از کتاب گریگوروف بلکه از کتاب انگلیسی بلیو که از لحاظ علمی به مراتب کمتر خواننده را قانع میکند اقتباس شده است .

پس از استقرار سلطه و حکروائی چینی در تر کستان شرقی و تعیین سرحد با روسیه از تر کستان چند مسافرت دیگر باین کشور صورت گرفت، مثل مسافرت دکتر زلاند (۱۸۸۶) که از سمیره چیه بعمل آمد و مسافرت نایب سرهنگ کورنیلف (۱۸۹۹-۱۹۰۰) که از تاشکند شروع شد. کورنیلف شرح ذی قیمتی راجع باین ناحیه نوشت که شعبه نقشه برداری نظامی تر کستان آنرا بطبع رسانید .

در اواخر قرن نوزدهم در تر کستان شرقی همان کشفیات باستان شناسی بعمل آمد که ما در فصل دهم از آن سخن گفتیم . پیشرفت علم در این قسمت تا حد زیادی مرهون فعالیت ژنرال قنسول روس پتروسکی میباشد . نامبرده مجموعه ای از آثار قدیمی این ناحیه که از حیث اهمیت علمی یگانه میباشد جمع آوری نمود که بعداً قسمتی از آن به ارمیتاژ و قسمتی هم به موزه جامعه باستان شناسی روس تحویل گردید. از مسافرین روسی بعضی اطلاعات مربوط به آثار باستانی را برادران گروم-گرژیمایلو منتشر کردند . برای تحقیقات راجع باین ولایت از نظر باستان شناسی بالاخص اشخاص ذیل مسافرت کردند: کلمنتس (۱۸۹۸) برزوسکی (۱۹۰۶-۱۹۰۷) عضو آکادمی اولدمبورگ (۱۹۱۰-۱۹۰۹ و ۱۹۱۵-۱۹۱۴) . اولین مسافرت با وسایل آکادمی علوم و بقیه با وسایل کمیته روسی مخصوص تحقیقات راجع بآسیای وسطی و آسیای شرقی انجام گرفت . همان کمیته دو هیئت زبان شناسی بسربورستی س. ی. مالف (۱۹۱۱-۱۹۰۹ و ۱۹۱۵-۱۹۱۳) تجهیز کرد و به تر کستان شرقی فرستاد. دانشمندان روسی مسئله محل شهر اویگوری بنام بیش بالیک را حل کرده و خرابه های آنرا

یافتند .

شرکت مسافری و دانشمندان روسی در امر تحقیقات راجع به هند کمتر اهمیت داشت . همانطوریکه در قرن پانزدهم آفاناسی نیکیتین بر حسب تصادف به هند راه یافت در اواخر قرن هیجدهم هم یک مسافر دیگر روس که موسیقیدانی بنام گراسیم لیدف بود به هند رسوخ کرد . این شخص جزو موب سفارت روس در انگلستان بود و نظر به علاقه‌ای که بمسافرت داشت از آنجا عازم هند شد و دوازده سال (۱۷۸۵-۱۷۹۷) در هند بسر برد . نامبرده با ادامه اشتغال بهنرخود در عین حال زبان سانسکریت و مخصوصاً لهجه‌های معاصر هندی و بیش از همه لهجه بنگالی را میآموخت . ابتدا از هند به انگلستان مراجعت کرد و در آنجا بسال ۱۸۰۱ گرامر لهجه‌های هندی و منجمله لهجه سانسکریت را بزبان انگلیسی بطبع رسانید و چندی بعد در پتربورغ ، حسب الامر امپراطور آلکساندر اول ، مطبوعه‌ای با حروف سانسکریت دائر کرد و در سال ۱۸۰۵ تألیف خود را بنام «مشاهده بیغرضانه سیستم‌های هند شرقی برام گنہا» بطبع رسانید . دوقره مسافرت بهند که برای دانش کمتر اهمیت داشت مسافرت‌های نقاش - دوستدار بنام سالتیکف بود (۱۸۴۳-۱۸۴۱ و ۱۸۴۶-۱۸۴۴) بعمل آمد . نامبرده از اشراف انگلیس پرست بود و در پاریس شرح مسافرت‌های خود و مجموعه تصویراتی را که خود بوجود آورده بود بطبع رسانید .

علاقه‌مندی به تمدن هند که در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم در اروپای غربی آشکار میگردد شامل روسیه هم میباشد و این قضیه از پروژه تأسیس آکادمی آسیائی که از طرف سرپرست علمی پتربورغ بنام اواروف (که بعدها وزیر شد و لقب کنت یافت) بسال ۱۸۱۰ ارائه شد و همچنین از نطق وی که بسال ۱۸۱۸ در جلسه افتتاح تدریس السنه شرقی در انستیتوی عمده آموزگاری (این انستیتو در سال ۱۸۱۹ جزو دانشگاه پتربورغ شد) ایراد شد معلوم میگردد . با این حال تحقیقات راجع به زبان سانسکریت در روسیه موفقیت خاصی نداشت .

تا مدت مدیدی نمایندگان این تخصص در دانشگاهها و آکادمی همان دانشمندان خارجی بودند که بخدمت روس دعوت شده بودند. یکی از اولین سانسکریت‌دانهای روسی پروفیسور پتروف بود که در سال ۱۸۴۱ تدریس زبان سانسکریت را در دانشگاه قازان شروع کرد و بعدها از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۵ کرسی استادی را در مسکو اشغال نمود.

دانش اروپائی در اوایل قرن نوزدهم به تألیفات ادبیات سانسکریت علاقمند شد، مخصوصاً از این نظر که قدیمترین آثار زبان و تمدن هند و اروپائی بودند. بعدها علاوه بر آن اهمیت سانسکریت‌شناسی برای تحقیقات راجع به یکی از ادیان جهانی که بودائیگری باشد معلوم شد. در کارهای مربوط به تحقیقات راجع به بودائیگری که در بین آنها مقام برجسته به زحمات چین‌شناسان و مغول‌شناسان روسی تعلق دارد سانسکریت‌شناسان روس هم شرکت کردند. پروفیسور منیایف برخلاف عقیده‌ای که در اروپای غربی راجع به قدمت کانون پالمی (مجموعه متنی مقدس که بودائیان سیلانی قبول کرده بودند) پروفیسور منیایف یک تئوری مستقلی راجع به قدمت زیاد بودائیگری شمال ابراز نمود. کارهای مربوط به تحقیقات راجع به بودائیگری هندی بتوسط شاگرد منیایف که ف. ای. شرباتسکی نام داشت ادامه یافت و نامبرده یک سلسله تألیفاتی راجع به فلسفه بودائیگری بوجود آورد. پروفیسور منیایف اولین کسی از دانشمندان روس بود که با مقصود علمی به هند مسافرت کرد و موفق شد که سه بار به هند سفر کند (۱۸۷۶-۱۸۷۴ و ۱۸۸۵ و ۱۸۷۹). نتیجه این مسافرتها علاوه بر یک سلسله مقالات مخصوصی که قسمتی از آنها فقط به ازمرگ مؤلف بطبع رسید یک تألیف مشهوری بود بنام: «شرح سیلان و هندوستان از یادداشتهای بین‌راه یکنفر روسی» (۱۸۷۸) و دوم مقاله بود که در مجله «وستنیک یورویی» (۱۸۸۷ و ۱۸۷۵) انتشار یافت. بعداً سانسکریت‌شناسان روسی بنام بارون فون - ستال - گولستین (۱۹۰۴ - ۱۹۰۳) و پروفیسور شرباتسکوی (۱۹۱۰ - ۱۹۰۹) با مقاصد علمی به هندوستان سفر کردند.

برای تحقیقات راجع به افغانستان و افغانها در روسیه کمتر قدم برداشتند و حال آنکه در دانشگاه پتر بورغ مدتی (۱۸۵۷-۱۸۵۵) سخنرانیهائی بتوسط دورن عضو آکادمی بزبان افغانی ایراد میشد. نامبرده همان کسی است که چند سال جلوتر (۱۸۴۷) اولین منتخبات افغانی را هر چند که تحت عنوان انگلیسی بود در پتر بورغ بطبع رسانید. دوبار دولت روس و یا اشخاصی که بنام او فعالیت میکردند مساعی بکار بردند تا افغانستان را جزو منطقهٔ نفوذ روس قرار بدهند. نتیجه در هر دو مورد یکسان بود: قطع روابط بین افغانستان و حکومت انگلیس و هند و ورود عساکر انگلیس و هند به کشور. در اینجا باید گفت که امیر افغانستان کمکی را که امیدوار بود از طرف روسیه دریافت نکرد. در مورد اول (۱۸۳۹ - ۱۸۳۷) در سرزمین افغانستان طبق دستور سیمونویچ سفیر کبیر روس در ایران يك لهستانی تبعیدی بنام ویتکویچ فعالیت میکرد. نامبرده چند سال جلوتر از آن یعنی در سال ۱۸۳۵ به بخارا سفر کرده بود. اقامت ویتکویچ در افغانستان هیچگونه اطلاعاتی راجع به این کشور بروسیه نداد. ویتکویچ در سال ۱۸۳۹ به پتر بورغ مراجعت کرد و در آن موقع وزارت امور خارجه او را مثل يك ماجراجوئی که از اختیارات خود قدم فراتر نهاده تلقی نمود. ویتکویچ انتحار کرد و قبل از انتحار یادداشتهای یومیه خود را معدوم ساخت.

بار دوم از طرف والیگری ترکستان يك هیئت سفارت روس باافغانستان اعزام شد. در رأس این هیئت ژنرال ستولتف (۱۸۷۹-۱۸۷۸) قرار داشت. در آن زمان دولت انگلیس روسیه را بخاطر قرارداد سان - ستفان بجننگ تهدید میکرد. با این قرارداد عملیات جنگی در شبه جزیرهٔ بالکان پایان یافته بود. مقصود از اعزام سفارت باافغانستان این بود که از سوء تفاهمات بین حکومت انگلیس و هند و امیر شیرعلی استفاده کنند تا برای انگلیس مشکلاتی در سرحد شمال غربی هند فراهم آورند. نتیجهٔ اقدامات سفارت ستولتف در افغانستان يك تألیف دوجلدی بود که دکتر یاورسکی عضو سفارت نوشت بنام: « مسافرت يك روس باافغانستان و

خان نشینی بخارا « (۱۸۸۲-۱۸۸۳). در همان موقع (۱۸۷۸) مسافرت‌های سرهنگ دوم گروود کف (بعدها والی ترکستان) از راه شمال غربی افغانستان تا دیوارهای هرات و بعد مسافرت ماتویف به بدخشان انجام گرفت. معلومات راجع باین مسافرت‌ها در يك مطبوعه سري نظامی بطبع رسید و فقط مستخرجات مختصری از گزارشات این دو افسر در دسترس عامه قرار گرفت.

عملیات کمیسیون سرحدی انگلیس و روس بسال ۱۸۸۶-۱۸۸۵ که در فصل هیجدهم ذکر شد تقریباً بهیچ نحوی در نگارشات روس راجع بافغانستان منعکس نگردید. بعضی از اعضای انگلیسی کمیسیون بعدها تألیفاتی بطبع رسانیدند که علاوه بر شرح مذاکرات اطلاعاتی هم راجع به کشوری که در آنجا عملیات کمیسیون رواج داشت و منجمله راجع با آثار قدیمی دارا بودند. از طرف روسها هیچگونه تحقیقات یا مشاهدات علمی بعمل نیامد. از جدیدترین محققین روسی افغانستان و افغانها باید نام ن. آ. آریستف را ذکر کرد که منحصرأ از روی منابع انگلیس کار میکرد. پس از استقرار روابط مستقیم دیپلماسی بین روسیه و افغانستان این دفعه نوبت تحقیقات راجع بافغانستان بر عهده انجمن علمی خاورشناسی درمسکو (اکنون انجمن علمی خاورشناسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) واگذار شد که در سال ۱۹۲۴ مجموعه «افغانستان» را بطبع رسانید. در این مجموعه آنچه بیش از همه جلب توجه میکند آخرین مقاله آن بنام «آثار باستان شناسی در افغانستان» بقلم م. ک. وچسلوف میباشد که در سال ۱۹۲۲ مسافرتی بافغانستان کرد و مقصود عمده اش این بود که راجع به آثار تمدن بودائی تحقیقاتی بعمل آورد.

فصل بیستم

نگارشات روسی راجع باسیای مقدم . ایران . آسیای صغیر .
فلسطین . مصر و شام . قفقاز .

نگارشات روسی درباره آسیای مقدم آن وسعتی را ندارد که ممکن بود بملاحظه وضعیت جغرافیائی روسیه و ترکیب سکنه آن انتظار داشت . اینکه در زبان روسی کارها و تألیفات راجع به هند و افغانستان کمتر صورت گرفته علتش تا حدی همان قلت مدارك و مطالبی است که محققین روسی دو مقایسه با محققین اروپای غربی مخصوصاً انگلیسها دارا میباشند . ولی فقر نگارشات روسی راجع بایران و سایر کشورهای مسلمان ممکن است فقط بعلمت عقب ماندگی دانش روس باشد . جالب توجه تر اینکه در روسیه ، که مسلمانها قسمت معتدبعی از سکنه را تشکیل میدهند ، تا کنون تقریباً يك کتاب هم راجع باسلام بوجود نیامده است ، همان تألیفی که ممکن بود در عصر خود در دنیای دانش قدمی بجلو تعبیر شود . بطوریکه فوقاً ذکر شد مقصود از «السنة شرقی» که تدریس آنها در دانشگاههای روس بر طبق نظامنامه ۱۸۰۴ مجری گردید در اول کار زبانهای تورات و شرق اسلامی بود . علاوه بر درسهای پروفیسورهای که از خارجه دعوت میشدند موفقیت های آموختن زبانهای عربی ، فارسی و ترکی از روسیه مرهون تدریس طولانی بولدیرف در مسکو (۱۸۱۱-۱۸۲۷) و سنکووسکی در پتر بورغ (۱۸۲۲-۱۸۴۷) ، کاظم بيك در قازان

(۱۸۲۶-۱۸۴۵) و پتر بورغ (۱۸۷۰-۱۸۴۵) بود. بولدیرف مؤلف کتابهای درسی زبانهای عربی و فارسی بود که در دانشگاههای روس تا آخرین دهه‌های قرن نوزدهم مستعمل بود. سنکووسکی و کاظم بیک با دروسی که میدادند خاورشناسی روسی را بوجود آوردند. تقریباً تمام خاورشناسان روس در نسلهای بعدی از شاگردهای یکی از این دو دانشمند و یا شاگردان شاگردهای آنها بودند. علاوه بر آن دانش روس مرهون موفقیتی است که قیمت روی آن نمیشود گذاشت و آن مجموعه اردبیلی نسخ خطی فارسی است که اکنون در کتابخانه عمومی لنین گراد موجود میباشد. تأسیس کتابخانه اردبیل مرهون شاه عباس کبیر میباشد (در اوایل قرن هفدهم) و پس از تصرف شهر اردبیل بدست عسا کر روس (در اوایل ۱۸۲۸ بدست روسها افتاد) سنکووسکی قیمت کتابخانه را مورد توجه قرار داد و بر حسب اصرار او کتابخانه به پتر بورغ انتقال یافت.

با اینکه در ایران سفارت دیپلماسی روس و چندین قنصل گری وجود داشت و با وجود وفور مدارك و مطالب در خود پتر بورغ معهدنا در ادبیات روسی تا مدت مدیدی هیچگونه تحقیقاتی نه راجع بگذشته ایران و نه شرحی راجع بوضعیت کنونی ایران وجود نداشت. بعضی نگارشات مربوط بایران را وقایع آخر سالهای سی ام بوجود آوردند. همزمان با فعالیت وتیکویچ در افغانستان در ایران هم تحت نفوذ روس يك نهضت خصمانه برضد انگلیس برپا شد و حمله به هرات (۱۸۳۷) که در آن زمان متعلق به يك حکمران محرومی مجزا از امیر افغانستان بود بعمل آمد. انتقال هرات بدست ایرانیها که روسها هم طالب آن بودند با تمایلات حکومت انگلیس و هند که هرات را کلید هندوستان می‌شمرده مطابقت نداشت. يك افسر انگلیسی بنام الدرد پوتینجر مدافعه برضد عسا کر ایران را برعهده داشت. در میان عسا کر ایران يك عده افسر روسی و يك صاحب اختیار بنام کنت سیمونیچ وجود داشت (این ماجراجو که اصلش از صرب بود بمیل خود لقب کنتی را روی خود گذاشت و بدینوسیله فامیل دو گانه خود را به گرا - سیمونیچ تغییر داد).

علاوه بر آن در خلیج فارس ناوگان انگلیسی ظاهر شد و شاه مجبور گردید که قشون خود را از هرات احضار کند (۱۸۳۸). از روسپائی که در آن زمان در ایران بودند اشخاص ذیل مقالاتی راجع به این کشور و توقف خود در ایران بطبع رسانیدند: دیو گامل، جانشین سیمونیچ، موراویف، که در سال ۱۸۳۹ با نامه‌های فوری خطاب به دیو گامل به تهران مسافرت کرد و در ۱۸۴۰ به اصفهان و همدان رفت و از آنجا از راه تبریز بروسیه مراجعت نمود و دیگری هم بلارامبرگ بود که در جنگ هرات شرکت داشت و در سال‌های ۱۸۴۱-۱۸۴۰ نایب سفارت روس بنام بارون بوده به بعضی از ولایات ایران مسافرت کرد. نتیجه این مسافرت يك کتاب دو جلدی بزبان انگلیسی بود که راجع به مسافرت به لرستان و عربستان (منجمله به کشور بختیاریه که معروفیت کمی داشت) و چند مقاله در «یادداشت‌های جامعۀ جغرافیائی روس و در مجله معروف به «کتابخانه برای خواندن» مندرج گردید. بارون نامبرده بیشتر به آثار دوره هخامنشی و اطلاعات کتبی راجع باین دوره علاقمند بود و هم او بود که مجموعه‌ای از آثار باستان‌شناسی را تدوین کرد.

در اواخر سال‌های ۴۰ و ۵۰ در زندگی ایران دوباره وقایعی روی داد که روسها هم در آن شرکت داشتند. در سال‌های ۱۸۴۹-۱۸۵۲ يك کمیسیون بین‌المللی در قسمت تعیین سرحدات بین ترکیه و ایران فعالیت میکرد. یکی از اعضای روسی کمیسیون بنام چیریکف سفر نامه‌ای تدوین کرد که بعداً در سال ۱۸۷۵ بوسیله یکی از همراهان او بنام گامازوف بطبع رسید. نامبرده بعدها شغل مدیریت شعبه درسی السنه شرقی را در وزارت امور خارجه برعهده داشت. در اوایل سال‌های پنجاهم مردی بنام ن. و. خانیکف، که در آن زمان در قفقاز خدمت میکرد. بگردستان ایران مسافرت کرد و نقشه آذربایجان را تهیه نمود. در موقع جنگ کریمه دولت ایران متمایل بطرف روسیه بود هر چند که در عملیات جنگی شرکت نمیکرد رفتار خصومت آمیز او نسبت به انگلیس در حمله جدید به هرات ظاهر شد. این دفعه ایرانیها هرات را از افغانها گرفتند (۱۸۵۶). انگلیسها جواب این حمله را با

عملیات جنگی از سمت خلیج فارس دادند و مطابق قرارداد ۱۸۵۷ ایرانها مجبور شدند هرات را تخلیه کنند و تمام تقاضاهای انگلیس را انجام دهند. در سال بعد که ۱۸۵۸ باشد، یک هیئت علمی روس برای اعزام بخراسان و ولایات مجاور تجهیز گردید. در رأس این هیئت خاورشناس معروف خانیکف (مؤلف کتاب معروف درباره بخارا) قرار داشت. نتایج هیئت بزبان فرانسه و باوسایل جامعه جغرافیائی پاریس انتشار یافت. از آخرین تألیفات نمایندگان دیپلماسی روس راجع به ایران میتوان از کارهای خود زکو (بزبان فرانسه و انگلیس) و مقاله مربوط به سیستان بقلم میلر (۱۹۰۶) نامبرد. میلر در امتداد چندین سال قنصل روس در این ولایت سرحدی ایران بود. بعد به کرمان منتقل شد و راجع به کرمان هم مقالهای نوشت. در قرن بیستم وزارت امور خارجه دو نشریه بنام «مطالب و مدارک برای تحقیقات در خاور» (۱۹۱۵-۱۹۰۹) به طبع رسانید ولی این نشریه‌ها سری بشمار می‌آمدند. مدارک و مطالب گرانبهای هم راجع به حیات اقتصادی ایران در «مجموعه‌های گزارشات قنصلی» گردآوری شده است.

بعضی مسافرتها بایران بدستور وزارت دارائی بعمل آمد (مثلاً مسافرت م. ل. طوماری در ۱۸۹۳-۱۸۹۴ که نتیجه آن اولین اقدام ما برای تحقیقات راجع به ایران از نظر اقتصادی بود) بعد بدستور اداره نظامی (مثلاً مسافرت سروان توهانسکی در سال ۱۸۹۴ از دریای خزر تا بغاز هرمز و بالعکس) و بعد آکادمی علوم (اولین مسافرت زارودنی در ۱۸۹۶). و جامعه جغرافیائی (مسافرت زارودنی در ۱۸۹۸ و ۱۹۰۱-۱۹۰۰ در منطقه شرقی سرحدی ایران تا شهر چاه‌بهار در ساحل ایران هند). در سال ۱۹۰۰ با وسایل شخصی (و. آ. ساخانسکی) هیئت تشکیل شد که از راه ایران بخلیج فارس و اقیانوس هند سفر کند. تمام این مسافرتها مربوط بزمانی است که دولت روس در نظر داشت برای تجارت روسها راهی از ایران بسوی اقیانوس هند باز کند. چاه‌بهار بایستی آخرین نقطه راه آهن روس باشد. قرارداد انگلیس و روس منعقد سال ۱۹۰۷ به تمام این مساعی پایان داد. بعضی مقالات راجع به وضعیت

اقتصادی ایران بعدها هم دیده میشد. از میان آنها میتوان شرح خشّاب را ذکر کرد (۱۹۱۲).

مسافرت بایران با مقاصد خالص علمی که بدستور آکادمی علوم و دانشگاهها بعمل آمده زیاد نبود. در سال ۱۸۴۲-۱۸۴۵ از طرف دانشگاه قازان دو نفر دانشیار بنام دیتل و برزین بایران اعزام شدند تا برای اشغال کرسی استادی آماده شوند. اولی در سال ۱۸۴۸ از وبا در گذشت بدون اینکه بتواند مطالب و مدارکی را که بدست آورده مورد استفاده قرار بدهد (شرح مختصر مسافرت او در مجله معروف «کتابخانه برای خواندن» بسال ۱۸۴۹ بطبع رسیده). برزین (بعدها استاد دانشگاه پتر بورغ) کتابی در دو جلد بنام مسافرت «بمشرق زمین» بطبع رسانید. در ضمن جلد اول را بشرح داغستان و ماوراء قفقاز و جلد دوم را بشمال ایران اختصاص داد. این کتاب برای جمع کثیری خواننده اختصاص یافته و بدینجهت با انشائی نوشته شده که در آن زمان مؤلفین تألیفات علمی - عامیانه درباره مشرق زمین لازم میدانستند رعایت کنند (سنکوسکی هم اینطور مینوشت).

مسافرت دورن عضو آکادمی و ملگوف دانشیار بنواحی خزری ایران منسوب بسالهای ۱۸۶۰-۱۸۶۱ میباشد. نتیجه این مسافرت تألیفاتی بود که هنوز هم يك مجموعه کاملی از مدارك تاریخی و زبان شناسی مربوط به نواحی مزبور را تشکیل میدهند. اقامت سه ساله دانشیار (بعدها پروفیسور) ژوکوسکی (۱۸۸۳-۱۸۸۶) دنیای دانش را با مطالب و مدارك ذی قیمتی برای تحقیق در لهجههای ایرانی و ادبیات ملی ایران و معتقدات مذهبی ملت غنی ساخت. کارهای مربوط به تحقیقات در ادبیات ملی ایران بعد از فوت ژوکوسکی بتوسط شاگردان او بنام آ. آ. روماسکویچ و و. ا. ایوانف ادامه یافت. از تألیفات روسها که در تحت نفوذ تألیفات ژوکوسکی بوجود آمد و نیز راجع به معتقدات مذهبی ایرانیان میتوان تألیف و. ف. منیورسکی راجع بفرقه مردان راه حقیقت را نامبرد. تأسیس فرقه بابیها در ایران موجب شد که در روسیه يك سلسله تألیفاتی بوجود آید که وسایل تحقیقات

راجع باین نهضت مذهبی را فراهم ساختند . در همان سالهای ۶۰ تحقیقات پروفیسور کاظم بیک راجع به بابیها بوجود آمد . این کتاب در همان زمان بزبان فرانسه ترجمه شد . بعدها تحقیقات راجع باین فرقه با تأسیس جامعه بابیها در حدود روسیه یعنی عشق آباد تسهیل گردید . در همین عشق آباد بود که تومانسکی تحقیقاتی راجع به بابیها بعمل آورد و این همان شخصی است که چندی بعد علاوه بر طبع چندین مقاله جداگانه یکی از کتب مقدس بابیها را بنام « کتاب اقدس » با ضمیمه ترجمه روسی بطبع رسانید . یک سلسله دیگر از مقالات و مطبوعات مربوط به بابیها متعلق به بارون روزن و پروفیسور ژوکوسکی میباشد ، اولی مقدار مهمی از نسخ خطی تألیفات بابیها را شرح داده است .

تعداد نسخ خطی شرقی که در لنین گراد است بقدری مهم میباشد که در این قسمت یکی از اولین مقامات اگر هم مقام اول در بین شهرهای اروپائی نباشد ، به لنین گراد تعلق دارد . علاوه بر کتابخانه عمومی و موزه آسیائی آکادمی علوم و دانشگاه باید گفت که شعبه السنه شرقی که سال ۱۸۲۳ در وزارت امور خارجه بنا شده بود صاحب غنی ترین مجموعه نسخ خطی شرقی میباشد و این شعبه برای آماده کردن جوانان جهت خدمت دیپلماسی در شرق نزدیک دایر شده بود . در نظر بود که در این مؤسسه تحصیلی دیپلماتهای آینده تحت راهنمایی مدرسینی که مدت مدیدی در خاورزمین زندگی کرده بودند امکاناتی کسب خواهند کرد تا امتیازات عملی را که برای خدمت آنان لازم است بدست آورند و این کار را به امتیازات تئوریک که در خاورشناسی در دانشگاه و یا سایر مدارس عالی بدست آورده اند تکمیل نمایند . در حقیقت امر تدریس در شعبه تحصیلی غالباً بر عهد و عهدنامه تئوریک و گذار میشد و گاهی بهمان اشخاصی و گذار میشد که در میپدی استادی را در دانشگاه سابقاً اشغال کرده بودند . این مسئله که مقصودی که در تأسیس شعبه تحصیلی در نظر گرفته شده بود تا چه حد در این شعبه به هدف میرسید از سالهای ۵۰ موجب مباحثه بین نمایندگان وزارت امور خارجه و وزارت فرهنگ قرار گرفته

بود. صلاحیت اقداماتی هم که در سال ۱۸۹۰ تصویب شده بود بهمان اندازه موجب جر و بحث بود. مقصود زمانی است که شعبه تعلیمات عهده دار مقصود جدید شده بود، یعنی آموختن السنه شرقی بافسران بخاطر احتیاجات اداره نظام. صرف نظر از این مسئله که آیا شعبه تعلیمات تا چه حد مقاصد تعلیماتی خود را انجام داد نمیتوان انکار کرد که تأسیس يك مجموعه غنی از نسخ خطی شرقی در شعبه تحصیلی خدمت بزرگی بود که برای خاورشناسی روس انجام دادند، خاصه که این مجموعه (که بعد از انقلاب وارد موزه آسیائی آکادمی علوم شد) تا با امروز یگانه مجموعه‌ای در روسیه میباشد که برای آن اسم مخصوصی انتخاب کرده اند «Catalogue raisonné» (شرح نسخ خطی با مدارك مفصلی درباره مضمون آنها). نسخ خطی عربی و فارسی مربوط به شعبه تحصیلی بتوسط بارون روزن و نسخ ترکی بتوسط پروفیسور سمیرنف شرح داده شده است. برای سایر مجموعه‌هایی سوای بعضی کاتالوک‌ها که کهنه شده است (دورن عضو آکادمی، پروفیسور گوت والد و دیگران) فقط صورتهای مختصری از نسخ خطی و اطلاعات مختصری راجع به فرآورده‌های جدید وجود دارد. از نسخ خطی که بزبانهای آسیای مقدم موجود است نسخ خطی ایرانی تعداد بیشتری در لنین گراد دارد. از بین مستمعین شعبه تعلیماتی مفصلترین کتابی (مؤلفش گمنام است) بزبان روسی راجع به انقلاب ایران انتشار یافته و جریان قضایا فقط تامرگی مظفرالدین شاه (اول ژانویه ۱۹۰۷) شرح داده شده است. راجع بقضایائی که در ایران بعد از جنگ جهانی رخ داده چند مقاله در مجلات و «نووی وستک» (شرق جدید) و «وینایامیسل» (فکر نظامی) دیده میشود.

اقدامات برای تهیه مجموعه اطلاعات راجع بایران بزبان روسی بعمل نیامده، فقط مجموعه‌هایی محتوی اطلاعاتی که از گوشه و کنار جمع آوری شده وجود دارد. ترجمه‌های فصول مربوطه «زمین شناسی» تألیف ریتر را خانیکف بر عهده گرفت، ولی کتابی به نام «ایران» که نامبرده بسال ۱۸۷۴ بطبع رسانید دارای ترجمه با (منضات) فقط قسمت کمی از فصل مربوط بایران میباشد. جامعه جغرافیائی

اقداماتی بعمل آورد که ترجمه سایر فصول هم تهیه شود ولی این تألیف انتشار نیافت. تألیفات مربوط بولایات ترکیه آسیائی بزبان روسی کمتر از اینها بود. بهترین شرح آسیای صغیر بزبان روسی در سالهای سی ام انتشار یافت. مهمترین موفقیت دیپلماسی روسی در تاریخ روابط با ترکیه مربوط بهمین دوره میباشد: در سال ۱۸۳۳ در خونکیار - اسکله سی (در ساحل بوسفور). بین روسیه و ترکیه يك اتحاد تدافعی بمدت هشت سال منعقد گردید و ترکیه بموجب يك ماده سری متعهد شد که داردانل را بروی کشتیهای دول خارجی به بندد. عساکر روس در آن زمان در ساحل آسیائی بوسفور قرار داشتند تا سلطان را در مقابل عساکر محمدعلی پاشای یاغی مصری حفظ کنند. با این شرایط افسرهای روسی میتوانند بلامانع در اطراف شبه جزیره آسیای صغیر تحقیقات بعمل آورند. یکی از این افسرها بنام سروان وروچنکو بعدها در دو جلد کتابی بنام شرح آسیای صغیر در وضعیت کنونی آن (۱۸۳۹-۱۸۴۰) بطبع رسانید.

چندی بعد شخصی بنام چیخاچف (مؤلف کتاب معروف در باره آلتای) در در مدت شانزده سال (۱۸۴۷-۱۸۶۳) يك سلسله مسافرتها و سیاحت هائی بعمل آورد. کتاب جامع و مفصل چیخاچف در باره آسیای صغیر که غالباً طالب آن بزمین شناسی این مرز و بوم اختصاص یافته بود (۱۸۵۳-۱۸۶۹) بزبان فرانسه بطبع رسید و مثل سایر تألیفات این دانشمند نمیتواند جزو ادبیات عامی روس بشمار آید. در سال ۱۸۸۶ سیاح معروف روس بنام دکتر یلی سیف در آسیای صغیر بود نامبرده در ایام سیاحت های خود يك سلسله از سرزمین های آسیا و افریقا را مشاهده نمود. شرکت دانشمندان روس در امر تحقیقات باستان شناسی در آسیای صغیر چندان مهم نبود، مثلاً میشود راجع به مسافرت یا. ای. سمیرنوف در سال ۱۸۸۴-۱۸۸۳ یاد نمود. علاوه بر آن بعضی کارها بر حسب ابتکار انستیتوی باستان شناسی روس که بسال ۱۸۹۵ در قسطنطنیه تاسیس شده بود انجام گرفت. مدارک و مطالب مربوط به تحقیقات درباره لجه های ترکی را اشخاصی در آسیای صغیر بنام ما کسیموف (در سالهای ۶۰)،

پیسارف و مارتینویچ جمع آوری میکردند. سایر مسافرتها و سیاحتهای روسها بقسطنطنیه نواحی آسیای صغیر که مجاور آن بودند مقصود عمده آنها این بود که راجع به نسخ خطی ترکی تحقیقاتی بعمل آورند و آنها را متصرف شوند.

زبان عثمانی برای اولین بار موضوع تدریس در پتربورغ شد و در آنجا این زبان را دانشمندی بنام سنکوسکی با زبان عربی و فارسی تدریس میکرد و در این تدریس موخ لنینسکی شاگرد سنکوسکی اولین کسی بود که کرسی تدریس زبان ترکی را بدست آورد. بعدها زبان ترکی در انستیتوی لازاروسکی در مسکو هم تدریس میشد. در سایه زحمات پروفسورهائی مانند سمیرنف، کریمسکی و گوردلوسکی دانش روسی دارای شرحهای مفصلی در تاریخ ادبیات ترکی میباشد که نظیر آن بزبان روسی هنوز در تاریخ ادبیات اعراب و ایرانیان دیده نمیشود.

مسافرتها و سیاحتهایی که بفلسطین بعمل می آمد غالباً با تحقیقات راجع بامکنه مقدسه ارتباط داشت. در این قسمت مخصوصاً سیاحتهای آ. ن. موراویف (۱۸۳۰) و نوروف (۱۸۳۵) جلب توجه میکنند. علاوه بر آن مردی بنام بازیلی در سال ۱۸۴۲ کتابی راجع به شام و فلسطین بطبع رسانید. نامبرده در مدت پانزده سال قنسول بود و مقصودی که داشت شرح وضعیت کشور تحت فرمانروائی ترکیها بود. فعالیت «جمعیت ارتودوکس فلسطینی» موجبات زیادی برای تحقیقات درباره فلسطین فراهم آورد. این جمعیت بسال ۱۸۸۲ تأسیس شده بود. قبل از تأسیس این جمعیت رئیس آینده آن بنام خیتروو (بسال ۱۹۰۳ درگذشت) یک تذکره کتاب شناسی در باره تألیفات اصلی و ترجمه‌های راجع به سرزمین مقدس بزبان روسی بطبع رسانید (برای سومین کنگره بین المللی خاورشناسان). برحسب ابتکار جمعیت بسال ۱۸۸۳ در بیت المقدس کارهای باستان شناسی بتوسط باستان شناس معروف آنتونی و دانشمند محلی ک. شیک انجام گرفت. در سال ۱۸۹۱ یک هیئت باستان شناسی برای اعزام بشام و فلسطین تشکیل یافت و از اعضای این هیئت منجمله ن. ف. کونداکف و آ. اولسنیکف بودند. در سال ۱۸۹۸ باوسایلی که این جمعیت

فراهم آورده بود در همان کشورها مردی بنام ف. ای. اوسپنسکی در همان کشورها مشغول تحقیقات باستان شناسی و حفاری بودند. در کارهای علمی این جمعیت با فعالیت تمام بعضی خاورشناسان هم شرکت داشتند (مثل مار، مدنیکیف، تساکارلی، کوکووتسوء و دیگران) بر حسب دستور این جمعیت اطلاعاتی از منابع عربی درباره فلسطین از زمان فتح اعراب تا جنگهای صلیبی بتوسط پروفیسور مدنیکیف جمع آوری و مورد مطالعه قرار گرفت. این جمعیت از سال ۱۸۸۶، اطلاعات خود را منتشر میساخت و این اطلاعات را از سال ۱۹۰۴ به چهار ماهه مبدل ساخت. در سال ۱۹۰۰ در جزو جمعیت «مکالمه‌هایی درباره مسائل علمی مربوط به فلسطین، شام و کشورهای مجاور تأسیس یافت» و این یکی از آن اقدامات کمی بود که در روسیه برای تشکیل جمعیت خاورشناسان با مقاصد مخصوص علمی تأسیس یافت. این مکالمات در سال ۱۹۰۲ قطع شد. آنچه موفقیت کمتری داشت اقدامی بود که بسال ۱۹۰۷ در جمعیت تاریخی دانشگاه پتر بورغ وجود داشت و مقصود از آن مطالعات درباره تمدن سامی بود. خط مشی محدود و باریک جمعیت فلسطینی (فقط اورتودو کسپهای روسی میتوانند عضو این جمعیت باشند) و تمدن ناقص روحانیون اورتودو کس در فلسطین که آنهم مشغول تحقیقات باستان شناسی بود گاهی بطور مضر در منافع دانش منعکس میشد. در سال ۱۹۱۲ این فکر بمیان آمد که لازم است در فلسطین هم نماینده انستیتوی قسطنطنیه معین شود. در سال ۱۹۱۵ در زمان جنگ جهانی بمناسبت جدا شدن فلسطین از ترکیه پروژه تأسیس مؤسسه‌ای برای تحقیقات راجع به فلسطین البته روی اصول وسیعتری تهیه گردید و منظور دیگر این بود که کمیته فلسطین شناسی در پتر و گراد و انستیتوی باستان شناسی در بیت المقدس تأسیس شوند. در مسکو در مقابل این پروژه دانشمندی بنام م. و. نیکولسکی با مساعدت جمعیت باستان شناسی مسکو پروژه وسیعتری برای تأسیس «جامعه روسی آسیای مقدم» بوجود آورد. دانش روسی بر طبق جریان وقایع سیاسی بعد از ۱۹۱۴ دیگر نمیتوانست نه در تحقیقات راجع به فلسطین و نه در تحقیقات راجع باسیای مقدم شرکت جوید، فقط حتی

مسئله اموال تأسیسات سابق فلسطینی روس و همچنین انستیتوی قسطنطنیه لاینجل مانده .

توراف مؤلف کتاب مخصوصی راجع به فلسطین مدتی در مصر و نوبیه بود (۱۸۳۵-۱۸۳۴) و شرح مسافرت خود را باین کشورها مثل يك مقدمه ای برای مسافرت به فلسطین برشته تحریر در آورد . در سال ۱۸۴۸-۱۸۴۶ بعضی کشورهای خاورزمین (مصر ، شام ، فلسطین ، الجزایر و تونس) کشورهای بودند که دکتر رافالوویچ حسب الامر دولت برای تحقیقات راجع بمسئله طاعون بآنها مسافرت کرد و مسافرت خود را بمصر برشته تحریر در آورد. نامبرده در اسکندریه زبان عربی آموخت و بطور کلی سعی میکرد اطلاعاتی راجع بوضعیت معاصر کشور جمع آوری کند و این برخلاف اکثریت مسافرینی بود که تقریباً فقط آثار باستانی را مورد توجه قرار میدادند . مسافرت خاورشناسان روس (سنکوسکی ، گیرگاس و غیره) بشام و مصر ، غالباً فقط مسافرت دانشمندان مبتدی بودند که برای اشغال کرسی دانشگاه زبان عربی میآموختند ، روسها سفری بشبه جزیره عرب نکردند (و این در صورتی است که بعضی نقاط عربستان سنگستان را که یلی سیف بآنها مسافرت کرد حساب نکنیم) و نیز مسافرتهائی از طرف روسها به بین النهرین بعمل نیامد که از لحاظ علمی مورد علاقه و توجه باشد . بطور کلی سامی شناسان روس (غیر از عرب شناسان) فقط در موارد نادری میتوانستند نمایندگان دانش اروپای غربی را بامطالب جدید آشنا کنند.

راجع به قسمت جنوبی بین النهرین کتاب بزرگی بقلم آ. آدامف بزبان روسی موجود است که در مبنای آشنائی درازمدت با این ناحیه نوشته شده ولی از حیث قسمت تاریخی با کتابهای مغرب زمین ارتباط کاملی دارد و در عین حال اشتباهات زیادی در آن موجود است . دانشمندان روس توجه زیادی بشبه جزیره سینا و کتیبه های متعدد و دیر قدیمی آن دارند که در آن مجموعه های گرانبھائی از نسخ خطی گردآوری شده است . برای تحقیقات راجع به دیر و کتیبه های آن مسافرت اسقف اعظم پورفیری

(۱۸۴۵) اهمیت خاصی داشت . بعدها شرق شناسان معروفی بنام تساگارلی «مار» واسیلیف وشاهزاده جاواخف برای همان مقصود بدیرسینا مسافرت کردند . مسافرت پروفیسور مار (۱۹۰۲) علاوه بر آن برای این مقصود بود که در باره نسخه‌های خطی گرجی در بیت المقدس تحقیقاتی بعمل آورد .

مطالعات و تحقیقات راجع بشرق مسیحی بطور کلی یکی از مسائل عمده‌ای بود که از نظر وضعیت جغرافیائی و روایات تاریخی روس میبایستی غالباً بتوسط دانشمندان روس مخصوصاً عرب شناسان روس انجام پذیرد . از تألیفات علمی عرب شناسان روس که مربوط به قسمت فوق‌الذکر است تألیفات بارون روزن بیشتر جلب توجه میکند . نامبرده در انجام دو مسئله دیگر که بر عهده نمایندگان این رشته تخصص در روسیه بود خدمات بزرگی انجام داده : یکی شرح نسخه‌های خطی عربی است که جزو کتابخانه‌های روس میباشند و دیگری تحقیقات راجع به نگارشات نویسندگان عرب در باره ملت روس . از کارهای روسها در قسمت تاریخ مسیحیت مشرق زمین کارهای و. و بولوتف (فوت در سال ۱۹۰۰) جلب توجه میکنند . از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۱۷ در آکادمی علوم مجله بنام «شرق مسیحی» بطبع میرسید که مخصوص تحقیقات راجع به «تمدن مسیحی ملل آسیا و افریقا» بود .

دانشمندان روسی در امر تحقیقات و مطالعات راجع به شرق قدیم تا با امروز کمتر شرکت کردند . برای این مطالعات و بطور کلی برای این مقصود هیئت‌هایی از روسیه اعزام نشده . از میان بعضی نمایندگان این رشته تخصص در روسیه میتوان نیکولسکی آسورشناس و مصرشناسان معروف ، لاما ، گلنیشف و تورایف را نامبرد . گلنیشف مجموعه نفیسی از آثار قدیم مصری تهیه نمود که اکنون در موزه تاریخی مسکو محفوظ میباشند .

فعالیت تحقیقاتی و تدریسی ب. آ. تورایف که بسال ۱۹۲۰ در گذشت و نامبرده مؤلف اولین تذکره عمومی بزبان روسی بنام «تاریخ شرق قدیم» بود و تذکره مزبور بتوسط متخصصی تهیه شد که يك مکتب تمامی از محققین این رشته

از علم تاریخ بوجود آورد و میتوانست دارای عواقبی باشد که مکتب مزبور ممکن بود در ادوار حیات آسوده‌تر سیاسی بوجود آورد. در تحقیقات راجع به آثار قدیم مصر نمایندگان فیلولوژی کلاسیک مثل پروفیسور روستوتسف شرکت می‌جستند.

وقایع قرن نوزدهم در روسیه علاقمندی بقفقازشناسی را بیشتر کرد و در قرن هیجدهم در این رشته مدارک و مطالبی بتوسط گیلدن شدت و گملین جمع آوری شد. گرجستان هم ملحق گردید. مطابق قراردادهائی که در گلستان (۱۸۱۳) و در ترکمن‌چای (۱۸۲۸) با ایران بسته شد متصرفات روس تا ارس و آرات توسعه یافت. برای اداره کردن سرزمین‌هائی که بتازگی ملحق شده بود وجود اشخاصی را لازم میدانستند که زبانهای ارمنی و گرجی را بدانند و در همان حال امکان آموختن این زبانها و ادبیات آنها از نظر علمی خالص آسانتر میشد. دانشمندان اروپائی در اوایل قرن نوزدهم مخصوصاً بادبیات تاریخی ارمنی اظهار علاقه میکردند و امیدوار بودند که در اینکار مدارک جدیدی درباره تاریخ آسیای مقدم بدست آورند. زبانهای ملل قفقاز که ادبیاتی از خود نداشتند از نظر معما بودن مأخذ خود و ساختمان اختصاصی خود مورد علاقه زبان شناسان بودند. تمام این علل موجب آن گردید که خاورشناس معروف کلاپروت که در آن زمان عضو آکادمی روس بود در سال ۱۸۰۷-۱۸۰۹ اقدام به یک مسافرت و سیاحت علمی بقفقاز بنماید. کلاپروت شرکت بافعالیتی در تهیه پروژه فوق‌الذکر «آکادمی آسیائی» داشت. این پروژه بسال ۱۸۱۰ بتوسط او و اروف ارائه گردید. شرح و شماره مسائل مهم علمی در رشته‌های گوناگون خاورشناسی و منجمله در رشته تحقیقات راجع به زبانهای قفقاز متعلق بدانشمند نامبرده میباشد که آنها را جزو پروژه قرار داده بود. باستثنای تاریخ گرجستان تألیف اسقف اعظم یوگنی که قسمت عمده مطالب آن از روی اطلاعاتی تهیه شده که از «سفر او و کلائی گرجی» که در آن موقع (بعد از ۱۸۰۱) در پتربورغ بودند و از منابع دیگری مثل جدیدترین اطلاعات جغرافیائی و تاریخی راجع به قفقاز تألیف برونوسکی (۱۸۲۳) و «گرجستان و ارمنستان» تألیف آ. ن. موراویف

(۱۸۴۸) و بعضی تألیفات دیگر فراهم گردیده . قسمت عمده کارهای مربوط به قفقاز شناسی در روسیه در امتداد ده ساله‌های بعدی بطور عمده بتوسط دانشمندان خارجی صورت میگرفت . موفقیت‌هایی که در روسیه راجع به گرجی‌شناسی و تا حدی هم ارمنی‌شناسی حاصل گردید بیش از همه مرهون فعالیت مسیو بروسه خاورشناس فرانسوی بود . بروسه که در سال ۱۸۳۶ بآکادمی انتخاب شده بود در سال ۱۸۳۷ وارد روسیه شد و بعد در (۱۸۴۸-۱۸۴۷) یک مسافرت علمی بقفقاز انجام داد . تألیفات بروسه (وی در سال ۱۸۸۰ در گذشت) تحقیقات راجع بادبیات گرجی و تاریخ رانه تنها در روسیه بلکه در اروپا بنیاد نهاد . در روسیه تحت نفوذ نامبرده تدریس زبانهای ارمنی و گرجی (در سالهای ۴۰ در دانشگاه پتر بورغ) رایج گردید . فعالیت مشارالیه در جریان کارهای علمی در خود گرجستان هم نفوذ داشت ، هر چند که بروسه هنوز آن امکان را نداشت که به طرز تدوین تاریخ گرجستان با نظر انتقاد بنگرد و این تدوین در قرون اخیر موجودیت گرجستان در محافل تحصیل کرده گرجی تهیه شده بود و بطوریکه بعدها به ثبوت رسید با حقیقت کمتر مطابقت داشت .

تألیفات بارون اوسلار برای تحقیقات علمی درباره زبانهای قفقاز که ادبیاتی ندارند بنیاد نهاد . این تألیفات در یک جا جمع شد و در دسترس محافل وسیع خوانندگان قرار گرفت و این امر فقط سالهای زیادی بعد از مرگ محقق (فوت ۱۸۷۵) انجام یافت . نتایج کارهای اوسلار برای دانش اروپای غربی زودتر روشن شد و این موفقیت در سایه مقالات شیفر عضو آکادمی بزبان آلمانی بوجود آمد . موقعی که در قفقاز جامعه‌های علمی و انطباعات علمی بوجود آمد در انتشاراتی که بطبع میرسید مدارک و مطالب زبان شناسی هم برای خود جا باز کرد . تأسیسات علمی امپراطوری باین رشته از قفقاز شناسی کمتر ابراز توجه میکردند . برای خود اوسلار تحقیقات درباره زبانهای قفقازی میبایستی که فقط وسیله‌ای برای مطالعات و تحقیقات راجع بتاریخ کشور باشد (در سال ۱۸۵۸ بنامبرده فرمان عالی دادند که تاریخ قفقاز را هم تدوین کند) . مدرسین زبانهای ارمنی و گرجی در دانشگاهها از همان زمانیکه تأسیس

کرسیهای استادی این زبانها بوجود آمد همیشه ارمنیها و گرجیهای صحیح‌النسب بودند. بدین سان بود جنبه اولی مدرسه مخصوصی که بنام انستیتوی لازارف برای زبانهای شرقی در مسکو تأسیس شد. بعدها در این انستیتو تدریس سایر زبانهای شرق نزدیک هم معمول گردید. دانش روسی مرهون مأخذهای ارمنی و گرجی بود. چه از حیث انتشار نظریات علمی در روسیه که در محافل ارمنی و گرجی مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته بودند و چه بعدها از حیث اصلاح این نظریات در مبنای اصول علم اروپائی آنها بودند که مسائل علمی جدیدی در قسمت گرجی‌شناسی و ارمنی‌شناسی تعیین کردند. برای روشن کردن گذشته ارمنستان و همچنین گرجستان موضوعی که خیلی کمک کرد تحقیقات راجع به خرابه‌های شهر آنی پایتخت سلاطین ارمنی بود (قرن ۱۱-۱۰) که اهمیت خود را حتی بعد از سقوط سلطنت باگراتیدها حفظ کرد. اراضی مخروبه از زمان قرارداد ترکمن‌چای در چندورستی سرحد روس قرار داشت و از زمان جنگ ۱۸۷۸-۱۸۷۷ تا ۱۹۱۸ جزو متصرفات روس داخل بود. بدینجهت دانشمندان ملل مختلفه میتوانند باراضی مزبور بدون مشکلات خاصی مسافرت کنند و فقط حفاریات پروفور مار (از سال ۱۸۹۲) جنبه حقیقی تاریخ شهر را با رعایت جریان عهومی تاریخ سیاسی و مدنی آسیای مقدم میتوانند روشن سازد. مطالعات و تحقیقات راجع به قفقاز از نظر طبیعی-تاریخی مقصود چند هیئت اعزامی بود که از طرف آکادمی علوم و جامعه جغرافیائی تجهیز شده بودند. تالیفات آبیخ عضو آکادمی برای باستان‌شناسی ناحیه هم اهمیت داشتند. نامبرده نقشه ویرانه‌های آنی را تهیه نمود (۱۸۴۴) و از این نقشه در حفاریات جدید هم استفاده کردند. از طرف جامعه جغرافیائی از همان سالهای اول فعالیتش (۱۸۵۱) در قفقاز شعبه مخصوصی تشکیل یافت مدارک زیادی در قسمت جغرافیائی، نژاد-شناسی، احصائیه و تاریخ این ناحیه در مجموعه‌هایی که بزبان روسی در تفلیس بطبع رسیده و مخصوصاً در «مجموعه مطالب برای تشریح سرزمینها و طوایف قفقاز» که

از طرف اداره ناحیه تحصیلی قفقاز بطبع میرسید گردآوری شده است . موزه شهر تفلیس جزو بهترین موزه‌های روسی ولایتی بشمار می‌آید . کتابخانه هم با موزه بستگی داشت . در این کتابخانه منجمله مجموعه کوچکی از نسخ خطی شرقی موجود است . تحقیقات راجع باین ولایت وسکنه آن مقصود چند جامعه محلی راهم تشکیل میداد . این جامعه‌ها تالیفات خود را در زبانهای محلی بطبع میرسانیدند . در بین آنها جامعه گرجی که برای توسعه سواد در تفلیس تشکیل یافته بود مقام برجسته‌ای داشت . بعد از انقلاب و تشکیل جمهوری مخصوص در گرجستان در ابتداء جنبه بورژوازی و بعد جنبه شوری داشت . تفلیس همانطور بصورت مرکز دانش ملی گرجی باقیماند ولی ارتباط با خاورشناسی روس قطع شد . بعد از تفلیس مهمترین مرکز فرهنگی در قفقاز دیر راج می‌آدزین بود که اسقف‌های تمام ارمنه در آن مقیم بودند . بعد از انقلاب شهر ایروان از لحاظ اینکه پایتخت جمهوری شوری ارمنی شد اهمیت بزرگی کسب کرد . در بین سکنه مسلمان قفقاز علاقه بگذشته خود تا این اواخر بمراتب کمتر رونق داشت . دانش روسی و اروپائی هم نسبت به مسلمانان بمراتب زیادی کمتر از ارمنه بگرجی‌ها توجه داشت ، هر چند اینجدا که بیش از همه در میان مسلمین قفقاز رواج داشت لهجه موسوم به آذربایجان (یعنی آذربایجان) بود . این لهجه مدت مدیدی در دانشگاه پطر بورغ تدریس میشد . مراکز حیات تاریخی مسلمانان قفقاز یعنی شهرهای دربند ، گنجه (یالی ساوت پل) باد کوبه و غیره تا بدین زمان مورد تحقیقات مفصل نشده‌اند و اقدامات کافی بعمل نیامده تا آثار معماری قرون گذشته را در این شهرها که محفوظ مانده‌اند از خرابی نجات بخشند . باوجود رونق اقتصادی باکو در این شهر از حیات مدنی اثری نبود . در سال ۱۹۱۶ در این شهر نه موزه وجود داشته و نه کتابخانه . اوضاع فقط از زمانی تغییر کرد که باکو در مقام پایتخت جمهوری آذربایجان قرار گرفت یک سلسله از کارهای تمدن که حکومت محلی شروع کرده اجازه میدهد امیدوار باشیم که

عقب ماندگی تمدنی این قسمت از قفقاز بزودی پایان خواهد یافت. یکی از اقداماتی که برای تحقیقات و مطالعات راجع به قفقاز مسلمانان بعمل آمد هیئتی است که در سال ۱۹۲۳ از طرف انجمن علمی خاورشناسی کل روسیه بنام هیئت داغستان - چین تشکیل یافت و نتایج جالب توجهی همراه داشت.

مطالعه تالیفات روسی در قسمت تحقیقات راجع بخاورزمین نشان میدهد که دانش روسی در این قسمت مخصوصاً در قرن نوزدهم بموفقیت‌های مهمی نایل آمده است. با این حال موفقیت‌های مزبور بیشتر دور از آن انتظاراتی است که وضعیت جغرافیائی روسیه و ترکیب سکنة آن و زحمات طولانی سلسله‌هائی از زمان پطر کبیر به بعد داشتند. باوجود موفقیت‌هائی که حاصل شده وضع خاورشناسی روس وبطور کلی وضع دانش روس يك دليل فضاحت باری است که عقب ماندگی عمومی تمدن روسیه را نشان میدهد و همین موضوع در مقدرات تالیفات خاورشناسان روس هم منعکس میباشد. عقیده‌ای که یکی از خاورشناسان برجسته روس (س. ف. الدنبورك) اظهار داشته، بدین معنی که «روسیه همسایه خاورزمین است و همیشه خاورزمین را خوب میشناخته و درك میکرده». این عقیده بیش از آنکه تصور توان کرد قابل بحث است. با حق بیشتری میتوان گفت که «روسیه همسایه مشرق زمین» با وجود این مجاورت غالباً خواندن کتابهای بد را راجع به مشرق به تحقیقات مستقیم راجع به خاور ترجیح میداده. این مسئله مخصوصاً مربوط به شرق مسلمین میگردد. خود س. ف. الدنبورك اعتراف میکند که «خاورشناسان ما را در مغرب بیشتر میشناسند و قدر آن را بیش از خود ما میدانند و در هر حال بهتر میخوانند». با این حال در این زمان دانش روسی تقریباً در تمام رشته‌های خاورشناسی سنن معینی بوجود آورده و موفقیت‌های بعدی خاورشناسی روس فقط ممکن است بوسیله توسعه و عمیق‌تر کردن این سنن بدست آید. در این کار ممکن است امیدوار شد که نمایندگان ملل شرقی هم شرکت خواهند کرد و ملل مزبور حالا دیگر دلیلی ندارند که از روسی شدن

مساعی نگران باشند . علاوه بر آن برای پیشرفتهای خاورشناسی مثل هر رشته دیگری از معلومات علمی بایدکاری کرد که حتی الامکان جمعیت بیشتری از مردم بدان دسترس داشته باشند.

پایان

فهرست اعلام اشخاص و اماکن*

از کتاب خاورشناسی در روسیه و اروپا

	الف
آدام لاکسمان ۲۸۰	آئوزلی ۱۷۶-۱۷۷
آدریاتیک ۴۶-۸۰	آاولیه - آتا ۳۰۰
آدریانوپول ۹۵	آباکان ۲۳۱
آدلونگ ۲۸۱	آباگای توپوسکی ۲۳۷-۲۴۰
آدولف ۱۷۰	آبلرمیوزا ۱۵۸
آذربائجان ۳۵۷	آبیخ ۳۵۶
آذربایجان ۱۹۶-۳۴۴	آپاکی ۶۸
آذربایجان ۳۵۷	آپشرون ۲۰۲
آراب ۲۱۳-۲۱۷	آپولون پیفی ۴۴
آراخوسی ۵۵	آتالیک ۲۷۳
آارات ۱۴۴-۲۱۲-۳۵۴	آتامان یرماک تیموفیویچ ۲۲۵
آرال ۶۹-۲۳۲-۲۴۷ تا ۲۵۱-۲۵۵	آتاناسوف ۲۷۸
۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۹۵	آتن ۸-۱۰-۱۶۹
۲۹۸-۳۰۳-۳۰۶-۳۲۴	آدام اولتاری ۱۳۷
آرالسکی ۲۹۶	آدامس ۱۶۱
آرخان کلسک ۲۱۴-۲۵۹	آدام شال ۱۱۸-۱۲۱
آرگون ۲۳۱-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۹-۲۴۰	آدامف ۳۵۲
آرنو ۱۸۷	

* برخی از اسامی بر اساس تلفظ روسی آنهاست .

۳۱۹-۳۲۲-۳۲۷-۳۳۱-۳۳۳	آرنولد مونتانوس ۱۱۶
۳۳۴-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۲-۳۴۸	آریان ۵۷-۵۱
۳۴۹-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۶	آریس ۹۰
آسیای صغیر ۸-۳۶-۴۴-۴۵-۴۶-۴۹	آریستف ۳۴۱
۷۲-۸۴-۸۶-۹۶-۹۸-۱۳۰-۱۳۹	آریستی ۴۶-۴۵
۱۴۳-۱۴۴-۱۴۸-۱۸۱-۱۸۲	آسلین ۸۲
۱۸۳-۱۹۳-۳۴۹-۳۵۰	آسور ۷-۳۴-۳۹-۵۲-۱۸۲-۱۹۰
آشوکا ۱۶۶	آسیا ۲۸-۲۹-۳۰-۳۲-۳۶-۳۹-۴۴
آفاناسی شستاکوف ۲۵۸	۴۵-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۵-۵۶
آفاناسی نیکیتین ۲۱۰-۳۳۸	۵۷-۵۹-۶۰-۶۱-۶۳-۶۵-۶۶
آق سو ۵۷-۱۱۰	۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۵-۷۶
آق مسجد ۲۹۹	۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۳-۸۴
آکشا ۲۷۷	۸۵-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۵-۹۶
آگافی ۶۰	۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۸-۱۰۹
آگرا ۲۲۲	۱۱۰-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۵
آگرو ۱۲۴	۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۱-۱۳۲
آلثوت ۲۷۸	۱۳۶-۱۴۱-۱۴۳-۱۵۰
آلاسکا ۲۵۸-۲۷۹	۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۹-۱۷۱
آلای ۳۰۷	۱۷۶-۱۸۷-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲
آلبازین ۲۳۱-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۰	۱۹۳-۱۹۴-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۱
۲۸۸	۲۰۹-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶
آلتانچان ۲۳۰	۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
آلتای ۲۹۰-۲۹۱-۳۴۹	۲۲۲-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۰-۲۳۲
آلتین شاه ۲۲۶	۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۴۸-۲۴۹
آلدان ۲۲۸	۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۷
آلزاس ۲۳۳	۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۶
آلکوکو ۱۶۱	۲۶۷-۲۶۸-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶
آلما - آتا ۲۹۹	۲۷۷-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۴-۲۹۱
آلماتی ۲۹۲	۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۷-۲۹۹
آلماکین ۱۴۳	۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۵-۳۰۶
آلمالینگ ۹۰-۹۱	۳۰۸-۴۱۰-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۷

آنکارا ۱۸۲-۲۲۴-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۵
 آنکتیل دوپرون ۱۴۴-۲۴۵-۱۴۶
 ۱۴۷-۱۵۱
 آنقرہ ۹۵-۹۷-۹۸
 آنوچین ۲۹۰
 آنوشا ۲۴۸
 آنی ۱۴۴-۳۵۶
 آنیتوخ اسوتر ۵۲
 آنیسیم گریبوف ۲۱۷
 آنیسیم واسیلیف ۲۲۰
 آوروئس ۹۳
 اوزبوی ۲۵۰
 آوستا ۲۸-۲۹
 آیابس ۸۶
 آی سہ ۸۵
 آیکون ۲۸۸
 ابراہیم ۱۸۵
 ابن حوقل ۶۵-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲
 ابن خردادبہ ۶۵-۲۰۰
 ابن خلدون ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۷۳
 ابن رستہ ۲۰۳
 ابن سینا ۹۳
 ابن فضلان ۲۰۴
 ابن وہب ۶۶
 ابن یونس ۶۸
 ابوالخیر ۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰
 ابوالغازی ۲۱۵-۲۱۷-۲۱۸-۲۵۱
 ابوالفدا ۶۸-۱۳۰
 ابوالفرج ۸۳-۱۴۳

آلمان ۹۷-۱۲۸-۱۳۷-۱۴۸-۱۴۹
 ۱۵۸-۱۶۰-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۸
 ۱۹۹-۲۳۳
 آمریکا ۷۳-۹۰-۱۰۱-۱۲۸-۱۴۲
 ۱۶۱-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵-۲۲۸-۲۵۷
 ۲۵۸-۲۷۹-۲۶۰-۲۸۴-۲۸۶
 آمستردام ۲۳۳-۲۳۸
 آمودریا ۲۲۰-۲۳۲-۲۳۳-۲۴۹-۲۵۰
 ۲۵۱-۲۵۲-۲۷۰-۳۰۱-۳۰۲
 ۳۰۳-۳۰۴-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۳
 ۳۱۴-۳۲۳-۳۲۴
 امور ۲۲۳-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱
 ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۵۷-۲۷۶-۲۸۶
 ۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۲
 آمہرست ۱۵۵
 آنا ایو آتونا ۲۴۴
 آنا بات ۲۲۰
 آنادیر ۲۴۲-۲۵۷
 آنادیرسک ۲۴۳-۲۷۸
 آنادیری ۲۲۷
 آنام ۵۸
 آنتونی ۳۵۰
 آنتونی شرلی ۱۳۶-۱۳۷
 آنتونین ۵۸
 آنتیدوت ۲۷۶
 آندرہاس ۱۷۸
 آندرہ دلون ژومو ۸۲
 آن دون ۵۸
 آنزوی ۹۳
 آنطاکیہ ۷۰

- ۷۷-۸۰-۸۱-۸۴-۸۶-۸۹-۹۱
 - ۹۲-۹۵-۹۸-۱۰۰-۱۰۵-۱۰۷
 - ۱۱۲-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۳
 - ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۸-۱۳۱-۱۳۴
 - ۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۱
 - ۱۴۵-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۶
 - ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴
 - ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۱-۱۷۵-۱۷۸
 - ۱۸۰-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳
 - ۱۹۴-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۴
 - ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹
 - ۲۱۲-۲۲۶-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴
 - ۲۴۱-۲۴۸-۲۵۱-۲۵۹-۲۶۰
 - ۲۸۰-۲۸۳-۲۹۱-۲۹۶-۳۰۶
 - ۳۱۳-۳۱۹-۳۲۹-۳۳۲-۳۳۵
 - ۳۳۸-۳۳۹-۳۴۲-۳۵۲-۳۵۵

اروج بيك ۱۳۷

اروس بهادر ۲۰۹

اربخت ۱۸۴

اريستاگور ۴۵

اريستوبول ۵۰

اريفرى ۵۸-۵۷

اريك لاكسمان ۲۸۰

ازوف ۲۰۵-۹۰

اسپارت ۱۰-۸

اسپانيا ۱۳۷-۱۱۴-۱۱۲-۹۰-۶۳-۵۴

۲۱۷-۱۴۲

استاكوزما ۲۰۷

استامبول ۱۸۳

استراليا ۱۱۵

استكهلم ۲۳۳

ابوزيد سيرفى ۶۶

ابومعشر ۶۷-۶۶

ابى ۲۵۹-۲۳۵-۲۲۴-۲۰۹

اتسزين - گل ۳۳۳

ايفيان ۳۱

اتلاسوف ۲۵۹-۲۴۳-۲۴۲

اتلانتيك ۱۹۳

اختوباي ۲۰۸

ادريسى ۱۳۰-۶۸

ادوارد پوكوك ۱۴۳

اراتسفن ۵۲

ارپنيوس ۱۴۳-۱۲۹

ارتاكسرسك ۴۹-۴۸

ارخون (رود) ۸۳

اردبيل ۳۴۳-۲۱۷

ارس ۳۵۴-۴۷

ارسطو ۵۴-۵۲-۵۰-۴۹-۴۸-۱۹

ار - على ۲۶۷

اركت ۲۵۵-۲۵۴-۲۴۹

اركتى ۲۵۷-۲۵۳

ارمانگو ۹۳

ارمنستان ۱۸۲-۱۴۴-۹۴-۸۶-۴۹

۳۵۶-۳۵۴

ارميتاژ ۳۳۷-۳۱۲-۲۰۳

ارنست رنان ۱۹۷

اروپا ۲۷-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۵

- ۴۰-۳۹-۳۸-۳۶-۳۰-۲۹-۲۸

- ۴۹-۴۸-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱

- ۷۳-۷۲-۶۹-۶۴-۵۹-۵۴-۵۳

اقیانوس هند ۵۱-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-
 ۱۰۴-۱۷۷-۲۱۱-۳۴۵
 اقلیدس ۱۹
 اقلیم وسطی ۶۴
 اکباتان ۹۹
 اکبر ۱۰۸
 اکتاف ۶۱
 اکشنرن ۲۳۳
 اکسین ۵۷
 الاستخری ۶۵
 البکری ۱۳۰
 البلخی ۶۵
 الجزائر ۱۸۸-۳۵۲
 الدانو ۲۲۸
 الدر دپوتینجر ۳۴۳
 التین شاه ۲۲۷
 ال شیلگر ۱۳۷
 الغ بیگ ۶۸
 الفینستون ۱۷۳
 الکساندر ۴۹
 الکساندر اول ۳۳۸
 الکساندر برنیس ۱۷۳
 الکساندر سوم ۷۸
 الکساندر ویول ۷۰
 الکساندر وسک ۲۹۸
 الکساندر وسکی ۳۰۳
 الکساندر هفتم ۱۲۰
 الکسی بوخارف ۲۱۶
 الکسی میخایلوویچ ۲۹۹
 الماس ۲۱۳
 المقندر ۲۰۴

اسحق ۱۱۰
 اسرائیل ۷
 اسکندیناوی ۲۰۳
 اسکندر ۹-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۷-
 ۶۳-۶۴-۶۵-۱۶۵-۲۳۶-۲۳۷-
 اسکندریه ۸-۵۲-۵۵-۷۰-۲۳۴-۲۵۰-
 ۳۵۲
 اسمیت ۱۸۴
 اصطخری ۴۷
 اصفهان ۶۴-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۲-۱۹۴-
 ۲۱۲-۳۴۴
 اعتماد السلطنه ۱۸۰
 افاناسی پاشکوف ۲۳۱-۲۳۲
 افراسیاب ۳۲۱-۳۲۲
 افریقا ۴۴-۴۵-۵۲-۵۴-۵۹-۶۳-
 ۶۵-۱۰۱-۱۳۰-۱۵۰-۱۸۸-
 ۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵-۳۲۴-۳۴۹-
 ۳۵۳
 افس ۷۵
 افغانستان ۱۶۹-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-
 ۲۶۷-۳۰۲-۳۰۸-۳۰۹-۳۴۰-
 ۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳
 افغان سلطان ۲۱۷
 افلاطون ۹-۱۳
 اقیانوس آرام ۷۶
 اقیانوس اطلس ۵۴-۱۹۵
 اقیانوس شمالی ۴۷-۵۳-۲۹۱
 اقیانوس کبیر ۷۰-۲۲۴-۲۲۸-۲۳۷-
 ۲۵۷-۲۷۶-۲۷۹-۲۸۹
 اقیانوس منجمد ۸۸-۱۱۲

انوش ۲۱۸	الواثق ۶۵
انوخفری ستیانف ۲۲۹-۲۳۰	الیزابت ۲۷۴
انیسه علیا ۶۵	الیزه ر کلیو ۱۹۷
انیکودا ۲۳۱	الین ۱۳-۵۴
اوی ۲۹۶	الیوت ۱۶۴
اوب ۲۲۷	امامقلی ۲۱۶
اوبروچف ۳۲۳-۳۲۴-۳۳۳	امام زمان ۲۱
اوبسکی ۲۲۳	امبا ۲۷۰
اوپسا ۲۳۱	امسک ۲۹۶
اوپسالا ۱۱۶	امورسک ۲۲۸
اوپوخف ۲۳۱	اموروسی کوپ تارینی ۹۹
اوترار ۹۰	امیدنیک ۱۰۱
اوتون فری زین کلی ۷۸	امیر شیر علی ۳۴۰
اوخوتسک ۲۲۸-۲۴۳-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۰	اناکسیماندر ۴۴
اودا ۲۳۵	انتونی جنکینسون ۱۳۶
اودسکای ۲۳۷	انتونی دان درادا ۱۲۴
اودوریک ۹۱-۹۲	انتونی ده موتا ۱۰۵
اورا ۲۲۸	اندره موندوف ۲۲۶
اورا - تیوبه ۳۰۱	اندریجان ۳۱۹
اورارتو ۱۸۲	اندریژان ۳۰۹
اورال ۹۰-۱۵۳-۲۲۳-۲۶۲-۲۶۷	انسیکیریت ۵۷
۲۶۸-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۵-۲۹۶	انکتیل دوپرون ۲۸
اورال - آلتای ۳۵-۲۸۹-۲۹۰	انگلبرت کمپفر ۱۱۶
اورالسک ۲۹۶	انگلیس ۲۹-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲
اورانسکی ۳۲۹	۱۴۳-۱۴۵-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲
اورت - ایزبرانند - ایدس ۲۳۸	۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۱
اورتلیوس ۱۰۲	۱۶۴-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۶
اورخون ۲۳۹-۳۲۸-۳۲۹	۱۷۷-۱۸۴-۱۸۶-۱۹۵-۲۱۳
اورخونسکی ۳۲۸	۲۲۷-۲۷۳-۲۷۹-۲۸۶-۳۰۲
اورسک ۲۶۸-۲۹۶	۳۰۹-۳۱۹-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۱
اورسمان ۳۱۰	۳۴۲-۳۴۴-۳۴۵

او۔ کون ۷۱	اورگنج ۹۰-۱۵۳-۲۰۶-۲۱۴-۲۱۵
اوگریموف ۲۵۷	۲۳۲-۲۱۶
اوگورچینسک ۲۷۰	اورناچ ۲۰۶
اوگوست ۱۴	اورنبورگ ۲۶۷-۲۶۸-۲۷۲-۲۷۳
اوگوست پاوی ۱۶۸	۲۷۴-۲۷۷-۲۹۴-۲۹۶-۲۹۷
اوگوست کنت ۲۰	۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۵
اوگول قایمیش ۸۲	۳۰۷-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۴
او۔ گہ۔ شان۔ لی ۷۰	۳۱۵-۳۱۷
اولٹاری ۱۳۸	اورنگ زیب ۱۴۱-۲۲۱-۲۲۲
اولجایتو ۹۲	اوری ۲۶۸
اولدنبورگ ۳۲۷-۳۵۸	اوریانخای ۲۴۰
اولسنیک ۳۵۰	اوزبوی ۳۱۴-۳۲۳-۳۲۴
اولکا ۲۲۸	اوزون۔ آقاچ ۲۹۹
اولمکا ۲۲۸	اوزون حسن ۹۸-۹۹
اولو۔ محمد ۹۷	اوژنی بیورنوف ۱۴۶
اولیا ۳۲۸-۲۵۷	اوژنی چہارم ۱۰۰
اولی۔ چلبی ۱۴۰	اوسپنسکی ۳۵۱
اومسک ۲۵۴	اوست۔ اورت ۲۹۵
اومی ۲۵۳-۲۵۶	اوسلار ۳۵۵
اون کوسکی ۲۵۴-۲۵۶-۲۵۷	اوسوری ۲۸۶-۲۸۹
اونکوفسکی ۲۶۴	اوسورسک ۲۲۸
اونون ۲۷۷	اویا ۲۶۶-۲۶۸
اواروف ۲۸۳-۳۳۸-۳۵۴	افوفو۔ قو۔ تسزی ۷۱
اویرات ۲۲۷	اوفیم ۲۶۸
اویفور ۷۶-۷۷	اوفیمسک ۲۷۴
اویگوری ۳۳۷	اوفیمسکی ۲۷۳
اویوکر ۳۱۳	اوکا ۲۲۴
ایاکینف بیچورین ۳۲۵-۳۲۹-۳۳۳	اوکتای ۸۱
ایسو ۲۸۰	اوکتای بزرگ ۸۰
ایبیر۔ سیبیر ۲۳۲	اوکر بلاد ۳۱
ایپولیت دزی دری ۱۲۴	اوکسفرد ۹۳-۱۴۳-۱۴۵-۱۶۸

ایستالیف ۲۲۰	ایتالیا ۵۴-۹۰-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۷
ایسکر ۲۲۵	۱۹۵-۱۹۴-۱۸۹-۱۴۲
ایسیدورهرراکسی ۷۰-۵۵	ای - تسزین ۷۱
ایسیک کول ۷۶-۹۴-۲۵۶-۳۰۶	ایتیل ۲۰۰-۲۰۲
ایشیم ۲۹۶	ایران ۳۲-۳۳-۳۹-۴۷-۴۸-۴۹
ایقناتی لوی یولا ۱۰۵	۵۰-۵۲-۶۰-۶۱-۶۳-۶۵-۶۸
ایکونی ۱۸۱	۷۲-۷۳-۷۵-۷۶-۸۲-۸۴-۸۵
ایگلستروم ۲۷۴	۸۶-۸۸-۹۰-۹۲-۹۵-۹۶-۹۸
ایگنانی ۲۰۵	۹۹-۱۰۴-۱۱۶-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴
ایگناتیف ۳۱۲	۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰
ایگناتی میلوانف ۲۳۱	۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶
ایگور ۲۰۶	۱۴۷-۱۵۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴
ایگوم تف ۳۲۶	۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰
ایلازیون ۱۹۹	۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۸-۱۹۰
ایلازیون لژایسکی ۲۳۹	۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳
ایلبارس ۲۱۶	۲۱۵-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۲
ایلی ۳۰۴-۲۹۹-۲۹۷-۲۵۶	۲۲۷-۲۴۶-۲۴۷-۲۵۲-۲۶۹
ایلیم ۲۳۱	۲۷۳-۲۷۸-۳۰۳-۳۰۸-۳۰۹
ایلیمسک ۲۳۹	۳۲۳-۳۴۰-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴
ایمای ۱۳۵	۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸-۳۵۴
ایننوکنتی ۱۲۰	ایرتیش ۶۵-۲۰۹-۲۲۴-۲۲۹-۲۵۳
ایندیگیرگی ۲۷۹	۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۶۸-۲۷۸
اینوکنتی چهارم ۸۰	۲۹۴-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۹-۳۱۰
اینگلهم ۲۰۰	۳۳۵
ایواشنیتف ۲۹۶	ایرکوتسک ۲۴۵-۲۷۵-۲۸۰-۲۹۱-۲۹۳
ایواک ۲۰۸	ایر نظر بای مقصوداف ۲۷۴
ایوان اولیانف ۲۲۷	ایروان ۳۵۷
ایوان اونکوسکی ۲۵۵	ایزمایلوف ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱
ایوان بوخ گلنس ۲۵۳	ایزول ۸۵
ایوان بولیچف ۲۲۶	ایزولا ۸۵
ایوان پتلین ۲۲۶	ایژبولاتف ۲۴۶
ایوان پرفیلیف ۲۳۰	

باربارو ۲۰۹-۱۰۰	ایوان پطروف ۲۲۶
بارسلون ۹۰	ایوان چردوف ۲۵۵
بارنائول ۲۹۱	ایوان سوم ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰
بارون روزن ۳۴۴-۳۴۷-۳۴۸-۳۵۳	ایوانف ۳۴۶
بازا باکشی ۳۳۴	ایوان فدوتف ۲۱۸
بازل ۱۵۶-۹۳	ایوان فدوروف ۲۵۸
بازیلی ۳۵۰	ایوان گئورگ گملین ۲۶۱-۲۷۷
بازینر ۳۱۵	ایوان گیرسکی ۲۲۰
بازینروسکی ۳۱۵	ایوان گوستاورنات ۲۵۴
بازینف ۳۱۵	ایوان لیخاروف ۲۵۵
باستیان ۱۶۸	ایوان مخوف ۲۱۴
باطوم ۹۷	ایوانین ۲۹۶
باغچہ سرای ۲۷۴	ایور ۲۱۲
باقراختای ۷۸	ایوسافات باربارو ۹۹
باکتر (بلخ) ۵۱-۵۶	ایونیان ۵۴
باک میتسر ۲۸۱	اییدو ۱۱۵
باکو ۳۵۷	اییسو ۱۱۴
باگراتید ۳۵۶	
بالینک ۲۰۰-۲۰۳	ب
بالدوئین ۲۰۵	
بالدوچی پکولوتی ۹۰	بایر ۱۰۸
بالخان ۲۵۰-۲۹۷-۳۰۳-۳۰۷-۳۱۴	بابل ۷-۲۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۹-۴۳
بالکان ۹۵-۳۴۰	۴۶-۴۷-۴۹-۵۲-۶۷-۷۸-۹۹
بانچان ۱۵۳	۱۲۹-۱۳۴-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۰
بانپال ۳۴	۱۹۱-۲۱۲-۲۱۳
باہون - دیان ۶۶	باتاویا ۱۵۲
بایزید ۹۵-۹۶-۹۷	باتو ۲۰۸
بایکال ۲۳۱-۲۳۲-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷	باتیر ۲۷۰
۲۳۹	بادکوبہ ۲۰۳-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۸
بایکوف ۲۳۰	۳۵۷
بتقاج ۶۲	بارادین ۳۳۴

برگ ۲۹۵-۳۲۴	بجر ۱۹۰
برلن ۳۱۵	بحرا حمر ۱۰۰
برمه ۱۶۹	بحرا بیض ۱۳۵
برنس ۳۱۳	بحرا سود ۲۰۷-۲۰۵-۴۶-۴۵-۴۴
بروت ۲۴۷	۲۴۷-۲۱۵-۲۱۲-۲۱۱
بروس ۵۲	بحرال میت ۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳
بروسه ۳۵۵	بحرخزر ۵۴-۵۳-۵۱-۴۸-۴۷
برونوسکی ۳۵۴	۱۳۷-۱۳۶-۱۰۱-۹۰-۸۳-۷۸
برینگ ۲۲۸-۲۵۸-۲۶۰-۲۷۹-۲۸۶	۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۷۷-۱۵۲
۲۹۱	۲۱۴-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹
بریوگمان ۱۳۷-۱۳۸	۲۷۰-۲۵۱ تا ۲۴۷-۲۳۳-۲۱۸-۲۱۵
بصره ۱۴۷-۱۳۴	۳۰۳-۳۰۲-۲۹۶-۲۹۵-۲۷۷
بطلموس ۳۱-۵۰-۵۳ تا ۵۹-۶۱-۶۲	۳۴۵-۳۲۴-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷
۶۸-۸۳-۸۹-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۷	بحر سفید ۲۱۳
۲۳۴	بخارا ۶۶-۱۲۵-۱۳۶-۱۷۳-۲۱۴ تا
بطلموس سوم اورهت ۵۲	۲۵۲-۲۵۱-۲۴۸-۲۳۲-۲۲۱
بغازکیو ۱۸۲	۲۷۴-۲۷۳-۲۷۱-۲۶۷-۲۶۵-۲۵۶
بغداد ۶۴-۶۵-۷۹-۸۴-۹۹-۱۴۰	۳۰۹-۳۰۴ تا ۲۹۹-۲۹۷-۲۹۵
۱۴۷-۱۹۰-۱۹۴-۲۰۰-۲۱۲	۳۱۰ تا ۳۱۴-۳۱۶-۳۱۷-۳۲۱
۲۱۳	۳۴۵-۳۴۱-۳۴۰
بکوویچ ۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۳۱۴	بختیرلیمان ۲۵۰
بکوویچ چرکاسکی ۲۴۹-۲۵۰	بدخشان ۳۴۱-۲۶۷-۲۵۲-۱۰۹
بلارامبرک ۲۹۹-۳۴۴	برازیل ۱۵۷
بلاکمان ۲۸۵	براون ۱۸۰
بلاگوشنسک ۳۳۱	برتون ۱۸۶
بلغ (باکتر) ۵۱-۸۶-۲۱۴-۲۱۸	برجس ۱۶۵
۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱	برده ۲۰۲
بلغار ۹۴-۲۴۶-۲۷۷	برزوسکی ۳۳۷
بلکولمان ۱۸۲	برزوف ۲۲۵
بلونی ۹۳	برزین ۳۴۶

بوشار ۳۱	بلیٹزنی ۲۷۸
بوشهر ۱۸۲	بلیو ۱۷۱-۳۳۷
بوکاجیو ۸۳	بمبئی ۱۴۷-۱۵۱
بوگدانف ۲۴۴	بنان کناگل ۲۷۴
بوگدانویچ ۳۲۴	بنجواہی ۷۰
بوگدوی ۲۲۹	بندرعباس ۱۳۹-۲۲۲
بوگوراز ۲۹۲	بندیکت گوئس ۱۰۸
بوگوسلووسکی ۳۱۱	بنغازی ۱۸۹
بولدیرف ۳۴۳-۳۴۲	بنگالہ ۵۹-۱۵۱-۱۵۲-۱۶۳-۳۳۳
بولوتف ۳۵۳	بوئر ۱۷۱
بولونی ۱۳۲-۱۵۰	بوبرینسکی ۳۱۳
بونگو ۱۰۶	بوتاکف ۲۹۶
بویاندا ۲۲۵	بوتانین ۳۲۷
بیت المقدس ۷۴-۷۷-۱۸۴-۲۰۵-۲۱۲-	بوتنف ۳۱۱
۳۵۳-۳۵۱-۳۵۰	بوتی ۳۴
بیدار ۲۱۱	بوتوک ۲۳۱
بیروت ۱۸۹	بوخارف ۲۱۷
بیرونی ۶۸	بوختارمینسکی ۲۹۶
بیزانس ۱۶-۴۱-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-	بوتیخی ۱۴۳
۲۰-۷۲-۷۵-۹۵-۹۸-۱۹۹-۲۰۰-	بوخ گلنس ۲۵۴-۲۵۷
۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷	بوچیوبراچیولینی ۱۰۰
بیسٹون ۳۳-۱۷۸	بودلامیر ۲۰۴
بیش بالیک ۳۳۷	بودن (دریاچہ) ۱۶۷
بیلینکس ۲۷۹	بورکھاردت ۱۸۶
بین النهرین ۳۴-۳۶-۳۹-۴۵-۵۰-	بورناشف ۳۱۷
۸۴-۹۵-۱۴۳-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹-	بورناش بالیچف ۲۲۶
۱۹۰-۳۵۲	بوریات ۲۷۵
بیولر ۱۶۷	بوریس بازوخین ۲۱۸-۲۱۹
بیسک ۳۲۸	بوریس گودونف ۲۱۵-۲۱۷
	بورین ۲۴۰
	بوروکورگان ۲۵۵
	بوسفور ۱۹۳-۳۴۹

پرتغال ۱۰۴-۱۰۶-۱۱۲-۱۱۴-۱۵۱-
۲۱۷

پری ۱۶۱-۲۳۶

پرژوالسکی ۲۸۹-۳۲۷-۳۳۳

پرسپلیس ۳۲-۹۹-۱۰۰-۱۳۴-۱۴۰-
۱۷۸-۱۵۰

پرسو ۲۵۰

پرسیوال ۱۵۲

پرم ۳۲۵

پرمار ۱۲۳

پرمسک ۲۲۵

پرنسیوم ۱۶۶

پروان ۲۱۹

پروزوروسکی ۲۲۱

پروسک ۲۹۹

پروسکی ۲۹۵-۲۹۹-۳۰۳-۳۱۵

پروکونس ۴۵

پری آمورسک ۲۹۲

پریاسلاوتس ۲۰۲

پریپل ۵۸

پریرا ۱۱۹

پست زایسان ۳۳۲

پسکف ۲۰۸

پشاور ۲۱۹

پطر ۲۶۰-۲۷۷

پطر ایوانویچ ۲۷۲

پطر بورغ ۱۶۲-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴

۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵

۲۵۸-۲۶۱-۲۶۶-۲۶۷-۲۷۸

۲۸۱-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۸

۲۹۲-۳۰۵-۳۰۹-۳۲۶-۳۲۷

پ

پاولوتوسکانلی ۱۰۱

پاپ ۶۸

پاتراس ۳۳۳

پاتروکل ۵۱

پاتکاف ۶۰

پارت ۵۰-۵۵-۵۶-۶۹-۷۰

پارواتا ۲۱۱

پاریس ۹۳-۱۱۷-۱۲۹-۱۴۴-۱۴۵

۱۴۹-۱۵۱-۱۶۰-۱۷۹-۱۸۱

۱۹۳-۲۴۸-۳۱۰-۳۳۸-۳۴۵

پازوخین ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱

پالادی کفاروف ۳۳۱

پالماس ۲۶۱-۲۸۱

پالکرو ۱۸۶-۱۸۷

پالم کوئیست ۲۳۳

پالمیر ۱۴۲-۱۴۳-۱۸۷

پامیر ۸۶-۱۰۹-۳۰۱-۳۰۶-۳۰۷

۳۱۳

پاندیت ۱۷۰

پاوسانی ۵۶

پاول ۲۶۰

پچورا ۲۲۴

پترا ۱۸۷

پتروسکی ۳۳۷

پتروف ۳۳۹

پتلین ۲۲۷

پدرودیز ۱۰۵

پراوسلاو ۷۵

پوتانین ۳۳۳	- ۳۳۸ - ۳۲۶ - ۳۳۴ - ۳۳۰ - ۳۲۸
پوتسوف ۳۳۳-۳۳۲	- ۳۵۰ - ۳۴۶ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۰
پوتیاتین ۲۸۸-۲۸۶	۳۵۷-۳۵۵-۳۵۴-۳۵۱
پوتیمتسف ۲۹۷	پتردلیلیو ۲۴۸
پوپوف ۳۲۱-۳۲۶	پترسیمون پالاس ۲۷۷
پوردنون ۹۱	- ۲۳۸ - ۲۳۳ - ۲۲۷ - ۲۲۲ - ۲۳۹
پورفیری ۳۵۲	- ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۳۹
پوزدنیف ۳۳۴-۳۲۷	- ۲۵۷ - ۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۴۸
پوسپلف ۳۱۷-۲۹۶	- ۲۸۰ - ۲۷۴ - ۲۶۶ - ۲۶۲ - ۲۵۹
پوشین ۲۹۶	۳۵۸-۳۰۳
پوگاجف ۲۷۳-۲۷۲	پترگودونف ۲۳۳
پوگو ۲۱۱	پتروالکساندرسک ۳۰۴
پوگودین ۱۴۶	پتروپاولوسک ۳۱۷-۳۱۶-۲۶۰
پول ۴۰	پتروپاولوسکی ۲۹۶
پولتوراسک ۳۲۱	پتروگراد ۳۵۱
پولو ۸۶-۸۵	پکارسکی ۲۹۳
پولووتس ۹۳	پکن ۱۰۸-۱۰۶-۹۱-۹۰-۸۷-۸۵
پولیوی ۴۵-۲۲-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲	- ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۱۰
پومورتسف ۲۴۵-۲۴۴	- ۲۲۹ - ۲۲۶ - ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۲۵
پویارکف ۲۳۰	تا ۲۳۸ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۰
پیاستسکی ۳۳۲	- ۳۲۵ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۲ - ۲۴۲
پی تینگر ۵۵	۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹
پیزا ۸۷-۸۵	پگو ۲۱۱
پیسارف ۳۵۰	پلانوکارپینی ۲۰۷-۲۰۶-۸۳-۸۲-۸۱
پی سی گانی ۹۰	پلی ۱۸۷
پیشاور ۱۷۴	پلوپونس ۴۴-۲۲-۱۰-۹
پیش پک ۷۶	پلہ نیسنر ۲۷۸
پیمن ۲۰۵	پلیم ۲۲۵
	پلینی ۵۵ تا ۵۲
	پوتانی ۳۱۷

تایمیر ۲۵۹	ت
تبت ۱۱۷-۱۱۱-۹۱-۸۶-۶۴-۴۱	تئودور لیندندر ۱۹۷
۱۵۸-۱۵۷-۱۵۳-۱۲۵-۱۲۴	تأبرت ۲۵۱
۲۷۵-۲۷۳-۲۳۴-۱۷۰-۱۶۹	تاپروبان ۵۷
۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-۲۷۸	تاتار ۸۰-۱۵۷
تبریز ۳۴۴-۲۱۲-۲۰۹-۹۹-۹۸	تاتو- ادلا ۲۴۰
تبلینگ ۲۸۷	تاتیشف ۲۶۹-۲۶۲
تخت جمشید ۱۷۸-۱۴۷	تارا ۲۲۵
تخماق ۷۶	تارباگاتای ۸۱
تربك ۱۷۳	تارگاچینسکی ۲۳۵
ترویا کوفسکی ۲۵۱	تاز ۲۲۳
ترکستان ۱۱۰-۸۶-۷۶-۵۷-۴۰	تاسیت ۵۳
۱۸۷-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹	تاشکند ۳۰۱-۳۰۰-۲۹۷-۲۶۹-۲۶۷
۲۵۷-۲۵۶-۲۵۴-۲۴۹-۲۱۸	۳۱۷-۳۱۶-۳۰۹-۳۰۳-۳۰۲
۲۹۸-۲۹۳-۲۷۸-۲۶۸-۲۶۶	۳۳۷-۳۳۶-۳۲۲-۳۱۸
۳۱۸-۳۱۶-۳۱۲-۳۰۹ تا ۳۰۲	تاکسیل ۱۶۵
۳۳۶-۳۳۵-۳۳۲-۳۲۴-۳۲۱	تالاس ۲۹۸
۳۴۱-۳۴۰-۳۳۷	تامرلان ۹۵
ترکمن چای ۳۵۶-۳۵۴	تان ۲۳۲-۷۱-۷۰
ترکمنستان ۳۲۲	تانا ۹۹-۹۰
ترکیه ۱۳۹-۱۳۴-۱۳۱-۱۲۸-۶۶	تاندائیس ۹۰-۵۱
۱۷۷-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۰	تاناکس ۴۴
۲۱۷-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۳-۱۸۱	تانقوت ۳۳۳
۳۴۹-۳۴۴-۳۳۳-۲۶۷-۲۴۷	تانکاسیم ۱۰۵
۳۵۱	تانیات ۷۲
ترمذ ۳۰۹-۳۰۲	تاور ۱۳۵
تروایتسکوساوسکوکیا خیتنسکی ۲۹۲	تاورنیه ۱۳۹
تروخمنتس ۲۷۱	تاوقاست ۶۲
تروشین ۲۶۶	تایمز ۱۷۷
تروک پومپی ۵۳	
تریکو ۱۱۰	
تسارسکوسکی ۳۱۱	

تومانسکی ۳۴۷-۳۴۵	تساگاری ۳۵۳-۳۵۱
تونس ۳۵۲-۱۸۸	تسارگراد ۲۱۲-۲۰۶
توننگ پائو ۱۶۰	تسزو - سیون ۱۰۶
تونگیر ۲۲۸	تسزی - تسزیان ۳۳۲
تونو ۱۴۲-۱۳۹	تسزین ۲۰۷
تہران ۳۴۴-۲۵۳-۱۸۱	تسوان - رابتان ۲۶۶-۲۵۶-۲۵۵
تیمان سیزی ۶۶	تسیان لون ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۲
تیمان شان ۳۰۶-۶۱	تسیبیکوف ۳۳۴
تیاوکا ۲۶۶-۲۴۸	تشولاما ۱۵۳
تیخونف ۲۱۷	تفلیس ۳۵۷-۳۵۶-۲۸۴
تیم کوسکی ۳۲۵	تکسیہ ۱۸۱
تیمور ۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۸-۱۰۹-۲۳۲-	تل الامارن ۳۶
۳۲۱	تموتاراکان ۲۰۷
تیمورلنگ ۹۵	توبلر ۱۸۴
تیوپ ۲۵۶	توبول ۲۲۴
تیوپ - کاراگان ۲۵۰-۲۴۹	توبولسک ۲۳۴-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-
تیوفتس ۲۲۶	۲۳۵-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۷-۲۵۵-
تیولس ۲۳۲	۲۶۶
تیومن ۲۲۷	تور ۲۳۲-۲۱۲-۲۱۱
تومسک ۲۹۳-۲۲۶	توراف ۳۵۲
تومسن ۳۲۹	تورایف ۳۵۳
تون برگ ۱۱۶	تورتسک ۲۱۷
ث	تورت کول ۳۰۴
ثروف ۳۱۹	تورسک ۲۱۰
ج	تورفان ۱۷۲-۱۱۰-۷۶
جاضر ۶۷	توروخاتسک ۲۲۴
جارگالان ۲۵۶	توکل اف ۲۶۷
جالیس ۱۱۰	توکیو ۱۱۵
جاندراقویت (ساندروکوت) ۵۱	توگولوکف ۲۸۰
	تولہ ۲۳۹
	توماس مانینگ ۱۵۳

چچن ۳۵۸	جانی بیگ خان ۹۲
چرنیایف ۳۱۹-۳۰۷-۳۰۰	جاواخف ۳۵۳
چریانا ۲۳۷	جبال قفقاز ۵۳
چژان تسیان ۶۹	جده ۱۳۲-۱۰۴
چژورچژن ۷۸	جرج اسمیت ۳۴
چژونگار ۲۵۳	جرجان ۲۰۱-۲۰۰
چژونگاری ۳۳۲-۲۷۱	جرج بگل ۱۵۳
چکره ۹۷	جرج فورستر ۱۵۲
چلیوسکین ۲۶۰	جفتای ۱۱۰
چنسلر ۱۳۵	جن دلافوا ۱۷۸
چنگیز خان ۱۱۰-۸۳-۸۱-۸۰-۷۹-	جنکینسون ۲۱۴-۲۱۳-۱۵۱
۲۰۸	جورابک ۳۱۲
چو ۳۰۰-۲۹۸-۶۵	جون اولیام مریک ۲۲۷
چوچالف ۲۷۰	جونس ۱۶۳-۲۹
چوکان والی خانف ۳۳۵	جون مارشال ۱۶۵
چوکوتسکی ۲۹۲	جون ماندویل ۱۹۱
چوگوچاک ۳۰۴-۲۹۷	جونیر ۲۱۱
چیپانگو ۱۰۷-۱۰۲-۱۰۱۴	جوینی ۷۹
چیترال ۱۷۴	جهان آباد ۲۲۰
چیتینسکی ۲۹۲	جهانگیر (امپراطور) ۱۵۱
چیخاچف ۳۴۹-۲۹۱-۲۹۰	جیحانی ۶۵
چریکف ۳۴۴-۲۵۸	جیحون ۲۳۳-۲۳۲-۱۷۳-۵۴
چیمکنت ۳۰۰	جیزرک ۳۰۱
چیمنگو ۸۸	
چین ۶۴-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۵-۴۱ تا	چ
۶۷-۶۹-۷۱-۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-	چائوله ۲۱۱-۲۱۰
۸۴ تا ۱۰۵-۱۰۲-۹۷-۹۶-۹۲ تا	چاپلین ۲۵۸
۱۱۲-۱۱۴-۱۱۷ تا ۱۲۹-۱۲۷	چارجوی ۲۱۸
۱۳۵-۱۳۶-۱۴۰-۱۴۲-۱۵۴ تا	چاریکار ۲۲۰
۱۶۱-۱۷۰-۱۷۱-۲۰۷-۲۰۸-	چاه بهار ۳۴۵
۲۱۲-۲۱۴-۲۲۳-۲۲۶-	

خان بالیق ۸۸-۹۰-۱۰۸-۱۱۰
 خان - جزو - فو ۸۷
 خان - کوردریان ۳۳۲
 خانیکوف ۱۹۶-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳
 ۳۱۵-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۸
 خاورزمین ۸-۲۷-۲۸-۳۶ تا ۳۹-۴۱
 ۴۲-۴۳-۵۱-۵۲-۵۲-۵۵-۵۸
 ۶۲-۶۹-۷۴-۷۵-۷۸-۸۵-۸۸
 ۹۰-۹۳-۹۴-۹۶-۱۰۵-۱۱۲-۱۲۵
 ۱۲۸ تا ۱۳۲-۱۳۵-۱۳۹ تا ۱۴۴
 ۱۴۹ تا ۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰
 ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۷۰-۱۷۹-۱۸۲
 ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷
 ۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۳ تا ۲۰۷-۲۱۷
 ۲۴۲-۲۴۶-۲۴۷-۲۷۷-۲۸۳-۲۸۴
 ۳۲۵-۳۳۰-۳۳۲-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۲
 ۳۵۳-۳۵۶-۳۵۸
 ختای ۷۲-۱۰۷-۱۰۸
 ختن ۱۰۹
 خجند ۲۹۷ تا ۳۰۱-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۷
 ۳۱۰-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸
 خراسان ۱۳۷-۱۷۷-۲۱۲-۲۱۶-۲۴۵
 خریسانف ۳۳۳
 خسرواول انوشیروان ۶۰
 خلیج فارس ۵۱-۸۶-۱۱۵-۱۴۷-۱۸۶
 ۲۱۷-۳۴۴-۳۴۵
 خوآندی ۵۹
 خواجہ - نفس ۲۴۸
 خوارزم ۶۸-۸۱-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶
 خواریزم ۲۰۱
 خوالیسک ۲۰۱

۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۴ تا
 ۲۴۲-۲۵۶-۲۷۱-۲۸۷-۲۸۸
 ۲۸۹-۲۹۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۲۵
 ۳۲۷-۳۲۹ تا ۳۳۳-۳۳۵-۳۳۶

چینا ۵۸-۱۰۷-۱۱۰
 چینستان ۶۱

ح

حاجی حسین ہندی ۲۱۲

حاجی طرخان ۱۳۶-۱۵۲-۱۵۳-۲۰۸
 ۲۱۳-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۸-۲۲۰
 ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-۲۴۹-۲۵۰
 ۲۶۸-۲۸۴-۳۰۲-۳۲۶

حاجی فریق ۲۱۹

حافظ تانیش ۲۱۵

حبش ۲۱۶

حبشہ ۷۸

حسن ابن محمود ۱۳۰

حق وردی ۱۳۹

حلب ۱۴۰-۱۴۲

خ

خابارک ۸۸

خاباروسک ۲۹۲

خاباروف ۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱

خارا - خوتو ۳۳۳

خارکف ۳۳۰

خاکودات ۲۸۶

خاگاس ۲۹۳

خالکدون ۷۴-۷۵

دافی ایل روکاوکین ۲۷۰	خوالیمسک ۲۰۱
دالایلا ۳۳۳	خوانین ۶۹
دالای - نورا ۲۳۵	خوخلوف ۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵
دانمارک ۱۴۷	خوخنور ۳۳۳
دانویل ۱۴۹-۱۲۷-۱۲۶	خودزکو ۳۴۵
دانیئل آرشینسکی ۲۳۱	خوزستان ۱۷۹-۳۴
دانیاریبگ ۲۷۳	خوستف ۲۸۵
دانیال ۲۰۵	خون تایچژی ۲۵۷
دانی ایل سویلف ۳۳۰	خونکیار - اسکلهسی ۳۴۹
دانیلوسکی ۳۱۵	خوی - سانیاسون - یونا ۷۱
داود ۸۱-۸۰-۷	خه - نان ۱۶۰
داود پادشاه ۷۹	خیتای ۷۲
داویدوف ۲۸۵	خیتروو ۳۵۰
دجله ۲۱۳-۲۱۲-۷۷	خیلوک ۲۳۱
دربلو ۲۵۶-۱۴۲-۱۲۵	خینگان ۲۳۹-۲۳۵
دربند ۳۵۸-۲۴۷-۲۶۴-۲۱۰-۴۸	خیوه ۲۱۸ تا ۲۱۴-۲۰۱-۱۳۶-۹۰-۶۸
دروازی ۳۰۱	۲۴۸ تا ۲۴۲-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۱
دریای ابی ۲۳۳	۲۷۳-۲۷۴-۲۹۵-۲۹۷-۳۰۳-۳۰۴
دریای ازوف ۴۵	۳۱۲-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۲۳
دریای چین ۱۰۷	
دریای سفید ۲۱۷	د
دریای سیاه ۲۰۰-۵۳-۴۹	
دریای هند ۲۱۲	دائودوف ۲۲۰
دژنف ۲۲۸	دائوکینسوم ۱۴۳
دسیم ۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴	دااور ۲۲۹
دگویه ۶۵	دا - تسین ۷۰
دگینی ۱۲۵	داردائل ۳۴۹
دلافوا ۱۷۸	داریا ۲۵۵-۲۵۳-۲۴۹
دلاواله ۱۴۰-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴	داریوش ۱۷۸-۳۳
دلس ۴۶	داسین ۵۸
دلوس ۱۱	داغستان ۳۵۸-۳۴۶-۲۷۷-۲۱۰

دیوگالد ۱۲۶	دلیل ۱۲۶-۱۲۷-۲۶۲-۲۶۳
دیوگامل ۳۴۴	دلیل - ده لیا کروایر ۲۶۱
دیومارسک ۲۸۱	دمزون ۳۱۱
دیونسی پری یکت ۵۶	دمشق ۱۰۰-۱۳۲-۱۸۷
ذ	دمیان پومورتسف ۲۶۱
ذاره ۱۷۸-۱۸۰	دن ۵۱-۹۰-۲۰۰-۲۰۵-۲۱۵
ذوالفقار ۸۹	دنبی ۲۴۳
ر	دنستر ۲۰۶-۲۰۸
رائیلیسک ۳۰۶	دنیپر ۲۱۵
رائیمسکی ۲۹۶	دوئوسون ۱۶۴
رادلوف ۲۵۹-۲۹۱-۳۰۵-۳۲۸-۳۲۹	دوبرنیا ۲۰۷
راسک ۱۴۶	دوتی ۱۸۷
رافائیل دانیبکوف ۲۷۸	دورچژی ۲۵۶
رافائیل دیومان ۱۴۰	دورن ۳۴۰-۳۴۶-۳۴۸
رافالووویچ ۳۵۲	دورویل ۱۲۴
راگوزینسکی ۲۴۰	دوكدده لوئین ۱۸۴
راسی ۱۸۱	دولت - گیری ۲۴۹-۲۵۰
راموزیو ۸۲-۱۳۰	دومینیکن ۸۲
رانکه ۱۹-۲۷	دونای ۲۰۲
راورتنی ۱۷۴	دون رودریک ده ویوروای و لاسکو ۱۱۵
رباط ملک ۳۱۲	دونگلو ۱۸۵
رتردام ۱۱۶	دوهالد ۱۲۳
رزائف ۲۸۵	دویس ۱۵۵-۱۵۶
رشت ۲۴۶	دهلی ۱۶۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲
رشیدالدین ۷۲-۷۳-۸۸-۲۳۲	ده - مورگان ۱۷۸
رمر ۱۸۰	دیتل ۳۴۶
رمزوف ۲۳۷-۲۴۷	دیکه آرخی ۵۲
رنان ۱۸۴	دیتری کورف ۲۲۵
	دیو ۲۱۰
	دیوار چین ۶۵
	دیودور ۱۴-۱۸-۴۸-۵۲

روما اسکویچ ۳۴۶	روبرتسون ۱۷۴
رومانوسکی ۳۰۱-۳۰۰	روبرت شرلی ۱۳۷-۱۳۶
ری ۲۱۰	روبوروسکی ۳۳۳
ریاض ۱۸۷	روبینزون ۱۸۴
ریانیکوف ۳۲۰	روپروکوویس ۱۰۶-۹۴-۸۴-۸۳-۸۲
ریتر ۱۴۶-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۶-۱۹۷	رودری گوئز ۱۱۵
۳۴۸-۳۳۶	رورتا ۳۱
ریختخوفن ۱۵۸-۱۵۷	روزن برگ ۲۸۷
ریچارد پوکوک ۱۴۳	روستوتسف ۳۵۴
ریچکف ۲۷۳-۲۷۲	روستی چیانو ۸۷
ریچی ۱۰۸	روسیه ۱۳۱-۱۱۹-۹۹-۸۵-۸۴-۸۱-۴۶
ریسکه ۱۴۸	۱۷۲-۱۵۰-۱۴۶-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶
ریشار ۱۵۸	۲۰۲-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۲-۱۷۵-۱۷۳ تا
ریکورد ۲۸۵	۲۲۴-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۵
ریسک ۲۷۸	تا ۲۳۷-۲۳۳-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۵
رین تال ۳۳۶	تا ۲۴۶-۲۴۳ تا ۲۵۵-۲۵۲-۲۴۸
ع	تا ۲۷۱ تا ۲۶۷-۲۶۵-۲۶۲-۲۶۱-۲۵۸
ز	تا ۲۷۳ تا ۲۷۷-۲۷۵ تا ۲۸۶-۲۸۴
زاآلای ۳۰۷	تا ۳۰۷-۳۰۵ تا ۳۰۰-۲۹۸-۲۹۵-۲۹۰
زابایکال ۳۲۶	تا ۳۲۱-۳۱۷-۳۱۵-۳۱۴-۳۰۹-۳۰۸
زاخاروف ۳۳۰	تا ۳۳۷-۳۳۶-۳۳۲-۳۳۰-۳۲۹-۳۲۵
زاروتسکی ۲۱۶	تا ۳۴۹ تا ۳۴۴-۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۸
زارودنی ۳۴۵	تا ۳۵۸-۳۵۶ تا ۳۵۳-۳۵۱
زایایف ۲۷۵	روشن ۳۱
زایتون ۶۶	روکھیل ۱۵۸
زایسان ۲۵۵	رولینسون ۳۳
زایسان نور ۲۵۴	روم ۱۲ تا ۱۵-۱۷-۱۹-۲۲-۵۲ تا ۵۶
زرافشان ۳۱۳-۳۱۲-۳۰۷-۳۰۱-۲۳۲	۱۲۱-۱۰۰-۹۳-۸۶-۷۰-۶۹-۵۹-۵۸
زردشت ۱۸۰-۱۴۵	۱۶۷-۱۴۸-۱۴۲-۱۳۷-۱۳۵-۱۳۰
زلاند ۳۳۷	۱۹۴-۱۸۹-۱۸۷-۱۶۹

سارایچیچک ۹۰	زمارخ ۶۱
ساراتوف ۲۸۴	زورف ۲۲۲
سارگون ۳۵	زوریخ ۱۴۲
ساریچف ۲۷۹	زوسیما ۲۰۶
ساریقمیش ۳۲۴	زوند ۱۵۲-۱۵۰-۱۰۰-۶۴
ساریگول ۱۰۹	زیا ۲۳۷-۲۳۶-۲۲۸
ساسانیان ۶۳-۶۰-۱۷	زیبولد ۱۱۷-۱۱۶
ساستی ۲۹	زینویف ۲۲۹
سافات ۲۱۲	
ساکونتالا ۱۶۳	ژ
سالامانک ۹۳	ژاپون ۱۰۶-۱۰۵-۱۰۱-۸۹-۸۸-۶۴
سالتیکف ۳۳۸	۱۰۷-۱۱۲ تا ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲
سالرنو ۹۳	۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۲۳۴-۲۴۳-۲۵۹
سامارا ۳۲۳-۲۱۶	۲۶۰-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶
سامره ۱۹۱-۱۹۰	۲۸۷-۲۹۳-۳۳۲
سامی آرد ۷۸-۷۷	ژان بورکھارت ۱۸۵
ساندروکوت (جاندراقویت) ۵۱	ژان دہموننتو کوروینو ۹۱
سانستفان ۳۴۰	ژان شیلدبرگر ۹۷
سانیما ۲۴۳	ژربیلٹون ۲۳۶-۱۲۵-۱۱۹
سایاتسکی ۲۴۰	ژن ۱۳۷
سایکسر ۱۷۷	ژنوا ۸۷-۸۵
سایگون ۱۶۹	ژوزف دہ تورنفور ۱۴۴
سبجان قلیخان ۲۱۹	ژوکوسکی ۳۴۷-۳۴۶-۳۲۳
سیافاری ۲۳۶-۲۳۵-۲۳۰-۲۲۶	ژی-بن-کو ۸۸
سپاسکی ۲۹۴-۲۷۸-۲۳۳	
ستائونٹون ۱۵۵	س
ستپان پولیاکوف ۲۳۴	ساخانسکی ۳۴۵
سترابن ۱۹۴-۵۵-۵۴-۵۳	سادات - چاندرا - داسو ۱۷۰
ستراالبرگ ۲۵۸-۲۵۱-۲۲۸	سادلر ۱۸۶
سترچی ۱۷۰	سارای ۲۰۸-۹۰
سقرلیباش ۲۷۳	

سلام ۶۵	سترلیتاماک ۲۷۳
سکوک انیکاتور ۵۱	ستروگوف ۲۲۵
سلوکیہا ۶۳-۵۰	ستلر ۲۶۰
سلیمان ۱۰۰-۷	ستوپین ۲۵۵
سمرقند ۶۱-۶۸-۷۸-۹۱-۹۶-۹۷-۲۱۶-	ستودارت ۱۷۳
۲۶۵-۲۶۷-۲۹۷-۳۰۱-۳۰۹-۳۱۱-	ستولتوف ۲۴۰-۳۲۳
۳۱۲-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲	سدیلٹو ۱۹۱
سمولنسک ۲۱۱	سر (ملت) ۱۵۶-۵۶
سمی پالاتینسک ۲۵۵-۲۷۱-۲۷۸-۲۹۲-	سراورلشتین ۱۷۲
۲۹۷-۳۱۷-۳۳۵	سرگی ۶۰
سمیرن ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰	سرگی آنیکیف ۲۲۲
سمیرہ چینسک ۲۷۱	سرگیو پلاسکی ۲۹۷
سمیرہ چینسکی ۲۹۷	سرگیو پل ۲۹۷
سمیرہ چیہ ۷۶-۷۷-۸۱-۹۴-۲۵۴-۲۶۴-	سعدی ۱۳۸
۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-	سغد ۶۱
۳۳۵-۳۳۷	سفیر (دماغہ) ۲۳۱
سمیون ایزمائیل ۲۱۹-۲۲۱	سکاکوف ۱۲۲-۱۲۳-۳۳۰
سمیون پازوخین ۱۲۸	سکوبلف ۳۰۸
سمیون ڈرنف ۲۲۷	سکون ۱۶۱
سمیونف ۱۹۶-۳۰۶-۳۱۳-۳۱۸	سکیبین ۲۶۶
سمیون مالنکی ۲۲۲	سکونات ۲۸۷
سنا ۲۷۲	ساز یوس ۵۵
سند ۵۰-۵۱	ساجوقی ۱۸۱
سنجر (سلطان) ۷۸	سلطان بابر ۲۱۲
سنکازیدوونیا ۲۲۱	سلطان محمد خوارزمشاه ۷۹
سنکووسکی ۱۲۵-۳۱۰-۳۴۲-۳۴۳-	سلطان حسین ۲۰۹
۳۴۶-۳۵۰-۳۵۲	سلطان محمود ۱۷۵
سن لاورنتی ۲۵۸	سلطانیہ ۹۲
سنوک ہورگرونیہ ۱۸۶	سلنگہ ۲۳۵
سوئد ۱۱۶	سلنگین ۲۳۴
سوئز ۱۵۰-۱۹۰-۱۹۵	سلنگینسک ۲۳۹
سوئیس ۳۰۷	

۳۳۶-۳۲۰-۳۰۵-۳۰۳	سواکیم ۱۸۵
سی جوان ۱۵۷	سوان - چڑو - فو ۶۶
سیستان ۳۴۵	سو - چڑو ۱۱۰-۲۳۵-۲۹۳
سیسرون ۸	سوداک ۸۵
سی سیا ۳۳۳	سودان ۱۸۶-۱۸۵
سیسپیل ۶۸	سورات ۱۳۴-۱۴۵-۱۵۱-۲۲۲
سیفی عثمانی ۲۳۲	سورتسف ۳۰۶
سیگیزموند ۹۵	سورگوت ۲۲۵
سیلان ۵۷-۶۰-۱۰۰-۱۵۲-۲۱۱-۳۳۹	سوریہ ۱۸۵
سی ماتسیان ۱۵۹	سوزا ۲۴۴
سیم بیرسک ۲۷۴	سوزیان ۳۴-۳۵-۴۶-۴۷
سیملا ۱۶۷	سوسنوسکی ۳۳۲
سیمونیچ ۲۴۰-۳۴۳-۳۴۴	سوکچی ۲۳۵
سین ۵۸-۵۹-۶۶	سولدائیو ۸۵
سینا ۱۸۵-۳۵۲-۳۵۳	سوماترا ۵۷-۱۰۰
سینکاپور ۱۴۲	سون ۷۲-۱۰۷
سینہو ۲۳۲	سوی (سلسلہ) ۷۰
سیویلف ۱۲۳	سویاتوسلاو ۲۰۱-۲۰۲
سیوان - تزابا ۷۱	سی - آن - فو ۶۶-۷۶-۷۷-۱۱۹
ش	سیام ۱۶۹
شاین - داباگا ۲۴۰	سیبری ۶۵-۱۲۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۵-۲۲۳ تا
شاخماٹف ۲۰۰	۲۳۵-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۷-۲۵۱-۲۵۳
شاردن ۱۳۹	۲۵۵-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۲
شارل پنجم ۱۳۱	۲۷۱-۲۷۵ تا ۲۸۷-۲۸۵-۲۸۰-۲۹۴
شارل دوم ۱۳۹-۱۵۱	۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۱۶-۳۱۹-۳۲۸
شام ۷-۳۶-۵۰-۶۸-۷۰-۷۷-۸۴-۹۱-۹۵	۳۳۳-۳۳۵
۹۸-۱۰۰-۱۳۲-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۷	سی بیر ۲۳۲-۳۳۲
۱۴۹-۱۸۲-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۲۱۲	سیت کرل آبلین ۲۳۰
۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲	سی توسکی ۲۷۳
	سیجون ۵۴-۷۹-۹۰-۲۰۸-۲۲۳-۲۴۹
	۲۵۲-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۲۹۶ تا ۳۰۰

شامات ۱۴۳-۶۱-۶۰	شمیاك ۲۶۷
شامپولیون ۳۱	شمیدت ۲۵۱-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۲
شانکهای ۱۵۶	شنانیکین ۲۶۱
شاو ۱۷۱	شنسترم ۲۵۱
شاوان ۱۵۹-۱۶۰-۳۳۱	شوارتس ۲۹۱
شاه اسمیل ۱۳۱	شوپنهاور ۲
شاه داود ۸۹	شوگنان ۳۰۱-۳۰۲
شاهزاده اسمعیل ۲۱۴	شولتنس ۱۳۰
شاه عباس ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۲۱۶-۳۴۳	شهرسبز ۳۱۲
شاه عباس دوم ۱۴۰	شهیار ۱۷۱
شاه نیاز ۲۴۸	شیراز ۹۹-۱۰۰-۱۴۷
شپانگبرگ ۲۵۸-۲۶۰-۲۶۱	شیرغازی ۲۵۲
شترنبرگ ۲۹۲	شیروان ۲۰۲
شتولتسه ۱۷۸	شیروانشاه ۲۰۲-۲۱۰
شتینکف ۲۴۴	شیخ جلی ۲۵۱
شرباتسکوی ۳۳۹	شیففر ۲۹۰-۳۰۵-۳۵۵
شرباتسکی ۳۳۹	شیک - ك. ۳۵۰
شولی ۱۳۶	شیلدبرگر ۹۸
شرنك ۲۸۸	شیلکا ۲۲۸-۲۳۱-۲۳۵-۲۳۷
شتاکف ۲۶۳	شیلکینسکی ۲۸۸
شفر ۱۴۰	
شلاك ۲۵۹-۲۶۲	ص
شلاگسکی ۲۷۹	
شلاگین تویت ۱۷۰	صفوی ۹۹
شلتسز ۲۶۲	صفویه ۱۴۲
شلخوف ۲۸۵	صنیع الدوله ۱۸۰
شلسینک ۲۳۳	ط
شلوسر ۲۸-۳۸	
شماخر ۲۶۱	طرابوزان ۴۹-۸۶-۹۶-۲۱۱-۲۱۲
شماخه ۲۱۸-۲۵۲	طوماری ۳۴۵
شماخی ۲۱۰-۲۲۱	طوسی (نصیرالدین) ۶۸

فاطمی ۶۸
 فالس ۴۴-۱۹
 فدورایسا کو بیچ بایکوف ۲۲۹
 فدورایو آنویچ ۲۲۵-۲۱۵
 فدورکولووین ۲۳۶
 فدون ۹
 فرات ۵۱-۵۵-۱۰۰-۱۷۹-۲۱۲-۲۱۳
 فراکیہ ۱۴۳
 فراما اورو ۱۰۱
 فرانس پوپ ۱۶۳
 فرانسوا برنیہ ۱۴۱
 فرانسه ۳۶-۸۲-۸۴-۹۳-۱۱۹-۱۲۶-
 - ۱۲۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۵-۱۴۸
 - ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۸-۱۶۹
 - ۱۷۶-۱۸۶ تا ۱۹۹-۱۹۹-۲۶۳-۲۹۱
 ۳۱۰
 فرانسیسکان ۸۲
 فرانسیسک والنٹین ۱۱۶
 فرانکفورت ۱۲۹
 فرخ یسار ۲۱۰
 فردریک دوم ۹۳
 فردوسی ۵۲
 فردینانڈیرس دآندرادا ۱۰۵
 فرزر ۱۷۷
 فرغانہ ۵۶-۲۹۷-۳۰۰-۳۰۴-۳۰۷-۳۱۷-
 ۳۱۸-۳۲۰-۳۲۶
 فریدریک پنجم ۱۴۷
 فریدریک چہارم ۱۳۷
 فریدریک شکل ۲۹
 فریدریک شتادت ۱۳۷
 فریر ۱۷۴

ع

عاشور بیگ ۲۴۹
 عباسی ۱۹۰
 عبدالرزاق ۲۰۹
 عبدالعزیز ۲۱۸-۲۱۹-۲۴۸
 عبد اللہ خان ۲۱۵
 عثمانی ۹۵-۹۸-۹۹-۱۰۸-۱۵۱-۱۸۲-
 ۱۸۳-۱۸۳-۲۰۸-۳۱۲-۳۵۰
 عدن ۱۰۰-۱۳۲
 عربستان ۳۶-۵۷-۶۰-۶۱-۶۳-۱۴۷-۱۸۴-
 ۱۸۵-۱۸۶-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۳۴۴-۳۵۲
 عرب محمد ۲۱۵-۲۱۶-۲۴۸
 عشق آباد ۳۲۱-۳۲۲-۳۴۷
 علیمخان ۲۹۷
 علیمخان خجندی ۳۱۷
 عمرخان ۲۹۷-۳۱۷
 عوفی ۲۰۴-۲۰۵
 عیسی (ع) ۷۴-۸۵
 عبوض محمد ۲۵۲

غ

غزنہ ۱۷۵

ف

فدوفیلاکت سیمو کات ۶۱-۶۲
 فادچنکو ۳۰۷-۳۱۷
 فاربس ۱۵۶
 فا - سیان ۷۱
 فاسیس (ریون) ۴۴

فینیقیه ۷-۱۸۴
 فیوراوتنی ۲۰۸

ق

قازان ۱۲۳-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۳-۲۱۶-
 ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۴-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۵-
 ۲۸۴-۲۹۰-۳۲۶-۳۲۷-۳۳۰-۳۳۹-
 ۳۴۲-۳۴۶

قاسماف ۲۱۷-۲۲۰-۲۲۱-۲۳۴
 قانزا ۲۰۸
 قاهره ۱۴۱-۱۶۹-۱۸۸
 قایتون ۹۴
 قبرس ۳۶-۸۲-۱۴۳-۱۴۸-۱۸۴
 قنوم ۹۴
 قراختای ۷۹-۸۳
 قراقوروم ۸۳-۸۵-۳۲۸
 قراقویونلو ۹۸
 قرقیز - کایساتسک ۲۲۵
 قره شهر ۱۱۰
 قره قلعه ۲۷۳
 قزل آروات ۳۲۲
 قزل - چار ۳۱۶
 قزوین ۲۱۹

قسطنطنیه ۸۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۳۴-۱۴۸-
 ۱۵۰-۱۶۹-۱۸۳-۱۹۳-۲۰۴-
 ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۷۴-۳۴۹-
 ۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲

قطیف ۱۸۶

قفقاز ۱۴۶-۱۷۷-۲۰۲-۲۱۲-۲۴۹-
 ۲۵۲-۲۷۷-۲۷۸-۳۰۲-۳۰۳-۳۱۴-
 ۳۴۴-۳۵۴ تا ۳۵۸

فغفور ۶۶
 فلاماند ۸۲
 فلاندن ۱۷۸
 فلنچر ۱۹۰
 فلسطین ۷-۷۴-۱۴۳-۱۴۷-۱۸۴-۲۰۵-
 ۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲
 فلورانس ۹۰-۱۰۰
 فلورنتین ۱۰۱
 فلوزیو بنونی ۲۵۲
 فلیت ۱۶۵
 فنف ۲۶۱
 فنلاند ۲۹۰-۳۲۸
 فوتی ۱۶-۴۸
 فورسایت ۱۷۱
 فورستر ۱۷۳
 فورموز ۲۳۴
 فوشه ۱۷۵
 فوکیدید ۹ تا ۱۵-۲۲
 فولین ۷۰-۷۲
 فوما ۷۸
 فونستال گولستین ۳۳۹
 فونهاون ۱۴۸
 فیرادو ۱۱۳
 فیسنی ۵۴
 فبشر ۲۶۲
 فیلیپی ۱۸۷
 فیلیپ ۷۸
 فیلیپ دوم ۱۱۲
 فیلیپ مقدونی ۱۷
 فیلیپ یفرمف ۲۷۳
 فیلیپین ۱۱۵

۳۴۷-۳۴۳-۳۴۲ کاظم بیک
 کافرستان ۱۷۴
 کالیداس ۱۶۳
 کاما ۲۰۰-۲۲۴
 کامچاتکا ۲۲۸-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵
 ۲۵۷ تا ۲۶۱-۲۷۹-۲۸۶-۲۹۱
 کانتن ۶۶-۱۰۵-۱۲۲-۱۵۵-۱۵۷
 کانجوت ۱۷۰
 کاندیا ۱۴۳
 کانسی ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۶-۲۵۵-
 ۲۵۶
 کانین کم ۱۶۵-۱۶۶
 کنای ۱۱۰
 کنسکی ۲۲۵
 کنسی ۵۲
 کنسیوس ۴۸-۴۹-۵۱
 کنی ۲۳۵
 کپال ۲۹۷
 کراسنوگورسکایا ۲۶۸
 کراسنوودسک ۲۵۰-۳۰۳
 کراسنویارسک ۲۲۴-۲۸۵-۲۹۲
 کراسیل نیکف ۲۶۱
 کراشنیکف ۲۶۱
 کر - پورتر ۱۷۷
 کردستان ۴۹
 کردیه ۱۶۰-۱۶۸
 کرزون ۱۷۸
 کرکی ۳۰۲
 کرمان ۳۴۵
 کرمر ۱۰۲
 کرملین ۲۰۹

قندمار ۵۵-۷۰-۱۵۲-۲۱۹
 قوبیلای ۸۵-۸۶-۸۸-۸۹-۱۰۷
 قوچن ۳۳۲
 قوچی ۶۱
 قویوک ۸۱-۸۲
 قیزل آروات ۳۰۹
 ك
 کائوفمان ۳۰۱-۳۰۳-۳۰۷-۳۱۲-
 ۳۱۸-۳۱۹
 کائول بارس ۳۰۶-۳۲۳-۳۲۴-۳۳۶
 کائب ۲۶۶
 کابل ۱۰۹-۱۵۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-
 ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
 کاتالون ۹۰-۹۴
 کترین ۲۷۴-۲۷۶-۲۷۹-۲۸۲
 کترین دوم ۲۷۰-۲۸۱-۲۸۵
 کترینوزنو ۹۹
 کاراخیت ۸۳
 کاراس ۲۱۲
 کارامزین ۲۲۶
 کارتاژ ۱۳-۲۲
 کارشی ۲۲۰-۳۰۹
 کاری ۱۱
 کازالینسک ۲۹۶
 کاسترن ۲۸۹-۲۹۰
 کاستیل ۹۵
 کاشان ۲۱۰
 کاشغر ۱۱۰-۲۷۳
 کاشربه ۳۳۷

کمبریج ۱۸۶	کرنلی لبرن ۱۵۰
کم چیک ۲۳۱	کرودر ۲۶۷
کملی ساری ۱۴۲	کروزن شترن ۲۸۵-۲۸۴
کنت مارسیلی ۱۵۰	کرونمان ۲۳۳
کنتی ۱۰۱	کره ۶۴-۶۵-۱۰۶-۱۱۶-۱۲۴-۱۶۰-
کنستانین ۲۹۶	۱۶۱-۱۶۲-۳۳۲
کنستانین انطاکیه ای ۶۱	کریت ۷
کنستانتی نویچ ۳۱۹	کریستیان فون هاون ۱۴۷
کنفوسیوس ۱۲۰-۱۱۹-۴۱-۳۸	کریشنا ۲۱۱
کنیه ۱۸۱	کریم ۲۱۹
کوالوسکی ۳۲۶-۳۲۵-۳۱۱-۲۹۷	کریمسکی ۳۵۰
کوبا ۱۰۲	کریمه ۲۴۴-۲۸۴-۲۷۴-۲۰۸-۸۵
کوبدو ۳۳۲	کساوری ۱۰۵
کوپالسکی ۲۹۷	کسری ۲۵۷-۱۷۱-۴۷-۳۳
کوپرنیک ۱۹	کسنوفونت ۵۰-۴۹
کوپیٹوسکی ۲۷۱	کشمیر ۲۷۸-۱۷۰-۱۵۲-۱۴۱-۷۳
کوتاهیه ۱۸۲	کثومن ۴۵
کوتلنی ۲۷۸	کلاپروت ۳۵۴
کوتویچ ۳۲۹	کلاویخو ۹۷
کوچک محمدخان ۲۰۸	کلبر ۱۴۱-۱۴۰
کوچلوك ۸۳-۷۹	کلبروك ۱۶۳
کوچو ۱۱۰	کلده ۹۳
کوچو ۲۲۵	کلکنه ۱۵۲-۱۵۱-۱۳۴-۱۰۱-۱۰۰-
کوچی ۱۷۲-۱۷۱-۷۶	۱۶۷-۱۶۸-۲۱۱
کورس ۴۹-۴۷-۳۳	کلمنتس ۳۳۷
کورسک ۲۷۸-۲۱۲	کلن ۱۱۰
کورسون ۲۰۷	کلومب ۱۰۱-۹۰-۵۴
کورنیلف ۳۳۷	کلودشاپ دوتروش ۲۷۶
کوروپاتکین ۳۳۷-۳۳۶	کلیف ۲۲۰
کوریل ۲۶۱	کلیمنت چهارم ۸۶
کو - ریو ۱۰۶	کلپوچین ۲۷۹

کیلہورن ۱۶۷	کوزلف ۳۳۳
کیندرلی ۲۵۰	کوزما ۶۱-۵۷
کیوسیو ۱۱۳-۱۰۶-۱۰۵	کوزما ایندویلاواتل ۶۰
کیونر ۳۳۴-۱۷۰-۱۶۲	کوزماشولتس ۲۴۴
کییف ۲۸۷-۲۰۸-۲۰۲	کوژین ۲۵۰-۲۴۹
گی	کوست ۱۷۸
گائو - لی ۱۰۶	کوک ۲۷۹
گابال ۷۷	کوگاند ۳۳۶-۳۳۵-۲۷۳
گاہ ۱۵۷	کوکوخوتو ۳۳۲
گاردان ۱۷۶	کوکووتسو ۳۵۱
گارنیہ ۱۶۸	کولبر ۱۱۷
گالدان تسرن ۲۵۴	کولجہ ۳۰۵-۲۹۷-۹۰
گامازوف ۳۴۴	کولجین ۳۰۴
گان ۲۳۵	کولیما ۲۵۷-۲۲۸-۲۲۷
گانتمیر ۲۳۶	کولیوانسک ۲۷۵
گان - چزو ۲۹۳	کومارف ۳۲۴
گانسو ۳۳۳	کونتارینی ۲۰۹
گاوردوسکی ۲۹۵	کونتایشا ۲۵۷
گراسیم لیدف ۳۳۸	کونداکف ۳۵۰
گرا - سیمونیچ ۳۴۳	کون (آ. ل. ج.) ۳۱۵
گرجستان ۳۵۷ تا ۳۵۴-۲۷۷-۲۱۲	کونراد اوسنر ۲۴۴
گردیزی ۶۶	کونشین ۳۲۴-۳۲۳
گروتفند ۱۴۸-۳۳-۳۲	کونولی ۱۷۳
گروڈکف ۳۴۱-۳۲۲	کیاختا ۲۸۷-۲۴۱
گروزہ ۱۲۴	کیاختین ۳۳۲-۳۲۵-۲۴۰
گروم گرژیمایلو ۳۳۷-۳۳۳	کیتایامہا ۷۱
گرہارد فردریک میلر ۲۶۱	کی دان ۷۱
گری گروس ۳۱۱	کیراکس ۹۴
	کیرنکس ۲۳۱
	کیریلوف ۲۵۹-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹
	۲۹۷-۲۹۶

گوربینسی ۲۳۷	گریگوار فہم ۸۶
گورخان ۷۸	گریگوری شلخف ۲۷۸
گورچاکف ۲۹۹-۳۰۰	گریگوریف ۱۹۶-۲۷۴-۳۳۶-۳۳۷
گوردلوسکی ۳۵۰	گریوبر ۱۲۴
گورگنج ۲۰۶	گشتاسب ۳۳
گوریف ۲۹۶	گلادیشف ۲۶۹
گوزدف ۲۵۸	گلارز ۱۸۷
گوگتپہ ۳۰۸	گل - تکین ۳۲۸
گولاستوتسکی ۳۲۷	گلچین ۷۶
گولوکین ۲۸۸	گلستان ۳۵۴
گولووین ۲۳۷	گلشن ۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹
گولیایف ۲۷۰	گلشتین ۲۳۸
گومبلدت ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	گلنیشف ۳۵۳
۱۹۷-۲۹۱-۳۰۶	گلوبف ۳۰۶
گونچارف ۲۸۶	گلوبکف ۱۹۶
گونزا ۲۴۴	گلونین ۲۸۵
گوزاسدہ کلاویخو ۹۶	گلوخوسکی ۳۲۳
گوی ۱۰۸	گملین ۲۷۷-۳۵۴
کیپر بورہ ۲۸۹	گنچہ ۲۴۷-۳۵۷
کیرکاس ۳۵۲	گنگ ۵۱
کیلٹوم پستل ۱۲۹	گوئس ۱۰۹-۱۱۰-۱۳۶
کیلان ۹۰-۱۳۷-۲۴۸	گوئو ۱۰۵
کیلدن شدت ۲۷۷-۳۵۴	گوآ ۱۰۳
کیلیاتسک ۲۹۲	کوبی ۳۳۲
ل	کوبیل ۱۲۳-۱۲۶
لئونتی یودین ۲۱۵	گوتسلاف ۱۵۶-۱۶۱
لاداک ۱۷۰	گوتلانڈ ۲۲۰
لادیژنسکی ۲۸۸	گوتوری ۱۳۷
لازارف ۳۱۳-۳۵۶	گوتوالد ۳۴۸
لازاروسکی ۳۵۰	گوتہ ۲۰
	گوربند ۲۲۰

لہاسا ۹۱-۱۲۴-۱۲۵-۱۵۳-۱۵۷ -
 ۱۷۰-۲۷۵-۳۳۳-۳۳۴
 لیاخوف ۲۷۸
 لیارد ۱۹۰
 لیبنیتس ۲۸۰
 لیپی ۱۸۹
 لیتکھ ۲۸۶
 لیتوا ۳۰۷
 لیدن ۱۲۹-۱۴۹-۱۶۰
 لیسابون ۱۰۱
 لین چپینک ۲۵۴
 لینسکی ۳۵۰
 لی نی ۱۱۶
 لیوسیو ۱۰۵
 لیون ۸۰
 لیون دہم ۱۳۰
 لیوی ۵۱
 لیویا ۴۴

م

مأمون ۶۴
 ماتئوریچین ۱۰۶-۱۱۰-۱۱۸-۱۱۹ -
 ۱۲۶
 ماتوسوسکی ۳۳۲
 ماتویف ۳۴۱
 ماتوی گاگارین ۲۴۹
 ماچین ۲۱۲
 ماد ۷۷
 ماداکاسکار ۸۸
 مار (ن. یا) ۴۴-۵۴-۱۷۱-۳۵۱ -
 ۳۵۳-۳۵۶

لاسن ۱۶۵
 لاگرہ ۱۶۸
 لاما ۲۷۵
 لانگہ ۲۳۹-۲۴۰
 لاوکای ۲۲۹
 لاهور ۱۰۹
 لایات نسو ۸۶
 لایبزیك ۱۳۷
 لبدف ۲۷۱
 لپخین ۲۷۷
 لرخ ۳۱۲-۳۱۶
 لرستان ۳۴۴
 لسار ۳۲۲
 لم ۲۹۵
 لمان ۳۱۱-۳۱۲
 لنا ۲۲۳-۲۲۵-۲۲۸-۲۴۲-۲۵۹
 لندن ۱۶۸-۱۷۹-۱۸۵-۱۸۶
 لنین گراد ۲۸۷-۳۴۳-۳۴۷-۳۴۸
 لوئی ۲۰۰
 لوئی پانزدہم ۱۴۵
 لوئی چہاردہم ۱۳۹
 لوئی نهم ۸۲-۸۴
 لوانتین ۱۲۸
 لودوویکووارتما ۱۳۲
 لودویک روس ۱۸۱
 لوشین ۲۹۵
 لوکاموروزکو ۲۴۲-۲۴۳
 لوکھارت ۱۷۴
 لوگوفت ۳۱۳
 لوموتوسف ۲۸۲
 لونکلانو ۱۲۹

مان - تسزی ۱۰۷	مارتیانف ۲۹۲
ماندویل ۱۳۵-۹۲	مارتین بهائیم ۱۰۲
مانشوک ۹۷	مارتینویچ ۳۵۰
مانفون ۵۲	مارتینی ۱۲۹-۱۲۳-۱۲۰
مانگی ۱۰۷	مارسل دلاقوا ۱۷۸
مانگازیا ۲۲۳	مارک اورلی ۵۸
مانوئیل ۱۰۰	مارکروفا ۲۰۹
سانینگ ۱۵۷	مارکروفت ۱۷۳
مانی یک ۱۷۲	مارکوپو ۸۶ تا ۹۲-۹۹-۱۰۱-۱۰۳-
ماوراء قفقاز ۳۴۶	۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۳۳۱
مای ۲۲۸	ماری اینسک ۲۸۸
مای ماچن ۲۴۱	ماری اینسکی ۲۸۸
محمد (ص) ۱۲۰-۱۴۲-۱۸۹-۲۰۹-	مارین ۵۶
۲۱۳	مارین اولی ۹۱
محمد ابن عبدالوهاب ۱۸۵	ماری نولی ۹۱
محمد علی ۲۱۵	مازندران ۲۱۰-۴۸
محمد علی پاشا ۳۴۹-۱۸۵	ماکائو ۱۰۵-۱۰۶-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-
محمد علی خان ۲۹۸	۱۵۶-۱۵۷
محمد قلی ۲۲۵-۲۱۷	ماکارتنی ۱۵۵
محمد یوسف قاسم اف ۲۱۹	ماکس فان برش ۱۸۰
مدنی کف ۳۵۱	ماکسیم پرفیلیف ۲۳۱
مدینه ۱۰۴-۱۸۵-۱۸۶	ماکسیموف ۲۴۹
مدیترانه ۴۳-۴۴-۴۶-۷۰-۹۸-۱۹۲-	مالابار ۱۰۰
۱۹۳-۱۹۵	مالاکا ۱۰۴-۱۰۵-۱۴۲-
مراکش ۱۳۰-۱۸۸	مالف ۳۳۷
مراغه ۶۸	مالک روم ۷۲
مرداوی ۲۳۴	مالکولم ۱۷۶-۱۷۷
مرکارتور ۱۰۲	مالوروسی ۲۳۹
مرو ۱۷۳-۲۱۸-۳۰۸-۳۰۹-۳۲۲-	مالی ۲۷۸
۳۲۳	مالیا ۱۲۳
مستی کورف ۲۵۴	مانثوپولو ۸۵

ملگونف ۳۴۶	مسعودی ۶۷-۱۳۰
ملوك (جزائر) ۱۱۶-۱۳۲	مسقط ۱۴۷
مناندر پروتکتور ۶۱	مسکو ۹۹-۱۱۷-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷
منتسل ۲۳۸	۱۳۸-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۴
منچوری ۷۶-۷۸-۱۰۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰	۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲
۱۲۴-۱۵۷-۲۴۲-۲۶۷-۲۸۸	۲۲۳-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰
۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲	۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۷
مندین ۲۸۷	۲۷۱-۲۷۸-۲۸۲-۲۸۴-۲۸۷-۳۳۹
مندوز ۱۰۶	۳۴۱-۳۴۲-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۳-۳۵۶
مندیار بکچورین ۲۷۴	مسیح ۲۱-۱۱۳-۱۱۹-۱۳۰
منصور ۶۴	مشهد ۲۱۸
منقشلاق ۱۳۶-۲۱۸-۲۴۹-۲۷۰-۲۷۱	مصر ۷-۳۰-۳۱-۳۲-۳۶-۳۹-۴۳-۵۲-۵۷
۳۰۳	۵۸-۶۳-۸۴-۹۱-۹۲-۱۰۰-۱۰۴
منکو خان ۸۳-۸۴-۹۴	۱۳۲-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۷-۱۴۸
موراجاد اوسون ۱۵۱	۱۴۹-۱۶۹-۱۸۲-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷
موراویف ۲۸۸-۳۱۴-۳۴۴-۳۵۰-۳۵۴	۱۸۸-۱۸۹-۳۵۲-۳۵۴
موراویف کارسکی ۳۱۴	مظفرالدینشاہ ۳۴۸
موراوین ۲۶۹	مغرب زمین ۷-۸۴-۲۸۳-۳۵۲
مورمتکا ۲۲۰	مفولستان ۴۱-۶۲-۷۲-۷۷-۷۹-۸۲-۸۴
موریر ۱۷۶-۱۷۷	۱۲۴-۱۵۷-۲۰۷-۲۰۸-۲۲۶-۲۲۷
موریسون ۱۵۵	۲۲۹-۲۳۰-۲۳۷-۲۳۹-۲۴۱-۲۶۷
موسی خورتی ۶۱	۲۹۱-۳۲۵-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۱-۳۳۲
موسین پوشکین ۲۸۴-۳۲۶-۳۳۰	۳۳۳
موشکنف ۳۲۴	مکزیک ۱۹۴-۱۹۵
موصل ۱۹۰	مکنگ ۱۶۸
موگیلیان ۳۲۸	مکہ ۱۰۴-۱۰۸-۱۳۲-۱۸۵-۱۸۶
موگیم خان ۳۱۰	مکاسفن ۵۱
مونتسکیو ۲۰	ملسون ۱۷۳
مونتکمری ۱۷۰	ملك الروم ۷۲
مونته-کوروینو ۱۰۷	مل کلم ۱۷۳
مون پلیہ ۹۳	ملکیت ۷۵

ناپلئون سوم ۱۸۴	مونخ ۱۵۵
نادرشاه ۱۵۰-۲۴۷-۲۶۹	مهاچینا ۵۸
نارامسین ۳۵	مهدی رافائیل اف ۲۷۸
ناریم ۲۲۵	مه - لی - ای - لین ۷۲
نازارف ۳۱۷	میتوبینسک ۳۱۹
نازیموف ۲۶۹	میخائلیس ۱۴۷-۱۴۸
ناصرالدین شاه ۱۸۰	میخائیل تیخونف ۲۱۶
ناگاساکی ۱۱۴-۱۱۵-۲۸۰-۲۸۵-۲۸۶	میخائیل فدورویچ ۱۳۸-۲۱۶-۲۱۷-۲۲۷
نالیوکین ۳۱۸	میدندورف ۱۹۶-۲۸۷-۲۸۸-۳۱۷
نانای ۳۱۸	میرزا توکل اف ۲۶۶
نانکین ۱۰۶	میرزا یدی گی ۹۷
نامانگان ۳۱۸	میکائیل هفتم ۷۲
نیلویف ۲۶۸-۲۷۰	میکن ۱۹۵
نچای ۲۱۵	میلت ۱-۴۴-۴۵-۱۸۲
نرچینسک ۲۳۱-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۹-۲۷۶	میلر ۲۲۸-۲۳۶-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۹-۲۴۵
نرچینسکی ۲۳۷	مین ۹۲-۱۰۶-۱۱۸-۱۲۰-۲۲۶
نرچینکس ۱۱۹	مینایف ۲۱۱-۳۳۹
نستور ۹۷۵	میتدورف ۳۱۰
نستور اسکندر ۲۰۶	مینمون ۴۸
نظراف ۲۶۹	مینورسکی ۳۴۶
نگری ۳۱۰	مینوسین ۲۹۳
نلدکه ۱۷۸	مینوسینسک ۲۲۴-۲۹۰-۲۹۲
نوئل (کشیش) ۱۲۳	می بر ۳۰۵
نوبیه ۳۵۲	ن
نوردنشلد ۲۶۰-۲۶۲	نئاپل ۹۳-۱۴۲
نورعلی ۲۶۹-۲۷۰	ننارخ ۵۱-۵۶
نورمبرگ ۱۰۲	نابونید ۳۵
نوروف ۳۵۰	ناپلئون ۳۰-۱۷۶-۱۸۸
نوسکی ۲۸۸	
نوگای ۲۱۴	

و	نوگورود ۲۰۰-۲۰۸-۲۲۲
	نونی ۲۳۵-۲۳۹
	نووا یاسیبیر ۲۷۸
	نوو۔ پطروسک ۳۰۳
	نووسیبیرسک ۲۷۸
	نی بور ۱۹-۲۷-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰
	نی یون ۱۱۴
	نیژنہ کولیمسک ۲۲۷
	نیژنی نوگورود ۲۰۷
	نیکان ۲۳۴
	نیکلا ۲۸۸-۲۹۶
	نیکلا داماسکی ۴۸
	نیکلای اول ۲۸۳
	نیکلایوسکی ۲۸۸
	نیکوبول ۹۵-۹۷
	نیکولای پطرویچ ۲۷۲
	نیکولای کاوریلویچ سیافاری ۲۳۴
	نیکولای کنستانٹینویچ ۳۲۳
	نیکولای کورنلیسون ویتزن ۲۳۳
	نیکولسکی ۳۵۱-۳۵۳
	نیکولو ۸۵-۸۶
	نیکولو کنتی ۱۰۰-۲۱۱
	نیکیٹا مدورف ۲۱۹
	نیکیٹین ۲۱۱
	نیکیفورچر نیکوفسکی ۲۳۱
	نیکیفور سوم ۷۲
	نیکیفور ملیسین ۷۲
	نیل ۱۸۵-۳۲۴
	نی مان ۱۵۵
	نینوا ۳۴-۱۹۰
وای آلائی ۳۰۷	
وارتما ۱۳۵-۱۴۸	
وارنر ۱۲۹	
واریاگ ۲۰۰	
واسکودہ گاما ۱۰۱	
واسیلی الکساندر ویچ دائودوف ۲۱۹	
واسیلی باکونین ۲۵۴	
واسی لی تیومنن ۲۲۶	
واسیلی پانین ۲۱۰	
واسی لی پویارکف ۲۲۸	
واسیلیف ۲۲۶-۳۳۰-۳۳۱-۳۵۳	
والتون ۲۶۰-۲۶۱	
واہبری ۳۱۱	
وان ۸۰-۱۸۲	
وان اونگ ۸۰	
وان۔ لی ۲۲۶	
وان۔ یان۔ دہ ۷۲	
وتسختین ۱۸۷	
وچس洛夫 ۳۴۱	
ورانگل ۲۷۹	
وربیست ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۴	
ورکتی ۲۴۹	
ورنر ۱۹۲	
ورنویہ ۲۹۹	
ورنی ۲۹۹	
وروجنکو ۳۴۹	
ورونتسف ۲۷۹	
وریو کین ۳۰۰-۳۰۳	

ویلهم شوت ۲۸۹	وسلوسکی ۳۲۱-۳۱۶
ویلیام آدامس ۱۱۳	ولادیمیر (مقدس) ۲۰۷-۲۰۴-۲۰۳-۱۹۹
ویلیام جکسون ۱۸۰	ولادیمیر هونوماخ ۲۰۶
ویلیامس ۱۶۱-۱۵۶	ولادیمیر یاروسلاویچ ۲۰۵
وین ۹۳	ولادی وستک ۲۹۳-۲۹۲-۲۸۹-۲۸۶
وین ککر ۳۷-۳۶-۳۵	۳۳۴
وینوکف ۳۰۶	ولانگالی ۲۹۷
ویوین ده سن مارتین ۱۸۱	ولگا ۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۹۴-۹۰-۸۵-۵۴
ه	۲۰۴-۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۲۵-۲۲۷
هائیتی ۱۰۲	۳۰۸-۲۷۷-۲۶۱
هاراکا ۱۱۵	ولنه ۱۴۳
هارس میتیلنی ۵۲	ولنی ۱۵۰-۱۴۹-۱۴۷-۱۴۳
هارفورد جونس ۱۷۶	ولیامینف زرنف ۳۱۷
هالوی ۳۴	ونیز ۱۳۲-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۳-۸۷-۸۵
هالیفاکس ۱۴۳	۲۰۹-۱۳۵
هالی کارناس ۴۶	وود ۱۷۳-۱۴۳
هامر بورکستال ۱۸۳	ویاتکین ۳۲۱
هامورابی ۲۸	ویتبسک ۲۰۳
هامی ۱۱۰	ویترن ۲۸۰-۲۴۷-۲۳۸
هانری رولینسون ۱۷۷	وی تسخوسکی ۲۳۰
هانری سوم ۹۵	ویتکوویچ ۳۴۳-۳۴۰
هانفو ۶۶	ویتوس برینگک ۲۵۷
هانوی ۱۶۹-۱۶۷	ویس دلو ۱۲۵-۱۲۱
هاید ۱۴۳	ویس مامبت ۲۵۲
هینکن ۲۶۲-۲۶۱	ویسه ولود یاروسلاویچ ۲۰۶
هخامنشی ۳۴۴-۱۷۹-۱۷۷-۶۳-۳۵	ویگو ۲۰-۱۹
هرات ۳۴۳-۳۴۱-۲۰۹-۱۵۲-۱۳۲	ویلفورد ۱۵۲
۳۴۵-۳۴۴	ویلنسکی ۳۲۶
هراک ۱۴۷	ویلوبنی ۱۳۵
	ویلهم دوم ۱۶۱
	ویلهم رونس بروک ۸۲

ہنگ کنگ ۱۵۶	ہرتسفلد ۱۷۸-۱۸۰-۱۹۱
ہوآرمانی ۱۸۷	ہردر ۲۱
ہوار ۱۸۱	ہرمز ۸۶-۹۹-۱۰۰-۱۰۴-۲۱۰-۳۴۵
ہواندہ - ایران ۱۳۷	ہرمیپ ۵۲
ہوتینگر ۱۴۲	ہرودوت ۷-۸-۹-۱۰-۳۲-۴۴ تا ۴۸-۵۰
ہو - دو - لی ۷۰	۵۱-۸۳-۱۴۹
ہوک ۱۵۷	ہسیود ۴
ہولووتسکی ۲۰۶	ہگل ۲۱
ہومدان ۶۶	ہلند ۱۱۳-۱۱۶-۱۲۹-۱۴۲-۱۴۸-۱۹۸
ہومر ۴۴	ہلوی ۱۸۷
ہومل ۳۵	ہمدان ۳۴۴
ہوہن شناوفن ۹۳	ہمنجان ۲۱۹
ہیرادو ۱۱۳-۱۱۵	ہند ۷-۱۶-۲۹-۳۰-۴۷-۴۸-۵۰-۵۱-۵۴
ہیرن ۱۹۳	۵۶ تا ۶۱-۶۳-۶۴-۶۶-۶۸-۷۱-۷۳
ہیمالای ۱۲۴	۷۸-۸۱-۸۶-۹۱-۹۲-۱۰۰-۱۰۱
ہمالیا ۱۵۳	۱۰۴-۱۰۵-۱۰۸ تا ۱۱۱-۱۱۳-۱۱۶
ی	۱۲۴-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۷-۱۳۹
یاجوج و ماجوج ۶۵	۱۴۱-۱۴۲-۱۴۵ تا ۱۴۸-۱۵۰ تا
یائیتسک ۲۱۵-۲۷۳	۱۵۳-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۰-۱۶۲ تا
یائیک ۲۱۶-۲۱۸-۲۶۷-۲۹۶	۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۸۷-۱۹۲
یادرنیتسف ۳۲۸	۱۹۵-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۶
یارکند ۱۰۹-۲۴۹-۲۵۷-۲۷۳	۲۱۷-۲۱۹ تا ۲۲۲-۲۳۴-۲۳۵
یاروسلاو ۲۰۷	۲۴۹-۲۷۰-۲۷۳-۲۷۸-۳۳۳
یاقوت ۶۸	۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۲-۳۴۳
یاکف گلیوس ۱۲۹	ہندجان ۲۲۰
یاکوتسک ۲۲۵-۲۲۸-۲۳۹-۲۴۳	ہندریک دوہامل ۱۱۶
۲۵۸-۲۹۳	ہند شرقی ۱۱۳
یاکوتسکی ۲۹۲	ہندوچین ۸۶-۱۰۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱
یاکوف دہ ویتری ۷۹	۱۹۱-۲۱۲-۲۲۷
یاکوویت ۷۵	ہندوکش ۱۷۴-۲۱۹-۲۲۰
	ہنگری ۲۹۰-۳۱۱

ینگی قلعہ ۲۶۸
 ینسی سی ۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۰-۲۳۱-
 - ۲۳۵-۲۵۹-۲۶۴-۲۹۰-۲۹۱-
 ۲۹۳-۳۲۸-۳۲۹
 ینسی سبک ۲۲۴-۲۳۱-۲۳۵
 یوآن شی ۲۳۲
 یوحنا ۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۹۱-۹۲-
 ۱۰۱
 یوحنا ده - پلانو کارپینی ۸۰
 یوستی ۳۵
 یوستین دوم ۶۱
 یوسف ۲۱۴
 یوسف مقدس (دانشگاه) ۱۸۹
 یوگنی ۳۵۴
 یونان ۷-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۴-۱۵-۱۷-
 - ۱۹-۲۲-۳۷-۳۸-۴۳-۴۴-۴۸-
 - ۵۰-۵۴ تا ۶۴-۶۷-۱۳۳-۱۸۲-
 ۱۸۷
 یون - چژن ۱۲۱

یاگمین ۲۹۵
 یامیشف ۲۵۳-۲۵۵
 یامیشو ۲۵۳
 یان - تسزی - تسزیان ۱۵۷
 یاندرین تسف ۳۲۸
 یانکوویچ ده میری یوبه ۲۸۱
 یاورسکی ۳۴۰
 یرلیغ خان ۲۰۹
 یرکت ۲۴۹
 یرکتی ۲۵۳
 یرماک ۲۲۴-۲۲۶-۲۳۱
 یرمولف ۳۱۴-۳۱۵
 یروفی پاولویچ خاباروف ۲۲۸
 یزد ۲۱۰
 یعقوب بیگ ۱۷۱-۳۳۵-۳۳۶
 یلی ساوت پل ۳۵۷
 یلی سییف ۳۴۹-۳۵۲
 یمبو ۱۸۶
 یمن ۵۷-۱۳۲-۱۴۷-۱۸۷
 ینگی فوروف ۳۱۵

کتابنامه

« فهرست ماخذ »

فصل اول

E. Bernheim, Lehrbuch der historischen Methode und der Geschichtsphilosophie, 3-e und 4-e Auflage, Lpz. 1903. Бернгейм. Введение в историческую науку, перев. с нем., Москва 1908.—P. Barth, Die Philosophie der Geschichte als Sociologie, Teil I, Lpz. 1907 (есть русский перевод).—Ланглуа и Сеньобос, Введение в изучение истории, перев. с франц. А. Серебряковой, Спб. 1899. О методологии истории еще А. С. Ланно-Данплевский, Методология истории, Изв. Акад. Наук 1918. Л. П. Карсавин. Введение в историю, Петр. 1920. Об эпохе А. П. Веселовский, История эпоса, Спб. 1884—86 (литогр.) и замечания В. Б. Радлова в предисловии к „Образцам народной литературы северных тюркских племен“, ч. V (Спб. 1885). О еврейской исторической литературе Н. Gunkel в книге „Die orientalischen Literaturen“, Berl, und. Lpz. 1906, S. 73f. (Die Kultur der Gegenwart, herausg. v. P. Hinneberg, Teil I, Abt. 7). О финикийской литературе Б. Тураев, Остатки финикийской литературы, Спб. 1903, где неудачная попытка доказать, что раз „у евреев уже в X веке существовала письменность и историография“, то „у гораздо более культурных и древних финикийцев не могло быть иначе“ (стр. 89).

О хрониках финикийцев Б. А. Тураев говорит также в своей „Истории древнего Востока“, 2-ое изд., I, 16 и сл. О древней культуре на островах и берегах Эгейского моря R. Dussaud, Les civilisations préhelléniques dans le bassin de la mer Egée. Paris 1910. Об античной историографии С. А. Жебелев, Древняя Греция. Ч. I. Эллинизм. Пет. 1920 г. Ч. II. Эллинизм. Пет. 1922. Об открытиях на Крите В. П. Бузескул, Открытия XIX и начала XX века в области истории древнего мира. II. Греческий мир. Пет. 1924, с р. 152—167. Французский перевод предисловия к труду Ибн-Халдуна в Notices et Extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale, tt. 19, 20, 21; там же (t. 19) автобиография Ибн-Халдуна. Мнение Гете о Вико в Italianische Reise, I. 236 (изд. 1856 г.; письмо из Неаполя 5 марта 1787 г.).

Ф. К. Шлоссер, История восемнадцатого столетия и девятнадцатого до падения французской империи, перев. с 4-го испр. изд., изд. 2-е, т. I, стр. 1—2. О Сассети Th. Benfey, Geschichte der Sprachwissenschaft, München 1869, S. 222; о Джонсе и дальнейших работах *ibid.*, S. 346 f. — Fr. Schlegel, Ueber die Sprache und Weisheit der Inder, Heidelberg. 1808. — Примеры увлечения Индией еще в XVIII в.: J. S. Pallas, Sammlung historischer Nachrichten über die mongolischen Völkerschaften, St.-P. 1776; в начале II тома мнение, что индийцы были учителями халдеев и египтян. Langlès (Voyages au Japon, перевод книги С. Р. Thiiberg, III, 279) полагал, что евреи заимствовали законы Моисея у египтян, египтяне у индийцев. — Изложение прежних взглядов на индийскую культуру на русском языке: С. С. Уваров, Речь президента Имп. Акад. Наук, попоч. Сиб. учебн. округа, в торж. собр. Главн. Педагогич. Института 22 марта 1818. Сиб. 1818. О происхождении индийского алфавита G. Bühler, Indische Paläographie, Strassb. 1896 (Grundriss der Indo-Arischen Philologie, Bd. I, Heft 2; в том же „Grundriss“ (Bd. III, Heft 9) работа G. Thibaut (Strassb. 1899) об индийской астрономии (стр. 43 и след. о влиянии греков). Кроме того краткие сведения по истории изучения Индии у R. Pischel в издании Die Kultur der Gegenwart, herausg. v. P. Hinneberg, Teil I, Abt. VII, Die orientalischen Literaturen, Berl. u. Lpz. 1906, S. 211 f. О дешифровке пероглифов и о первых работах по египтологии J. Dümichen в серии Ойкена (Allg. Gesch. in Einzeldarstellungen): Geographie des alten Aegyptens, Schrift und Sprache seiner Bewohner (введение к Ed. Meyer, Geschichte des alten Aegyptens, Berl. 1887), S. 267—322. Б. А. Тураев, История Древнего Востока², I, 31—33. И. Г. Франк-Каменецкий, Как научились читать египетские письмена, Москва 1922. История изучения Авесты и древне-персидских надписей: Grundriss der iranischen Philologie, Bd. II, Strassb. 1896—1904, S. 40 f., 64 f. История ассириологии: Fr. Hommel, Geschichte Babylonien und Assyriens, Berl. 1885 (в серии Ойкена), S. 58—134. На русском языке Б. А. Тураев, История Древнего Востока I, 5—39. Мнение о родстве сумерийского языка с языком Сузианы — F. Justi, Geschichte der oriental. Völker im Altertum, Berl. 1884, S. 137; сближение с китайским напр. С. J. Ball, Chinese and Sumerian, Oxford—London 1913. Краткий хронологический обзор истории Вавилона, Ассирии и других стран: H. Winckler, Auszug aus der vorderasiatischen Geschichte, Lpz. 1905. Астрономические вычисления VI в.: Fr. X. Kugler, Sternkunst u. Sternkunde in Babel, I. Buch, Münster in Westfalen 1907, S. 61 f. О Тель-эль-Амарна: H. Winckler, Die Thontafeln von Tell-el-Amarna, Berlin 1896. The Tell Amarna Tablets, transl. by S. X. Conder, Lond. 1903. О „древне-восточном мировоззрении“: H. Winckler, Die Weltanschauung des Alten Orients (Ex oriente lux, Bd. I, Heft 1, Lpz. 1905) и его же Allorientalische Geschichts-Auffassung (*ibid.* Bd. II, Heft 2, Lpz. 1906). О законах Хамураби: V. Scheil, La loi de Hammourabi, 2-me ed., Paris 1904. Б. А. Тураев, История Древнего Востока, I, 105-122. Об изменении взглядов Б. А. Тураева по вопросу об относительной древности культуры Вавилонии и Египта см. мою статью в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXIV, 261 и сл.: сначала мнение о большей древности вавилонской культуры, потом об одновременном начале „двух великих культур древнего Востока“: в настоящее время склонны признавать более древней египетскую культуру (В. В. Струве в журнале „Анналы“, IV, 333 и сл.). Об успехах востоковедения еще В. П. Бузескула, Открытия XIX и начала XX века в области истории древнего мира I. Восток, Пет. 1923. Рецензия В. Авдиева в журнале „Восток“, IV, 180 и сл. В предисловии к сборнику „Колониальный Восток“ (Москва 1921) изложены взгляды на ход истории Востока Маркса, Энгельса и Каутского. Пример исследования об эволюции правовых взглядов у народов древнего Востока: E. Revi-Hout, La femme dans l'antiquité (Journ. Asiat. 10, VII, 1906). Сравнение буддийских и мусульманских святынь Восточного Туркестана: M. A. Stein, Ancient Khotan, Oxford 1907, I, 122; также его же Preliminary Report on a journey of archeological and topographical exploration in Chinese Turkestan, Lond. 1901, и рецензия С. Ф. Ольденбурга в Зап. Вост. Арх. Общ. XIV, 0140. Сравнение Китая с Византией: Th. Lindner, Weltgeschichte seit der Völkerwanderung, Bd. I, Stuttg. u. Berl. 1901, S. 123. О значении труда Линднера для изучения Востока, в особенности мусульманского мира см. В. Бартольд, Мусульманский мир, Пет. 1922, стр. 86 и сл.

О скудости известий по финикийской истории В. Тураев, Остатки финик. литер., стр. 1. О новейших находках В. П. Бузескул, Открытия и т. д., I, 201. А. Forbiger, Handbuch der alten Geographie, 2te Ausgabe, Hamburg 1877 (3 тома: свод фактического материала). — Н. Berger, Geschichte der wissenschaftlichen Erdkunde der Griechen, Lpz. 1887—93. — Н. F. Tozer, A history of ancient geography, Cambridge 1897 (Cambridge Geographical Series). О слове Европа Н. Я. Марр в „Новом Востоке“, № 5, стр. 320. Зависимость греческих космогонических теорий от восточных идей отметил еще К. Риттер, Geschichte der Erdkunde, Berl. 1861, S. 43. — Об Аристее проконвесском и гиперборейцах W. Tomaschek, Kritik der ältesten Nachrichten über den skythischen Norden (Sitzungsber. der Kais. Akad. der Wiss. in Wien, phil.-histor. Classe, Bd. CXVI, S. 730 f., 769 f.). О влиянии Ктесия на Аристотеля и о географических взглядах последнего Р. Volcher, Aristoteles Erdkunde von Asien und Libyen, Berlin 1908 (Quellen und Forschungen zur alten Geschichte und Geographie herausg. von W. Sieglin, Heft 15). О других писателях см. статьи в новом издании Pauly's Real-Encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft. О значении памятников греческой литературы как источников по истории Востока см. В. Тураев, История Древн. Востока, I, 23 — 29. Мнение Аристотеля о Европе и Азии: Политика Аристотеля VII, 6 (перевод С. А. Жебелева, Спб. 1911, 314). О Патрокле К. J. Neumann, Die Fahrt des Patrokles auf dem Kaspischen Meer und der alte Lauf des Oxus (Hermes 1884, S. 155 — 185). Об эпохе Селевкидов еще Е. В. Bevan, The House of Seleucus, Lond. 1902. М. Ростовцев, Эллинистическая Азия в эпоху Селевкидов (Научный истор. журнал, 1914). Слова Плиния о Гермилле еще у А. V. Williams Jackson, Zoroaster, New York 1901, p. 231. О Харесе митиленском и его рассказе моя статья в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXII, 259 и сл. О Манефоне и Беросе еще В. Тураев, Ист. Древн. Востока I, 27 и сл. О слове „Ра“ Н. Я. Марр в Изв. Р. Акад. Ист. Мат. Культ., III, 263. Об известиях, связанных с походом Помпея, К. J. Neumann, Strabons Landeskunde von Kaukasien, Lpz. 1883 (Jahrbücher für classische Philologie, Supplementband XIII, S. 321 — 354). Исидор Харакский: Isidori Characeni Stathmos Parthicos recens. В. Fabricius, Dresdae 1849. О том же маршруте и о tabula Peutingeriana W. Tomaschek, Zur historischen Topographie von Persien (Sitzungsber. der Kais. Akad. d. Wiss. in Wien, phil.-hist. Cl. CII, 145 — 231). Характеристика римских карт и других географических работ у К. Риттера, Geschichte der Erdkunde, S. 93. О слове sericum О. Schrader, Reallexicon der Indogermanischen Altertumskunde, Strassburg 1901, S. 758. О пути в серам по Птолемию В. В. Григорьев, Восточный или Китайский Туркестан, вып. II, Спб. 1873, стр. 61 — 76; W. Tomaschek в Sitzungsber. etc., CXVI, 736 — 748 (там же ссылки на другие работы). К вопросу о торговле бактрийцев и римлян с Китаем и о маршруте Птолема см. еще мою статью „Греко-бактрийское государство и его распространение на северо-восток“ в Изв. Акад. Наук 1916 г., 823 — 828. О немецких монетах G. Schlumberger, Le trésor de San'a monnaies himyaritiques, Paris 1880. О сношениях между Китаем и Римской империей F. Hirth, China and the Roman Orient, Lpz. 1885. Н. Yule, Cathay and the way thither, Lond. 1866, vol. I. М. Хвостов, История восточной торговли греко-римского Египта, Казань 1907. М. Хвостов, Очерки организации торговли и промышленности в греко-римском Египте, Казань 1914. Об употреблении слова „Чин“ (от др. Цинь) в Средней Азии Р. Pelliot в Young Pao, XIII (1192), 727 — 742 и XIV, 1913, p. 427 и сл. О морской торговле Персии с Китаем еще Chau Ju-kua, trans. by Fr. Hirth и W. W. Rockhill, St. P. 1911, особенно стр. 7 и сл. и моя рецензия в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXI, 0161 и сл. О труде переводчика Сергия слова Агафия Agathias IV, 30) в Historici Graeci minores, ed. L. Dindorfius, vol. II, Lipsiae 1871, p. 314. Об авторе „Христианской топографии“ К. Патканов, Армянская география VII в. по Р. X. (принимавшаяся Моисеем Хоренскому), Спб. 1877, стр. XI — XII, 10 — 11. Текст „Христианской топографии“ в Patrologia Graeca, т. 88; о ее значении А. А. Васильев, Лекции по истории Византии, стр. 159 и сл. О путешествии Земарха и других византийских известиях Вd. Chavannes, Documents sur les Tou-khue (Turcs) occidentaux, St. P. 1903 (Сборник трудов Орхонской экспедиции, VI), стр. 233 — 253.

Bibliotheca Geographorum Arabicorum, ed. M. J. de Goeje, pars I (Истахри, 1870), II (Ибн-Хаукаль, 1873), III (Мукаддаси, 1877, второе изд. 1906), IV (указатель, 1879), V (Ибн-ал-Факх, 1885), VI (Ибн-Хордадбех и Кудама, 1889, единственный том, где в арабскому тексту присоединен французский перевод). VII (Ибн-Русте и Якуби, 1892), VIII (Мас'уди, 1894). О преимуществах четвертого климата напр. *Bibl. Geogr. Arab.* VIII, 35 и сл. Об истории арабской астрономии и географии С. А. Nallino, *Al-Battani sive Albatanii opus astronomicum*, pars I, Mediolani 1903 (Public. del reale osservatorio di Brera in Milano, No. XL, parte I) и более подробно сочинение того же автора на арабском языке (*Im-al-Felek*, Рим, 1911, лекции читанные в 1909—10 г. в Каире). О Селламе у Ибн-Хордадбега (*B. G. A.* VI, 124—131). О неизвестном персидском географе Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ., X, 121—137 (статья А. Г. Туманского). О Гардизи (персидский текст и русский перевод) В. Бартольд, *Отчет о поездке в Среднюю Азию с научною целью*, Спб. 1897 (Зап. Имп. Акад. Наук, VII серия, ист.-фил. отд., т. I, № 4), стр. 78—126. О Махмуде Кашгарском три статьи С. Brockelmann: *Keleti Szemle* 1918; *Festschrift Hirth* (1920), S. 50 ff; *Hirth Anniversary Volume* (1923), 1 sq. О морских путешествиях Reinaud, *Relation des voyages faits par les Arabes et les Persans dans l'Inde et à la Chine*, 2 vol., Paris 1845. G. Ferrand, *Relation de voyages et textes géographiques arabes, persans et turks relatifs à l'Extrême-Orient du VIII-e au XVIII-e Siècles*, t. I, 1921; t. II, 1914.—*Voyage du marchand arabe Sulaymân etc.*, trad. par G. Ferrand, 1922 рецензия Р. Pelliot в *Toung Pao* 1923, стр. 399—413. О значении слова Хумлан Томашек в *Sitzungsber. der kais. Akad. der Wiss. in Wien, phil. hist. Classe*, CXVI, 745 и Marquart в *Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge*, Lpz. 1903, S. 89; сопоставление с византийскими известиями: J. Marquart, *Eransahr*, Berl. 1901 (*Abh. der Kön. Ges. der Wiss. in Göttingen, Neue Folge*, III, 2), S. 316. Об Абу-Ма'шаре J. Lippert в *Wien. Zeitschr. für die Kunde des Morg.* IX, 351 и сл; текст у Ibn al-Qifti, ed. Lippert, 1903, стр. 27. Текст Мас'уди в *Bibl. Geogr. Arab.* VIII, 77—84. Tha'alibi, *Lataif ol-ma'arif*, ed. Jong, p. 127. О причинах закрытия Китая для иностранцев слова Ауфи (XIII в.), персидский текст у В. Бартольда, *Туркестан в эпоху монгольского нашествия*, ч. I (тексты), стр. 98. О труде Бируни и его значении бар. В. Р. Розен в *Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ.*, III, 146—162. Перевод сочинения Бируни: *Alberuni's, India*, transl. by Dr. E. C. Sachau, Lond. 1894 (*Trübner's Oriental Series*). О труде Улугбека Sédillot, *Prolegomènes des tables astronomiques d'Oloug Beg*, Paris 1847—1853. В. Бартольд, *Улугбек и его время*, 1918. В. Вяткин, *Отчет о раскопках обсерватории Мирза Улугбека* (*Изв. Русск. Ком. для изучения Ср. и Вост. Азии*, серия II, № 1, 1912, 76—93). *Géographie d'Edrisi*, trad. de l'arabe en français par A. Jaubert, Paris 1836—40. Литература об Идриси в статье С. F. Seybold, *Encykl. des Islam*, II, 480 и сл. *Jacul's Geographisches Wörterbuch* herausg. v. F. Wüstenfeld Lpz. 1866—70. Об отношении Якута к своим источникам бар. В. Р. Розен в *Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ.*, XV, 45 сл. *Géographie d'Aboulféda*, texte arabe par Reinaud et M. Guekin de Slane, Paris 1810; trad. I, Paris 1848 (Reinaud), II, Paris 1883 (St. Guyard). О географических сведениях древних китайцев мнение О. Franke, *Beiträge aus chinesischen Quellen zur Kenntnis der Türk-*

völker und Skythen Zentralasiens, Berlin 1904 (Anhang zu den Abhandl. der Kön. Preuss. Akad. der Wiss.), S. 39: „Wir haben keine Veranlassung, die alten Ueberlieferungen aus dem 3. Jahrtausend v. Chr. lediglich als wertlose Mythen anzusehen: bestimmte historische Vorgänge werden ihnen schon zugrunde liegen, die Kunde aber, die uns davon erhalten ist, lässt es nicht als ausgeschlossen erscheinen, dass die Chinesen in jener fernen Zeit von den Gebieten im und am Tarimbecken mehr wussten als ihre Nachkommen zwei Jahrtausende später“. Другое мнение высказано тем же O. Franke в 1920 г. (Festschrift Hirth, 136); предполагается, что до II в. до Р. X. Китай имел сношения с западом только через посредство одного из среднеазиатских народов (тохаров): „Dadurch erklärt sich die seltsame Erscheinung, dass sich in der alten chinesischen Kultur und Literatur zwar deutliche Spuren westlichen Einflusses finden aber keine von eigener Kenntniss des Westens. Die Berührung war eben nur eine mitteldare gewesen“. Мнение о раннем знакомстве Китая с вавилонской культурой высказал однако в том же сборнике 1920 г. (стр. 41—49) C. Bezold. О географических сведениях при Ханьской династии и после труды Хирта и Юля (см. гл. III); русский перевод соответствующих текстов у о. Иакинфа (Бичурина): Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена, ч. III, 1851. О Чжан-цзяне последняя статья F. Hirth, The Story of Chang K'ien, China's Pioneer in Western Asia (Journ. Amer. Or. Soc. XXXVII, 1917). О китайской картографии В. Chavannes в Bull. de l'École Fr. d'Extr. Orient, III, 214—247. А. Неггманн в Festschrift Hirth, стр. 185 и след. Об Угэшаьли и Паичи Иакинф, Собрание сведений, III, 114. О литературе о слове Фулинь в моей статье в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXII, 167, пр. 3; мнение о Рим впервые у E. Blochet, Revue de l'Orient Chrétien, XIII (1908), 356—366; потом P. Pelliot, Journ. As. 11. III (1914), 498—500; против этого мнения и в пользу иррепетного толкования (polis) А. Неггманн в Festschrift Hirth 1920, 198. Об употреблении термина Фулинь в первой половине VI в. В. Laufer. The diamond, Chicago 1905 (изд. Field Museum of Natural History. Anthropol. Series, vol XV, № 1). Фа-сянь: J. Legge, A Record of Buddhistic Kingdoms being an account by the chinese monk Fa-hien etc., Oxford 1886. и рецензия И. П. Миняева в Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ., II, 310—317. Сун-юн и Хоу-сань: перевод В. Chavannes в Bulletin de l'École Franç. etc, III, 379—441; там-же о других паломничествах. Сюань-цзан: St. Julien, Histoire de la vie de Hiouen-Tsang, Paris 1853. Hiouen-Tsang, Mémoires sur les contrées occidentales, trad. par St. Julien, Paris 1857—58. И-цзин: I-Tsing, A record of the Buddhistic Religion etc., transl. by J. Takakusu, Oxford 1896. У-кун: Journ. Asiat. 9, VI (1895), 341 sq. Об ознакомлении Китая с арабским миром и наоборот В. Laufer, Sino-Iranica, Chicago 1919 (Field Museum of Natural History Anthropol. Series Vol. XV, № 3). Ван-линь-дэ: Journ. As. 4, IX (1847), 50—66. В. Григорьев, Восточный Туркестан II, 266—272. E. Bretschneider, Mediaeval researches from eastern asiatic sources, 2 vol., Lond. 1888. Мнение о „Мелук-и Рум“ высказал F. Hirth, China and the Roman Orient, 30). Hirth впоследствии (Journ Amer. Or. Soc., XXX, 1910, 25) отказался от своего мнения в пользу мнения Шаванна (Toung Pao, 2. V, 1904, 39) о Никифоре Мелитинце, но едва-ли основательно. Рашид-ад-дин: Raschid-eldin, Histoire des Mongols de la Perse, trad. par. M. Quatremère, Paris 1839. E. Blochet, Introd. à l'hist. des Mongols de Fadl Allah Raschid ed din, Leyden-London 1910; моя рецензия на этот труд в Мире Ислама, I (1912), 56—107, где более подробные, чем у Блоше, сведения о жизни и трудах Рашид-ад-дина.

Itinera Hierosolymitana et descriptiones Terrae Sanctae bellis sacris anteriora et Latina lingua exarata, sumptibus Societatis illustrandis Orientis Latini monumentis ediderunt T. Tobler et A. Molinier. Genevae 1877—1879 (1880).—Itinera Hierosolymitana saeculi IV—VIII. Recensuit et commentario critico instruxit P. Geyer. Pragae Vindob. Lips. 1898 (Corpus script. ecclesiasticorum Latinorum XXXVIII). О первых сношениях западной Европы с халифатом ср. полемику по вопросу о посольствах между Карлом Великим и Харуном-ар-Рашидом: Е. Бартольд, Карл Великий и Харун-ар-Рашид (Христ. Восток, I, 1912, 69—94); А. Васильев, Карл Великий и Харун-ар-Рашид (Виз. Врем., XX, 1913, отд. I, 63—116); В. Бартольд, К вопросу о франко-мусульманских отношениях (Христ. Восток, III, 1915, 263—296). J. Assemani Bibliotheca Orientalis, t. III, pars II. Romae 1728. В. Райт, Краткий очерк истории сирийской литературы, пер. с англ. К. А. Тураевой, под ред. и с дополн. проф. П. К. Коковцова, Сиб. 1902.—В. Бартольд, О христианстве в Средней Азии в до-монгольский период (Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ., VIII, 1—32). W. Barthold, Zur Geschichte des Christentums in Mittelasien, Tübingen und Lpz. 1901, рец. E. Chavannes в Revue de l'histoire des religions, t. XLV, p. 123. П. К. Коковцов, К сиро-турецкой эпиграфике Семиречья (Изв. И. Акад. Наук 1909, стр. 773—796). W. Radloff, Alttürkische Studien IV (Изв. Ак. Наук 1911, 305—326). R. Gauthiot. De l'alphabet sogdien (Journ. As. 10, XVII, 1911, 18—95). A. v. Le Coq, Kurze Einführung in die uigurische Schriftkunde (Mitt. des Seminars für Or. Sprachen, XXII, 1919, 93—109). L. Moshemii Historia Tartarorum ecclesiastica, Helmstadi 1741. G. Pauthier, L'inscription syro-chinoise de Si-ngan-fou, Paris 1858. К новейшей литературе об этой надписи и вообще о христианстве в Азии см. мою статью в „Анналах“ IV (1924), 10—14. Архим. Падданий, Старинные следы христианства в Китае, по китайским источникам с примечан. В. В. Григорьева (Вост. Сборн. 1877, стр. 1—64). Nachrichten über die von der Kais. Akad. der Wiss. zu St-Petersburg ausgerüstete Expedition nach Turfan, Heft 1, KSt-P. 1889. A. Grünwedel, Bericht über archäologische Arbeiten in Idikutschari und Umgebung im Winter 1902—1903, München 1905 (Abh. der K. Bayer. Akad. d. Wiss., I. Kl., XXIV Bd., I Abt.). F. W. K. Müller, Uigurica, Berlin 1908 (Abh. der K. Akad. der Wiss. zu Berlin, Abh. II). F. W. K. Müller, Neutestamentlich: Bruchstücke in sogdischer Sprache (Sitzb. d. kön. preuss. Akad. d. Wiss. 1907, S. 260—270). W. Radloff, Die vorsemitischen Schriftarten der Türken und das Verhältnis zu der Sprache derselben (Изв. Имп. Акад. Наук 1908, стр. 835—856). W. Radloff, Chuastuanit, das Bussgebet der Manichäer, St-P. 1901. A. von Le Coq, Chuastuanit, ein Sündenbekenntnis der manichäischen Auditores, Berlin 1911 (aus den Abh. der Preuss. Akad. der Wiss. 1910). К литературе об открытиях в Средней Азии еще моя статья в Die Geisteswissenschaften, I (1913—4), 1079. G. Oppert, Der Presbyter Johannes in Sage und Geschichte, 2-te Auflage, Berlin 1870. Fr. Zarncke, Der Priester Johannes, Lpz. 1876—79 (Abh. der phil.-hist. Classe der Kön. Sächs. Ges. der Wiss., Bd. VII, Nr. VIII, S. 839—1030; Bd. VIII, № I, S. 1—186). Русский перевод письма святи. Иоанна (Сказание об Индейском царстве) в Труд. Слав. Ком. Моск. Арх. Общ., I. 1893, 1—85 (В. М. Истрин). В. Бартольд, Очерк истории Семиречья (Пам. вн. Семиреч. обл. статистич. комитета на 1898 г., т. II, Верный 1898, стр. 74—175). В. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. II, Спб. 1900, гл. III и IV. Собрание путешествий в Татарам, изд. Д. Языков, Спб. 1825 (Плано Карпини и Асцелин). Иоанн де Плано Карпини. История Монгалов. Вильгельм де Рубрук. Путешествие в восточные страны. Перев. А. И. Маленна. Спб. 1911. Recueil de voyages et de mémoires, publié par la Soc. de géographie, t. IV, Paris 1839 (Плано Карпини и Рубруквис). F. M. Schmidt, Ueber Rubruk's Reise von 1253—55, Berlin 1885 (Ztschr. der Ges. für Erdkunde, Bd. XX). Об открытиях Р. Pelliot Анналы, указ. место. The Journey of William of Rubruck, transl. by W. W. Rockhill, with two accounts of the earlier journey of John of Pian de Carpine 1900 (Hakl Soc., Sec. Series № IV). О Каспийском море F. Richthofen, China, I, 633 и сл.; карты XIII в. еще у Л. С. Багрова, Материалы к историческому обзору карт Касп. моря Спб. 1912, 20 и сл. Словарь Боккаччио М. Корелли, Ранний итальянский гуманизм, Москва 1912, 445, прим. 3. В. Бартольд, Пизанец Исол (Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ., т. V., стр. 327—329); Европеец XIII в. в китайских ученых учреждениях (ibid., XXII, 160—170), Анналы, указ. место (там взгляды Р. Pelliot). И. Мянэев, Путешествие Марко Поло. Спб. 1902 (Зап. Имп. Русск. Геогр. Общ. по отд. этногр., т. XXVI). The book of Ser Marco Polo, ed. by Sir H. Yule, 3-rd ed., revised by H. Cordier, 2 vol., Lond. 1903. H. Yule, Cathay and the way thither, Lond. 1866, vol. II. Каталонская карта: Notices et Extraits etc., XIV, part. II; о карте братьев Пидигани O. Peschel, Geschichte der Erdkunde, München 1887, S. 172; о Каталонской карте там же, 212.—I. Hallberg, L'extrême Orient dans la littérature et la

cartographie de l'Occident des XIII, XIV et XV siècles, Göteborg 1906. Les voyages en Asie au XVI-me siècle du bienheureux frère Odoric de Pordenone, publ. par H. Cordier, Paris 1891 (Recueil de voyages et de documents etc., vol. X). О Мандевиле еще H. Cordier в *Toung Pao* 1, II (1891), 283—323. Jaquet, Le livre du Gran

Saan (*Journ. As.*, 2. VI (1830), 57—72). G. Dugat, Histoire des orientalistes de l'Europe, t. I. Paris 1868, p. IV—XV; о Коране еще А. Крымский, История мусульманства, изд. 2-ое, ч. I и II, Москва 1904, стр. XX и след. О переводах в Неаполе М. Корелин, указ. соч., 758. G. Kuip, Codex Cumanicus, Budapestini 1880. W. Radloff, Das türkische Sprachmaterial des Codex Comanicus, St-P. 1887 (*Mém. de l'Acad. Imp. des Sciences*, VII série, t. XXXV, № 6). C. Salemann, Zur Kritik des Codex Comanicus (*Изв. Имп. Акад. Наук* 1910 г., стр. 943—957). И. Березин, Булгар на Волге, Казань 1853. Н. Марр, Надгробный камень из Семиречья с армянско-сирийской надписью 1323 г. (*Зап. В. Отд. И. Р. Арх. Общ.*, VIII, 344—349). К. Патканов, История монголов внока Магакии XIII в., Спб. 1871.— К. Патканов, История монголов по армянским источникам, 2 вып., Спб. 1873—74. *Naithoni Armeni Historia Orientalis, quae et de Tartaris inscribitur*, ed. Andr. Müller, Col. Brand. 1671. О грузинском авторе И. А. Джавахов и Б. А. Владимирцов в *Изв. Акад. Наук* 1917, 1483—1501.

فصل ششم

Рюи Гонзалес де Клавихо, Дневник путешествия ко двору Тимура в Самарканд в 1403—1406 гг., подлинный текст с переводом и примеч., составленным под ред. Н. И. Срезневского, Спб. 1881 (*Сборн. отд. русск. яз. и словесн. И. Акад. Наук*, т. XXVIII, № 1); О китайской промышленности стр. 329; об амазонках стр. 334 и сл.; ср. рецензию Н. И. Веселовского в *Журн. Мин. Нар. Просв.*, ч. CCXXIV (1882), отд. II, стр. 123—137. Путешествия Ивана Шильтсергера по Европе, Азии и Африке, с 1394 по 1427 год, перев. с немецкого и снабдил примеч. Ф. Брун (*Зап. Имп. Новоросс. унив.*, год I, т. I, Одесса 1867): о молитве господней по армянски и по турецки стр. 127; о нецелесообразности этого припева А. Ф. Pott, введение к переизданию W. Humboldt, *Ueber die Verschiedenheit des menschlichen Sprachbaues*, 1880, стр. 136. Библиотека иностранных писателей о России, отд. I, т. I, Спб. 1836 (текст и перевод рассказов Барбаро и Контарини). *Travels to Tana and Persia by Josafa Barbaro and Ambrogio Contarini*, Lond. 1873. — A narrative of Italian travels in Persia in the fifteenth and sixteenth century, transl. and ed. by Ch. Grey, Lond. 1873 (*Nakl. Soc.*, № 49). *India in the fifteenth century, being a collection of narratives of voyages to India*, ed. by R. H. Major, Lond. 1857 (*Nakl. Soc.*, № 22). О. Peschel, *Geschichte der Erdkunde*, S. 182 (о Конти); о португальцах и свещ. Иоанне *ibid.* S. 231 f.; о мусульманских картах в руках Васко де-Гама S. 146; флорентинская карта в стр. 192; о карте Фра Мауро S. 187; о Колумбе *ibid.* S. 243—256; о картах *ibid.* S. 409 f.; о Бергаме еще *ibid.* S. 236; Th. Lindner, *Weltgeschichte seit der Völkerwanderung*, Bd. IV, Stuttg. u. Berlin 1905, S. 299 u. 411. Часть карты Фра Мауро с изображением Каспийского моря у Л. С. Багрова, *Материалы* и т. I, стр. 26 и сл., № 16.

О морском пути в Китай и в Японию ср. на русском языке литографированный курс Н. В. Кюнера „Исторический обзор сношений европейцев с Китаем с 1514 года по 1842 год“; там же указана литература предмета. Об отношении к мусульманам португальцев Мир Ислама, I (1912), 391, пр. 2. О египетском предприятии Elliot-Dowson, History of India, VIII, 387. О предприятии 1538 г. J. v. Hammer, Geschichte des Osmanischen Reiches, II, 157 и сл. Elliot-Dowson, History of India, VIII, 389. О первом прибытии португальцев в Китай замечание H. Cordier в T'oung-Pao, II série, vol. IV (1903), p. 260, в рецензии на С. А. Montalto de Jesus, Historic Macao, Hong-Kong 1902 (эта книга мне не была доступна). O. Nachod, Eine wenig bekannte Schilderung eines der ersten Europäer in Japan (Festschrift Hirth, 1920, 325 и сл.). О деятельности миссионеров в Китае и в Японии см. библиографию в следующей главе. О Корее „Описание Корея“, изд. мин. финансов, ч. I, Сиб. 1900, стр. 60. Английский перевод труда Мендозы: The history of the great and mighty kingdom of China and the situation thereof, compiled by the padre J. G. de Mendoza, ed. by S. G. T. Staunton, with an introduction of R. H. Major, Lond. 1853 (Hakl. Society № 14). О Matteo Ricci еще J. F. Baddeley в Geogr. Journ., L (1917), 254—270. P. Pelliot, La peinture et la gravure européennes en Chine au temps de Mathieu Ricci (T'oung Pao 1920 — 1, tirage à part). Об Акбаре и иезуитах R. Garbe, Kaiser Akbar von Indien, Lpz. 1909, S. 37—41. Об отношении португальцев к мусульманским паломникам Elliot-Dowson, History of India, V, 520. О путешествии Гоэса В. В. Григорьев, Восточный или Китайский Туркестан, вып. II, Сиб. 1873, стр. 335—341 (там же ссылка на страницы 1-го выпуска, где говорится о том же путешествии). О смерти Гоэса C. Ritter, Die Erdkunde von Asien, Bd. I, Berlin 1832, S. 221.

Об Адамсе и голландцах: Memorials of the Empire of Japan in the XVI and XVII centuries. Edited with notes by Th. Rundall. Lond. 1850 (Hakl. Soc. № 8). О факториях в Хирадо (Фирадо) и Десиме Ph. Fr. de Siebold, Voyage au Japon, éd. française, t. I, Paris 1833, p. 111—123. О христианстве в Японии: Charles Levoix, Histoire de l'établissement, des progrès et de la décadence du christianisme dans l'empire du Japon, Rouen 1715 (3 тома; есть более позднее издание — 1828 г.). О миссионерах в Японии и Китае и их трудах: H. Cordier, Notes pour servir à l'histoire des études chinoises en Europe jusqu'à l'époque de Fourmont l'aîné (Nouv. mélanges orientaux, Paris 1886, p. 399—429). О Гендрике дю-Гамеле „Описание Кореи“ (изд. министр. финансов), I, 61. О Кемпфере и Зибольде O. Peschel, Geschichte der Erdkunde, S. 628 f.; о Кемпфере еще Revue de l'Extrême Orient, II, 494—504; III, 144—153. Путешествие Тунберга: C. P. Thunberg, Voyages au Japon, trad. par L. Langlès, Paris an IV (1796). Перечень трудов о Японии, вышедших до 1859 г.: L. Pagès, Bibliographie Japonaise ou catalogue des ouvrages relatifs au Japon qui ont été publiés depuis le XV siècle jusqu'à nos jours, Paris 1859; перепечатано в упомянутой в библиографии к гл. X книге Fr. v. Wenckstern. Об истории миссии в Китае подробнее всего du Halde, Description etc., t. III, p. 79—134 (до 1723 г. включительно); о миссионерах XVII в. еще History of the two tartar conquerors of China, from the french of Père Pierre Joseph d'Orléans transl. and edited by the Earl of Ellesmere, Lond. 1854 (Hakl. Soc. № 17). Lettres édifiantes etc., голландское издание 1810—11 гг. в 26 томах, из них I—V Mémoires du Levant, VI—IX Mémoires d'Amérique, X—XV Mémoires des Indes, XVI—XXIV Mémoires de la Chine, XXV—XXVI Mémoires des Indes et de la Chine. Ср. особенно т. XIX и XXII (о гонениях при Юн-Чжэне), предисловие к т. XXV биография Риччи) и т. XXVI p. 237—283 (о иезуитах и папском легате). Продолжение тех же писем: Nouvelles lettres édifiantes des missions de la Chine et des Indes Orientales, Paris 1818—23, 8 томов; письма в хронологическом порядке с 1767 г.; о состоянии миссии предисловие к т. I; о действиях Цинь-луна т. I, стр. 333 и т. II, стр. 55—79. О миссии еще Revue de l'Extrême Orient, тт. I—III, статьи H. Cordier под общим заглавием: Documents inédits pour servir à l'histoire ecclésiastique de l'Extrême Orient. О слове „чай“ замечание И. Ю. Крачковского в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XIX, 0106 и мое возвращение там-же, 0180. О значении вытеснения мусульманских астрономов европейскими Мир Ислама I (1912), 8. О сопоставлении Мухаммеда с Конфуцием наир. Труды Вост. Отд. Русск. Арх. Общ., XVIII, 207. Главный труд о китайских мусульманах Mission d'Ollone 1906—1909, Paris 1911. Статья Скачковая „Судьба астрономии в Китае“ в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 173 (1874 г.), отд. II, стр. 1—31. О встрече русской 10-й миссии с католическими миссионерами: Е. Тимковский, Путешествие в Китай, Спб. 1824, ч. II, стр. 57—66. Об изгнании миссионеров в 1826 г. K. Neumann в Zeitschr. für D. Morg. Ges. I, 123. О библиотеке В. П. Васильев в Mélanges Asiatiques II, 581; ср. сведения о Казанских рукописях в Revue de l'Extrême Orient, II, 399—413. О христианстве в Китае еще M. Нис, Le Christianisme en Chine, en Tartarie et au Thibet, Paris 1857—58 (4 тома). О Корее: Описание Кореи, изд. министр. финансов, I, 62; о Тибете П. В. Кюнер, Описание Тибета, ч. I, вып. I,

Владивосток 1907, стр. 31—43, с примечаниями и с поправками в конце тома. О Висделу см. библиографию к следующей главе; слова Гоблял находятся в предисловии к его труду Histoire de Gentchiscan, Paris 1739. Труд Дегния: Jos. Deguignos, Histoire des Huns, des Turcs, des Mogols et des autres Tartares occidentaux 1756—58. О картах Делиля и д'Анвилля O. Peschel, Geschichte der Erdkunde, S. 671 f.; о д'Анвилле еще замечания в упомянутых выше книгах „Описание Кореи“, „Описание Тибета“ и друг.

Annales Sultanorum Othmanidarum, a Turcis sua lingua scripti: Joannes Leunclavius Nobilis Angriuarus, Latine redditos illustravit et auxit, usque ad annum MDLXXXVIII Francofurti 1588. О Г. Покрезе G. Dugat, Histoire des orientalistes de l'Europe, t. I, Paris 1868, p. XVII—XIX; С. Ф. Ольденбург в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. CCXCIII (1894), отд. 2, стр. 257 и сл. О. Peschel, Geschichte der Erdkunde, S. 160. Th. Benfey, Geschichte der Sprachwissenschaft, München 1869, S. 225—227; Учен. Зап. Юрьевск. Унив. 1915, № 9. С. Гольцусе H. Cordier в Nouveaux mélanges orientaux, Paris 1886, p. 407; о нем же как арабисте G. Dugat, Histoire etc., t. I, p. XXVII; M. Th. Houtsma, Uit de Oostersche correspondentie van Th. Erpenius, Jac. Golius en Lev. Warner, Amsterdam 1887 (изд. Амстерд. Ак. Наук). Об ознакомлении в Европе с арабской географией С. Ritter, Geschichte der Erdkunde, 163—195. Leo Africanus, History and Description of Africa, Lond. 1896 (Hakluyt Societ., № 92—94). The travels of Lodovico Varthema, transl. by Jones and ed. by G. P. Badger, Lond. 1863 (Hakl. Soc. № 32). P. Raphaël du Mans, Etat de la Perse en 1660, publ. par. Ch. Schefer, Paris 1890 (Publ. de l'école des langues orient. vivantes, II-e série, vol. XX, с введением издателя, в котором подробная библиография трудов о Персии в XVI и XVII вв.). О делла-Валле еще The travels of Pietro della Valle in India, ed. by E. Grey, Lond. 1892 (Hakl. Soc., № 84). Viaggi di Pietro Della Valle, G. Gansia, 1843, Brighton, 2 тома; сопоставление Турции с Персией I, 440; о турецком языке I, 67; о шахе Аббасе II, 192. О Дженинские. Early Voyages and travels to Russia and Persia by Anthony Jenkinson and other Englishmen, ed. by E. Delmar Morgan and C. H. Coote, vol. I, Lond. 1886 (Hakl. Soc., № 72). О Ширли и Урудж-беке еще Н. И. Веселовский в Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ. т. XIV, стр. XVII и след. — Adam Olearii ausführliche Beschreibung der kundbaren Reise nach Muscow und Persien, Schleswig 1671 (1-е изд.); русский перевод П. Барсова, Подробное описание путешествия голштинского посольства в Московию и Персию в 1633, 1636 и 1639 гг., составленное секретарем посольства Адамом Олеарием, Москва 1870 (изд. Чтений И. Общ. Ист. и Древн. 1853—70 гг.). О грамоте царя Михаила Федоровича: С. М. Соловьев, История России с древнейших времен, изд. товарищества „Общ. Польза“, кн. II, стр. 1371. О Тавернье еще Journ. As. 10, VII, 273—280. О жалобах армии на деятельность французских патеров (надерпийн-ференги) подробнее всего говорится в грамоте персидского шаха, выданной Эчмиздину в 1122 г. (1710) и хранящейся в Эчмиздинской библиотеке. О турецкой географии, составленной „по восточным и западным источникам“ С. Вроскелманн, Geschichte der Arab. Litt., II, 428; в этой географии („Джихан-Иумал“ Хаджи-Хальфи) ссылки на Atlas minor Меркатора, Geographia major Авраама Ортегуса и Fabrica Mundi Лоренцо (последнее сочинение написано в 1582 г.) и друг. Об Эвлия-Челеби J. H. Morgenthau в Enz. des Islam, II, 34 и сл. — Fr. Bernier, Voyages, Amsterdam 1711. Второе издание Bibliothèque orientale d'Эрбело в Гааге 1777—1778, 3 тома (т. 4-й в Maestricht — „Supplément“ Висделу, см. о нем выше, стр. 102). Еще о Висделу Bretschneider, Med. researches from Eastern Asiatic Sources, I, 201. — Hottinger, Historia Orientalis, Tiguri 1660. Путешествие Gemelli Careri в Collection des Voyages, t. II, Paris 1788; о нем Виланд в 1770 г. (С. M. Wielands sämtliche Werke, XIV, 205, изд. 1814—18 гг.). Об английском ориентализме XVII в. E. G. Browne, A Literary History of Persia, I (1902), p. 41—44, и биографии Пококов (Эдуарда и Ричарда) в Encyclopaedia Britannica, XIX, 252 и след. О Белведе и его переписке с Эрпениюсом Houtsma, Correspondentie etc., 7—10. J. P. de Tournefort, Relation d'un voyage du Levant, Amsterdam 1718; замечание о развалинах II, 153; о значении исследования им Арабата O. Peschel, Geschichte der Erdkunde, S. 539; о влиянии на последующее время С. Ritter, Einleitung zur allgemeinen vergleichenden Geographie, Berl. 1852, 54 и сл. Мнение о надписях: В. Бартольд и Я. Смирнов в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXIII, 375. О путешествии Анкетилля предисловие к его книге Zend-Avesta, ouvrage de Zoroastre, Paris 1771; о трудах по изучению Авесты Grundriss der Iranischen Philologie II, 40—42. Заглавия других трудов Анкетилля: Recherches historiques et géographiques sur l'Inde (Paris 1787); L'Inde en rapport avec l'Europe (Paris 1790). Мнение Погодина о Раске: Н. Барсуков, Жизнь Погодина, VII, 38. Путешествия Нибура (Niebuhr): Beschreibung von Arabien, Kopenhagen 1772; Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Ländern, Kopenhagen 1774, 1778; третий том в 1837; о их значении O. Peschel, Geschichte der Erdkunde, S. 546—550.

Recueil de questions, proposées etc. par Monsieur Michaélis, traduit de l'allemand, Amsterdam—Utrecht 1774. О Рейске И. Ю. Крачиловский в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXI, 030 и сл.; мнение об арабском словаре и библии в Изв. Акад. Наук, 1922, 153. Слова Гердера Herder's Werke (изд. J. v. Müller), Zur Philosophie und Geschichte, VI, 250. Путешествие Вольнея (Volney): Voyage en Syrie et en Egypte, nouv. édition. Paris 1792; замечания о Ричарде Пококе I, 52; о состоянии Нила в древности и теперь I, 24; о влиянии климата на энергию II, 267—271; о Суэцском канале I, 124. О Марсильи и его коллекции V. Rosen, Remarques sur les manuscrits orientales de la collection Marsigli à Bologne, Rome 1885. — О путешествии Лебрена Grundr. der Iran. Phil. II, 57 и сл.; там же заглавие голландского издания 1714 г. (Амстердам); в Амстердаме же было французское издание 1718 г., в Гааге (La Haye) издание 1732 г. в пяти томах, из которых два посвящены первому путешествию (Voyage au Levant), три — второму (Voyages par la Moscovie en Perse, aux Indes orientales etc.). J. Hanway, An historical account of the british trade over the Caspian sea. Lond. 1753. Mouradjea d'Olsson, Tableau de l'Empire Ottoman, 1788—1790. О событиях 1615 г. Elliot—Dowson, History of India, VI, 340. The Tuzuki Jahangiri, transl. by A. Rogers, ed. by H. Beveridge, Lond. 1909, p. 274. О договоре 1765 г. напр. Elliot—Dowson, VIII, 182. О научных обществах Fr. Babinger в Festschr. Hirth, 1920, 17. Путешествие Персиваля: R. Percival's Beschreibung der Insel Ceylon, übers. von J. A. Bergk, Lpz. 1803. Путешествие Форстера: G. Forster, A journey from Bengal to England, Lond. 1798; об Ургенче II, 68 и 251. О Богде С. Ф. Ольденбург в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 356 (1904 г.), отд. II, стр. 147—151; о Богде и Маннинге П. В. Кюнер, Описание Тибета, ч. I, вып. I, Владив. 1907, стр. 45—53.

فصل دهم

О посольстве Макартни: Sir G. Staunton, An authentic account of an embassy from the king of Great-Britain to the emperor of China, taken chiefly from the papers of his excellency the Earl of Macartney etc., London 1797 (есть русский перевод). О посольстве Аухерста: Abel-Rémusat, Mélanges Asiatiques, Paris 1825, I, 431—451. О Моррисоне K. F. Neumann, Die Sinologen und ihre Werke Zeitschr. der Deutsch. Morg. Ges. I, 91—128, 217—237. Главный труд Неймана, Ostasiatische Geschichte vom ersten chinesischen Krieg bis zu den Verträgen in Peking (1840—1860), Lpz. 1861. Труд Гюцлафа: Geschichte des chinesischen Reiches von den ältesten Zeiten bis auf den Frieden von Nanking, herausg. von K. F. Neumann, Stuttg. u. Tübingen 1847. Труд Виллямса: S. Wells Williams, The Middle Kingdom, Lond. 1848 (3-е издание). E. Tiessen, China, das Reich, die achtzehn Provinzen, Teil I, Berlin 1902. — L. Richard, Comprehensive geography of the Chinese Empire and dependencies, transl. into english, revised and enlarged by M. Kennelly, Shanghai 1908; там же упомянуты не бывшие мне доступными труды F. Es Forbes, Five years in China, from 1842—1847, Lond. 1848 и H. D. Sigg, China and

the Chines. Lond. 1849. Подробности о других путешественниках см. F. v. Richtthofen, China, I, 705 и след. Книги Гюка: Souvenirs d'un voyage dans la Tartarie, le Thibet et la Chine pendant les années 1844, 1845 et 1846, Paris 1850. L'empire Chinois, Paris 1854. Отзыв С. Ф. Ольденбурга в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 356 (1904 г.), отд. II, стр. 137. Die Preussische Expedition nach Ost-Asien nach amtlichen Quellen, Berlin 1864—1873. Автор отчета по Рихтхофену (China, I 697) A. Berg. Труд Рихтхофена: China, Berlin 1877—1883 (т.т. I, II и IV); в I томе глава X (стр. 395 до конца тома) посвящена истории изучения Китая европейцами. Два главных труда Рокхилла: The Land of the Lamas, New-York 1891, Diary of a Journey through Mongolia and Tibet, Washington 1894. Некролог Рокхилла в Journ. R. As. Soc. 1915, 367—374; там же список его трудов. О трудах Шаванна В. В. Бартольд и С. Ф. Ольденбург, Эдуард Шаванн, некролог (Изв. Акад. Наук 1918, 1767 и сл.) О новейших трудах по спно-логии и археологических открытиях Анналы, II, 261 и сл.; IV, 7. О китайской археологии В. М. Алексеев в Изв. Р. Ак. Ист. Мат. Культ., III, 49 и сл. О трудах китайских ученых статьи В. М. Алексеева в журнале „Восток“, папр. IV, 189 и сл. — H. Cordier, Bibliotheca Sinica. Dictionnaire bibliographique des ouvrages relatifs à l'empire Chinois, Paris 1904—1908 (4 тома); о новейшей литературе (1886—1902) его же статья „Les études chinoises“ (в T'oung-Pao). Об „Encyclopaedia Sinica“ Восток, II, 155. — О письме голландского короля Ph. Fr. v. Siebold, Urkundliche Darstellung der Bestrebungen von Niederland und Russland zur Eröffnung Japan's etc., Bonn 1854, 9 и сл. Из литературы о Японии: Alcock, The capital of the Tycoon, Lond. 1853; Alcock, Art and art industries in Japan. Lond. 1878; F. O. Adams, The history of Japan, sec. ed., Lond. 1875; I. I. Rein, Japan nach Reisen und Studien, Lpz. 1881; Capt A. Brinkley, Japan and China, Lond. 1903—4 (12 томов, первые 8 о Японии, последние 4 о Китае). Библиография Японии: Fr. von Wenckstern, A Bibliography of the Japanese Empire, Leiden 1895 — второй том, где библиография доведена до 1906 г., издан в Японии. Библиография по истории Японии: Н. И. Конрад, Япония, Петрогр. 1923, 163 и сл. Библиография Кореи: приложение XIV к „Описанию Кореи“, изд. Мин. Финансов. О миссионерах в Корее еще Нис, Le christianisme en Chine, IV, 272—320. Н. В. Кюнер, Статистико-географический и экономический очерк Кореи. Владив. 1912, ст. III и сл. — W. W. Hunter, The Imperial Gazetteer of India, sec. ed., Lond. 1885—87, 14 томов — краткое изложение результатов „статистической съемки“ Индии (о ходе этой работы предисловие к т. I), составивших 128 печатных томов; т. VI „India“ (конспект содержания всего труда); ср. отзыв С. Ф. Ольденбурга в Зап. Вост. Отд. Имп. Р. Арх. Общ., т. I, стр. 356—337. Третье издание „Gazetteer“ (в 26 томах) начала печатанием в 1907 г.; первые два тома (1907—8) посвящены общему очерку Индии и ее истории. Об изучении санскритского языка Н. Oldenberg, Aus Indien und Iran, Berl. 1899, I и сл.; Th. Benfey, Geschichte der Sprachwissenschaft, München 1869, 333 и сл. The history of India as told by its own historians, ed. from the posthumous papers of the late sir H. M. Elliot by prof. J. Dowson, Lond. 1867—77 (8 томов); о переписчиках: ibid., I, стр. XVII. О грамотности в Индии (данные 1911 г.) Contemporary Review, Febr. 1921, 173. Некролог Бюлера в Зап. Вост. Отд. Имп. Р. Арх. Общ., т. XI, стр. 313—319 (С. Ф. Ольденбург); о плане издания „Grundriss“ там же, т. XII, стр. 071 и Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 311 (1897) отд. II, стр. 480—484. Chr. Lassen, Indische Alterthumskunde, 1819—62. (2-е изд. с 1867 г.). Об отношении к археологии в Индии слова бар. А. А. фон-Сталь-Гольштейна в Зап. Вост. Отд., т. XX, стр. 011. Отчеты об „археологической съемке“ Индии появлялись под различными заглавиями: Progress Report of the Archeological Survey of Western India; Epigraphia Indica and Record of the Archeological Survey of India. Об изданиях Archeological Survey еще Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XVI, 0143 и сл. — С. Ф. Ольденбург, Организация археологического изучения Индии (Изв. Рос. Акад. Мат. Культ., I, 95 и сл.). Известия о ходе работ в годовых отчетах (Annual Report) Королевского Аз. Общества: о новейших изданиях по Индии и Средней Азии Journ. R. As. Soc., 1924, 281 и сл. J. Marshall, A guide to Taxila, Calcutta 1918; рец. в Journ. R. As. Soc. 1920, 118 и сл. О находке в Таксиле надписи V или IV в. до Р. X. Journ. R. As. Soc. 1915, 340 и сл. О других надписях в Таксиле там же, 191 и сл., 531 и сл. О лингвистической серии Bulletin of the School of or. Studies, II, 134 и сл., 558 и сл. О библиографии замечание Гольдцера в Zeitschr. der Deutsch. Morg. Ges., LVI, стр. XLVIII и след. Об India Exploration Fund Зап. Вост. Отд. Имп. Русск.

Археол. Общ., т. XII, стр. 069 и след. О совещании в Сизме Мир Ислама, 1912, 441 и сл. Об истории изучения Индо-Китая Н. Clifford, *Further India*, Lond. 1904; в конце перечень трудов об Индо-Китае с 1625 (*Purchas his pilgrimes*) до 1900 г., причем приняты во внимание только литературы английская и французская, с упоминанием о Бастнание и других немецких экспедициях. А. Bastian, *Die Völker des östlichen Asiens*, Bd. I—II, Lpz. 1866, Bd. III—VI, Jena 1867—71. Mission Pavie, *Indo-Chine* (1879—1895), Paris 1894—1911. Библиография Н. Cordier сначала в „*Toung-Pao*“ 1903—1908 гг.; отдельное издание „*Bibliotheca Indo-Sinica*“, prem. partie, Leide 1908 (известно мне только по рецензии в *Journ. Asiat.* 10, XII, 488—489). О французской школе статья С. Ф. Ольденбурга в *Журн. Мин. Нар. Просв.*, ч. 340 (1902), отд. IV, стр. 47—51.—И. в. Schlagintweit-Sakünlünski, *Reisen in Indien und Hochasien*, Jena 1869—72. 3 тома (сокращенное изложение более полного отчета, изданного на английском языке, в 9-ти томах). Сарат Чандра Дас, Путешествие в Тибет, перев. с англ. под ред. Вл. Котвича, Сиб. 1904; ср. отзыв С. Ф. Ольденбурга в *Журн. Мин. Нар. Просв.*, ч. 356 (1904 г.), отд. II, стр. 129, 140, 145—147. Н. В. Кюпер, Описание Тибета, Владивосток 1907; рец. в *Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.*, XIX, 0177 и сл. Мнение о принадлежности вершицкого и других не-арийских паречий Гиндукуша к яфетическим высказано Н. Я. Марром в 1918 г., *Изв. Ак. Наук* 1918, стр. 1735 и сл. О паречии „бурушаски“ и его изолированном положении J. Marguier, *Untersuchungen zur Geschichte von Iran*, II, 141; там же попытка объяснить эту изолированность посредством сближения с каспиями, област которых некогда простиралась далеко на восток.—*Report of a mission to Yarkund in 1873 under command of Sir T. D. Forsyth with historical and geographical information regarding the possessions of the Ameer of Yarkund*, Calcutta 1875. R. Shaw, *Visits to High Tartary, Yarkund and Kashgar*, Lond. 1871. R. Shaw, *A sketch of the Turki language spoken in Eastern Turkistan*, P. I. Lahore, 1875. A. D. Carey, *A journey round Chinese Turkistan and along the Northern Frontier of Tibet* (*Proceedings of the R. Geogr. Soc.*, vol. IX, 1837, p. 731—752); еще *Journey of Carey and Dalgleish*, id., *suppl. papers*, III (1890), 1—86. О современном Восточном Туркестане и его недавнем прошлом еще М. Hartmann, *Der islamische Orient*, I, 195 и сл.; *Chinesisch-Turkistan*, Halle 1908. Об отьрытии Боуэра *Зап. Вост. Отд. II. Р. Арх. Общ.*, т. VI, стр. X. О христианской и манихейской литературе см. библиографию к гл. V; ср. еще статью С. Ф. Ольденбурга в *Журн. Мин. Нар. Просв.*, ч. 353 (1904 г.), стр. 366—397. О последней экспедиции Штеина (1913—1916) *Geogr. Journal*, август и сентябрь, кратко *Изв. Геогр. Общ.* III, 193 сл.—M. Elphinstone, *An account of the kingdom of Caubul, new and revised edition*, Lond. 1839. А. Burnes, *Travels into Bokhara*, Lond. 1839, первое издание вышло в 1831 г. (есть русский перевод). О других английских путешественниках в Афганистан И. Минаев, *Сведения о странах по верховьям Аму-Дарьи*, Сиб. 1879; Н. А. Аристов, *Об Афганистане и его населении*, Сиб. 1898 г. (отд. оттиск из „*Жив. Старин*“, 1898 г., выш. III—IV). Н. А. Аристов, *Англо-индийский „Кавказ“*, Сиб. 1900 г. (отд. оттиск из „*Живой Старин*“ 1900 г. выш. I—II). Н. В. Мушкетов, *Туркестан*, Сиб. 1886, стр. 105—114; 2-ое изд. (1915), 116—126. О пребывании Бариса в Мерве еще В. А. Жукковский, *Развалины Старого Мерва*, Сиб. 1894, стр. 96. А. Conolly, *Journey to the North of India, overland from England, through Russia, Persia and Afghanistan*, Lond. 1838. О Сроддарте и Кондлии еще J. Wolff, *A narrative of a mission to Bokhara in the years 1813—1815*, 5th ed., Edinburgh and London 1848. Из новейших трудов: С. E. Yate, *Northern Afghanistan*, Edinburgh and London 1888. С. E. Yate, *Khorasan and Sistan*, Edinburgh and London 1900. Tate, *Sistan, a memoir on the history, topography, ruins and people of the country*, Calc. 1910-12. H. G. Raverty, *Notes on Kafiristan* (*Journ. of the As. Soc. of Bengal*, vol. XXVIII, 317—368); его же статья о языке кафиров (*ibid.*, vol. XXXIII, 267—278). S. G. Scott Robertson, *The Kafirs of Hindu-kush*, Lond. 1896. J. P. Ferrier, *Voyages et aventures en Perse, dans l'Afghanistan, le Belouchistan et le Turkestan*, nouv. édition, Paris 1870. О языке авганцев (с указанием литературы предмета) W. Geiger в *Grundr. der iranischen Philologie*, Bd. I, Abt. 2, S. 201—230. К литературе о стране еще *Grundriss etc.*, II, 372. О Газне *Enz. des Islam*, II, 161 и сл. О падении на гробнице Махмуда S. Flury в *Der Islam*, VIII, 214 и сл.

В. Бартольд, Историко-географический обзор Ирана, Сиб. 1903; там же библиографические сведения; более подробная библиография у G. N. Curzon, *Persia and the Persian question*, Lond. 1892. Sir J. Malcolm, *The history of Persia*, new ed., Lond. 1829. Труды Морьера (J. Morier): *A journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople in the years 1808 and 1809*, Lond. 1812. *A second journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople between the years 1810 and 1816*, Lond. 1818. Вольный перевод романа Морьера сделан бароном Брамбеусом (О. И. Сенковским): *Мирза Хаджи Баба Исфгани*. Изд. 2-ое, Сиб. 1845 (4 небольших тома). P. M. Sykes, *Ten thousand miles in Persia or eight years in Iran*, Lond. 1902. P. M. Sykes, *A history of Persia*, Lond. 1915; рец. в Изв. Геогр. Общ. LIII, 182 и сл. — F. H. Weissbach, *Die Keilinschriften am Grabe des Darius Hystaspis*, Lpz. 1911 (Abh. der phil.-hist. Klasse der Kön. Sächs. Ges. der Wiss., Bd. XXIX, № 1). King, Thompson and Budge, *The Sculptures and Inscription of Darius the great on the rock of Behistun in Persia*, 1907; рец. напр. Weissbach в *Zeitschr. der D. Morg. Ges.* LXI (1907), 722 и сл.; Прашек в *Orient. Litt.-Zeitung* XI (1908), 371 и сл. F. Sarre u. E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, Berl. 1910. M. Dieulafoy, *L'Église et la Mosquée* (Mélanges H. Derenbourg, Paris 1909, 23—48); о других трудах по искусству Персии И. А. Орбели, *Восток*, IV, 142. J. de Morgan, *Mission scientifique en Perse*, Paris 1894—96; ср. рецензию О. Манн в *Mit. des Seminars für Orient. Sprachen, Westas. Stud.*, II, 256—274; о способе и результатах дальнейших работ J. de Morgan, *Les recherches archéologiques, leur but et leurs procédés*, Paris 1906. Договор 1900 г. в Матер. по изуч. Востока, изд. мин. иностр. дел, II, Петрогр. 1915, 503 и сл.; там же (278 и сл.) о ходе работ и о дворце экспедиции. A. V. W. Jackson, *Persia past and present*, New York—London 1906. A. V. W. Jackson, *From Constantinople to the Home of Omar Khayyam*, New York 1911. F. Sarre, *Denkmäler persischer Baukunst*, Berl. 1910 и рецензия Мах ван Берchem в *Journ. des Savants*, Févr. 1911, 54—69; о более новых работах Изв. Ан. Мат. Культ., II, 361 и сл. H. Roemer, *Die Babi Behai*,

Potsdam 1912; рец. в Мире Ислама, I (1912), 425 и сл. E. G. Browne, The Persian Revolution of 1905—1909, Camb. 1910. E. G. Browne, A Literary History of Persia From the Earliest Times until Firdawsi, Lond. 1902; id. From Firdawsi to Sa'di, Lond. 1906. E. G. Browne, A History of Persian Literature under Tartar Dominion, Camb. 1920; в 1924 г. вышел последний том. Краткая библиограф. литературы по правоведению (до 1890 г.) в книге К. Г. Залемана и В. А. Жуковского, Краткая грамматика новоперсидского языка. Сиб. 1890. Литографированные издания сочинений „Сефер-и Хорасан“ (шаха Насир-ад-дина) и „Матла'аш-шеме“ (министра Сави'ад-дауля). Об И'тимад-ас-салтанэ статья В. А. Жуковского в Зап. Вост. Отд. Имп. Р. Арх. Общ. X, 187—191. — L. Ross, Kleinasien und Deutschland, Halle 1850. Ch. Texier, Description de l'Asie Mineure, Turin 1837 и сл. — Id., Description de l'Arménie, la Perse et la Mésopotamie, Paris 1842—1852 (2 тома in-fol.), подробности в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XVI, 0134. Vivien de St-Martin, Nouveau dictionnaire de géographie universelle, Paris 1877—79, под словом „Anatolie“. Cl. Huart, Epigraphie Arabe de l'Asie Mineure; заметки об этом труде в Journ. Asiat., 9, VI, 136 и VIII, 336 и 356. Cl. Huart, Konia, la ville des derviches tourneurs. Souvenirs d'un voyage en Asie Mineure, Paris 1897 (заметки в Journ. Asiat., 9, IX, 133 и XI, 352). Cl. Huart, Inscription arabe de la mosquée seldjouquide de Divrigui (Asie Mineure) в Journ. As. 9, XVII, 343—346. Замечание Н. Grothe о статьях Хюара в Orient. Archiv, II (1912), 207. M. van Berchem et Halil Edhem, Matériaux pour un corpus inscriptionum arabicarum. 3-me partie. Asie Mineure. Le Caire 1910 (Mémoires de l'Institut français d'archéologie orientale du Caire, t. XXIX). Статьи Ramsay в Geograph. Journal, vol. XX (1902) и XXII (1903), также Supplem. papers, t. IV; в Supplem. papers, t. III еще статья D. Hogarth и J. A. R. Munro, Modern and ancient roads in Eastern Asia Minor. G. Hogarth, Problems in Exploration. I. Western Asia (Geogr. Journ., XXXII, 1908); ссылка у Н. Grothe, Meine Vorderasienexpedition 1906 und 1907, II, Lpz. 1912, I. A. v. Schweiger-Lerchenfeld, Armenien, Jena 1878, 147. О раскопках Винклера в Мемнон II. 191 I., по Mitt. der Deutschen Orient-Ges., II, 35. Б. А. Тураев, История древнего Востока², I, 13 и сл., 322 и сл.; заглавия более новых трудов в Изв. Арх.-Муз. Казан., II, 363 и сл. Об Урарту Ист. древн. Вост.², II, 46 и сл.; об энеидеи Беэка и Леманна еще В. Ф. Минорский в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXIV, 151; Н. А. Орбели там-же, XXI, стр. LXXIX. J. v. Hammer, Geschichte des Osmanischen Reiches, 2-te Ausgabe, Pesth 1834—1836. Galib E. Ehem, Essai de numismat. ottomane (на ур. яз.), Constant. 1307 (1890); рец. С. Чахоткина в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., VI, 364—370. Revue Historique, publ. par l'Institut d'histoire ottomane (на турецк. яз., с 1 (14) апр. 1910 г.). О рукописях и каталогах Р. Ногге в Zeitschr. der D. M. Ges. LIV, 275—332, 475—500; В. Бартольд в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XVIII, 0115—0154. — Duc de Luynes, Voyage d'exploration à la mer Morte, à Petra et sur la rive gauche du Jourdain, Paris 1874—76 (коллективный труд участников экспедиции). E. Robinson, Palästina und die südlich angränzenden Länder. Tagebuch einer Reise im Jahre 1838 in Bezug auf die biblische Geographie unternommen von E. Robinson und E. Smith, Halle 1841—42. E. Robinson, Neuere biblische Forschungen in Palästina und in den angränzenden Ländern, Tagebuch einer Reise im Jahre 1852. Von E. Robinson, E. Smith und andern, Berlin 1857. T. Tobler, Bibliographia Palaestinae, Lpz. 1867. Röhricht, Bibliotheca geographica Palaestinae, Berl. 1890. О „Bibliographie der Palästinaliteratur“ заметки в Zeitschr. der Pal.-Verens., XXXVI (1913), 89; об этом труде и более новых еще М. И. Ростовцев в Христ. Вост., I, 255. Б. А. Тураев, Очерк истории изучения финикийской древности (Историч. Обзорение VI, 1—76). — Ист. древн. Востока², I, 42; II, 8 и сл., 276 и сл. О кипрских надписях H. Winckler, Auszug aus der Vorderasiatischen Geschichte, Lpz. 1905, 78. J. Burckhardt, Travels in Arabia, Lond. 1829. Sir R. Burton, Personal narrative of a pilgrimage to El-Medinah and Meccah, memorial edition, Lond. 1893. Snouck Hurgronje, Mekka, Haag 1888. W. G. Palgrave's Reise in Arabien, aus dem Englischen, Lpz. 1867—68. Сокращ. франц. перевод J. Bellin de Launay (W.-G. Palgrave. Une année dans l'Arabie Centrale, Paris 1869); там же о других поездках. Ср. отзыв о наблюдениях Палльрена у А. Кример, Geschichte der herrschenden Ideen des Islams, Lpz. 1868, S. 185, прим. — Kuseir 'Amra, Wien 1907 (Kais. Akad. der Wiss.); рец. Th. Noldeke в Zeitschr. der D. M. Ges. LXI, 222—233. Статья „Amra“ в Enc. des Islam, I, 353 и сл. Doughty, Travels in Arabia Deserta, Camb. 1888;

новое издание в 1921 г. — Н. St. J. B. Philby. *The Heart of Arabia*, Lond. 1922. Основной труд о Петре: R. E. Brünnow u. A. v. Domaszewski, *Die Provinzia Arabia*, 1904; к этому G. Dalman, *Petra und seine Felsheiligtümer*, Lpz. 1908 (реп. R. Brünnow в *Zeitchr. des D. Palästina Vereins*, XXXII, 1909, 247 и сл.); id., *Neue Petra-Forschungen*, Lpz. 1912 (реп. P. Kahle в *Zeitschr. des D. Paläst.-Vereins*, XXXVI, 1913, 318 и сл.); P. Kahle, *Petra*, Lpz. 1908. Относительно литературы о Йемене *Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.* XX, 077; к этому еще O. Weber, *Eduard Glasers Forschungsreisen in Südarabien*, Lpz. 1909 (ссылка в *Der Islam*, I, 356). О надписях, собранных Арно, *Journ. As.* 1845, сент. — окт.; тогда же ими интересовался Риттер. О Египте и Каире статьи Беккера в *Enz. des Islam*. О французских работах С. Б. Смогоржевский в *Мире Ислама*, I (1912), М. Hartmann в *Mitt. des Seminars für Orient. Spr.*, XI, *Westas. Stud.*, 215 и сл., 248 и сл. О музее в Бенгази *Oriente Moderno*, I, 107. О Бейрутской школе L. Bouvat в *Journ. As.* 10, IV, 351—352; И. Ю. Крачковский в *Журн. Мин. Нар. Просв.* 1910 г., февр. Об академии в Дамаске *Oriente Moderno*, I, 109; *Восток II*, 134 и сл. Rev. G. P. Badger, *The Nestorians and their rituals*, Lond. 1852. Sir H. Layard, *Early Adventures in Persia, Susiana and Babylonia*, 1887; по отзыву Херцфельда (*Der Islam*, I, 106) „das unerreichte Muster aller orientalischer Reisebücher“. M. Streck, *Die alte Landschaft Babylonien nach den arabischen Geographen*, Leyden 1900 — I. G. Le Strange, *Bagdad during the Abbasid Caliphate*, Oxford 1900. E. Herzfeld, *Samarra*, Berlin 1907. P. Schwarz, *Die Abbasiden-Residenz Samarra*, Lpz. 1909. О раскопках Херцфельда *Der Islam*, III, 314; IV, 199; V, 180 и сл. H. Grothe, *Geographische Charakterbilder aus der Asiatischen Türkei und dem südlichen mesopotamisch-iranischen Randgebirge*, Lpz. 1909 (альбом фотографий). H. Grothe, *Meine Vorderasien-Expedition 1906 und 1907*, Lpz. 1911—12; реп. в *Der Islam*, III, 192. Fr. Sarre u. E. Herzfeld, *Archaeologische Reise im Euphrat und Tigris Gebiet*, Berl. 1911; рецензия Беккера в *Der Islam*, III, 201 и сл.; еще два тома Berl. 1920, реп. H. Ritter в *Der Islam*, XII, 141 и сл. О новейших работах Аннаны, IV, 7 и сл.; об увеличении культурной площади *Contemp. Review*, 1921, Febr., 202. Биография Седильо: G. Dugat, *Histoire des Orientalistes de l'Europe*, I (1868), 121—142. О Риттере и Гумбольдте И. Мушкетов. *Туркестан*, Спб. 1886, стр. 118—138; 2-ое издание (1915), 129—149; O. Peschel, *Geschichte der Erdkunde*, S. 570—574, 808—814. О переводе „*Asie Centrale*“ Гумбольдта реп. К. Богдановича в *Изв. Геогр. Общ.* LII (1916), 114 и сл. К. Риттер, *Землеведение Азии*, т. I (перев. П. П. Семенова), Спб. 1856, стр. 6—11. Введение в книгу: Иран К. Риттера, ч. I, перевел и дополнил Н. В. Ханьков, Спб. 1874. C. Ritter, *Einleitung zur allgemeinen vergleichenden Erdkunde*, Berlin 1852. G. Kramer, *Carl Ritter, ein Lebensbild*, Halle 1864—70. Первое издание книги A. Heeren, *Ideen über Politik, den Verkehr und den Handel der vornehmsten Völker der Alten Welt* вышло в 1791—96 гг.; слова о Соед. Штатах изд. 1805 г. I, 110; о Геерене как предшественнике Риттера И. Н. Березян в рецензии на „*Землеведение*“ Риттера в перев. Семенова, *Журн. Мин. Нар. Просв.* ч. 91 (1856), отд. VI, 43. Отзыв о Геерене в *Анналах*, III, 194. О предложении дополнить главу об Азербайджане *Изв. Геогр. Общ.* LII (1916), дела общ., 1. Мнение Миддендорфа о труд. Риттера: A. v. Middendorff, *Einblikke in das Ferghana-Thal* (1881), 362; русский перевод (Очерки Ферганской долины) стр. 368. Статья Э. Ревана о метафизике и ее будущности: E. Revan, *Dialogues philosophiques*, Paris 1876, 257 и сл. О труде Линднера В. Бартольд, *Мусульманский мир*, Пет. 1922, 86 и сл. О первом томе „*Orientalische Bibliographie*“ *Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.*, II, 321.

فصل دوازدهم

Слова митрополита Иларiona у С. Соловьева, История России, изд. товарищ. „Обществ. Польза“, I, 260. О событии 839 г., напр. А. А. Шахматов, Введение в курс истории русского языка, ч. I, Петр. 1916, 69, где высказано мнение, что „едва ли можно усомниться в том, что эта Русь прибыла в Константинополь из южной России“; но в другом своем труде (Древнейшие судьбы русского племени, Петр. 1919, 58) Шахматов от этого мнения отказался. Об острове Готланде Древн. судьбы и т. д., 44. О торговом пути *Bibl. Geogr. Arab.* VI, 115 (франц. перевод). Текст Ибн-Хаукала в *Bibl. Geogr. Arab.*, II, 276, 16; слова перс. географа в *Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.*, X, 137. О походах русских за Каспийское море: В. В. Григорьев, Россия и Азия, Спб. 1876. *Mélanges Asiatiques*, t. III, p. 114 — 137 (письмо Ханькова к Дорну). Б. Дорн, Каспий, Спб. 1875 (прилож. к XXVI т. *Зап. Имп. Акад. Наук*, № 1). Fr. Westberg, Ibrahim Ibn-Ja'kub's Reisebericht über die Slawenlande aus dem Jahre 965, St.-P. 1898 (*Зап. Имп. Акад. Наук по ист.-фил. отд.*, VIII серия, т. III, № 4). Fr. Westberg, Beiträge zur Klärung orientalischer Quellen über Osteuropa (Изв. Имп. Акад. Наук, т. XI (1899), стр. 211 — 245; 275 — 314). Fr. Westberg, К анализу восточных источников о восточной Европе (*Журн. Мин. Нар. Просв.*, нов. серия, ч. XIII (1908), отд. II, стр. 364 — 412; ч. XIV, стр. 1 — 52). J. Marquart, Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge, Lpz. 1903. Статья В. Бартольда „Bulghar“ в *Enz. des Islam*, I, 823. О еврейском документе об Олеге статья П. К. Коковцова в *Журн. Мин. Нар. Просв.* 1913, ноябрь, 150 — 172. А. Марков, Топография кладов восточных монет, Спб. 1910. О дене мехе *Bibl. Geogr. Arab.* VII, 142. О монете в России И. И. Кауфман, Русский вес, его развитие и происхождение в связи с историею русских денежных систем с древнейшего времени (*Зап. Нумизм. Отд. Имп. Русск. Арх. Общ.*, т. I, вып. I, стр. 93 — 183). О монетах и товарах, привозившихся с востока, см. замечание А. Ивичаева в *Зап. Вост. Отд. Имп. Русск. Арх. Общ.*, II, 62; также замечание Е. А. Пахомова в *Зап. Нумизм. Отд.*, т. I, вып. IV, стр. 80. О труде Ибн-Фадлана *Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.*, XV, 39 и сл.; там же литература предмета. О рассказе Ауфи В. Бартольд, Новое мусульманское известие о русских (*Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.* IX, 262 — 267). О хождениях в Святую Землю и других путешествиях: Сказания русского народа, собранные И. Сахаровым, Спб. 1811 — 49. Паломничество игумена Даниила также в „Православном Палестинском Сборнике“, I, 3 и III, 3; в том же „Сборнике“ несколько других „хождений“. Повесть о Царьграде (его основании и взятии турками в 1453 году) Нестора-Искандера, XV в., Спб. 1886 (Памятники древней письменности и искусства, изд. Имп. Общ. люб. древней письм., вып. LXI=1886 г., № 2); рецензия Д. Ф. Кобеко в *Зап. Вост. Отд. Арх. Общ.*, II, 147 — 149. Что „Орнас“ или „Ориачь“ есть Ургенч, а не город при устье Дона, как полагал Плато Карпини, доказывается сообщаемой у самого Плато Карпини подробностью о затоплении города (*Собрание путеш. к татарам*, I, 152); из известий русских летописей особенно ясно указывают на Ургенч слова Никоновской летописи о взятии Органча у Тохтамыша Тимуром в 1387 г. (*Карамзин*, т. V, прим. 137, стр. 60). — Статьи П. М. Мелноранского о турецких элементах в языке „Слова о полку Игореве“ в *Изв. отд. русск. яз. и слов. Имп. Акад. Наук*, VII, кн. 2, 273 — 302 и X, кн. 2, 66 — 92; о восточных словах в других памятниках до-монгольского периода статья его же, *ibid.*, X, кн. 1, 109 — 134. Мнение Карамзина о языках, известных Всеволоду Ярославичу, в *Истор. Госуд. Росс.*, т. II, прим. 233. В. Бартольд, Восток и русская наука (*Русская Мысль* 1915, авг., 1-13). Г. Вернадский, О движении русских на восток (*Научн. историч. журнал* 1914, вып. 2). П. Н. Веселовский, Татар-

ское влияние на посольский церемониал в московский период русской истории (Отчет Петерб. ун-ва, 1910 г.). А. П. Соболевский, Переводная литература Московской Руси XIV-XVII веков (Сборн. отд. русск. яз. и слов. Акад. Наук, т. 74). П. К. Кокорцов, К вопросу о логике Авнасафа (Журн. Мин. Нар. Просв. 1912, май, 114 — 133). Против мнения о монгольском владычестве, как причине культурной отсталости России, высказывался еще Погодин в 1832 г. (Барсуков, Жизнь Погодина, IV, 63). О ярлыках последнее исследование: М. Д. Приселков, Ханские ярлыки русским митрополитам, Петрогр. 1916; там же о предшествующих работах; опущено замечание Сахарова в письме Погодину в 1843 г. о григорьевском издании: „В одной Москве шесть рукописей с ярлыками. А он ссылаясь только на печатные“ (Барсуков, Жизнь Погодина, VII, 245). Рец. Н. И. Веселовского в Журн. Мин. Нар. Просв., 1917, март, 118 — 130. О походе 1483 г. Соловьев, История России, изд. товарищ. „Общ. Польза“, кн. I, 1422. О посольстве 1464 г. Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., I, 30 и сл. О посольстве султана Хусейна Соловьев там же, I, 1442. Об Афанасии Никитине исследование И. П. Минаева, Старая Индия, Сиб. 1881 г. (первоначально в Журн. Мин. Нар. Просвещ. 1881, кн. 6 и 7). И. Срезневский, Хождение за три моря Аф. Никитина, Сиб. 1857; там же стр. 5 — 6 о землях за Арагатом. R. Stübe в Deutsche Revue, окт. 1909. А. Любимов в Вост. Сборнике, II (1916), 142 — 165. О посольстве от Бабуря Карамзин, VII, 97 и прим. 317. „Ногайские дела“ в „Продолжении древней Российской Вивлиофики“ ч. VII—XI. Письмо Исмаила Юсуфу у Соловьева, Ист. России, изд. тов. „Обществ. Польза“, II, 92; о христианах и мусульманах В. В. Вельяминов-Зернов, Исследование о Касимовских царях и царевичах, I, 320. С. В. Жуковский, Сношения России с Бухарой и Хивой за последнее трехсотлетие, Петрогр. 1915; рец. В. Бартольда в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXII, 341 — 343. Слова Хафиз-Таныша о посольстве 1583 г. по рукописи Аз. муз. Акад. Наук 574 age, л. 380 и след. — Aboul-Ghazi, Histoire des Mogols et des Tatares, publ. par le bar. Desmaisons, St.-P. 1871—4. О посольстве Тихонова и Бухарова: Памятники дипломат. и торговых сношений Московской Руси с Персией, изд. под редакц. Н. И. Веселовского, т. II, Сиб. 1892, стр. 151 — 312 (слова об индийском после и об Испании стр. 298). О посольстве Хохлова: Сборник князя Хилкова, Сиб. 1879; о Леонтии Юдине стр. 396; там же, стр. 446 и след. „хронологическое обозрение политических сношений России с Бухарией“ (до 1743 г.); статья Н. И. Веселовского в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 272 (1891), стр. 48 — 72; отчет о посольстве Пазухиных в Русской Исторической библиотеке (изд. Археографической Комиссии), т. XV (Сиб. 1894); статьи Н. Чарыкова в Труд. 3-го междунар. съезда ориенталистов, I, 579—604 и Д. Ф. Кобско в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. III, 115 — 119 и XI, 291. О гибели Б. Пазухина Н. И. Веселовский, Неудавшееся посольство в Крым стольника Б. А. Пазухина в 1679 г. (Зап. Одесск. Общ. Ист. и Древн., XXX, 179 — 216). Автобиография Даудова в Русск. Архиве 1889, кн. 2, исследование о нем Селифопова в Летописи занятий Археогр. Комиссии, вып. V, 1871. О Звереве Исторические Акты, издаваемые Археогр. Комиссией, III, 493 и сл. О посольстве Касимова И. П. Минаев, Сведения о странах по верховьям Аму-Дарьи, Сиб. 1879, стр. 217 — 228. Заглавие дела о Маленьком там-же, 223, пр. 1; показания слуги (Андрей Семенов) в Матер. военно-учебного архива главного штаба, изд. Бычкова, Сиб. 1871, 215 — 220.

فصل سیزدهم

О завоевании и исследовании Сибири и о посольствах в Китай (кроме „Истории России“ Соловьева и других общеизвестных пособий) введение Ю. В. Арсеньева в „Путешествию через Сибирь от Тобольска до Нерчинска и границ Китая русского посланника Ник. Спафария в 1675 г.“, Сиб. 1882 (Зап. И. Р. Геогр. Общ. по отд. этногр., т. X, вып. 1); там же ссылки на издания путешествий. Азиатская Россия, изд. переселенческого управления главного управления землеустройства и земледелия, 1914; рец. в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXII, 337—340. М. Н. Богданов, Из истории бурят (Зап. Зап.-Сиб. Отд. Геогр. Общ., XXXVIII, 43—65). Ф. И. Покровский, Путешествие в Монголию и Китай сибирского казака Петлина в 1618 г. (Изв. отд. русск. яз. Акад. Наук, т. XVIII, кн. 4, 257—304). О Петлине еще арх. Палладий в Зап. Отд. Вост. Арх. Общ., VI, 305—308. А. Е. Любимов в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXI, 65 и сл. Об отъезде русских в Англию Карамзин, т. XI, прим., 126. О переговорах с Мериком Соловьев, История России, изд. „Обществ. польза“, II, 1126; решение московского правительства после посольства Петлина у Покровского, 301. О сношениях с ойратами В. Л. Котвич в Изв. Акад. Наук. 1919, 791 и сл., 1099 и сл.; на стр. 1081 документ от 1 янв. 1597 г. по какому то недоразумению прислан Михаилу Федоровичу. О путешествии Дожнева G. F. Müller, Sammlung russischer Geschichte, III, 5—20 (отдельные части „Sammlung russ. Gesch.“ появились также в русском переводе в „Ежемесячных сочинениях к пользе и увеселению служащих“ 1755—1764 гг.); там же II, 293—418 о русских на Амуре. Th. J. v. Strahlenberg, Das Nord-und Ostlich Theil von Europa und Asia, Stockholm 1730. Кит. известия у Иакинфа, Сборник сведений и т. д., I, 140; текст Рашид-ад-дина в Трудах вост. отд. Арх. Общ., VII, 101 и 168; слова Юаньши у Бретшнейдера, Med. recherches, II, 37 и 88. Рассказ Сейфи в рукописи Лейденской библиотеки № 917; известно из истории Тимура в Epz. des Islam, 1127. Книга, глаголемая Большой Чертеж, изд. Г. И. Спасского, Москва 1846. В. Кордт, Материалы для истории русской картографии, Киев 1899—1906. Сведения Витзена о Средней Азии: Л. Берг, Аральское море. Спб. 1908, 37—40. О Спафарии (кроме упомянутого выше издания Арсеньева) П. Сырзу в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 239 (1885), стр. 335—366 и в Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ., III, 183—196; А. О. Ивановский там же II, 81—124, 159—220 (текст и перевод маньчжурского отчета о переговорах); Акты исторические, собранные и издаваемые Археологическою Комиссиею; Дополнения к ним (см. указатель к 5-ти томам актов и к 10-ти томам дополнений). Н. Спафарий, Описание первой части вселенной, именуемой Азия, в ней же состоит Китайское государство с прочими его городами и провинциями, изд. Катанова, Казань 1910; во введении литература предмета; о Сякчи 91, о Яловни и об устье Амуре 202. J. F. Baddeley, Russia, Mongolia, China, Lond. 1919, p. 209. Л. Удьяницкий, Албазини и албазинцы (Зап. Приамурского отд. Имн. Общ. Востоковедения, I, 1912, 67—91). О нерчинских переговорах Samml. rus. Gesch. I, 495—515; доклад А. Е. Любимова в вост. отд. Арх. Общ. 17 апр. 1908 г., ср. З. В. Отд. Арх. Общ., XIX, стр. XIII. Об Измайлове и Langre J. Bell d'Antergmony, Voyages depuis St-Petersbourg en Russie dans diverses contrées de l'Asie, Paris. 1766. Ср. еще Н. Бантыш-Каменский, Дипломатическое собрание дел между Российским и Кит. государствами с 1619 по 1792-й год, изд. В. М. Флоринским, Казань 1882. X. Трусович, Посольские и торговые сношения России с Китаем (до XIX в.), Москва 1882. Договоры России с Востоком, политические и торговые, собран и издал Г. Юзефовичь, Сиб. 1869. Материалы для истории Российской духовной миссии в Пекине, изд. под редакцию Н. И. Веселовского, вып. I, Сиб. 1905 г. II. И. Веселовский, Сведения об официальном преподавании восточных языков в России (Труды 3-го международного съезда ориентал., т. I, стр. 97 и след.). Материалы для истории факультета Восточных языков, т. IV, Сиб. 1909 (о японцах и японской школе стр. 1—5, 14—19).

فصل چهاردهم

И. Березин, Булгар на Волге, Казань 1853. Сочинение, переведенное „города Казани ориентальных языков переводчиком Юсупом“, сохранилось в деле Московского архива 219/379, в бумагах Г.-Ф. Миллера; из дела видно, что Миллер предполагал перевести труд Юсуфа на немецкий язык и включить в „Sammlung russischer Geschichte“. О Дербенд-намэ Е. Козубский, Опыт библиографии Дагестанской области (Памят. кн. Дагестанской обл., 1895), в особен-

ности № 394. *Buz. des Islam*, I, 985. О договорах изд. Юзефовича, см. выше о рукописи, связанной с договорами с Турцией, *Изв. Акад. Наук* 1919, 326. П. Пекарский, Наука и литература в России при Петре Великом, т. I, Спб. 1862. О картах Л. Берг, Аральское море, Спб. 1908, стр. 40—45. О карте Ремезова еще А. Миддендорф, Путешествие на север и восток Сибири, Спб. 1860—78, т. I, 34—39. Письма и бумаги Имп. Петра Великого, Спб. 1887—9, т. I, стр. 372—373 т. II, стр. 190—191 и 496. G. F. Müller, *Sammlung russischer Geschichte*, IV, 183—274 (о „Еркети“, Бековиче и иртышских походах), VII, 156 и след. (о Бековиче); III, 112—304 (о двух камчатских экспедициях). Н. И. Веселовский, Очерк историко-географических сведений о Хивинском ханстве от древнейших времен до настоящего, Спб. 1877. А. И. Мавшеев, Исторический обзор Туркестана и поступательного движения в него русских, Спб. 1890. М. А. Терентьев, История завоевания Средней Азии, т. I, Спб. 1906. Инструкции Бековичу и Коживу в Полн. Собр. Зап. №№ 2993 и 2994 (14 февр. 1716 г.). Хивинский рассказ о походе Бековича в рукописи Аз. музея Акад. Наук 5900а, л. 74б—75а—сочин. Муниса (Шир-Мухаммеда) „Фирдаус-ал-икбаль“; Кауфманский Сборник, Москва 1910, 4. А. Н. Попов, Сношения России с Хивой и Бухарою при Петре Великом (Зап. Имп. Русск. Геогр. Общ. кн. IX (1853), стр. 237—424); о Коживе еще Н. Муравьев, Путешествие в Туркмению и Хиву, Москва 1822, II, 11. О деле Бековича еще Матер. военно-ученого архива главного штаба, I, 197—506. Об открытии труда Абулгази Библиограф. вост. историков, т. III, ч. I, Казань 1854. Письмо Бухгольца кн. Меншикову в „Истории России“ Соловьева, кн. IV, стр. 931—934. *Carte de la Dzoungarie dressée par le Suédois Renat pendant sa captivité chez les Kalmouks de 1716—1733*, éd. de la Soc. Impér. Russe de Géographie, St.-Pét. 1881. J. F. Baddaley, *Russia, Mongolia, China* (о карте Ремезова CLVII и друг., о карте Рената CL, XVI и друг.). В. Л. Котвич в *Изв. Акад. Наук* 1919, 797 и след. Посольство к зюнгарскому хун-тайчи Цэван-Рагтану кап. от артилл. Ив. Улковского и путевой журнал его за 1722—1724 годы. Документы, изд. с предисл. и примеч. Н. И. Веселовского. Спб. 1887 (Зап. Имп. Р. Геогр. Общ. по отдел. этвогр., т. X, вып. 2). Л. С. Берг, Известия о Беринговом проливе и его берегах до Беринга и Кука, Петр. 1920. В. Радлов, Сибирские древности, Спб. 1888. A. E. Freih. von Nordenskiöld, *Die Umseglung Asiens und Europas*, Lpz. 1882, I, 309; II, 174—194. Японские известия о плавании русских: Д. Позднеев, Материалы по истории северной Японии и ее отношений к матерку Азии и России, Ивохама 1906, т. II, ч. II, стр. 18—20. П. Пекарский, История Имп. Академии Наук, Спб. 1870, т. I (биографические сведения о Миллере и Фишере). Сведения о черемисах, чувашах и вотлках (в списке слов, кроме того, слова татарские, мордовские, пермяцкие и зырянские) в *Samml. russ. Gesch.* III, 305—412; вторично издано в 1791 г. под заглавием „Описание живущих в Казанской губернии языческих народов“. „*Sibirische Geschichte*“ Миллера в *Samml. russ. Geschichte* VI, 109—565 и VIII, 1—458 (с некоторыми сокращениями против русского текста). О судьбе материалов Фишера также Th. Benfey, *Geschichte der Sprachwissenschaft*, München 1869, S. 265. К. Свенсле. Материалы для истории составления атласа Российской Империи, изд. Имп. Акад. Наук в 1745 г., Спб. 1866 (прилож. к IX тому Зап. Имп. Акад. Наук, № 2). Отзыв Миллера о карте Шестакова в *Samml. russ. Geschichte* III, 49 f.

فصل پانزدهم

О слове „казак“ П. А. Фалев, Пословицы, поговорки и приметы крымских татар, Симферополь 1915, 54. Н. Я. Марр в Журн. Мин. Нар. Просв. 1915, июнь, 286. Об истории киргизов и казаков В. Бартольд. Очерк истории Семиречья (Пам. кн. Семиреч. областн. статист. комитета на 1898 г., т. II, стр. 74 и след.), стр. 92, 153—170 (отд. оттиск стр. 19, 80—97). О сношениях киргиз-казаков с русскими А. И. Девшин, Описание Киргиз-кайсацких орд и степей, Сиб. 1832, ч. II. В. В. Вельяминов-Зернов, Историч. известия о Киргиз-кайсаках и сношениях России со Среднею Азиею со времени кончины Абуль-Хайр Хава (1748—1765), Уфа 1853 (из „Оренб. Губ. Ведомостей“). А. И. Чулошников, Очерки по истории Казак-Киргизского народа, ч. I, Оренбург 1924 (Труды Общ. изуч. Киргизского края, вып. V). В. Н. Витевский, И. И. Неудюев и Оренбургский край в прежнем его составе до 1758 г., Казань 1839—97. О посольстве к Тявке: Дополнения к актам историческим, изд. Археограф. Ком., X, 375 и след. О проекте Кера П. С. Савельев, Предположения об учреждении восточной академии в С.-Петербурге (Журн. Мин. Нар. Просв. 1856, № 2). П. Столянский, Город Оренбург, 1908. О Енги-кала П. Муравьев, Путешествие и т. д., II, 142. Дневник Гладышева и Муравина в Географ. Известиях, изд. Имп. Р. Геогр. Общ., 1850, стр. 519—599; план Хивы в Географ. Изв. 1849 г., 200. Отчет Рукавкина изд. Ст. В. Руссовым в Журн. Мин. Внутр. Дел XXXIV (1839), 373—385. П. Пекарский, Жизнь и литературная переписка П. И. Рычкова, Сиб. 1867. Указ 1740 г. в Полн. собр. зак. № 8236. Н. Фирсов, Инородческое население прежнего Казанского царства в новой России до 1762 г., Казань 1869. Отзыв о книге Ефремова у И. В. Мушкетова, Туркестан, Сиб. 1886, стр. 73—74; изд. 1915 г., 84; там же (стр. 74 и след., в изд. 1915 г. 85 и сл.) о второй академической экспедиции, в особенности о заслугах Палласа. О посольстве Бекчурина С. В. Жуковский в Вост. Сборнике, II, 273 и сл. „Описание Хивы“ Бланкеннагеля издано Григорьевым в Вестн. И. Р. Геогр. Общ. XXII (1858), 87—116; по замечанию Григорьева записки Бланкеннагеля уже за 40 лет до того (следовательно, около 1818 г.) были напечатаны „в одной из русских журналов, кажется, Соревнователе Просвещения и Благствования“. А. Позднеев, К истории развития буддизма в Забайкальской крае (Зап. Вост. Отд. И. Р. Арх. Общ. I, 169—188). О Залева еще С. Ф. Ольденбург в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 356 (1904), отд. II, стр. 142. Регламент академии 1745 г.: Полн. Собр. Зак. № 9425. J. S. Pallas, Sammlung historischer Nachrichten über die mongolischen Völkerschaften, St.-P. 1776; о нестроинах и алфавите II, 362. И. И. Лепехин, Дневные записки путешествия по разным провинциям Российского Государства в 1767—71 гг., Сиб. 1771—80. J. A. Goldenstadt, Reisen durch Russland und im Caucasischen Gebirge, St.-P. 1787—1791. Р. Давибегов, Путешествие в Индию, перев. с грузинского, Москва 1815. О Рафанове Н. Маев, Материалы для статист. Туркест. края, IV, 90 и сл. О Лихове и других Nordenskiöld, Die Umseglung etc., I, 379 f.; II, 197 f. „Странствования“ Г. Шелехова изданы В. Сошниковым в Сиб. 1792—93. Г. Сарычев, Путешествие по северо-восточной части Сибири и т. д., 1785—1793 гг., Сиб. 1802. Его же Путешествие фл. капитана Виллингса чрез Чукотскую землю в 1791 г., Сиб. 1811. Л. Берг, Известия о Беринговом проливе и т. д., особенно 53 и сл. О посольстве Лаксмана Д. Позднеев, Материалы по истории сев. Японии, т. II, ч. II, стр. 33—88. О Туголукове еще Труды 3-го междун. съезда ориентал., т. I, стр. 163. О работах и проектах второй половины XVIII в. Матер. для истории фак. Вост. яз., IV, 20—22; там же ссылки на источники; еще Fr. Adelung, Catherinens der Grossen Verdienste um die vergleichende Sprachenkunde, St. P. 1815. С. В. Рождественский, Очерки по истории систем нар. образов. в XVIII и XIX в., т. I, Сиб. 1912, 640 и сл. К. Булич, Очерк истории языкознания в России, т. I, Сиб. 1904.

فصل شانزدهم

Об организации востоковедения Н. Веселовский, Сведения об официальном преподавании восточных языков в России (Труды 3-го междунар. съезда ориентал., т. I, стр. 99—256 и 605—606). Материалы для истории фак. вост. яз., т. I, II и IV, Сиб. 1905—1909. Проект Урарова у Барсукова, Жизнь Погодина, VI, 242 и сл.; там же (XVII, 329, 331, 368 и сл., 383) о проектах 60-х годов. П. П. Семенов, История полувековой деятельности Имп. Р. Геогр. Общ. 1845—1895 гг., Сиб. 1896. Об экспедиции Крузенштерна и Резанова Д. Позднеев, Материалы по истории сев. Японии, т. II, ч. II, стр. 90—236. И. Крузенштерн, Путешествие вокруг света в 1803—1806 гг., Сиб. 1809—1812. В. М. Головин, Записки о приключениях в плену у японцев, Сиб. 1816. П. Рикорд, Записки о плавании к японским берегам, Сиб. 1816. О трудах В. М. Мендрина Н. И. Конрад, Япония, 164. О. О. Розенберг, О мирозерцании современного буддизма на Дальнем Востоке, Петерб. 1919 (в действительности говорится только о японском буддизме). А. v. Middendorff, Reise in den äussersten Norden und Osten Sibiriens, St.-P. 1848—75 (о русском переводе см. выше). Эд. Пекарский, Миддендорф и его якутские тексты (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XVIII, 044—060). О полк. Ладженском Миддендорф, Путешествие, I, 164 и сл. L. Schlegel, Reisen und Forschungen im Amur-Gebiet, St.-P. 1858—1895 (часть вышла и в русском переводе). Г. М. Пржевальский, Путешествие в Уссурийском крае, Сиб. 1870. Заглавия русских трудов об уральских финнах см. в Энциклоп. слов. Брокгауза и Эфрона под словами „Зыряне“ и „Чермяки“. М. А. Castrén, Nordische Reisen, St.-P. 1853—56. О Кастрене и Нотте Изв. Геогр. Общ. LIV, 167. Орган финской этнографии—Finnisch-Ugrische Forschungen; т. XV вышел в 1915 г.; ср. Анналы, IV, 2 и сл. В. И. Анучин, Предварительный отчет о поездке к Енисейским осякам (Изв. Русск. Ком. для изуч. Средней и Вост. Азии, VI, 38—50). Он же, Очерк шаманства у енисейских осяков (Сборн. Музея Антроп. и Этнографии, II, 2, 1914). О Регули и его деятельности в России см. автобиографию (Nachrichten über Leben und Schriften) К. E. v. Baer, St.-P. 1865, S. 651—658. P. Tchihatcheff, Voyage scientifique dans l'Altai Oriental, St.-P. 1845. В. В. Сапожников, Пути до Русскому Алтаю, Томск 1912; о наследии очерк Потанина. По вопросу о музеях ср. состояние Семипалатинского областного музея при приеме его Семипалатинским подотделом И. Р. Геогр. Общества: обнаружилось, что „в сущности никакого музея нет, а есть остатки некогда бывшего музея“ (Отчет о деятельности Семипал. Подотдела Зап.-Сиб. Отдела Имп. Р. Геогр. Общ. за 1902 г., стр. 27). Двадцатипятилетие Красноярского Городского Музея (1889—1914), Красноярск 1915. Перечень трудов о Сибири: В. И. Межов, Сибирская библиография, изд. И. М. Сибиряков, Сиб. 1891—2. Перечень академических изданий до 1918 г. в „Каталоге изданий Академии Наук“ и „Прибавлении“ к нему. О „Якутии“ А. Н. Самойлович в „Востоке“, IV, 185 и сл.

О русских работах по изучению киргизских степей, Аральского и Каспийского морей ср. И. В. Мушкетов, Туркестан, Спб. 1886; также Л. Берг, Аральское море, Спб. 1908. А. И. Добросмыслов, Города Сыр-Дарьинской области, Ташкент 1912. О Семиречье В. Масальский, Туркест. край, 321. Об истории Кокандского ханства В. П. Наливкин, Краткая история Кокандского ханства, Казань 1885; ср. отзывы Н. И. Веселовского (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. I, 227—228) и бар. В. Р. Розена (ibid. IV, 126—128); также статьи в Зап. Вост. Отд. XI, 87—114 и статьи Н. Г. Маллицкого „Несколько страниц из истории Ташкента за последнее столетие“ (Протоколы Турк. кружка люб. арх. III, 154—177) и „К истории Ташкента под кокандским владычеством“ (ibid. V, 126—137). Нота Горчакова в английском переводе в книге Fr. H. Skrine and V. D. Ross, The heart of Asia, Lond. 1899, p. 417—423. О русских и кокандских притязаниях еще W. Radloff, Aus Sibirien, 2-te Ausg., Lpz. 1883. II, 417 f. О действиях кокандцев в Семиречье напр. Н. Кошкин, Материалы для истории Степного Края, V. К истории Каркаралинского и Аягузского округов в 30-х и 40-х годах XIX ст. (Записки Семипалатинского подъяезда и т. д., вып. I, 1903), особенно стр. 93 и сл. О ходе завоеваний княги Макшеева и Терентьева (заглавия см. выше, стр. 216); также Н. Веселовский, Киргизский рассказ о русских завоеваниях в Туркестанском крае, Спб. 1894. Ф. Н. Лобычевич, Поступательное движение в Средней Азии в торговом и дипломатическо-военном отношениях, Спб. 1900. Статья „Викбага“ в *Rev. des Islam*, I, 809 и сл.; о русской политике 816, там же литература предмета. Договоры еще у С. В. Жуковского, Сношения России с Бухарой и Хивой. О положении после революции особенно Военная Мысль, 1920 г., 299 и сл., 1921 г., кн. I, 212 и сл.; кн. II, 227 и сл. О событиях в Кульджинском крае W. Radloff, Aus Sibirien, II, 286—415; Воспоминания илийского сибирца о дунганско-таранчинском восстании в 1864—1871 годах в Илийском крае, перев. А. Дьякова (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XVIII, 233—282; там же на стр. 236 библиографические замечания В. Л. Козвича). О крае под русским управлением Н. Пантусов, Сведения о Кульджинском районе за 1871—77 гг., Казань 1881. О положении после восстановления китайского владычества С. Н. Велецкий в Изв. Геогр. Общ. LI (1915), 149—176. Библиографический обзор трудов В. В. Радлова до 1906 г. (К. Г. Залемана) в юбилейном издании: „К юбилею семидесятилетия Вас. Вас. Радлова“, Спб. 1907. Материалы для биогр. словаря членов Акад. Наук, II (1917), 129 и сл.; о его деятельности Изв. Геогр. Общ. LIV (1918), 164 и сл. К литературе о киргизах см. П. Мелноравский, Краткая грамматика казак-киргизского языка. Ч. I, Спб. 1894, стр. 5—6; там же упомянут „Библиограф. указатель“ А. Харузина до 1891 г. (Этногр. Обзор., 1891, кн. IX, прибавление; дополнения в книгах XI, XIII и XIV). А. Е. Алекторов, Указатель книг, журнальных и газетных статей и заметок о киргизах (Изв. Общ. Арх., Истор. и Этногр. при Каз. Унив., т. XX, 1904). О присоединении Мерва А. А. Семенов, Очерки из истории присоединения вольной Туркмении (1881—1885), Ташк. 1909. А. А. Семенову принадлежит также подробная биография Кауфмана во введении к Кауфманскому сборнику (1910). Характеристика деятельности Кауфмана еще М. А. Терентьев, История завоевания Средней Азии, III, 266—328.

فصل هیجدهم

Литература о Средней Азии рассмотрена в книге И. В. Мушкетова, Туркестан, Сиб. 1886 (втор. изд. 1915); там же заглавия сочинений. О посольствах в Бухару и Хиву в особенности книга С. В. Жуковского, см. выше. J. Senkowski, Supplément à l'histoire générale des Huns, des Turks et des Mongols, St.-P. 1824. О времени постройки Рабат-Мелик см. В. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, II, 259 и 336. Снимки И. А. Беляева в Азиатском Музее Академии Наук. Некролог Лерха в Журн. Мин. Нар. Просв., ч. 236 (1884), отд. III, стр. 57—66. Краткое описание коллекции Кауфмана (П. И. Лерха и В. Д. Смирнова) в Отчете Имп. Публ. библ. 1871 г., стр. 14—22; 1874 г., стр. 72—92; 1876 г., стр. 100—168; 1877 г., стр. 49—79. О самаркандском Коране см. статью А. Шебунина в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. VI, 69—133. О собраниях рукописей в Средней Азии Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XV, 174 и сл.; XXII, 303 и сл.; XXIII, 245 и сл. Гр. А. А. Бобринской, Горцы верховьев Пишпа, Москва 1908. Гр. А. А. Бобринской, Секта Исмаилия в русских и бухарских пределах Средней Азии, Москва 1902 из Этнограф. Обзор. 1902 г., № 2, стр. 1—20). А. А. Семенов Этнограф. очерки Зарафшанских гор, Каратегина и Дарваза, Москва 1903 (ред. А. Максимова в Этногр. Обзор. 1903 г., № 3, стр. 180—182). Он же, Из области религиозных верований шугнанских исмаилитов (Мир Ислама, I, 1912, 523—561). Он же, О мусульманских сектантах мерванитах (Мусульман. Мир, I, 1917, 5—9). В. А. Иванов, Исмаилитские рукописи Азиатского Музея (Изв. Акад. Наук 1917, 359—386). И. И. Зарубин, Материалы и заметки по этнографии горных таджиков. Долина Барганга (Сборн. муз. антроп. и этногр., V, 97—148). Из новейших обще-доступных описаний Бухары: Д. Н. Логофет, Бухарское ханство под русским протекторатом, Спб. 1911. — Мухаммад Наршахи, История Бухары, перев. с персидского Н. Дьякошин, Ташкент 1897 г. Записки Мирзы-Шемса-Бухари о некоторых событиях в Бухаре, Хоканде и Кашгаре, изд. В. В. Григорьевым, Казань 1861. И. И. Умяков, К вопросу об исторической топографии средневековой Бухары (Сборн. Туркест. Вост. Института в честь проф. А. Э. Шмидта, Ташк. 1923, 148—157). Данилевский, Описание Хивинского ханства, в Зап. И. Р. Геогр. Общ., кн. V, (1851), стр. 62—139. Я. В. Ханжиков, Пояснительная записка к карте Аральского моря и Хивинского ханства, с их окрестностями (ibid., стр. 268—358). План Хивы у Базинера (Beiträge zur Kenntnis des Russ. Reiches,

XV, 1848, к стр. 120); о путешествии Базинера еще П. Савельев в Геогр. Изв. 1849, 157—171, 206—212. Статьи А. Л. Куца в Материалах для статист. Туркест. края, вып. IV. О рукописях статья его же в Изв. И. Р. Геогр. Общ., т. X, отд. II, стр. 57; также *Mélanges Asiatiques* X, 278 и В. Бартольд, События перед хивинским походом 1873 г. по рассказу хивинского историка (Сборник в память К. П. фон-Кауфмана). P. Lerch, *Khiva oder Kharezem. Seine historischen und geographischen Verhältnisse*, St.-P. 1873. Н. И. Веселовский, Очерк историко-географических сведений о Хивинском ханстве от древнейших времен до настоящего, Сиб. 1877. Несколько статей А. Н. Самойловича, особенно Изв. Русск. Комит. для изуч. Средней и Вост. Азии, IX, 15—29. А. Калмыков в Проток. Турк. Круга люб. арх. XII, 49—71. О новейших движениях Военная Мысль, 1920, 250 и сл., 282 и сл.; 1921, кн. I, 227 и сл. Обзорение Коканского ханства в нынешнем его состоянии (апон., Зап. Геогр. Общ., кн. III, 1849, стр. 176—216). Записки Н. И. Потанина переизданы в Зап. Зап.-Сиб. отдела Геогр. Общ. т. XXXVIII, 192—258. Некролог Вельминова-Зернова, составленный Н. И. Веселовским, в Журн. Мин. Нар. Просв. 1904, отд. 4, 197—212. В. Наливкин и М. Наливкина, Очерк быта женщины оседлого туземного населения Ферганы, Казань 1886; рец. Н. И. Веселовского в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., I, 319—320. Об „Истории“ см. выше стр. 254; также Зап. Вост. Отд., XV, 272; о гранотах Карасаевского мазара там же, стр. 275. Таарих Шахрохи, сочин. Моллы Ниязи Мухаммед бен Ашур Мухаммед, хокандца, изд. Н. Н. Пантусовым, Казань 1885. К этому Зап. Вост. Отд. XI, 105 и сл. Л. Ф. Костенко, Туркестанский край. Опыт военно-статист. обозрения Туркест. военного округа, Сиб. 1880. В. И. Масальский, Туркестанский край, Сиб. 1913; рец. в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXII, 198—206. В. Бартольд, К истории орошения Туркестана, Сиб. 1914. О „Туркестанском альбоме“ в Отчете Имп. Публ. библ. 1883 г., прилож., стр. 47—51. О „Туркестанском Сборнике“ Зап. Вост. Отд. I, 38 и XVIII, 0191—0193. О „Туркест. Ведомостях“ *ibid.* IX, 243—262. Е. Каль, Персидские, арабские и тюркские рукописи Туркестанской Публичной библиотеки, Ташкент 1889; рец. бар. В. Р. Розена в Зап. Вост. Отд. V, 123—124. История библиотеки и музея: А. И. Добросмыслов, Ташкент в прошлом и настоящем, Ташк. 1912, 253—281. О библиотеке в наст. время Изв. Акад. Наук, 1921, 188 и сл. Е. К. Бетгер, Туркест. Госуд. Библиотека 1918—1922 (Наука и Просвещение, № 2, 192—203). О н-же, Отчет Туркест. Госуд. Библ. до 1923 г., Ташк. 1924; там же указатель литературы о библиотеке. Главные периодические издания (кроме того, комитетами издавались и отдельные сочинения) статистических комитетов: Труды Сыр-Дарьинского Обл. Стат. Ком. в 1887—88 гг., Ташкент 1888 (рец. в Зап. Вост. Отд. IV, 121—122); Сборник матер. для статист. Сыр-Дарьинской обл. (т. I в 1891 г., т. XII в 1905 г.); Справочная книжка Самаркандской обл. (вып. I в 1893 г., вып. IX в 1907 г., вып. X в 1912 г.; рецензии на отдельные выпуски в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XII, 0122—0125; XV, 050—056; XVIII, 0181—0191; XXI, 0143—0145; там же о значении трудов В. Л. Вяткина). Очерк деятельности Н. И. Веселовского и перечень его работ в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XXV, 337—398) Материалы для статистики Ферганской области (вып. I в 1897 г.); Ежегодник Ферганской обл. (т. I в 1902 г., рец. в Зап. Вост. Отд. XV, 045—046). Протоколы Турк. кружка люб. арх. (см. рецензии в Зап. Вост. Отд. XII, 027—028; XIII, 0113—0115; XX, 067—073; XXIII, 217—226). Известия Турк. отдела Имп. Р. Геогр. Общ. (рец. *ibid.* XIII 0115—0117), т. IX в 1913 г. О современной жизни Турк. отдела Геогр. Общ. и новых научных обществ: Научная жизнь Туркестана (прилож. к журналу „Наука и Просвещение“, октябрь 1922). Бюллетень 1-го Средне-Аз. Госуд. Унив., отдел „Жизнь Научных Обществ“ (с № 2, дек. 1923). Краткий библиограф. указатель литературы по Туркестану, Ташк. 1924 (изд. Центр. Статист. Управления Туркест. Республики). В. Жуковский, Древности Закасп. края. Развалины Старого Мерва, Сиб. 1894 (Материалы по археол. России, изд. Имп. Арх. Комиссией, № 16); к этому статьи в Зап. Вост. Отд. IX, 300—303; XI, 327—333; XIX, 115—138. О работах 1896 г. Отчет Имп. Арх. Комиссии за 1896 г., Сиб. 1898, стр. 104—105. Л. Берг, Аральское море, Сиб. 1908 (Изв. Турк. Отд. Имп. Р. Геогр. Общ., т. V); там же подробные сведения о литературе предмета, кроме мнения А. В. Комарова, приведенного в Зап. Вост. Отд. XIV, стр. XI—XII. О новейших мнениях Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXII, 357 и сл.

З. Матусовский, Географическое обозрение Китайской империи с картою на четырех листах и пятью приложениями в тексте, Сиб. 1888 (там-же много сведений о литературе предмета). Е. Тимковский, Путешествие в Китай через Монголию в 1820 и 1821 гг., Сиб. 1824. Е. Ковалевский, Путешествие в Китай, Сиб. 1853. J. J. Schmidt, Grammatik der mongolischen Sprache, St.-P. 1831. Биография Шмидта (Fr. Babinger) в *Festschrift für Fr. Hirth*, 1920, 7—21. О кафедре монгольского языка в Казани и С.-Петербурге Матер. для истории фак. Вост. яз. IV, 30—31, 59 и 186. А. Позднеев, Монголия и монголы, Сиб. 1896—8 (в предисловии биография автора и перечень его трудов). Отчеты об экспедициях Русского комитета в его „Известиях“; один из результатов их—издание академии наук: „Образцы народной словесности монгольских племен. Тексты. Т. I. 1913—1918“. Б. И. Владимирцов, Монголо-Обратский героический эпос, 1923. (изд. „Всемирная литература“). М. И. Боголепов и М. Н. Соболев, Очерк Русско-Монгольской торговли, Томск 1911 (Труды Томского О-ва изучения Сибири, т. I). Ср. также Труды Томского О-ва, т. III, 1915 и рецензию в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXIII, 420. О коллекции А. В. Бурдукова Азиатский музей 1818—1918, 79. Из работ о современных монгольских наречиях самая значительная—А. Д. Руднев, Материалы по говорам Восточной Монголии, Сиб. 1911. О значении открытия Ядринцева статья бар. Розена в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. VIII, 323—325; там-же (стр. 328—337) перевод статьи Томсена. О Каракоруме и результатах экспедиции В. В. Радлова в Сборн. трудов Орхонской экспедиции. I, II и V (Сиб. 1892—1901); русский перевод надписей там-же, IV (1897) и в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XII, 1—144. Об экспедиции Котвича Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXII, стр. V и след. О Иакинфе Бичурине часто в „Жизни Погодина“ Барсукова, особ. III, 131 и сл.; X, 386. Ср. еще биографию, составленную Н. И. Веселовским, в Русск. Биограф. Словаре, под словом „Иакинф“. О трудах Васильева Изв. Акад. Наук, 1918, 531—566. О Захарове и его трудах Биограф. Словарь проф. Сиб. унив., 1896, I, 261 и сл. „Дорожные заметки“ о Палладия помещены в Зап. Геогр. Общ. по общей географии, т. IV (1871) и т. XXII (1892); ср. рец. бар. Розена в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., VII, 360—361. Комментарий архим. Палладия Кафарова на путеш. Марко Поло по сев. Китаю, с предисл. Н. И. Веселовского, Сиб. 1902 (оттиск из Изв. Имп. Р. Геогр. Общ. XXXVIII, 1—46) Арх. Палладий, Китайская литература магометан (Труды Вост. Отд. Арх. Общ., ч. XVIII, стр. 163—196); кроме того, статьи в „Восточном Сборнике“ (Сиб. 1877) и в „Трудах членов Российской Духовной миссии в Пекине“. Описание Маньчжурии, под ред. Д. Позднеева, Сиб. 1897. Описание Кореи, Сиб. 1900. Г. Е. Грум-Гржимайло, Описание путешествия в Западный Китай, Сиб. 1896—1907. Путешествия Пржевальского (кроме первого): 1) От Кульджи за Тянь-Шань и на Лоб-Нор, Сиб. 1878; 2) Третье путешествие в Центральной Азии. Из Зайсана через Хамы в Тибет и на верховья Желтой реки, Сиб. 1883; 3) Четвертое путеш. в Центр. Азии. От Кяхты на истоки Желтой реки, исследование северной окраины Тибета и путь через Лоб-Нор по бассейну Тарима, Сиб. 1888. Труды Тибетской экспед. 1889—90 гг. под начальством М. В. Певцова, Сиб. 1892—6. Труды экспед. И. Р. Геогр. Общ. по центр. Азии, совершенной в 1893—95 гг. под начальством В. И. Роборовского, Сиб. 1899. Монголия и Кам. Труды экспедиции, совершенной в 1899—1901 г. под руководством П. К. Козлова Сиб. 1906—1908. О результатах второй экспедиции П. К. Козлова Изв. И. Р. Геогр. Общ. XLIV, 171—181, 299—316, 453—466; XLV, 121—195, 407—432; также Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XIX, стр. XLVIII и Изв. Имп. Акад. Наук 1909, стр. 1221 и след. Ср. также выше стр. 241 (об истории географ. общ.). Монголия и Амдо и мертвый город Хара-Хото. Экспедиция Русского Географ. Общества в Горной Азии П. К. Козлова 1907—1909. Москва—Петроград 1923; рец. Б. Я. Владимирцова, Восток, III, 171 и сл. О митроп. Хрисанфе статья Д. Ф. Кобеко в Сборн. общ. для пос. нужд. литер. и ученых, Сиб. 1884, стр. 385—398; о его рассказе отзыв С. Ф. Ольденбурга в Журн. Мип. Нар. Просв. ч. 356, отд. II, стр. 138. А. Позднеев, Сказание о хождении в Тибетскую страну мало-дөрбётского База-Бакши, Сиб. 1897. Г. Ц. Пыбиков, О центральном Тибете (Изв. И. Р. Геогр. Общ.

XXXIX, 187—218). Б. Б. Барадийн, Путешествие в Лавран (ibid. XLIV, 183—232). Г. Ц. Цыбиков, Буддист паломник у святынь Тибета, Петрогр. 1918. О тибетском фонде академии наук Азиатский Музей Росс. Акад. Наук, краткая памятка, Пет. 1920, 76. Сочинения Ч. Ч. Валиханова, изд. под ред. Н. Н. Веселовского, Сиб. 1904 (Зап. Имп. Р. Геогр. Общ. по отд. этногр., т. XXIX). А. Н. Куропаткин, Кашгария, Сиб. 1879. Землеведение К. Риттера. Восточный или Китайский Туркестан, перев. В. В. Григорьева, выш. I—перевод и примечания, Сиб. 1869; выш. II, дополнения, Сиб. 1873. И. Зеланд, Кашгария и перевалы Тяньшаня, Омск 1888. Корнилов, Кашгария или Восточный Туркестан, Ташкент 1903; рец. в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XV, 0131—0137. Некролог Н. Ф. Петровского ibid. XX, 01—08

(С. Ф. Ольденбурга. Nachrichten über die von der Kais. Akad. der Wiss. ausgerüstete Exped. nach Turfan, Heft I (D. Klementz, Turfan und seine Altertümer), St.-P. 1899; рец. С. Ф. Ольденбурга в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XIII, 065—068. Русская Туркест. экспедиция 1909—1910 года. Краткий предварительный отчет, составил С. Ф. Ольденбург. Сиб. 1914. О Бишбалыке Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXIII, 77—122. О Лебедеве С. К. Булич, Очерк истории языков. в России, т. I, стр. 501, 504—505, 618—625.—Fr. A. Soltykoff Voyages dans l'Inde et en Perse, Paris 1853. Soltykoff et Troyer, Nüchterns de l'Inde, dessinés et lithographiés à deux teintes, Paris 1853 (последняя книга еще не была доступна). О Салтыкове еще Барсуков, Жизнь Погодина, X, 371 и сл. Его „Путешествие в Персию“ и „Цисьма из Индии“ в „Москвитяине“ 1849 г. кн. IV, V и VI. О речи Уварова см. выше стр. 35. Биография Петрова составлена проф. С. К. Буличем для Энциклоп. Слов. Брокгауза и Эфрона, XXIII, 264 и сл. И. П. Минаев, Буддизм. Исследования и материалы, Сиб. 1887. Биография Минаева (С. К. Булича) в Биограф. Слов. проф. Сиб. упав., т. II, Сиб. 1898, стр. 49—55; ср. также С. Ф. Ольденбург, Памяти И. П. Минаева (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. X, 67—77). О работах Ф. И. Щербатского. Изв. Акад. Наук. 1918, 1713—1724. Бар. А. фон-Сталь-Гольдберг, Путевые впечатления из Индии (Изв. И. Р. Геогр. Общ. XI, 557—583). Об Авганистане и трудах Аристова см. выше стр. 144. О Виткевиче еще М. Терентьев, История завоевания Средней Азии, Сиб. 1906, I, 109 и сл. о Столетове, Гродекове и Матвееве ibid., II, 466—513; маршрут Гродекова у Л. Костенко, Туркест. край, II, 168—178. Маршрут Виткевича по слов. его проводника приведен И. Ф. Бларамбергом в Зап. Русск. Геогр. Общ., кн. VII, стр. 335—346.

О новейших русских трудах об исламе В. Бартольд, Ислам, Петрогр. 1918, 94 и сл.; кроме того, еще А. Э. Шмидт, Абд-ал-Ваххаб аш-Ша'раний и его книга рассыпанных жемчужин, Спб. 1914; рец. в Журн. Мин. Нар. Просв. 1915, стр., 388 — 400. О деятельности Болдырева, Сенковского и Казем-Бека см. Материалы для истории факультета Восточных языков, т. IV, Спб. 1909. Краткий очерк сношений России с Персией в XIX в.: П. А. Риттих, Политико-статистический очерк Персии, Спб. 1896, стр. 222 — 280. О Гра-Симониче Терентьеве, История завоев. Средней Азии, I, 118. Статья Дюгамеля (автобиография) в Русском Архиве 1885 г., кн. II, стр. 82 — 126. 222 — 247 Н. М[уравьев], Письма русского из Персии, Спб. 1844; рецензия в Библиот. для Чтения, т. 63, отд. VI, стр. 26 — 30. И. Ф. Бларамберг, Статистическое обозрение Персии, составленное в 1841 г. (Зап. И. Р. Геогр. Общ. кн. VII, 1853). С. А. de Bode, Travels in Luristan and Arabistan, Lond. 1845 (мне недоступно). К. Бодде, Путевые заметки (Библи. для Чтения, т. 123, отд. III, стр. 1 — 54); К. Бодде, Путешествие в Луристан и Аравистан (ibid., т. 125, отд. III и IV, стр. 117—166, т. 126, отд. III и IV, стр. 29—80). Путевой журнал Е. И. Чирикова, русского комиссара-посредника по турецко-персидскому разграничению 1849—52 гг., изд. под редакциею М. А. Гамазова (Зап. Кавк. Отд. Имп. Р. Геогр. Общ., кн. IX, 1875). Библиография работ о пограничной полосе в Матер. по изуч. Востока, II, 534. N. de Khanikoff, Mémoire sur la partie méridionale de l'Asie Centrale, Paris 1861 (Recueil de voyages et de mémoires, publ. par la Soc. de géogr., t. VII); N. de Khanikoff, Mémoire sur l'ethnographie de la Perse, Paris 1866 (ibid., t. VIII). А. Я. Миллер, Прошлое и настоящее Сепстана („Живая Старина“ 1906 г., отд. II, стр. 237—248, 297 — 308). Он же, Малнат Керманской области (Матер. по изуч. Востока, I). А. Chodzko, Specimens of the popular poetry of Persia, Lond. 1842; Grammaire de la langue persane, Paris 1852, 2-ое изд. 1883; Théâtre persan, Paris 1878. М. А.

Томара, Экономическое положение Персии, Сиб. 1895 (отзыв А. Г. Туманского в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., т. X, 299—300). А. Г. Туманский, От Каспийского моря к Хормузскому проливу и обратно, Сиб. 1896 г. (Сборн. матер. по Азии, изд. военно-ученого комитета главного штаба, вып. 65). Н. Зарудный, Несколько слов о поездке в Персию в 1896 г. (Изв. И. Р. Геогр. Общ. XXXIV, 209—216); Н. Зарудный, Экскурсия по восточной Персии (Зап. Имп. Р. Геогр. Общ. по общей геогр., т. XXXVI). Его же, Предварительный краткий отчет о поездке в Персию в 1900—1901 г. (Изв. Геогр. общ. XXXVIII, 127—170); подробнее в Зап. Геогр. Общ. по общей геогр., т. I, 1916. А. Хацаб, Экономич. положение современной Персии и ее торговля с прочими странами (Мир Ислама, I, 1912, 153—184). И. Березин, Путешествие по Востоку, Казань 1849—52. Описание путешествия Дорна в *Mélanges asiatiques* IV, 429—500. Статьи Дорна в *Mém. de l'Acad.* 1840—47 под общим заглавием: „*Beiträge zur Geschichte der Kaukasischen Länder und Völker aus morgenländischen Quellen*“; его же „*Auszüge aus morgenländischen Schriftstellern, betreffend das Kaspische Meer und angrenzende Länder*“, *Mém. Asiat.* VI и VII. Заглавия других трудов о прикаспийских областях и о их наречиях см. в *Grundr. der iran. Philologie*, Bd. I, 2-te Abt., S. 344—346, в „Краткой грамматике новоперсидского языка“ К. Г. Залемапа и В. А. Жуковского, Сиб. 1890, стр. 99 и в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XVI, 0138 и 0254. В. А. Жуковский, Материалы для изучения персидских наречий, ч. I, Сиб. 1888. ч. II, III. Петроград 1921. В. А. Жуковский, Образцы персидского народного творчества. Сиб. 1902. В. А. Жуковский, Секта „Людей истины“ в Персии (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. II, 1—24). В. А. Жуковский, Российский имп. консул Ф. А. Бакулин и история изучения бабизма, Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXIV, 33—90. Некролог В. А. Жуковского и перечень его трудов там-же. XXV, 399—422. В. А. Иванов, Несколько образцов персидской народной поэзии (там же, XXIII, 33—58). А. А. Ромаскевич, Персидские народные четверостишия (там же, XXIII, 313—347 и XXV, 145—228). О материалах А. А. Ромаскевича еще Изв. Акад. Наук 1919, 451 и сл. В. Ф. Минорский, Материалы для изучения персидской секты „Люди Истины“ или Али-Илахи. ч. I. Москва 1911 (Труды по востоков., изд. Лазаревским Институтом, вып. XXXIII). V. Minorsky, Notes sur la Secte des Ahlé-Naqq (1921); там-же перечень других работ автора (заглавия во франц. переводе). Мирза Казем-Бек, Баб и Бабиды, Сиб. 1865 (франц. перевод в *Journal Asiat.* 1866 г.). А. Г. Туманский, Кнутабе Акдес. „Священнейшая книга“ современных Бабидов, Сиб. 1899 (Зап. Имп. Акад. Наук по ист.-фил. отд., VIII серия, т. III, № 6). О работах по бабизму бар. Розена и его учеников ср. Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XVIII, прилож., стр. 11—12. О спорах по вопросу об учебном отделении см. Материалы для истории фак. Вост. яз., т. I и II. Collections scientifiques de l'Institut des langues orientales du ministère des affaires étrangères, I (1877), III (1886) и VIII (1897). В. Dorn, Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibl. Impér. Publ. de St.-Petersbourg, St.-P. 1852. I. Готвальд, Описание арабских рукописей, принадлежавших библи. Имп. Каз. Унив., Казань 1854—55 (Ученые Зап. Имп. Каз. Унив.). М. А., Последнее политическое движение в Персии, вып. I 1906, вып. II 1907. Д. Ф. Богданов, Персия в географ., религиозном, бытовом, торгово-промыш. и администр. отношениях, Сиб. 1900. Иран К. Риттера, ч. I, перев. и дополн. П. В. Ханьков, Сиб. 1874. О переводе остатков части Отчет Имп. Р. Геогр. Общ. за 1908 год, стр. 17. P. Tchatcheff, *Asie Mineure*, St.-P. 1853—1869. О путешествиях Елизарова см. Историю Имп. Р. Геогр. Общ., стр. 947—950, 1195—1197. О работах И. И. Смирнова Турцев, История древн. Востока, I, 41. Русский Археологический институт с 1896 г. издавал свои „Известия“; о работах в Малой Азии ср. напр., т. I, Отчет, стр. 25—29; т. II, Отчет, стр. 11—20 и статьи, стр. 77—181. В. Максимов, Опыт исследования тюркских диалектов в Худавендигре и Караганин, Сиб. 1887. В. Писарев, Несколько слов о тюркско-аварском диалекте (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XIII, 173—201). Краткий отчет о командировке Мартыновича в Изв. Русск. Комит. для изуч. Средней и Восточной Азии, № 7, стр. 52—53. В. Смирнов, Очерк истории турецкой литературы (из „Всесообщей литературы“ под ред. В. Ф. Корша и А. П. Карничникова, т. IV). А. Крымский, История Турции и ее литературы от расцвета до начала упадка, Москва 1910 (Труды по востоков., изд. Лазар. Инст., вып. XXIX, № 1). Он же, История Турции и ее литературы,

т. I, Москва 1916 (там же, вып. 28, А). А. Крымский, История Туреччины, Київ 1924 Украинська Акад. Наук, збірник Іст.-Філ. Відділу, № 10). Вл. Гордлевский, Очерки по новой османской литературе, Москва 1912 (Труды... Лазар. Инст., вып. XXXIX). А. Муравьев, Путешествие по святым местам в 1830 г., Сиб. 1832. А. Норов, Путешествие, Изд. 2-ое, Сиб. 1853 — 54. К. Базилл, Сирия и Палестина под турецким правительством, Одесса 1862. В. Н. Хитрово, Библиографический указатель русских книг и статей о святых местах Востока, преимущ. палестинских и синайских (Палестина и Синай, ч. I, вып. I). Н. А. Медников, Палестина от завоевания ее арабами до крестовых походов по арабским источникам, Сиб. 1897 — 1902. Импер. Православное Палестинское Общество и его деятельность (1852 — 1907). Истор. записка, составленная проф. А. А. Дмитриевским, Сиб. 1907. О „собеседованиях“ см. Сообщ. Ими. Правосл. Палест. Общ. XII (1901) и XIII (1902). О работах в Палестине М. Ростовцев в Христ. Востоке, I, 247 — 266. Брошюра „Русские научные интересы в Палестине и прилежащих областях. Докладчик Е. П. Ковалевский“. — По вопросу о задачах русской археологической и исторической науки на Переднем Востоке, Москва 1917. А. Рафалович, Путешествие по Нижнему Египту и внутренним областям Дельты, Сиб. 1850. О положении русских семитологов замечание Н. К. Кожовцова в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XIV, стр. X. А. Адамов, Ирак Арабский. Бассорский вилайет в его прошлом и настоящем, Сиб. 1912. Порфирий, Первое путешествие в Синайский монастырь в 1845 г., Сиб. 1856. Порфирий, Путешествие по Египту в 1850 г., Сиб. 1855. А. Цагарели, Преосвященный Порфирий о грузинских древностях (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. I, 8 — 18). Описание рукописей и книг из собрания преосв. Порфирия в Отчете Импер. Публ. библ. за 1883 г., стр. 11 — 189. А. Цагарели, Памятники грузинской старины в святой земле и на Синае, Сиб. 1888 (Правосл. Палест. Сборник, вып. 11). Н. Марр, Предварительный отчет о работах на Синае, веденных в сотрудничестве с И. А. Джаваховым, и в Иерусалиме, в поездку 1902 г. (из Сообщ. Ими. Правосл. Палест. Общ. т. XIV, ч. II, 1903); также Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XVI, стр. IV — VII. А. А. Васильев, поездка на Синай в 1902 г., Сиб. 1904 (из Сообщ. Ими. Правосл. Палест. Общ. т. XV, вып. 3). Главный труд бар. Розена: Император Василий Болгаробойца, Сиб. 1883; о его значении и результатах Зап. Вост. Отд. т. XVIII, прилож., стр. 19 — 24; там же, стр. 39 — 47 список трудов бар. Розена. Некролог В. В. Болотова и перечень его трудов в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XIII, 041 — 045. О задачах „Христ. Востока“ редакционная статья в т. I, стр. 1 — 5; ред. в „Мире Ислама“ I, 1912, 412 — 425. О деятельности М. В. Никольского Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XI, 334. Перечисление главных трудов проф. Тураева см. в Энциклоп. Слов. Брокгауза и Эфрона XXIV, 84. О значении его „Истории древнего Востока“ Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. XXIV, 254 — 263 Некрологи Б. А. Тураева в Изв. Акад. Наук 1920, 169 — 176 (Н. К. Кожовцова); Русск. Истор. Журнал, VII, 3 — 6 (С. А. Жебелева). Статьи учеников Б. А. Тураева в Изв. Акад. Ист. Мат. Культуры, Востоке и Новом Востоке о первом съезде русских семитологов, Вост. в. II, 126 — 130. Новый Восток; II, 543 — 544. М. И. Ростовцев, Поездка в Египет, Сиб. 1908. J. Klapproth, Reise in den Kaukasus, und nach Georgia, Halle 1812 — 14; дополненное французское издание: Voyage au mont Caucase et en Géorgie, Paris 1823. Projet d'une Académie Asiatique, St.-P. 1810. Метрон, Евгений, Историческое изображение Грузии, Сиб. 1802. Bibliographie analytique des ouvrages de Mons. M.-F. Brosset, St.-P. 1887; ред. бар. Розена в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. II, 317 — 321. Н. Марр, Четверть столетия для рождения М. И. Броссе (ibid., XIV, 073 — 078). Бар. П. К. Услар, Этнография Кавказа. Языкознание, Тифлис 1887 — 1892. Тридцатилетие специальных классов Лазаревского Института восточных языков (1872 — 1902), Москва 1903. П. Я. Марр, К вопросу о задачах арменоведения (Журн. Мин. Нар. Просв., июль 1899 г.); его же: Возникновение и расцвет древне-грузинской светской литературы (ibid., дек. 1899 г.). Библиографию работ об Ани см. в статьях Б. Бартольда „Ани“ (Encyclop. des Islam) и „Ани“ (2-ое изд. Энциклоп. Слов. Брокгауза и Эфрона); см. также „Список печатных работ, появившихся в свет в связи с археологическим исследованием Ани и его окрестностей“ на обложке № 5 „Аниской серии“, Сиб. 1911). Общая оценка археологических работ в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XVIII, 373 — 411. Краткие сведения об

отдельных памятниках города можно найти в № 4 той же серии (И. Орбели, Краткий путеводитель по городу Ани, Сиб. 1910). А. Берже, Краткий каталог Тифлисской публ. библ., Тифлис 1861. О кавказском сборнике и указателе к 20-ти первым выпускам рец. бар. Розена в Зап. Вост. Отд. Арх. Общ. IX, 292 — 295. Ссылки на литературу об Эчмиадзине в Bibliogr. anal. des ouvrages de Brosset (см. указатель под словами „Bibliothèques“ и „Echmiadzin“). Библиография трудов о Дагестане в трудах Е. И. Козубского: 1) Памяти книжка Дагестанской области, Темир-Хан-Шура 1895; 2) Дагестанский Сборник вып. I (ibid. 1902) и II (ibid. 1904); 3) История города Дербента, ibid. 1906. О Дагестано-Чеченской экспедиции Новый Восток, V, 238 — 265. Мнение С. Ф. Ольденбурга в „Востоке“, II, 149 и сл.

Для русской литературы по археологии Передней Азии и Кавказа ср. также соответствующие отделы издания К. А. Иностранцева и И. И. Смирнова „Материалы для библиографии мусульманской археологии из бумаг бар. В. Р. Гизенгаузена“. Сиб. 1905 (Зап. Вост. Отд. Арх. Общ., XVI).



1. 2010

2010

2010

2010